کشف الاسرار و عدة الابرار

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سوره آل عمران و سوره النساء

ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

کشف الاسرار و عدة الابرار

(جلدهفتم)

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیرسورة الفرقان الی آخرسورة السجدة

تالیف: ابو الفضل رشیدالدین المیبدی

به سعی و اهتمام: علی اصغر حکمت



مؤسسة انتشارات امیر کبیر

تهران ، ۱۳۸۲

میبدی، احمدبن احمد، قرن ۶ ق.
کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری / تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبدی؛ به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت. ــ تهران : امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۰ ج.
ISBN 964-00-0341-7 (دوره ۱۰ جلدی) ـ. ISBN 964-00-0342-5 (ج. ۱)
ISBN 964-00-0345-X (ج. ۴) ـ. ISBN 964-00-0344-1 (ج. ۳) ـ. ISBN 964-00-0343-3 (ج. ۲)
ISBN 964-00-0348-4 (ج. ۷) ـ. ISBN 964-00-0347-6 (ج. ۶) ـ. ISBN 964-00-0346-8 (ج. ۵)
ISBN 964-00-0351-4 (ج. ۱۰) ـ. ISBN 964-00-0350-6 (ج. ۹) ـ. ISBN 964-00-0349-2 (ج. ۸)
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۱. تفسیر سوره الفاتحه و سوره البقره ــ ج. ۲. تفسیر سوره آل عمران و سوره نسا. ــ ج. ۳. تفسیر سوره المائده تا آخر سوره الاعراف. ــ ج. ۴. تفسیر سوره الانفال الی آخر سوره هود. ــ ج. ۵. تفسیر سوره یوسف الی آخر سوره الکهف ــ ج. ۶. تفسیر سوره مریم الی آخر سوره النور ــ ج. ۷. تفسیر سوره الفرقان الی آخر السجده ــ ج. ۸. تفسیر سوره الاحزاب الی آخر سوره فصلت ــ ج. ۹. تفسیر سوره الشوریٰ الی آخر سوره الحدید. ــ ج. ۱۰. تفسیر سوره المجادله الی آخر سوره الناس. ـ
چاپ هفتم : ۱۳۸۲.
۱. تفاسیر عرفانی ــ قرن ۶ق. ۲. تفاسیر اهل سنت ــ قرن ۶ق. ۳. نثر فارسی ــ قرن ۶ق. الف. انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۶ ـ ۴۸۱ق. تفسیر قرآن. ب. حکمت، علی‌اصغر، ۱۲۷۱-۱۳۵۹، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: تفسیر خواجه عبدالله انصاری. هـ عنوان: تفسیر قرآن.
BP ۱۰۰ / ۵ ک ۹ م   ۲۹۷/۱۷۸
۱۳۷۱
کتابخانه ملی ایران   ۷۷۹ ـ ۷۲م*



کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار (جلد هفتم)

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین‌المیبدی

به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت

چاپ ششم: ۱۳۷۶

چاپ هفتم: ۱۳۸۲

چاپ و صحافی : چاپخانهٔ سپهر، تهران

شمارگان : ۱۵۰۰ نسخه

ISBN: 964 -00-0348-4 (Vol.7)   ISBN: 964 -00-0341-7 (10 Vol.Set)

شابک ۴-۰۳۴۸-۰۰-۹۶۴ (جلد هفتم)   شابک ۷-۰۳۴۱-۰۰-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال

WWW.AMIR-KABIR.COM

بسمه تعالی

مقــدمه

« تبارك الّذی نزّل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیراً »(۱)

پروردگاری ستایش کنیم که کتاب خود را از آسمان عزّ و اوج کمال بر بندگان درگاه‌عبودیت فرو فرستاد و سخن خود را راهنمای گمشدگان وادی‌حیرت قرار داد از رخساره حقیقت‌پرده مجاز بر گرفت تا کشف‌اسرار شد و نعمت‌آزادی‌را نصیب احرار ساخت تاعدّت ابرار شد .

« قل انزله الذی یعلم السر فی السموات و الارض »(۲)

خداوندی را ستایش آریم که ما را بر بسط و نشر کلمات طیبات فرقانی و درس و فحص آیات بیّنات ربانی توفیق داد و از خزائن بی پایان رحمت خود دُرر علم و گهر دانش بر مفارق خلائق نثار فرمود و بندگان رهی وسر گشتگان وادی گمرهی را یاری کرد تا ناقل قول صواب و قائل کلام صدق اوباشند .

«رب اوزعنی ان اشکر نعمتك التی انعمت علیّ وعلی والدیّ وان اعمل صالحاً ترضاه وأدخلنی برحمتك فی عبادك الصالحین » (۳)

داداری را سپاس گوئیم که مراتب سبع سماوات طباقاً را خلق فرمود و این بندگان مستمند را به نشر پاره هفتم از اجزاء ده گانه کتاب مستطاب **کشف‌الاسرار** توفیق داد که‌اینك چون رخشنده کیوان ازایوان سابع ظاهر ونمایان وچون‌درّ ثمین از بحرهفتمین‌متلألیٔ ودرخشان گردیده است .

(۱) الفرقان ۲۵|۱ (۲) الفرقان ۲۵/۶ (۳) النمل ۲۷/۱۹

« ولو انّ مافی الارض من شجرة اقلام والبحر یمدّه من بعده سبعة ابحر مانفدت کلمات الله » (۱)

هفت دریا اندر او یك قطره‌ای — جمله‌هستی‌ها زموجش چکره‌ای
باغ و بیشه گر شود یکسرقلم — زین سخن‌هر گز نگردد هیچ کم
آنهمه حبر و قلم فانی شود — وین حدیث بیعدد باقی بود

این مجلد را بر دیگر اجزاء رجحانی است که اضافه بر استنساخ و مقابله دو نسخه متن قدیم با دو نسخهٔ دست نوشت دیگر که در نزد این عبد ضعیف موجود بود زائداً علی ما سبق مقابلت وتطبیق افتاد .

نسخهٔ اوّل محتوی قسمتی از سورة المؤمنون تا سورة الاحزاب و بتاریخ۷۳۲ کتابت شده .

نسخه‌دوم‌عکس‌منقول ازنسخه‌خطی‌موجوده‌درمزار کثیرالانوار گازرگاه‌هرات شامل‌سورةالشعراتاسورةالسجده،وآن‌بتاریخ‌الثانی‌عشرشعبان سنه ۸۳۱ تحریرشده .

نسخه ثالث اهدائی آقای دکتر **حسین‌مفتاح** مشتمل بر اواخر سورة البقره تا اواسط آل عمران .

در دو نسخه ذکر نام و نسب مؤلف بتفصیل مذکور است و در اوّل وآخر آن اینچنین مسطور :

نسخه‌اولی:ـ الشیخ‌الامام‌العبدالرشیدفخرالاسلام... **ابی الفضل احمدبن‌ابی‌سعد ابن‌احمدبن مهریزد المیبدی .**

نسخه‌ثالثه : ـ**رشید الدین**فخرالاسلام معین‌السنةتاج‌الائمة عزّالشریعة رکن الطائفة کهف الطریقة **ابوالفضل احمد بن ابی سعد بن محمد بن‌احمدمهر یزد**

هر چند که با وجود استقصا و تفحص‌بسیار هنوز به‌ترجمه احوال رشیدالدین

(۱) لقمان ۲۷/۳۱

ظفر نیافته‌ایم ولی امیدواریم که این نسب‌نامه طالبان را هادی طریق و دلیل تحقیق گردد و بعون الهی بر تاریخ زندگانی مؤلّف فاضل اطلاع و بصیرت کامل حاصل سازند.

در تصحیح اوراق و تطبیق رونوشت با متن در این مجلّد دو تن از جوانان فرزانه یعنی دکتر **سیف الدین نجم آبادی و علی توانگر** دست یاری کردند ودر حصول مقصود و زحمت مراجعه بمطبعه و استکتاب سطور و استخراج دقائق پا فشاری فرمودند تا بحمد الله تعالی عاقبت دیدهٔ دل ازمشاهدهٔ جمال کلمات الهی روشن شد و کام جان از چاشنی سخنان حق شیرین گردید، « **والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین**» (۱) مصداق حال گشت.

هم‌چنان شایسته است که از الطاف کامله و عنایات شاملهٔ مخادیم و بزرگان دانشکدهٔ علوم‌معقول ـ دانشگاه طهران شکرگزاری کنیم که ما را بر این خدمت بزرگ و عبادت حق و کار ثواب و عمل صالح و وظیفهٔ مسلمانی و تکلیف ایمانی یاری کردند و در مصاعب ومشکلات‌دلداری دادند واز خیل‌هموم وسیل‌غموم که از گردش ایام فرا می‌رسیدغمگساری نمودند.

امید که مدلول کریمهٔ: « **و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لنکفّرنّ عنهم‌سیئاتهم‌ولنجزینّهم احسن الذی کانوا یعملون** »(۲) شامل حال ما و ایشان گردد. حقتعالی همه ما را قدم ثابت و ایمان راسخ و صبر بی کران و روح شادان عنایت فرماید. و این گفتهٔ حق و کلمهٔ صدق‌راقدوهٔ همهٔاهل ایمان‌سازد. «**فاصبر ان وعد الله حق ولایستخفنك‌الذین‌لایوقنون**» (۳)

ازآراستگان صاحب دلو وارستگان ازکدورت‌آب و گل‌مسئلت‌آن است که بشکرانهٔ‌این‌نعمت‌ازمؤلف‌وناشر وکاتب‌وطابع‌ومصحح‌به‌نیکی‌یادفرمایندوبرای‌ایشان‌طلب

---

(۱) العنکبوت ۶۹/۲۹ (۲) العنکبوت ۷/۲۹ (۳) الروم ۶۰/۳۰

مغفرت و دعای خیر کنند لا سیما کاتب الحروف اضعف الخلیقة و لا شیء فی الحقیقة علی اصغر المدعو بالحکمة

و کان ذلك فی یوم الجمعة الواحد و العشرون من شهر جمادی الاولی

سنه ۱۳۸۰ فی بلدة طهران

کشف الاسرار و عدة الابرار

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۵ - سورة الفرقان - مكية

۱ - النوبة الاولى

قوله‌تعالی: « **بسم‌الله الرحمن‌الرحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**تبارك**» بابرکت است [وبا بزرگواری،] «**الّذی نزّل الفرقان**»آن[خداوند] که فرو فرستاد این نامهٔ جدا کننده [میان راستی و کژی ،] « **علی عبده** » بر بندهٔ خویش، « **لیکون للعالمین نذیراً** [۱] » تا جهانیانرا آگاه کننده‌ای بود بیم‌نمای.

« **الّذی له ملك السّموات والارض** » آن خداوندی که او راست پادشاهی [هفت] آسمان و [هفت] زمین ، « **ولم یتّخذ ولداً** » وهیچ فرزندی نگرفت ، « **ولم یکن له شریك فی الملك** » و او را هرگز در پادشاهی انباز نبود ، « **وخلق کلّ شیء** » و بیافرید هرچیز را ، « **فقدّره تقدیراً** [۲] »آنرا اندازه‌ای نهاد وهنگام.

« **واتّخذوا من دونه آلهة**» وخدایان گرفتند فرود ازو، « **لایخلقون شیئاً وهم یُخلقون** » خدایانی که هیچ چیز نیافرینند وایشان خود آفریده‌اند ، « **ولا یملکون لانفسهم ضرّاً ولانفعاً** » و بدست ایشان نیست گزندی ونه سودی ، « **ولا یملکون موتاً ولاحیوةً** » وبدست ایشان نیست مرگی‌وزندگانی[که بمیرانند یا زنده کنند] « **ولا نشوراً** [۳] » ونه بازانگیختن پس‌از مرگی.

« **وقال الّذین کفروا** » ناگرویدگان گفتند : « **أن هذا الّاافك افتریه** » این [سخن که محمد آورد] نیست مگر دروغی که او نهاده [و از خود ساخته]

« **و اعانه علیه قوم آخرون** » ویاری داده اورا بران گروهی‌دیگران ، « **فقدجاؤا ظلماً و زوراً**(۴) » نا گفتنی [است که گفتند] و دروغ است که‌آوردند .

« **وقالوا اساطیر الاوّلین** » و گفتنداین‌افسانهای پیشینیان است، « **اکتتبها** » که [**محمد**(ص)] نوشتن‌آن خواست ، « **فهی تملی علیه بکرةً و اصیلا**(۵) » تاآنرا بر وی خوانند [ومیدهند] بامداد وشبانگاه .

« **قل انزله** » گوی فرو فرستاد این نامه را ، « **الذی یعلم السّر فی السموات والارض** »[اوست]آنکس که‌نهان‌داندرآسمانهاوزمینها، «**انّه کان غفوراً رحیماً**(۶)» و اوست که همیشه آمرزگار بود و بخشاینده .

« **وقالوا مالهذا الرسول** » و گفتند [مشرکان مکه] چیست این فرستاده را ، « **یأکل الطعام** » که خورش میخورد ، « **ویمشی فی الاسواق** » و در بازار ها می‌رود ، «**لولا انزل الیه ملك** » چرا فریشتهٔ [آشکارا] با اوفرستاده نیست ، «**فیکون معه نذیراً**(۷)» تا باوی هم‌آگاه کننده بود و ترساننده .

« **او یلقی الیه کنز** » ، یا گنجی باو افکندندی ، « **او تکون له جنة یأکل منها** » یااو را رزی‌بودی(۱) که‌ازآن‌می‌خوردید، « **وقال الظالمون**» و گفتند[نا گرویدگان] آن ستمگاران [برخویشتن فـرا مومنان] : « **ان تتبعون الّا رجلاً مسحوراً**(۸) » پی نمی‌برید ۲ بمردی جادوئی کرده باوی .

« **انظر کیف ضربوا لك الامثال** » این‌شگفت نگر که چون ترا مثلها زدند ، « **فضلّوا** » که [خود درآن] درماندند . **فلا یستطیعون سبیلا**(۹)» و راه نیافتند[که ازآن بیرون آمدند] .

« **تبارك الذی أن شاء** » با برکت آن خدای که اگر خواهد ، « **جعل لك خیراً من ذلك**» ترا به‌دهد و کند[ازآنچه ایشان می‌درخواهند از تو] « **جنات تجری**

---

۱ ــ نسخه : بید . ۲ ــ نی «الّا» در ترجمه افتاده است ،

من تحتها الانهار » بهشتهائی که میرود زیر [درختان] آن جویها « **ویجعل لك قصوراً** (۱۰) » وترا کوشکها [دهد و] کند.

« **بل کذّبوا بالساعة** » [نه چنانست که ایشان میگویند] که ایشان خبر رستخیز می‌دروغ شمرند ، « **واعتدنا لمن کذّب بالساعة سعیراً** (۱۱) » و ساختیم ما آنکس را که دروغ شمرد خبر رستخیز آتشی سوزان .

« **اذا رأتهم من مکان بعید** » [آتشی] که آنگه که ایشانرا بیند از جایی دور، « **سمعوا لها تغیّظاً وزفیراً** (۱۲) » آواز [جوش] آن شنوند و بانگ وزفیر .

« **واذا القوا منها مکاناً ضیّقاً** » وچون ایشانرا دردوزخ افکنند(۱) درآن جایگاه تنك ، « **مقرّنین** » [هریکی با دیوهم] گردن بسته ، « **دعوا هنا لك ثبوراً** (۱۳) » برخویشتن ازآن جای بزارند [وهلاك خوانند] .

« **لاتدعوا الیوم ثبوراً واحداً** » [فریشتگان گویند :] امروز برخویشتن هلاك نه یکبار خوانید ، « **و ادعوا ثبوراً کثیراً** (۱۴) » که هلاك فراوان خوانید .

« **قل أذلك خیر** » پیغامبرمن گوی آن [منزل] به ، « **أم جنّة الخلد** » یا آن بهشت جاویدی ، « **الّتی وعد المتقون** » آن [بهشت] که وعده دادند پرهیزگارانرا ؟ .

« **کانت لهم جزاءً ومصیراً** (۱۵) » این ایشانرا پاداش است وجایگاه .

« **لهم فیها مایشاؤن خالدین** » ، ایشانراست درآن هرچه میخواهند جاویدان ، « **کان علی ربّك وعداً مسئولاً** (۱۶) » این وعده‌ایست [که راست کردن آن رهی را برالله است و] از الله درخواستنی است و بازخواستنی .

« **ویوم نحشرهم ومایعبدون من دون الله** » روز رستخیز بینگیزیم ایشانرا وآنچه می‌پرستند فرود از الله ازمردمان و فریشتگان ، « **فیقول أأنتم اضللتم عبادی هؤلاء** » گوید [الله عیسی (ع) و عزیر (ع) وفریشتگان را] آن شما بودید که بی‌راه کردید بندگان من ؟ « **امهم ضلّوا السبیل** (۱۷) » یا ایشان خود از راه بیفتادند ؟

---

۱ ــ نسخهٔ الف : او کنند .

« **قالوا سبحانك** » [جواب دهند فریشتگان وپیغامبران و] گویند پاکی و بی‌عیبی ترا « **ماکان ینبغی لنا ان نتّخذ من دونك من اولیاء** » سزا نبود ما را که ما را بخدایی گرفتند فرود از تو « **ولکن متّعتهم وآباء هم** » لکن برخوردار کردی [و زندگانی‌دادی] ایشانرا و پدران ایشانرا ، « **حتّی نسوا الذکر** » تا یاد [تو] فراموش کردند ، « **وکانوا قوماً بوراً** (١٨) » وقومی بودند نیست شده .

« **فقد کذّبوکم بما تقولون** » [کافرانرا جواب دهدخدای که اکنون] پس [این‌پیغامبران وفریشتگان] دروغزن کردندشما رادرآنچه‌شمامی گفتید[که ایشان خدایان‌اند] ، « **فما یستطیعون صرفاً** » نتوانند که [عذاب] ازخویشتن‌باز گردانند. « **ولا نصراً** » ونتوانند که یکدیگر را به کارآیند « **ومن یظلم منکم** » و هر که کافر شود ازشما ، « **نذقه عذاباً کبیراً** (١٩) » بچشانیم او را عذابی بزرگ .

النوبة الثانیة

این‌سوره **الفرقان** مکّی‌است مگرسه‌آیت که بمدینه فروآمد بقول **ابن‌عبّاس** و **قتاده** : « والذین لایدعون مع‌الله الهاً آخر » تاآخر سه‌آیت . واین سوره سه هزارو هفتصد و سی‌وسه حرف است ، وهشتصد و نود ودو کلمه وهفتاد وهفت آیت . و درین سوره دوآیت منسوخ است بآیت **سیف** بقول‌بعضی ازمفسران ؛ یکی : « و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً» . دیگرآنست : « و اذا مرّوا باللغو مرّوا کراماً» . ودرفضیلت این سوره **ابیّ کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) قال : « من قرأ سورة **الفرقان** بعث یوم‌القیمة وهومومن، انّ الساعة آتیة لاریب‌فیها وانّ‌الله یبعث‌من‌فی‌القبور ودخل‌الجنّة بغیرحساب » .

قوله :ـ« تبارك» ای ـ تعالی‌وارتفع‌وتکبر، قال **الحسن**: « هوالذی‌تجیء البرکة من‌قبله»، والبرکة هی‌الکثرة فی کل‌خیر. وقیل‌معناه ـ دام وثبت ـ من‌لم‌یزل ولا یزال،

والبروك ـ الثبوت ـ ومنه البركة لدوام الماء فيها وبقائه . معنی آنستکه بزرگ است و بزرگوار، همیشه بود و هست وخواهد بود ، لم‌یزل ولایزال . تبارك لفظی است که جز الله را نگویند و جز بلفظ ماضی استعمال نکنند . اذ لم‌یرد التوقیف .

« الذی نزّل الفرقان علی عبده » الفرقان هاهنا **القرآن** الفارق بین الحق والباطل والحلال والحرام والهدی والضلال والخطاءِ و الثواب ، وهذا الاسم لایختص بـا**لقرآن** فیجوز اطلاقه علی جمیع کتب الله وقد سمی الله **التوریة** فرقاناً فی قوله : « ولقد آتینا **موسی وهرون** الفرقان »، و کل شیءٍ فرّق بین شیئین فهو فرقان. مصدر جعل اسماً ، ویوم الفرقان هو یوم **بدر** فرق السیف فیه بین الحق والباطل. وقوله : « ویجعل لکم فرقاناً » معناه ـ یبین لکم سبیلا وینصر کم نصراً ویوءتکم فتحاً یفرّق بین الحق والباطل .

مفسّران گفتند ـ عبد ـ اینجا **مصطفی**(ص) است وفرقان **قرآن** وعالمین جن و انس که **مصطفی** (ص) بایشان مبعوث است . لیکون ـ ضمیر عبد است ، میگوید : بزرگوار است وبابرکت وباعظمت آن خداوندی که **قرآن** فروفرستاد بربندهٔ خویش **محمد** (ص) ، جن وانس را آگاه کند ازبعثت ونشور وعاقبت کار دنیا ، وقیل: ـ النذیر والمنذر ـ المخبر بوقوع مکروه . و گفته‌اند لیکون ضمیر الله است ای لیکون الذی نزّل الفرقان علی عبده ، وهو الله سبحانه للخلایق کلّهـا منذراً . و در وصف الله منذر رواست که خون میگوید جل جلاله : « انّا کنّا منذرین » . جای دیگر گفت : « انّا انذرنا کم عذاباً قریباً » ، و باین تأویل بلفظ عبد جنس بندگان خواهد یعنی جمله رسولهای وی ، و بفرقان جمله کتابهای اوخواهد .

« الذی له ملك السموات والارض » ، لانّه الذی اوجدهما و خلقهما و اخرج منافعهما ، « ولم‌یتخّذ ولداً » کما زعم النصاری ، « ولم یکن له شریك فی الملك » کما قـال المشرکون و الثنویّة . و قیل ـ معنی « لم‌یتّخذ ولداً » لم ینزّل احداً منزلة الولد ، لانّ مالایجوز علی الله علی الحقیقة لایجوزعلیه علی التشبیه . « وخلق کل شیءٍ » ای ـ

كل شيء يجوز وصفه بالخلق. وقيل ـ اللفظ عام والمعنى ليس بعام، كقوله: « واوتيت من كل شيي.» « فقدّره تقديراً » على مقتضى الحكمة وتناسب بعضه الى بعض على اعتدال. وقيل ـ خلق ماخلق على مقدار يعرفه ولم يخلق شيئاً على سبيل سهو وغفلة. وقيل ـ بيّن مدة بقائه ومنتهى اجله. وقيل ـ كتبه في اللوح المحفوظ لطفاً بالملايكة و ذلك انهم ينظرون فيه فيصرفون فيما و كلّوا به على حسب مايجدونه فيه.

« واتّخذوا من دونه» ـ الواو ضمير الكفار وهم مندرجون في قوله للعالمين. « آلهة لايخلقون شيئاً وهم يخلقون» لانّها موات وجمادات منحوتة مصنوعة « ولايملكون لانفسهم ضرّاً ولانفعاً » اى دفع ضرّ ولاجرّ منفعة، « ولا يملكون موتاً » اماتة «ولا حيوة» اى احياء «ولا نشوراً » احياء بعد الموت والمعنى ـ كيف تركوا عبادة الله الذى يملك هذه الاشياء واشتغلوا بعبادة من لايملك شيئاً منها.

« وقال الذين كفروا » يعنى **النضر بن الحارث** : « ان هذا الّا افك افتريه »، اى ماهذا **القرآن** الّا كذب اختلقه **محمد**(ص)، « واعانه عليه قوم آخرون» يعنى **اليهود** اى هم يلقون اخبار الامم اليه وهو يكسوها عبارته. وقيل هم **جبر ويسار وعداس** عبيد كانوا بمكة من اهل الكتاب، فزعم المشركون ان **محمداً** (ص) ياخذ منهم. قال الله تعالى « فقد جاؤا » يعنى قائلى هذه المقالة «ظلماً و زوراً » اى بظلم و زور، فلمّا حذف الباء انتصب وقيل فقد جاؤا بهذا القول ظلماً و زوراً اى ظلموا فيما قالوا و زوروا، فالتزوير ـ الكذب فى الشهادة و الحديث ـ وقيل المزوّر من الكتاب ما زيد فيه ونقص.

« وقالوا اساطير الاوّلين» يعنى ـ **النضر بن الحارث** كان يقول انّ هذا القرآن ليس من الله وانّما هو مما سطره الاولون مثل حديث رستم واسفنديار، «اكتتبها » يعنى ـ انتسخها **محمد**(ص) من **جبر ويسار وعداس**، ومعنى اكتتب ـ استكتب ـ اى طلب ان يكتب له لانّه كان(ص) لايكتب. و روى عن **الشعبى** قال: «مامات النبى(ص) حتى كتب «ولاتخطّه بيمينك » اراد به قبل الوحى والصحيح انه لم يكن يكتب قبل الوحى ولا بعد الوحى. وقيل اكتتبها يعنى جمعها من قولهم: كتبت الشيى اى جمعته، «فهى تملى عليه » اى تقرء

عليه « بكرة واصيلا » يعنون انه يختلف الى من يعلمه بالغداة والعشي، قال الله عزّ وجل ردّا عليهم.

« قل انزله » يعني **القرآن** « الّذي يعلم السرّ » اي الغيب « في السموات والارض »، يعلم بواطن الامور. فقد انزله يعني **القرآن** على ما يقتضيه علمه بباطن الامور، « انه كان غفوراً » لمن تاب « رحيماً » بمن آمن.

« وقالوا مالهذا الرسول » يعنون **محمداً** (ص) « يأكل الطعام » كما نأكل نحن، « ويمشي في الاسواق »، يلتمس المعاش كما نمشي، فلايجوز ان يمتاز عنّا بالنبوّة، وكانوا يقولون له : لست انت بملك ولا ملك : لست بملك لانك تأكل والملك لاياكل، ولست بملك لانّ الملك لايتسوّق وانت تتسوّق وتتبذل . وماقالوه فاسد، لانّ اكله الطعام لكونه آدمياً و مشيه في الاسواق لتواضعه وكان ذلك صفة له وشيء من ذلك لاينافي النبوّة . « لولا انزل اليه ملك » يصدّقه « فيكون معه نذيراً » داعياً .

« اويلقى اليه كنز » من السماء ينفقه فلا يحتاج الى التصرّف في طلب المعاش . قال **الحسن** : « والله مازواها عن نبيه الا اختياراً ولا بسطها لغيره الا اغتراراً . « وتكون له جنة » اي بستان « ياكل منها » . قرأ **حمزه** و **الكسائي** نا كل بالنون اي نا كل نحن منها لتكون له علينا فضيلة بان نا كل من جنة .

وقيل تظهر له جنّة في **مكة** مثمرة نأكل من ثمرها فنكون ياكلنا منها ابعد من الريب . وقرأ الباقون ياكل منها بالياء . والوجه ان الضمير فيه يعود الى **النبي** (ص)، اي يا كل منها، فهو يختص باكله منها، فيكون له تميز في المأكل . « وقال الظالمون » يعني كفار قريش، وقيل **عبدالله بن زبعرى** : « ان تتّبعون » اي ما تطيعون « الّا رجلاً مسحوراً » سحر فجنّ، وقيل مسحوراً مخدوعاً مصروفاً عن الحق . وقيل المسحور هٰهنا هو المسحّر والمسحّر هو المعلّل بالطعام والشراب . وقيل مسحوراً يعني بشراً له سحر اي رئة (١) يعني بشراً مثلكم .

قوله: « انظر كيف ضربوا لك الامثال » اي وصفوك بغير وصفك، « فضلّوا » الهدى ، « فلايستطيعون سبيلا » الى الرشاد . وقيل فضلوا اي اخطاؤا في التشبيه حيث ناقضوا ،

(١) الرئه = السحر .

فمرّة يقولون هو بليغ فصيح يتقوّل القرآن من نفسه و يفتريه و مرّة يقولون مجنون ، ومرّة ساحر، ومرّة مسحور، «فلايستطيعون سبيلاً» ای ـ لاحجة و برهان على مايقولون . فاخبر الله سبحانه انّهم متمسّكون بالجهل والضلال ، عادلون عن الرشد والصواب ، وهم مع ذلك كانوا مكلّفين بقبول الحق . فثبت انّ الاستطاعة التى يحصل بها الضلال غير ـ الاستطاعة التى يحصل بها الهدى والايمان .

قوله تعالى «تبارك الذى ان شاء جعل لك خيراً من ذلك » الذى قالوا وافضل من الكنز والبستان الذى ذكروا . وقيل خيراً من المشى فى الاسواق وطلب المعاش . ثم بيّن ذلك الخير فقال : « جنّات تجرى من تحتها الانهار ويجعل لك قصوراً » .

روى انّها الف قصر من لؤلوء على شط **الكوثر** وكل بناء مطول من الحجارة عندالعرب ـ قصر ـ كائناً ماكان . قرأ **ابن كثير و ابن عامر و ابو بكر** ويجعل برفع اللام على الاستيناف والقطع عمّا قبله ، ولا يمتنع ان يكون مايعطف على جواب الشرط جملة مستانفه ، لانّ الجمل التى تكون من الابتداء والخبر تقع فى جواب الشرط نحو قوله تعالى : « من يضلل الله فلاهادى له » وقوله : « وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهوخير لكم» ، و قرأ الباقون و «يجعل » بجزم اللام ، والوجه انّه عطف على موضع جعل و هو جواب قوله : « ان شاء » ، وموضع جواب الشرط جزم ، فجزم المعطوف عليه حملا على الموضع ، كانّه قال ـ ان يشا يجعل لك خيراً من ذلك ويجعل لك قصوراً . وقيل ـ ان شاء هاهنا واجب كقوله فى سورة **الفتح** « لتدخلنّ المسجد الحرام ان شاء الله »وقيل ـ ان شاء بمعنى قدشاء ، وهوجل جلاله فاعله فتكون الجنات والقصور فى الجنة على ما وصفناه .

ابن عباس گفت : چون كافران گفتند : « ما لهذا الرسول يأكل الطعام » الآيه ، **رضوان** خازن بهشت ازآسمان فروآمد بفرمان الله و باوى سفطى بودى از نور، گفت : **يامحمد**(ص) الله ميگويد اينك كليد خزائن دنيا بتوفرستادم با **رضوان**، اگرخواهى اختيار كن و آنچه تراست به نزديك من و ترا ساخته‌ام از نعيم بهشت

بدان كه‌درآن نقصان‌نيارم باندازهٔ پر پشه‌ای . **مصطفى**(ص) گفت با **رضوان** : مرا بخزاين‌دنيا و زينت‌دنيا‌حاجت نيست ، «الفقر احبّ‌الىّ وان‌اكون عبداًشكوراً صابراً . فقال **رضوان** : « اصبت‌اصاب الله بك» . **خيثمة‌بن‌عبدالرحمن** گفت : چون‌كافران از بهر وى كنزوقصرخواستند ، **مصطفى** گفت : « اللّهم اعطنيها فى‌الاخرة » ، بارخدايا اين كنزهاوقصرهاٰدربهشت‌خواهم. پس‌اين‌آيت بروفق‌سؤال‌وى‌فروآمد. وعن‌**ابى امامة** عن النبى قال : « عرض علىّ‌ربّى ليجعل لى بطحاء **مكة** ذهباً فقلت ـ لا يارب ولكن اشبع يوماً و اجوع يوماً ، فاذا جعت تضرّعت اليك و ذكرتك و اذا شبعت حمدتك و شكرتك . وعن **عايشه** قالت قال رسول‌الله (ص) : « لوشئتُ لسارت معى‌جبال الذهب جاءِ نى‌ملك فقال انّ ربك يقرئك السلام ويقول : ان شئت نبياً عبداً و ان نبياً ملكاً فنظرت الى‌**جبرئيل** فاشارالىّ‌ان ضع‌نفسك . قلت نبياً عبداً» . قالت فكان‌رسول‌الله(ص) بعد ذلك لا يأكل متكئاً يقول : «أأكل كما يأكل العبد و اجلس كما يجلس العبد»

«بل كذّبوا بالساعة » اى‌ما يمنعهم من‌الايمان بك ما ذكروه من فقرك ومشيك فى‌السوق ، انّما يمنعهم تكذيبهم‌بالقيامة والبعث‌والنشور. ثم اوعدهم فقال: « واعتدنا » اى هيّأنا « لمن كذّب بالساعة » بالبعث‌والنشور والثواب والعقاب« سعيراً» ناراًموقدة ، فعيل بمعنى مفعول .

« اذا رأتهم من‌مكان بعيد » ، قال **الكلبى** و **السدىّ** من مسيرة عام . وقيل‌من مسيرة مائة سنة . روى عن رسول‌الله انه قال : « من كذّب علىّ متعمداً فليتبوّء بين عينى‌جهنم مقعده . فشقّ ذلك على اصحابه فقالوا : « يا رسول‌الله نحدّث عنك الحديث نزيد وننقص» : قال:«ليس‌ذا اعنى‌انّما‌اعنى‌الذى‌يكذب علىّ‌متجرّئاً يطلب‌به‌شين‌الاسلام» . قالوا : « يا رسول‌الله انّك قلت بين‌عينى جهنم وهل لها‌من‌عين »؟ قال : «نعم‌ألم‌تسمعوا قال‌الله تعالى : «اذا رأتهم من‌مكان بعيد » . وقيل ـ اذارأتهم‌زبانيتها سمعوا لها تغيّظاً

غلیاناً ،کالغضبان اذا غلی صدره من الغضب، وقیل ـ معناه سمعوا لها زفیراً ورأوا لها تغیـّظاً کقول الشاعر :

و رأیت زوجك فی الوغی متقلداً سیفاً ورمحاً

ای حاملاً رمحاً . وقیل سمعوا صوت لهبها و اشتعالها . وفی الحدیث : « انّ جهنم لتزفر زفرة لایبقی ملك ولانبی الّا یخرّ ترعد فرائصه، حتی انّ **ابراهیم** (ع) لیجثو علی رکبته، ویقول یارب، لااسألك الیوم الّا نفسی » . و الزفیر ـ حسیس النار ـ وهو صوتها . و قیل الزفیر صوت یسمع من جوف المتغیّظ کصوت الحمار اذا همّ بالنهیق .

« واذا القوا منها » . ای من النار «مکاناً ضیّقاً» یعنی من مکان ضیق. قال **ابن عباس** : یضیق علیهم کما یضیق الزجّ فی الرمح، وسئل **رسول**(ص) عن هذه الآیة فقال : « والذی نفسی بیده انهم یستکرهون فی النّار کما یستکره الوتد فی الحایط » . وعن **ابن عباس** اذا القوا فی باب من ابواب جهنم تضایق علیهم کتضایق الزجّ فی الرمح . فالاسفلون یرفعهم اللهب، والاعلون یخفضهم اللهب . فیزد حمون فی تلك الابواب الضیقه . قرأ **ابن کثیر** ضیقاً ساکنة الیاءِ ، والوجه انّه مخفف من ضیّق بالتثقیل کهین ولین اذا خفّفا من هیّن ولیّن ولهما لغتان . و قرأ الباقون ضیّقاً مشدّدة الیاءِ وهو فیعل من الضیق وهو وصف للمکان وهوالاصل الذی خفّف منه ضیق . « مقرّنین» یعنی مصفّـدین ، قد قرنت ایدیهم الی اعناقهم فی الاغلال . وقیل مقرّنین مع الشیاطین الذین اضلّوهم لیکونوا قرنائهم فی العذاب کماکانوا قرناء هم فی الکفر. « دعوا هنالك ثبوراً » الثبور ـ المصدر ـ ای یقولون ثبرنا ثبوراً . وقیل هو دعاؤهم بالنّدم: یاثبوراه! یاویلتاه ! والثبور ـ الهلاك ـ کانّهم قالوا یا هلاکاه . وفی الحدیث : « اول من یکسی من اهل النار **ابلیس** ثوباً من نار یوضع علی حاجبیه فیقدم حزبه وهو یقول و اثبوراه ویجیبونه و اثبورهم فتقول لهم الملایکة : « لاتدعوا الیوم ثبوراً واحداً و ادعوا ثبوراً کثیراً »، ای هلاکُکم اکثر من ان تدعوا مرة واحدة

فادعوا ادعية كثيرة .

« قل أذلك خير» اى الذى ذكرت من صفة النار و اهلها خير ؟ « ام جنّة الخلد التّى وعد المتّقون كانت لهم جزاء » ثواباً « و مصيراً » مرجعاً .

« لهم فيها ما يشاؤن » من النعيم «خالدين كان على ربك وعداً مسئولا» . اى مسئولا انجازه و ذلك انّ المومنين سألوا ربهم فى الدنيا حين قالوا : «آتنا ما وعدتنا على رسلك »، كان اعطاالله المؤمنين جنة الخلد ، وعداً وعدهم على طاعتهم ايّاه فى الدنيا ومسئلتهم اياه . وقيل ـ وعداً مسئولا اى ـ تسئله الملائكه لهم، لانّ الملائكه قالوا: «ربنا فادخلهم جنّات عدن التى وعدتهم ». وقيل مسئولا واجباً لانّ الكريم اذا سئل يرى الاجابة واجبة . قال **ابن عباس** :ـ وعدهم الجزاء فسألوه الوفاء و كل واجب مسئول وان لم يسئل .

« ويوم نحشرهم » اى اذكر يوم نحشرهم . قرأ **ابن كثير** و **ابو جعفر** و **يعقوب** و **حفص** يحشرهم بالياءِ والباقون بالنون . « وما يعبدون من دون الله » . يعنى **عزيراً** و **المسيح** والملايكة. وقيل ـ يعنى الاصنام. «فيقول» قرأ **ابن عامر** فنقول بالنون، والاخرون بالياء . « ءَانتم اضللتم عبادى هولاءِ ام هم ضلّوا السبيل؟» اخطاؤا الطريق، وهذا الاستفهام توبيخ للعابدين كقوله **لعيسى** (ع) « ءانت قلت للناس ؟ » .

«قالوا سبحانك » تنزيهاً لك عن ان يعبد ملك غيرك، وفيه قولان : احدهما انّ هذا كلام الاصنام، ينطقها الله كما ينطق الاعضاءِ فيقولون :« ماكان ينبغى لنا ان نتّخذ من دونك من اولياءِ ». مفسران را درمعنى اين آيت دو قول است : يك قول آنستكه اين خطاب بر ستخيز با اصنام بود كه معبود مشركان اند . رب العزة ايشانرا زنده گرداند و در ايشان نطق آفريند بقدرت خويش، تا بى آلت كلام سخن گويند ، همچنانكه در اعضاى آدمى نطق آفريند تا بى آلت كلام گوياشوند. با ايشان گويد :« ءَ انتم اضللتم عبادى هولاءِ » ومعنى اين سؤال توبيخ عابدان است ومشركان ، تا چون معبودان خويش را بينند كه از ايشان

بیزاری جویند، و تبری نمایند و بر یشان لعنت کنند، حسرت ایشان بیشتر باشد و عذاب ایشان سخت‌تر. چون رب العزة با ایشان این خطاب کند ایشان گویند: « سبحانك » پا کی و بی‌عیبی ترا . « ماكان ينبغي لنا ان نتّخذ من دونك من اولياءِ » ای ماكان لنا كلام فكيف امرناهم بطاعتنا . وقيل ـ ماكان ينبغي لنا ان نعبد غيرك لانّا تحت قبضك ، فكيف ندعوا غيرنا الى عبادتنا . سزا نبود ما را که پرستگاران داشتیمی وما معبود بودیمی فرود از تو .ما جماد بودیم. بی‌زبان و بی‌سخن بودیم، چون توانستیمی کسی را بر طاعت وعبادت خویش داشتن ؟ قول دیگر آنست که این خطاب با **عزیر** و **مسیح** و فریشتگان رود : الله میگوید ایشانرا : « ءانتم اضللتم عبادی هولاءِ ام هم ضلّوا السبیل» . ایشان گویند: « سبحانك ما كان ينبغي لنا » يعني للملايكة وعبدة الملايكة والانبياءِ وعبدة الانبياءِ، ولا لاحد من الخلق ان يتّخذ من دون الله ولياً . هذا كما يقول لك الرجل:ـ شتمني اخوك فتقول ـ ليس لنا ان نشتمك، فيدخل البرى على الجانى . معنی آنست که سزا نبود مارا و نه فریشتگان و نه عبدهٔ ایشان نه پیغامبران و نـه عبدهٔ ایشان و نه هیچکس از عالمیان که فرود از الله خداوندی ویاری گیرند . و روا باشد که ـ اولیاء ـ اینجا عبده باشند ، یعنی « ماكان ينبغي لنا ان نتّخذ» عباداً يعبدوننا «من دونك» او نرضى هذا . سزا نبود ما را که پرستگاران گیریم و داریم فرود از تو ، یا خود را پسندیم کـه معبود ایشان باشیم . و قرأ **ابوجعفر** ان نتّخذ بضم النون و فتح الخاء على ما لم يسمّ فاعله، فيكون من الثانى صلة، يعني ـ ان نتخذ من دونك اولياء و العرب تدخل من على المفعول الاول ولاتدخل على المفعول الثانى ، يقال ـ ما اتخذت من احد ولياّ، ولا يقال ـ ما اتخذت احـداً من وليّ. « ولكن متّعتهم و آباءهم » فى الدنيا بطول العمر و الصحة والنعمة ، «حتى نسوا الذكر » اى تركوا الموعظة والايمان و**القرآن** . وقيل ـ ابطرتهم نعمتك فنسوا بهاذ كرك. والتمتّع ـ دوام اللذة بالشيء ـ« وكانوا قوماً بوراً » هلكى، غلب عليهم،

الشقاوة والخذلان ، يقال رجل بائر و قوم بور و اصله من البوار وهو الكساد و الفساد ومنه ـ بوار السلعة ـ وهو كسادها، ومنه قول **النبي**(ص) «نعوذ بالله من بوار الايم۱» . وقيل هواسم مصدر كالزور يستوى فيه الواحد والاثنان والجمع والمذكر والمؤنث .

«فقد كذّبوكم»، هذا خطاب مع المشركين العابدين الاوثان،اى ـ كذبكم المعبودون « بما تقولون » انهم آلهة . وقيل كذّبوكم فيما تدعون من قولكم ربنا هؤلاء اضلّونا . قرأ **قنبل** عن **ابن كثير** بما يقولون فما يستطيعون بالياء فيهما ، والوجه انّ الفعل للشركاء ، والمعنى ـ كذبكم شركاؤكم الذين كنتم تعبدونهم بمايقولون، اى بقولهم، وما مصدرية ، وقولهم هوالذى اجابوا به الكفار وهو ما كنتم ايانا تعبدون» . وقوله : « فما يستطيعون» اى فما يستطيع الشركاء المعبودون « صرفاً » لعذاب الله عنكم « ولانصراً » لكم ، وقرأ الباقون و **ابو بكر** عن **عاصم** بما تقولون بالتاء فما يستطيعون بالياء ، اى كذّبوكم بقولكم اى فى قولكم انّهم شركاء وانّهم آلهة. و قيل ـ فى قولكم ربّنا هؤلاء اضلّونا وقوله ـ فما يستطيعون ـ اخبار عن المعبودين على ماسبق . قول اينجا مضمرست يعنى كه **الله** گويد مشركانرا كه بت پرستيدند اكنون شما را دروغ زن كردند بآنچه گفتيد كه اينان خدايان‌اند و ايشان ما را گمراه كردند ، « فما يستطيعون صرفاً ولا نصراً » اكنون آن معبودان نتوانند كه عذاب از شما بگردانند و نه شما را بكار آيند . وقرأ **حفص** عن **عاصم** : بما تقولون فما تستطيعون ـ بالتاء فيهما يعنى فما تستطيعون ايّها المشركون ان تصرفوا عن انفسكم ما يحلّ بكم من العذاب ، ولا ان تنصروا انفسكم بمنعه عنها . وقال بعض المفسرين فى قوله : « فقد كذّبوا » هذا خطاب للنبى و المؤمنين اى الكفار كذّبوكم بما تقولون من التوحيد و نبوّة **محمد** و ساير الانبياء فمايستطيعون، اى ـ هؤلاء الكفّار يا **محمد** «صرفاً» لك عن الحقّ الذى انت عليه «ولا نصراً» لانفسهم من البلاء الذى استوجبوه بتكذيبهم اياك . «قوله:ـ ومن يظلم» اى من يشرك « منكم

---

۱ ـ ايم ، جمع الاؤام : العطش ، دوار الرأس .

نذقه عذاباً کبیراً » ای نعذّبه عذاباً شدیداً .

النوبة الثالثة

« بسم‌الله الرحمن‌الرحیم» بسم‌الله الخالق‌الباری المصوّر، بسم‌الله الواحدالفاطر المدبّر، بسم‌الله القادرالقاهرالمقتدر؛ السلام المؤمن‌المهیمن العزیزالجبّار المتکبّر. فسبحان من ردّد العبد فی‌هذه الایة بین صحو و محو ، کاشفه بنعت‌الالهیة فاشهده جلاله،ثم‌کاشفه بنعت‌الرحمة فاشهده جماله . نام خداوندی‌مقدّر و مقتدر، فاطرومدبّر، خالق و مصوّر ، اولست وآخر ، باطن است وظاهر ، نه باوّل عاجز ونه بآخر ، از کیف باطن است و بقدرت ظاهر . خداوندی که دلها بیاسود بسماع نام او؛ سرها بیفروخت بیافت نشان او ، جانها آرام گرفت بشهود جلال او وجمال او . خداوندی که هر که با او پیوست ازدیگران ببرید ،هر که قرب اوطلبید چه گویم که از محنتها و بلیّتها چه دید . شعر :

فوحشی الطبیعة مستهام نفور القلب تأباه الدیار
جبالیّ التالّف ذوانفراد غریب‌الله مأویه القفار

ای جلالی، که هر که بحضرت تو روی نهاد عالمیان خاك قدم او توتیای حدقهٔ حقیقت خود ساختند . ای عزیزی، که هر که بدر گاه عزت توبازآمد همه آفریدگان خود را علاقه فتراك حضرت او گردانیدند . غلام آن مشتاقم که بر سر کوی حقیقت آتشی بیفروزد ! حبّذا روزی که خورشید جلال توبما نظر کند ! عزیزا وقتی که مشتاقی ازمشاهدهٔ جمال تو خبری دهد ، جان طعمه سازم بازی را که درفضای طلب توپروازی کند . دل‌نثار کنم محبّی‌را که برسر کوی توآوازی دهد. غالیه کردیم هر عارضی را که ازشراب شوق تو رنگی گیرد ! رشك بریم بر چشمی که از درد نایافت

تو اشکی ببارد. غلام آن لافیم که هر وقتی مفلسان بی‌سرمایه زنند ـ نه آن مفلسان میگویم که تو دانی. جوانمردانی را میگویم که ایشان را در بدو ارادت مجاهدت عظیم بود، خواستی گرم و ریاضتی تمام، سری صافی و دلی بی‌خصومت و سینه‌ای بی‌معصیت، این سرمایه‌ها بدست‌آورده، آنگه همه بر کف صدق نهاده و بباد بی‌نیازی برداده، ومفلس‌وار درپس زانوی حسرت نشسته و بزبان شکستگی میگوید:

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم

پر باد دو دستم و پر از خاک سرم

«تبارك» مفسران تفسیر این کلمه بر سه وجه کرده‌اند چنانکه در نوبت دوم شرح دادیم و وجوه ثنا برحق جلّ جلاله بر آن سه وجه منحصرست: اگر گوئیم ـ تبارك ـ ای ـ دام و ثبت من لم یزل ولا یزال، ثنایی است بذکر ذات او وحق او جلّ جلاله. و اگر گوئیم ـ تعالی وارتفع و تکبر، ثنایی است بذکر وصف او و عزّ او. و اگر گوئیم ـ هوالذی یجیئ البرکة من قبله، ثنایی است بذکر احسان او و فضل او با بندگان او: اول اشارت است بوجود احدی و کون صمدی، دوم اشارت است بصفات سرمدی وعزت ازلی، سوم اشارت است بکار سازی وبنده نوازی و مهربانی. وشرط بنده آنست که چون ثناءِ حق جلّ جلاله آغاز کند و زبان خویش بستایش اوبگشاید مجرّد ومنفرد گردد، نه بردل غباری، نه بریشت باری، نه درسینه آزاری، نه با کس شماری. تختهٔ خود از غبار اغیار سترده، نهاد خود را زهر قهر چشانیده وهمت خود ازذروه عرش گذرانیده. گوی طرب درمیدان طلب انداخته، تیغ قهرازنیام رجولیّت آخته، خان‌ومان بشریّت بجملگی وا پرداخته، برنطع عشق مهرهٔ دل باخته، جامهٔ جفا چاك کرده، لباس وفا دوخته، از دو کرن رمیده و با دوست آرمیده.

پیر طریقت گفت : دانی که دل کی خوش شود ؟ که حق ناظر بود . دانی که کی خوش بود ؟ که حق حاضر بود .

الدار خالیة ، و الرّوح صافیة ، والنفس صادیة، والوصل مامول .

الذی « نزّل الفرقان علی عبده» ای ـ عبده الاخلص ونبیّه الاخص وحبیبه الادنی وصفیّه الاولی ، « لیکون للعالمین نذیراً » ای لیکون للخلق سراجاً ونوراً یهتدون به الی احکام **القرآن** ، ویستدلّون به علی طریق الحق ومنهاج الصدق . چه زیان دارد **مصطفی** عربی را بعد ازآن که خورشید فلك سعادت بود و ماه آسمان سیادت ، مشتری عالم علم ، درّ صدف شرف ، طراز کسوت وجود ، مفتاح در رشاد ، مصباح سرای سداد اگر آن مدبران صنادید قریش از سر سبکباری و سبکساری وطیش خود گویند : « أن هذا الاّ افك افتریه » و منادی عزّت اینك ندا میگوید که « : نزّل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیراً » . سیّدی که منشور تقدّم کونین در کمر کمال داشت ، وخال اقبال برخسار جمال داشت ، صد هزار و بیست و اند هزار نقطه نبوّت در پیش براق عزّ او« طرّقوا طرّقوا » میزدند و خود از غایت تواضع درعالم بندگی برخرکی مختصر نشستید ، ور غلامی سیاه او را بدعوت خواندید اجابت کردید . گهی مرکب وی **براق** انور ، و گهی مرکب وی حماری مختصر ، افسار وی از لیف و پالان وی از لیف . آری مرکب مختلف بود امّا در هردو حالت راکب یك صفت و یك همت و یك ارادت بود ، اگر بر براق بود در سرش نخوت نبود ، و اگر بر حمار بود بر رخسار عزّ نبوتش عار ومذلّت نبود ، کسی که بر منشور سعادت وی این طغراء سیادت و عزّت کشیده باشند که : « ولله العزّة ولرسوله » ، غبار مذلت براساریر جبین او کی نشیند ؟ درصفات اوصلوات الله علیه می آید که :«کان طلق الوجه بسّاماً من غیر ضحك ، محزوناً من غیر عبوسة ، متواضعاً من غیر مذلة» . در بندگی افکندگی داشت وخلایق

١

اولین و آخرین کیمیای کمال عزّت از آستانهٔ مجد او فراز می‌رفتند.

دنـوت تواضعاً و علوت مجداً فشأ ناك انحدار و ارتفاعُ

كذاك الشّمس تبعدان تسامى و يدنو الضوء منها والشعاع

آفتاب که خسرو سیّار گان وشاه ستار گان است چون از برج شرف خویش سر برزند، اگـر اهل عالم دامن همم درهم بندند. تا ذرّه‌ای از عین انوار او بدست آرند نتوانند، لکن او خود بحکم کرم و تواضع چنانـکه در کوشك سلطان و سرای خواجگان بتابد، درکلبهٔ ادبار گدایان و زاویهٔ اندوه درویشان هم بتابد. و از کمال تواضع اوبود صلوات‌الله علیه که مشرکان **مکه** بتعییر گفتند: «ما لهذا الرسول يأكل الطّعام ويمشي في‌الأسواق؟» چیست این پیغامبر را که طعام میخورد و در بازارها میرود و بدست خویش طعام باخانه می‌برد و با درویشان و گدایان می‌نشیند؟ و كذا كان السّيّدُ صلوات‌الله عليه‌كان يعلف البعير ويقمّ البيت و يخصف النعل و يرفع‌الثوب و يحلب الشاة ويأكل مع‌الخادم ويطحن معه اذا اعيى، وكان لايمنعه الحياء ان‌يحمل بضاعته من‌السوق الى اهله. وكان يصافح الغنى و الفقير و يسلّم مبتدءً ولا يحقر ما دعى اليه ولو الى‌حشف التّمر، وكان يعود المريض و يشيع الجنازة و يركب الحمار و يجيب دعوة العبيد، وكان يوم **قريظة و النضير** على حمار مخطوم بحبل‌من‌ليف‌عليه اكاف من ليف. مشرکان او را باین خصال پسندیده و اخلاق ستوده می‌عیب کردند و طعن زدند ازآنکه دیده های ایشان خیره شدهٔ انکار بود، برمص کفر آلوده، هر گز توتیاءِ صدق نیافته لاجرم جمال نبوّت و عزّت رسالت از دیده های نامحرم ایشان در پردهٔ غیرت شد، تا هر گز او را به ندیدند و چنانـکه سیّد بود صلوات‌الله علیه به نشناختند.

« و تريهم ينظرون اليك وهم لايبصرون ». جمال نبوّت را دیده‌ای باید چون

دیدهٔ **صدیق اکبر** زدودهٔ استغفار، دیده‌ای‌چون دیدهٔ **عمر** روشن کردهٔ صبح قبول‌ازل، دیده‌ای چون دیدهٔ **عثمان** باز کردهٔ اقبال غیب ، دیده‌ای چون دیدهٔ **علی** سرمه کشیدهٔ حکم حقّ تا ایشان را بخود بار دهد و جلال عزّت نبوت بحکم لطف ازل برایشان مکشوف گردد ، وسیّد (ص) ایشانرا از روی تعطّف و تلطّف گوید : « انّما انا لکم مثل الوالد لولده » .

۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **وما ارسلنا قبلك من المرسلین** » ـ و نه فرستادیم پیش از تو فرستاد گان [هیچ کس] « **الّا انّهم لیاکلون الطعام** » مگرایشان خورش‌میخوردند ، « **و یمشون فی الأسواق** » و در بازارها می‌رفتند ، « **وجعلنا بعضکم لبعض فتنة** » و شما را یکدیگر را فتنه و آزمایش کردیم ، « **اتصبرون** » شکیبا باشید ! « **وکان ربّك بصیراً** . (۲۰) » و خداوند تو بینا [و دانا] بود [بهرچه کرد] .

الجزء التاسع عشر

« **و قال الذین لایرجون لقائنا** » و گفتند ایشان که [از آمدن بما و] از دیدارما نمی‌ترسیدند وآنرا نمی‌بیوسیدند * « **لولا انزل علینا الملائکة** » چرا برما فریشتگان فرو نفرستیدند به پیغام ، « **او نری ربّنا** » یا ما خدای خود چرا نه‌بینیم [تا با ما سخن گوید] ، « **لقد استکبروا فی انفسهم** » در خویشتن بزرگ منشی آوردند و گردن کشی ، « **وعتوا عتوّاً کبیراً** . (۲۱) » و از اندازه بر گذشتند بشوخی بزرگ .

* بیوسیدن ـ جمع کردن و انتظار کردن (لغةالفرس ، اسدی) .

« **یوم یرون الملائکة** » آن روز که فریشتگان را بینند ، « **لابُشری یومئذ للمجرمین** » هیچ بشارت نیست آن روز کافـران را ، « **و یقولون** » و میـگویند فریشتگان ایشان را : « **حجراًمحجوراً** .(۲۲) » بهشت بر شما بسته‌ای است از شما باز داشته .

« **وقدِمنا الی ماعملوا من عمل** » و بسر کردار ایشان آئیم ازهر گونه که کردند ، « **فجعلناه هباءً منثوراً** (۲۳) » و آنرا گردی کنیم پرا کنده .

« **اصحاب الجنة یومئذ** » بهشتیان آن روز ، « **خیرمستقرّاً** » با به آرامگاهی‌اند « **واحسن مقیلا** .(۲۴) » و با نیکوتر فروآمدن گاهی .

« **و یوم تشقق السماء بالغمام** » وآن روز که بازشکافد آسمان از ابر[سپید] « **ونزّل الملائکة تنزیلا** .(۲۵) » و فرو فرستند فریشتگان فرو فرستادنی .

« **الملك یومئذ الحق للرحمن** » پادشاهی براستی آنروز رحمن راست ، « **وکان یوماً علی الکافرین عسیراً** .(۲۶) » و آن روزی است بر کافران دشخوار .

« **ویوم یعضّ الظالم علی یدیه** » و آن روز کافـر دو دست خـود می‌خاید ، « **یقول یالیتنی** » میگوید ای‌کاشك ، « **اتّخذت مع الرسول سبیلا** (۲۷) » با رسول راهی بر گرفتمی .

« **یاویلتی** » نفرینا برمن، « **لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلا** .(۲۸) »کاشك من بهمان کس بدوست نگرفتیمی .

« **لقد اضلّنی عن الذکر** » که مرا از توحید باز گردانید و بگمراهی برد ، « **بعداذجائنی** » پس آنکه آمده بود بمن، « **وکان الشیطان للانسان خذولا** .(۲۹)» و دیو مردم را [فرو گذارست و] خوار کننده .

« **وقال الرسول یاربّ** » رسول گفت : خداوندمن ! «**انّ قومی اتخذوا هذا**

القرآن مهجوراً. (۳۰) » این قوم من این **قرآن** را [بیکبارگی] فـرو گذاشتند [و درآن نابکار و ژاژ گفتند] .

« **وکذلك جعلنا لکل نبیّ عدواً من‌المجرمین** » همچنـان هرپیغامبری را [فرعونی و] دشمنی کردیم ازبدان ، « **وکفی بربّك هادیاً ونصیراً.** (۳۱) » و بسنده است خداوندتو براه‌نمایی وکارسازی و بیاری .

« **وقال الذین کفروا** » ناگرویدگان گفتند : « **لولا نزّل علیه‌القرآن جملة واحدةً** » چرا قرآن نه بیـکبار فرو فرستادندید ؟ « **کذلك لنثبّت به‌فوادك** » آنـرا پراکنده فرستادیم تا دل‌ترا بآن نیرومیدهیم . « **ورتّلناه ترتیلا.** (۳۲) » وآنرا گشاده بتو رسانیدیم و برتو خواندیم .

« **ولا یأتونك بمَثَل** » هیچ مثلی نیارند بتو [تباه کردن سخن‌ترا وعیب‌جستن آنرا] « **الاّجئناك بالحق** » مکرجواب‌آریم‌ازآن ترا براستی،«**واحسن تفسیراً** (۳۳)» و جواب آریم نیکو تفسیر ترا [زانکه آفریده پندارند.]

« **الذین یُحشرون علی وجوههم الی جهنم** » ایشان کـه می‌رانند و باهم می‌آرند روز رستخیز روان بر رویها بدوزخ ، « **اولئك شرمکاناً واضل سبیلا.** (۳۴)» ایشان به بتر جایگاهی‌اند وگمراه‌تر راهی .

« **ولقد آتینا موسی الکتاب** » و دادیم **موسی** را نامه ، « **وجعلنا معه اخاه هرون وزیراً.** (۳۵)» و **هرون** با او او را دستور کردیم وکارساز و یار .

« **فقلنا اذهبا** » گفتیم که هردو روید ! « **الی القوم‌الذین کذّبوا بآیاتنا** » بایشان که دروغ شمردند سخنان ما ، « **فدمّرناهم تدمیراً** (۳۶) » بـه نیست بدادیم ایشانرا به نیست دادنی .

« **وقوم نوح لمّاکذّبوا الرسل اغرقناهم** » و قوم **نوح** را آنکه که‌رسولان را دروغ زن گـرفتند بآب بکشتیم ایشانرا ، « **وجعلناهم للناس آیةً** » و ایشان

مردمانرا نشانی [و داستانی کردیم] تا عبرت گیرند ، « **واعتدنا للظالمین عذاباً الیما** . (۳۷) » و نیز آن ستمکاران را عذابی‌ساختیم دردنمای .

« **وعاداً وثموداً واصحاب الرّس** » و **عاد** و **ثمود** را و **اصحاب رس** را هم عبرت کردیم مردملنرا ، « **وقروناً بین ذلك كثیراً** (۳۸) » و گمراهان فراوان‌میان [قوم **نوح** و **عاد** و میان **عاد** و **ثمود** و میان **ثمود** و **اصحاب رس** .]

« **وكلّا ضربنا له الأمثال** » وهمه را مثلها زدیم و بداستانها [و سر گذشت پیشینیان پند دادیم] ، « **وكلاتبرّنا تتبیراً** . (۳۹) » و همه را تباه کردیم و فرو بردیم فرو بردنی .

« **ولقداتوا علی القریة** »وبر گذشتندبرآن شهر، « **التی اُمطرت مطر السوء** » که برآن باران بد باریدند ، « **أفلم یكونوا یرونها** » نمی‌دیدندآنرا [نگونسار] ؟ « **بل كانوا لایرجون نشوراً** . (۴۰) » بلکه نمی‌ترسند از برانگیخت [پس مرك] .

« **واذا رأوك** » وآنگه که ترا بینند [کفارقریش] « **ان یتخذونك الّاهزواً** » ترا جزبافسوس‌نمی گیرند ، «**اهذاالذی بعث‌الله‌رسولا** ؟(۴۱) » [میگویند] اینست آن کسی که الله به پیغامبری فرستاد ؟

« **ان كاد لیضلنا عن آلهتنا** » نه کامستید مگر که ما را بی‌راه کردید و دور او کندید ما را از خدایان ما ، « **لولا ان‌صبرناعلیها** » اگر نه آن بودی که ما شکیبایی کردیم برآن ، « **وسوف یعلمون حین‌یرون العذاب** »آری آگاه شوند(۱) و بدانند آنگه که عذاب بینند ، « **من اضلّ سبیلا** . (۴۲) »آن کیست [بی‌سامان‌تر و بی‌راه تر .

« **أرایت من اتخذ الهه هوٰیه** ؟ » دیدی آن مرد [چگویی درآن مرد] که [خوش‌آمدِ خویش] خویشتن را بخدایی گرفت ؟ « **أفانت تكون علیه وكیلا** ؟(۴۳) » تو برسر او کوشندهٔ نگاه داری ؟

۱ ـ نسخهٔ الف : آگاه شند .

«أم تحسب انّ اکثرهم یسمعون ؟» یا می‌پنداری که بیشتر ایشان [از بهر آن که گوش دارند حق] بشنوند ؟ **«او یعقلون»** یا [از بهر آن که تمیز دارند و هوش ،] حق دریابند ؟ **«أن هم الّا کالانعام»** نیستند ایشان مگر چون ستوران ، [ستور گوش دارد نشنود] ، **«بل هم اضلّ سبیلا (۴۴)»** بلکه ایشان [از ستوران بی‌راه ترند] و بی‌سامان‌تر .

النوبة الثانية

قوله تعالی : «وما ارسلنا قبلك من المرسلین» یا **محمد** «الّا انهم» یعنی «الّاهم یأکلون الطّعام» و انّ ههنا زیادة «ویمشون فی الاسواق» ای ـ لطلب المعاش. **ابن عباس** گفت : مشرکان قریش رسول خدا را تعییر کردند و گفتند : «ما لهذا الرسول یاکل الطّعام و یمشی فی الأسواق» ، این آیت بجواب ایشان آمد یعنی ـ : ما انا الّا رسول وما کنت بدعاً من الرسل وهم کانوا بشراً یأکلون الطعام و یمشون فی الأسواق . ای ـ کل من خلا من الرسل کان بهذه الصّفة . معنی آنستکه یا **محمد** ایشان ترا عیب میکنند بآن که خورش خوری و ببازارها روی بطلب معاش خویش ، و باین سبب بتو ایمان می‌نیارند ؛ وایشان نیك میدانند که پیغامبران گذشته همه برین صفت بودند ، در نبوّت ایشان اقرار میدهند وهیچکس این صفات منافی نبوّت و رسالت نشمرد و نه عذری بترك ایمان آوردن بایشان ، نیست این سخن ایشان جز مکابرهٔ محض و عناد ظاهر ، «و جعلنا بعضکم لبعض فتنة» والفتنة ـ البلیّة ، ای ـ ابتلی الشریف بالوضیع ، یعنی ـ اذا رأی الشّریف الوضیع قداسلم قبله انف ان یسلم. **مقاتل** گفت در شأن **بوجهل** فروآمد . و **العاص بن وایل** و **النضر بن الحارث** و **الولید بن عتبة** ، که درویشان صحابه را دیدند چون : **بوذر** و **ابن مسعود** و **عمار** و **بلال** و **صهیب** و **عامر بن فهیره** و **مهجع** و غیر ایشان که در اسلام آمدند، ایشان

از اسلام ننك داشتند ، حميّت و انفه جاهليّت ايشان را برآن داشت كـه گفتند : ما مسلمان شويم!تا پس‌چون‌اين گدايان و درويشان باشيم؟ كه همه زيردستان وچاكران مااند ؟؟ پس ربّ العزّه خطاب كرد بامؤمنان كه : «أتصبرون» استفهام است بمعنى‌امر يعنى ـ اصبروا على هذه‌الحالة من الفقروالشدة والاذى . وقيل معناه اتصبرون على هذا فتكون‌لكم الجنة .«وكان ربك بصيراً» بمن‌صبروبمن جزع. وقيل‌وجعلنا بعضكم لبعض فتنة ، هوان جعل الانبياء فقراء وصبّ عليهم‌البلاء واعداءهم ينظرون اليهم من رأس السرف‌والتّرف والنّعماءِ . وقيل كان الفقير يقول لِمَ لم‌اجعل بمنزلة‌الغنى؟ ويقول ذوالبلاءِ نحوالاعمى والزّمن لِم لم اجعل بمنزلة المعافى ـ وقيل جعلنا بعضكم لبعض فتنة ، اى‌ـامتحاناً وابتلاء للفقراءِ والفقراء ابتلاء للاغنياء ، « اتصبرون » ايّها الفقراء فلاتجعلون الفقرسبباً لمعصيتنا . «وكان ربـّك بصيرا» يعنى‌ـ كان عليماً بالاغنياءِوالفقراءِ فاغنى من اوجب الحكمة اغناءه وافقر من اوجب الحكمة افقاره .

روى **انس بن مالك** عن النبى (ص) عن **جبرئيل** عن ربـّه جل جلاله قال : « انّ من عبادى المؤمنين من لايصلح ايمانه الاّ الغنى ولو افقرتهُ لافسده ذلك ؛ وانّ من المومنين من لايصلح ايمانه الاّالفقر ولواغنيته لافسده ذلك ؛ وانّ من عبادى من لايصلح ايمانه الاالصحة ولواسقمته لافسده ذلك : وانّ من عبادى من‌لايصلح ايمانه الا السّقم ولواصححته‌لافسده ذلك، انى ادبّر عبادى بعلمى‌بقلوبهم انّى بهم عليم‌خبير. » وروى **ابوهريرة** قال: قال رسوالله(ص) : «اذا نظراحدكم الى من فضّل عليه فى‌المال والجسم فلينظر الى من‌دونه فى‌المال والجسم» .

قوله : «وقال الّذين لايرجون لقاءنا»، اى ـ لايخافون البعث . رجا،اينجا بمعنى خوف است، لغة اهل تهامه ـ چنانكه جاى ديگر گفت : «مالكم لاترجون‌لله وقاراً» ، اى ـلاتخافون‌الله عظمة . «لولا انزل‌علينا الملائكة» فتخبرناانّ **محمداً** صادق «**اونرى ربنا**» فيخبرنا بذلك . هذا كقوله : «اوتأتى بالله والملائكه قبيلا» . «لقد استكبروا»

ای ـ تعظّموا فی انفسهم بهذه المقاله . « وعتوا عتوّا کبیراً » ای ـ افرطوا فی‌الفساد والعتو ـ اشدّ الکفر وافحش الظّلم . قال مقاتل :عتّواً، ای ـ غلوّاً فی‌القول، حیث‌ارادوا لانفسهم الرسل من‌الملائکة رؤیة الرّبّ عزّ وجلّ .

«یوم یرون الملائکة»، ای ـ اذکریوم یرون الملائکه وهویوم الموت ؛ وقیل یوم‌البعث. این جواب ایشان است که دیدار فریشته خواستند، یعنی که ایشان فریشته روز مرگ بینند یا روز قیامت، باندای « لابشری » وعذاب سخت . « لابشری یومئذ للمجرمین» ـ یعنی للکافرین . آن روز فریشتگان مومنان را بشارت دهند به بهشت وکافران را بشارت ندهند وایشانرا گویند : « حجراً محجوراً » . فیه قولان : احدهما انّ الملائکة « یقولون » للکفّار « حجراً محجوراً » ای‌الجنّة حرام محرّم علیکم . فریشتگان گویند فراکافران که بهشت برشما حرام است ، بسته از شما باز داشته ؛ قول دیگر آنست که این سخن کافران گویند فرا فریشتگان وازایشان باین سخن زینهار خواهند، گویند: «حجراً محجوراً» ، ما از شما زینهارمیخواهیم کوشیده. واین برعادت عرب است که چون از کسی‌ترسند گویند : « حجراً محجوراً» . ای ـ عوذاً معاذاً . یعنی ـ یستعیذون منه . قال الشاعر .

حتّی دعونا بارحام لنا سلفت وقال قائلهم انّی لحاجور .

الحاجور ـ المنعة والامان ـ یقال: احتجرفلان اذا امتنع ومنه سمیّت‌الحجرة.

« وقدمنا»، یعنی ـ قصدنا « الی ماعملوا من عمل» ممّا کانوا یقصدون به التّقرّب الی‌الله تعالی ویعتقدونه طاعة « فجعلناه هباءً منثوراً » باطلا، لاثواب له ، لانّهم عملوه للشیطان. والهباء ـ دقاق‌التّراب ـ،والمنثور ـ المتفرّق. قال **علی بن ابیطالب**(ع): «الهباء، ماتراه وسط شعاع الکوّة کالغبار فلا یمسّ بالایدی ولایری فی‌الظّل . وقال **مقاتل** هو مایسطح من‌حوافر الدّواب عندالمسیر . ویقال هبا التراب یهبوا و هبیته اهبا .

« اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقراًواحسن مقیلا » . این جواب کفرهٔ قریش است که

گفتند : « ایّ الفریقین خیر مقاماً و احسن ندیّـاً »، المستقرّ ـ المصدر و المـکان ایضاً ، و المقیل ـ القیلولـة و مکان القیلولة ایضاً ، و المقیل ـ المنزل ایضاً . تقول العرب : قلنا بمکان کذا ای نزّلنا . و المعنی ـ انّ اهل الجنّة لا یمرّ بهم یوم القیمة الّا قدر النّهار من اوّله الی وقت القائله حتّی یسکنوا مساکنهم فی الجنّة . قال **ابن مسعود**ـ لا ینتصف النّهار یوم القیمة حتّی یقیل اهل الجنّة فی الجنّة و اهل النّـار فی النّار . قال **الازهری**ّ :ـ القیلولة و المقیل الاستراحة نصف النّهار ، وان لم یکن مع ذلك نوم ، لانّ الله تعالی قال : « و احسن مقیلا » ، و الجنّة لا نوم فیها . و یروی انّ یوم القیمة یقصر علی المؤمنین حتّی یکون کمـا بین العصر الی غروب الشّمس . وعن **انس** عن النّبیّ (ص) قال: « یخرج الله رجلا من اهل النّار ورجلا من اهل الجنّة ، فیقول للرّجل من الجنّة کیف وجدت مقیلك؟ فیقـول یـا رب خیر مقیل و خیر مصیر صار الیه العباد ! فیقول الله ـ إرجع إلی منزلك فانّ اك عندی الزّیادة من الـکرامة . و یسأل الله الّذی اخرج من النّار فیقول کیف وجدت مقیلك؟ فیقول یا ربّ شرّ مقیل و شرّ مصیر صار الیه العباد ! ثمّ یصیح هنا لك یا ربّ لاترجعنی الیها! فیقول له ربّـه ما تجعل لی ان انا اخرجتك منها؟ قال یقول لهـ اعطیك ما سألتنی، قال یقول له فانـّی اسألك ملأ الارض ذهباً ، فیقول له یا ربّ ، نعم ان قدرت علیها . قال یقول له کذبت وعزّتی وعظمتی لقد سألتك ماهواهون منهذا فلم تعطنی. سألتك ان تدعونیفاستجیب لك، وتسألنی فاعطیك، وتستغفرنیفاغفرلك، فلم تفعل، إرجع الیمقیلك فانّ لك عندی الزّیادة منالهوان».

و قال بعض المفسّرین:ـ « خیرمستقرّاً واحسن مقیلا » معناه خیر من مستقرّهم و مقیلهم فی الدّنیا . و قیل خیر من مستقرّ الـکفّار ومنازلهم فی الدّنیا . و قیلـ خیر مستقرّاً واحسن مقیلا ممّن فی مستقرّه و مقیله خیر .

قوله...« ویوم تشقّق السّماءِ بالغمام »، ایـ عن الغمام . وـ الباءِ وعنـ یتعاقبان کما

يقال رميت عن القوس وبالقوس. قرأ اهل **الكوفة** و **ابوعمرو** تشقق بتخفيف الشّين ههنا وفى سورة **ق**، والأصل تتشقّق فحذفت التّاءِ الثّانية. وقرأالاخرون بتشديدالشّين فى السّورتين ادغموا هذه التّاء اعنى التّاءِ الثّانية فى الشّين والصّيغتان كلتاهما للخفّة، و الحذف اخف من الادغام، فلهذا كان الحذف فى مثل هذه الكلمة اكثر من الادغام. «بالغمام» و هو غمام ابيض يأتى الله عزّ و جلّ فى ظلل منه.

قال **ابن عباس**: مع الكرّوبيّين لهم قرون لها كعوب ككعوب القنا، ما بين اخمص احدهم و كعبه مسيرة خمس مأة عام. قال **ابن عمر**: يهبط الله سبحانه حين يهبط و بينه و بين خلقه سبعون الف حجاب منها النّور و الظّلمة و الماءِ، فيصوّت الله فى تلك الظّلمة صوتاً قد خلع له القلوب. «و نزّل الملائكة تنزيلا» قرأ **ابن كثير** وحده و ننزل بنونين و تخفيف الزّاى و رفع اللاّم و نصب الملائكة، و الوجه انّه مضارع انزلنا، و الملائكة مفعول. والمعنى ننزل نحن «الملائكة تنزيلا». والتّنزيل مصدر نزّل بالتّشديد و ليس بمصدر انزل بالالف، و لكن لمّا كان نزّل و انزل بمعنى واحد وضع مصدر احدهما موضع مصدر الاخر. و قرأ الاخرون نزّل الملائكة بنون واحد و تشديد الزّاى وفتح اللاّم ورفع الملائكة. والوجه ـ ان نزّل فعل ماض مبنىّ للمفعول مسند الى الملائكة و «تنزيلا» ينتصب به انتصاب المصادر، و فى المصحف يكتب بنون واحد؛ و المعنى ـ اذا انشقّت السّماءِ نزل منها الملائكة اكثر من الجنّ و الانس، وهو يوم التّلاق يلتقى اهل السّماء واهل الارض و هو قوله تعالى: «و جاءِ ربّك و الملك صفّاً صفّاً». قال **ابن عباس**: تنشقّ السماء و الدّنيا فينزل اهلها و هم اكثر ممّن فى الارض من الجنّ و الانس؛ ثمّ تنشقّ السّماء الثّانية فينزل اهلها و هم اكثر ممّن فى السّماء الدّنيا ومن الجنّ والانس، ثمّ كذلك، حتّى تنشقّ السّماء السّابعة و اهل كلّ سماء يزيدون على اهل السّماء الّتى قبلها. ثمّ ينزل الكرّوبيّون ثمّ حملة العرش و فى الحديث طول ذكرناه فى سورة **البقرة**.

« الملك يومئذ الحقّ للرّحمن » الاية... ای ـ الملك الّذی هو الملك حقاً ملك الله جلّ و عزّ فی یوم القیمة کما قال تعالی : « لمن الملك الیوم » لانّ الملك الزّائل کانه لیس بملك . و قال ابن عباس : یرید أنّ یوم القیمة لا ملك یقضی غیره . « و کان یوماً » ای ـ کان ذلك الیوم یوماً، « علی الکافرین عسیراً » شدیداً کقوله : « فذلك یومئذ یوم عسیر علی الکافرین غیر یسیر » . فهذا الخطاب یدلّ علی انّه لا یکون علی المؤمنین عسیراً . و فی هذا الحدیث. ـ انّه یهوّن یوم القیمة علی المؤمنین حتّی یکون اخفّ علیه من صلاة مکتوبة صلاّها فی الدّنیا .

قوله : « و یوم یعضّ الظّالم علی یدیه » ـ هذا کقوله : « عضّوا علیکم الانامل من الغیظ ». این ظالم عُقبة بن ابی معیط القرشی است؛ مجالست رسول خدا و سماع کلام او دوست داشتی و با وی بسیار نشستی و رسول خدا (ص) اسلام وی امید میداشت . این عُقبه از سفری بیامده بود و دعوتی ساخته، اشراف قوم خویش را و رسول خدا را نیز در آن دعوت حاضر کرد . چون طعام بنهادند رسول خدا طعام نخورد و گفت : « انا لا آکل من طعام المشرکین الّا ان تشهد ان لا اله الّا الله و ان محمداً رسول الله». ـ گفت من طعام مشرکان نخورم مگر که ایمان آری و کلمهٔ شهادت بگویی . عُقبه کلمهٔ شهادت بگفت و رسول طعام وی بخورد . امیّة بن خلف دوست عقبه بود، خبر بوی رسید که عُقبه مسلمان شد، برخاست و پیش عُقبه گفت: « صبوت » ـ صابی شدی! واز دین خویشتن بر گشتی! این چه بود که تو کردی ؟ عقبه گفت : بس کاری نیفتاده است مردی برطعام من نشست و نمی‌خورد کلمه‌ای بگفتم نه از دل واعتقاد تا طعام بخورد، اکنون من هم بر آن دینم که بودم . امیه گفت : آنگه از تو راضی شوم که خیو بر روی محمد افکنی و او را دروغ‌زن داری . عُقبه رفت و همان کرد که امیه فرمود . صعب آمد و دشوار آن حال بر رسول خدا، تا جبرئیل آمد و در شأن ایشان این آیات فرو آورد . قال الضحاك : لمّا بزق عقبة فی النّبیّ (ص) عاد بزاقه فی وجهه وانشعب

شعبتین فاحرق خدّیه وکان أثر ذلـک فیه حتّی الموت . روز **بدر عقبه** با جمع کافران بود ؛ او را بگرفتند و پیش رسول خدا آوردند . رسول **علی** (ع) را فرمـود تا او را هلاك کنند . چون **عُقبه** میـدانست کـه کشتنی است گفت : مـَنْ للصّبیة یا **محمد** ! قال : انت والصّبیة الی النّار !. « یوم یعضّ الظّالم علی یدیه »، قال **عطاء** : یأکل یدیه حتّی یبلغ مرفقیه ثمّ تنبتان، ثمّ یأکل هـکذا کلما نبتت یداه أکلها تحسّراً علی مافعل، و یقول : «یا لیتنی اتـّخذت » فی الدّنیا « مع الرّسول سبیلا » ، لیتنی اتـّبعت **محمـداً** واتـّخذت معه سبیلا الی الهدی . قرأ **ابو عمرو** یا لیتنی اتـّخذت بفتح الیاء و الاخرون باسکانها .

« یا ویلتی! » ـ یا حسرتی یا اسفی، لیتنی « لم اتـّخذ فلاناً خلیلا »، الفلان ههنا **امیة ابن خلف الجمحی** اخو **ابیّ بن خلف** علیهما لعنة الله .

« لقد اضلّنی عن الذّکر » ـ ای ـ عن الایمان و القرآن « بعد اذ جاءنی » یعنی: الذّکر مع الرّسول « و کان الشّیطان » و هو متمرّد عات من الانس و الجنّ و کلّ من صدّ عن سبیل الله فهو شیطان « للانسان خذولا » ، ای ـ تارکاً یترکه و یتبرّء منه عند نزول البلاء و العذاب . و حکم هذه الایات عامّ فی کلّ متحابّین اجتمعا علی معصیة الله. و منه قول النّبیّ (ص) : « مثل جلیس الصّالح و السّوء کحامل المسک و نافخ الکیر فحامل المسک امّا ان یحذیك و امّا ان تبتاع منه و امّا ان تجد منه ریحاً طیبة و نافخ الکیر امّا ان یحرق ثیابك و امّا ان تجد ریحاً خبیثة » . و عن **ابی سعید** قال : قال النّبیّ (ص) « لاتصاحب الّا مومناً و لا یأکل طعامك الّا تقیّ». و عن **ابی هریرة** : قال : قال النّبیّ(ص) . « المرء علی دین خلیله فلینظر احدکم من یخالك » . و فی بعض التّفاسیر : انّ **عُقبة** لمّا بزق فی وجه النّبیّ (ص) قال النّبیّ : « لئن وجدتـّك خارجاً من جبال **مکة** لاضربنّ عنقـك ، صبراً » . فقال **عُقبة** و الله لا اخرج من جبال **مکة** ابداً. فما کان یبرح و اذا خرج اصحابه أبی ان یخرج خوفاً

من رسول‌الله (ص). فقالوا الك جمل احمر يطير بك ان كانت هزيمة؛ فخرج معهم فلمّا هزم المشركون زلّ به جملة فی اخدود من‌الارض فاخذه رسول‌الله(ص) اسيراً فقتله.

« وقال الرّسول » الآيه.... يعنی ـ و يقول‌الرّسول‌فی‌ذلک‌اليوم: «يارب انّ‌قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً » ای ـ متروكاً ، فاعرضوا عنه و هجروه و لم يؤمنوا به و لم يعملوا بما فيه. و ان شئت جعلته من الهجر ای ـ هجروا فی القرآن فقالوا هو كذب و سحر و اساطير و مفتری . روی انّ النّبیّ(ص) قال : « من تعلّم القرآن و علّق مصحفه لم يتعاهده و لم ينظر فيه جاء يوم القيمة متعلّقا به يقول ـيا ربّ عبدك هذا اتّخذنی مهجوراً اقض بينی و بينه » . و قيل قال الرّسول يعنی فی الدّنيا شكی قومه الی الله فقال : يا ربّ انّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً فعزاه الله فقال :

« و كذلك جعلنا » ای ـ كما جعلنا لك اعداء من مشركی قومك كذلك‌جعلنا « لكلّ نبیّ عدوّاً من‌المجرمين ». ای ـ المشركين. قال مقاتل يقول لا يكبرنّ‌عليك فانّ الانبياء قبلك قد لقيت هذا من قومهم ، فاصبر لامری كما صبروا فانّی ناصرك و هاديك ، « و كفی بربّك هادياً و نصيراً » يكفيك معرّة من يعاديك و يهديك الی الرّشاد و ينصرك علی اعدائك نصراً عزيزاً. « هادياً و نصيراً » نصب علی الحال و قيل علی التّمييز . و الاية ، نزلت فی ابی جهل ، و قيل فی‌بنی امية و بنی المغيره وهم اعدی قريش لرّسول الله (ص) .

« و قال الّذين كفروا » وهم كفّار قريش و قيل هم‌اليهود قالوا: « لولانزّل » هلاّ نزّل « عليه القرآن جملة واحدة » دفعة واحدة كالتورية علی‌موسی و الانجيل علی‌عيسی و الزبور علی داود فقال تعالی : « كذلك » ای ـ كذلك فعلت « لنثبّت به فؤادك » ای انزلناه مفرّقاً لنقوّی به قلبك ای ـ نشجّع به قلبك فی اذی قومك بما نقصّ عليك من تحمّل الانبياء و هم يكتبون و يقرؤن. و انزل القرآن علی محمد و هو نبیّ امیّ لا يكتب و لا يقراء . و قيل فرّق لانّ فی القرآن ناسخاً

و منسوخاً، و ذلک لا یجتمعان لانّ احدهما یوجب العمل بشیء و الاخر یوجب ترک العمل به، و لانّ فی القرآن اجوبة للسّائلین و الجواب لا یتقدّم السّؤال. قال بعض المفسّرین ـ کذلک متّصل بما قبله من قول المشرکین وهو الوقف علی تقدیر جملة واحدة. کذلک ای کسایر کتب الله ثمّ تبتدی « لنثبّت به فؤادک »، ای ـ انزلناه متفرّقاً به فؤادک « و رتّلناه ترتیلا ». قال **ابن عباس** بیّنّاه بیاناً بعضه فی اثر بعض. والتّرتیل ـ التّبیین فی ترسّل و تثبّت، و قیل رتّلناه ترتیلا، جعلنا بین انزاله فرجاً شیئاً بعد شیء زماناً لیس بالکثیر، من قولهم، ثغر رتل، اذا کان بینها فرجة و « رتّل **القرآن** ترتیلا» علی هذا القول معناه لا تعجل فی قراءته بل تثبّت فیها.

« ولا یأتونک بمثل» ... **حسن** گفت این آیت متّصل است بآیت پیش، تقدیره: رتّلناه ترتیلا لکیلا یأتوک بمثل ای ـ شبهة فی ابطال امرک. « الّا » اجبنا عنک « وجئناک بالحقّ » الّذی یدحض شبهة اهل الجهل و یبطل کلام اهل الزّیغ « واحسن تفسیراً » من مثلهم. ـ میگوید **قرآن** که بترتیل. و ترسیل فرو فرستادیم بمدّت بیست سال پرا کنده نه بیک دفعه، آنرا بود تا ایشان هیچ شبهت در ابطال کار تو و جستن عیب تو نیارند، که نه ما آنرا جوابی آریم براستی وبسزا؛ جوابی که خصم را فروشکند و شبهت وی تباه کند و باطل وی پیدا کند. « و احسن تفسیراً» یعنی ـ ممّا یلتمسه و یبغیه الخصم، فاختصر لدلالة الکلام علیه. جوابی نیکو تفسیر تر از آن که تو خود درخواهی، یا خصم می درخواهد. و اگر ما قرآن بیک دفعه فرو فرستادیمی[1] این معنی حاصل نیامدی. وشبهت ایشان آن بود که گفتند: لو کان **القرآن** حقّاً لانزل علیه جملة واحدة کما انزلت **التوریة علی موسی** جملة واحدة. فبیّن الله تعالی انّ ذلک لیس بشبهة ولکن « لنثبّت به فوادک ورتّلناه ترتیلا ». « و لا یأتونک بمثل»، هذا کقوله: « انظر کیف ضربوا لک الامثال »، و ضرب الامثال هو طلب الاشباه لقصد

(۱) نسخهٔ الف: فرستادید.

نقض الشّیء . و سمّی‌الله تعالی ما یوردون من‌الشّبه مثلا وسمّی ما یدفع به الشّبهة حقّاً، والتّفسیرهو-تبیین‌التّأویل، و الفسر فی‌اللّغة-الکشف، معنی‌تفسیرازطریق لغت‌ایضاح است وتبیین، یُقال فسّرت الحدیث ای اوضحته وبیّنته . واشتقاق آن از-تفسره- است ، و هی نظر الطّبیب فی البول لاستخراج الدّاء و العلّة، فکذلک المفسّرینظر فی‌الایة لاستخراج الحکم والمعانی ؛ واین قول ضعیف است از بهر آنکه تفسره لفظی رومی است وتفسیر لفظی‌عربی است، ولفظ عربی از لفظ رومی مشتقّ نباشد . و قول درست آنست که تفسیر دراصل‌تسفیر بوده و فا بر سین مقدّم کردند، چنانکه درلغت گویند جذب جبذ ، عمیق معیق ، صاعقة صاقعه و آنچه بدین ماند .

« الّذین یحشرون علی وجوههم الی جهنّم » - یحتمل ان‌یکون معناه یسحبون علی وجوههم کقوله : « یوم تسحبون فی النّار علی وجوههم » ، و یحتمل ان یکون معناه یمشون علی وجوههم کما روی فی الحدیث عن رسول‌الله (ص) : « انّ النّاس یحشرون یوم القیمة ثلثة اثلاث : رکبانا ، و مشاة و علی وجوههم . قال **انس** : قیل یا رسول‌الله ! کیف یحشرون علی وجوههم ؟ - قال : « الّذی امشاهم علی ارجلهم قادر علی ان یمشیهم علی وجوههم » . - اولئک شرّ مکاناً ، ای - کلّ مکان شرّ ؛ فمکان اولئک شرّ منه و لیس معناه انّ مکانهم شرّ من مکان اهل الجنّة ، لانّ مکان اهل‌الجنّة خیر کلّه . و قیل شرّ مکاناً، ای - من المؤمنین فی الدّنیا. قال **الزّجاج** «الّذین» رفع بالابتداءِ و «اولئک» رفع لانّه ابتداء ثان ، « وشرّ » خبر « اولئک » ، و « اولئک » مع « شر » خبر « الّذین » ، و « المکان » و « السّبیل » منصوبان علی التّمییز، و هذا جواب عن قولهم : « ایّ الفریقین خیر مقاماً و احسن ندیّاً » .

« و لقد آتینا **موسی** الکتاب و جعلنا معه اخاه **هرون** وزیراً » . ای معینا ظهیراً . الوزیر فی اللّغة - الّذی یرجع الیه و یتحصّن برأیه، و الوزر - ما یلتجاء الیه

و یعتصم به ، و منه قوله : « کلاّ لا وزر » ای ـ لا ملجأ یوم القیمة و لا منجاء الاّ من رحم‌الله .

« فقلنا اذهبا الی القوم الّذین کذّبوا بآیاتنا » ، ـ یعنی **القبط** ؛ « فدمّرناهم » ههنا اضمار ای ـ فکذّبوهما فدمّرناهم « تدمیراً » اهلکناهم اشدّ الهلاك ، والدّمار ـ استیصال بالهلاك و الدّمور ـ الدّخول بالمکروه .

« وقوم **نوح** لمّا کذّبوا الرّسل»... یعنی ـ کذّبوا **نوحاً** ، وانّما ذکر بلفظ الجمع لانّ من کذّب نبیّاً واحداً فقد کذّب جمیع الرّسل . و یحتمل انّهم کذّبوا **نوحاً** ومن قبله من الرّسل، و قیل الرّسل **نوح** و الملائکة الّذین کانوا یأتونه بالوحی . و قیل اخبرهم **نوح** بمجیء الرّسل و انکروا بعث الرّسل اصلا . « اغرقناهم » ای اهلکناهم بالماء « و جعلناهم للنّاس آیة » و عبرة یتعظّون بها « واعتدنا للظّالمین » فی الاخرة « عذاباً الیماً » . سوی ما حلّ بهم من عاجل العذاب .

« و **عاداً** و **ثموداً** » و اهلکنا **عاداً** و **ثموداً** یعنی **هود** و قوم **صالح** « و **اصحاب الرّس**» . اختلفوا فیهم : قال **وهب بن منبه** : کانوا اهل بئر قعوداً علیها و اصحاب مواش، یعبدون الاصنام ، فوجّه الله الیهم **شعیباً** یدعوهم الی‌الاسلام . فتمادوا فی طغیانهم و فی اذی **شعیب** (ع) ، فبیناهم حول البئر فی منازلهم انهارت البئر ، فخُسف بهم و بدیارهم و رباعهم ، فهلکوا جمیعاً . و **الرّس** ـ البئر ، و کلّ رکیّة لم تطو بالحجارة والآجر فهو **رس** . وقیل هم **اصحاب الاخدود** . و**الرس** ـ هوالاخدود الّذی حفره . و قال **کعب** و **مقاتل** و **السدیّ** : الرّس ـ البئر **بانطاکیة** ، قتلوا فیها **حبیباً النجار** ؛ و هم الّذین ذکرهم الله فی سورة **یس** . و قیل هم بقیّة **ثمود** قوم **صالح** و هم اصحاب البئر الّذین ذکرهم‌الله تعالی فی قوله : « و بئر معطّلة وقصر مشید » . و قیل **الرس** ـ قریة **بالیمامة** یقال لها **فلج** . وکانوا قوماً اصحاب آبار قتلوا نبیّاً أتاهم . و قیل کانوا قوماً بین **المدینة** و **وادی القری** رسّوا نبیّهم فی بئر ـ ای

رسّوه فيها . والرّسّ ـ مصدر فنسبوا الى فعلهم بنبيّهم ؛ و نبيّهم هو **حنظلة بن صفوان،** يقال:ـ وُجد **حنظلة** فى بئر بعد دهر طويل يده على شجّته فرفعت يده فسالت دماً فتركت يده فعادت على الشجة. و قيل اصحاب الرّسّ قوم نساؤهم ساحقات . ذكر انّ **الدلهاث** ابنة **ابليس** اتتهنّ فشبّهت الى النّساء ذلك وعلّمتهنّ، فسلّط الله عليهم صاعقة من اوّل اللّيل و خسفاً فى آخره و صيحة مع الشّمس ؛ فلم يبق منهم احد. و فى الخبر : « انّ من اشراط السّاعة ان يستكفى الرّجال بالرّجال والنّساء بالنّساءِ ، وذلك السّحق» . وقال **سعيد بن جبير** :كان بارضهم جبل عظيم يقال له **دمخ** وكان عليه من الطّير ماشاء الله، ثمّ ظهرت طير كأعظم ما يكون من الطّير و فيها من كلّ لون و سمّوها **عنقاء** لطول عنقها ؛ وكانت تنقضّ على الطّير تأكلها ، فجاعت يوماً فاعوزته الطّير فانقضّت على صبىّ فذهبت به ، فسمّيت **عنقاء مُغرب** لانّها اغربت بما اخذته فطارت به ؛ فشكوا الى نبيّهم ، فقال : اللّهمّ خذها و اقطع نسلها ! فاصابتها صاعقة فاحرقتها ولم يُرلها اثر ، فضربتها العرب مثلا فى اشعارهم . ثمّ انّهم قتلوا نبيّهم، فاهلكهم الله . و قيل هم قوم كذّبوا نبيّاً اتاهم، فحبسوه فى بئر ضيّقة القعر ، و وضعوا على رأس البئر صخرة عظيمة لايقدر على حملها الّا جماعة من النّاس ؛ و قد كان آمن به من بين الجميع عبد اسود، وكان العبد يأتى الجبل فيحتطب على ظهره ويبيع الحزمة و يشترى بثمنها طعاماً ثمّ يأتى البئر فيلقى اليه الطّعام من خروق الصّخرة ؛ فكان على ذلك سنين . ثمّ انّ الله تعالى اهلك القوم وارسل ملكاً فرفع الحجر واخرج النّبىّ من البئر. وقيل بل الاسود عالج الصّخرة فقوّاه الله برفعها فرفعها و القى حبلا اليه واستخرجه من البئر،فاوحى الله الى ذلك النّبىّ انّه يكون رفيقه فى الجنّة . وروى عن النّبى (ص) انّه قال : « انّ اوّل النّاس دخولا الجنّة لعبد اسود »، يريد هذا العبد .

علىّ بن الحسين بن علىّ، زين العابدين (ع) روايت كند از پدر خويش **الحسين بن علىّ** (ع) گفتا: «مردى آمد از **بنى تميم** پيش امير المؤمنين **على** (ع) و گفت:

یا امیرالمؤمنین،خبرده ما را از **اصحاب رسّ** در کدام عصر بودند وچه‌قوم بودند؟ دیار ومسکن ایشان کجا بود؟ پادشاه ایشان که بود؟ربّ العزّه پیغامبربایشان فرستاد یا نفرستاد؟ وایشان رابچه‌هلاك کرد؟ مادرقرآن ذکرایشان‌میخوانیم که: «و **اصحاب الرس** »نه قصّهٔ ایشان بیان کرده نه احوال‌ایشان گفته . **امیر المؤمنین(ع) گفت : یا اخا تمیم** ، سؤالی کردی که پیش از تو هیچکس از من این سؤال نکرده و بعد ازمن قصّهٔ ایشان از هیچکس نشنوی : ایشان قومی بودند در عصر **بنی اسرائیل** - پیش از **سلیمان بن داود**- درخت صنوبر می پرستیدند، آن درخت که **یافث بن نوح** کشته بود بر شفیر چشمه‌ای معروف. وبیرون از آن چشمه نهری بود روان، وایشان‌را دوازده باره شهر بود برشطّ آن نهر، ونام آن نهر **رسّ** بود در بلاد مشرق. و در آن‌روز گار هیچ نهر عظیم‌تر وبزرگی‌تر ازآن نهر نبود ونه هیچ شهر آبادان تر ازآن شهرهای ایشان . و مهینهٔ آن شهرها مدینه‌ای بود نام آن **اسفند آباد** و پادشاه ایشان ازنژاد **نمرود بن کنعان** بود، ودر آن مدینه مسکن داشت، وآن درخت صنوبر در آن مدینه بود، و ایشان تخم آن درخت بردند بآن دوازده باره شهر تا در هر شهری درختی صنوبر بر آمد و ببالید، واهل آن شهرآنرا معبود خود ساختند و آن چشمه که در زیرصنوبر اصل‌بود. هیچکس را دستوری نبود که ازآن آب خوردی یابر گرفتی، که می گفتند : هی حیوة آلهتنا فلا ینبغی لاحد ان ینقص من حیوتها . پس مردمان و چهار پایان آب که میخوردند از آن نهر **رس** می‌خوردند ؛ و رسم‌وآئین ایشان بود در هر ماهی اهل هرشهری گردآن درخت صنوبرخویش برآمدن ، و آنرا بزیور و جامه‌های الوان بیاراستن ، و قربانها کردن ، وآتشی عظیم افروختن ، و آن‌قربانی بر آن آتش نهادن ، تا دخان و قتار آن بالا گرفتی چندان که در آن تاریکی دود دیده‌های ایشان از آسمان محجوب بگشتید . ایشان آن ساعت بسجود درافتادندید، و تضرّع و زاری فرا درخت کردندید تا از میان آن درخت شیطان آواز دادی که :

انّی قد رضیت عنکم فطیبوا نفساً و قرّوا عیناً . ایشان چون آواز شیطـان بگوش ایشان رسیدی سر برداشتندی شادان و نازان، و یك شبانروز بطرب و نشاط و خمر خوردن بسر آوردندید، یعنی که معبودما از ما راضی است. برین صفت روز گار دراز بسر آوردند ، تا کفر و شرك ایشان بغایت رسید و تمرّد و طغیان ایشان بالا گرفت . رب" العالمین بـا ایشان پیغامبری فرستاد از بنی اسرائیل از نژاد یهودابن یعقوب، روز گار دراز ایشان را دعوت کرد و توحید بر ایشان عرضه کرد و از عذاب الله بیم داد، ایشان هیچ بنگرویدند و در شرك و کفر بیفزودند ، تا پیغامبر در الله زارید و بر ایشان دعاء بد کرد، گفت : یا رب" انّ عبادك ابوا الّا تکذیبی و الکفر بك ، یعبدون شجرة لا تضرّ ولا تنفع، فأرهم قدرتك وسلطانك . چون پیغامبر این دعا کرد ، درختهای ایشان همه خشك گشت . ایشان گفتند این همه از شومی این مرد است که دعوی پیغامبری میکند و عیب خدایان ما می‌جوید او را بگرفتند و در چاهی عظیم کردند . آورده‌اند در قصّه که انبوب‌ها بساختنـد فراخ و آنرا بقعر آب فرو بردند، وآب از آن انبوب‌ها بر میکشیدند تا بخشك رسید آنگه از آنجا در چاهی دورفرو بردند و او را درآن چاه کردند وسنگی عظیم بر سر آن چاه استوارنهادند،انبوب‌ها ازقعر آب برداشتند گفتند اکنون دانیم خدایان ما از ما خشنود شوند که عیب‌جوی ایشانرا هلاك کردیم . پیغامبر درآن وحشت چاه‌به‌الله نالید گفت : « سیّدی و مولای، قد تری ضیق مکانی وشدّة کربی ، فارحم ضعف رکنی وقلّة حیلتی و عجّل قبض‌روحی ولاتؤخّر اجابة دعوتی ؛ حتّی مات . فقال‌الله تعالی لجبرئیل : « انّ عبادی هؤلاءِ غرّهم حلمی و امنوا مکری و عبدوا غیری وقتلوا رسولی فانا المنتقم ممّن عصانی ولم‌یخش عقابی و انّی حلفت لاجعلنّهم عبرة و نکالا للعالمین » . پس رب" العالمین باد عاصف گرم بایشان فرو گشاد تا همه بیکدیگر شدند وفراهم پیوستند. آنگه زمین درزیر ایشان همچون سنگ کبریـت گشت، و از بالا ابری سیاه برآمد وآتش فرو بـارید

و ايشان چنانكه ارزير در آتش فرو گدازد، فرو گداختند. - نعوذ بالله من غضبه و درك نقمته.

و قوله تعالى: «و قروناً بين ذلك كثيراً». هذا كقوله: «لا يعلمهم الّا الله» و لذلك قالوا «كذب النّسابون». والقرن- اربعون سنة، ويقال مأة وعشرون سنة فيكمل القرن الاوّل من هذه الامّة عند هلاك يزيد بن معوية؛ و المعنى - و اهلكنا امما بين هذه الامم كثيراً لا يعلمها الّاالله، ارسل اليهم الرّسل فكذّبوهم فاهلكوا.

«و كلاًّ ضربنا له الامثال»، كلاًّ منصوب بفعل مضمر، يعنى- و انذرنا كلاًّ. وقيل- الهآء - ضمير النّبىّ (ص)؛ اى - و كلاًّ ضربنا امثالا للنّبى لينذر بهم قومه. و قيل معناه: و كلاًّ قد احذرالله تعالى اليهم و وعظهم بقصص من كان قبلهم لينزجروا ويتّعظوا، فلمّا لم ينفعهم ذلك و لجّوا فى الاصرار انتقم منهم بان «تبّرهم تتبيراً». فذلك قوله: «و كلاًّ تبّرنا تتبيراً». والتّتبير - التّكسير و التّقطيع و لهذا قيل لمكسّر الزّجاج التّبر؛ و كذلك تبر الذّهب.

«و لقد اتوا» يعنى مشركى مكة «على القرية» وهى قريّات قوم لوط، وكانت خمس قرى، واهلك الله اربعاً منها ونجت واحدة. وهى صغير كان اهلها لا يعملون العمل الخبيث، «الّتى امطرت مطر السّوء» يعنى رميهم بالسّجيل. و قيل امطرت كبريتاً و ناراً. و مطر السّوء - البلاء. و مطرَ يستعمل فى الخير واَمطر فى الشّرّ. و قيل هما لغتان. «افلم يكونوا يرونها» اذا مرّوا بها فى اسفارهم فيعتبروا و يتذكّروا لانّ مدائن قوم لوط على طريقهم عند ممرّهم الى الشام، هذا كقوله «و انّها لبسبيل مقيم وانّهما لبامام مبين». «بل كانوا لا يرجون نشوراً» اى- حملهم على الكفر والمعاصى انكارهم البعث والنّشور، يعنى- انّهم لم يتّعظوا و لم ينزجروا لانّهم لا يخافون عذاب الآخرة و لا يرجون ثوابها.

قوله: «واذا رأوك» - يعنى- واذا ابصروك يا محمد «ان يتّخذونك» اى- ما يتّخذونك،

« الّا هزواً » ای ـ هُزأةً ، وهوالّذی یُهزؤمنه کالسّخرة لما یسخرمنه ، و الضّحکة لما یضحک منه ؛ « أهذا الّـذی بعث الله رسولا » ، این آیـات در شأن بوجهل فرو آمد که رسول را و یاران را دید و گفت بر طریق استهزاء از روی انکار واستحقار : أهذا الّذی یزعم انّـه بعثه‌الله الینا رسولا .

« ان کاد لیضلّنا » ای ـ قد قارب ان‌یصدّنا عن عبادةآلهتنا لولا «ان‌صبرنا علیها»، یعنی ـ لو لم نصبر علیها لصرفنـا عنهـا بسحره و طلاوة کلامه . فـاجابهم الله و قال : « و سوف یعلمون » فی‌القیمة « حین‌یرون العذاب » ای ـ عند رؤیة العذاب « من‌اضلّ سبیلا » ، من اخطاء طریقاً . و وصف السّبیل بالضّلال مجازاً و المراد سالکوها .

« أرایت من اتّخذ الهه هویه»، قومی بودند از عرب که سنگ می پرستیدند ، هر که که ایشـانرا سنگی نیکو بچشم آمدی و دل ایشان آن خواستی آنرا سجود بردندید وآنچه داشتندی بیفکندندید . حارث‌بن قیس ازیشان بود، کاروانی میرفت و آن سنگ که داشتند از شتر بیفتاد،آواز در قافله افتـاد که: سنگ معبود از شتر بیفتاد . توقّف کنید ، تا بجوییم ؛ ساعتی جستند و نیافتند . گوینده‌ای از ایشان آواز داد که : وجدت حجراً احسن منه فسیروا . یکی سنگ از آن بهتر یـافتم کاروان برانید و رفتن را باشید . و میگویند در روم قومی هستند که هر چه ایشانرا نیکو بچشم آید آنرا سجود برند . این آیت در شأن ایشان فرو آمد که برپی دلخواست وهواءِ خویش رفتند ، هرچه دل ایشان خواست آنرا معبود ساختند. ولهذا قال‌الحسن فی‌تفسیرالایه : « لایهوی شیئاً الّا اتّبعه ». « أفانت تکون علیه وکیلا » ای ـ حفیظـاً تمنعه من ذلك و تردّه الی الایمان . و قیل کفیلا یهدیه مع اتّباعه هویه . و لیس هذا نهیاً عن دِعائه ایّاهم بل اعلام بانّـه قد قضی ما علیه من الانـذار و الاعذار . و قـال بعض المفسّرین : هذه منسوخة بآیة السیف .

« أم تحسب انّ اکثرهم یسمعون؟» سماع تفهّم، « اویعقلون؟» بقلوبهم ما تقول

لهم؛ وانّما قال « اکثرهم » لانّ فیهم‌من آمن. « ان هم » یعنی ـ ماهم « الّاکالانعام» فی جهل الایات و ترك الانتفاع بما یسمعونه « بل هم اضلّ سبیلا ». لانّ البهائم ان لم تعتقد صحّة التّوحید لم تعتقد بطلانه وهم یعتقدون بطلانه ولانّ البهائم تسجد وتسبّح وهم یجحدون و یشر کون، ولانّ البهائم تهتدی لمراعیها وتنقاد لاربابها وهم‌لایهتدون لمنافعهم و لایطیعون ربّهم، و لانّ البهائم لا تخاطب و هم یخاطبون و لایعذرون؛ و نظیر الایه قوله: « فهی کالحجارة او اشدّ قسوة ».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « و ما ارسلنا قبلك من‌المرسلین » الآیة، قال **جعفر بن محمد** (ع) فی هذه الایة: « انّ الله تعالی و تقدّس لم یبعث رسولا الّا اباح ظاهره للخلق یأکل معهم علی شروط البشریّة و منع سرّه عن‌ملاحظاتهم والاشتغال بهم، لانّ اسرارالانبیاء فی روح المشاهدة لایفارقها بحال ». آفتابی است، ای جوانمرد، که‌آنراآفتاب عنایت گویند؛ ازمشرق ازل برآید، برهرسینه‌ای که تابددرِ سعادت و کرامت برو گشاید. سرّ او معدن راز پادشاه گردد، بهر حالی که بود و بهر کویی که رود مقصدش درگاه الله بود. دست‌تصرّفش از کونین کوتاه بود، پای عشقش همیشه در راه‌بود، برپیشانیش نشان اقبال‌بود، در دیدهٔ یقینش نوراعتبار افعال‌ذوالجلال بود، بررخسارش گل نوال بود، در مشامش روایح نفحات روضهٔ وصال بود. بر سرش تاج وقار، در برش حلّهٔ افتقار. برظاهرش کسوت عبودیّت، در باطنش نظر ربوبیّت. اینست صفت پیغامبران و رسولان که خیار خلق اند و صفوت بشراند، اعلام اسلام‌اند و امان جهان‌اند، بر سر کوی شریعت داعیان‌اند و برلب چشمهٔ حقیقت ساقیان‌اند.

از روی اشارت مفهوم آیه آنست که در ظاهر با خلق‌اند بحکم بشریّت ، در خورد وخواب؛ ودرباطن باحقّ‌اندبنعت مشاهدت درانس وصال بی‌حجاب **مصطفی**(ص) چون فا بشریّت(۱)خودنگرست‌خودراچون‌ایشان‌دید، گفت:«انماانابشرمثلکم»، چون فا خصوصیّت‌نبوّت وعزّرسالت‌نگرست گفت : «لست‌کاحدکم» وچنانکه‌برعالمیان فضل داشت برپیغامبران ورسولان هم فضل‌داشت،نه‌دیگر پیغامبران چون‌وی‌بودندنه‌برهان نبوّت‌ایشان‌چون‌برهان‌نبوّت وی‌بود. برهان‌نبوّت‌انبیاازراه‌دیده‌ها درآمدوبرهان نبوّت **محمد**عربی‌ازراه‌دلهادرآمد. برهان نبوّت **ابراهیم** ومعجزهٔ وی‌آتش اعدابود ، معجزهٔ **موسی** ید بیضا بود ، معجزهٔ **عیسی** احیاءِ موتی بود . این همه ظاهر و آشکارا بود و محلّ اطّلاع دیده ها بود . امّا معجزهٔ **مصطفی** بوستان دوستان بود ، مستان شربت محبّت را گلستان بود. یقول الله تعالی : « بل هو آیات بیّنات فی‌صدور الّذین اوتوا العلم » . بلی **مصطفی** را معجزات بسیار بود که محلّ اطّلاع دیده‌ها بود ، چون انشقاق قمر وتسبیح حجر و کلام ذئب واسلام ضبّ و غیرآن،لکن مقصود آنست که **موسی** تحدّی بعصا کرد و **عیسی** تحدّی بدم خود کرد و**مصطفی** تحدّی به کلام حقّ کرد که : « فأتوا بسورة من مثله » . ای **محمد** تو چون بامّت روی دمی و عصایی با خود مبر که دم نصیب بیماران بود ، عصا راندن خران را شاید . تو صفت قدم ما بشحنگی باخود ببرتا معجزت توصفت ما بود نه‌صفت‌تو، تا چنانکه‌پیغامبران چون تو نه‌اند معجزت ایشان نیز چون معجزت تو نباشد .

« یوم یرون الملائکة لا بشری یؤمئذ للمجرمین » آن مُدبران و بدبختان بحکم آن که زخم‌خورده گان عدل ازل بودند ، بر رسول خدا اقتراح آیات کردند ، دو چیز خواستند : یکی رؤیت ملائکه ، دیگر رؤیت حقّ جلّ جلاله . و ذلك فی‌قوله: « لولاانزل علیناالملائکة او نری ربّنا . » ایشان را جواب دادند که یکی‌فریشتگان را بینید روز مرگ و روز قیامت با عذاب و عقاب ، و گفت : « لابشری » یعنی ـ نه

(۱) فا بشریت . = بسوی بشریت . نسخه

فریشتگان رحمت، آنگه گفت: «و یقولون، حجراً محجوراً» ای ـ حراماً محرّماً یعنی ـ رؤیة الله تعالی علیکم. دیدار حقّ جلّ جلاله که خواستند، ایشانرا جواب دهند که آن بر شما حرام است، که دیدار الله بصفت رضا نه سزای کافرانست، چه کافرانرا یك دیدار است بصفت غضب در عرصهٔ قیامت دروقت تجلّی عامّ پیش از آن که مؤمنان دربهشت شوند. همانست که جای دیگر گفت: «کلاّ انّهم عن ربّهم یومئذ لمحجوبون». یعنی عن رؤیة الرّضا، لانّ لهم رؤیة السخط والغضب. این آیت دلیلی ظاهر است که مؤمنان را حجاب نیست و حساب با ایشان بجز عتاب نیست.

ای جوانمرد! هر که از دوست محجوب است در عین بلیّت است ورچه کلید خزاین ملك در آستین دارد، وهر که بلطف دوست مجذوب است در عین عطیّت است ورچه نان شبانگاه ندارد. **سری سقطی** گفت: اللّهمّ مهما عذّبتنی فلا تعذّبنی بذلّ الحجاب! بار خدایا بهر چه عذابم کنی فرمان تراست امّا بحجاب عذابم مکن که طاقت حجاب تو ندارم.

«و قدمنا الی ما عملوا من عمل» الآیه... یکی از پیران طریقت این آیت میخواند گفت: مرا درهمه **قرآن** این آیت خوش آید که ربّ العزّة میگوید: «وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً». چون این اعمال آلودهٔ ما بباد بی‌نیازی بردهد معاملت با ما جز بمحض فضل خود نکند، وآنچه بفضل خود کند سزای کرم او بود وسزای کرم اوما را به ازسزای اعمال ما؛ آنگه گفت: او را جلّ جلاله برما حقّها است از طاعت و عبادت، لکن ما خوددر نهاد خود مفلسیم و او جلّ جلاله بافلاس ما حکم کرده و حاکم چون بافلاس کسی حکم کند خصم را از وی چیزی نیاید، «وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة»، هر که مفلس است واجب است که ویرا مهلت دهند تا آنگه که سرمایه بدست آرد، وما سرمایه جز بآن جهان بدست نخواهیم آورد که گنج فضل او بر سر ما نثار کند. ما بهستی خویش توانگر نیستیم، بصفت وی توانگریم، از ما وعمل ما چیزی نیاید، کاری که گشاید از فضل وی گشاید و ما را

که پذیرفت نه بصورت معاملت پذیرفت ، بآن تعبیه گاهی پذیرفت که منظور نظرعلم ازل است . هر چه در عالم چیز است تبع آن تعبیه است . باش تا فردا که آن تعبیه آشکارا کند ودر خزانه ها باز نهد ، خزانهٔ رحمت بعاصیان دهد خزینهٔ فضل بمفلسان دهد . تا هم ازخزینهٔ وی‌حقّ وی‌بگزارد، زیرا که‌بندگان‌ازآن خود حقّ وی نتوانند گزارد .

پیر طریقت گفت : الهی هر چه می‌نشان شمردم پرده بود و هر چه می مایه دانستم بیهده بود . الهی‌یکبار این پردهٔ من ازمن بردار وعیب هستی من ازمن وادار! ومرادردست کوشش بمگذار!الهی کردما کردمادرمیار،وزیان‌ما ازماوادار! ای کرد گار نیکوکار آنچه بی ما ساختی بی ما راست دار! و آنچه تو برتاوی بما مسپار(۱)!.

۳ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **الم تر الی ربك** » نمی‌بینی [ننگری]بخداوند خویش، «**کیف مدّ الظل** ؟» که‌چون سایه کشید [از بامداد تا برآمدن‌آفتاب]؟ « **و لو شاء لجعله ساکناً** » واگرخواستی‌آن[سایه‌همیشه پاینده] کردی(۲) ایستاده آرمیده « **ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا.**(۴۵)» آنکه آفتاب را بران سایه نشان نمای کردیم و بر پی‌او رونده .

« **ثم قبضناه الینا قبضاً یسیراً.**(۴۶) » آنکه ما خود می گیریم آن سایه را باز گرفتنی‌آسان[خوارنهان].

« **وهوالذی جعل لکم اللیل لباساً** » اوآن کس است که شب درشماپوشید و آنرا پوشش شما کرد،« **والنوم سُباتاً** » وخواب شمارا آسایش کرد،« **وجعل النهار**

۱ ـ نسخهٔ الف : موسپار ۲ ـ نسخهٔ الف : کردید

نشوراً (٤٧) » و بامداد روز مانندهٔ رستخیز کرد» [که اینجا ازخواب خیزند و آنجا از گور] .

« **وهو الذی ارسل الریاح بُشراً بین یدی رحمته** » اوآنست که بادها گشاد در هوا پیش [باران] ببخشایش خویش ؛ « **و انزلنا من السماء ماءً طهوراً** (٤٨) » و فروفرستادیم از آسمان آبی پاك [پاك کننده] .

« **لنحییَ به بلدةً میتاً** » تا زنده کنیم بآن شهری مرده، « **و نُسقیه** » بیاشامانیم آنرا ، « **مما خلقنا انعاما** » از آنچه آفریدیم چهارپایان [فراوان] را، « **و اناسیَّ کثیراً** (٤٩) » و مردمان فراوان را .

« **و لقد صرّفناه بینهم** » میگردانیم [بارانرا] میان ایشان [ازجای بجای] « **لیذّکّروا** » تا [توانائی و تدبیر حکمت ما دریابند و] پند ماپذیرند، « **فأبی اکثر الناس الا کفوراً** (٥٠) » پس سر باز زد بیشتر مردمان که نه مگر ناسپاسی .

« **و لوشئنا** » و اگر ما خواستید ، « **لبعثنا فی کل قریة نذیراً** (٥١) » ما فرستادید در هر شهری [جداجدا پیغامبری] آگاه کننده .

« **فلا تطع الکافرین** » نگر تا فرمان کافران نبری ، « **وجاهدهم به** » و باز کوش با ایشان [بیاریاو] «**جهاداً کبیراً** (٥٢) » باز کوشیدنی بزرگ [بشمشیر] .

« **وهو الذی مرج البحرین** » او آنست که فراهم گذاشت دو شاخ آب دردریا: « **هذا عذب فرات** » این [یك شاخ] آبی سخت خوش « **وهذا ملح اجاج** » و این [شاخ] شورابی [زبان گز] سخت تلخ « **و جعل بینهما برزخاً** » و میان آن دو دریا جدائی ساخته [بتوانائی خویش] ، « **و حِجراً محجوراً** (٥٣) » بسته‌ای [از یکدیگر] بازداشته .

« **وهو الذی خلق من الماء بشراً** » او آنست که از آب مردم آفرید ،

« **فجعله نسباً و صهراً** » آنرا نژاد کرد وخویش وپیوند « **و کان ربك قدیراً** (۵۴)»
و خداوند تو توانای است همیشی .

« **ویعبدون من دون الله** » و می پرستند فرود از الله « **ما لا ینفعهم و لا
یضرّهم** » چیزی که نه سود کند ایشان را ونه زیان، « **و کان الکافر علی ربّه
ظهیراً** (۵۵) » کافر همیشه دیو را هم پشت است وبر الله یاور و پشت برو گردانیده .

« **و ما ارسلناك الامبشراً و نذیراً** (۵۶) » و نفرستادیم ترا مگر بشارت دهی
بیم نمائی، [فرمان بردار را شاد کننده و نافرمان را ترساننده].

« **قل ما اسالکم علیه من اجر** » گوی‌نمی‌خواهم ازشما برین پیغام هیچ‌مزدی
« **الا من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا** (۵۷) » [نمی رسانم این پیغام] مگر آنرا تا
هر که خواهد بخداوند خویش راه جوید .

« **و توکل علی الحی الذی لا یموت** » کار بسپار و پشت باز کن بآن زنده
که هر گز نمیرد، « **و سبح بحمده** » وبستای او را بپاکی او « **و کفی به بذنوب
عباده خبیراً** (۵۸) » و آگاه و بسنده دان او را و دانا بگناه بندگان او .

« **الذی خلق السموات والارض** » اوکه بیافرید آسمانها را و زمینها را
« **و ما بینهما** » و آنچه در میان آنست « **فی ستة ایّام** » در شش‌روز، « **ثم استوی
علی العرش الرحمن** » آنکه مستوی شد بر عرش رحمن، « **فسئل به خبیراً** (۵۹) »
خبر او ازو پرس که اوآگاه ازو .

« **واذا قیل لهم اسجدوا للرحمن** » وآنکه که ایشانرا گویند که سجود
کنید رحمن را ، « **قالوا و ماالرحمن؟** » گویند چه چیزاست رحمن ؟ « **انسجد لما
تامرنا** » باش تا سجود کنیم ما از بهرآنکه میفرمائی‌ما را ؟ « **و زادهم نفوراً** (۶۰) »
[و فرمان و پند] ایشانرا رمیدن میفزاید .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « الم تر الی ربّك»؟. الآيه هذا من رؤية القلب وهی العلم، والمعنی ـ الم تعلم انّ الله هو الّذی مدّ الظلّ؟ ويجوز ان يكون من رؤية العين فتكون الرّؤية بمعنی النّظر ولذلك قالْ:«الی ربّك» والمعنی ـ الم تنظر الی صنع ربّك « كيف مدّ الظلّ »؟ فيه قولان: احدهما انّ الظلّ ما بين طلوع الفجر وطلوع الشّمس مثل ظلّ الجنّة ظلّ ممدود لاشمس فيه ولاظلمة. و القول الثّانی، هو اللّيل لانّه ظلّ الارض، ويعم الدّنيا كلّها؛ «ولوشاء لجعله ساكناً » ای ـ دائماً ثابتاً لا يزول كما فی الجنّة . « ثمّ جعلنا الشّمس عليه » ای ـ علی الظلّ « دليلا » لانّ بالشّمس يعرف الظلّ ، لولاالشّمس ما عرف الظلّ . و قيل « جعلنا الشّمس عليه دليلا » ـ ای ـ تبيعاً يتّبعه فينسخه . قال **ابوعبيدة** : الظلّ ما نسخته الشّمس و هو بالغداة ، والفیء ما نسخ الشّمس وهو بعد الزّوال، سمّی فيئاً لانّه فآء من جانب المغرب الی جانب المشرق. وقيل معناه ـ جعلنا الشّمس مع الظلّ دليلا علی وحدانيّة الله عزّ و جل و كمال قدرته . و قيل جعلناهما دليلا علی اوقات الصّلاة و ذلك انّ الله عزّ و جلّ علّق اوقات الصّلاة بالشّمس و الظلّ .

« ثمّ قبضناه الينا قبضاً يسيراً » ـ ای ـ قبضنا الظلّ الی الموضع الّذی حكمنا بكون الظلّ فيه بالشّمس الّتی تأتی عليه « قبضا يسيراً» يعنی غير عسير . و قيل قبضاً يسيراً خفيّاً لا يستدرك بالمشاهدة . و المعنی انّ الظلّ يعمّ جميع العرض قبل طلوع الشّمس. فاذا طلعت الشّمس قبض الله الظلّ جزءً فجزءً «قبضاً يسيراً» خفيّاً . وقيل معنی الايه ـ الم تر الی ربّك كيف اتی باللّيل ثمّ لم يجعله دائماً سرمداً ثمّ اتی بالشّمس و هو النّهار «فجعله دليلا» علی اللّيل اذ بضدّها تتبيّن الاشياء ولم يجعل النّهار سرمداً

بل قبضه واتی باللّیل ثانیاً، ونظیره قوله تعالی : « قل أرایتم ان جعل الله علیکم اللّیل سرمداً »؟ الی آخر الایتین .

« و هوالّذی جعل لکم اللّیل لباساً » انّما سمّی اللّیل لباساً لانّه یستر جمیع الاشیاء بالظّلام کما سمّی اللّباس لباساً لانّه یعمّ البدن بالسّتر ، « والنّوم سباتاً » ـ ای ـ راحةلابدانکم، والسّبت ـ الاستراحة، ومنه یوم السّبت، لانّ الیهودکانوا یستریحون فیه. وقیل سباتا ای ـ قطعاً لاعمالکم والسّبت ـ القطع، ومنه یوم السّبت لانّ الیهودیقطعون فیه العمل و لانقطاع الایّام عنده . وقیل سباتاً ای ـ مسبوتا فیه. یقال سبت المریض فهو مسبوت اذا غشی علیه،فکذلك النّائم فی نومه کالمغشی علیه لزوال عقله و تمییزه . « وجعل النّهارنشوراً » لمّا سمّی النّوم وفاة فی قوله : «الله یتوفّی الا نفس حین موتها و الّتی لم تمت فی منامها » سمّی الیقظة نشوراً مصدر،نشر المیّت اذا عاد حیّاً، وقیل لانتشار النّاس للمعاش سمّاه نشوراً ـ ای ذانشور .

« و هوالّذی ارسل الرّیاح » قرأ ابن کثیر وحده ارسل الریح ، علی الوحده ، و قرأ الباقون الرّیاح علی الجمع، من جمع فلانّها اربع، ومن وحّد فلانّ الالف و اللام فیهاللجنس، « بشراً » بالباءِ و ضمّها وسکون السّین قرأها **عاصم** وحده من البشارة، کقوله : « و من آیاته ان یرسل الریاح مبشرات »، وقرأ **حمزه و الکسائی** بالنون و فتحها و سکون الشین ، و قرأ **ابن عامر** بضم النون وسکون الشین ، و قرأ الباقون بضم النون و الشین جمیعاً، ای ـ تهب من کل صوب ، من قوله : « والناشرات نشراً ». وقیل لهانشر ـ ای ـ رائحة طیبة. وقیل من النشر الذی هوضدّ الطی ای ـ تنشر السحاب بین یدی رحمته امام المطر وقدّامه، لانّه ریح ثمّ سحاب ثمّ مطر . و قیل نشراً جمع نشور کرسول ورسل ، و یخفّف الشین فیقال : نشر ، و النشور ـ الّذی یجمع السّحاب فیمطر .

« وهوالّذی ارسل الریاح »، ارسال اینجا بمعنی گشادن است ، چنانکه گوئی:

ارسلت الطائر ، ارسلت الکلب المعلم ، و فی **القرآن** : « لنرسل علیهم حجارة » ، « یرسل علیکما شواظ » ـ « یرسل السّماء علیکم مدراراً » . میگوید : اوآن خداوند است که فرو گشاید بادهای بشارت دهنده خلق را بباران فراهم‌آرندهٔ میغ . همانست که جای دیگر گفت : « و ننشیٔ السحاب‌الثقال » فراهم آرد میغهای گران‌بار : یکی از آب، یکی ازبرف ، یکی ازتگرگ ، میراند آنجا که خواهد تا می بارد بفرمان چنانکه وی خواهد، واگر نفرماید که بارد همچنان بر هوا گران بارش میدارد . و ذلك فی‌قوله :« فالحاملات وقراً »، آن همه آثار رحمت اوست و دلالات قدرت او ، چنانکه گفت : « فانظر الی آثار رحمة الله » بنگر بنشانهای رحمت او و مهربانی او در جهان که چون کرد وآنچه کرد چون نیکو کرد . باران آسمانرا رحمت نام کرد ، از آنکه برحمت می‌فرستد . اینستکه گفت جلّ جلاله : «بین یدی رحمته » ، ای ـ امام المطر وقدّامه. « وانزلنا من‌السماء ماءً طهوراً ». طهور آن آبست که‌بنفس خود پاك است وغیر خود را پاك کننده، فهو اسم لمایتطهّر به،کالسحور اسم لمایتسحّر به و الفطور اسم لما یفطر به . و دلیل برآن که طهور مطهّر است خبر درست از **مصطفی** (ص) قال فی‌البحر : « هوالطهور ماؤه الحلّ میتته » و اراد به المطهّر لانّه قال ذلك فی جواب السائل الّذی سأله عن تطهیرماءالبحر لاعن طهارته، والماء مطهّر لانّه یطهّر الانسان من‌الحدث والنجاسة ،کما قال فی آیة اخری : « و ینزل علیکم من‌السماء ماءً لیطهّر کم به ». معلوم شد که تطهیر خاصیت آب است و چیزی‌دیگر از مایعات باین معنی مشارك وی نیست ، لانّ‌الله تعالی منّ علینا بانزال‌الماء للتطهیر، فلو کان غیره یشارکه فی التطهیر لبطلت فایدة الامتنان . ومذهب اصحاب رای‌آنست که طهور طاهر است ، فجوّزوا ازالة النجاسات بالمایعات الطاهره ، مثل‌الخل و ماء الورد و غیرهما، ونحن نقول لو جاز ازالةالنجاسة بها لجاز ازالة الحدث بها . ومذهب **مالك** آنست که طهور آن بود که تطهیر ازو متکرّر بود. کالصّبور اسم لمن یتکرّر

منه الصبر ، والشكور ، اسم لمن يتكرّر منه التّشكّر . فجوّز الوضوء بالماء المستعمل الّذى توضّأ به مرّة .

« لنحيى به » اى ـ بالمطر «بلدة ميتاً» ولم يقل ميتة لانّه اراد البلد، والمعنى ـ انزلناه لننبت به ارضاً لانبات فيها فذاك حيوتها وموتها. و قيل لمّا نبت فيها ما فيه حيوة الحيوان جعل ذلك حيوة لها ، « و نسقيه » الاسقاء و السّقى واحد عند **عامر بن صعصعة** وقبائل من العرب « ممّا خلقنا انعاماً و اناسىّ كثيراً » ، اى ـ و نسقى الماء البهائم و النّاس . وقيل مكّنّاهم من ان يشربوه و يسقوا منه انعامهم ، و قال «واناسى كثيراً» ولم يقل مطلقاً لانّه ليس كل الناس يعيش بماء المطر . و اناسى ـ جمع انسى مثل : كرسى و كراسى . و يجوز ان يكون جمع انسان و اصله اناسين مثل : بستان و بساتين ، فجعل الياء عوضاً عن النون .

« ولقد صرّفناه بينهم » الهاء ـ راجعة الى المطر المسمّى رحمه فى الاية المتقدّمة. والمعنى ـ صرّفنا المطر بينهم مرّة ببلدة ومرّة ببلدة اخرى. قال **ابن عباس**: ما عام بامطر من عام ولكن الله يصرفه فى الارض . و قرأ هذه الاية ـ وهذا كما روى ـ مرفوعاً ما من ساعة من ليل و لانهار الّا السّماء تمطر فيها يصرفه الله حيث يشاء . و روى عن **ابن مسعود** يرفعه قال : ليس من سنة بامطر من اخرى ولكنّ الله قسّم هذه الارزاق فجعلها فى السّماء الدنيا فى هذه القطر، ينزل منه كل سنة بكيل معلوم و وزن معلوم ، و اذا عمل قوم بالمعاصى حوّل الله ذلك الى غيرهم ، فاذا عصوا جميعاً صرف ذلك الى الفيافى و البحار . و قيل المراد من تصريف المطر تصريفه وابلا وطلا ورذاذاً و نحوها . وقيل التّصريف راجع الى الرّيح ، وقيل الى **القرآن** . « ليذكّروا » اى ـ ليتذكّروا و يتفكّروا فى قدرة الله تعالى . « فابى اكثر الناس الّا كفوراً » جحوداً ، و كفرانهم هوانّهم اذا مطروا قالوا مطرنا بنوء كذا اى ـ لسقوط كوكب كذا، كما يقول المنجّمون، فجعلهم الله بذلك كافرين . وعن **زيد بن خالد الجهنى** قال : صلّى رسول الله (ص) صلاة الصبح **بالحديبية**

فی اثر سماءٍ کانت من اللیل، فلمّا انصرف اقبل علی النّاس، فقال: هل تدرون ماذا قال ربّکم؟ قالوا: الله ورسوله اعلم. قال: اصبح من عبادی مؤمن بی وکافر، فامّا من قال مطرنا بفضل الله ورحمته فذلك مؤمن بی کافر بالکوکب، و اما من قال مطرنا بنوء کذا و کذا فذلك کافر بی مؤمن بالکوکب».

«ولوشئنا لبعثنا فی کل قریة» ای ـ فی کل مصر ومدینة نبیاً ینذرهم فیخف عنك اعباء النبوة ولکن لم یفعل ذلك لیعظم شأنك ویکثر اجرك. وقیل معناه ولوشئنا لانزلنا الایات المقترحه ولبعثنا فی کل قریة «نذیراً» زیادة علی ما یقترحون و لکنّا نعلم انّهم یسألون عناداً و تعنّتاً ونعلم انّهم لایؤمنون وهونظیر قوله: «اولم یکفهم انّا انزلنا علیك الکتاب یتلی علیهم».

«فلاتطع الکافرین» فیما یسئلونك «وجاهدهم به» ای ـ بالقرآن. و قیل بالاسلام وقیل بالسیف، «جهاداً کبیراً» لایخالطه فتور. قال **الحسن** معناه ـ اقتلهم اویسلموا.

«وهوالذی مرج البحرین» معنی مرج البحرین ـ خلّی بینهما. یقال مرجت الدابة وامرجتها اذا خیّلتها ترعی، والمرج من هذا سمّی، ویقال مرجت عهودهم واماناتهم اذا اختلطت، ومنه قوله تعالی: «فی امر مریج» ای ـ مختلط. وقال النبی(ص) **لعبدالله بن عمر**: «و کیف بك یا **عبدالله** اذا کنت فی حثالة من الناس قد مرجت عهودهم و اماناتهم و صاروا هکذا»، و شبك بین اصابعه. «هذا عذب فرات» فرات صفة للعذب و الفرات اشد العذوبه یعنی ـ هذا عذب اشدّ العذوبة، «و هذا ملح اجاج»، الاجاج صفة للملح وهو اشدّ الملوحة، یعنی ـ وهذا ملح اشدّ الملوحة، «وجعل بینهما برزخا» ای ـ حاجزاً من قدرته یلتقیان لایختلطان. قیل الماء العذب والماء الملح یجتمعان فی البحر فیکون العذب اسفل والملح اعلی، لایغلب احدهما علی الاخر، و هو معنی قوله: «وحجراً محجوراً» قال **الفراء** ای ـ حراماً محرّماً ان یغلب احدهما علی صاحبه. وقیل العذب **جیحان و سیحان و دجلة و الفرات و النیل**، والملح سایر البحار، والبرزخ بینهما البلاد والقفار فلا یختلطان، فاذاکان یوم القیمة اختلطا بزوال الحاجز، کقوله: «واذالبحار فجّرت».

« وهوالذی خلق من الماء بشراً »، یعنی ـ من النطفة بشراً، ای ـ انساناً، «فجعله» ـ الهاء ـ یعود الی الماء . و قیل الی البشر ، « نسباً و صهراً » یعنی ـ جعله ذا نسب و ذا صهر . قال علی(ع) : « النسب ما لایحلّ نکاحه ، والصهرما یحلّ نکاحه ، فالنسب مایوجب الحرمة والصهرما لایوجبها» ، و قیل النسب من القرابة والصهر الخلطة التی تشبه القرابة وهوالسبب المحرّم للنکاح . قال ابن عباس : حرّم الله تعالی سبعاً نسباً و سبعاً صهراً : اما النسب فقوله تعالی : « حرّمت علیکم امهاتکم » الی قوله: « و بنات الاخت » ، و اما الصّهر فقوله : « وامّهاتکم اللاّتی ارضعنکم » الی قوله : « وان تجمعوا بین الاختین» و تمام السّبع قوله و:«لا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء »،وقیل النسب ـ البنون والصهر ـ البنات،لانّ من قبلهنّ تکون الاصهار،والصّهر ـ المتزوّج بابنة الرجل . قال ابن سیرین:«نزلت هذه الایة فی النّبیّ(ص)وعلی(ع)، زوّج فاطمة علیاً ـ وهوابن عمّه ـ و زوّج ابنته فکان نسباً وصهراً» ✩ ابن سیرین گفت:این آیت در شأن مصطفی (ص)و علی(ع)، فرود آمد که مصطفی دختر خویش را ـ فاطمه ـ بزنی بعلی داد . علیّ پسر عمّ وی بود وشوهر دخترش ، هم نسب بود وهم صهر. و قصّه ترویج فاطمه آنست که مصطفی علیه ـ السلام روزی در مسجد آمد شاخی ریحان بدست گرفته سلمان را گفت : یا سلمان رو علی را بخوان. رفت و گفت : یا علی ! اجب رسول الله . علی گفت : یا سلمان رسول خدا را این ساعت چون دیدی وچون او را گذاشتی ؟ گفت : یا علی سخت شادمـان و خندان چون ماه تابان و شمع رخشان . علی آمد بنزدیك مصطفی و مصطفی آن شاخ ریحان فرادست علی داد، عظیم خوش بوی بود. گفت:یا رسول الله این چه بویست بدین خوشی؟ گفت:یاعلی ازآن نثارها است که حوریان بهشت کرده‌اند بر ترویج دخترم ـ فاطمه ـ گفت: با که یا رسول الله؟ گفت: باتو یا علی ، درمسجد نشسته بودم فریشته‌ای

✩این حدیث در تفسیر مجمع البیان (جلد ٤ ص ۱۷۵ طبع صیدا) بهمین مضمون و عبارت آمده است .

درآمد بر صفتی که هرگز چنان ندیده بودم، گفت نام من **محمود** است و مقام من در آسمان دنیا، در مقام معلوم خودم بودم ثلثی از شب گذشته که ندائی شنیدم از طبقات آسمان که:ای فریشتگان مقربان و روحانیان و کروبیان همه جمع شوید در آسمان چهارم. همه جمع شدند و همچنین سکان مقعد صدق و اهل فرادیس اعلی در**جنات عدن** حاضر گشتند. فرمان آمد که ای مقربان درگاه وای خاصگیان پادشاه! سورهٔ: «هل اتی علی‌الانسان» برخوانید. ایشان همه بآواز دلربای والحان طرب افزای‌سورة **هل اتی** خواندن گرفتند. آنگه درخت **طوبی** را فرمان‌آمد که‌تو نثار کن بربهشتها بر تزویج **فاطمهٔ زهرا** با **علی مرتضی**. ودرخت**طوبی** دربهشت همچون آفتاب است در دنیا، چون آفتاب در دنیا بالا گرفت هیچ خانـه نماند که از وی شعاع در آن نیفتد، همچنین در بهشت هیچ قصر و غرفه و درجه ای نیست که از درخت **طوبی** در آنجا شاخی نیست. پس **طوبی** بر خود بلرزید و در بهشت گوهر ومروارید وحله‌ها باریدن گرفت، پس‌فرمان آمد تا منبری از یك دانه مرواریدسپید در زیر درخت **طوبی** بنهادند، فرشته‌ای که‌نام وی **راحیل** است و درهفت‌طبقه‌آسمان فرشتهٔ ازوفصیح تر و گویاتر نیست بآن منبر برآمد و خدایرا جل جلاله ثنا گفت‌وبر پیغامبران درود داده آنگه جبّارکائنات خداوندذوالجلال قادر بر کمال بی واسطه‌ندا کرد که:ای**جبرئیل** وای **میکائیل** شماهادو گواه‌معرفت**فاطمه** باشید ومن که‌خداوندم ولیّ**فاطمه**ام،وای کروبیان‌وای‌روحانیان آسمان‌شماهمه گواه‌باشید که‌من**فاطمهٔ زهرا** رابزنی **بعلی‌مرتضی** دادم.آن‌ساعت که‌رب‌العزة‌این‌ندا کرد ابری بر آمد زبر **جنات عدن**، ابری روشن خوش که درآن تیرگی و گرفتگی نه ـ و بوی خوش و جواهر نثار کرد و **رضوان** و ولدان وحوران‌بهشت‌برین نمط نثار کردند. پس رب العزّة مرا بدین بشارت بتو فرستاد یا **محمد** و گفت: حبیب مرا بشارت ده و با وی بگو که‌ما این عقد درآسمان بستیم تونیز در زمین ببند. پس **مصطفی** (ص) **مهاجر وانصار** را

حاضر کرد ، آنگه روی فرا **علی** کرد گفت : یا **علی** چنین حکمی در آسمان رفت ، اکنون من **فاطمه** دختررا بچهارصد درم کاوین بزنی بتو دادم پذیرفتی؟ **علی** گفت : یارسول‌الله من پذیرفتم نکاح وی ، رسول گفت : بارك‌الله فیکما .

قوله : « و یعبدون من دون‌الله » یعنی ـ هؤلاء المشرکین « ما لا ینفعهم » ان عبدوه « و لا یضرّهم »ان ترکوه،« وکان‌الکافرعلی ربّه‌ظهیراً »، ای ـمعیناللشیطان‌علی ربّه‌بالمعاصی.قال **الزجاج** : ای‌یعاون‌الشیطان‌علی‌معصیةالله لانّ عبادتهم‌الاصنام معاونة الشیطان. وقیل‌معناه«وکان‌الکافرعلی‌ربّه ظهیراً»ای‌ـ هیّناً ذلیلا . من قول‌العرب‌جعلنی بظهر ای جعلنی هیّناً. ویقال ظهربه اذاجعله خلف ظهره فلم‌یلتفت‌الیه. قال**ابن‌عباس**: نزلت الایه فی **ابی جهل** فصار عاماً فی‌الکفّار .

« و ما ارسلناك » یا **محمد**(ص) ، « الّا مبشراً » للمؤمنین بالثواب « و نذیراً » للکافرین‌بالعقاب . « قل ما اسألکم علیه » ، ای ـ علی تبلیغ‌الرسالة « من اجر »، ای رزق و جعل فیقولوا انّما یطلب **محمد** اموالنا بما یدعونا الیه فلا نتبعه « الّا من‌شاء ان یتّخذ الی‌ربّه سبیلا »، هذاالاستثناء منقطع عندالجمهور،ای‌ـلکن«من‌شاء ان یتّخذ الی ربّه سبیلا» بانفاق ماله‌فی‌سبیله،فلیفعل. وقیل‌الاستثناء متّصل وتقدیره:ـلااسألکم علی ما ادعوکم الیه اجراً الّا اتخاذ المدعوّ سبیلا الی ربّه بطاعته ، فذلك اجری لانّ الله یأجرنی علیه .

« و توکّل علی الحی الذی‌لا یموت» ای :ـ فوّض امرك الیه وثق به ، فانه حیّ لایموت وسینتقم منهم و لوبعد حین، « و سبّح بحمده »، نزّهه عمّا لا یلیق‌به وباوصافه، و قیل صلّ‌له شکراً علی‌نعمه. وقیل قل سبحان‌الله والحمد لله « و کفی به » ای‌ـ کفی بالله « خبیراً » عالماً « بذنوب عباده » فیجازیهم بها .

« الذی خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام »، ای ـ انه مع قدرته

علی خلقها فی اسرع من لمحة خلقها فی ستة ایام لتعلموا انّ التأنی مستحبّ فی‌الامور. « ثم استوی علی‌العرش » مضی‌تفسیره‌الرّحمن ای‌هوالرّحمن، ویجوز ان یکون«الذی» مبتداءً و«الرحمن»خبره. ویجوز ان یکون وصفاً له و قوله « فسئل به »خبره ویجوز ان یقف علی ایام و یرتفع‌الرحمن بقوله استوی وقوله « فسئل به‌خبیراً». وقیل:الهاء عائد الی الخلق و ذلك انّ **الیهود** وصفوا خلق‌السموات و الارضین علی خلاف ما خلق‌الله والتقدیر:ـ فسئل‌الرحمن‌خبیراًبه فانّه خالقه ومکوّنه . و قیل فسئل به‌یعود الی‌الله ، و قیل الی الاستواء فیمن‌جعل الرحمن رفعاًبه ، و قیل الباء بمعنی عن، ای‌ فسئل عنه خبیراً وهوالله عزّ وجلّ، وقیل **جبرئیل** (ع). وقیل‌الخطاب‌للرسول والمراد منه غیره لانّه کان مصدّقاً به و المعنی:ـ ایّهاالانسان لا ترجع فی‌طلب العلم بهذا الی غیری .

« واذا قیل‌لهم » لکفّارمکّة « اسجدوا للرحمن » قالو « ما الرحمن » مانعرف الرحمن الّا رحمن **الیمامة** ، یعنون **مسیلمة الکذاب** کانوا یسمّونه رحمن **الیمامة** ، « انسجد لما تأمرنا » قرأ **حمزة و الکسائی** یأمرنا بالیاء ، ای لما یأمرنا **محمد**(ص) بالسجود له ، و قرأ الاخرون بالتاء ، ای لما تأمرنا انت یا **محمد** « وزادهم » قول القائل‌لهم:«اسجدواللرحمن»، « نفوراً » عن‌الدین والایمان، وهونظیرقوله: « فلم‌یزدهم دعائی الّا فراراً »، « و لا یزید الظالمین الّا خساراً »، وکان **سفیان‌الثوری** اذا قرأ هذه الایة ، رفع راسه الی السّماء و قال : الهی زادنی خضوعاً ما زاد اعداك « نفوراً » .

النوبة الثالثة

قوله : « الم تر الی‌ربّك » ـاین‌آیت از روی ظاهر بیان معجزه **مصطفی** (ص) است و بر معنی فهم اهل حقایق ، اشارت بتخاصیص قربت و تضاعیف کرامت او .

امّا بیان معجزه آنست که رسول خدا علیه السلام در بعضی سفرها وقت قیلوله زیر درختی فرود آمد. یاران جمله با وی و سایهٔ درخت اندك بود، ربّ العزّة جلّ جلاله بقدرت خویش اظهارمعجزهٔ **مصطفی** (ص) را سایهٔ آن درخت بکشید چندانکه همه لشکر اسلام را در سایهٔ آن درخت جای بود. در آن حال ربّ العزّة این آیت فرو فرستاد و این معجزه ظاهر گشت. اما بیان تخصیص قربت وزلفت آنست که: « الم تر الی ربّك » خطاب با حاضرانست و تشریف مقربانست. **موسی** (ع) بر مقام مناجات طمع‌دردیدار حق کرد گفت: « ارنی انظر الیك » جلال عزّت احدیت میل قهر دردیدهٔ قدس‌او کشید که: « لن ترانی » وبا **مصطفی** گفت: « الم تر الی ربّك؟ » ای **محمد** نه مرا می‌بینی ودر من نگری؟ دیگر چه خواهی؟

ای جوانمرد! گمان مبر که آنکس که بمشاهدت عزّت ذوالجلال رسد ذرّه‌ای از عشق و شوق او کم گردد. در جگر ماهی تپشی است که اگر همه بحار عالم را جمع کنی ذرّه‌ای از آن تپش بننشاند. دلی که آن دلست امروز در کار است و فردا هم‌درکار،امروزدرعین‌شوق‌وفردادرعین‌ذوق،یك‌سرّازاسرار«الم‌ترالی‌ربك»آنست که‌بشر اگر چه مخصوص بود بتخاصیص قربت، او را هر گز نرسد که تقاضای دیدار عزّت ذی‌الجلال کند مگر که هم دیدار،خودبتقاضای جمال آید. بیان‌این‌رمزدرآن‌خبراست که **مصطفی** گفت: « اذا دخل‌اهل‌الجنّة الجنة نودوا یا اهل‌الجنّة انّ لکم عندالله موعداً یرید ان ینجز کموه » الحدیث الی‌آخره؛ این خود درجهٔ‌عامّهٔ مؤمنان است که بدرجات ومنازل خویش‌آیند، وبا اتباع و قهرمانان وخدم واهل مملکت خویش الف گیرند، آنگه بتقاضای عزّت بمشاهدهٔ احدیّت رسند. باز قومی که خداوندان عین‌اند ازصفات خویش مجرّد گشته و بعین‌فطرت خویش رسیده. پیش ازآن که بمراقی‌دولت بهشت پیوندند، جمال ربوبیت راه ایشان بگیرد رداءِ کبریا را کشف کند، فیشهدهم بجماله ویتجلّی لهم بجلاله قبل وصولهم الی‌المنازل والدرجات، فذلك قوله عزّ وجل:

« انّ ربك لبالمرصاد » ، و یقال : « الم تر الی ربك کیف مدّ الظل » ای ـ مد ظل ـ العصمه قبل ان ارسلك الی الخلق .

« و لو شاء لجعله ساکناً » ای ـ جعلك مهملا و لم یفعل، بل جعل الشمس التی طلعت من صدرك « علیه دلیلا » .

« ثم قبضناه الینا قبضاً یسیراً » هذا خطاب من اسقط عنه الرسوم و الوسائط .

قوله: « وهو الذی ارسل الریاح بشراً بین یدی رحمته » اشارت است ببادرعایت که ازمهبّ عنایت وزد بردلهای مؤمنان تا هرچه خاشاك مخالفت بود وانواع کدورت ازآن دلها پاك بروبد و شایسته قبول کرامات وارادات حق گرداند. بنده چون نسیم روح آن ریاح بسینهٔ وی رسد زوائد موارد طلبد و روائح آن سعادت وعنایت جوید، ربّ العزة بمهربانی و لطف خویش چهار در بر وی گشاید : درِ احسان و درِ نعمت و درِ طاعت ودرِ محبت ، بنده بحکم بشریت ازراه کنودی خویش درآید که: « انّ ـ الانسان لربّه لکنود » وآن درِ احسان برخود به بندد؛ حق جل جلاله رسول کرامت فرستد با کلید تجاوز و عفو که: انا استراسائتك برحمتی فانی سیّد لطیف و انت عبد ضعیف ، فذلك قوله : « وهو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئآت ». همچنین رب العزة درِ نعمت بربنده گشاید ، بنده بکفران پیش آید که: « انّ الانسان لکفور مبین »، وآن در بر خود به بندد بتقصیر در شکر . حق جل جلاله رسول فضل فرستد با کلید منّت و گوید : « ان قصّرت انت فی شکری فلااقصّر انا فی برّی»، فذلك قوله: « قل بفضل الله و رحمته » ؛ سوم درطاعت است که بر بنده گشاید الله و بنده بمعصیت آن در بر خود ببندد . حق تعالی رسول مغفرت فرستد با کلید توبت که: « ان اذ نبت ذنباً فانا اغفرلك ولا ابالی » فذلك قوله: «انّ الله یغفر الذنوب جمیعاً»؛ چهارم درِ محبت است که الله بلطف خود بر بنده گشاید بنده بجفا پیش آید، بدلیری و بد عهدی آن در بر خود به بندد ، رب العزّة رسول حلم فرستد با کلید ستر که: عبدی! ان اجترأت علی

سوءِ المعاملة تجاوز عنك لانی حبیبك وانا الذی قلت: « یحبّهم و یحبونه ».

قوله : « و انزلنا من السماء ماءً طهوراً » قال **النصرابادی**: هوالرّش الذی یرشّ من میاه المحبّة علی‌قلوب العارفین فتحیابه نفوسهم باماتة الطبع فیها ثم‌یجعل قلبه اماماً للخلق‌یفیض‌برکاته علیهم‌فتصیب‌برکات نورقلبه کل شیء من ذوات الارواح .

قال‌الله تعالی : « و نسقیه ممّا خلقنا انعاماً و اناسیّ کثیراً ».

«و لو شئنالبعثنا فی کلّ‌قریةنذیراً». این‌همچنانست که‌جائی‌دیگر گفت : « ولئن شئنا لنذهبنّ بالذی اوحینا الیك » ، ومقصود آنست که رب العزة می‌خواهد تادوستان وخواص بندگان خود را پیوسته معصوم دارد از آنکه ایشانرا با خود التفاتی بود یا با روش خویش نظری کنند . **موسی کلیم** (ع) وقتی ضجرتی نمود و متبرّم گشت از **بنی اسرائیل** ازآنکه سؤال بسیار میکردند از وی . رب العزة تأدیب ویرا آن شب بهزار نبی وحی فرستاد از انبیاءِ بنی اسرائیل . بامدادان همه رسولان بودند ، وحی گزاران و پیغام رسانان ، خلق همه روی بایشان نهادند و**موسی** را تنها بگذاشتند ، **موسی** درخود افتاد تنگدل وغمگین ، در الله زارید وتضرّع کرد، گفت : بارخدایا ! طاقتم نماند فریاد من رس وبر من ببخشای . رب العزّة مراعات دل **موسی** را هم در آن روز قبض ارواح آن رسولان کرد و**موسی** بسر وقت خویش باز گشت .

« وهوالذی مرج‌البحرین »، هو یك حرف است فرد است اشارت فرا خداوند فرد . نه نام است و نه صفت اما اشارت است فرا خداوندی که او را نام است وصفت، و آن یك حرف ، ها است و واو قرارگاه نفس است . نه بینی که چون تثنیه کنی‌هما گوئی نه هوما ؟ تا بدانی که آن خود یك حرف است تنها دلیل بر خداوند یکتا ، همه اسامی و صفات که گوئی ، از سر زبان گوئی ، مگر هو که از میان جان بر آید ازصمیم سینه وقعر دل‌رود . زبان ولب را با وی‌کاری نیست‌مردان راه‌دین‌وخداوندان عین الیقین که دلهای صافی‌دارند وهمتهای‌عالی و سینه‌های خالی ، چون از قعرسینهٔ

ایشان این کلمه سر برزند مقصود و مفهوم ایشان جز حق جل جلاله نبود، وتا چنین جوانمردی نبود خود حقیقت هویت بر وی مکشوف نگردد.

آن عزیزی در راهی میرفت درویشی پیش وی باز آمد، گفت: از کجا می‌آئی؟ گفت:هو، گفت: کجا می روی؟ گفت: هو، گفت: مقصودت چیست؟ گفت: هو، ازهرچه سؤال میکرد وی میگفت هو. این چنانست که گفته‌اند:

از بس که دو دیده در خیالت دارم

در هر چه نگه کنم توئی پندارم

«مرج البحرین هذاعذب فرات وهذا ملح اجاج»، ـ البحر الملح لا عذوبة فیه و العذب لاملوحة فیه و هما فی الجوهریّة واحد و لکنّه سبحانه بقدرته غایر بینهما فی الصّفة، کذلك خلق القلوب بعضها معدن الیقین والعرفان وبعضها محل الشك والکفران. «عذب فرات» اشارت است فرادل دوستان که بنور هدی روشن است، بزیور ایمان آراسته و شعاع آفتاب توحید درو تافته، «وملح اجاج» اشارت است فرادل بیگانگان که بظلمات کفر و کدورات شك تاریك گشته ودرحیرت جهل بمانده. آن یکی راخلعت رفعت پوشیده بلامیل و آن یکی را قید مذلّت و اهانت بر پای نهاده بلا جور. آری چون رب العزة خواهد که بنده‌ای را تاج اعزاز بر سرنهد بر بساط راز او را راه دهد و راه ایمان بر وی روشن دارد، وچون خواهد که داغ خسار بر رخسارش نهد، بسوط انتقام از مقام قربش براند. «ومن لم یجعل الله له نوراً فما له من نور وتوکل علی الحی الذی لایموت».

سأل رجل **ابن سالم**: أنحن مستعبدون بالکسب او بالتوکل؟ فقال **ابن سالم**: التوکل حال رسول الله والکسب سنة رسول الله(ص). و انما استنّ لهم الکسب لضعفهم حین اسقطوا عن درجة التوکل الذی هو حاله. فلمّا سقطوا عنه لم یسقطهم عن درجة طلب المعاش بالمکاسب الذی هو سنته و لولا ذلك لهلکوا.

وعن **محمد بن عبدالله الفرغانی** یقول: سمعت **اباجعفر الحداد** یقول : مکثت تسع عشر سنة اعتقد التوکل و انا اعمل فی السوق فآخذ کل یوم اجرتی و لااستریح منها الی شربة ماء و لا الی دخلة حمّام فاتنظّف بها، و کنت اجیء بأجرتی الی الفقراءِ فأواسیهم بها فی **الشونیزیة** (۱) و غیرها و اکون انا علی حالی. و یقال عوام المتوکلین: اذا اُعطوا شکروا واذا منعوا صبروا ، وخواصهم اذا اعطوا آثروا و اذا مُنعوا شکروا ، و یقال : الحقّ یجود علی الاولیاء اذا توکلوا بتیسیر السبب من حیث یحتسبون ولا یحتسبون، ویجود علی الاصفیاءِ بسقوط الادب و اذا لم یکن ادب ، فمتی یکون طلب ؟ ویقال التوکل ان یکون مثل الطفل لا یعرف شیئاً یأوی الیه الّا ثدی امّه . کذلك المتوکلون یجب ان لا یری لنفسه مأوی الّا الله عز وجل .

٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : «**تبارك الذی جعل فی السماء بروجاً**» با برکت آن خدای که در آسمان برجها کرد «**وجعل فیها سراجاً**» و در آن چراغی نهاد [روز را] ، «**و قمراً منیراً** (۶۱) » و ماهی تابنده [شب را] .

«**وهو الذی جعل اللیل والنهار خلفة**» او آنست که شب و روز را روان پیاپی کرد گذرنده پس یکدیگر، «**لمن اراد ان یذّکر**» آنرا تا هر که خواهد. [آنکه در شب فائت شد بروز با جای آرد و آنچه در روز فائت شد بشب با جای آرد]،

(۱) شونیزیه ، مقبره‌ایست ببغداد در جانب غربی آن ، وگروه بسیار از صالحان بدانجا مدفونند از جملهٔ آنان : **جنید و جعفر خلدی و رویم و سمنون محب** ، و در آنجا خانقاهی است صوفیان را .

(برهان قاطع بتصحیح دکتر **محمد معین** ذیل کلمه شونیزیه)

« **اوأراد شکوراً** (۶۲) » یا سپاس خواهد داشت [از کرد گار '] دارد .

« **وعبادالرحمن** » و بندگان رحمن [که ستوده‌اند] ، « **الذین یمشون علی الارض هوناً** » آنند که میروند در زمین بکم آزاری، « **واذا خاطبهم‌الجاهلون** » و چون نادانان در روی ایشان نادانی گویند ، « **قالوا سلاماً**(۶۳) » گویند ما از سخن نادانان بیزاریم .

« **والذین یبیتون لربهم** » ، و ایشان که در شبها خداوند خویش را « **سجداً و قیاماً**. (۶۴) » بسجود باشند و بپای .

« **والذین یقولون ربنا** » و ایشان که گویند خداوندما « **اصرف عنا عذاب جهنم** » بگردان از ما عذاب دوزخ ، « **ان عذابها کان غراماً**(۶۵) » که عذاب آن‌کافر را ستوهی نمای است جاوید .

« **انّها ساءت مستقراً ومقاماً**(۶۶) » و آن بد آرامگاهی است و بودنی جای .

« **والذین اذا انفقوا** » و ایشان که آنگه که نفقه می کنند [و خورند] ، « **لم یسرفوا و لم یقتروا** » نه گزاف کنند و نه به تنگی زیند ، « **وکان بین ذلک قواماً** . (۶۷) » و میان این و آن راست باز ایستند .

« **والذین لایدعون مع‌الله‌الهاً آخر** » واینان که باالله خدایی‌دیگرنخوانند، « **ولایقتلون النفس‌التی حرّم‌الله‌الا بالحق** » و نکشند تنی که الله خون آن حرام کرد مگر بحقّ [قصاص یا رجم محصن] ، « **ولا یزنون** » و زنانکنند ، «**ومن‌یفعل ذلک** » و هر که از این افعال چیزی کند ، « **یلق اثاماً**.(۶۸) » پاداش بزه‌کاری خویش بیند .

« **یضاعف له العذاب یوم‌القیمة** » توی برتوی کند او را عذاب روزرستخیز، « **و یخلد فیه مهاناً** . (۶۹) » ، و در آن عذاب جاوید ماند خوار کرده بنومیدی .

« **الا من تاب و آمن** » مگر او که باز گردد و بگرود ، « **وعمل عملا صالحاً** » و کردار نیك کند ، « **فأولئك يبدل الله سيآتهم حسنات** » ایشان‌اند که الله تعالی ایشانرا بجای بدیهای [کردهٔ] ایشان نیکیها[ی نا کرده] دهد، « **و کان الله غفوراً رحيماً** (۷۰) » و الله امرز گار است مهربان همیشی .

« **ومن تاب وعمل صالحاً** » و هر که باز گردد با خداوند خویش و کردار نیك کند ، « **فانه يتوب الى الله متاباً** (۷۱) » او را به نزدیك خداوند خویش باز گشتن گاه است هر که باز گردد .

« **والذين لايشهدون الزور** » و ایشان که گواهی دروغ ندهند [و مساعدة اهل باطل نکنند] ، « **و اذا مروا باللغو** » وهر گه که بناپسند وسخن بیهوده بگذرند، « **مروا كراماً** (۷۲) آزادو نیکو بر گذرند .

« **والذين اذا ذكروا بآيات ربهم** » و ایشان که چون پند دهندایشانرا بسخنان خداوند ایشان ، « **لم يخروا عليها صماً وعمياناً** .(۷۳) » بر وی نیفتد چون کر [بشب] و نابینا [بروز] .

« **والذين يقولون ربنا** » و ایشان که میگویند خداوند ما « **هب لنا من ازواجنا وذرياتنا** » بخش ما را از جفتان ما و فرزندان ما « **قرة اعين** » روشنائی چشمها « **و اجعلنا للمتقين اماماً**.(۷۴) » و ما را پیشوایان پرهیز کاران کن .

« **أولئك يجزون الغرفة بما صبروا** » ایشانند که پاداش دهند ایشانرا بهشت، بشکیبائی که‌میکردند . « **ويلقون فيها تحية وسلاماً** .(۷۵) » و ایشانرا بروی می‌آرند و می‌نمایند ، در بهشت نواخت ودرود .

« **خالدين فيها**» جاوید ایشان در آن ، « **حسنت مستقراً و مقاماً** .(۷۶) » چون نیکوسرای آرامش را و بنگاه بودن را .

« قل » بگـوی ای **محمد** (ص) [کافرانرا] **« ما یعبؤ بکم ربی »** چه سازد [چه‌کار دارد] بشما [وعذاب کردن شما را] خداوند من ، **« لولا دعاؤکم »** اگر نه‌ازبهرآنید که‌شما [خداوند خویش‌را می‌فرزند] گوئید [و انباز] **« فقد کذبتم »** اکنون پس که پیغام بدروغ فرا داشتید [و پیغام رسان را دروغ زن خوانـدیـد] ، **« فسوف یکون لزاماً.(۷۷) »** با هم بر آویختنئی بود تا از آن چه بینید .

النوبةالثانیة

قوله تعالی : « تبارک‌الذی جعل فی السّماء بروجاً » قال **الحسن‌ومجاهدوقتادة:** البروج هی النّجوم الکبار مثل **الزهرة وسهیل و المشتری و السماک و العیوق** و اشباهها، سمّیت بروجاً لاستنارتهاو حسنها وضوءِها، والابرج‌ـالواسع‌ما بین الحاجبین، وقال **عطیة‌بن‌العوفی** بروجاً ای قصوراً فی‌السّماءِ فیهاالحرس من‌الملائکة، دلیله‌قوله: « ولو کنتم فی‌بروج مشیّدة » . وقیل‌المراد بها قصورالجنّة وقال **ابن‌عباس** هی‌البروج المعروفة الّتی هی منازل الکواکب السّبعة السّیّاره وهی اثنا عشر بروجاً : **الحمـــل والثور و الجوزاء و السرطان و الاسد و السنبله و المیزان و العقرب و القوس و الجدی و الدلو و الحوت** . **فالحمل والعقرب** بیتا **المریخ**، و **الثور و المیزان** بیتا **الزهرة**، و **الجوزاء والسنبلة** بیتا **عطارد**، و**السرطان** بیت **القمر** و **الاسد** بیت ـ **الشمس** ، و**القوس والحوت** بیتا **المشتری والجدی والدلو** بیتا **زحل**، وهذه‌البروج مقسومة علی‌الطبایع الاربع ، فیکون نصیب کل واحد منهاثلثة بروج‌تسمّی المثلثات: **فالحمل و الاسد و القوس** مثلّثة نـارّیـة، و**الثور والسنبله‌و الجدی** مثلّثة ارضیّة، و**الجوزاء والمیزان والدلو**مثلّثةهوائیّة، و**السرطان والعقرب والحوت** مثلّثةمائیّة، « و جعل فیها سراجاً »، یعنی ـ **الشمس** کمـا قـال: « وجعل‌الشّمس سراجاً » ، وقرأ

حمزة والكسائی سرجاً بالجمع یعنی النّجوم العظام « وقمراً منیراً » ، القمر قددخل فی السّرج علی قرائة من قرأ بالجمع ،غیر انّـه خصّه بالذّکر لنوع فضیلة، کماقال : «فیهما فاکهة ونخل ورمّان »، خص النّخل والرمان بالذکر مع دخولهما فی الفاکهة؛ والهلال بعد ثلث قمر لا بیضاض الارض به و لا قمر الابیض .

«وهو الذی جعل اللّیل والنّهار خلفة»، الخلفة مصدر بمعنی الاختلاف ،ای ـ مختلفین الی الخلق، یجیء هذا حینا وهذا حینا؛ وقیل خلفة ای ـ مختلفین فی اللون احدهما ابیض والآخر اسود. وقال **ابن عباس و الحسن** وقتادة : یعنی ـ خلفاً و عوضاً یقوم احدهما مقام صاحبه ، فمن فاته عمله فی احدهما قضاه فی الآخر فیکون فیه توسعة علی العباد فی نوافل العبادات والطاعات .

قال **شقیق بن سلمة**: جاء رجل الی **عمر بن الخطاب** وقال: فاتتنی الصلاة اللّیلة . قال : ادرك ما فاتك من لیلتك فی نهارك، فانّ الله عز وجل «جعل اللّیل والنّهار خلفة» «لمن اراد ان یذّکّر» . و قال **ابن زید** : یعنی ـ یخلف احدهما صاحبه ، اذا ذهب احدهما جاء الآخر، فهما یتعاقبان فی الضّیاء والظلام والزیادة والنقصان ، یدل علیه قول **زهیر** :

بها العین والآرام یمشین خلفة　　　واطلاؤها ینهضن من کلّ مجثم .

« لمن اراد ان یذّکّر » ، قرأ **حمزة** یذکر باسکان الذال وتخفیف الکاف وضمّها من الذّکر یعنی ـ لمن اراد ان یذکر الله بصلاة وتسبیح وقرائة، وقرأ الآخرون یذّکّر بتشدید الذّال والکاف ، ای یتذکر ویتعظ « اواراد شکوراً » . یعنی ـ یشکر الله عز و جلّ علی تراخی المستدرك . وقیل یشکر نعم الله المذکورة فی الآیة .

« وعباد الرّحمن » نسبهم الیه للتّخصیص والتّفضیل ـ وان کان الخلق کلّهم عباده ـ کقول القائل : هذا البار ابنی لا هذا العاق. و قیل: اضافهم الی اسمه الخاص لانّهم اهل الخصوص، والمعنی ـ وخواص «عباد الرّحمن الّذین یمشون » ، و قیل: العباد هاهنا جمع

عابد کصاحب وصحاب وتاجر وتجار وراجل ورجال، ای ـ الّذین یعبدونه حقّ عبادته، هم«الّذین یمشون» ، هذا علی قول من جعل خبر المبتداء :«الّذین یمشون» ، و من جعل خبر المبتداءِ :«اولئك یجزون الغرفة»، جعل « الّذین یمشون» و ما بعده وصفاً لعباد الرّحمن. وقوله :«یمشون علی الارض هوناً » ای ـ بالسکینـة و الوقار و التواضع غیر اشرین ولامرحین ، کقوله : « ولاتمش فی الارض مرحـاً » . والهون ـ الرّفق واللّین وهو مصدر یقوم مقام الحال، ای ـ هینین لینین، کما وصف **النبی** (ص) المؤمنین،فقال: «المؤمنون هیّنون لیّنون کالجمـل الانف ان قید انقـاد وان انیخ علی صخرة استناخ . قال بعضهم : هیّنون لینون بالتّخفیف یستعمل فی المدح لاغیر، وبالتّشدید قد یستعمل فی غیر المدح. « واذا خاطبهم الجاهلون »، ای ـ اذا کلّمهم السّفهاء بما یکرهون فی القول ، «قالوسلاماً»، ای ـ اجابوهم بالحسن وصانوا انفسهم عن مسافهتهم(۱) و مشاتمتهم . و معنی سلاماً ـ سداداً ، و تقدیره : قالوا قولا سلاماً یسلمون من عقباه و یسلمون فیه من الاثم . وقـال بعضهم یقولون لولاندعوا الی السلم وهو الصلح. وقیل معناه ـ یقولون سلام علیکم، دلیله قوله عزّ و جل : « و اذا سمعوا اللّغو اعرضوا عنه و قالوا لنا اعمالنا ولـکم اعمالـکم سلام علیـکم »، قال **الکلبی** و **ابو العالیة** هذا قبل ان یوءمر بالقتال، ثم نسختها آیة **القتال**.

« والّذین یبیتون لربهم سجداً و قیاماً » ، کان **الحسن البصری** اذا قرأ الآیـة الاولی قال : هذا وصف نهـارهم ، و اذا قرأ هذه قـال : هـذا وصف لیلهم . وروی عن **الحسن** ایضاً انه قال : « نهارهم فی خشوع ولیلهم فی خضوع » یقال لمن ادرك اللیل بات، نام اولم ینم . یقال بات فلان قلقا ، والمعنی یبیتون لربهم باللیل فی الصلاة سجداً علی وجوهم وقیاماً علی اقدامهم. قال **ابن عباس** : من صلّی بعد العشاءِ الآخرة رکعتین او اکثر فقد بات لله ساجداً و قائماً . و عن **عثمان بن عفان** قال : قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم :«من صلّی العشاء فی جماعة کان کقیام نصف لیله و من صلّی الفجر فی جماعة

(۱) نسخه : مشافهتهم .

كان كقيام ليلة ». و قوله: « قياماً » يجوز ان يكون مصدراً و يجوزان يكون جمع قائم كصاحب وصحاب ، و قوله: « سجداً » ، جمع ساجد ، و قدّم السجود واخّر القيام لروى الآية، وليعلم انّ القيام فى الصّلاة .

خلافست ميان علما كه در نماز طول القيام فاضل تر يا كثرت ركوع وسجود ؛ قومى گفتند : كثرت ركوع وسجود فاضل تر، كه الله تعالى گفت: « واسجد وا قترب»، بنده هربار كه سجود كند در نماز بحقّ نزديك گردد . **مصطفى** (ص) گفت : « اقرب ما يكون العبد من ربه وهو ساجد فاكثروا الدّعا » . **ابن عمر** يكى را ديد كه در نماز قيام دراز داشت، گفت: اگر من او را شناختمى(۱) من او را بكثرت ركوع و سجود فرمودمى(۲) ، كه از **رسول خدا** شنيدم عليه السلام كه گفت: « انّ العبد اذا قام يصلّى، اتى بذنوبه فجعلت على رأسه و عاتقيه، فكلّما ركع ارسجد تساقطت عنه » . **وقال معدان بن طلحة** : لقيت **ثوبان** مولى رسول الله(ص) فقلت: اخبرنى بعمل يدخلنى الله به الجنّة . فقال : سألت عن ذلك رسول الله فقال : « عليك بكثرة السّجود لله فانك لاتسجد لله سجدة الّا رفعك الله بها درجة وحط عنك بها خطيئة » . و قال **ربيعة بن كعب الاسلمى** : كنت ابيت مع رسول الله فأتيته بوضوئه و حاجته ، فقال لى : « سل ! » فقلت : اسألك مرافقتك فى الجنّة. قال : « او غير ذلك » . قلت : هى حاجتى يارسول الله. قال : « فاعنّى على نفسك بكثرة السّجود » . قومى گفتند طول القيام فاضل تر ؛ كه ، خبر درستست كه از **رسول خدا** پرسيدند : اىّ الصلاة افضل ؟ قال : « طول القنوت». و قال **اسحق**: امّا بالنّهار فكثرة الرّكوع والسّجود، و امّا باللّيل فطول القيام. قال **ابو عيسى** : و انما قال **اسحق** هذا لانه وصف صلاة النبى بالليل و وصف طول القيام ، و امّا بالنّهار فلم يوصف من طول القيام ما وصف باللّيل ..

(۱) نسخهٔ الف : شناختيد .

(۲) نسخهٔ الف : فرموديد .

« والّذين يقولون » بعد الفراغ من الصلاة : « ربّنا اصرف عنّا عذاب جهنّم انّ عذابها كان غراماً » ، اى ـ ملحا دائماً لازماً غير مفارق من عُذّب به من الكفّار ، ومنه سمّى الغريم لطلبه حقّه و الحاحه على صاحبه و ملازمته ايّاه ، و فلان مغرم بفلان اذا كان مولعاً به لا يصبر عنه و لا يفارقه . وقال **الحسن** : قد علموا انّ كلّ غريم يفارق غريمه الّا غريم جهنّم . و قيل الغرام ، اشدّ العذاب و هو مصدر غرم غرماً و غراماً . قال **محمد بن كعب** : انّ الله تعالى سأل الكفّار ثمن نعمته فلم يؤدّوه اليه فاغرمهم فادخلهم النّار .

« انها سأت » يعنى ـ انّ جهنّم ساءت « مستقرّاً ومقاماً » ، اى ـ بئست موضع قرار و اقامة، منصوبان على التّمييز.

« والّذين اذا انفقوا لم يسرفوا و لم يقتروا » ، قيل:الاسراف ـ مجاوزة الحدّ الّذى اباحه الله تعالى لعباده الى ما فوقه ، والاقتار ـ القصور عمّا امر الله بـه ، والقوام بين الامرين ، والمسرف مذموم و كذلك المقتر . روى عن **معاذ** انه قال : لمّا نزلت هذه الآية سألت رسول الله(ص) عن النفقه فى السرف والاقتار ما هو؟ فقال : « من منع من حقّ فقد قتر، ومن اعطى فى غير حقّ فقد اسرف » . وقيل: الاسراف ـ الانفاق فى معصية الله ، والاقتار ـ منع حقّ الله، والقوام ـ الاقتصاد وهو مصدر وقيل:القوام ـ العدل و هما واحد والكسر فيه لغة و هو منصوب بخبر « كان » ، اى ـ وكان الانفاق قواماً . وقال **الزجاج** : تفسير هذه الآية على الحقيقة ما ادّب الله سبحانه به نبيّه فقال : « و لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك و لا تبسطها كلّ البسط فتقعد ملوماً محسوراً » . قرأ **ابن كثير** واهل **البصرة** ـ يقتروا ـ بفتح الياء و كسر التّاء وقرأ **نافع و ابن عامر** ـ يقتروا ـ بضمّ الياء و كسر التّاء من اقتر يقتر ، و قرأ الباقون ـ يقتروا ـ بفتح الياء و ضمّ التّاء و كلّها لغات صحيحة . يقال : اقتر و قتّر بالتّشديد و قتر يقتّر و يقتر ، قال **يزيد بن حبيب** فى هذه الآية : اولئك اصحاب **محمد** (ص) كانوا لا يأكلون طعاماً للتّنعم واللّذة ولايلبسون

ثياباً للجمال و لكن كانوا يريدون من الطعام ما يسدّ عنهم الجوع و يقوّيهم على عبادة ربّهم و من الثياب ما يستر عوراتهم و يكنّهم من الحرّ والقرّ . قال النبى (ص) : « ليس لابن آدم حقّ فيما سوى هذه الخصال : بيت يكنّه وثوب يوارى عورته وجرف الخبز والماء . يعنى ـ كسر الخبز واحدتها جرفة . و قال **عمر** : كفى سرفاً ان لايشتهى الرّجل شيئاً الا اشتراه فاكله .

« والذين لايدعون مع الله الهاً آخر » قال **عبدالله بن مسعود** : سألت رسول (ص): اىّ الذنب اعظم ؟ قال : ان تجعل لله ندّاً و هو خلقك . قال قلت : ثمّ اىّ ؟ قال: « ان تقتل ولدك مخافة ان يطعم معك » قال قلت : ثمّ اىّ ؟ قال : « ان تزنى بحليلة جارك » فانزل الله تعالى تصديقها : « والذين لايدعون مع الله الهاً آخر » ، اى ـ لايعبدون الصنم ولايجعلون لله شريكاً و لا يقتلون النفس التى حرّم الله قتلها و هى نفس المؤمن و المتعاهد الا بالحق ، يعنى ـ بحق يبيح قتلها ، و هو الشرك والزنا ، و قتل النفس بغير حق ، والسعى فى الارض بالفساد . « و من يفعل ذلك » ، اى ـ شيئاً من هذه الافعال «يلق اثاماً » . يعنى ـ عقوبة. تقول اثم الرجل بالكسر اذنب و اثمه جازاه. قال الشاعر :

و هل يأ ثمنى الله فى ان ذكرتها و عللت اصحابى بها ليلة النّفر

و قيل اثاماً اثما وقال **ابن عباس** يريد جزاء الأثم و يروى فى الحديث: «ان الغى و الاثام بئران يسيل فيهما صديد اهل النار.» وقيل الاثام واد فى جهنم فيه الزناة .

« يضاعف له العذاب يوم القيمة » وقتاً بعد وقت ، يعذب بالوان العذاب « ويخلد فيه» اى ـ فى العذاب « مهاناً » ذليلا صاغراً مستخفاً به لايغاث . قرأ **ابن عامر و ابو بكر**: « يضاعف » و « يخلد » برفع الفاء والدّال . على ابتداء ؛ و شدّد **ابن عامر** : يضعّف . وقرأ الآخرون بجزم الفاء والدّال على جواب الشرط .

ثمّ قال : « الا من تاب » من الشرك و الذنوب « و آمن » بالله و نبيّه **محمد** (ص)

« و عمل عملا صالحاً » فی ایمانه . قال **ابن‌عباس**: قرأناها علی عهد **النبی**(ص) سنتین: «والذین یدعون مع‌الله الهاً آخر» الآیة، ثمّ نزلت: «الّا من تاب » ؛ فما رأیت‌النّبی(ص) فرح بشیء قط، فرحه‌بها و فرحه به : « انّا فتحنا لك فتحاً مبیناً » الایة . و قیل نزلت هذه الآیـة فی **الوحشی** قاتل **حمزة** : روی **عطاء** عن **ابن‌عباس** ، قال : اتی **وحشی** النّبی(ص) فقال : أتیتك مستجیراً ، فاجرنی حتی اسمع کلام‌الله . فقال رسول (ص) : « قدکنت احبّ ان اراك علی غیر جوار فامّا اذا اتیتنی مستجیراً فـانت فی جـواری . حتی تسمع کلام‌الله » . قال : فانی اشرکت و قتلت النفس التی حرم الله و زنیت فهل یقبل‌الله منّی توبة ؟ فصمت رسول‌الله (ص) حتی انزلت : « والذین لایدعون مع‌الله الهاً آخر » الآیة ، فتلاها علیه ، فقـال : اری شرطاً فلعلی لا اعمل صالحاً ، انا فی جوارك حتی اسمع کلام‌الله . فنزلت : « انّ‌الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء » ، فدعاه فتلی‌علیه . فقال : و لعلّی ممّن لایشاء انا فی‌جوارك‌حتی اسمع کلام‌الله . فنزلت : « یا عبادی‌الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة‌الله ان‌الله یغفرالذنوب جمیعاً » . فقال نعم‌الآن لا اری شرطاً، فاسلم . و هذه‌الآیة نزلت **بالمدینة** و هی ناسخة لما فی **النساء** فی‌قوله : « و من یقتل‌مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم » . وقیل هذه‌منسوخة بها. و قیل هذه فی‌الشرك ؛ والصحیح انّ هذه هی الناسخة بدلیل قوله : « و انّی لغفّار لمن تاب و آمن » ، و هذا محکم بالاجماع .

« فاولئك‌یبدّل‌الله‌سیّئآتهم حسنات » ـ ذهب‌جماعة الی‌ان هذا التبدیل فی‌الدنیا . قال**ابن‌عباس** و **سعیدبن‌جبیر** و **الحسن** و **مجاهد** و **السدیّ** و **الضحاك**:«یبدلهم‌الله» بقبائح‌اعمالهم فی‌الشرك‌محاسن‌الاعمال‌فی‌الاسلام‌فیبدلهم‌بالشرك‌ایماناً، وبقتل‌المؤمنین قتل‌المشرکین، وبالزّنا عفّة و احصاناً . و قال قوم یبدل‌الله سیئآتهم التی عملوها فی ـ الاسلام، حسنات یوم‌القیمة و هو قول **سعیدبن‌المسیب** و **مکحول**، یـدل علیه ما روی **ابوذر** قال : رسول‌الله (ص) : « انّی لاعلم آخر رجل یخرج من النّار یؤتی بالرّجل

يوم‌القيامه، فيقال : اعرضوا عليه صغار ذنوبه و يخبؤ عنه كبارها، فيقال له : عملت يوم كذا كذا ـ و هو مقرّ لا ينكر ـ وهو مشفق من كبارها ، فيقال : اعطوه مكان كل‌سيئة حسنة فيقول : انّ لى ذنوباً ما اريها ههنا » ، قال **ابوذر** : فلقد رأيت رسول‌الله(ص) ضحك حتى بدت نواجذه . و قال بعضهم : انّ‌الله يمحوا بالندم جميع السيئآت ثمّ يثبت مكان كلّ سيّئة حسنة . قال **الزجاج** : ليس انّ‌السيئة‌بعينها تصير حسنة و لكنّ‌التأويل انّ السيئة تُمحى بالتوبة و تكتب الحسنة مع‌التوبة و الكافر يحبط الله عمله و يثبت له السيئآت . و قيل : « الّا من تاب وآمن وعمل صالحاً » هذه‌الثلث‌بحذاء تلك‌الثلاث: امّا من دعى مع‌الله الهاً آخر، فآمن ؛ و اما من زنى ، فتاب ؛ و اما من قتل ، فعمل‌عملا صالحاً. اجاب الى القصاص او الدّية ، «فاولئك يبدّل‌الله سيئآتهم حسنات وكان‌الله‌غفوراً » لما تقدم قبل‌التوبة « رحيماً » لما بعدها .

« و من تاب و عمل صالحاً » قال بعض اهل‌العلم : هذا فى‌التوبة من غير ماسبق ذكره فى‌الآية الاولى من القتل والزنا ، يعنى ـ من تاب من الشرك و عمل صالحاً ، يعنى ـ ادى‌الفرائض ممّن لم يقتل و لم يزن ، « فانّه يتوب الى‌الله متاباً» ، اى ـ يعود اليه بعد الموت متاباً حسناً ، يفضّل على غيره ممن قتل و زنى ، فالتوبة الاولى و هى قوله : « و من تاب » ، رجوع عن الشرك و الثانيه رجوع الى الله للجزاء والمكافات . و المعنى ـ من تاب ورجع من‌الشرك و عمل بطاعته ، فانّ ذلك يرجع الى‌الله . و مثله قوله: « و ما تفعلوا من خير يعلمه‌الله » ، اى ـ يجازى عليه اذا علمه . و قال بعضهم : هذه الآية ايضاً فى‌التوبة عن جميع السيئآت و معناه ـ من اراد التوبة و عزم عليها فليبادر اليها و يوجه بها الى‌الله . و قيل معناه ـ من تاب فليتب لله لا لغيره . فقوله : « يتوب الى‌الله خبر بمعنى الامر، و قيل معناه فليعلم انّ توبته و مصيره الى‌الله ، وقيل من تاب من ذنوبه فانّه يتوب الى من يقبل التوبة عن عباده و يعفو عن السيئآت ، فلا تهتم لذنوبك اذا تبت عنها الى‌الله. ثم قيده بالمصدر فقال : «متاباً» تأكيداً ، اى ـ يتوب الى‌الله حقاً .

« والذين‌لايشهدون‌الزور » يعنى ـ الشرك وتعظيم‌الانداد، قاله اكثر المفسرين.

وقال **علی بن ابی طلحة**، یعنی ـ شهادة الزور؛ و کان **عمر بن الخطاب** یجلد شاهد الزور اربعین جلدة ویسحم وجهه ویطوف به فی السوق. و قال **مجاهد** یعنی اعیاد المشرکین من **المجوس و النصاری**. و قال **قتادة** معناه ـ لایساعدون اهل الباطل علی باطلهم. و قیل معناه ـ لا یشهدون مجلس الزور، فیدخل فیه اللّهو و اللّعب و الکذب و النّوح و الغناء بالباطل. روی عن **محمد بن المنکدر** قال: بلغنی انّ الله عز و جل یقوم یوم القیمة این الذین کانوا ینزهون انفسهم و اسماعهم عن اللّهو و من مزامیر الشیطان ادخلوهم ریاض المسک. ثمّ یقول للملائکة: اسمعوا عبادی تحمیدی وثنائی و تمجیدی و اخبروهم «**الا خوف علیهم و لا هم یحزنون**». و اصل الزور تمویه الباطل بمایوهم انـه حقّ «و اذا مرّوا باللّغو»، یعنی ـ مرّوا بجمیع مـا ینبغی ان یلغی و یطرح، «مروا کراماً». ای اعرضوا عنه مسرعین کقوله: «واذا سمعوا اللّغو اعرضوا عنه». و یقال تکرم فلان عما یشینه اذا تنزه و اکرم نفسه عنها. قال **الحسن و الکلبی**: اللّغو ـ المعاصی کلّها، یعنی ـ اذا مروا بمجالس اللّهو و الباطل مرّوا کراماً و قـال **مقاتل**: اذا سمعوا من الکفّار الشتم و الاذی، اعرضوا و صفحوا. و قال **السدی**: هی منسوخة بآیة **القتال**. و قیل اذا ارادوا ذکر النّکاح و ذکر الفروج کنوا عنه، فالکرم ههنا هو الکنایة و التعریض وقوله عز و جلّ: «کانا یأکلان الطعام»، کنایة عن البول و الخلاء، وقد کنی الله عز و جل فی القران عن الجماع بلفظ الغشیان والتلبس و النکاح والسر و الاتیان و الافضاء و اللمس و المس و الدخول و المباشره و المقاربة فی قوله: «ولا تقربوهنّ» والطمث فی قوله: «لم یطمثهن» و هذا باب واسع فی العربیّة. و قیل نزلت هذه الآیة فی قوم مرّوا لما دخلوا **مکة** بابواب بیوتهم التی عبدوا فیها الصنم، مرّوا متکرمین لم یلاحظوها و لم یلتفتوا الیها، فشکرهم الله ذلك.

«و الذین اذا ذکروا بآیات ربّـهم»، ای ـ اذاقری علیهم **القرآن** او وعظوا **بالقرآن** وخوفوا بما فیه لم یتغافلوا عنها کأنهم صمّ لم یسمعوها وعمی کانّـهم لم یروها

ای لم یکونوا علی حالهم الاولی کان لم یسمعوا بل خروا سجداً و بکیا سامعین مبصرین لما امروابه ونهوا عنه، کقوله : « اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجداً وبکیّاً».

« والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذرّیاتنا » قرأ **ابوعمرو و حمزة والکسائی و ابوبکر** ذرّیتنا بغیر الف، علی الوحدة ، وقرأ الباقون ذرّیاتنا بالالف علی الجمع ، و الذّرّیّة اسم للجمع کقوم ورهط، ومن جمع فکانـّه یجمع القوم اقواماً ، وفی معناه قولان : احدهما اجعل لنا ازواج خیر و اولاد خیر ، و الثانی هب لنا من الازواج اولاداً، یعنی ـ اولاد الصّلب ؛ و من ذرّیّتنا اولاداً، یعنی ـ اولاد الاولاد والاعقاب، لتقرّ أعیننا برؤیتنا ایّاهم علی طاعة الله وطاعة رسوله . سألوا الله عز و جل ان یریهم ازواجهم و ذرّیّاتهم فی طاعته . و قال **الزجاج** : سألوا ان یلحـق الله عز و جل بهم ذرّیّتهـم فی الجنة، وقال **القرظی** لیس شییء اقرّ لعین المؤمن من ان یری زوجته واولاده مطیعین لله عز و جل ، و قوله : « قرة اعین » مصدر فلهذا لم یجمع . و قریٔ فی الشواذ « قرّات اعین » و اشتقاقه من القرّ و هوالبرد لانّ دمعة السرور باردة ، و ضده « سخنة العین ». و قیل من القرار ای یقرالبصر به فلا ینظر الی غیره . « و اجعلنا للمتقین امـامـاً » ، ای ـ ائمّة یقتدون فی الخیر بنا. ووحّد اماماً لانـّه مصدر ، کالصیام و القیام ، یقال : امّ اماماً کما یقال صام صیاماً وقام قیاماً . وقیل هوجمع آمّ کراع و رعاء و تاجر وتجار. و قیل معناه ـ اجعل کلّ واحد منّا اماماً . و قیل واحد اراد به الجمع ، کقوله : « ثمّ یخرجکم طفلا » ، ای ـ اطفالا ؛ «فانـّهم عدو لی» ، ای ـ اعداء . و یقال امیرنا هولاءِ ، ای ـ امراؤنا . و قال **الحسن** اجعلنـا نقتدی بالمتقین و یقتدی بنا المتقون و قـال **ابن عباس**: اجعلنا ائمّة هدایة کما قال : « و جعلناهم ائمّة یهدون بامرنا»، ولا تجعلنـا ائمّة ضلالة ، کما قال : « و جعلناهم ائمة یدعون الی النّار » . قال **القفال** و جماعة من المفسرین: هذه الآیة دلیل علی انّ طلب الرئاسة فی الدین واجب . **جابر بن عبدالله گفت:** پیش **امیرالمؤمنین علی** (ع) حاضر بودم که مردی آمد به نزدیك وی و پرسید که

یا **امیرالمؤمنین** : « وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً » نزول این آیت در شأن کیست ؟ وایشان چه قومند که رب العالمین ایشانرا باخلاق پسندیده وخصال ستوده یاد کرد، وآنگه بخصائص قربت ولطایف کرامت مخصوص کرد و طرف وغرف درجنّات النّعیم ایشانرا نامزد کرد ؟ **جابر** گفت آن‌ساعت **علی** روی وامن کرد و گفت: «یا جابر ! تدری من هولاءِ ؟ هیچ دانی که ایشان که‌اند و این آیت کجا فرود آمد ؟ گفتم : یا **امیرالمؤمنین** : نزلت **بالمدینه** ، **بمدینه** فرو آمد این آیت . گفت : « نه یا **جابر** که این آیت **بمکه** فرو آمد . یا **جابر** ! « الذین یمشون علی الارض هونـاً » **بو بکر بوقحافه** است او را حلیم قریش می گفتند در بدو کار که رب العزّه او را بعزّ اسلام گرامی کرد ، او را دیدم در مسجد **مکه** از هوش برفته از بس که کفّار **بنی‌مخزوم** و **بنی‌امیه** او را زده بودند ، و **بنوتیم** از بهر او خصومت کردند با **بنی مخزوم**، او را بخانه بردند همچنان از هوش برفته . چون با هوش آمد مادر خود را دید بر بالین وی نشسته ، گفت : « یا امّه این **محمد** (ص) ؟ ای مادر **محمد** کجاست و کار وی بچه رسید ؟ پدرش **بوقحافه** گفت : و ما سؤالك عنه و لقد اصابك من اجله ما لا یصیب احداً لاجل احد؟ ای پسر چه جای آنست که تو از حـال **محمد** پرسی و دل بوی چنین مشغول داری ؟ نه بینی که بر تـو چه میرود از بهر وی ؟ ای پسر نمی‌بینی **بنوتیم** که بتعصّب تو برخاسته و میگویند اگر تو از دین **محمد** بـاز گردی و بدین پدران خویش بـاز آئی ماثار تو از **بنی‌مخزوم** طلب کنیم و ایشانرا به پیچـانیم و کم آریـم تـا تشفّی تو پدید کنیم . **ابو بکر** سخت حلیم بود و بردبار و متواضع سربرداشت و گفت : اللّهم اهد **بنی‌مخزوم** لا یعلمون، یأمروننی بالرجوع من الحقّ الی الباطل . رب العزه او را بستود در آن حلـم و وقار و سخنان آزادوار و در حقّ وی گفت : « الذین یمشون علی‌الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلـون قالوا سلاماً » . یا **جابر** ! « و الذین یبیتون لربهم سجداً وقیاماً » **سالم** است مولی **بوحذیفه**

که همه شب در قیام بودی متعبد و متهجد؛ « و الذین یقولون ربنا اصرف عنّا عذاب جهنّم » الآیه **ابوذر غفاری** است که پیوسته با بکا و حزن بودی از بیم دوزخ و از آتش قطیعت تا رسول خدا او را گفت : « یا **باذر** ! هذا **جبرئیل** یخبرُنی انّ الله تعالی اجارك من النار » ؛ « والذین اذا انفقوا لم یسرفوا » الآیه **ابوعبیده جراح** است، انفق ماله علی نفسه و علی اقربائه، فرضی الله فعله ؛« والذین لایدعون مع الله الهاً آخر » الآیه **علی بن ابیطالب** است که هر گز بت نپرستید و شرك نیاورد و هر گز زنا نکرد و قتل بناحقّ نکرد،« والذین لایشهدون الزور » **سعید بن زید بن عمرو بن نفیل** است : **خطاب بن نفیل** درعی بفروخت پس پشیمان شد **سعید** را گفت : تو دعوی کن که آن درع جدّ مرا بود **عمرو بن نفیل** و **خطاب** را در آن حقّی نه تا ترا رشوتی دهم **سعید** گفت : مرا برشوت تو حاجتی نیست و دروغ گفتن کار من نیست . فرضی الله فعلـه ؛ « والذین اذا ذکروا بآیات ربهم » الآیه **سعد بن ابی وقاص** است ؛ « والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا » الآیه **عمر خطاب** است . ایشانرا جملـه باین صفات ستوده و اخلاق پسندیده که نتایج اخلاق **مصطفی** (ص) است ، یاد کرد .

آنـگه گفت : «اولئك» ، یعنی ـ اولئك الذین استجمعوا هذه الخصال ، « یجزون الغرفة بماصبروا » ، یعنی ـ یثابون الدرجة الرفیعة فی الجنة. والغرفة ـ کلّ بناءٍ مرتفع عال .

قال **عطاء** یرید غرف الدّرّ و الزبرجد والیاقوت فی الجنـة « بما صبروا » علی امرالله و طاعته و علی الفقر و الفاقه . و قیل بما صبروا علی اذی المشرکین . و قیل بصبرهم عن الشهوات . و عن **الحسن** قال : قال النبی (ص) : « انّ فی الجنة لغرفاً مبنیة فی الهواءِ لاعلاقة من فوقها ولا عماد لها من تحتها لایأتیها اهلها الا شبه الطیر لاینالها الا اهل البلاءِ » . « و یلقون فیها » قرأ **حمزه و الکسائی و ابو بکر** یلقون بفتح الیاء و اسکان اللام و تحفیف القاف کما قال : « فسوف یلقون غیّاً » ، و قرأ الآخرون یلقون

بضم الیاءِ و فتح‌اللام و تشدید القاف ، کما قـال : « و لقیّهم نضرة و سروراً » و قوله : « تحیّة » ، ای ـ ملـکاً . وقیل بقاء دائماً. وقوله : «سلاماً »، قال **الکلبی** : یحیّی‌بعضهم بعضاً بالسلام ویرسل‌الربِ الیهم بالسلام، وقیل:التحیة ـ البشارة لهم بالخلودفی‌الجنان، و السلام ـ السلامة فیها من الآفـات .

« خالدین فیها » ، ای ـ فی‌الجنّة لایموتون ولا یخرجون منها « حسنت مستقرّاً و مقاماً » . هذه فی مقابلة قوله : « ساءت مستقراً و مقاماً » .

« قل ما یعبوء بکم ربی » ، ای ـ ما یبالی بکم و ما یـکترث و ما یصنع « لو لا دعاؤکم» للّه ولداً وشریکاً،یدلّك علی صحّة هذا التأویل قوله : «فقد کذّبتم»، میگوید چه کار داردبشما وعذاب کردن شما خداوند من اگر نه آنید که شما خداوند خویش را می‌فرزند وانباز گوئید . هذا کقوله : « ما یفعل‌اللّه بعذابـکم ان شکرتم و آمنتم». قال **ابن‌عباس** : معناه ـ قل‌مایعبوء بخلقـکم ربی‌لولا عبادتـکم و طاعتـکم ایّاه . یعنی ـ انه خلقـکم لعبادته ، چه کار داشت خداوند من بآفریدن شما اگر نه طاعت و عبادت ویرا بودی ؟ اوجل جلاله خلق را که‌آفرید عبادت و معرفت خود راآفرید. همانست که گفت : « و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون » . وقیل معناه ـ ایّ وزن یـکون لـکم عنده لو لا توحیدکم ایّاه : چه وزن بودی و چه قدر شما را بنزدیك او اگر نه عبادت شما وتوحید شما بودی؟ وزنی و قدری که هست توحید راست و اهل توحید را، آنـگه خطاب با کفّار مکه گردانید، گفت : « فقد کذّبتم ایّها الکافرون » ، یعنی ـ انّ‌اللّه دعاکم بالرسول الی توحیده و عبادته ، « فقد کذّبتم »الرّسول و لم تجیبوه. ای کافران **مکه** اللّه شما را به پیغام و رسول خویش با توحید خواند ، شما پیغامبر را دروغ‌زن گرفتید وپیغام او دروغ‌شمردید ، « فسوف یـکون لزاماً » ، ای ـ عذاباً دائماً لازماً و هلاکاً مفنیاً یلحق بعضکم ببعض . اکنون که تکذیب کردید گوش دارید عذابی دائم لازم که شما را نیست گرداند و بیخ برآرد . قال **عبداللّه بن مسعود** :

هو يوم **بدر** قتل منهم سبعون و اسر سبعون ثم اتصل به عذاب الآخرة لازماً لهم . قال **ابن مسعود** : خمس قد مضين : الدخان و القمر و الروم و البطشة و اللزام ، قال : و الدخان هو ان صبّ على **قريش** جدب سبع كسبع **يوسف** حتى اكلوا القدّ والعظم و نبشوا عن الموتى و رأى الناس مثل الدخان فى الهواء من الجوع. قال **الزجاج** : معناه فسوف يكون تكذيبكم لزاماً يلزمكم فلا تعطون التوبة و تلزمكم فيه العقوبة فيدخل فى هذا يوم **بدر** وغيره مما يلزمهم من العذاب . وقيل هذا اللزام هو الاختصام المذكور فى سورة **الحج** فى قوله : « هذان خصمان اختصموا فى ربهم » . ذاك الاختصام هو هذا الالتزام .

النوبة الثالثة

قوله : « تبارك الّذى جعل فى السّماء بروجاً » الآيه ، پاکست و بزرگوار و با برکت خداوندی که آسمان بربالای سر ما بقدرت معلّق بداشت و مرانرا به بروج و ستارگان بیاداشت و بنگاشت . سمکی که در جرمش فطور نه ودر دورش فتور نه و در گردش قصور نه ، سمکی عظیم بآن کثیفی بداشته بر هوای باین لطیفی ، سمکی محروس، سقفی محفوظ درقبّهٔ قدرت محبوس ، یقول تعالی : « و جعلنا السماء سقفاً محفوظاً » سمکی نهاده طبق بر طبق ، آفریده و ساخته خداوند حق ، برده از همه مقدّران و مهندسان سبق ، یقول تعالی : « خلق سبع سموات طباقاً » آفریده بر این سقف شمسی وقمری، بهر منزل ایشان را گذری، در هر خانه ایشانرا اثری ، بهر روزن ایشانرا نظری، بر میان قمر از سیاهی شرری ، نیست او رااز آن سیاهی ضرری، راست بخالی ماند بر روی نیکو پسری ، و ازو بگوی : یا قمر من دوّرك ومن نوّرك؟

و صوّرك و علی البروج کوّرك ؟ ای ماه ترا که ماه کرد و این رنگ که داد و این خط که کشید ؟ طرازت که بست ؟ زلفت که گشاد ؟ شب چارده نور که تمام کرد ؟ باوّل که فزود ؟ بآخر که کاست ؟ این صنع که نمود و این قدرت که خواست ؟ ای **شمس** در ذات بعیدی در نور قریبی، چون سر برآری عالم‌را چراغی،چون گرم گردی داغی، چون راست گردی میزانی ، نه افزایی نه در نقصانی ، چون فرو شوی مبشّر روزه‌دارانی، کرامت **سلیمانی** معجزهٔ سیّد پیغامبرانی. ای **زحل** گران رو در فلك‌هفتمی هر روز نیم دقیقه روی ، برجی بسی ماه گذاری ، فلك بسی سال بری ، « و علامات و بالنجم هم یهتدون » .

ای جوانمرد! نظاره کن اندرآن‌قبّه‌ای که بالای وی‌بروشنائی‌اجرامآ بگینه‌ها روشن کنند . روا ندارد عقل که از آن یکی بی‌صانعی اندر محل خویش آرام گیرد. پس این مواکب کواکب و این اختران ثواقب اندر مراتب فلك کی روا بود بی‌صنع قادری و بی جبر قاهری ؟

« تبارك الذی جعل فی‌السماءِ بروجاً » . گفته‌اند مراد از این آسمان ، آسمان **قرآن** است که جمله‌اهل ایمان درظل بیان وی‌اند واندر حمایت‌دولت وی . روز گار دین میگذرانند،هرسورتی‌چون‌برجی‌هر آیتی‌چون درجی ، هر کلمه‌ای چون دقیقه‌ای، هر حرفی بر مثال ثوانی اندر آسمان مثانی ، آنجا در عالم صور سبع مبانی است و اینجا در عالم سور سبع مثانی . چنانکه در شب هر که چشم برستاره دارد راه‌زمین وی گم نشود، هر که اندرشب فتنه از بیم شك وشبهت چشم دل بر ستارهٔ آیت **قرآن** دارد ، راه دینش گم نشود . آن آسمان صورت بچشم سر همین بین تا راه قدم بر خاك گم نشود و این آسمان سورت بچشم سرّ همی بین تا راه همم بحضرت پاك گم نشود .

« و هوالذی جعل‌اللیل والنهار خلفة »ـ او آن خداونـدست که فلك آفرید و مدت دور وی دو قسم گردانید : یك قسم از آن شب دیجور نهاد که اندر آن وقت،

روی زمین بسان قیر شود ، و قسم دیگر روز با نور نهاد که روی زمین بسان کافور شود ، وهوای عالم مانند شعله‌های نور شود . آن شب تاریك رابماه منوّر کرد ، واین روز روشن را بچراغ خورشید مطهّر و معطر کرد . شب تاریك مثال روزگار محنت است و این روز روشن نشان عهد دولت است . از روی اشارت میگوید : « ای کسانی که اندر روشنائی روز دولت آرام دارید ایمن مباشید که تاریکی شب محنت بر اثر است ، و ای کسانی که اندر تاریکی شب محنت بی آرام بوده‌اید نومید مباشید که روشنائی روز دولت بر اثر است .

و گفته‌اند که تاریکی شب نشان روز حشر و نشر است که احوال و اهوال آن روز عالم قیامت سیاه کرده . شرق وغرب دود دوزخ گرفته . رخسار ستارگان مانندهٔ رویهای مؤمنان درآن ظلمت قیامت می‌تابد ، مجره‌اندر هوا بر مثال نهر **کوثر** روان و شتابان . پس ظلمت شب نشان قیامت دان وستارگان نشان رخسار مؤمنان و مجره نشان نهر **کوثر** و جمال ماه نشان رخسار **محمد** رسول‌الله ، چنانکه در شب تاریك چون ماه رخسار بنماید عالم روشن شود و فلك گلشن گردد . خلق قیامت در ظلمت و زحمت باشند چون جمال آن مهتر عالم (ص) پیدا گردد اهل ایمانرا سعادت وامان پدید آید .

قوله تعالی : « و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً » ، ـ روی **ابو برزة الاسلمی** قال : قال رسول‌الله (ص) : « رأیت قوماً من امتی ما خلقوا بعد و سیکونون فیما بعدالیوم، احبّهم ویحبّوننی یتناصحون ویتباذلون و یمشون‌بنورالله فی‌الناس رویداً فی خفیّة وتقیّة ، یسلمون من‌الناس ویسلم‌الناس‌منهم بصبرهم وحلمهم، قلوبهم بذکرالله تطمئنّ و مساجدهم بصلاتهم یعمرون ، یرحمون صغیرهم و یجلّون کبیرهم و یتواسون بینهم یعود غنیّهم علی فقیرهم و قویّهم علی ضعیفهم ، یعودون مرضاهم و یتّبعون جنائزهم» ؛ فقال رجل من القوم فی ذلك یرفقون بر فیقهم.فالتفت

الیه رسول‌الله (ص) فقال : « کلاّ انه لا رفیق لهم، هم خدّام انفسهم ، هم اکرم علی‌الله من ان یوسّع علیهم لهوان الدنیا عند ربهم ؛ ثم تلی رسول‌الله (ص) : « و عبادالرحمن الذین یمشون علی‌الارض هوناً ». پارسی خبر آنست که **مصطفی** علیه‌السلام گفت : قومی را دیدم از امت خویش ، یعنی ـ در مکاشفات و منازلات خویش یا در خواب ، قومی که اشخاص و اشباح ایشان هنوز در بنـد خلقت نیامده بود ، پر گار قدرت در دائرهٔ وجود ایشان‌هنوز بنگردیده، امروز وقت‌ظهور ایشان نیست تا روز گاری‌دیگر و زمانی دیگر که ارادت در رسد و مقادیر در مواقیت پیوندد ، قومی که من ایشان‌را دوست دارم وایشان مرادوست دارند یود احدهم لورآنی باهله وماله، جوانمردانی‌اند که پیوسته یکدیگر را نیکی خواهند و آنچه دارند اگر مال بود و اگر جاه از یکدیگر دریغ ندارند و حق و حظّ خود بگذارند و حقوق برادران فرا پیش‌دارند ، راهبرانند بحق که بنورالله میروند ، بچراغ هدی و شمع ایمان و نور یقین راه دین‌را گذاره میکنند ، نرم نرم و آسان بی آزار میان خلق میروند ، دلهاشان بـذکرالله آرام گرفته مسجد هاشان بنماز وعبادت‌آبادان داشتة با پیران بحرمت و اجلال‌زیند ، با کودکان برحمت و رأفت با همگان بمواسات و مراعات ، توانگرشان ننگ‌ندارد بعیادت‌درویش شود، ضعیفانرا بازجویند وبیمارانرا واپرسند و بتشییع جنازه‌ها بیرون شوند. مردی گفت: یارسول‌الله ایشان که برین‌صفت وسیرت‌باشندمگر که‌بربرد گان و درم خرید گان خویش رفق کنند وآزرم دارند . رسول خدا گفت : کلاّ نه چنانست که تو گفتی، که ایشان خود برد گان ودرم خرید گان ندارند ، و جز خویشتن کس را بر خدمت خویش ندارند ، و نه پسندنـد ، ایشان بر خدای عز وجل گرامی‌تر از آنند که ایشان را فرا دنیای دنی خسیس دهد . آنگه رسول(ص) این آیت برخواند: « و عبادالرحمن‌الذین یمشون علی‌الارض هوناً » ، خواص بندگان و رهیگان رحمان ایشان‌اند که خار اختیار در مجـاری اقدار از قدم گـاه خویش بر کنند وسر نفس

نصیب طلب بصمصام تواضع بیفکندند. لاجرم بمقام عبودیّت رسیدند. بندگان او بحقیقت ایشانند که پیوسته در گزارد فرمانند. از نصیب پاك و از اختیار دور واز خواست خود بیزار. در این عالم صد هزار عبدالرحمن و عبدالرزاق و عبدالوهاب بینی که یکی عبدالله را نبینی، بلی بنام بینی بمعنی کم بینی، بندگی ایشان بنصیب آمیخته و بحظ خود آلوده، او که‌حق را جل جلاله بنصیب طلبد یا پرستد بندهٔ نصیب است نه بندهٔ او.

پیر **بوعلی‌سیاه** قدس‌الله روحه گفت: اگر ترا گویند بهشت خواهی یا دو رکعت نماز، توبهشت اختیار مکن نماز اختیار کن زیرا که بهشت نصیب تواست و نماز خدمت او.

موسی عمران(ع) که مکلّم حق بود و مکرّم حضرت عزت بودچون بنزدیك **خضر** آمد دو بار بر وی اعتراض کرد: یکی از بهر آن غلام کشتن، دیگر ازبهر آن کشتی‌شکستن. چون نصیب در میان نبود **خضر** صبر همی کرد باز چون**موسی** بنصیب بجنبید و گفت: «لو شئت لا تخذت علیه اجراً» **خضر** گفت: «هذا فراق بینی وبینك»، اکنون که بنصیب خود بازدید آمدی ما را با تو روی صحبت نیست، زیرا که در صحبت مزد شرط نیست.

پیر طریقت گفت: خداوند صحبت نه مزدور است. ومزدور بحقیقت مغرور است. تا مرد مزدور است از صحبت دور است، و تا مدعی است ممکورست، و تا امر را معظم است و نهی را محترم غرقهٔ نورست. «و عبادالرحمن» بندگان رحمن بحقیقت ایشانند که بر ظاهر ایشان بند فرمانست در باطن ایشان نثار لطف رحمن است. بند فرمان بر ظاهر نشان خائفان است و نثار لطف رحمن در باطن نشان مقرّبان است.

آورده‌اند که **عیسی** (ع) بسه کس بر گذشت ایشانرادید ضعیف و نحیف گشته:

ذبولی و نحولی بر ایشان ظاهر شده، ایشانرا پرسید که سبب این نحول و نحافت‌شما چیست؟ گفتند: الخوف من النار. **روح الله** گفت: حق علی‌الله ان یؤمن الخائف. چون ازیشان در گذشت‌سه کس دیگر را دید ازیشان نحیف‌تر وضعیف‌تر رویهایشان چون‌آیینه‌ها ازنور. گفت: چه چیز شما را باین حال آورد و چنین ضعیف کرد؟ گفتند: حبّ الله عزوجل. روح‌الله گفت: انتم‌المقربون، حال شما دیگرست وعشق شما دیگر، شما مقربان ودوستانید، گزیدگان ونزدیکانید. در اخبار وارد است که: «یا **داود** ذکری للذاکرین و جنتی للمطیعین و زیارتی للشاکرین و انا خاصة للمحبین». در پردهٔ دوستی‌کارها رود که آن همه بیرون از پردهٔ دوستی تاوان بود، چنانستی که‌الله گفتی ماایشانرا چون در وجود آوردیم ودانستیم که از ایشان‌عثرات و زلات بود نخست بساط محبت بگسترانیدیم و این نداءِ کرامت دادیم که: «یحبهم و یحبونه» تا آنچه ایشان کنند بحکم محبت ازیشان مرفوع و مدفوع بود. آن روز که جمال صفوت **آدم**(ع) از عالم غیب سر بر آورد قدّی الفی، شکلی‌راست، نهادی مستقیم، ظاهر و باطن بهم‌پیوسته، اواصر عناصر او را بید قدرت بهم در بسته، دیده‌های فریشتگان از ظاهر جرم جسم وی اندر نگذشت و ندانستند که اندر قعر بحر سینهٔ وی چه‌صدف است ودرآن صدف چه درّ است. بحکم اختصار نظر درظاهر وی کردند، گفتند: «اتجعل فیها من یفسد فیها؟»، تا نداءِ غیب در آمد که‌شما ظاهر و صورت بینید و ما نهایت کار دانیم، شما را نظر بر ظاهر معصیت است و حکم ما بر موجب باطن معرفت است؛ اگر ظاهر این خلیفه بزلتی گردی پذیرد یا فرزندان وی در دام کام گامی نهند، باطن آراستهٔ ایشان و زبان پیراستهٔ ایشان بحکم اعتذار واستغفار عذرآن جرم بخواهد و ما بشفاعت دلی مخلص بایمان، و زبانی‌مخلص‌بذکر رحمن،آن ظاهر ایشان از آن زلت فرو شوییم.

و اذا الحبیب اتی بذنب واحد   جاءت محاسنه بالف شفیع

و قال بعضهم فی‌صفة ـ عبادالرحمن : العبادة حلیتهم والفقر کرامتهم وطاعةالله حلاوتهم و حبّ‌الله لذتهم والی‌الله حاجتهم والتقوی زادهم والهدی مرکبهم **والقرآن** حدیثهم و الذکر زینتهم و القناعة مالهم و العبادة کسبهم و الشیطان عدوّهم والحق حارسهم(۱) والنهار عبرتهم و اللیل فکرتهم و الحیوة مرحلتهم و الموت منزلتهم والقبر حصنهم والفردوس مسکنم و النظر الی رب‌العالمین منیتهم، هو خواص عباده۔ الذین قال‌الله تعالی : « و عبادالرحمن‌الذین یمشون علی‌الارض هوناً » .

قوله : « اولئك یجزون‌الغرفة بما صبروا » ، یعطی الکثیر من عطائه و یعده قلیلا و یقبل‌الیسیر من طاعة العبد فیعدّه کثیراً عظیماً یعطیهم فی‌الجنة القصور و ما فیها من‌الحور، ثمّ‌یقول : « اولئك یجزون الغرفة بما صبروا » و یقبل الیسیر من‌العبد فقال:«فجاء بعجل سمین». «ویلقون فیهاتحیّة وسلاماً» . ودرآثار منقول‌است که مؤمنان چون حق را جل جلاله بینند ابتدا حق برایشان سلام کند. دو دوست بعد از فرقت دراز چون بر هم رسند ابتـدا آن یکی سلام کند که شوقش زیادت بود و الحق جل جلاله یقول : الا طال شوق الابرار الی لقائی و انا الی لقائهم لاشدّ شوقاً .

الالف لا یصبر عن الفه اکثر من طریفة العین
و قد صبرنا عنکم مدّة ما هکذا فعل محبّین

---

۱ ـ نسخهٔ ج : جارهم

۲۶ ـ سورة الشعرا ـ مکیه

۱ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **بسم الله الرحمن الرحیم** » ، بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« **طسم**(۱) » ـ « **تلك آیات الکتاب المبین**(۲) » ، این طسم آیتهای نامهٔ روشن پیداست .

« **لعلك باخع نفسك** » تو مگر خویشتن تباه خواهی کرد و بخواهی کشت ، « **الا یکونوا مؤمنین**(۳) » از [اندوه] آنکه [**قریش**] به نمی گروند .

« **ان نشا** » اگر ما خواهیم ، « **ننزل علیهم** » فرو فرستیم بر ایشان ، « **من السماء آیة** » از آسمان یك آیت ، « **فظلت اعناقهم لها خاضعین**(۴) » ، تا همه [گروههای] ایشان آنرا نرم شوند و گردن نهاده .

« **و ما یأتیهم من ذکر** » نیایدبایشان هیچ سخنی و یادی ، « **من الرحمن** »از خداوند رحمن نام ، «**محدث**» بنوفرستاده بایشان ، « **الا کانوا عنه معرضین**(۵) » مگر از آن روی گردانیده می‌باشند .

« **فقد کذّبوا** » اکنون که‌بدروغ فرا داشتند آنرا « **فسیأتیهم** » آری‌بایشان رسد و آید ، « **انباء ما کانوا به یستهزؤن**(۶) » خبرهای آن افسوس که میکردند.

« **أولم یروا الی الارض** » نمي نگرند در زمین ؟ « **کم انبتنا فیها** » که چند

رویـانیدیـم در آن ، « **من کل زوج کریم**(٧) » ، از هر نوعی‌آزاده ای، نیکـو از هر گونه‌ای .

« **انّ فی ذلك** » در آن [چه می‌شنوانیم و می‌نماییم از صنعت و از پیغـام] ، « **لآیة** » نشانی است [بس‌نیـکو وپندی‌سخت‌پیدا] ، « **وماکان اکثرهم مؤمنین**(٨) » و بیشتر ایشان نا گرویدگانند .

« **وانّ ربّك لهوالعزیزالرحیم** » وخداوندتوبراستی که‌اوتواناست‌ومهربان، [با همه می تاود (١) اما می‌بخشاید] .

« **واذ نادی ربّك موسی** » یاد کن آنگـه که خواند خداوند تو **موسی** را ، « **ان ائت القوم الظالمین**(١٠) » . که بآن گروه ستم‌کاران شو .

« **قوم فرعون** » گروه فرعون [و کسان او] . « **الا یتّقون**(١١) » ، بنترسند و بنپرهیزند ؟

« **قال** : **رب** » **موسی** گفت : خداوند من ، « **انّی اخاف ان یکذّبون**(١٢) » . می ترسم که دروغ زن گیرند مرا .

« **ویضیق صدری** » ، و آنگـه دل من تنگ گـردد ، « **و لا ینطلق لسانی** » و زبان من بنگشاید ، « **فـارسل الی هرون** (١٣) » . به **هـارون** پیغام فرست تا با من بیاید .

« **ولهم علیّ ذنب** » و ایشان رابمـن دعوی است بگنـاهی ، « **فـاخاف ان یقتلـون**(١٤) » می‌ترسم که بکشند مرا .

« **قـال کلا** » خداوند گفت‌جای ترس نیست شما را ، « **فاذهبا بآیاتنا** » روید به پیغامهای ما ، « **انّا معکم مستمعون**(١٥) » ما با شمائیم شنوا(٢) .

---

(١) نسخه ج : با همه بر می آید .
(٢) نسخهٔ الف : ما با شما نیوشا .

« **فأتيا فرعون** » آييد بر **فرعون** ، « **فقولا انّا رسول ربّ العالمين**(۱۶) » گوئيد ما فرستادهٔ خداوند جهانيانيم .

« **ان ارسل معنا بنی اسرائيل**(۱۷) » كه **بنی اسرائيل** را بگشای و با ما گسيل كن .

« **قال الم نربّك فينا وليداً** » فرعون گفت نه ما ترا پرورديم در ميان خويش آن وقت كه ترا زادند؟ « **و لبثت فينا** » ودرميان ما می بودی ؟ «**من عمرك سنين**(۱۸)» از روز گار خويش سالها ؟

« **وفعلت فعلتك التی فعلت** » و كردی كردهٔ خويش كه كردی ، « **و انت من الكافرين**(۱۹) ».و اكنون تو بنعمت من و نيكو داشت من از نسپاسانی .

« **قال فعلتها اذاً وانا من الضالين**(۲۰) » . گفت كردم من آنچه ميگويی و [بودن من درميان شما و كشتن آن كشته از آن بود كه مردی] بودم از ناآگاهان.

« **ففررت منكم لمّا خفتكم** » تا گريختم از شما آنكه كه ترسيدم از شما ، « **فوهب لی ربی حكما** » خداوند من‌مرا دانش بخشيد وپيغام ، « **و جعلنی من المرسلين**(۲۱) » و مرا از پيغامبران كرد [وفرستاد بتو] .

النوبة‌الثانية

اين‌سورة **الشعرا**دويست و بيست و هفت آيت است و هزار و دويست و نود و هفت كلمه و پنج هزار و پانصد و بيست و دو حرف . جمله به **مكه** فرو آمد مگر سه آيت در آخر سورة كه به **مدينه** فرو آمد ، و ذلك قوله : « و الشعراء يتّبعهم الغاوون » الی آخر السورة و در اين سورة ناسخ و منسوخ نيست مگر يك آيت :

« و الشعراء يتّبعهم الغاوون » که سیاق آن بر عموم است ، پس رب العالمین شعرای مؤمنان ازآن مستثنی کرد: **حسان بن ثابت و کعب بن مالك** و **عبدالله بن رواحه**، گفت: « الّا الّذین آمنوا و عملوا الصالحات وذکروا الله کثیراً » ، ذکر اینجا انشاد شعر است در طاعت حق ، پس این استثنا ناسخ آن آیت گشت . و در بیان فضیلت جمله **طواسین** **مصطفی** گفت بروایت **ابن عباس** : قال (ص) « اعطیت السورة التی تذکر فیها **البقرة** من الذکر الاول ، و اعطیت **طه** و **الطواسین** من الواح **موسی** (ع) ، و اعطیت فواتح **القرآن** و خواتیم السورة التی تذکر فیها **البقرة** من تحت العرش ، و اعطیت **المفصل** نافلة » . و بروایت **انس مصطفی** (ص) گفت : « انّ الله اعطانی **السبع** و اعطانی **الطواسیم** مکان **الزبور** و فضّلنی ب**الحوامیم والمفصل**، ما قرأهنّ نبی قبلی » . و بروایت **ابیّ بن کعب** رسول گفت : « من قرأ سورة **الشعراء** کان له من الاجر عشر حسنات بعدد من صدّق **بنوح** و کذّب به **وهود وشعیب وصالح وابراهیم** و بعدد من کذّب **بعیسی** وصدق **بمحمد** علیهم السلام » .

« طسم » **حمزه و کسائی وعاصم** ببعضی روایات ـ طا ـ بکسر خوانند بر اماله ، و اهل **مدینه** میان کسر و فتح ، و باقی قرّاء بفتح خوانند بر تفخیم و گفته‌اند این هر سه حرف کنایتند از جمله حروف تهجّی و معنی آنست که : هذه الحروف هی اصل آیات الکتاب المبین . این حروف بیست ونه اصل آیات کتاب خدا است ، کما تقول للغلام فیم اخذت فی الکتّاب ، فیقول : فی الف با تا ، والمراد ـ الحروف کلّها ـ و قیل : معناه ـ هذه تلك الایات التی وعدنا انزالها علیك فی الکتب علی السنة الرسل. **ابن عباس** گفت : **طسم** نامی است از نامهای حق جل جلاله وسو گند بدان یاد کرده» . **ابوروق** گفت : قسم یاد میکند بطول و سنا و ملك خویش جل جلاله و عظم شأنه . **قتاده** گفت : نام **قرآن** است . **مجاهد** گفت : نام سورة است . روایت کنند از **علی مرتضی** (ع) که گفت آنگه که **طسم** از آسمان فرو آمد رسول خدا گفت: طا **طور سینا** است،

و سین **اسکندریه** ، و میم **مکه** ؛ معنی آنست که رب العزة سوگند یاد کرد باین بقاع شریف ، چنانکه : « لااقسم بهذاالبلد » . **جعفر** گفت : الطاء **طوبی** ، والسین **سدرة المنتهی** ، والمیم **محمد المصطفی** (ص) .

« تلك آیات الکتاب المبین » ، ای ـ هذه الآیات ، آیات الکتاب المبین ، ابان هم لازم است و هم متعدی : اگر لازم است معناه ـ انه الکتاب الواضح الظاهر فی نفسه باعجازه ـ انه کلام الله ووحیه ؛ و اگر متعدی است یعنی ـ بیّن ما فیه من امره و نهیه و حلاله و حرامه .

« لعلّك باخع نفسك » ، ـ الباخع ـ المهلك القاتل ـ ای لعلّك یا **محمد** قاتل نفسك حزناً ، « الا یکونوا مؤمنین » ، مصدّقین بانّ **القرآن** من الله عز وجل ، یا **محمد** خویشتن را بخواهی کشت از اندوه که برخودنهاده‌ای بآن که **ولید** و **بوجهل** و **امیه** بنمی گروند برسالت تو و **قرآن** که کلام ماست دروغ می شمرند ، همانست که در سورة **الکهف** گفت : « فلعلك باخع نفسك علی آثارهم » الآیه ..

آنگه گفت : « ان نشأ ننزّل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین» ، ای ـ لو شاء الله لا نزل ملائکة یذلون لها فینقادوا للحق لا یلوی احد منهم عنقه الی معصیة الله عز وجل . این تسلیت **مصطفی** (ص) است بآن اندوه که میکشید وبخاطر وی میگذشت که: ترك ایمان ایشان مگر از قصوری است در بیان ما یا تقصیری در دعوت و تبلیغ رسالت ما تا رب العزه این اندیشه از خاطر وی برداشت ، یعنی ـ که این نه از تقصیر تو است در دعوت که از تو تقصیر نیست ، این از نا خواست ماست که اگر ما خواستیمی ما بنمودیمی ایشانرا آیتی که ایشان آنرا گردن نهادندی و با معصیت الله نگشتندی . قال **ابن جریح** : لو شاء لا راهم امراً من امره لا یعمل احد منهم بعده معصیة .

آورده‌اند از **ابن عباس** که گفت : نزلت هذه الآیة فینا و فی **بنی امیه** ، قال :

ستكون لنا عليهم الدولة فيذل لنا اعناقهم بعد صعوبة و هوان بعد عزة .

قوله : « خاضعين »ذكره بجمع السلامة، لانّ الاصحاب فيها مضمر ، ای ـ اصحاب الاعناق . وقيل : اعناقهم ، ای ـ رؤساؤهم و كبراؤهم . و قيل : فرقهم ، يقال : جاءالقوم عنقاً ، ای ـ طوائف و عصباً . و قيل : انما قال خاضعين لرؤس الآی ليكون على نسق واحد . ظلّ در **قرآن** بر دومعنی است : يكی بمعنی مالَ ، چنانكه درين موضع گفت: « فظلت اعناقهم » ، ای ـ فمالت ، و در سورة **الحجر** گفت : « و لو فتحنا عليهم باباً من السماء فظلوا فيه يعرجون » ، ای ـ فما لوا فيه يعرجون ، وجه ديگر ظلّ بمعنی اقام چنانكه در سورة **طه** گفت : « وانظر الى الهك الذی ظلت عليه »، ای ـ اقمت عليه عاكفاً . و در سورة **الواقعه** گفت : « فظلتم تفكهون » ، ای ـ اقمتم تعجبون و در سورة **النحل** گفت : « ظل وجهه مسوداً » ، ای ـ اقام ودر سورة **الشعرا** گفت : « نعبد اصناماً فنظل لها عاكفين » ، ای ـ نقيم لها عابدين .

« و ما يأتيهم من ذكر من الرحمن محدث » ذكر اينجا **قرآن** است چنانكه جای ديگر گفت: وهذا ذكر مبارك انزلنا» ، يعنی ـ **القرآن** . و قال تعالی: «افنضرب عنكم الذكر صفحاً » يعنی ـ **القرآن** و قال فی سورة **الانبياء** : « ما يأتيهم من ذكر من ربهم محدث » ، ای ـ هو قديم من رب العزة محدث تنزيله الى الارض « الا كانوا عنه معرضين » ، ای ـ احدثوا اعراضاً ، لانهم كانوا فی علم الله معرضين .

« فقد كذّبوا » . اينجا وقف است تمام ، پس بر سبيل تهديد گفت ، و وعيد بر آن تكذيب : « فسيأتيهم انباء ما كانوا به يستهزؤن » . يعنی ـ فسيأتيهم خبر نتيجة فعالهم ، و ذلك عند الموت ، و قيل يوم بدر ، اين چنان است كه گفته‌اند : يابن آدم عندالموت يأتيك الخبر ، بوقت مر گ بخبر آيی و بدانی كه كار بر چه جملت است .

ثم وعظهم ليعتبروا فقال : « اولم يروا الى الارض » اذا كانت الرؤية لايراد بها الادراك بالحاسة بالبصر فی الحقيقة ، بل يراد بها التعجيب من شیء عديته «بالی» ،

و المعنى ـ الا تتفكرون فى‌الاشياءِ الدالة على الله سبحانه و تعالى حتى انتهت بكم الرؤية الى‌الارض و انواع نباتها ، فتعلموا فيها من العجائب ! ثم بيّن النبات ، فقال : « من كل زوج كريم » ، اى ـ نوع محمود و صنف حسن من النبات مما يأكل‌الناس و الانعام . و قيل نوع يكرم على اهله . قال **الشعبى** : الناس من نبات الارض فمن دخل الجنة فهو كريم و من دخل‌النار فهو لئيم . در همه **قرآن** لفظ کریم برشش‌وجه آید : اول نام خداوند است جل جلاله كقوله : « ما غرك بربك الكريم » ، و قال‌تعالى : « انّ ربى غنى كريم » . اى ـ يعفو و يصفح ؛ دوم كريم است بمعنى متكرم ، كقوله : « ذق انك انت العزيز الكريم » ، اى المتكرم ؛ سوم کریم بمعنی آن که منزلت وی گران و بزرگ بود به نزديك الله، چنانكه گفت‌در صفت **جبرئيل** : «انه لقول‌رسول كريم » و فى معناه «انّ اكرمكم‌عندالله اتقيكم»، يعنى‌ـ فى‌المنزلة ؛ چهارم کریم‌است بمعنى مسلم ، كقوله : « و انّ عليكم‌لحافظين » ـ « كراماً كاتبين » . اى ـ مسلمين، و كقوله : « بايدى سفرة، كرام » ، اى‌ـ مسلمين ؛ پنجم بمعنى فضيلت كقوله : « هذا الذى كرّمت علىّ »، اى ـ فضلت علىّ « كرّمنابنى آدم » ، اى ـ « فضّلنا » ـ «فاكرمه و نعّمه » ، اى ـ فضّله . ششم كريم است بمعنى حسن كقوله : « من كل زوج كريم »، اى ـ حسن .

« انّ فى ذلك لآية » ، اى ـ انّ فى انباته الازواج الكريمة من الارض الميتة لدلالة ظاهرة على ربوبيته و انه واحد لاشريك له « وما كان اكثر هم مؤمنين » اى‌ـ و مع كثرة الآيات‌لم‌يؤمن اكثرهم لكن ربك عزيز لايضرّه ترك‌ايمان‌الاكثر، ودخول «كان » على معنى : كان ذلك فى علم الله السابق .

« و انّ ربك‌لهو العزيز الرحيم» . اتصال الرحيم بالعزيز **هاهنا** ترحم‌بالمؤمنين الذين هم الاقل بعدالاكثر .

« و اذ نادى ربك **موسى** » ، اى ـ واذكر لقومك **ايهاالرسول** قصة‌**موسى** اذ

کلّمه ربك ، ای **محمد** (ص) قوم خود را خبر کن وایشانرا آ گاهی ده از قصهٔ**موسی** و سخن گفتن با وی **ليلة النار** آن شب که آتش دید و درخت و خداوند تو با وی گفت : « ائت القوم الظالمين » لانفسهم بالكفر والمعصية و **لبني اسرائيل** باستعبادهم و سومهم سوءالعذاب ؛ قوم **فرعون** بدل من القوم الظالمين . « الا يتقون » الاتخصيص على الفعل ، ای ـ الا يخافون الله سبحانه فيؤمنوا به . ودرشواذ خوانده‌اند: «الاتتقون» بالتاء، والمعنى ـ قل لهم الا تتقون الا تعبدون الله وتوحدونه .

فرمان آمد که یا **موسی** !تو رسول منی **بفرعون** و قوم وی که بر خود ستم کردند بکفر و معصیت و بر **بنی اسرائیل** ستم کردند باستعباد و انواع عذاب، پیغام ما برسان و ایشان را بر توحید خوان و بگوی: « الا تتقون » بنپرهیزند از خشم و عذاب خدای ؟

موسی گفت: « رب انی اخاف ان یکذّبون و یضیق صدری و لا ینطلق لسانی». سخن تا اینجا پیوسته است . **موسی** گفت : خداوند من ! می‌ترسم که مرا دروغ زن گیرند و دل من تنگ گردد ، و زبان من بنگشاید ، و روا باشد که در « یکذّبون » سخن بریده شود « و یضیق صدری » مستأنف بود . و قرأ **یعقوب** « و یضیق صدری و لا ینطلق » بفتح القافین علی معنی : و ان یضیق و لا ینطلق ، ای ـ یضیق صدری فی تکذیبهم ایای « و لا ینطلق لسانی » للعقدة التی فیه . « فارسل الی **هرون** » ، ای ـ ارسلنی الیه لآمره منك بان یذهب معی الی **فرعون** و قیل ارسل **جبرئیل** الیه ،ای ـ اوح الیه‌ان یکون‌معی عوناً‌لی . وقیل : الی‌ـ بمعنی‌مع،ای ـ ارسل معی **هرون** کقوله: « من انصاری الی‌الله»، ای ـ مع‌الله . **موسی** گفت : خداوند من می‌ترسم که اداء رسالت وبیان حجّت بشرط خویش نتوانم کرد ازین لثغه و عقده که بر زبان دارم و آنکه دشمن مرا دروغ‌زن گیرد . **هرون** از من گویاتر و فصیح‌تر است او را با من بفرست

تا بفصاحت خویش‌مرا در اداء رسالت وابانت‌حجت یاری دهد، همانست که جای‌دیگر گفت : « فارسله معی رداً یصدقنی » .

قوله : « ولهم‌علیّ ذنب» ای‌ـ عندی ذنب وقیل : لهم علی‌دعوی ذنب ، « فاخاف ان یقتلون» هو قتل‌القبطی الذی وکزه واسمه **قایشون** و کان خباز **فرعون** .

« قال» الله سبحانه « کلا »، ای‌ـلن‌یقتلوك، این سخن برسبیل ردع وزجر گفت، ای ـ ارتدع‌عن‌الاقامة علی هذا الظن وتوکل علی‌الله « فاذهبا بآیاتنا » وهی العلامات الدالة علی صدقهما و هی:العصاء و الید البیضاء . « انّا معکم مستمعون » ما تقول لهم و یقال لك. و اتی به علی لفظ الجمع لانّهما کانا یسمعان و الله تعالی یسمع و قال انّا معکم و هما اثنان لانّ الاثنین جمع کقوله : « فان کان له اخوة ». و یحتمل ان یکون **موسی** و **هرون** و من ارسل الیه .

« فأتیا فرعون » ، قیل : انّ اسم **فرعون مغیث** وکنیته **ابومرة**، و قیل : اسمه **الولیدبن مصعب** و کنیته**ابوالعباس** ، و عاش اربعمائة وستین سنة . «فقولا انّا رسول رب‌العالمین » ولم یقل رسولا ، لانّ الرسول هاهنا بمعنی الرسالة ، ای‌ـ انّا ذو رسالة رب‌العالمین کقول **کثیر** .

لقد کذب الواشون ما بحت‌عندهم   بسرّ و لا ارسلتهم برسول

ای ـ برسالته ، و قیل‌الرسول یقع علی الواحد والجمع المذکر و المؤنث ، کالصدیق والعدوّ .

قال الله تعالی: « فانهم عدوّ لی » . وقیل تقدیره : « انّا » کل واحد منّا «رسول رب‌العالمین » .

« ان‌ارسل » ، یعنی‌ـ بان ارسل معنا **بنی اسرائیل** الی **فلسطین** ولاتستعبدهم. الارسال هاهنا ـ التخلیه والاطلاق‌ـ کما تقول ارسلت‌الکلاب للصید ، والمعنی ـ خلّ

بنی اسرائیل من انواع العذاب التی تعذبهم بها .

در آن وقت که این رسالت از حق جل جلاله **بموسی** (ع) پیوست، **بنی اسرائیل** ششصد و سی هزار کس بودند در **مصر** ، بدست **فرعون** گرفتار شده، چهارصدسال، و ایشانرا ببردگی گرفته و انواع عذاب بایشان رسانیده . **موسی** بفرمان الله **بمصر** رفت و **هارون** را خبر کرد از پیغام الله ، وهر دو بیکدیگر رفتند بدرگاه **فرعون**، یك سال تردد همی کردند وبار همی خواستند و**فرعون** بار می‌نداد . تا آخرروزی دربان **فرعون** گفت : مردی را همی بینم که پیوسته بدرگاه می‌آید ومیگوید : من پیغامبر خدای جهانیانم . **فرعون** گفت : در آر او را تا خود کیست وچه میگوید . **موسی** و**هارون** هر دو درشدند و رسالت حق بگزاردند . **فرعون** بشناخت **موسی** را ، که خود او را پرورده بود ، و در خانهٔ وی برآمده بود .

گفت: « الم نربّك فینا ولیداً » ، ای ـ صبیّاً « و لبثت فینا من عمرك سنین » ، ای ـ ثلاثین سنة ، والعمرـ مصدرعَمر ـ ای عاش . و قیل : اقام فیهم ثلاثین سنة واقام **بمدین** عشر سنیناً و بعثه الله وهو ابن اربعین سنة و دعا **فرعون** الی‌الله ثلاثین سنة ، و عاش بعد غرق **فرعون** خمسین سنة ، فقبض و هوابن مائة وعشرین سنة .

« وفعلت فعلتك التی‌فعلت » ، یعنی بالفعلة قتل القبطی « و انت من‌الکافرین»، ای‌ـ کفرت نعمتی حین قتلته بغیر اذنی نازلت حشمتی و قدحت فی سیاستی .**فرعون** **موسی** را عتاب کرد که تو حقّ تربیت و احسان ما بجای نیاوردی وشکر نعمت ما نگزاردی و حرمت و حشمت ما برداشتی و **قبطی**را کشتی بی دستوری من ، تا در سیاست و ملك من قدح آوردی ونیز امروز آمده‌ای وربوبیّت ما را می جحودآری.

موسی گفت : « فعلتها اذاً » ، یعنی ـ قتل القبطی ـ « و انا من الضّالّین » ، فیه تقدیم وتأخیر ، ای ـ فعلتها و انا اذاً من الضّالین ای‌ـ الجاهلین ، بانّ وکزی ایّاه یؤدّی الی‌القتل . یقال ضلّ فلان الطریق ای اخطأه .

« ففررت منكم لمّاخفتكم » الى **مدين** ، « فوهب لی ربی حکماً » ، ای ـ فهماً و علماً **بالتورية** ، کقوله : « و آتيناه الحكم صبيّاً » ، يعنی ـ الفهم والعلم ، و كقوله فی سورة **الانعـام**: « اولئك الذين آتيناهم الكتاب والحكم » ، يعنی ـ العلم والفهم ، و كقوله فی سورة **لقمان**: « ولقد آتينا **لقمان** الحكمة » ، يعنی ـ العلم والفهم، فالحكم والحكمة واحد و هومقتضی العقل والحلم والرّأی، وهوعلم ما يدعو الی الحقّ . وقيل : الحكم هاهنا ـ النبوة كقوله فی **ص** : « و آتيناه الحكمة و فصل الخطـاب » ، يعنی ـ النبوة مع الكتاب . وقال تعالی: « و آتاه الملك والحكمة »، يعنی ـ النبوة ، و فی سورة **النساء**: « فقد آتينا آل **ابراهيم** الكتاب والحكمة » ، يعنی ـ النبوة ، و معنی الآية ـ اصطفانی ربی برسالته و كلامه، ووهب لی حكمة و جعلنی من المرسلين .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم الله الرحمن الرحيم»، اسم من قرت به العيون، و تحقّقت به الظنون، له من العرش الی النون ، و«اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون »اسم لمن لم يزل ولايزال، موصوفاً بوصف الجلال و نعت الجمال، سبحانه هو الله الكبير المتعال. نام خداوند ذوالجلال، قادر بر كمال ، مفضل بانوال ، موصوف بوصف جلال ، منعوت بنعت جمال . خداوندی که بی وجود او وجود نه ، بی فضل او شهود نه ، بی لطف او سجود نه ، بی خدمت او تن را نظام نه ، بی نعت او جان را قوام نه ، بی نظر او دل را زند گی نه ، بی توفيق او تن را بند گی نه . خداوندی که تاریخ ازل و ابد کم از بدايت اقبال او ، و نعمت هر دو سرای کم از يك ذرّه شعاع آفتاب افضال او . انوار سعادت در بوستـان بهشت يك قطره از دريای نوال او وآثار شقاوت درزندان جحيم يك شرر از آتش جلال او.

ای جوانمرد! اگر توپنداری که هر کس‌را مسلّم‌است که به بستاخی(١) قدم در سراپردهٔ عزّت بسم‌الله نهد، پنداشتت خطاست. بجلال قدر بار خدا که صدق همه صدّیقان واخلاص همه مخلصان ومعرفت همه عارفان بردرگاه نقطهٔ باء بسم‌الله‌بحیرت ایستاده و چون حلقه بر در بمانده، که تا مگراشراف دهند ایشانرا بر انوار اسرار این نام، وهر گزندادند و دست رد بسینهٔ ایشان باز نهادند، که:

الذات و النّعت و الاسماء و الكلم

جلّت عن الفهم و الادراك لو علموا

طسم، الطاء ـ اشارة الى طهارة عزه و تقدس علوه، و السين ـ دلالة على سناء جبروته، و الميم ـ دلالة على مجد جلاله فى‌آزاله. طا ـ اشارت است بطهارت عزاو، و سین ـ اشارتست بسناء جبروت او، و میم ـ اشارت است بمجد جلال او، خداوندی که روح دلها مهر او، آیین زمانها ذکر او، سور گوشها گفتار او، عید چشمهادیدار او، میعاد نواختها ضمان او، آسایش جانهاعیان‌او، منزل جوانمردان کوی‌او، مقصود عارفان گفت و گوی او، نسیم وصل دمان از سوی او، همه ازو و همه باو، و خود همه او. «قل الله ثم ذرهم».

قوله: «لعلّك باخع نفسك»، ـ ای سیّد! این مشتی بیگانگان که مقهور سطوت و سیاست ماأند و مطرود درگاه عزت ماأند تو دل خویش چرا بایشان‌مشغول داری و از نا گرویدن ایشان بر خود چرا رنج نهی؟ ایشانرا بحکم ما تسلیم کن و دل خویش وا مهر و صحبت ما پرداز، هرآن دل که با مهر وصحبت‌ما آرام گرفت نیز غیری رادرآن‌دل‌جای نبود. از **سهل‌علی مروزی** پرسیدند که از کرامات که‌الله با بنده کند کدام مه است، گفت: آن که دل او از غیر خود خالی دارد. **جنید** را پرسیدند که دل کی خوش بود؟ **گفت**: آن وقت که او در دل بود.

شیخ الاسلام گفت: او نه بذات در دل بود بلکه در دل یاد اوبود و درسرمهر

---

١ ـ بستاخ: گستاخ. برهان قاطع

او بود و در جان نظارهٔ او بود. اول مشاهده است دیدار دل، پس آن قرب دل، پس آن وجود دل، پس آن معاینهٔ دل، پس آن استیلاء قرب بر دل، پس آن استهلاك دل در عیان و از وراء آن عبارت نتوان.

رکبت بحار الحبّ جهلا بقدرها

و تلك بحار لیس یطفو غریقها

«ما یأتیهم من ذکر من الرحمن محدث»، ما یجدد لهم شرعاً و ما یرسل الیهم رسولا الا اعرضوا عن تأمّل برهانه وقابلوه بالتکذیب ولوانهم امعنوا النظر فی آیاتهم لاتّضح لهم صدقهم، و لکن المقسوم لهم من الخذلان فی سابق الحکم، یمنعهم من الایمان والتصدیق. اگر کافران نظر کردندی درین آیات، و درایات قدرت و دلائل نبوت و لطائف حکمت که رب‌العزة در آسمان وزمین پیدا کرده و پیغامبرانرابدان فرستاده، صدق انبیا بر ایشان ظاهر گشتی و از راه خلاف و گمان برخاستندی، لکن چه سود که حکم ازلی و نبایست الهی راه نظر بایشان فروبست تا بیکبار گی اعراض کردند وپیغام رسانان را دروغزن گرفتند و پیغام بدروغ داشتند، از آن که سزای در گاه نبودند و شایستگی وصال نداشتند.

پیر طریقت گفت: «در روی زمین نبایسته‌تر ازاونیست که پندارد که‌بایسته است و ناپاك‌تر ازو نیست که پندارد که شسته است. دو چیز می‌درباید: نیازی از تو ویاریی ازو. نیازمند را ردّ نیست و در پس دیوار نیاز مگر نیست. عزیز اوست که بداغ اوست، و بر راه اوست که با چراغ اوست.

«اولم یروا الی‌الارض کم انبتنا فیها من کل‌زوج کریم» چند که ماروییانیدیم درین زمین از انواع نبات و فنون ریاحین، گل نسرین و بنفشه و یاسمین، میوه‌های الوان با طعمهای مختلف شکوفه‌های رنگارنگ وبلگهای گونا گون آن همه نشان

قدرت اوست و آثار رحمت او و بیان حکمت او . آنکه گفت : « انّ فی ذلك لآیة » ، ای ـ فی ذلك آیات لمن استبصرو نظر و فکر ـ همانست که جای دیگر گفت : « تبصرة و ذکری لکل عبد منیب » .

« واذ نادی ربك موسی(ع) » تا آخر ورد قصهٔ **موسی** است وفرستادن **بفرعون**. **موسی** دانست که **فرعون** مردی است مغرور ، ناپاك ، سخت خصومت ، و می‌ترسید که با وی کاری از پیش نشود ، بهانه‌ای در پیش میآورد و در سخن می آویخت، مانند کسی که از کاری استعفا جوید و استقالت خواهد ، همی گفت : « رب انی اخاف ان یکذّبون و یضیق صدری و لاینطلق لسانی ». خداوند من می‌ترسم که مرادروغ‌زن گیرند ، آنکه دلمن بتنگ آید وزبانم بسخن نرود . آنکه گفت : بارخدایا اکنون که ناچارست رفتن و حکمی است محتوم برادرم **هارون** شریك من ساز درین رسالت تاا گراندوهی‌باید کشید بیکدیگر می کشیم و اندوه وشادی خود بایکدیگر میگوئیم . بار خدایا و در حکم **فرعون** او را بر من خونی است و ترسم که مرا بکشند، اینست که گفت : «فاخاف ان‌یقتلون». برین نسق بهانه‌هامی‌آورد وترس وبیم خویش اظهار میکرد تا رب‌العزة اورا ایمن کرد، واز معونت و نصرت خود اوراخبر داد ودل ویرا بتائید ونصرت‌قوت‌داد . گفت: « کلاّ فاذهبا بآیاتنا انّا معکم‌مستمعون»، ای ـ انی معکما بالنصرة والقوة و الکفایة و الرحمة ، والید تکون لکما و السلطان لکما دون غیرکما و انا اسمع ما تقولون و ما یقال لکم و ابصر ما یبصرون و ما تبصرون انتم .

۲ـ النوبة‌الاولى

قوله تعالى : « **وتلك نعمة‌تمنها علىّ** » و این انیز دستی است ترا برمن که سپاس نهی بآن بر من « **ان عبّدت بنى اسرائيل(۲۲)** » که [پدر و مادر و] قوم مرا به بندگی گرفتی تا من در میان شما بالیدم و در دست تو برآمدم .

« **قال فرعون و ما رب‌العالمين(۲۳)** » **فرعون** گفت : خدای جهانیان خود چه چیزست [او خود کیست] ؟

« **قال‌رب‌السموات والارض‌ومابينهما** » [**موسى**](ع) گفت : خداوند آسمانها و زمینها و هر چه در میان آن ، « **ان‌كنتم موقنين (۲۴)** » . اگر این سخن را بی‌گمان خواهید بود .

« **قال لمن حوله الا تستمعون(۲۵)** » ، ایشانرا گفت که گرد او بودند : نمی نیوشید ؟

« **قال ربكم و رب آبائكم‌الاولين(۲٦)** » [**موسى**] گفت:خداوندشما وخداوند پدران پیشینیان شما .

« **قال انّ رسولكم الذى ارسل اليكم لمجنون(۲۷)** » [**فرعون**] گفت : این رسول شما که بشما فرستادندبراستی که دیوانه است .

« **قال‌رب‌المشرق والمغرب وما بينهما** » [**موسى**] گفت : خداوند دو نیمهٔ جهان، جایِ برآمد روز و فرو شدن آن و آنچه میان‌آن ، « **ان‌كنتم تعقلون(۲۸)** » اگر می‌دریابید .

« **قال لئن اتخذت الهاً غيری** » [فرعـون] گفت : اگر خدایی گیری جز زمن ، « **لاجعلنك من المسجونين**(٢٩) » چنان کنم که از زندانیان باشی .

« **قـال او لو جئتك بشیء مبين** (٣٠) » [موسی] گفت: [چه گویی] و اگر چیزی آرم بتو [نشانی استواری خود را] چیزی پیدا آشکارا .

« **قال فأت به ان کنت من الصادقين**(٣١) » [فرعـون] گفت : پس بیار آنرا اگر از راست گویانی .

« **فالقی عصاه** » عصای خویش را بیو کند « **فاذا هی ثعبان مبين**(٣٢) » چون بنگریست آن ماری بود بزرگ آشکارا .

« **ونزع يده** » و دست راست خویش [را از زیر بـازوی چپ خویش] بیرون کشید « **فاذا هی بيضاء للناظرين**(٣٣) » آن دست او را دید سپید روشن تـاونـده نگرندگانرا .

« **قال للملاء حولـه** » [فرعـون] گفت : مهینان ایشانرا که گرد بر گرد او بودند : « **انّ هذا لساحر عليم**(٣٤) » آن مرد براستی جادویی است استاد دانا .

« **يريد ان يخرجكم من ارضكم بسحره** » میخواهد که بیرون کند شما رااز زمین شما بجادویی خویش « **فما ذا تـأمرون** (٣٥) » . چه فرمائید شما درکار او .

« **قالوا ارجه واخـاه** » گفتند باپس کن او را و برادر او را [و سخن گفتن با او بگذار] . « **وابعث فی المدائن حاشرين**(٣٦) » ودرشارستان‌های خویش‌فراهم آورندگان فرست .

« **يأتوك بكل سحار عليم**(٣٧) » تا بتوآرند هر جادویی دانا که هست.

« **فجمع السحرة** » فراهم آوردندجادوان ، « **لميقات يوم معلوم**(٣٨) »هنگام روزی را دانسته ونامزد کرده .

« **وقيل للناس** » ومردمان را گفتند « **هل انتم مجتمعون**(۳۹) » هستيد شما آنرا که فراهم آئيد ؟

« **لعلنا نتّبع السحرة** » تا ما از آن سوی باشيم که جادوان از آن سويند ، « **ان كانوا هم الغالبين**(۴۰) » اگر ايشان بهٔ آيند.

« **فلمّا جاء السحرة** » چون جادوان آمدند « **قالوا لفرعون** » **فرعون** را گفتند: « **أئن لنا لاجراً ان كنا نحن الغالبين**(۴۱) » ما را مزدی هست اگر ما بهٔ آييم ؟

« **قال نعم و انّكم اذاً لمن المقربين**(۴۲) » [**فرعون**] گفت : آری [هست] وانکه شما براستی که از نزديك کردگان باشيد [از من] .

« **قال لهم موسى ألقوا ما انتم ملقون**(۴۳) » **موسی** گفت : ايشانرا بيفکنيد آنچه بخواهيد افکند.

« **فألقوا حبالهم وعصيهم** » بيفکندند رسنها وچوبهای خويش ، « **و قالوا بعزة فرعون انّا لنحن الغالبون**(۴۴) » و گفتند [بنورد جستن و اختر زدن و ياد گرفتن وپشتی داشتن] بخدائی فرعون که ما بهٔ آييم .

« **فألقى موسى عصاه** » بيوکند **موسی** عصای خويش ، **فاذا هي تلقف ما يأفكون**(۴۵) » تا که میفروبرد تيز آنچه ايشان ساختند [ازپرديو] .

« **فالقى السحرة ساجدين**(۴۶) » جادوان را بيفکندند [الله را] بر روی سجده بران .

« **قالوا آمنّا برب العالمين**(۴۷) » .

« **رب موسى وهرون**(۴۸) » . گفتند بگرويديم بخداوند جهانيان خداوند **موسی وهارون** .

« **قال آمنتم له قبل ان آذن لكم** » [**فرعون**] گفت ايمان آورديد او را

پیش از آن که دستوری دادم شما را ؟ ، « **انه لکبیرکم الذی علمکم السحر** »جززان نیست که مهتر و استادتر شما آمد وجادویی آموخت شما را، « **فلسوف تعلمون** ». [آری آگاه‌باشید] که‌زود باشد که بدانید. « **لا قطّعن ایدیکم وارجلکم من خلاف**» دستها و پاهای شما را ببرم چپ و راست . « **و لا صلّبنکم اجمعین(۴۹)** » و شما را بیاویزم همگان .

« **قالوا لاضیر** » گفتند. گزندنیست،باك نیست . « **انّا الی ربنا منقلبون(۵۰)**» ما با خداوند خویش گشتیم .

« **انّا نطمع ان یغفر لنا ربنا خطایانا** » ما امیدواریم که‌بیامرزدمارا‌خداوند ما گناهان ما . « **ان کنا اول المؤمنین(۵۱)** » آنکه که ما اوّل گرویدگان باشیم [**بموسی**] .

« **واوحینا الی موسی** » وپیغام کردیم **بموسی** ، « **ان اسر بعبادی** » که‌بشب ببر بندگان مرا [بسوی دریا .] « **انّکم متّبعون(۵۲)** » تا ایشان از پس شما بیایند [که بخواهند آمد] .

« **فارسل فرعون فی المدائن حاشرین(۵۳)** » **فرعون** در شارستانها مردم انگیزندگان فرستاد .

« **انّ هولاء لشرذمة قلیلون(۵۴)** » گفت : اینان تنی چندند سخت اندك ، « **وانّهم لنا لغائظون(۵۵)** » و ایشان ما را بدرد خشم آورده‌اند .

« **وانّا لجمیع حاذرون(۵۶)** » و ما انبوهیم هام پشت بهم ساخته [وجنگ را برخاسته] .

« **فاخرجناهم من جنات وعیون، وکنوز(۵۷)** » بیرون آوردیم ایشانرا از بهشتها و گنجها و چشمه‌های روان « **ومقام کریم(۵۸)** » ، «**کذلك** » وجایگاههای بناز چنان .

« **واورثناها بنی اسرائیل(۵۹)** » و فرا **بنی اسرائیل** دادیم از کشته بازمانده.

« **فاتبعوهم مشرقين**(۶۰) » در پی ایشان نشستند تا بر آمد آفتاب .

« **فلما تراء الجمعان** » چون هام دیدار شد هر دو گروه با یکدیگر ، « **قال اصحاب موسی انّا لمدرکون**(۶۱) » یاران **موسی** گفتند در ما رسیدند.

« **قال [موسی] کلا** » گفت **موسی** نه نه چنین نرسند ، « **انّ معی ربی سیهدین**(۶۲) » خداوند من با من مرا راه می نماید .

« **فاوحینا الی موسی ان اضرب بعصاك البحر** » پیغام‌دادیم **بموسی** وفرمان که بعصای خویش دریا بزن ! « **فانفلق** » بشکافت دریا ، « **فکان کل فرق کالطود العظیم**(۶۳) » تا هر پاره‌ای ازو چون کوهی بگشت بزرگ .

« **وازلفنا ثم الآخرین**(۶۴) » و تنگ در آوردیم آنجا دیگران را .

« **وانجینا موسی ومن معه اجمعین**(۶۵) » و رهانیدیم **موسی** را و هر که با وی بود همگان .

« **ثم اغرقنا الآخرین**(۶۶) » پس بآب بکشتیم دیگرانرا .

« **انّ فی ذلك لآیة** » در آن [کرد ودرین گفت] عبرتی‌است [سخت‌بزرگ و پندی سخت نیکو و پیدا] ، « **و ما کان اکثرهم مؤمنین**(۶۷) » و ببیشتر مردمان گرونده نیستند .

« **وان ربك لهو العزیز الرحیم**(۶۸) » و خداوند تو توانای است مهربان [با همه می تاود اما می‌بخشاید] .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « وتلك نعمة تمنّها علىّ ان عبّدت بنی‌اسرائیل ». این آیت رادو تأویل گفته‌اند :

یکی آنست که در نوبت اول رفت کـه **موسی**(ع) بر وجه تهکم و انکار بـا **فرعـون** گفت : و ایـّة نعمة لك علی فی ان عبّدت **بنی اسرائیل** و قتلت اولادهم ظلماً و استعبدت ابوی حتی نشأت فیکم و لـو لم تستعبدهم و لم تقتلهم کان لی من اهلی من یربینی و لم یلقونی فی الیم ، فای نعمة لك علیّ ؟ باین قول « وتلك نعمة » بر طریق استفهام است ، یعنی ـ او تلك نعمة ، فحذف الف الاستفهام ، کقوله : « فهم الخالدون » . یعنی ـ افهم الخالدون .

و قال الشاعر :

لم‌انس یوم الرّحیل وقفتها و طرفها فی دموعها غرق

و قولها و الرّکاب واقفة تترکنی هکذا و تنطلق

یعنی ـ اتترکنی ؟ و قیل معناه ـ تمنّ علیّ بالتربیـة ، و قد استعبدت قومی و من اهین قومه ذل. فتعبیدك **بنی اسرائیل** قداحبط احسانك الیّ .

تأویل دیگر آنست که **موسی** نعمت‌شناخت‌از**فرعـون** برخود ومنّت پذیرفت و اقرار کرد ، گفت : لعمری هی نعمة ان عبّدت **بنی اسرائیل** وربیتنی ولم‌تستعبدنی کاستعبادهم ، لعمری که این نعمتی است و ترا بر من منّت است که **بنی اسرائیل را** برد گان گرفتی و مرا برده نگرفتی. وجهی دیگر گفته‌اند که این نعمت است وترا بر من منّت است که **بنی اسرائیل** را برد گان گرفتی تا من گریختم وباین روزودولت

و نبوت افتادم. فبهت **فرعون** و انقطع و اخذ فی کلام آخر.

« فقال : و ما رب العالمین؟» ، ای ـ ما صفته الرّب ، هوالمالك المدبر ، و اذا اطلق یقتضی مالك الخلق اجمع؛ والعالمون اسم‌لماسوی‌الله ، وقیل اسم یقع علی‌ذوی ـ العلم من المخلوقین دون الجمادات . **فرعون** گفت : این خدای جهانیان که تو میگوئی من رسول اویم ، صفت وی بگو تا خود چیست و از چه جنس است ؟

موسی گفت : « رب السموات و الارض و ما بینهما ان کنتم موقنین » ، بانّ ـ السموات والارض اجسام مصنوعة لا بدلّها من رب ، والذی ادعوکم الیه ذلك الرب . **موسی** در بیان جنسیّت نشد ، دانست که الله تعالی نه جنسی است از اجناس ، بلکه در بیان ربوبیّت وصفات الاهیّت شد ، گفت : آن خداوند که من شما را بر توحید او می‌خوانم خداوند هفت آسمان وهفت زمین است ، وهر چه در آن . اگر یقین‌میدانید که آنرا ناچار کرد گاری می باید آن کرد گار اوست جل جلاله .

« قال **فرعون** لمن حوله » من اشراف قومه و هم خمس مائة رجل اصحاب الاسورة : «الاتستمعون؟» ، **فرعون** با اشراف قوم‌خود نگرست، گفت : نمی‌نیوشید؟ تعجّب‌نمی کنید ازاین محال که **موسی** میگوید ؟. و گفته‌اند که : « ومارب‌العالمین»، این « ما » بمعنی « من » است ، کقوله : « و السماء و مابناها » ، ای ـ و من بناها ، معنی همچنانست که جای دیگر گفت : « فمن ربکما یا موسی » **فرعون** بر طریق استخفاف گفت : این خدای شما خود کیست تا نام او برند . جواب وی در سورة **الدخان** آمد بر قرائت **بوجعفر** : « من **فرعون** انه کان عالیاً من المسرفین » **فرعون** خود کیست؟ ازین ناپاکی ، گزاف گویی ، گزاف‌کاری از جملهٔ گزاف‌کاران.

پس **موسی** در بیان حجّت بیفزود ، گفت : « ربکم و رب آبائکم الاولین » **فرعون** را گفت : تو که دعوی ربوبیّت میکنی و اینان که ترا می‌پرستند همه‌آنید که گرفتار بلیّات و آفاتید ، و بر شما سمات حدوث است، چنانکه بر پدران شمابود،

و آنگه ایشان دعوی ربوبیّت نکردند، دانستند که آنکس که در معرض آفات و بلیّات بودوبروی سمات حدوث بود، اوخدایی را نشاید؛ تو از کجا دعوی ربوبیّت میکنی و همچون ایشانی و ازیشانی؟ نه که خداوند شما وخداوندان پدران شمایکی است جل جلاله و عظم شأنه؟. و قیل انّ فرعـون کان یدعی الربوبیّة علی اهل عصره و زمانه فلم یدع ذلك علی من‌قبله، فبیّن بهذه الآیة انّ المستحقّ للربوبیة من هو رب اهل کلّ عصر و زمان.

پس فرعـون از جواب درماند، روی با قوم خود کرد، گفت: « انّ رسولکم الذی ارسل الیکم‌لمجنون» این رسول که‌بشمافرستادند دیوانه است سخنی میگوید بی حاصل، از عقل دور.

موسی در بیان عظمت حقّ بیفزود، گفت: « رب المشرق و المغرب وما بینهما ان کنتم تعقلون » اگر شما عقل دارید و می دریابید بدانید کـه این آفتاب که از مشرق بر می‌آید و بمغرب فرو شود آنرا صانعی باید وکردگاری، آن صانع رب العالمین است، که‌شما صفت وی‌ازمن‌می‌پرسید.

فرعـون چون حجّت بر خود لازم دید در آن مناظره از عجز خود بترسید، سخن با تهدید گردانید، گفت: « لئن اتخذت الهاً غیری لاجعلنّك من‌المسجونین »، و کان سجنه اشد من قتله، لانه کان یعذّب المسجونین(۱) بانواع التعذیب.

موسی چون تهدّد فرعـون دید او را برفق با انصاف و بیان حجّت خواند، گفت: « او لو جئتك بشیء مبین »، یعنی ـ او تفعل ذلك، و ان اتیتك علی ما اقول بحجة بیّنة، و اگر من حجتـی روشن آرم بر درستی قول خویش و معجزتی آشکارا نمایم که بر عقلها غلبه کند مرا هم محبوس کنی؟

(۱) نسخهٔ ج: مسجون.

فرعـون گفت : « فأت به ان كنت من الصادقين » بأنّك رسول رب العالمين الينا . و فی يد **موسی** عصاً من شجر الآس من الجنه . قال **ابن عباس** : كان **آدم** جاء بالعصا من الجنة فلما مات **آدم** قبضها **جبرئيل** و دفعها الی **موسی** بالليل حين توجه الی **مدين**.

قال **موسی** لفرعون : « ما هذه بيدی » قال **فرعـون** : « هذه عصاً » ، « فألقاها » **موسی** من يده « فاذا هی ثعبان مبين » ، يعنی ـ حيّة ـ ذكراً اصفراً شعر العنق عظيماً، ملأ الدار ، قائماً علی ذنبه ، يتلمظ علی **فرعـون** و قومه يرعبهم. يقال الثعبان العظيم الطويل و هو اعظم الحيّات . و قال فی موضع آخر : « كانها جان » ، و الجان الصغير من الحيات و لا تناقض فيه ، لانّ خلقها خلق الثعبان العظيم و اهتزازها و حركتها و خفّتها كاهتزاز الجـانّ . و قولـه « مبين » ، ای ـ بيّن ظاهر انه ثعبان لا لبس فيه و يحتمل ان يكون مبيّناً صحة دعواه .

فرعـون چون ديد كه عصا مار گشت و قصدآن دارد كه **فرعـون** را فروبرد، **موسی** ذنب وی گرفت و در دست وی عصا گشت ؛ همچنانـكه بود . **فرعـون** گفت : هل من آية غيرها بيرون ازين ديگر آيت داری ؟ **موسی** دست راست خويش بيرون كرد و فرا **فرعـون** نمود . گفت : اين چيست؟ گفت : دست . آنـكه زير بازوی چپ خويش كرد و باز بيرون آورد روشن و سپيد آنرا شعاع بود همچون آفتاب رخشان و درفشان (۱) .

فرعـون با اشراف قوم خود نگرست . گفت : «انّ هذا لساحر عليم». اينست جادوی استاد دانا . الساحـر ـ المحتال بمـا يوهم الاعجاز ـ اينجا گفت : « قال للملاء حوله » ، يعنی **فرعـون** با اشراف قوم گفت: «انّ هذا الساحر عليم » و درسورة **الاعراف** گفت : « قال الملاء من قوم فرعون » ، يعنی اشراف قوم **فرعـون** گفتند : « انّ هذا

---

(۱) نسخهٔ الف : دروشان .

لساحر علیم » وجه جمع آنست که نخست **فرعون** گفت : با ایشان که حاضر بودند در مجلس وی ، و ایشان همان باز گفتند با قومی که غائب بودند .

« یریدان یخرجکم من ارضکم بسحره » ، ای ـ یرید ان یوقع العداوة والفرقة بینکم حتی یحارب بعضکم بعضاً ، و حتی یخرجکم من دیارکم و یتغلب علیکم . و قیل لم یرد اخراج **القبط** انما اراد اخراج **بنی اسرائیل** ، الاتراه یقول : «ان ارسل معنا **بنی اسرائیل** » و تقدیره : یخرج خدمکم و مهّانکم من **بنی اسرائیل** من ارض **مصر** الی ارض **الشام** ، و اذا اخرجهم فکانما اخرجکم . « فما ذا تأمرون » ، هذا من المؤامرة لا من الامر ، ای ـ ما ذا تشیرون به علیّ . **فرعون** در کار **موسی** بامهینان قوم خویش مشاورت کرد و ندانست آن بدبخت که آنکس که دعوی ربوبیّت کند از مشاورت دیگران مستغنی باید ، که ربوبیّت و مشاورت بهم راست نیایند .

ایشان جواب دادند که : « ارجه اخاه » ، ای ـ اخرهما و لا تقتلهما حتی تنظر ما امرهما : « و ابعث فی المدائن حاشرین » ، یعنی ـ فرق الشرط فی الاعصار و البلدان و اقطار مملکتك ، فیجمعوا لك السحرة و العلماء منهم ، فیعارضوه بمثل سحره ویتّضح للعامة کذبه . **فرعون** قصد آن داشت که **موسی** را بکشد ، اشراف قوم وی گفتند : او را مکش تا آنگه که مردمانرا معلوم گردد که او دروغزن است ، جادوانرا گرد کن تا همچون سحر وی سحر آرند و بر وی غلبه کنند و دروغ و سحر وی پیدا گردد و آنگه تو معذور باشی در قتل وی ؛ درآن زمان جادوان سخت فراخ بود که **فرعون** در ممالك خویش درهرشهری جادوان داشت ایشان را ساخته ازبهر کارهای معظم که در پیش آید .

« فجمع السحرة لمیقات یوم معلوم» ، و هو یوم **الزینة** . قال **ابن عباس** : وافق ذلك یوم السبت فی اوّل یوم من السنة ، و هذا یوم **النیروز** و قال **ابن زید** : اجتماعهم للمیقات **بالاسکندریة** و اختلاف الروایات فی عدد السحرة و بیان هذه القصه سبق فی

سورة **طه** و **الاعراف** . وقیل للناس، یعنی ـ للعامة والدهما والرعاع من اهل‌مملکته. « هل انتم مجتمعون لتنظروا » الی ما یفعل الفریقان و لمن یکون الغلبة **لموسی** او للسحرة لعلنا نتّبع السحرة ، ای ـ اذا غلبناه و اطلع الناس علی سحره و ظهرت فضیحته حینئذ نتّبع السحرة ، و نقتل **موسی** و **فرعون** و هکذا غالب ظنّنا . آنگه که سحره حاضر شدند و فریقتین بر هم رسیدند **فرعون** رعایاء خود همه جمع کرد و ظنّ وی چنان بود که **موسی** مغلوب خواهد گشت، یعنی ـ که تا مردم او را بینند و سحر و دروغ وی معلوم گردد و آنگه بر دیدار مردم ، **موسی** و **برادر** را بکشد، چنانکه جادوان گفتند و حکم کردند .

« فلمّا جاء السحرة » **فرعون** للموعد « قالوا » له : « ائنّ لنـا » العطاء عندك و الجزاء علی اعمالنا بالخیران کنّا نحن الغالبین **لموسی** ؟

« قال : نعم » ، ان غلبتم اعطیناکم الاجر الذی سألتموه و نزیدکم ما لم تسألوه ان تکونوا من المختصین الذین یقربون من مجالسنا ، و کان ذلك عنده من اعظم المراتب .

« قال لهم **موسی** القوا ما انتم ملقون » ، تریدون ان تلقوا ، ظاهر الکلام امر و معناه ـ التّهاون فی الامر و ترك المبالات بهم و بافعالهم ـ .

« فألقوا حبالهم و عصیّهم » . قیل کان مع کلّ واحد منهم حبل و عصاً ملطخة بالزیبق ، فجعلت ترتهش و تتحرك حتی خیّل الی **موسی** من سحرهم انهـا تسعی . « و قالوا » مقسمین « بعزّة **فرعـون** » ، ای ـ بعظمة **فرعون** . هذا کقوله تعالی : «وما انت علینا بعزیز» ، ای ـ بعظیم . «انـّا لنحن الغالبون » **لموسی** . ایشان عصاها ورسنها بران صفت بیو کنندند، بچشم **موسی** و دیگران چنان می نمود که آن همه مارانـند و **بموسی** نهیب می بردند . **موسی** در خویشتن بترسید از آن سحر ایشان و انمـا خـاف خوف طباع فنسی الوحی فذکره **جبرئیل** (ع) ، و هو علی یمینـه تلك الساعة ،

جبرئيل او را گفت : يا موسی چه ترسی ؟ الق ما فی يمينك تلقف ما صنعوا . عصای خويش بيفكن تا آن همه سازو كيد ايشان كه ساخته‌اند فرو برد .

« فالقی موسی عصاه فاذاهی تلقف ما يأفكون » التلقف ـ تناول الشیء بالفم بسرعة، «ما يأفكون» ای ـ ما يوهمون به الانقلاب زوراً و بطلانـاً .

« فألقی السحرة ساجدين »، ای ـ فألقی الذين كانوا سحرة قبل سجودهم ساجدين، والسجود ـ الخضوع بألقاءِ الوجه علی الارض ـ القاهم عرفان الحق .

« قالوا آمنا برب العالمين ، رب موسی و هرون » ، « قال : آمنتم له قبل ان آذن لكم انه لكبير كم الذی علّمكم السحر فلسوف تعلمون » . مضی تفسيره ـ قولـه « فلسوف تعلمون» ، هذه اللام التی فی سوف لام التوكيد و القسم التی يدخل علی الفعل، مثل قوله : « ان ربك ليحكم » و يدل علی قسم مضمر ، و انّما دخلت علی سوف لان سوف لمّا لزمت الفعل صار دخول اللام عليها كانه علی الفعل ، و يقال : انّ اللام مع ـ التوكيد تفيد الحال وسوف للاستقبال فكيف جمعت بينهما؟ فالجواب : لتقريب هذه ـ المستقبل حتی كانه فی الحال ، و انما قال : « لا قطعن » بلفـظ التفعيل لكثرة الايدی و الارجل ، كما تقول : فتحت الباب و فتحت الابواب ، و قطع الخلاف ان يقطع اليد اليمنی والرجل اليسری ، و ذلك زمانة من جانبی البدن ، « و لا صلبنكم اجمعين » . قال المفسرون : علقهم عن جذوع النخل حتی ماتوا . قال هاهنا وفی طه : « ولاصلبنكم» علی معنی اجمع عليكم التقطيع و التصليب . و قال فی الاعراف : « ثمّ لاصلبنكم » فوقّت واوقع المهلة ليكون هذا التصليب لعذابهم اشد .

« قالوا لاضير انـّا الی ربنا منقلبـون » ، لاضير مصدر ضاره يضيره ضيراً . اذا ضرّه ، ای ـ لا يضرّنا ما صنعت بنا « انـّا الی ربـّنا » راجعون يجـازينـا بصبرنا علی عقوبتك ايـّانا وثباتنا علی التوحيد . وفی الآية دلالة علی ان الانسان ان يظهر الحق وان خاف القتل .

« انّا نطمع » ، ای - نرجو « ان یغفر لنا ربنا خطایانا » السالفة « ان کنا اول المؤمنین » ، ای - لاجل ان کنا اول المؤمنین من **القبط** قومك . و قیل اول المؤمنین فی هذه الحالة عند ظهور الآیة .

« و اوحینا الی **موسی** ان اسر بعبادی » ، - **ابن‌جریح** گفت حق تعالی **جبرئیل** را فرستاد **بموسی** که **بنی اسرائیل** را جمع کن و ایشان را فرمای تا هر چهار خاندان با یك خانه شوند و آنگه بر در آن خانه نشانی کنند از خون جدایا که فریشتگان از آسمان خواهند آمد باهل **مصر** تا ابکار ایشانرا بکشند، و هرخانه‌ای که بر در وی این علامت خون باشد در آنجا نشوند، و حق جل جلاله این قتل‌بآن فرمود تا دیگر روز **قبطیان** بدفن ایشان مشغول شوند و **بنی اسرائیل** که از مقام برخاسته‌اند در پیش افتند ، و نیز فرمود : اخبزوا خبزاً فطیراً فانه اسرع لکم ، نان که پزید ازبهر زادراه‌فطیر پزید تازودتر برآید وواپس نمانید؛ **بنی اسرائیل** بفرمان الله آن شب برفتند سوی بحر ، و عدد ایشان ششصدهزار و هفتاد هزار بود ، **هرون** بر مقدّمهٔ لشکر و **موسی** برساقهٔ ایشان، بامداد روز یکشنبه **قبطیان** بدفن ابکار مشغول شدند ، و **فرعون** آن روز فرمود تا خیل وحشم وی همه جمع آمدند ودیگر روز روز دوشنبه فرا پی **بنی اسرائیل** نشستند . **هامان** برمقدمه لشکر با دوهزاربار هزار سوار و **فرعون** در کوکبهٔ خویش با پنج هزار بار هزار سوار ، اینست که رب العالمین گفت : « انکم متبعون » شما آنید که ایشان از پس شما بخواهند آمد :

« فارسل **فرعون** فی المدائن حاشرین » ، ای - بعث **فرعون** فی بلاد مملکته نقباء یحشرون‌العساکر ویجمعون‌الجیوش‌لطلب **موسی**(ع) ومن‌معه من‌**بنی اسرائیل**؛ فلما حضروا قال : انّ هولاءِ ، یعنی - **بنی اسرائیل** ، لشرذمة ، ای - طائفة قلیلون و هم ستمائة الف و سبعون الفا وجُمع قلیل کما یجمع الواحد فیقال هؤلاءِالواحدون.

« وانهم لنا لغائظون » ، اى ـ مغضبون بمخالفتهم ديننا وقتلهم ابكارنا و ذهابهم باموالنا التى استعاروها و خروجهم من ارضنا(١) بغير اذن منا .

« و انّا لجميع حاذرون » ، بالالف **كوفى** و **شامى** من بقى حذرون بغير الف، و هما لغتان ، يقال رجل حاذر وحذر ، وقيل الحذر ـ المتيقّظ المتحفّظ الذى لايترك الحزم ، و الحاذر ـ المستعد ذواداة و قوة وسلاح ؛ والمعنى ـ نحن جميع اذااتبعناهم و ثقنا بغلبتهم .

« فأخرجناهم » من **مصر** « من جنات » ، اى ـ ارض ذات بساتين و انهار جارية .

« و كنوز » ، يعنى ـ الاموال الظاهرة من الذهب والفضة ، انما سمى كنزاً لانه لم يعط حق الله منه و كل‌مال لا يعطى حق الله منه فهو كنز، و ان كان ظاهراً ، «ومقام كريم »، يعنى ـ المساكن الحسان والمجالس الرفيعه من مجالس الملوك . « كذلك»، يعنى ـ كذلك حالهم ، « واورثنا » ارضهم و ديارهم « **بنى اسرائيل** » ـ فانهم رجعوا بعد غرق العدوّ الى **مصر** و سكنوا ديارهم و اخذوا اموالهم .

قوله : « فأتبعوهم مشرقين » ، راجع الى‌قوله: « انكم متّبعون » ، يعنى ـ اتبعهم ولحقهم فرعون و قومه وقت شروق الشمس،يقال اتبعه وتبعه اذا خرج خلفه مقتصّااثره و اتبعه اذا جعله قدوة « مشرقين » ، اى ـ داخلين فى وقت شروق الشمس و شروقها طلوعها ، و اشراقها ـ اضائتها وقت الضحا ـ ، يقال : اشرق و اصبح و امسى واظهر ـ اذا حصل فى‌الشروق والصباح والمساء و الظهيرة .

قوله : « فلما تراء الجمعان » ، اى ـ لما صار احدهما مرأى من الآخر فوقعت الاعين على الاعين ، يعنى ـ **بنى‌اسرائيل و القبط** . « قال » **بنواسرائيل** : « انّا

(١) نسخهٔ ج : و خروجهم من ارضهم .

لمدر کون » هذا **فرعون** و جنوده قد لحقونا من ورائنا و هذاالبحر امامنا لا منفذ لنا فیه .

« قال » موسی « کلا » ، یعنی ـ ارتدعوا و انزجروا عن هذه المقالة فانهم لایدر کوننا « انّ معی ربی » ناصری وحافظی ومنجینی من **فرعون** و قومه «سیهدینی» الی طریق النجاة منهم . **موسی** این سخن از بهر آن گفت که از **جبرئیل** شنیده بود آنگه که از **مصر** بیرون آمد ، گفت : موعد مابینی و بینك البحر ، وعده گاه ما شط بحر نیل است . دانست که رب‌العزه مخرج وی آنجا پدید کند . روی عن **عبدالله بن سلام** انّ **موسی** لما انتهی الی‌البحر قال : « یا من کان قبل کل شیء والمکون لکل شیء والکائن بعد کل شیء اجعل لنا مخرجا .

فاوحی‌الله الیه : « ان اضرب بعصاك البحر » . و عن **عبدالله بن مسعود** قال : قال رسول‌الله (ص) : « الا اعلمك الکلمات التی‌قالهن **موسی** حین انفلق البحر »؟قلت بلی قال : « قل‌اللهم لك الحمد والیك‌المشتکی وبك‌المستغاث وانت‌المستعان ولاحول و لا قوة الا بالله » . قال **ابن مسعود** : فما ترکتهن منذ سمعتهن من **النبی** (ص) .

ابن‌جریح گفت : چون **موسی** بشط بحر رسید بادی عظیم برخاست و موج در دریا افتاد چندان که کوه کوه **یوشع** گفت : یامکلم‌الله این امرت ؟ ای آنکس که حق جل جلاله با تو سخن گفته‌تا کجا خواهی رفت و کجات فرموده‌اند که باشی؟ گفت : تااینجا. **یوشع** گفت : اینك دریا در پیش و دشمن از پس،کار ما چون خواهد بود ؟ **موسی** گفت: آری بگشاید کار ما گشایندهٔ کار ، و **یوشع** آن ساعت اسب خویش در آب راند و سنب اسب تر نشد اما دیگری در آب راند و بآب فروشد. **موسی** آن ساعت درماند، **جبرئیل** آمد و گفت : « اضرب‌بعصاك البحر» دریا بزن بعصای خویش. **موسی** عصا بزد و دریا شکافته شد . و دوازده راه در میان دریا پیدا شد ، هر راهی دو فرسنگ طول آن و دو فرسنگ عرض آن ؛ اینست که رب العالمین گفت : « فانفلق

فکان کل فرق » ، ای ـ کل مفروق من الماء کالجبـل العظیم . از راست و چپ آن راهها آب ایستاده بود همچون کوههای عظیم ، و در میان آن روزنها گشاده تا همه یکدیگر را میدیدند . **موسی** ایشانرا گفت : « ادخلوا البحر فی‌هذه الطرق» درروید در دریا باین راهها.ایشان گفتند راهها تر است ترسیم که پایهای ما بگل فروشود، رب العالمین باد صبا فرو گشاد تاآن راهها خشك کردند ، فذلك قوله : « فاضرب‌لهم طریقاً فی‌البحریبساً ». پس چون **موسی** و **بنی اسرائیل** همه از دریا بیرون آمدنـد **موسی** میخواست که دریابحال خود باز شود از بیم آنکه **فرعون‌وقبطیان** بآن‌راهها درآیند وبایشان دررسند ، فرمان آمد که : یا **موسی** اترك البحر رهواً صفوفاًساکنة فانّ **فرعون** و قومه جند مغرقون . گفته‌اند که **فرعون** چون آن راهها دید درمیان دریا خواست که در شود دلیل وی گفت : مرو که این‌راه‌پر خطر است و ما هر گز در دریا این راه ندیده‌ایم اگردرخشك زمین برویم راه سه روزه است و هم بایشان‌رسیم. **فرعـون** گفت : الاترون هذا الدلیل ما یقول؟ و انّ البحر انما یبس فرقاً منّی « وانا ربکم الاعلی » . نمی بینید که این دلیل چه میگوید مگر نمیدانید که این‌دریا خود از بیم من چنین شکافته شد و خشك گشت ، و این کلمه آن روز میگفت که : « انا ربکم الاعلی » ، دلیل همان سخن‌دیگرباربازگفت و او را بترسانید . **فرعون** همت کرد که باز گردد . **جبرئیل** بر اسب مادیـان در پیش ایستاد و در دریا راند و اسب **فرعـون** سربکشید و **قبطیان** همچنان درشدند و **میکائیل** از پس ایشان همی راند ایشان را تا همه در دریا شدند و دریا بفرمان حق بهم باز افتاد .

اینست که رب‌العالمین گفت : « و ازلفنا ثم الاخریـن » ، معنی ازلفنا_جمعنا_ و منه «لیلةالمزدلفة» ای الجمع . و قیل ازلفنا ، ای ـ قربناهم الی الهلاك و قدّمناهم الی‌البحر.

« و انجینا **موسی** و من معه اجمعین ثم اغرقنا الاخرین » . آورده‌اند که آن

روز که **موسی** نجات یافت ودشمن وی غرق گشت روزدوشنبه بود دهم ماه **محرّم**(۱) و **موسی** آن روز روزه داشت شکران نعمت را .

« انّ فی ذلك لآیة » ، ای ـ انّ فیما فعل‌الله **بموسی** و قومه و انجائه ایّاهم من **فرعـون** وقومه وفی انفراق البحر لهم وامساك اجزاءِ الماء فی الهواء وتغریقه **فرعون** و قومه « لآیة » بینة علی توحیدالله وقدرته علی ما یشاء . « وماكان اكثرهم مؤمنین» ، ای الناس مع هذا البرهان الظاهر والسلطان القاهر و الامر المعجز ما آمن اكثرهم. و قیل فی سابق علمی لم یكن اكثرهم مؤمنین . قال **مقاتل** : لم یؤمن من اهل **مصر** غیر **آسیة** امرأة **فرعون** و **حزبیل** (۲) المؤمن و **مریم** بنت **ناموشا** التی دلّت علی عظام **یوسف** .

« و انّ ربك لهوالعزیز » لا یمتنع علیه من اراد الانتقام منه ، « الرحیم » لمن تاب الیه ان یعاقبه علی ما سلف قبل توبته . روی عن **مقاتل بن سلیمان** قال كان **موسی**(ع) فی **مصر** ثلاثین سنة فلماقتل النفس خرج الی **مدین** هارباً علی رجلیه فی الصیف بغیر زاد ، فكان راعیاً فی **مدین** عشر سنین ، ثمّ بعثه الله رسولا و هو ابن اربعین سنة ، ثمّ دعا قومه ثلاثین سنة ، ثم قطع البحر فعاش خمسین سنة ، فمات و هو ابن عشرین و مائة سنة .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : وتلك نعمة تمنها علی الآیة ... ، **موسی** (ع) چون **بفرعون** رسید و اورا برتوحید دعوت كرد ولختی آیات ومعجزات برو ظاهر كرد **فرعون** سروازد

(۱) نسخهٔ ج : ماه محرم دهم روز .
(۲) نسخهٔ ج : خزبیل .

از توحید و آنکه بر **موسی** سپاس و منّت نهاد که : ترا نه من پروردم واز کودکی ببزرگی رسانیدم؟ **موسی** از روی انکار جواب داد که بر من سپاس چه نهی بآنکه **بنی اسرائیل** را بندگان گرفتی - و خودکرا رسد که بنده گیرد و خداوندی کند مگر خدای‌عالمیان کردگار جهان و جهانیان. **فرعون** گفت : « وما رب‌العالمین» این خدای عالمیان چیست و کیست؟ **فرعون** این سؤال بی ادب‌وار کرد و **موسی** در تعظیم شد، گفت : « رب السموات و الارض و ما بینهما » ای **فرعون** اگر تو نمیدانی و بتوحید وی راه نمی‌بری هفت آسمان و هفت زمین، و هر چه در میان آن، نشانست و گواه برخداوندی ویگانگی او؛ کائنات ومحدثات همه آیات ورایات قدرت او.

و فی کلّ شیءٍ له آیة تدلّ علی انّه واحد

تاریخ ازل و ابد کم از لحظتی در بدایت اقبال او، نعمت هر دو سرای کم از ذره‌ای درشعاع آفتاب افضال او، ساختگان خدمتند سوختگان محبت او، خستگان محنتند عزیزان حضرت او؛ خداوندی که همه ثناها را سزاوارست، در ذات بی‌نظیر و در صفات بی یارست، در کامرانی با اختیار و درکارسازی بی اختبارست، عاصیان راآمرزگار و با مفلسان نیکوکار است، آرندهٔ ظلمات و برارندهٔ انوار است، بینندهٔ احوال و دانندهٔ اسرار است.

با رنگ رخ تو لاله بی مقدارست

با بوی سر زلف تو عنبر خوارست

بدانکه حق جل جلاله و تقدست اسمائه در این آیات چهار جایگه خود را بخلق اضافت کرد، گفت : « رب العالمین »، « رب السموات والارض و مابینهما »، « ربکم و رب آبائکم الاولین »، « رب المشرق والمغرب ومابینهما » : و این اضافت، اعنی ذات الباری جل‌جلاله الی خلقه در **قرآن** بر دو وجه بود : یکی اضافت جزوی،

دیگر اضافت کلّی . اما اضافت جزوی تشریف مضاف الیه ، چنانکه **مصطفی** (ص) گفت : « واذ کرربك »، « واعبدربك» ،«واذقال‌ربك» ، « ولربّك فاصبر، وربك‌فکبر» « وربك یخلق »، ازین نمط در **قرآن** بسیارست وهمه‌تشریف وتکریم **مصطفی** (ص) است و حق جل جلاله خداوند همه مخلوقات و محدثات است . اما **مصطفی** (ص) را بذکر مخصوص کرد بزرگ گردانیدن او را بر دل بندگان ، همچنانکه همهٔ‌بقعتها را پادشاهست و خداوند جل جلاله آنگه **مکه** و **کعبه** را بذکرمخصوص کرد ، **گفت**: « انما امرت ان اعبد رب هذه‌البلدة » ، فلیعبدوا رب هذا البیت » بزرگ گردانیدن آنرا بر دل خلق . اما اضافت کلّی آنست که درین آیات گفت ، وامثال این در **قرآن** فراوانست ، و مقصود بیان قدرتست و اظهار هیبت و عزت کریم است . و بزرگوار آن خداوند را که در هر جایی صنعی خبی دارد و در هر امری لطفی خفی مینماید . بنگر که صنع‌خبی با **فرعون** دشمن چه کرد ولطف خفی **موسی کلیم** را چه‌ساخت. **موسی** از دشمن بشب بگریخته و روی سوی دریا نهاده و **فرعون** با خیل وحشم‌بر پی وی ایستاده. **بنی اسرائیل** گفتند:یا **موسی** البحر امامنا والعدوخلفنا، فماالحیلة ؟ یا **موسی** ازپیش دریا واز پس دشمن حیلت چیست وراه گریز کجا ؟ « انّاالمدرکون» ما را دریافتند اینك بما رسیدند . **موسی** گفت: « کلا ، ان معی ربی سیهدین » نومید مباشید که لطف خفی ما را رهبرست و صنع خبی **فرعون** را بر گذرست .

قوله : « ان معی ربی سیهدین» **موسی** (ع) خود را درین حکم مفرد کرد، گفت : « معی ربی » و نگفت : معنا ربنا زیرا که در سابقه حکم رفته بود که قومی از **بنی اسرائیل** بعد از هلاك **فرعون** و **قبطیان** گوساله‌پرست خواهند شد ، از این جهت خود رادراین حکم‌مفرد کرد. باز **مصطفی** (ص)چون درغاربود ،**باصدیق اکبر** از احوال صدیق، آن حقائق معانی شناخت که او را با نفس خود قرین کرد و در حکم معیّت آورد ، گفت : « ان‌الله معنا » .

لطیفة : **موسی** (ع) «معی» فراپیش داشت کـه از خود بحق نگریست ، باز **مصطفی**(ص)«الله»فراپیش داشت گفت: «انّ الله معنا» که از حق بخود نـگریست . هذا کقوله تعالی. «الم ترالی:ربـّك کیف مدّه الظل» ولم‌یقل: «الی الظل کیف مه‌الربّ». آن حال مریدست واین‌حال مراد،آن راه‌روندگانست واین صفت ربودگان . گفته‌اند که **فرعون** چون بـکنار دریا رسید،ودریا دید شکافته وراهها پیدا گشته، باقوم خویش گفت : «این دریا از بیم من شکافته گشت و«انا ربـکـّم الاعلی» آن روز گفت : **جبرئیل** خواست که اورا عذاب کند پرخویش بـگسترانید تا اورا بزمین فروبرد فرمان آمد از جبـّار عالم که : مَـه یاجبرئیل فانما یعجل بالعقوبة من یخاف‌الموت . و گفته‌اند **موسی**خودرا گفت: «ان معی ربی سیهدین» ورب العزّةامّت **احمد** را گفت: «ان‌الله مع الذین اتقوا» . **موسی** آنچه خودرا گفت‌الله برو رد نـکرد، اورا راه **نجات** نمود و کید دشمن‌ازپیش برداشت. چه گویی آنچه حق جل جلاله بخودی خود امّت **احمد** را گفت، ووعده که داد اولیتر که وفا کند ، از غم گناه برهاند وبرحمت ومغفرت خود رساند.

٣ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : «**واتل علیهم نبأ ابراهیم**(٦٩) » . برخوان بر ایشان‌خبرابراهیم .

« **اذقال لابیه وقومه** » آنـگاه که گفت پدرخویش را «**ماتعبدون**(٧٠) » چیست که‌می‌پرستید ؟

« **قالوا نعبداصناماً** » گفتند بتان می‌پرستیم «**فنظلّ لها عاکفین**(٧١) » همیشه بآن بازنشسته‌ایم .

« **قال هل یسمعونکم اذتدعون**(٧٢) » [**ابراهیم**] گفت هیچ بشما نیوشند چون خوانید .

« **اوينفعونكم اويضرّون**(٧٣) » ، يا بكار آيند شما را يا گزايند .

« **قالوا بل وجدنا آباءنا كذلك يفعلون**(٧٤) » گفتند نه آنست که ما پدران خويش را چنان يافتيم که می کردند می‌تراشيدند ومی‌پرستيدند .

«**قال** » [ابراهيم] گفت « **افرأيتم ما كنتم تعبدون**(٧٥) » بينيد آنچه می‌پرستيد .

« **انتم وآباؤكم الاقدمون**(٧٦) » شما وپدران شما .

« **فانهم عدوّلی الّا ربّ العالمين**(٧٧) » ايشان دشمن منند وهر پرستنده‌ای مگر خداوند جهانيان .

« **الذی خلقنی فهو يهدين**(٧٨) » آن خداوند که اوآفريد مرا و راه مينمايد [ودر صواب می‌راند مرا] .

« **والذی هو يطعمنی ويسقين**(٧٩) » واو که می‌خوراند ومی‌آشاماند مرا .

« **و اذا مرضت فهو يشفين**(٨٠) » وچون بيمار شوم آسان ميرهاند مرا .

« **والذی يميتنی ثم يحيين**(٨١) » واوست که می‌ميراند مراوباز زنده کندمرا.

« **والذی اطمع ان يغفرلی خطيئتی يوم الدين**(٨٢) » واوست که می‌بيوسم که بيامرزد مرا گناه من روز پاداش وشمار و داوری .

« **رب هب لی حكما** » خداوند من مرا دانش ونامه‌ای‌بخش‌ودينی که درآموزم وبآن کاررانم« **والحقنی بالصالحين**(٨٣) » ومرا بنيکان دررسان .

« **واجعل لی لسان صدق فی الآخرين**(٨٤) » ومرا نام نيکووستايش راست ده در پسينان .

« **واجعلنی من ورثة جنة النعيم**(٨٥) » ومرا از ميراث بران بهشت باناز کن.

« **واغفر لابی** » وبيامرز پدرمرا « **انه كان من الضالين**(٨٦) » که‌از کمشدگان وبی‌راهان بود .

« **ولاتخزنی يوم يبعثون**(٨٧) » ومرا شرم زده مکن آن روز که [دشمنان]

برانگیزانند.

« **یوم لاینفع مال ولابنون(۸۸)** » آن روز که‌کار نیاید نه مال ونه‌پسران.

« **الامن اتی الله بقلب سلیم(۸۹)** » مگر که او بالله آید یا دلی‌رسته ازشرك.

« **وازلفت الجنة للمتقین (۹۰)** » آن روز که نزدیك آرندبهشت پرهیزکارانرا.

« **وبرزت الجحیم للغاوین(۹۱)** » وآن روز که بیرون آرند آشکارا آتش بی‌راهان را ونافرمانبرداران را.

« **وقیل لهم** » وایشانرا گویند « **این ما کنتم تعبدون(۹۲)** » « **من دون الله** » کجااند آنچه می‌پرستیدید فرود ازالله « **هل ینصرونکم** » شمارا امروزبکارآیند، یاری دهنده « **او ینتصرون(۹۳)** » یا خود با ما تازید.

« **فکبکبوافیها** » نگونسار در افکنند در آتش « **هم والغاوون(۹۴)** » آن پرستیدگانرا وآن بیراهان که ایشانرا می‌پرستیدند.

« **وجنود ابلیس اجمعون(۹۵)** » وسپاه ابلیس همگان.

« **قالوا وهم فیها یختصمون(۹۶)** » وگویندیکدیگررادرآتش‌بجنگوگری.

« **تالله ان کنالفی ضلال مبین(۹۷)** » بخدا که نبودیم ما مگردر گمراهی‌آشکارا.

« **اذنسویکم برب العالمین(۹۸)** » که شما را که بتانید می‌هم‌سان داشتیم با خداوند جهانیان.

« **وما اضلنا الا المجرمون(۹۹)** » وبی راه نکرد ما را مگر بدان پدران و مهتران.

« **فما لنا من شافعین(۱۰۰)** » نه ما را از شفیعان کسی.

« **ولاصدیق حمیم(۱۰۱)** » ونه‌دوستی باما گرم.

« **فلوان‌لنا کرة** » چه بودی ما را اگر مارا بازگشت بودی بادنیا.

« **فنکون من المؤمنین(۱۰۲)** » ما از گرویدگان بودیمی.

«انّ فى ذلك لآية» [دران كرد و] درين [گفت] عبرتى پيداست وپندى آشكارا.

«وماكان اكثرهم مؤمنين (۱۰۳)» وبيشتر ايشان گرويده نبودند.

«وان ربّك لهو العزيز الرحيم (۱۰۴)» وخداوند تو تواناست مهربان [باهمه مى‌تاود امّامى بخشايد].

النوبة الثانية

قوله تعالى: «واتل عليهم» يعنى ـ اتل يا **محمد** على اهل **مكه**، خبر **ابراهيم**

«اذ قال لابيه وقومه ماتعبدون» واىّ شىء تعبدون؟

«قالوا نعبد» هذه‌الاصنام التى‌ترانا مقيمين على‌عبادتها وهى‌اثنان وسبعون‌صنماً من ذهب وفضة وحديد ونحاس وخشب وانّما قال «فنظل» لانهم كانوا يعبدونها بالنهار دون‌الليل.

«قال» لهم **ابراهيم**: «هل يسمعونكم» اى ـ هل يسمعون دعائكم وهل يجيبكم اذ تدعونها.

«او» هل «ينفعونكم» فى‌شىء اذ عبدتموها اويضرّونكم بشىء اذلم تعبدونها.

«قالوا بل وجدنا آباءنا كذلك يفعلون» يعبدون الاصنام فاتبعناهم، انّما كنى عنهم بكناية العقلاء لانّه كان فى‌جملة المعبودين من يعقل كالملائكة وشياطين الانس والجنّ.

«قال» **ابراهيم** منكراً على آبائهم فى عبادتها «افرأيتم ما كنتم تعبدون».

«انتم وآباؤكم الاقدمون فانّهم عدوّلى» وانامنهم برىء، يريد بالعدوّ الاصنام وعبادها لتصحّ العداوة، فانّ العداوة لاتصحّ من الجماد. وقيل انّهم عدوّلى. يريدالاصنام، والمعنى

انّهم عدوّلی لوعبدتهم فی القیامة کما قال تعالی : « کلا سیکفرون بعبادتهم ویکونون علیهم ضدّاً ». قال **الفرّاء** : هذا من المقلوب والمعنی - انّی عدوّلهم اعادیهم ولااعبدهم لانّ من عادیته عاداك ووحّد عدوّاً لانّ فعولا صنعت للمبالغة والکثرة فقام مقام الجمع. وقیل معناه کلّ معبود لکم عدوّلی الاربّ العالمین یجوز ان یکون الاستثناء منقطعاً بمعنی لکن ، فیتمّ الکلام عند قوله فانّهم عدوّلی ثم قال لکن ربّ العالمین لیس بعدوّ لی کقوله : « الا ان یکون تجارة عن تراض » منکم فکلوا . قال **الزجاج** الاستثناء صحیح متصل لانّهم وان انکروا العبادة المعروفة لم ینکروا انّه خالقهم ورازقهم ولهذا قال تعالی : « ولئن سألتهم من خلقهم لیقولنّ الله فکانوا بهذا عابدین » فصحّ الاستثناء . وقیل من کان جاحداً لله عابد له من حیث انّ اثر العبودیة فیه ظاهر ، فالاستثناء صحیح. وقیل الا بمعنی دون کقوله : « لایذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی » .

ثم ذکر ابراهیم رب العالمین فقال « الذی خلقنی » فی الدنیا علی فطرته « فهو یهدین » فی الاخرة الی جنته . وقیل « الّذی خلقنی » ولم اك شیئاً « فهو یهدینی » الی الرشاد اذ عبدته ولم اشرك به شیئا .

« والذی هو یطعمنی و یسقینی » یرزقنی ویربّینی ، یطعمنی ای طعام شاء ویسقینی ای شراب شاء . ودخل « هو » فی هذه الکلمات للتخصیص کما یقول : زید هو الضارب عمرواً اذا کان هناك من یدّعی انّ غیر زید ضربه .

« و اذا مرضت فهو یشفینی » یبرؤنی من المرض اضاف **ابراهیم** المرض الی نفسه وان کان من الله سبحانه لانّ قومه کانوا یعدّونه عیباً ، فاستعمل حسن الادب کقول الخضر : « فاردت ان اعیبها » وقال : « فاراد ربّك ان یبلغا اشدهما » . وقیل یشبه هذا ان یکون شاکیاً لله عزّوجلّ لواضاف المرض الیه ، فلذلك اضاف الی نفسه . وقال **جعفر الصادق** (ع) اذا مرضت بالذنوب شفانی بالتوبة .

« والذی یمیتنی » اذا شاء « ثم یحیینی » اذا اراد بعد الممات . ادخل « ثم »

لانّ بینهما تراخیاً ، وانّما اراد بذلك الاحتجاج علیهم لانّ الالاهیة لاتصلح الالمن یقدر علی هذه‌الاشیاء .

« والذی اطمع ان یغفرلی خطیئتی یوم‌الدین » ، ای الذی ارجو ان یسترلی خطیئتی یوم‌الحساب ، والمجازاة . این آیت دلیلیست که بر انبیا صغائر زلات رود اگرچه از کبائر معصوم باشند. وزلّت **ابراهیم** سه کلمه بود یکی آنست که گفت : « انی سقیم » دیگر : « بل فعله کبیرهم » سوم : ساره را گفت : «هذه اختی» . قال **مقاتل** :ان ابراهیم کذب ثلاث کذبات واخطأ ثلاث خطیات وابتلی ثلاث واسقط سقطة. امّا الکذب فحین قال : « هذه اختی » وحین قال : « انی‌سقیم » وحین قال : « بل فعله کبیرهم » وامّا الخطیات الثلاث قوله للزهرة : « هذا ربّی » وللقمر : « هذاربی » وللشمس: « هذا ربی » ؛ وامّاالبلیات فحین قذف فی‌النّار والختان وذبح ابنه ؛ واسقط سقطة حین قال : « اغفرلابی‌انه‌کان من‌الضالّین » . و گفته‌اند « ان یغفرلی خطیئتی » گناهان امّت میخواهد کقوله تعالی : « لیغفرلك‌الله ما تقدّم من ذنبك وما تأخّر » . وقیل تعبد **ابراهیم** بان یدعو بهذاالدعاء کما تعبد بقوله : «ولاتخزنی یوم یبعثون». ومعلوم قطعاً انّه لایخزی لکنّه دعاالله بهذه الادعیة اظهاراً للعبودیّة ولیقتدی به غیره . قال اهل التوحید **ان‌ابراهیم** حکم بهذه‌الاشیاء حتی اذا انتهی الی المغفرة لم یحکم علیها فقال « والذی اطمع » لیعلم ان العبد لیس له ان یحکم لنفسه بالامان ویکون بین الخوف والرجاء. روی عن عائشة انها قالت: یا رسول‌الله انّ **عبدالله بن جدعان** کان یقری‌الضیف ویصل الرحم ویفكّ العانی ، وهل ینفعه ذلك ؟ قال لا، لانّه لم یقل یوماً قط : « اغفرلی خطیئتی یوم‌الدین » .

« رب‌هب لی حکما » ای ـ نبوة ، وقیل فهماً وعلما واصابة فی‌القول « والحقنی بالصالحین» ای ـ وفّقنی للذی یؤدی الی‌الاجتماع‌مع‌الصالحین یعنی‌النبیین‌فی‌الثواب. **قال الحسن** : لامدح ابلغ من‌الصلاح ولاحالة اشرف عندالله من‌الصلاح . وقیل « هب

لی‌حکما » فی‌الدنیا « والحقنی بالصالحین » فی‌العقبی .

« واجعل لی‌لسان صدق فی الاخرین » اکثر المفسرین علی انه الثناء الحسن الجیّد ، وسمی لساناً لانه به یکون یعنی ـ اجعل لی ثناء جمیلا ودعاء حسناً علی‌لسان الخلق الی یوم القیامة ، فاستجاب‌الله دعائه حتی یتولاه اهل الادیان کلّها فیقرون برسالته ویومنون به .

وقیل اراد ان لاینقطع النبـوة من نسله . وقیل اراد ان یجعل من ولده من‌یقوم بالحقّ فی آخر الزّمان ، فاستجاب الله دعائه وجعله شجرةالانبیاءوبعث **محمداً** علیه‌السلام فی‌آخرالزّمان من ذرّیّته . «واجعلنی من ورثة جنّة النعیم » ، ای ـ امتنی علی الحالة الّتی استوجب بها منك ان تدخلنی جنّة النعیم . وجاء لفظ الوراثة فی **القرآن** فی غیرموضع لانّ المؤمنین یرثون منازل الکفّار . وقیل لانّ الوراثة اقوی سبب یقع به‌الملك . وقیل لانـّهاتقع من غیر کسب .

قوله : « واغفر لابی انـه کان من‌الضالّین » . قال **الحسین‌بن الفضل** : یعنی ـ علی شریطة الاسلام ، و کذلك قال فی‌قوم **لوط** : «هولاء بناتی هنّ اطهرلکم » ، علی شریطة الاسلام یؤیّده قوله . وماکان استغفار **ابراهیم** لابیه الا عن موعدة وعدها ایّاه ، وقیل انـما دعی‌له وفاء بعهده و وعده‌الّذی وعده ایّاه من قوله : « ساستغفر لك ربـّی». وجایز ان یدعو لابیه فی حال حیاته ـ وان کان کافرا ـ لانـّه لایعلم انـه یموت علی کفره ولم یکن منهیّاً عنه، فلمـّاتبیّن له انـّه عدوّلله تبرّأمنه . روی **سمرة بن جندب** قال : قال رسوالله (ص) : « من توضـّاء فاسبغ الوضوء ثم خرج من بیته یرید المسجد فقال حین یخرج : « بسم‌الله‌الّذی خلقنی فهویهدین » الا هداه لصواب الاعمال، «والّذی هو یطعمنی ویسقینی » الا اطمعه‌الله من طعام الجنّة و سقاه من شرا بها « واذامرضت فهو یشفینی » الاشفاه الله ، « والّذی یمیتنی ثم یحیین » الا احیاه الله حیوة الشّهداء واماته میتة الشهداء ، « والّذی اطمع ان‌یغفرلی خطیئتی یوم‌الّدین » الاغفرالله خطایاه

ولوکانت اکثرمن زبدالبحر، «ربّ هب لی حکماً والحقنی بالصّالحین» الاّ وهب الله له حکماً والحقه بصالح من مضی وصالح من بقی «واجعل لی لسان صدق فی الاخرین» الاکتب عندالله صدّیقاً، «واجعلنی من ورثة جنّة النعیم» الاجعل الله له القصور والمنازل فی الجنّة» قال **سمرة** ولقد سمعته من رسول الله (ص) غیر مرّة ولامرّتین ولا ثلاثاً حتّی عدّ عشراً وکان **الحسن** یزید فیه «واغفرلو الدی کما ربّیانی صغیراً».

قوله تعالی: «ولاتخزنی یوم یبعثون» ای ـ لاتفضحنی ولاتهتك ستری یوم القیامة وانّماقال ذلك مع علمه بانّه لایخزیه حثّاً لغیره علی الاقتداءبه وقیل لاتخزنی، ای ـ لاتدخلنی النّار یدلّ علیه قوله ربّنا : «ربّنا انّك من تدخل النّار فقد اخزیته»، ثمّ فسّر یوم البعث و وصفه بانّه «یوم لاینفع فیه مال ولابنون» یعنی ـ لاینفع ذامال ماله الّذی کان له فی الّدنیا ولا ینفعه بنوه بمواساة شیء من طاعتهم ولایحمل شیء من معاصیه.

«الا من اتی الله بقلب سلیم» ای ـ الا امرءً صار الی الله وله قلب سلیم لاشرك فیه ولا کفر، والمعنی ـ بنفس سلیم عن الکفر والمعاصی وانّما اضافه الی القلب لانّ الجوارح تابعة للقلب فتسلم بسلامته وتفسد بفساده. وفی الخبر : «انّ فی جسد ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح لها سایر الجسد واذا فسدت فسدلها سایر الجسد، الا وهی القلب». قال **المبرد**: الاستثناء هاهنا منقطع لانّ القلوب السّلیمة لیست من المال والبنین، وقیل هو متصّل، والمعنی ـ الا من سلم قلبه ـ فانّه ینفعه ماله الذی انفقه فی طاعة الله وینفعه بنوه لانّهم یشفعون فیه. وقیل ینفعونه بسروره بهم. قال **ابن عباس**: سلامة القلب شهادة ان لااله الاالله. وقال **ابن المسیب** : القلب السلیم ـ هو الصحیح ضدّ المریض ـ وهوقلب المؤمن لانّ قلب الکافر والمنافق مریض. قال الله سبحانه تعالی : «فی قلوبهم مرض» وقیل القلب السّلیم الخالی من البدعة والمطمئنّ علی السّنّة. وقیل سلیم من آفة المال والبنین. وقیل السّلیم فی الّلغة ـ اللدیغ فمعناه اللدیغ من خوف الله سبحانه.

« وازلفت الجنّة للمتقين » اى ادنيت الجنّة من الّذين ينفون الشرك ويتّقون عقاب الله بطاعتهم لينظروا اليها ويدخلوا آمنين .

« وبرّزت الجحيم للغاوين » ، اى اظهرت جهنّم للكفّار الضّالين عن الهدى لينظروا اليها والى ما ما اعدّ الله لهم من العذاب فيها فيزدادوا بذلك حسرة الى حسرة .

« وقيل لهم » ـ يعنى ـ للكافرين ـ فى ذلك الوقت تقريعاً وتبكيتاً : « اين ما كنتم تعبدون ـ من دون الله » من الاصنام وتزعمون انّها تشفق لكم وتقرّبكم الى الله زلفى .

« هل ينصرونكم » فتدفع عنكم « او ينتصرون لانفسهم فهى فى النّار معكم . النّصر ـ المعونة ـ على دفع الشّرّ والسّوء عن غيره والانتصار ان يدفع عن نفسه . وانّما قال : « او ينتصرون » بعد قوله : «هل ينصرونكم» . لانّ رتبة النّصر بعد رتبة الانتصار ، لانّ من نصر غيره فلاشكّ فى انتصاره وقد ينتصر من لايقدر على نصر غيره :

« فكبكبوا فيها هم والغاوون » ، اى ـ قذفوا فيها وطرح بعضهم على بعض ـ منكوسين على رؤسهم واصله كبّوا ثمّ ضوعف كرّر للمبالغة ومثله . قولهم كففت و كفكفت . وقوله : « هم » يعنى ـ الاصنام ـ وذكّروا حملا على اللفظ ويعنى بالغاوين الكفّار . وقيل الشّياطين والغاوى ـ العامل بما يوجب الخيبة من الخير .

« وجنود ابليس اجمعون » ، اى متّبعوه من ولده وولد آدم .

« قالوا » اى ـ العابدون غير الله والاتباع والمتبوعون ، مفعول « قالوا تالله » الى آخر القصّة « وهم فيها يختصمون » حال عرضت بين الفاعل والمفعول ومعنى يختصمون : انّ الاتباع يقولون للمتبوعين غررتمونا و كذّبتمونا واهلكتمونا . ويقول المتبوعون: بل ضللتم باختيار كم و كنتم عاقلين فهلانظرتم لانفسكم فما ارينا الانفسنا ، يقال اختصم القوم وتخاصموا بمعنى واحد . ونظير الآية قوله : « انّ ذلك لحقّ تخاصم

اهل النّار ». وقوله : « اذ تبرّأ الّذين اتّبعوا من الّذين اتّبعوا ».

وقوله : « تاللّه ان كنّا لفى ضلال مبين »، هذا من كلام التابعين واكّدوا قولهم بالقسم، اى ـ تاللّه ما كنّا الا فى ذهاب عن الصّواب بيّن اذ سوّينا بينكم وبين ربّ العالمين فى العبادة والتّسمية. يقال سوّيت الشيء بالشّيء اى جعلته يساويه عملا وحكماً وتسمية.

« وما اضلّنا الا المجرمون ». اى كبراؤنا الذين دعونا الى الضلال وامرونا به. وقيل المجرمون ـ ابليس وجنده ـ وقيل ابن آدم القاتل لانّه اوّل من سنّ القتل وانواع المعاصى.

« فمالنا من شافعين » شافع من الاباعد « ولاصديق حميم » من الاقارب، ينفعنا ويشفع لنا. روى فى بعض الاخبار : «انّه يجيء يوم القيامة عبد يحاسب فيستوى حسناته وسيّآته ويحتاج الى حسنة واحدة ترضى عنه خصومه. فيقول اللّه : عبدى بقيت لك حسنة ان كانت ادخلتك الجنّة انظر واطلب من النّاس لعلّ واحداً يهب منك حسنة واحدة، فياتى ويدخل فى الصفّين من ابيه وامّه ثمّ من اصحابه. فيقول لكلّ واحد فى بابه فلايجيبه احد، وكلّ يقول له : انا اليوم فقير الى حسنة واحدة فيرجع الى مكانه. فيسأله الحقّ، سبحانه ويقول : ماذا جئت به ؟ فيقول، يا ربّ لم يعطنى احد حسنة من حسناته. فيقول اللّه: عبدى لم يكن لك صديق فىّ. فيذكر العبد ويقول : فلان كان صديقاً لى. فيدلّه الحق عليه فياتيه فيكلّمه فى بابه، فيقول : بلى، لى عبادات كثيرة قبلها اليوم عنّى فقد وهبتها منك، فيسرّ هذا العبد ويجيء الى موضعه ويخبر بذلك ربّه فيقول اللّه. قد قبلتها منه ولم انقص من حقّه شياً وقد غفرت لك وله».

وهذا معنى قوله : « فمالنا من شافعين ولاصديق حميم ». والحميم ـ القريب من قولهم حمّ الشى اى ـ قرب. وقيل سمّى الصّديق حميماً لانّه يحميه ويدفع عنه. كافران اين سخن آنگه گويند كه فريشتگان را وپيغامبران ومؤمنان را بينند كه اهل توحيد را شفاعت ميكنند وايشان خودرا شفيعى نبينند ونه هيچ فريادرس. ودرخبرست كه بهشتى

گوید: ربّ ما فعل صدیقی فلان وصدیقه فی الجحیم. بارخدایا کار آن دوست من بچه رسید چه حالست اورا وچه کردند باوی؟ وآن دوست وی بدوزخ باشد ـ ربّ العزّة اکرام آن بهشتی را گوید: اخرجوا له صدیقه الی الجنّة آن دوست ویرا ازدوزخ بیرون آرید که اورا بآن بهشتی بخشیدیم. کافران در دوزخ چون آن حال بینند ومؤمنان که شفاعت از بهر یکدیگر میکنند گویند: « فما لنا من شافعین ولاصدیق حمیم ». وقال **الحسن**: ما اجتمع ملاء علی ذکر الله عزّ وجلّ فیهم عبد من اهل الجنّة الا شفّعه الله فیهم، وانّ اهل الایمان شفعاء بعضهم لبعض وهم عند الله شافعون مشفعون. وعن **جابر بن عبدالله** قال قال رسول الله (ص): « انّ الناس یمرّون یوم القیامة علی **الصراط** والصّراط دحض مزّلة یتکفأ باهله والنّار تاخذ منهم وانّ جهنّم لتنطف علیهم ای تمطر علیهم مثل الثلج اذا وقع لها زفیر وشهیق فبیناهم کذلك اذجاءهم نداء من الرّحمن: عبادی من کنتم تعبدون فی دار الدنیا ؟ فیقولون ربّ انت تعلم انّا ایّاك کنّا نعبد فیجیبهم بصوت لم یسمع الخلایق مثله قطّ: عبادی حقّ علیّ ان لا اکلکم الیوم الی احد غیری فقد غفرت لکم ورضیت عنکم، فتقوم الملایکة عند ذلك بالشّفاعة فنجوا من ذلك المکان. فیقول الذین تحتهم فی النّار: « فما لنا من شافعین ولاصدیق حمیم ».

قوله: « فلو انّ لنا کرّة » ای رجعة وعودة الی الدنیا لآمنّا بالله وصدّقنا رسوله. وقال الله سبحانه: « ولوردّوا لعادوا لما نهوا عنه »، وانتصاب « فنکون » لانّه جواب التّمنّی. اندر همه **قرآن** حمیم بر دو وجه است: یکی بمعنی قریب چنانکه درین موضع گفت: « ولا صدیق حمیم » ای قریب، دیگر گفت: « ولایسئل حمیم حمیماً » ای ـ قریب قریباً من الکفّار، وقال تعالی «کانه ولیّ حمیم» ای ـ قریب. وجه دیگر حمیم آب گرم است کقوله تعالی: « فسقوا ماء حمیماً »، ای حارّاً یصبّ من فوق رؤسهم الحمیم. وقال تعالی: « ثمّ انّ لهم علیها لشوباً من حمیم » ـ « یطوفون بینها وبین حمیم آن » ای ـ ماء حارّ ـ.

قوله : «انّ فی‌ذلك لآیة» ای ـ انّ فی‌اخبارنا باختصام اهل النّار ـ وتبرّؤ بعضهم عن البعض لعظة و عبرة للعقلاء ، « وماکان اکثرهم مؤمنین » مع وضوح الحجّة وانتفاء الشبهة .

« وانّ ربّك لهو العزیز » المقتدر علی اعدائه بـالانتقام منهم ، المنعم علی اولیائه بالاحسان الیهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « واتل علیهم نباء **ابراهیم** »الآیة ، عاتب ابـاه وقومه وطالبهم بالحجّة علی ماعابهم به وقال : لم تعبدون مالایسمع ولایبصر ولاینفع ولایضرّ ولایحسّ ولایشعر . **ابراهیم** (ع) پدرخودرا وقوم خودرا دید که بت می‌پرستیدند ، ایشان را به پرستش بتان عتاب کرد وعیب بتان برایشان پیدا کرد وانـکه حجّت وبیّنت برآن عبادت ازیشان درخواست کرد ، گفت : باری بدانید که معبود شنوا وبینا ودانا باید تاعابدرا نفع وضربکارآید (۱). بچه می‌پرستید شما این بتان را که‌نمی‌شنوند نمی‌بینند ونمی‌دانند ونه‌بهیچ وقت هیچکس را بـکار آیند ؟ سزای معبودی الله است که شنوا وبینا ودانا است وازهمه کارها آگاه است . اورا چه بانگ بلند چه سرّ دل ، چه روز روشن چه شب سیاه است . بت پرستان چون از **ابراهیم** این سخن شنیدند از جواب درماندند دست در تقلید پدران زدند گفتند : ما میدانیم کـه درین بتان نفع وضرّ نیست امّاپدران‌خودرا واسلاف خودرا دیدیم که‌پرستیدند ما نیزپرستیدیم وبرپی‌ایشان رفتیم . ربّ العالمین بجواب ایشان گفت : « قل اولو جئتکم باهدی ممّا وجدتم علیه آباء کم » یا **محمد** ایشان را بگوی باش ، واگر من بشما آوردم راست‌ترازآن چیز

(۱) نسخهٔ الف : بنفع و ضرّ کارآید .

که پدران خویش بر آن یافتید شما هم بر پی پدران خواهید رفت و آوردهٔ من نخواهید پذیرفت؟ **ابراهیم** چون حجّت خود بریشان ثابت دید و عجز ایشان در جواب ظاهر گشت از ذکر ایشان و معبود ایشان اعراض کرد و مدح مولی آغاز کرد ودر وصف او جلّ جلاله اطناب کرد، گفت: «فانّهم عدوّ لی الا ربّ العالمین، الذی خلقنی فهو یهدین». نشان محبّت آنست که محبّ چون در وصف محبوب آید دل از دیگران واپردازد (۱)، همه ذکر محبوب کند، همه ثنای محبوب گوید، از ذکر وثناء و شکر اوسیر نشود و خاموشی نتواند، چنانکه **خلیل** (ع) چون در ذکر و مدح الله آمد، بنگر که چون در ذکر و ثناء فراوان آویخت و دعا و خواهش بسیار کرد. بسا فرقا که میان دو قوم است یکی ارباب حوایج دیگر اصحاب حقایق ارباب حوایج جهد کنند و طاعت آرند و اوراد شمرند وانگه حاجتهای خود برپی آن عرضه کند و دل در پاداش بسته والحاح در دعا و حاجت خواست کرده. و فی الخبر: «ان الله عزّوجلّ یحبّ الملحّین فی الدعاء». این مقام ارباب شریعت است، و **موسی** (ع) برین مقام بود آنگه که میگفت «ربّ اشرح لی صدری و یسرلی امری» الی آخر الایة. و برتر ازین مقام اصحاب حقایق است که از ذکر وثناء محبوب واحاجت خواست نه‌پردازند. گهی زبان در ثناء آویخته گهی دل در مشاهده آمیخته و سرّ بمواصلت رسیده در خود فانی گشته و بحقّ باقی شده، اینست حال **خلیل** آنگه که میگفت: الّذی خلقنی فهو یهدین»، ای - یهدینی منّی الیه- فانّی محو فی وجودی لااهتدی فی نفسی الی معبودی.

پیر طریقت ازینجا گفت: الهی راهم نمای بخود و باز رهان مرا از بندخود، ای رساننده! بخود برسانم که کس نرسید بخود، الّهی یاد تو عیش است و مهر تو سور است، شناخت تو ملك است ویافت تو سرور، صحبت تو روح روح است وقرب تو نور، جویندهٔ تو کشتهٔ با جانست ویافت تو رستخیز بی‌صور.

---

۱ - نسخهٔ ج: فاپردازد

« والّذی هویطعمنی ویسقینی » . **خلیل** از طعامهای لذیذ با راحت وشرابهای روشن مروّق نفور گشت . گفتند چرا ازو نخواهی و نخوری جواب داد که : الا له الخلق و الامر. این صورت ما فرمودهٔ خلق اوست و این تن ما فرمان امر اوست . ما دامن بدامن ارادت ازان وابستیم و خودرا در طویلهٔ تطوّل وی کشیدیم تا ما را بی قوت نگذارد . هنوز پرکار قدرت در دایرهٔ وجود نگشته بود که هر کسی را آنچه سزای وی بود داده و ازآن پرداخته . فرغ الله من الخلق و الخلق و الاجل و الرّزق . یکی دربند قوت نفس است یکی در آرزوی قوت دل . قوت نفس طعام و شراب است و قوت دل معرفت و محبّت . یکی زنده بنفس ،زند گی وی بقوت است و بباد ، یکی زنده بحق،زند گی وی بمهراست وبیاد . **ذوالنون‌مصری** هر گه که‌این آیت خواندی گفتی : « یطعمنی » طعام المعرفة « و یسقینی » شراب المحبّة ثمّ انشأ یقول :

شراب المحبّة خیر الشّراب و کلّ شراب سواه سراب .

قال **ابو بکر الوراق** : « یطعمنی » بلا طعام و « یسقینی » بلا شراب ، مجازها یشبعنی و یروینی من غیر علاقة . یدل علیه حدیث السّقا فی عهد رسول‌الله (ص) حین تبع‌النبی علیه‌السّلام ثلاثة ایّام یقرأ : « و ما من دابّة فی الارض الا علی الله رزقها» فرمی بقربته فاتاه آت فی منامه بقدح من شراب‌الجنّة فسقاه . قال **انس** فعاش بعد ذلك نیّفا و عشرین سنة لم یأکل ولم‌یشرب علی شهوة .

« و اذا مرضت فهو یشفینی » **خلیل** گفت : اگر روزی بیمار شوم شفاء درد خود هم ازو جویم که درد داد . ما علاج از طبیبی خواهیم که در مغز افعی داروخانهٔ زهر اوساخت. **خلیل** (ع) اضافت مرض با(۱)خود کرد، گفت:مرضت ونگفت‌امرضنی. هرچند که همه ازوست لکن خواست که ادب خطاب در آن حضرت بجای آورد ، و این نه مرضی معلوم بود درآن‌وقت‌بلکه نوعی بود ازتمارض کما «یتمارض‌الاحباب

۱ ــ نسخهٔ الف فاخود

طمعاً فی‌العیادة کما قال الشاعر شعر :

یودّ بان یمسی سقیماً لعلها اذا سمعت منه سلیمی یراسله

و قال بعضهم :

وان کان یمنعك الوشاة زیارتی فادخل الّی بعلة العوّاد

آن شفاء دل **خلیل** که بوی اشارت میکند آنست که **جبرئیل** گاه گاه آمدی بفرمان حقّ جلّ وعلی و گفتی : یقول مولاك کیف کنت البارحة ؟ وزبان حال **خلیل** بجواب میگوید :

خرسند شدم بدانکه گویی یکبار ای خستهٔ روزگار دوشت‌چون بود

و«الّذی یمیتنی ثمّ یحیینی» اضاف‌الموت الیه و هو فوق المرض لان الموت‌لهم غنیمة و نعمة لانهم یصلون الیه بارواحهم . و فی‌الخبر : « تحفة المؤمن‌الموت » .وقیل معناه ـ یمیتنی باعراضه عنّی وقت تعزّزه و یحیینی باقباله علیّ حین تفضّله ـ وقیل یمیتنی عنّی و یحیینی به .

هر کو نه باو باقی است بحقیقت فانی است هر که نه باو زنده اومردهٔ جاودانی‌است

الّهی نه جز ازشناخت توشادی است نه جز از یافت تو زندگانی ، زندگانی بی تو مردگی است و زندهٔ بتو هم زنده و هم زندگانی است .

پیر طریقت گفت : کسی که او زندگانی وی بود ازو لحظتی و حرکتی‌بسر نیاید مگر که همه درو مستغرق بود .

غم کی خورد آنکه شادمانیش تویی یا کی مرد او که زندگانیش تویی

در نسیهٔ آن جهان کجا دل بندد آنکس که بنقد این جهانیش تویی

این حال کسی بود که اورا دلی سلیم بود چنانکه الله گفت : « الا من اتی‌الله بقلب سلیم » سلم من‌الضلالة ثمّ من‌البدعة ثمّ من‌الغفلة ثمّ من‌الغیبة ثمّ من‌الحجبة‌ثمّ من‌المساکنة ثمّ من‌الملاحظة . هذه کلّها آفات والاکابر سلموا منها والاصاغر امتحنوا

بها . و يقال القلب السليم الذی سلم من ارادة سلامة نفسه .

پیری‌را گفتند که قلب سلیم کدام است ؟ گفت : سلیم در لغت عرب لدیغ باشد ، مار گزیده ودر خود بی‌قرار گشته، و بی‌آرام بوده ، چنانك **ذوالنون‌مصری** كان يصيح‌ليلة الى‌الصباح فيقول : المستغاث ايّها‌المسلمون المستغاث ، فلما اصبح‌قال له جيرانه ما اصابك البارحة ؟ قال كيف لا يستغيث من لايجدالقرار ولاالفرار ؟فریاد باو که نه ازو بسر می‌شود و نه با او کار فراسر شود.اگر بروم گویند‌این‌بیگانگی چیست واگر بیایم گویند این دیوانهٔ بما کیست ؟ این درویش را میان آب و آتش میباید زیست ، اگر مقام کند بسوزد و گر بگریزد غرق شود . بر زبر سرش‌ابر‌آتش بیز، زیرقدم‌دریاموج‌انگیز، پیش‌روی تیغ‌خون‌ریز ، پس پشت تیر جان آویز،نه‌روی پرهیز نه‌توان گریز .

امامی سيوف و خلفی سهام وفوقی شرار و تحتی بحار

فلالی اليك بوجه فرار و لالی منك بحال فرار

جریر بغدادی گوید:دلها سه قسم است : قلب منیب قلب شهید و قلب سلیم . قلب منیب آنست که گفت : « من خشی الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب » ، هر بنده‌ای که او ترسید و عیب خود دید و با مولای خود گردید دل وی منیب است ، وقلب شهید آنست که گفت : « انّ فی ذلك لذكری لمن‌كان‌له‌قلب‌او القی‌السمع و هو شهید » . میگوید این پیغام که دادم و این در که گشادم یادگار اوست که دلی دارد زنده و گوشی گشاده وآن دل مرا حاضر گشته ، وقلب سلیم آنست که گفت : « الا من اتی‌الله بقلب سلیم » . طوبی اورا که دلی دارد سلیم از شكّ شسته و بامولی پیوسته و از دنیا و خلق آسوده واز غیر او رسته . و گفته‌اند :دل سلیم با سلامت بود هرچه بدو دهند قبول کند و بآن قانع شود ، امّا دل منیب معدن درد است ، نه هیچ چیز قبول کند و نه بهیچ خلعت‌قانع شود ؛دل‌سلیم درمقام لطف دارند ولی منیب‌درقید

دل منیب دردزدگان ولایت طریقتند ، ایشانند که بقعر بحر فقر رسیده‌اند ، و هیچ خبر باز نداده‌اند . اگر بهرچه در کونین خلعت است این دل بیارایند هرلحظه که برآید برهنه‌تر بود ، واگر کلّ کونین مائده‌ای سازند و پیش دل منیب نهند اورااز آن نزل چاشنی نیاید ، در امتلاء آن لقمه طالب فقر وفاقت گردد که : « اجوع یوماً و اشبع یوماً » نوشش باد ، **بویزید بسطامی** که هردو کون لقمه‌ای ساختند و بر حوصلهٔ دل پر درد وی نهادند هنوز روی سیری نمی‌دید فریاد میداشت که : «هل من مزید» . قال **ابویزید** : قطعت المفاوز حتی بلغت البوادی وقطعت البوادی حتی وصلت الی الملکوت وقطعت الملکوت حتی بلغت الی الملك فقلت : الجایزة . قال: قدوهبت لك جمیع ما رأیت ، قلت : انـّك تعلم انّی لم ار شیئاً من ذلك. قال : فما ترید ؟ قلت : ارید ان لا ارید . قال : قد اعطیناك .

٤ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **كذّبت قوم نوح المرسلین** (١٠٥) » دروغ زن شمرد قوم **نوح** فرستادگانرا [بایشان] . « **أذ قال لهم اخوهم نوح** » آنگه که فرا ایشان گفت مرد ایشان **نوح** « **الا تتقون** (١٠٦) » . بنپرهیزید ؟

« **انّی لكم رسول امین** (١٠٧) » من شما را فرستاده‌ای استوارم .

« **فاتّقوا الله و اطیعون** (١٠٨) » بپرهیزید از عذاب خدای و مرا فرمان برید .

« **وما اسئلكم علیه من اجر** » نمیخواهم از شما هیچ مزدی، « **ان اجری الّا علی ربّ العالمین** (١٠٩) » نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان .

« **فاتّقوا الله واطیعون** (١١٠) » بپرهیزید از [عذاب] خدای ومرا فرمان برید.

«**قالوا انؤمن لك**» گفتند: بگرویم بتو ایمان آریم ترا؟ «**و اتّبعك الارذلون**(۱۱۱)» پس‌روان تو که نبوده‌تر از مردمانند.

«**قال و ما علمی بما کانوا یعملون**(۱۱۲)» گفت: من‌چه دانم؟ [چه دانش‌مرا] بآنچه ایشان میکنند؟ [که بآن پسندیده می‌آیند].

«**ان حسابهم**» نیست شمار ایشان [و جزای شایستگی ایشان]، «**الّا علی ربی لو تشعرون**(۱۱۳)» مگر بر خداوند من اگر میدانید.

«**و ما انا بطارد المؤمنین** (۱۱۴)» و من رانندهٔ گرویدگان نیستم.

«**ان انا الّا نذیر مبین**(۱۱۵)» نیستم من مگر ترسانندهٔ آشکارا.

«**قالوا لئن لم‌تنته یانوح**» گفتند ای نوح اگر باز نه ایستی ازین سخن، «**لتکونن من المرجومین**(۱۱۶)» ناچار از راندگان باشی و کشتگان بسنگ.

«**قال ربّ**» گفت خداوند من، «**انّ قومی کذّبون** (۱۱۷)». این قوم مرا دروغ‌زن گرفتند.

«**فافتح بینی و بینهم فتحاً**» بر گشای میان من‌ومیان ایشان [کار] بر گشادنی «**و نجنی و من معی من المؤمنین** (۱۱۸)» و باز رهان مرا و ایشان که با منند از گرویدگان.

«**فانجیناه و من معه**» برهانیدیم اورا وهر که با او بود، «**فی الفلك المشحون**(۱۱۹)» در آن کشتی گران بار کردهٔ پر.

«**ثمّ اغرقنا بعد الباقین** (۱۲۰)» آنگه بآب بکشتیم پس همه بازماندگان را از کشتی.

«**انّ فی ذلك لایة**» [در آن کرد و] درین [گفت] نشانی [وعبرتی پیداست و پندی آشکار] است.

«**وماکان اکثر هم مؤمنین** (۱۲۱)» و بیشتر ایشان گرویده نبودند.

« **وان ّ ر ّبك لهو العزيز الرحيم** (١٢٢) وخداوند تواست آن توانای مهربان [با همه تاود امّا می بخشاید].

« **كذ ّبت عاد المرسلين** (١٢٣) » دروغ زن گرفتند **عاد** فرستادگان ما را .

« **اذ قال لهم اخوهم هود** » آنگه که ایشانرا گفت مرد ایشان **هود** « **ا ّلا تتقون** (١٢٤) » بنترسید از [عذاب] خدای ؟

« **ا ّني ّ لكم رسول امين** (١٢٥) » من شما رارسولی استوارم .

« **فا ّتقوا الله واطيعون** (١٢٦) » بپرهیزید از [عذاب] خدای ومرا فرمان برید .

« **وما اسئلكم عليه من اجر** » و نمی خواهم از شما برین [پیغام رسانی] هیچ مزدی . « **ان اجرى ا ّلا على رب ّ العالمين** (١٢٧) » نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان .

« **اتبنون بكل ريع** » می‌سازیدوبرمی‌آریدبرهربالایی، » **آية** کبوترخانه‌ای؟(١)
« **تعبثون** (١٢٨) » : بازی میکنید و کبوتر داری .

« **و تتخذون مصانع** » و می کنید کارگاهها [وبازی گاهها از سنگ‌خاره]
« **لعلكم تخلدون** (١٢٩) » تا مگر جاوید مانید .

« **واذا بطشتم** » و چون بر میکوبید ، « **بطشتم جبارين** (١٣٠) نا بخشاینده بر میکوبید .

« **فا ّتقوا الله واطيعون** (١٣١) » بپرهیزید از [عذاب] خدای ومرا فرمان برید.

« **وا ّتقوا الذى امد ّكم بما تعلمون** (١٣٢) » . بترسید از آن [خدای] که‌شما را در هم پیوست ، اینچه میدانید . « **امد ّكم بانعام و بنين** (١٣٣) » شما را پیوسته‌داد ستوران و پسران .

« **وجنات و عيون** (١٣٤) » و رزان و چشمه‌ها [ی روان] .

---

١ ـ نسخهٔ : الف : کوتر خانه

« انّی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم(۱۳۵) » که من می‌ترسم برشما از عذاب روزی بزرگ.

« قالوا سواء علینا » گفتند یکسانست [در خواری و سستی] بر ما.

« اوعظت ام لم تکن من الواعظین(۱۳۶) » که پند دهی یا از پند دهندگان نباشی.

« ان هذا الا خلق الاوّلین(۱۳۷) » نیست این [که تو آوردی] مگر دروغ ساختن پیشینان.

« و ما نحن بمعذّبین (۱۳۸) » وهرگز ما را عذاب نخواهند کرد.

« فکذّبوه فاهلکناهم » دروغ زن گرفتند اورا و هلاك کردیم ایشان را.

« انّ فی ذلك لآیة » [در آن کرد و] درین گفت نشانی و عبرتی پیداست وپندی آشکارا، « وماکان اکثرهم مؤمنین(۱۳۹) » و بیشتر ایشان گرویده نبودند.

« وانّ ربك لهو العزیز الرحیم (۱۴۰) » و خداوند تو آن توانای مهربان [با همه تاود امّا می بخشاید].

« کذّبت ثمود المرسلین(۱۴۱) » دروغ زن گرفت ثمود پیغامبرانرا.

« اذقال لهم اخوهم صالح » آنگه که ایشانرا گفت مرد ایشان صالح:

« الا تتقون (۱۴۲) » که از [عذاب] خدای بنپرهیزید؟

« انّی لکم رسول امین (۱۴۳) » من شما را فرستادهٔ استوارم. «فاتّقوا الله و اطیعون (۱۴۴) » بپرهیزید از [عذاب] خدای ومرا فرمان برید. « وما اسئلکم علیه من اجر » و نمی‌خواهم از شما برین [پیغام رسانیدن] هیچ مزدی، «ان اجری الا علی ربّ العالمین (۱۴۵) » نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان.

« اتترکون » شما را میخواهند گذاشت « فیماههنا » در اینجه اندرست‌درین جهان، « آمنین(۱۴۶) »[جاوید] بی‌بیم.

« فی جنات و عیون (۱۴۷) وزروع » در رزان و چشمه‌ها و کشت زارها،

« **و نخل طلعها هضیم**(۱۴۸) » و خرما بنان خوشهٔ آن نرم و پخته .

« **و تنحتون من الجبال** » و می تراشید از کوهها و سنك خاره « **بیوتاً** » خانه‌هایی « **فارهین** (۱۴۹) استادان وتیزکاران .

« **فاتقوا الله و اطیعون**(۱۵۰) » بپرهیزید از [عذاب] خدای وفرمان بریدمرا

« **ولا تطیعوا امر المسرفین** (۱۵۱) » و فرمان‌بردار مباشید (۱) گزاف‌کارانرا

« **الذین یفسدون فی الارض** » ایشان که بزمین به تباه کاری میروند « **ولا یصلحون**(۱۵۲) و کار و کرد خویش نیك نمی‌دارند .

« **قالوا انما انت من المسحرین**(۱۵۳) » گفتندچه‌ای‌تومگریکی‌ازخورندگان کرده (۲) و از آشامندگان .

« **ما انت الا بشر مثلنا** » نیستی مگر مردمی همچون ما « **فات بآیة ان کنت من الصادقین** (۱۵۴) بیار نشانی اگر[از] راست گویانی .

« **قال هذه ناقة** » [**صالح**] گفت اینك آن (۲) ماده شتر [آن نشانی که می خواستید] . « **لها شرب** » اوراآبشخور [روزی] **و لکم شرب یوم معلوم**(۱۵۵) و شما را آبشخور روزی [هردو نوبت] دانسته .

« **و لاتمسوها بسوء** » وهیچ بد مرسانید باو «**فیأخذکم عذاب یوم عظیم**(۱۵۶) که بگیرد شمارا عذابی روزی بزرگ .

« **فعقروها** » پی زدند اورا و بکشتند « **فاصبحوا نادمین** (۱۵۷) » پس‌بامداد کردند پشیمانان .

« **فاخذهم العذاب** » فرا گرفت ایشانرا عذاب [بانگی کشنده] ، « **ان فی ذلك لآیة** » [در آن کرد و] درین [گفت] نشانی [و عبرتی پیدا] ست [وپندی اشکارا] « **وماکان اکثرهم مؤمنین**(۱۵۸) » و بیشتر ایشان گرویده نبودند .

---

۱ ـ نسخهٔ الف : مبید ۲ ـ نسخهٔ ج : آنك این.

« و ان ربك لهو العزيز الرحيم(۱۵۹) » و خداوند تو توانا است مهربان [با همه می تاود امّا می‌بخشاید] .

« کذّبت قوم لوط المرسلين(۱٦۰) » دروغ زن گرفتند قوم **لوط** پیغامبرانرا .

« اذ قال لهم اخوهم لوط » آنگه که گفت ایشانرا (۱) مرد ایشان **لوط** « الا تتقون (۱٦۱) » بنپرهیزید از [عذاب] خدای ؟ « انّی لکم رسول امین(۱٦۲) » من شما راپیغامبری استوارم . فاتّقوا اللّه و اطیعون(۱٦۳) بپرهیزید از [عذاب]خدای و مرا فرمان برید .

« وما اسئلکم علیه من اجر » و نمی‌خواهم برین [پیغام رسانیدن]هیچ‌مزدی « ان اجری الاّ علی ربّ العالمین(۱٦٤) » نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان .

« اتأتون الذکران من العالمین(۱٦۵) » گرد می‌آیید بانران از مردمان « و تذرون » و میگذارید « ماخلق لکم ربکم من ازواجکم »آنچه آفریدخداوند شما از جفتان شما؟« بل انتم قوم عادون(۱٦٦) » نیستید شما مگر قومی از اندازه در گذارندگان .

« قالوا لئن لم تنته یالوط» گفتند ای **لوط** اگربازنشوی و باز نه‌ایستی(۲) ازین سخن « لتکونن من المخرجین(۱٦۷) » ناچاره که از بیرون کردگان باشی(۳)، « قال انّی لعملکم من القالین (۱٦۸) » **لوط** گفت : من کرد شما را از زشت دارانم، « ربّ نجنی و اهلی ممایعملون(۱٦۹) » خداوند من باز رهان مرا و کسان مرا از آنچه ایشان میکنند .

« فنجیناه و اهله اجمعین (۱۷۰) » باز رهانیدیم اورا و کسان اورا همگان .

« الاعجوزا فی الغابرین(۱۷۱) » مگرپیرزنی ازبازماندگان درشارستان[پس

---

۱ ـ نسخهٔ الف : ایشانرا گفت ۲ ـ نسخهٔ الف : اگر باز نشی و با نه‌ایستی

۳ نسخهٔ الف .

بیرون شدن **لوط** و کسان او از آن].

« **ثم دمّرنا الآخرین** (۱۷۲) » آنگه دمار برآوردیم ونیست کردیم دیگرانرا.

«**وامطرنا علیهم مطراً** » برایشان ببارانیدیم بارانی، « **فساء مطر المنذرین**(۱۷۳)

چون بد بارانی ترسانید گان و تهدید نیوشند گانرا.

«**انّ فی ذلك لآیة** » [درآن کرد و] و درین [گفت] نشانی [و عبرتی

پیدا] ست [و پندی آشکارا] ، **وما کان اکثرهم مؤمنین** (۱۷۴) » و بیشتر ایشان

گرویده نبودند.

« **و انّ ربك لهو العزیز الرحیم**(۱۷۵) » خداوند تو تواناست مهربان[باهمه

تاون امّا می بخشاید].

« **کذّب اصحاب الایکة المرسلین**(۱۷۶) » دروغ زن گرفت مردمان **ایکة**

پیغامبران را « **اذ قال لهم شعیب** »آنگه که شعیب گفت ایشانرا« **الا تتقون**(۱۷۷)

بنپرهیزیدازعذاب‌خدای«**انّی لکم رسول امین**(۱۷۸) »من شمارارسولی‌استوارم«**فاتّقوا**

الله و اطیعون (۱۷۹) » بپرهیزید از عذاب خدای و فرمان برید مرا.

« **وما اسئلکم علیه من اجر** » و نمی‌خواهم برین [پیغام رسانیدن] ازشماهیچ

مزدی ، «**ان اجری الاّ علی ربّ العالمین**(۱۸۰) » نیست مزد من مگر بر خداوند

جهانیان.

« **اوفوا الکیل**» تمام پیمایید[بر مردمان]«**ولاتکونوا من المخسرین**(۱۸۱)»

و ازکاهند گان و زیان نمایند گان‌مباشید (۱) « **وزنوا بالقسطاس المستقیم** (۱۸۲) »

و بقپان راست سنجید.

«**و لاتبخسوا الناس اشیاء هم** » وچیزهای مردمان مکاهید، « **و لاتعثوا فی**

الارض مفسدین (۱۸۳) » و به تباه‌کاری در زمین مروید دلیروار.

---

۱ نسخهٔ الف : مبید.

« **و اتّقوا الذی خلقکم** » و بپرهیزید از عذاب آن خدای که شمارا بیافرید، « **و الجبلة الاولین** (۱۸۴) » و گروهان پیشینیان [آفرید] .

« **قالوا انّما انت من المسحرین** (۱۸۵) » گفتند تو نیستی مگر آفریده‌ای خوردن و آشامیدن را « **ما انت الا بشر مثلنا** » و نیستی مگر مردمی همچون ما « **و ان نظنك لمن الکاذبین** (۱۸۶) » و نمی پنداریم ترا مگر از دروغ زنان .

« **فاسقط علینا** » فروافکن بر ما « **کسفا من السماء** » پاره‌ای از آسمان، چنانکه برستخیز خواهد بود، « **ان کنت من الصادقین** (۱۸۷) » اگر از راست گویانی .

« **قال ربی اعلم بما تعملون** » گفت خداوند من به داند آنچه شما میکنید از [افسوس] .

« **فکذّبوه** » دروغزن گرفتنداورا « **فاخذهم عذاب یوم الظلة** » فرا گرفت ایشان را عذاب روز **ظلة** (۱) [میانهٔ آن میغ که ایشان را بکشت از تف] .

« **ان فی ذلك لآیة** » [در آن کرد] ودرین [گفت]نشانی [وعبرتی]بود [پیدا و پندی آشکارا « **وماکان اکثرهم مؤمنین** (۱۹۰) » و بیشتر آنانند که گرویده نبودند .

« **و انّ ربّك لهو العزیز الرحیم** » و خداوند تواناست [آن توانای] مهربان [با همه می‌تاود امّا می بخشاید] .

النوبة الثانیة

قوله : « کذّبت قوم نوح المرسلین » ، ـ ای کذّبت جماعة قوم **نوح** ، فانّث للجماعة کقوله : « قالت الاعراب » ، و قال **المبرّد** انّث لانّ القوم و القبیلة و احد ،

---

۱ ـ اینجا بقیه این آیه : « **انه کان عذاب یوم عظیم** (۱۸۹) » از هر دو نسخه افتاده است.

فترك اللفظ و اعمل المعنى و عنى بالمرسلين **نوحاً** وحده ، نظيره : « يا ايّها الرّسل ».

حسن بصری را پرسیدند : چونست این که ربّ العالمین میگوید : « كذّبت قوم **نوح** المرسلين » ، « كذّبت **عاد** » ، كذّبت **ثمود** المرسلين » و رسول بـايشان زيادت از یکی نبود ؟ **گفت** : پیغامبر که بایشان آمد ، و نفی شرك و تصديق رسل چون اورا دروغ زن گرفتند چنانست که همه را دروغزن گرفته‌اند ، که همه رابا این معنی فرستادند . و قيل: كذّبوا **آدم** و **ادريس** و **نوحاً** . و انّما قال « اخوهم » لانّه كان على لسانهم و من جنسهم لامن طريق الدّين . حقّ تعالى هـر پیغامبر کـه بقومی فرستاد هم از عشیره و قبیلهٔ ایشان فرستاد وبرزبان و لغت ایشان ، از بهر آنکه‌چون بوی معرفت دارند وصدق وامانت وی شناسند آن بقبول نزدیکتر باشد وسخن اوبه در گیرد . « الا تتّقون » يعنى ـ افلا تتّقون عقاب الله بعد وضوح الحجّةوانتفاءالشبهة؟

« انّی رسول امين » انّى رسول‌الله اليكم و قد يضاف الرّسول الى المرسل اليه و الى المرسل كقوله : « **محمد** رسول‌الله » و قوله : « انّ رسولكم الذى ارسل اليكم لمجنون » و قوله« امين » يعنى ـ على الوحى والرسالة لانّكم عرفتمونى قبل هذا فيما بينكم بالصّدق والامانة . معنی آنست که مرا پیش ازین در میان قوم خویش بصدق و امانت شناخته‌اید چون با شما در کار شما راست گویم پس بدانید که بر وحی و رسالت حقّ هم راست گویم .

« فاتّقوا الله و اطيعون » فيما آمركم به فانّى لا اخونكم و لااريد بكم سوء و ما اسألكم » على ما ادعوكم اليه « اجراً » و ثواباً « ان اجرى الّا على ربّ العالمين » ، و ذلك اريده .

«فاتقوالله واطيعون» كرّرلانّ الاوّل متصل بقوله«امين» والثّانى بقوله.«ما اسألكم عليه من اجر» فهما سببان . وقيل كرّر لانّه فى الانذار ابلغ .

«فالوا انؤمن لك و اتّبعك الارذلون » الاقلّون مالا وجاهاً : الرّذيلة ـ هى الخصلة

الذمیمة الّتی یمتنع عنه العقل والشّرع ـ ؛ و ضدّه الخصلة الحمیدة الّتی یدعو الیها العقل و الشّرع . قرأ **یعقوب** و « اتباعك الارذلون » ای ـ لانؤمن لك و من اتّبعك الارذلون؛ ای ـ و هذه حالك کما تقول : لانصحبك و اصحابك السّفلة ،ای ـ و السّفلة اصحابك ؛ و قرأ الباقون و اتّبعك علی الفعل الماضی، ای ـ لانؤمن لك ـ و قد اتّبعك الارذلون؛ ای و هذه حالك کما تقول : لانصحبك وصحبك السّفلة . والاتباع جمع تبع والتبع جمع تابع مثل طالب و طلب و حارس و حرس، و یجوز ان یکون جمع تابع کصاحب واصحاب. ارذلون بقول مفسّران پیشه ورانند : کفشگر و جولاه و حجّام و امثال ایشان ؛ معنی آنست که بتو چون ایمان آریم و پسروان تو اهل صناعت وپیشه‌ورانند نه خواجگان و محتشمان ، و این سخن از روی جهل و حماقت گفتند از بهر آنکه صناعت و حرفت چون مباح باشد در باب دیانات پسندیده‌است وقدحی در مردم نیارد؛ و گفته‌اند ارذلون سفله‌اند اهل خساست و مکاسب دنی .

نوح گفت : « و ما علمی بما کانوا یعملون » انّمالی منهم ظاهر امرهم وعلیّ ان ادعوهم و لیس علیّ من خساسة احوالهم و دنائة مکاسبهم شیی و لم اکلّف ذلك انّما کلّفت ان ادعوهم . معنی آنست که از خساست احوال ودنائة مکاسب ایشان بمن چه باز می گردد و مرا چه می‌باید دانست که نه دانش آن مرا تکلیف کرده‌اند ،مرا تکلیف آن کرده‌اند که ایشان را دعوت کنم بتوحید و مردم که بریکدیگر تفاضل دارند بایمان و توحید و طاعت دارند نه بآنچه شمامیگوئید.پس خواستند که **نوح** را براتباع خود بیرون آرند و اغراء کنند ، گفتند : انّهم یضمرون الکفر و یظهرون لك الایمان . ایشان منافقانند ، در دل بیرون از آن دارند که بزبان میگویند ، بزبان ایمان می‌آرند و بدل کافر می‌شوند (۱) .

نوح جواب داد که : « ان حسابهم الا علی ربّی لو تشعرون » یعنی ـ الیّ

نسخهٔ الف می‌شند

ظاهرهم والله يحاسبهم على ما فى قلوبهم- بر من نيست كه دل ايشان بازجويم وبدانم بر من آنست كه ظاهر ايشان قبول كنم والله تعالى خود مطلع است بردلهاى ايشان و خود حساب باطن واسرار ايشان كند. همانست كه **مصطفى** (ص) گفت درآن خبر معروف : « فاذا شهدوا ان لا اله الا الله عصموا منّى دماء هم واموالهم الا بحقّها و حسابهم على الله عزّوجل . وقال **سفيان الثورى** :لانحاسب الاحياء ونحكم على الاموات.

« و ما انا بطارد المؤمنين » يعنى ـ لااطردهم بقولكم ـ انهم يضمرون الكفر

« ان انا الا نذير مبين » اى ما انا الا معلم بمواضع المخافة لتحذروها و لم اكلّف ما فى الضّماير .

« قالوا لئن لم تنته يا **نوح** » عن هذه المقالة لتكوننّ من المرجومين . يعنى ـ المشتومين و قيل من المقتولين بالحجارة .

« قال ربّ انّ قومى كذّبون » تكذيباً لا يرجى معه ايمانهم و لا اجابتهم .

« فافتح بينى و بينهم فتحاً » اى ـ اقض بينى و بينهم قضاء تنجينى به منهم و « نجّنى و من معى » من العذاب الّذى تهلكهم به .

« فانجيناه و من معه » اى ـ خلّصناه مع المؤمنين « فى الفلك المشحون » المملوّ من الانس و الجنّ والسّباع و الطيور من كلّ صنف ذكر و انثى .

« ثمّ اغرقنا » بعد انجاء نوح و من معه « الباقين » من قومه . وفى الآية تنبيه على انّ **نوحاً** (ع) كان مبعوثاً الى من على وجه الارض.الاترى انّه قال فى قصّة **موسى و فرعون** : « ثمّ اغرقنا الآخرين » و قال ههنا : « ثمّ اغرقنا بعد الباقين» و كذلك تبيّن فى دعائه حيث قال : « ربّ لاتذر على الارض من الكافرين ديّاراً » و قال سبحانه : « و جعلنا ذريّته هم الباقين » .

« انّ فى ذلك » اى ـ فى الّذى فعل بقوم نوح لعبرة لمن بعد هم من هذه الامّة ، فيحذرون مثل عقوبتهم و ما كان اكثر قومك مصدّقين .

« و انّ ربّك لهو العزيز » فی‌انتقام من كفر به « الرّحيم » بعباده‌المؤمنين .و قيل « و ماكان اكثرهم مؤمنين » يعنی‌قوم **نوح** يقول كان اكثرهم كافرين بالتّوحيد و لو كان اكثر هم مؤمنين لم يعذّبوا فی‌الدّنيا .

« قوله : « كذّبت عاد المرسلين » **عاد** اسم قبيلة ، و لهذا انّث و هو فی الاصل اسم رجل هو ابوالقبيلة .

« اذ قال لهم اخوهم»يعنی ـ فی‌النّسب لا فی‌الدّين ـ « الا تتّقون » عقاب‌الله علی كذبكم به .

«انّی لكم رسول امين » علی وحی‌الله و رسالاته .

« فاتّقوا الله » بطاعته والانتهاء الی ما يأمركم به و ينها كم عنه « واطيعون » فيما آمركم به من تقوی‌الله والحذر من سطوته .

«و ما اسألكم عليه من اجر»، ای ـ اطلب منكم ـ علی‌امری ايّاكم بتقوی الله جزاء و ثوابا . فان جزائی و ثوابی علی ربّ العالمين . لانّه هوالّذی ارسلنی فكان اجری عليه . و قيل انّما قال ذلك لانّ المستحقّ علی تبليغ الرسالة ثواب دائم و لم يكن ذلك اليهم .

«اتبنون بكلّ ريع آية تعبثون » الرّيع ـ المرتفع من الارض و جمعه ارياع ، و الريع بالفتح فيه لغة و اصله فی‌اللغة الزيادة ـ و قيل هو الطريق المرتفع‌عن‌الارض سلك‌ام لم‌يسلك . و قيل هوالطريق الّذی يكون بين الجبلين، «آية»يعنی بناء متميزاً عن ساير الابنية و قيل آية ای علامة يجتمعون اليها للعبث بمن يمرّ فی‌الطريق وقيل هو برج‌الحمام،«تعبثون»يعنی عابثين وهذا كقول القائل : خرج فلان من‌البلد يقول كذا يعنی قائلا كذا . خلافست ميان علما كه از بهرچه ايشانرا عابث خواند بدان بناها كه می كردند ؟ قومی گفتند اسراف ميكردند در آن فوق‌الحاجة قصرهای عظيم و منظرهای بلند، وهرچه اسراف باشد و فوق‌الحاجه‌همه‌عبث بود .قومی گفتند

غرض ایشان در آن تفاخر و تکاثر بود و تفاخر در ابنیه عبث باشد که آنرا محصولی نبود . قومی گفتند که قصد ایشان در آن بناها آن بود که تا از مکاره زمان‌ونوائب روزگار ایمن باشند و این عبث باشد،قومی گفتند که کبوترخانه بود که می کردند و کبوترداری‌ـواین خودبازی کودکان باشد، و قیل کانوا یبنون‌بناء من‌یطمع‌الخلود وذلك عبث . **مقاتل** گفت ایشان سفرمیکردند وبستارگان راه‌می‌بردند پس‌خواستند که راه بردن بر خود آسان کنند و بر راهها‌قصرهای عظیم و بناهای بلند بساختند تا علمی باشد ایشانرا و نشانی در راه بردن وآنگه‌بآن تفاخر میکردند که‌هذامنزل فلان و هذا منزل بنی‌فلان، اینست که ربّ العالمین گفت :« آیة تعبثون و تتّخذون مصانع » ای ـ حصوناً و کلّ بناء مصنعة وقیل‌المصنعة‌البناء علی الماء ولعلّکم‌تخلدون ای کانّ‌هذه‌الابنیة تخلّدکم فی‌الدّنیا وانتصب آیة علی انّه مفعول له، ومفعول«اتبنون» غیر مذکور لدلالة الکلام علیه ، فدلّ «تبنون»علی البناء و دلّت«آیة»علی‌عظم البناء .

« و اذا بطشتم بطشتم جبّارین » ای ـ اذا انتقمتم انتقمتم انتقام‌الجبّارین بلا رأفة و لاابقاء . و قیل معناه«اذا بطشتم» بمن دونکم«بطشتم» متکبّرین قتلابالسّیف و ضرباً بالسوط والجبّار الّذی یقتل ویضرب علی‌الغضب ، و اصل‌الجبّار ممتنع ، مشتق من جبّار النخل ، هوالّذی قد ارتفع عن ان‌تناله ید . وقیل‌الجبّار هو الغالی بالقدرة و هو مدح لله عزّوجل لانّه حقیقة فیه و ذمّ لغیره لانّه کذب .

« فاتّقوا الله » بترك هذه الاشیاء « واطیعون » فیما ادعوکم الیه .

« واتّقواالّذی امدّکم » ای اعطاکم‌ما تعلمون . والامداد ـ اتباع‌الثانی‌بماقبله شیأ بعد شیء علی انتظام ـ . ثمّ فسّر فقال : « امدّکم بانعام و بنین و جنّات و عیون . انّی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم » فی‌الدّنیا و قیل فی‌الآخرة باصرارکم علی ما انتم علیه .

«قالوا سواء علینا اوعظت ام‌لم‌تکن من‌الواعظین» ای‌ـ لانقبل کلامك ودعوتك

و عظت ام سکتّ .

« ان هذا الّا خلق الاوّلين » بفتح خا و سکون لام قرائة **ابن کثیر** و **نافع** و **ابوعمرو** و **یعقوب** و **علی**، معنی آنست که ما هذا الّذی جئتنابه الا کذب الاوّلين الّذين ادّعوا النبوّة و لم يكونوا انبياء؛ وباين قول خلق بمعنی اختلاق است ـ و هو الکذب . همانست که جای دیگر گفت : «ان‌هذاالاّ اختلاق » ، « ان هذا الاّ اساطير الاوّلين » ، و روا باشد که خلق بمعنی آفرينش بود ووجه این‌قرائت آنست که‌خلقنا كما خلق من كان قبلنا نحيي كما حيوا و نموت كما ماتوا و لانبعث ، كما قالوا : «ان هي الا حيوتنا الدنيا نموت و نحيا»،« و ما نحن بمبعوثين » ،باقی قرّاء : «ان هذا الّا خلق الاوّلين»بضمّتين خوانند : ضمّ خا و ضمّ لام وآن قرائة رادو وجه است : یکی آنست که نیست این که تو آوردی مگر خوی و عادت پیشینان که میگفتند که ما پیغمبرانیم و دروغ میگفتند ، و وجه دیگر آنست که مـا هذاالّذی نحن فيه الاّ عادة الاوّلين‌من تشييد البناء والبطش على وجه التّكبّر فلا نترك هذه العادةبقولك .

«ومانحن بمعذّبين»على‌مانحن‌عليه من‌الاقوال والافعال « فكذّبوه و اهلكناهم » ، « بريح‌صرصرعاتيه»، انّ‌فی‌ذلك لآية » ای ـ فی اهلاكنا ايّاهم‌مع شدّة قوّتهم‌وشوكتهم باضعف‌الاشياء وهوالرّيح‌لدلالة على‌وحدانيّتناوصدق نبوّته ، وماكان‌اكثرهم‌مؤمنين» « و انّ ربّك لهو العزيز الرّحيم » . كذّبت ثمود المرسلين » . **مقاتل** گفت : **عاد** و **ثمود** ابن عم يكديگر بودند ، **عاد** قوم **هود** بودند و **ثمود** قوم **صالح** وميان مهلك **عاد** و مهلك **ثمود** پانصد سال بود . قومی گفتند از اهل تاریخ که **عاد** و **ثمود** دو برادر بودند از فرزندان **ارم بن‌سام‌بن‌نوح** و **سام بن‌نوح** را پنج پسر بود **ارم** و **ارفخشد** و **عالم** و **اليفر** و **الاسود** ، و**ارم** مهینهٔ فرزندان بود و اورا هفت پسر بود : **عاد** و **ثمود** و **صحار** و **طسم** و **جديس** و **جاسم** و **وبار** . مسکن **عاد** و فرزندان وی **یمن** بود و مسکن **ثمود** و فرزنـدان وی **حجاز** و **شام** بـود و

مسکن **طسم** ، **عمان** و **بحرین** و مسکن **جدیس** زمین **یمامه** ومسکن **صحار** ما بین **الطائف** الی جبال **طیی**ء و مسکن **جاسم** ما بین **الحرم** الی **سفوان** و مسکن **و بار** زمینی است که آنرا **و بار** گویند ، بنام‌وی باز خوانند اینان همه زبان‌ولغت عربی داشتند ، وقد انقرضوا عن آخرهم فلم یبق لهم نسل .

« اذ قال‌لهم‌اخوهم صالح الا تتّقون » الی قوله : « الّا علی‌ربّ العالمین .»

« أتترکون » یعنی ـ اتظنّون ان ربّکم یترککم فی هذه الدّنیا آمنین من الموت والحدثان ؟ تأکلون و تشربون و تتمتّعون لاتخافون شیئاً ثمّ تموتون ولا تبعثون .

«فی‌جنّات و عیون » . « و زروع‌و نخل » کانوایسکنون الحجروهی‌ذات‌نخل‌وزرع‌و میاه « طلعها هضیم » اختلفوا فیه قال**ابن‌عباس** : هضیم ای‌ـ لطیف‌فی جسمه مادام فی کفرّاه و منه هضیم الکشح والحشا ، ای ـ ضامر لطیف و منه هضم الطعام اذا لطف و استحال الی مشاکلة البدن . قال **المبرد** :الطّلع‌ـمادام فی کفرّاه‌هضیم ، لانّ‌الهضیم اللاصق بعضه ببعض . فاذا خرج منها فلیس بهضیم ای ـ نضیج مدرك یانع . و قال **مقاتل** :هضیم، ای ـ متراکم حتّی هضم بعضه بعضاً واصله الکسر ،و قیل هضیم رطب لین لیس فیه نواة .

و « تنحتون من‌الجبال بیوتاً » و می‌تراشید از کوههای سنگ خاره‌خانه‌ها. گفته‌اند که در وادی **حجر** دوهزاربارهزارسرای وهفتصد سرای تراشیدند ازسنگ سخت در میان کوهها،ربّ العالمین ایشانرا درآن‌کار باستادی و تیزکاری وصف کرد گفت « فارهین » تیزکارانند و استادان . فرهین ، چست‌کاران و زیبا کاران . فارهین ، بالف قرائت کوفی است وشامی و فرهین بی الف قرائت باقی و همالغتان ، مثل‌حاذر وحذر . و قیل:الفاره ـ الحاذق العالم ، والفره الاشر البطر . و قیل الفره ـ القویّ .

« فاتّقوا اللّه » ای ـ احذروا عقابه « واطیعون » فی نصحی.

« ولا تطیعوا امرالمسرفین » علی‌انفسهم فی تمادیهم فی معصیة اللّه و اجترائهم

علی سخطه وهم الرّهط التسعه « الّذین کانوا یفسدون فی‌الارض ولایصلحون » .

« قالوا انّما انت من‌المسحّرین » ای انت من المعلّلین بالطعام و الشّراب فلا نؤمن‌بك اخذ من‌السّحر و هو الرّئة و المعنی - انت بشر مثلنا ولست من‌الملائکة . و قیل انت من‌المسحّرین ای - ممّن سحر مرّة بعد اخری حتّی اختلّ عقله‌واضطرب رأیه، و یقول العرب هو مسحور و مجنون و مطبوب . و قیل من‌المسّحرین ای - من المخدوعین یعنی تخدع من السّحر .

« ما انت الّا بشر مثلنا » سوقة لافضل لك علینا « فأت بآیة ان کنت » صادقا فی قولك انّی مرسل ، فأتنا بدلالة و حجّة علی ذلك .

و در تفسیر آورده‌اند که ایشان از **صالح** درخواستند که هر پیغامبر که‌آمد بقوم خویش با وی معجزتی بود که دلالت کرد برصدق وی و ما از تو می‌خواهیم که ازین سنگ معروف - و اشارت بآن سنگ کردند - بیرون آری ماده شتری آبستن . **صالح** ایشانرا نزدیك آن سنگ جمع کرد ودعا کرد ، و ربّ‌العزّة دعاءوی اجابت کرد . لیجعل تلك النّاقة فتنة لهم. ایشان در آن سنگ نظر میکردند که همچون زن آبستن شکم‌بازکرددرد زه خاست و ناقه ازآن بیرون آمد برآن صفت که ایشان میخواستند ، حمراء دعجاء عشراء . از سه روی‌معجزه بود : یکی‌آنکه ناقه از سنگ بیرون آمد - و این معتاد نیست ، دیگر آن که بی فحل آبستن گشت ، سوم آنکه ناقه برآن صفت که ایشان میخواستند بیرون آمد . یقال کان **عاد الاوّل** مرّ بتلك الصّخرة یوماً راکباً فسمع من جوف الصّخرة : جزبی فانّ فیّ هلاك خلق من ولدك . پس آن ناقه را نیز درد زه خاست و بچّه آورد .

صالح آنگه ایشانرا گفت : « هذه ناقة » لکم آیة بانّی رسول الله « لهاشرب یوم و لکم شرب یوم» - ای - نصیب یوم معلوم . فکان للنّاقة یوم و لهم یوم .فاذاکان یوم

شرب النّاقة من الماء كانوا فی لبن ماشاءوا و لیس لهم ماء و اذاكان یومهم لم یكن للنّاقة ماء . قال ابن عباس : اذا كان یوم وردها اعطتهم من اللّبن ما شاءوا .

« و لاتمسّوها بسوءٍ » ای ـ قال لهم صالح : لاتعقروها ولاتتعرّضوا لها بمكروه و لاتمنعوها من الماءِ والرّعی فیحلّ بكم « عذاب یوم عظیم » فی الدنیا. «فعقروها» یرید به المسرفین الّذین سبق ذكرهم فی قوله : « ولاتطیعوا امر المسرفین » . وقیل العاقر قدارُ بن سالف و نسب الفعل الی جماعتهم لانّهم رضوا بذلك، وكان قدار رجل ازرق اشقر الی القصر ما هو . ثمّ رجع الیها هو وصاحب له بالسّیف فقتلاها . و یقال عقروها یوم الاربعا .

فماتت « فاصبحوا نادمین » علی عقرهم ایّاها بعد ظهور العذاب لانّهم لوندموا قبل ذلك لتنفعهم ذلك .

« فأخذهم العذاب » یوم السّبت من صیحة جبرئیل . فماتوا اجمعین ، واصل العقر ـ ضرب الساق بالسّیف و ما یجری مجراه . و قیل العقر ـ الجّرح .

« انّ فی ذلك » ای ـ فی اخراج النّاقة من الصخرة علی تلك الصفة وفی اهلاكهم ، لعبرة لمن بعدهم من هذه الامّة . « و ماكان اكثرهم مؤمنین » .

« و انّ ربّك لهو العزیز الرّحیم » . و قیل اتاهم صالح بالمعجزات فآمنوا به فلمّا مات ارتدّوا فبعثه ثانیاً الیهم فكذّبوه فاتاهم بالنّاقة .

« كذّبت قوم لوطـ المرسلین » الی قوله «الّا علی ربّ العالمین » . « أتأتون الذّكران من العالمین ؟ » یعنی ـ اتصیبون الذكور من النّاس حراماً « و تذرون ما خلق لكم ربّكم من ازواجكم » حلالا ؟ بیّن الله انّه لا عذر لهم فیه . «بل انتم قوم عادون » متجاوزون عن الحدّ فی الظّلم باختیار الحرام علی الحلال . وقیل من العالمین ای ـ من الغرباءِ .

« و تذرون ما خلق لكم ربّكم من ازواجكم » یعنی و تذرون فروج ازواجكم

و کانوا یأتون ادبار النساء. ایضاً و فی الخبر: «انّ من اتی امرأة فی دبرها فهو بریء ممّا انزل علی **محمد** (ص) و لاینظر الله الیه». و قال بعض الصحابة: قد کفر، و قال بعضهم هل یفعله الاالکافر؟

«قالوا لئن لم‌تنته یا **لوط**» عن دعواك النبوّة و الانکار علینا وعن‌تقبیح فعلنا «لتکوننّ من‌المخرجین» من بلدنا.

«قال انّی لعملکم» اللّواط «من‌القالین» المبغضین، والقالی ـ التارك للشیء بغضاً له. «ربّ نجّنی و اهلی ممّا یعملون» ای ـ من عذاب عملهم، و قیل اخرجنی من بینهم حتّی لا اراهم ولا اری عملهم و نجّنی من مقاساة مخالطتهم.

«فنجیناه و اهله» یعنی بناته و من آمن معه.

«الّا عجوزاً فی‌الغابرین» هی أمرأة **لوط** غبرت فلم تخرج مع **لوط**. و قیل غبرت فلم تهلك مع قومها ثمّ اصحابها الحجر بعدماخرجت من‌القریة. وانّمااهلکت لانّها تدلّ المشرکین علی‌اضیافه.

«ثمّ دمّرنا ا لآخرین» الدّمار ـ الهلاك علی وجه هائل عجیب. و اختلفوا فی سبب اهلاکهم: فقال بعضهم انّ‌الله تعالی خسف بهم‌الارض، وقال بعضهم انّ **جبرئیل** رفعهم ببلادهم علی قوادمه. و قیل علی ریشة واحدة حملهم بامرالله الی السّماء حتّی سمع اهل السّماء صوت الطیر و نباح الکلاب. ثمّ نکسهم علی رؤسهم کما قال: «فجعلنا عالیها سافلها».

«و امطرنا علیهم مطراً» یعنی علی‌الغائبین منهم فی‌البلاد. مطراً، یرید به مطر الحجارة کما بیّن فی قوله: «وامطرنا علیهم حجارة». قال **وهب** «و امطرنا علیهم مطراً» ای ـ کبریتاً و ناراً «فساء مطر المنذرین» ای ـ بئس مطر الکافرین الّذین کذّبوا نبیّهم.

«انّ فی‌ذلك لآیة» ای ـ فی اهلاکنا ایّاهم لدلالة لمن بعدهم مزجرهم‌عن

قبیح فعلهم « و ماکان اکثرهم مؤمنین » ولو کانوا مؤمنین لم یعذّبوا فی الدّنیا .

« و انّ ربّك لهو العزیز » فی نقمته من اعدائه « الرّحیم » بالمؤمنین من عباده.

« کذّب اصحاب **الایکة** المرسلین » **الایکة** ـ غیضة ،تنبت ناعم الشّجر کالسّدر والاراك . وقال **الزّجاج**:الایکة ـ الشّجر الملتفّ یقال ایکة و ایك کما یقال اجمة و اجم . وکان اصحاب **الایکة** اصحاب شجر ملتفّة ، و شجرهم الدّوم و هو المقل،وقرأ حرمیّ و شامیّ «**ایکة**» بفتح اللام و هو اسم علم لتلك المدینة والبقعة .

« اذ قال لهم **شعیب** » . اینجا اخوهم نگفت از بهر آنکه **شعیب** نه از نسب اصحاب **ایکه** بود بلکه از نسب **مدین** بود و لهذا قال تعالی : « و الی **مدین** اخاهم **شعیباً** . **مدین** پسر **ابراهیم خلیل** بود . **ابراهیم** بعداز **ساره** زنی بخواست از کنعانیان، و **مدین** ازوی بود و **مدین** جدّ **شعیب** بود،هو **شعیب بن نویب بن مدین بن ابراهیم**(ع). روایت کردند از **ابن عباس** که گفت:اصحاب **ایکة** و اصحاب **مدین** هردو یکی اند، امّا جمهور مفسّران برآنند که اصحاب **ایکه** دیگرند و اصحاب **مدین** دیگر ؛ وحقّ جلّ جلاله **شعیب** را بهردو قوم فرستاد به پیغامبری . قال **ابن زید** : بعث الله عزّوجل **شعیبا** الی قومه اهل **مدین** والی البادیة وهم **اصحاب الایکة** .

« اذ قال لهم **شعیب** الا تتّقون » الی قوله : « ربّ العالمین » انّما کانت دعوة هؤلاء و الانبیاء کلّهم فیما حکی الله عنهم عن صیغة واحدة للاخبار ، بانّ الحقّ الّذی یدعون الیه واحد وانّهم متّفقون علی الامر بالتّقوی والطّاعة و الاخلاص فی العبادة و الامتناع من اخذ الاجر علی الدّعوة و تبلیغ الرّسالة .

قوله : «اوفوا الکیل » ، ای ـ اتمّوه «و لاتکونوا من المخسرین» حقوق النّاس، تقول خسر حقّه و اخسره .

« وزنوا بالقسطاس المستقیم » القسطاس ـ اقوم الموازین ، و هو الشّاهین ، وقیل القبان ، وقیل المعیار ، و قیل المیزان . و قیل هو رومیّ ، و قیل هو عربیّ واصله من

القسط . قال المبرّد : اراد بالقسطاس العدل و الوفاء ، مکیلاً کان او موزوناً، صغیراً او کبیراً .

«ولاتبخسوا النّاس اشیاءهم» حقوقهم،وذکر باعمّ الالفاظ یخاطب به القافة والوزّان والنخّاس والمحصی والصیرفی ، « ولاتعثوافی الارض مفسدین»العثی-اسراع الفساد، ای- لاتفسدوا فی معاملتکم بینکم و بین النّاس فتکونوا فی الارض مفسدین بذلك ، و قیل اراد لاتغیّروا علی ما حولکم نهباً و قتلا .

« واتّقوا الّذی خلقکم والجبلة الاوّلین» . ای - اتّقوا عقاب ربّکم الّذی خلقکم و خلق الجبلّة الاوّلین، وفی الجبلّة للعرب لغتان : کسر الجیم والباء و تشدید اللام،و کذلك ضمّ الجیم والباء و تشدید اللام،فاذا نزعت الهاء من آخرها کان الضمّ فی الباء و الجیم کما قال تعالی : « ولقد اضلّ منکم جبلا کثیراً » . و ربّما سکنوا الباء من الجبل ، و قیل الجبلّة - الخلق المتجسّد الغلیظ - مأخوذ من الجبل .ومعنی ذکر الجبلّة أنذارهم ما اوقع الله بهم من العقوبات ، ای - خلقکم و خلق الاوّلین و قد رأیتم وقایعه بهم - روی عن ابن عباس انّه قال : الجبلّة عشرة الاف .

«قالوا انّما انت من المسحّرین » . « و ما انت الّا بشر مثلنا و ان نظنّك لمن الکاذبین » . ای - ما نظنّك الّا کاذباً .

«فاسقط علینا کسفاً » بفتح سین قرائت حفص است ،و الکسف- القطع . یقال کسفة و کسف ، نظیره قوله : « اوتسقط السّماء کما زعمت علینا کسفاً » . و یقال کسفت له کسفة من المال ای- قطعة. باقی قرّاء کسفاً بسکون سین خوانند،والکسف - الجانب ای - اسقط علینا جانباً من السّماء . این سخن برسبیل استهزاء گفتندو تکذیب، همچنانکه جای دیگر گفت : « فامطر علینا حجارة من السّماء او ائتنا بعذاب الیم ». شعیب ایشانرا جواب داد که:« ربّی اعلم بما تعملون » ، ای - ربّی اعلم بعملکم و ما تستحقّون من العذاب و بوقت الاستحقاق: فینزل بکم العذاب علی ما یوجبه الحکمة .

« فکذّبوه » ، ای - کذّبوا شعیباً بعد وضوح الحجّة وانتفاء الشّبهة ،«فاخذهم

عذاب يـوم الظلّة » اصابهم فی بیوتهم غمّ وحرّ فخرجوا الی‌الصحراء یتنفّسون فلجاؤا الی حضیض جبل یستظلّون بسحـابة عرضت به . فلّما دخلوا تحتها انضجتهم، و قیل سلّط الله علیهم الحرّ سبعة ایّام و لیالیها حتی غلت انهارهم ثمّ رفع لهم جبل من بعید تحته‌ماء بارد فاستظلّوا به فسقط علیهم . قال **قتادة** :بعث‌الله **شعیباً** الی امتین : اصحاب **الایکة** و اهل مدین، وامّا اصحاب **الایکة** فاهلکوا بالظلّة ، و امّا اهل **مدین** فاخذتهم الصّیحة صاح بهم **جبرئیل** فهلکوا . و عن **ابن عباس** قال :من حدّثك مـا عذاب یوم الظلّة فـكذّبه،لعلّه اراد لم‌ینج منهم‌احد فیخبر به . « انّـه كان عذاب یوم عظیم » ،انـّما عظم‌الله ذلك الیوم لعظم‌العذاب فیه .

«انّ فی ذلك لآیة و ما كان اكثر هم مؤمنین و انّ ربّك لهو العزیز الرّحیم » .

النوبة الثالثة

قوله:« كذّبت قوم نوح المرسلین » ، ــ « اذ قال لقومه الا تتّقون». مضمون این آیت بیان كیفیّت‌دعوت است وبیان صفت داعی . هرآنـكس كه دعوت كندودیـگری را بر الله خواند راه وی آنست کـه نخست او را بتقوی فرمـاید چنانـكه ربّ العزة گفت حكایت از پیغامبران كه گفتند کـه : « الا تتّقون » . آنـكه سخن كـه گوید بغایت تلطّف گوید تا سخن در ایشان گیرد و بقبول نزدیكتر بود . نه‌بینی كه‌ربّ العزّة **موسی** و **هرون** را كه بر **فرعون** فرستاد ایشانرا بتلطّف‌فرمود، گفت : «فقولا له قولا لیّنا لعلّه یتذكّر او یخشی » . و **مصطفی**(ص) همچنین‌فرمود كه : « قل‌انـّما اعظكم بواحدة... » الآیة ، و پیغامبران درین قصه‌ها كه با امّت خویش‌بلطف گفتند كه « الا تتّقون » نـگفتند : اتّقوالله و اتّقوا عقابه ، كه در آن نوعی خشونت است و

دلهای قومی از آن نفرت گیرد . این چنان است که گوید فرا دیگری که : افعل کذا ! فرمانی است جزم از رفق و لطف خالی، چون گوید : الا تفعل کذا همان فرمانست امّا بلطف و رفق آمیخته و در دل شنونده آویخته (۱) . « الا تتّقون » فرمانست بتقوی، و تقوی اصل همهٔ هنرهاست و مایهٔ همهٔ طاعتها، خداوندان یقین را میعاد معاد را جز از تقوی زاد نیست ، « و تزوّدوا فانّ خیر الزّاد التقوی » و عورت پوش قیامت را جز لباس تقوی لباسی نیست ، « و لباس التّقـوی ذلك خیر » . لباسها انواع است ، آن لباس که خود در توان پوشید و خود بیرون توان کرد سهل است ، کار لباس تقوی دارد که حقّ تعالی در کسی پوشد : یکی‌را بلباس اسلام پوشند ، که افتان بود و کـه خیزان، آخر بعاقبت رسته شود ، یکی را لباس ایمان دهند (۲) هم افتد و هم خیزد، امّا کم افتد و بیش خیزد و زود رسته شود ، یکی‌را لباس تقوی پوشند شاد زید و شاد میرد و شاد خیزد ، یکی‌را لباس مهر پوشند بی‌قرار زید مشتاق میرد و مست خیزد.
و بدان که وجوه تقوی در قرآن بسیار است و مرجع آن با پنج معنی است : اوّل تقوی است بتوحید از شرك ، چنانکه الله گفت با موسی کلیم : « فسأكتبها للّذین یتّقون» فسأوحیها یعنی ـ الرّحمة فی الآخرة للّذین یتّقون الشّرك ؛ دیگری تقوی است باخلاص از نفاق چنانکه گفت : « یا أیّها الّذین آمنوا اتّقوا الله » ای شما کـه ایمان آوردید بپرهیزید از آن که بر آزار من خیزید ، یا اخلاص در کردار خویش بنفاق و شكّ بیامیزید ، از آزار من گریزید ، قدر خویش بدانید و از راه غـرور بـرخیزید تـا بآتش قطیعت بنسوزید « و کونوا مع الصّادقین » بـا راستان و راستگویان باشید ، سدیگر تقوی است بصدق از ریا چنانکه ربّ العزّة گفت در قصّهٔ هابیل : « انّما یتقبل الله من المتّقین » . آری کار از شایستگان شایسته است و از شستگان شسته . چـه پسندیده آید از مجتهدی که اورا نخواهند؟! کجا رسد او که پای او به بند نبایست

(۱) نسخهٔ ج : واویخته . (۲) نسخهٔ ج : یکی‌را بلباس ایمان بیارایند .

بنبندند ؟! نه مشك بوی خریده و نه عسل حلاوت‌جسته . حنظل و خرما در یك‌تربت وبیك آب رسته ، پس کار در عنایت بسته، نه در طاعت بسته ، آن کند که‌خودخواهد و آنچه خواست‌نه‌فزاید و نه کاهد ، ارادت ارادت اوست و مشیّت مشیّت او : « یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید » ؛ چهارم تقوی است بسنّت از بدعت ،چنانکه ربّ العزّة گفت : « امتحن‌الله قلوبهم للتقوی » خالص کرد وپاك الله دلهای سنّیان پرهیز گاری را ، دلهایی از بدعت زدوده و بسنّت آراسته ، بخشیت دباغت داده ، بشرم زنده کرده، باخلاص روشن کرده از بهر صحبت خویش را ؛ پنجم تقوی است باجتناب از معاصی چنانکه در قصّهٔ **یوسف** گفت : « انّه من یتّق ویصبر » . این تقوی اشارت است‌بروز خلوت **راعیل** و این صبر اشارت‌است بروزدر چاه‌افکندن **یوسف** ، هر که ازمعاصی بپرهیزد و بر محنت صبر کند ، « فانّ‌الله لایضیع اجـر المحسنین » الله ضایع نکند مزد نیکوکاران .

قوله : « انّـی لـکم رسول‌امین» در قصهٔ پیغامبران گفت، که ایشان صفت امانت و استواری خویش بر امّت اظهار کردندهریکی ازیشان گفت با قوم خویش :«انّـی لـکم رسول امین »،زیرا که شرط داعی آنستکه در میان قوم خویش بامانت و دیانت معروف باشد تا دلها بوی گراید و آن راستی و استواری وی ایشانرا بر قبول پیغام دارد . نه بینی **مصطفی** (ص) پیش از مبعث وی اورا **محمدالامین** میخواندند ؟ ازآن که اورا بامانت و دیانت شناخته بودند و براستی و استواری معروف گشته امانتها بنزدیك وی می‌نهادند و درهمه کارها اعتماد بر کرد و گفت وی داشتند . بلی بعد از مبعث قومی که زخم خوردهٔ عدل ازل بودند ازو بر گشتند نه از آنکه در راستی و استواری وی بشك افتادند که ربّ العزة میگوید : « یعرفونه کما یعرفون ابناءهم». لـکن من اسقطته السّوابق لم تنعشه اللّواحق . هر که در وهدهٔ « نبایست »افتادطاعت او همه هبا بود ودل وی همه هوا بود . یقول‌الله تعالی : « و افئدتهم هواء »

« و ما اسألکم علیه من اجر ان اجری الا علی‌الله » ، ـ خبر عن کلّ واحدمن الانبیاء : انّه قال : « لا اسألکم علیه من اجر » لیعلم الکافّة انّ من عمل لله فلا ینبغی ان یطلب الاجر من غیرالله ، هر که در راه خدا روزی قدمی بردارد مبادا که اگر طمع ثواب دارد بغیر او دارد یا حاجت خود بغیر او بردارد. **بموسی** وحی آمد که: یا موسی حاجت خود بمن بردار وهرچه خواهی از من‌خواه حتی ملح عجینك وعلف شاتك. این خود درجهٔ مزدورانست که عمل کنندو گوش بپاداش دارند، بازعارفانرا حال دیگرست وکار دیگر. ایشان عمل که کنند نه از بهر پاداش کنند و پاداش بر روی عمل تاش دانند.

پیر طریقت گفت :شمارعلی کلّ‌حال‌با مزدوران‌است با عارف چه شمارست ؟ عارف خود مهمان است. مزد مزدور و نزل مهمان در خور میزوانست. مایهٔ مزدور حیرت و مایهٔ عارف عیانست. جان عارف در سر مهر او تاوانست‌جان او همه چشم و سرّ او همه زبان است ، آن چشم و زبان در نور عیان ناتوانست ؛ مزدور را نور امید در دل تاود وعارف را نور عیان در جان ، مزدور در میان نعمت گردان واز عارف خود عبارت نتوان. نفس عارف را قیمت پیدا نیست،دانی چرا ؟ ، که آن نفس از حضرت جدا نیست. قالب چون صدف است و نفس چون جوهر،مبدأ ان از حضرت است و مرجع آن با حضرت ، گر آن نفس ازینجا بودی نفسانی‌بودی، واگر نفسانی بودی حجاب تفرّق بسوختی. آنچه نفس عارف سوزدآتش دوزخ نسوزد از بهر آن که آن آتشی است که دوستی آنرا می‌افروزد.

ففی فواد المحبّ نار هوی احرّ نار الجحیم ابردها.

عارف کی بود ؟ او ، که از آواز صور آگاه شود یا هول رستخیز اورا مشغول دارد ، یا دود دوزخ بدو رسد یا نعیم بهشت برو آویزد امروز همهٔ جهان در شغلند و ایشان با یکی ، وفردا همهٔ خلق در نعیم غرق وایشان هم با آن یکی .

تسبیح رهی وصف جمال تو بسست — وز هشت بهشتمان وصال تو بسست
اندردل هر کسی جدا مقصودیست — مقصود دل رهی خیال تو بسست

۳ - النوبة الاولى

قوله : « **و انّه لتنزیل ربّ العالمین**(۱۹۲) » این نامه فرو فرستادهٔ خداوند جهانیانست .

« **نزل به** » فرودآوردآنرا « **الرّوح الامین**(۱۹۳) »آن‌روح استوار[**جبرئیل**].

« **علی قلبك** » بر دل تو « **لتکون‌من‌المنذرین**(۱۹۴) » آنرا تا تو از آگاه کنندگان باشی (۱) و ازترسانندگان .

« **بلسان عربیّ مبین**(۱۹۵)» بزبان تازی [روشن گشادهٔ] پیدا .

« **و انّه لفی زبر الاوّلین**(۱۹٦) » و این [احکام قران و معانی] در کتابهای پیشینیان است [از پیغامبران] .

« **اولم یکن لهم آیة**» [**قریش** را] این نشان روشن نبود « **ان‌یعلمه علماء بنی اسرائیل** (۱۹۷) » که دانایان **بنی‌اسرائیل**می‌شناسند [**محمد** را بجز**توریة** که‌از پیغامبر است] .

«**و لو نزّلناه علی بعض الاعجمین**(۱۹۸) » واگر ما این [**قرآن**] بـر کسی فرستادیمی نه تازی زبان ،

« **فقرأه علیهم** »و آنکس آنرا بر**قریش** خواندی [بزبان‌عجم] ، « **ما کانوا به مؤمنین** (۱۹۹) » بنگرویدندی‌بآن، « **کذلك سلکناه** » چنان نهادیم و کردیم این

(۱) نسخهٔ الف : بی

[پیغام خویش] « فی قلوب المجرمین(٢٠٠) » در دلهای کافران .

« لا یؤمنون به » بنپذیرند وبنگروندبآن . « حتی یروا العذاب الالیم(٢٠١) » تا آنگه که بینند عذاب درد نمائی .

« فیأتیهم بغتة وهم لایشعرون(٢٠٢) » که بایشان آید ناگاه و ایشان نادان و نا آگاه .

« فیقولوا هل نحن منظرون (٢٠٣) » وگویند [آنگه که عذاب بینند] ما را هیچ درنگ دهند ؟

« افبعذا بنا یستعجلون (٢٠٤) » بعذاب ما می‌شتابند ؟

« افرایت ان متعناهم سنین(٢٠٥) » چه‌بینی اگر ماایشانرابرخوردار کنیم [در جهان] سالها .

« ثم جاء هم ما کانوا یوعدون (٢٠٦) » پس بایشان‌آیدآنچه ایشان راوعده می دهند .

« ما اغنی عنهم » چه بکار آید ایشانرا و چه سود دارد ایشانرا ؟ « ما کانوا یمتعون (٢٠٧) » آن برخورداری که می دادند ایشانرا .

« و ما اهلکنا من قریة » و هلاك نکردیم ما هیچ شهر را [هرگز بعذاب] « الا لها منذرون (٢٠٨) » مگر آنرا آگاه کنندگان و بیم نمایان بود [ازپیش] .

« ذکری » بیاد کردن و در یاد دادن « و ما کنا ظالمین (٢٠٩) » و ما هرگز ستمکار نبودیم « وما تنزلت به الشیاطین (٢١٠) » وهرگز دیوان این فرو نیاوردند .

« و ما ینبغی لهم » و خود نسزد ایشانرا « وما یستطیعون(٢١١) » و خود نتوانند .

« انهم عن السمع لمعزولون(٢١٢) » که ایشان را از نیوشیدن و سخن شنیدن [بدر آسمان] دور کرده‌اند .

« فلاتدع مع الله الها آخر » باالله خدایی دیگر مخوان « فتکون من المعذبین(٢١٣) » که از عذاب کردگان باشی .

« **و انذر عشیر تك الاقربین**(٢١٤) » وبیم‌نمای و آگاه کن خاندان نزدیك‌تران خویش را .

« **و اخفض جناحك** » و پر خویش فرو دار [بفروتنی و مهربانی] « **لمن اتبعك من المؤمنین**(٢١٥) » ایشانرا که بر پی تو روند از مؤمنان .

« **فان عصوك** » اگر سر کشند از تو «**فقل انی بریء مما تعملون** (٢١٦) گوی می‌بیزارم از آن که شما میکنید .

« **وتوکل علی العزیز الرحیم** (٢١٧) » و پشت باز کن و کار خود بسپاروپشتی دار بآن توانای مهربان .

«**الذی یراك حین تقوم** (٢١٨)» او که می‌بیند ترا که برنماز خیزی [ونماز کنی بتنها] .

« **و تقلبك فی الساجدین**(٢١٩) » و می‌بیند گشتن ترا در رکوع و سجود [و نشست و قیام در نماز بجماعت با نمازگران] .

« **انه هو السمیع العلیم**(٢٢٠) » که الله شنواست دانا .

« **هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین** (٢٢١) » شما را خبر کنم که دیوان بوحی‌خویش بر که فرود آیند ؟

« **تنزل علی کل افاك اثیم**(٢٢٢) » فرود آیند بر هر کژ سخنی دروغ زنی بزهمندی .

« **یلقون السمع** » که گوش فرا [دیو] دارند « **و اکثرهم کاذبون**(٢٢٣) »و بیشتر ایشان دروغ زنانند .

« **و الشعراء یتبعهم الغاوون** (٢٢٤) » و شاعران آنانند که در پی ایشانست بی راهان و [ناپاکان] .

« **الم تر انهم فی کل واد یهیمون**(٢٢٥) » نمی بینی که ایشان در هر

رود کده‌ای و هامونی بگمراهی [و چنانکه آید] میروند.

«**و انّهم یقولون ما لا یفعلون**(۲۲٦)» و آنچه‌نکنند میگویند [از نیك‌وبد]:

«**الّا الّذین آمنوا وعملو الصّالحات**» مگر ایشان که بگرویدندوکارهای نیك کردند [واسلام ورسول خدا ستودند] «**و ذکروا الله کثیراً**» و بر خداوند خویش ستایش فراوان کردند، «**و انتصروا من بعدماظلموا**» و [از مشرکان] بزبان کین کشیدند [وهجاهای ایشان جواب‌دهند] پس آنکه برایشان‌ستم کردند، «**و سیعلم الّذین ظلموا**» و آری بدانند ایشان که [بزبان خویش]ستمها کردند «**ایّ منقلب ینقلبون**(۲۲۷)» که با کدام گشتگان گردند [و بکدام روزافتندوچه پاداش بینند].

النوبةالثانية

قوله: «و انّه لتنزیل ربّ العالمین»، ـ الهاء ـ راجعة الی الکتاب المذکور فی اوّل السّورة، والتّنزیل ـ اسم **للقران**. وقیل تنزیل ـ مصدر ـ اقیم مقام المفعول کما یقال! هذاالدینار ضرب الامیر ای ـ مضروبه: ثمّ بیّن کیف نزّله،ای ـ انزله مرّة بعد اخری شیئاً فشیئاً مع **جبرئیل** و هوالرّوح الامین «علی قلبك» یا **محمد**. سمّی **جبرئیل** روحا لانّ جسمه روح لطیف روحانیّ و کذا الملائکة روحانیّون خلقوامن الرّیح ،وقیل خلقوا من الرّوح و هوالهواء .و قیل سمّی روحاً لانّ حیوةالادیان وبقاؤها به و بما ینزل به کما بالرّوح حیوة الابدان وبقاؤها، و قیل لانّ الحیوة اغلب علیه کانّه روح کلّه. و قیل الرّوح اسم علم له لا صفة و سمّاه امیناً لانّ الله تعالی ائتمنه علی ما

يؤدّيه عنه الى عباده و لم يخن قطّ فيما امرالله به،يدلّ عليه قوله : «مطاع ثمّ امين» .

«على قلبك» يعنى ـ عليك ،و خصّ القلب بالذّكر لانّه محل الوعى والتثبيت .

قرائت حجازيان و **ابو عمرو** «نزل به» بتخفيف است «والرّوح الامين» برفع،ومعنى آنست كه : فرو آورد آنرا **جبرئيل** بر دل تو و نزّل به بتشديد والرّوح الامين بنصب قرائت باقى است ، ومعنى آنست كه : فرو فرستاد الله **جبرئيل** را بفرمان بر دل تو.همانست كه جاى ديگر گفت : « انّ علينا جمعه وقرآنه » يعنى لك علينا ان نجمعه فى قلبك، «لتكون من المنذرين» اى ـ لتكون رسولى به الى الخلق اجمعين . تخوّفهم بعذاب النّار ان لم يوحّدونى و هذا من الجنس الذى ـ يذكر فيه احد طرفى الشّيء و يحذف الطّرف الآخر لدلالة المذكور على المحذوف وذلك انّه انزله ليكون من المبشّرين والمنذرين.

« بلسان عربىّ مبين» اى ـ بلغة العرب و كلامهم البيّن ،قيل يعنى لغة **قريش** و **جرهم** وفيه تشريف لغة العرب على غيرها لانّه سبحانه سمّاه مبيناً ولذلك اختار هذه اللغة لاهل الجنّة واختار لغة العجم لاهل النّار .

« و انّه لفى زبر الاولين »اى ـ ذكر انزال الله تعالى **القران** على **محمد** وارساله الى كافة الخلق ، « فى زبر الاوّلين » اى ـ فى كتاب الله المنزلة على الاولين وصحائفهم **كالتورية** و **الانجيل** و **صحف ابراهيم** و **زبور داود** . و قال **الزجاج** :اى ـ ذكر **محمد** و نعته كما يجدونه مكتوباً عندهم فى **التورية** و **الانجيل** . نمى گويد عين **قرآن** در كتب پيشينيان است، كه اين خاصيّت **محمد** مرسل است ومعجزه وى،واگر در كتب پيشينان عين **قرآن** بودى اين تخصيص باطل گشتى . پس معنى آنست كه ربّ العزة در كتب پيشينان خبر داد كه : انه سيبعث فى آخر الزمان نبيّاً نعته كذا و صفته كذا،و سينزّل عليه كتاباً صفته كذا و هو **القرآن** . نظيره : « انّ هذا لفى الصّحف الاولى ، صحف **ابرهيم** و **موسى** » يعنى مذكور فى الصّحف الاولى .انّ النّاس فى الغالب يؤثرون الدّنيا على الآخرة و « انّ الآخرة خير و ابقى » .

«اولم‌یکن‌لهم‌آیة»عامّه قرّاء- بیرون از **ابن‌عامر**- یکن بیاخوانند آیةمنصوب، والمعنی - اولم یکن علم علماءبنی‌اسرائیل بوجود نعت **محمد**،و ذکر **القرآن** فی **التوریة** علامة للعرب فی صدق**محمد** و نبوّته . باین قرائت «ان یعلمه» در موضع‌رفع است لانّـه اسم « یکن »، و«آیة» نصب لانّـه خبر « یکن » ، و **ابن‌عامر** تنها « تکن » بتاء تأنیث خوانده و« آیة » مرفوع ، و باین قرائت «آیة» اسم«تکن» است و«ان‌یعلمه» بجای خبر در موضع نصب،والتقدیر - اولم تکن لهم آیة بان یعلم علماء**بنی‌اسرائیل** انّ‌النّبی حقّ ،وعلما **بنی‌اسرایل** ،**عبدالله بن‌سلام** و اصحابه‌الّذین آمنوا**بمحمد**(ص). روی عن **ابن‌عباس** انّـه قال:بعث اهل **مکّة** الی **الیهود** و هم **بالمدینة** وسألوهم‌عن **محمد** فقال : انّ‌هذا لزمانه و انّا نجد فی **التوریة** نعته و صفته ، فکان ذلک آیـة لهم علی صدقه .

« و لو نزّلناه علی بعض الاعجمین » الاعجم- الّذی‌فی‌لسانه عجمة وان کان‌عربیّاً، والدواب کلّها عجم لانّـها لا تتکلّم، وصلوةالنّهار عجماء لانّـها لا یجهـر فیها ، تقول رجل اعجم و اعجمّی کما یقال:فلان‌احمر واحمریّ منسوب الی نفسه، یشدّدالاعجمی و یخفف فیقول رجل اعجم و اعجمیّ و قوله : « ولو جعلناه قراناً اعجمیّاً » ای - غیر عربیّ ، و امّا العجمیّ فهو الّذی لیس من العرب و ان‌کان فصیحاً بالعربیّة، فالعجمیّ منسوب الی جنسه والاعجمیّ منسوب الی نفسه . و «لو نزّلناه علی بعض الاعجمین » ،

« فقرأه علیهم ما کانوا به مؤمنین» اهل تفسیر این آیت‌راچهار معنی گفته‌اند: یکی آنست که لو نزّلناه **القران** بلغةالعجم‌علی‌رجل‌اعجمیّ فقراه‌علی‌العرب‌لم‌یؤمنوا به و اعتلّوا بانّـهم لایفهمون منه ولایفقهون.میگویداگر ما این **قرآن** فروفرستادیمی بر مردی اعجمّی بر لغت عجم تا بر عرب خواندی ، ایشان بنگرویدندی و گفتندی ما لغت عجم از مرد اعجمیّ در نمی‌یابیم(۱) ونمیدانیم، همانست که‌جای دیگر گفت:

---

(۱) نسخهٔ الف : نمی‌یاویم .

«ولو جعلناه قراناً اعجميّاً لقالوا لولافصّلت آياته» ؛ وجه دوّم «ولونزّلنا القرآن» كما هو الآن على رجل اعجمىّ فقرأه على العرب لم يؤمنوا استنكافاً من اتّباع من لم‌يكن منهم. اگر اين قرآن بلغة عرب چنان كه هست ما بر مردى اعجمى فروفرستاديمى تا عرب خواندى هم‌بنگرويدندى و گفتندى مارا ننگ بود، كه‌اتّباع كسى كنيم كه نه عرب بود ونه از جنس ما ، ازينجاست كه ربّ العالمين منّت بر ايشان نهاد كه رسول شما هم از نفس شما و جنس شما فرستاديم، وذلك فى قوله : «لقد جاءكم‌رسول من انفسكم» ؛ وجه سوّم آنست كه لو نزّلناه على بعض الاعجمين يعنى على‌البهائم و انطقناها، فقرأت عليهم ما آمنوا به، اگرما اين قرآن فرو فرستاديمى بربهائم‌وما آنرا گويا كرديمى‌تا بزبان فصيح بريشان‌خواندى،‌واين خود اعجوبهٔ ديگربودى، ايشان هم بنگرويدى . همانست كه ربّ العالمين گفت : «ولو انّنا نزّلنا اليهم الملائكة» الآية . ابن مسعود بر ناقه‌اى بود كه اورا از تفسير اين آيت پرسيدند، اشارت بناقه كرد و گفت : هذه من‌الاعجمين،و باين قول اعجمين كه بجمع سلامت گفت ازبهر آن گفت كه وصفه بالقراءة و هى فعل‌العقلاء ؛ وجه چهارم آنست كه: لو انزلنا القرآن «على بعض‌الاعجمين» من البهائم فقراه عليهم محمد (ص) لم يؤمن‌البهائم ، كذلك هؤلاء لانّهم «كالانعام بل هم اضلّ سبيلا» .

«كذلك‌سلكناه» كذلك اشارتست‌بكفر و شرك، «سلكناه» اين‌ها‌ضمير با تكذيب ميشود و ترك ايمان ،اى ـ كما ادخلنا الكفر فى قلوبهم كذلك ادخلنا التكذيب فيها . اين آيات از روى معنى‌متصلّ است ، ميگويد : اگر اين قرآن‌بعضى اعجمين بريشان خوانديمى ايشان ايمان نياوردندى از بهر آنكه ما تكذيب و ترك ايمان در دل ايشان چنان نهاديم كه كفر و شرك نهاديم.

آنگه براستيناف گفت : «لايؤمنون به حتّى يرواالعذاب‌اليم» فى‌الدّنيا كما رأت الامم المتقدّمة. وقيل فى‌القيامة ـ و قيل‌معناه‌ـسلكنا الكفر «فى‌قلوب‌المجرمين

« لا يؤمنون به » يعنى ـ كى لايؤمنوا به، و لئلا يؤمنوا به، و روا باشد كه « سلكناه» اين ـ ها ـ با قرآن شود و معنى آنست كه ـ ادخلنا القران فى قلوب المجرمين فعرفوا معانيه و عرفوا عجزهم عن اتيان مثله فلم يؤمنوا به « حتى يروا العذاب الاليم» فيلجئهم ذلك العذاب الى الايمان ، امّا وقت البأس او قبله .

« فيأتيهم بغتة » اى ـ يأتيهم عذاب يوم القيامة فجأةً وهم لا يعلمون بقيامها .

«فيقولوا هل نحن منظرون» . يعنى ـ اذا رأوا العذاب يقولون : هل نحن موخّرون الى وقت آخر فنراجع عقولنا و نؤمن ، ايشان چون عذاب بينند كه ناگاه بايشان آيد گويند هيچ روى آن هست كه مارا درنگ دهند روزگارى ديگر تا ايمان آريم؟

ربّ العالمين گفت : « افبعذابنا يستعجلون » يعنى كيف يستعجلون بعذاب لو أتاهم طلبوا الانظار و لم ينظروا . چرا استعجال ميكنند بعذابى كه چون آيد بايشان آن عذاب درنگ خواهند، وايشانرا درنگ ندهد ، و تهديد را بلفظ استفهام گفت .

مقاتل گفت چون اين آيت فرود آمد : « فيأتيهم بغتةً » مشركان **قريش** گفتند: الى متى توعدنا بالعذاب ، تا كى ما را بعذاب ترسانى و تا كى ما را بقيامت بيم نمايى ؟ آخر كى خواهد بود اين عذاب و اين قيامت ؟ همانست كه جاى ديگر گفت : « ائتنا بما تعدنا »،« ائتنا بعذاب اليم»، «ايّان يوم الدّين؟»، « متى هذا الوعد ؟ » ، رب العزه بجواب ايشان گفت : « افبعذابنا يستعجلون » .

« افرأيت ان متّعناهم سنين » يعنى سنى عمر الدّنيا .

« ثمّ جاءهم ما كانوا يوعدون » يعنى العذاب .

«ما اغنى عنهم» لم يدفع عنهم « ما كانوا يمتعون » اى ـ تمتّعهم . يقول لامعنى لاستعجالهم العذاب . فانّه اذا جاءهم العذاب ولو بعد العمر الكثير لم يغن عنهم تمتّعهم بالدّنيا قبل ذلك ، لانّ العذاب يأتيهم و لو بعد حين .

« وما اهلكنا من قرية الّا لها منذرون » ، « ذکری » معنی این آیت بردووجه است : یکی آنست که ما هلاك نکردیم اهل هیچ شهر ازین شهرها که قصّهٔ ایشان درین سورت با تو گفتم مگر که پیش ازعذاب بایشان‌رسولان فرستادیم ، بیم‌نمایان و ترسانندگان ، بیاد کردن بریشان و در یاددادن ایشان ، بااین‌معنی « ذکری » بموضع نصب است بر مصدر،یعنی : الّا لهامذکّرون ذکری،لانّ الانذارتذکیر؛کانّه قال: یذکّرون ذکری،ای ـ تذکیراً ، معنی‌دیگر هلاك نکردیم هیچ اهل شهری را مگر که پیشتر بایشان رسول‌فرستادیم‌تاایشانرا آگاه کردند وازعذاب‌مابترسانیدند. آنکه گفت : « ذکری » آن که با ایشان کردیم پندی است شما را تا یاد کنید و یاد دارید ، و باین معنی «ذکری» در موضع رفع است‌خبر ابتداء محذوف،یعنی ـ انذارنا ذکری .و قیل ما قصصناه ذکری ،وجمع «منذرین» لانّ المراد بهم النبی واتباعه المظاهرون له .

« و ما کنّا ظالمین » فنعذّبهم من غیر اعلام و لارسول ولا ذکر ، ونظیر هذه الآیه قوله : و ما کنّا معذّبین حتّی نبعث رسولا .

« وما تنزّلت به‌الشیاطین» **مقاتل** گفت:مشرکان‌**قریش** گفتند **محمد** کاهن‌است و با وی رئتی است از جنّ که این **قرآن**، که دعوی‌میکند که کلام خداست،آن‌رئتی است بزبان وی می‌افکند،همچنان که برزبان کاهن افکند.واین از آنجا گفتند که‌در جاهلیّت پیش از مبعث رسول (ص) با هرکاهنی رئتی بود از جنّ که استراق سمع کردی بدر آسمان وخبرهای دروغ وراست بزبان کاهن افکندی ، مشرکان‌پنداشتند که وحی **قرآن** هم از آن جنس است تا ربّ العالمین ایشانرا دروغزن کرد، گفت : « ما تنزّلت به الشیاطین »،« بل نزل به الرّوح‌الامین » هر گز شیاطین این **قرآن**فرو نیاوردند ونسزدایشانرا آن و خود نتوانند وطلب آن نکنند که ایشانرا میسّر نشود و قدرت واستطاعت نبود .

آنگه گفت : « انّهم عن‌السّمع لمعزولون » ای ـ انّهم بعد مبعث‌الرسول(ص) عن استراق السّمع و عن‌الاستماع الی کلام‌الملائکة لمعزولون و بالشهب مرجومون. و قیل:«انّهم عن‌السّمع لمعزولون» یرید به‌الکفّار،ای ـ لایستمعون **القرآن** سماع من ینتفع به .

« فلا تدع مع‌الله الٰهاً آخر فتکون من‌المعذّبین» .الخطاب للرسول و المراد به غیره وهکذا قوله : « و لاتجعل مع‌الله الهاً آخر»و قوله :«لئن‌اشرکت‌لیحبطن عملك»، و انّما یضرب المثل بالخیار . و هکذا قوله :« فان کنت‌فی شكٍّ ممّاانزلنا الیك » ... الآیة .

قوله : « وانذر عشیرتك الاقربین۞ » ، ـ آن روز که این آیت فروآمد رسول خدا بر،کوه **صفا** بود و بآواز بلند گفت ، « یـا صباحـاه » **قریش** چون آواز رسول شنیدند همه جمع آمدند و آنکس که خود نتوانست آمد بجای خود دیگری‌فرستاد. آنگه رسول خدا گفت ـ بتعمیم وهم بتخصیص ـ:« یا **بنی عبدالمطلب** یا **بنی‌هاشم**یا

۞ و فی‌الخبرالماثور عن **البراء بن عازب** انه قال : « لمّا نزلت هذه الآیة جمع رسول‌الله (ص) **بنی عبدالمطلب** وهم یومئذ اربعون رجلا،الرجل منهم یأکل المسنة و یشرب العس ، فامر **علیا**(ع) برجل شاة فادمها ثم قال ؛ ادنوا بسم‌الله فدنـا القوم عشرة عشرة فاکلوا حتی صدروا ، ثم دعا بقعب من لبن فجرع‌منه جرعة ثم قال لهم : «اشربوا بسم‌الله»، فشربوا حتی‌رووا،فبدرهم**ابولهب**فقال‌هذاماسحرکم‌به‌الرجل،فسکت (ص)یومئذ و لم‌یتکلم، ثم دعاهم من‌الغد علی‌مثل ذلك من‌الطعام والشراب ثم انذرهم رسول‌الله(ص)، فقال :«یابنی **عبدالمطلب** ! انّی انا النذیر الیکم من‌الله عزوجل والبشیر ، فاسلموا و واطیعونی تهتدوا».ثم قال :«من‌یؤاخینی و یؤازرنی ویکون‌ولیی و وصیی بعدی وخلیفتی فی اهلی و یقضی دینی؟» فسکت‌القوم . فاعادها ثلاثا کل ذلك یسکت القوم و یقول **علی** (ع):«انا».فقال‌فی المرة الثالثة : «انت» . فقام القوم وهم یقولون **لابی‌طالب** : اطع ابنك فقد أمر علیك . اورده**الثعلبی** فی تفسیره .

(از تفسیر مجمع‌البیان چاپ صیدا ج٤ ص٢٠٦ .)

بنی‌عبدمناف یا بنی‌فهر یا معشر قریش‌یاعباس بن‌عبدالمطلب یا فاطمة بنت‌محمد یا صفیة عمّة رسول‌الله یا عایشة‌بنت ابی‌بکر یا حفصة بنت عمر یا امّ‌سلمة »همچنین یکان یکان را می‌خواند و میگفت :«اشتروا انفسکم من‌النّار ، اشتروا انفسکم‌من‌الله» خویشتن را باز خرید از عذاب الله «و اسعوا فی‌فکاك رقابکم فانّی لااغنی عنکم من‌الله شیئاً،ان عصیتم لااغنی عنکم یوم القیامة من‌الله‌مسیئاً،لی‌عملی‌ولکم‌عملکم »اگرعصیان آرید و فرمان نبرید روز قیامت‌شما رابکار نیایم‌هیچ‌چیز، کردمن مراست‌و کردشماشما را«الا لایأتینّ النّاس یوم‌القیامة تحملون‌الآخرة‌وانتم‌تحملون‌الدّنیا »مبادا که روزقیامت مردمانی می‌آیند آخرت برداشته وکار دین راست کرده وشما می‌آئید دنیا برداشته و کار دنیا راست کرده . چون شب درآمد رسول خدا همچنان ندا میکرد تا ندابسمعها زودتر رسد. قریش بامداد چون برخاستند گفتند : لقد بات محمد یهوّت اللّیل ای یهذی . و در خبر است که عایشهٔ صدّیقه بگریست ، گفت : یا رسول‌الله وروز قیامت روزی است که تو ما را به‌کار نیایی ؟ گفت بلی یا عایشة فی ثلثة مواطن، بسه جایگه شما را بکارنیایم:یقول‌الله‌تعالی:« و نضع‌الموازین القسط» لیوم القیامة فعند ذلك‌لااغنی عنکم من الله شیئاً و لا املك من‌الله شیئاً و عندالنّور من شاء الله اتمّ له نوره و من شاء اکبّه فی‌الظّلمات فلا املك لکم من الله شیئاً ولا اغنی‌عنکم‌من‌الله شیئاًوعند الصراط من شاءالله سلّمه و من شاء اجازه و من شاء اکبّه فی‌النّار و ممّا صنع رسول الله (ص) حین نزلت الآیة ان صنع طعاماً و جمع علیه عشیرته خاصة وهم یؤمئذ اربعون رجلا.

چون این آیت فرود آمد رسول‌خدا طعامی بساخت و بنی عبدالمطلب آن روز چهل مرد بودند هریکی از ایشان چون طعام خوردندی یك گوسپند بخوردیدی ـ و طعام رسول آن‌روز سخت اندك بود ـصحفه‌ای دیدند در آن پاره‌ای گوشت و لختی مرقه . رسول خدا گفت : « ادنوا بسم‌الله و کلوا» بنام خدا فراز آئید و خورید، ایشان فراز آمدند ده ده کس ، و می‌خوردند تا همه سیر گشتند ، بعاقبت در صحفه نگرستند و اندکی از آن کاسته . ابولهب در میان ایشان بود گفت : هذا ماسحرکم به‌الرّجل

و در بعضی اخبارست که رسول خدا گفت: لو اخبرتکم انّ خیلا بسفح هذا الجبل یرید ان یغیر علیکم أ کنتم مصدّقی؟ قالوا نعم ما جرّبنا علیك کذباً، قال فانّی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید فقال **ابو لهب** : تبّاً لك سائر الیوم ما دعوتنا الّا لهذا. فما نزل تعالی: «تبّت یدا ابی لهب». و روی انّهم قالوا: ما لنا عندك ان نحن اتّبعناك؟ فقال: لکم ما للمسلمین و علیکم ما علی المسلمین و انّما تتفاضلون بالدّین و انّی قد جئتکم بخیر الدّنیا و الآخرة و لا اعلم شابّاً من العرب جاء قومه بافضل ما جئتکم به، ادعوکم الی شهادة ان لااله الّا الله و کتابه، فنفروا و تفرّقوا، اگر کسی گوید **مصطفی** را (ص) که فرستادند بعالمیان فرستادندچنانکه الله گفت: «و ما ارسلناك الّا کافة للنّاس بشیراً و نذیراً» تخصیص عشیرت و خاصّهٔ خویش در این آیت سبب چیست؟ جواب آنست انّما خصّهم بالذّکر تنبیها علی غیرهم و ذلك انّه اذا کان مأموراً بانذار الاقربین من عشیرته فلان یکون مأموراً بانذارغیرهم اولی. و قیل لانّهم اسرع اجتماعاً. وقال بعضهم. انّما قال ذلك کی لایرکنوا الیه و الی شفاعته فیترکواالطّاعة و یرتکبواالمعصیةاتکالا علی الشّفاعة و قیل انّما خصّهم بالذکر لانّهم اقرب الیه فالاولی فی الانذار البدایة بهم، کما انّ الاولی فی البرّ و الصّلة وغیرهما البدایة بهم، وهو نظیر قوله تعالی: «یا ایّها الذین آمنوا قاتلوا الّذین یلونکم من الکفّار» وکانوا مامورین بقتال جمیع الکفّار و لکنّهم لما کانوا اقرب الیهم امروا بالبدایة بهم فی القتال کذلك هاهنا.

«و اخفض جناحك لمن اتّبعك من المؤمنین» هذا مفسّر فی سورة **بنی اسرائیل** و مکرّر فی سورة **الحجر**، ای - الن لهم جانبك و تواضع لهم ولا تتکبّر علیهم، و هو نظیر قوله: «و لو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضّوا من حولك» و جناحا العسکر- جانباه.

«فان عصوك» یعنی - ان عصاك الکفّار و قیل ان عصاك الاقربون من عشیرتك

فقل انّى برىء مما تعملون من عبادة الاصنام . وقيل برىء من اعمالكم لا أؤاخذ بها و لا احاسب عليها و قيل لااملك لكم فيها شفاعةعندالله ولادفعاً لعقوبة لوجازا كم بها. و قيل هى منسوخة بآية **السيف** .

«وتو كل على العزيز الرّحيم » قرأ مدنىّ و شامىّ :«فتو كّل»بالفاء ،و كذا هوفى مصاحفهم،اى-فوّض امرك الى «العزيز» فى الانتقام من الاعداء ، «الرّحيم»بالاولياءليكفيك كيد اعدائك الذين عصوك فيما امرتهم به وقيل :فوّض امرك الى الّذى يمنع جاره و ينصر وليّه .

« الّذى يراك حين تقوم » الى الصّلاة مفردا .

« و تقلّبك فى السّاجدين » مع المصلّين جماعة و قيل تقلّب نظرك فى السّاجدين. كان رسول‌الله (ص) يرى من خلفه فى الصّلوة مثل ما يرى امامه . قال رسول‌الله (ص)اتمّوا الرّكوع والسّجود فوالله انّى اراكم من بعد ظهرى اذا ركعتم و سجدتم .وقيل « و تقلّبك فى السّاجدين » يعنى ـ تقلّبك نطفة فى اصلاب السّاجدين **نوح و ابرهيم و اسمعيل** قال **ابن عباس** ما زال رسول‌الله(ص)يتقلّب فى اصلاب الانبياء حتى ولدته امّه و انشد بعضهم فى مدح النّبى (ص) .

من قبلها طبت فى الظّلال و فى مستودع حيث يخصف الورق
ثمّ هبطت البلاد لا بشر انت و لا مضغة و لا علق
بل نطفة تركب السّفين و قد الجم نسراً و اهله الغرق
تنقل من صاحب الى رحم اذا مضى عالم بدا طبق
حتّى احتوى بيتك المهيمن من خندق علياء تحتها النّطق
و انت لمّا ولدت اشرقت ـ الارض وضائت بنورك الافق
فنحن فى ذلك الضّياء و فى ـ النّور و سبل الرّشاد تخترق

و قال **الحسن** « و تقلبك » يعنى ـ ذهابك ومجيئك وتردّدك فى اصحابك المؤمنين

و المعنی ، فی‌الجملة ـ انّه تعالی یری دقیق اعمالك و جلیلها .

« انّه هوالسّمیع» لقرائتك ، « العلیم » ، بعملك .

« هل انبّئکم علی من تنزّل‌الشّیاطین » هذامعطوف علی‌قوله : «و ما تنزّلت بـه الشیاطین » ، مشرکان گفتند آنچه **محمد** میگوید شیاطین فـرو می آرند از استراق سمع و فرا زبان وی می‌افکنند . ربّ العالمین گفت **یامحمد** گوی: « هل أنبئکم » شمارا خبر دهم که شیاطین بر که توانند که فرود آیند؟

« تنزّل علی کلّ افّاك اثیم » فرود آیند بر هر کاهنی اختر گـوئی دروغ‌زنی کژ سخنی چون **مسیلمه وطلیحه** .

« یلقون السّمع » یعنی یستمعون من‌الملائکة مسترقین ،فیلقون الی‌الکهنة «و اکثرهم کاذبون » ، لانّهم یخلطون به کذباً کثیراً ، وهذا کان قبل ان حجبوا عن ـ السّماء فانّهم الآن محجوبون « والحمدللّٰه‌ربّ العالمین »و انّما قـال اکثر هم‌استثنی بذکر الکثرة منهم **سطیحاً و شقاًوسواد بن‌قارب** الّذین کانوایلهجون بذکر رسول اللّٰه (ص) و تصدیقه و یشهدون له بالنّبوّة و یدعون النّاس الیه . و روی **محمدبن کعب القرظی** قال : بینما **عمر بن‌الخطاب** جالس فی مسجد **المدینه** و معه ناس اذ مرّ به رجل فی ناحیة المسجد ، فقال له رجل من‌القوم : یا امیرالمؤمنین اتعرف هذا المارّ؟ قال: لافمن هو ؟قال:هذا رجل من اهل **الیمن** له فیهم شرف و موضع یقال له **سواد بن قارب** و هوالّذی اتاه رئته بظهور رسول‌اللّٰه (ص) قال **عمر** علیّ به.فدعی‌الرّجل فقال له **عمر** :انت **سوادبن‌قارب** ؟ قال :نعم یا امیرالمؤمنین. قال:انت‌الّذی اتاك رئتك بظهور رسول اللّٰه (ص)؟ قال: نعم . قال: فانت علی‌ما کنت علیه من کهانتك. قال :فغضب‌الرّجل غضباً شدیداً و قال:یا امیرالمؤمنین ما استقبلنی احد بهذا منذاسلمت . فقال **عمر** یـا سبحان اللّٰه ما کنّا علیه من‌الشّرك اعظم ممّا کنت علیه من کهانتك،اخبرنی بأتیانك رئتك بظهور رسول‌اللّٰه (ص) قال: نعم یا امیرالمومنین ، بینما انا ذات لیلة بین‌النّائم و

اليقظان اذ اتانی رئتی فضربنی برجله و قال:قم یا **سواد بن قارب** فافهم واعقل ان کنت تعقل انّه قد بعث رسول من **لویّ بن غالب** یدعو الی اللّٰه والی عبادته،ثمّ انشأ الجنّی یقول :

عجبت للجنّ و تجساسها　　و شدّها العیس باجلاسها
تهوی الی **مکة** تبغی الهدی　　ما خیرو الجنّ کانجاسها
فارحل الی الصفوة من **هاشم**　　و اسم بعینیك الی رأسها

قال: فلم ارفع بقوله راساً و قلت دعنی انم فانّی امسیت نـاعساً . فلما کان فی اللّیلة الثانیة اتانی فضربنی برجله وقال:قم یا **سواد بن قارب** فافهم و اعقل ان کنت تعقل انّه قد بعث رسول من **لویّ بن غالب** یدعوالی اللّٰه و الی عبادته ثمّ انشأ الجنّی یقول :

عجبت للجنّ و اخبارها　　و شدّها العیس باکوارها
تهوی الی **مکة** تبغی الهدی　　ماموٴمنوا الجنّ ککفّارها
فارحل الی الصّفوة من **هاشم**　　بین روابیها و احجارها

قال:فلم ارفع بقوله راساً فلمّا کانت اللّیة الثالثة اتانی فضربنی برجله و قال:قم یا **سواد بن قارب** فافهم و اعقل ان کنت تعقل،انّه قد بعث رسول من **لویّ بن غالب** یدعو الی اللّٰه و الی عبادته ثمّ انشأ الجنّی یقول :

عجبت للجنّ و تطلابها　　و شدّها العیس باقتابها
تهوی الی **مکة** تبغی الهدی　　ماصادقوا الجنّ ککذّابها
فارحل الی الصّفوة من **هاشم**　　لیس قداماها کاذنابها

قال:فوقع فی نفسی حبّ الاسلام و رغبت فیه فلمّا اصبحت شددت علی راحلتی رحلها و انطلقت موجّهاً الی **مکة** .فلمّا کنت ببعض الطریق اُخبرت انّ النّبی (ص) قد هاجر الی المدینة ، فقدمت **المدینة** فسألت عن النبیّ (ص) فقیل هو فی المسجد،فانتهیت

الی المسجد فعقلت ناقتی و دخلت المسجد فاذا رسول‌الله (ص) والنّاس حوله، فقلت، اسمع مقالتی یا رسول‌الله فقال: ادن فلم یزل یدنینی حتّی صرت بین یدیه فقال هات. فقلت:

اتانی بجنّی بعد هدأ و رقدة | و لم یك فیما قد بلوت بکاذب
ثلاث لیال قوله کل لیلة: | اتاك رسول من **لوی بن غالب**
فشمّرت من ذیلی الازار و وسّطت | بی الذّعلب الوجناء بین السّباسب
فاشهد انّ الله لاشیء غیره | و انّك مامون علی کلّ غائب
و انّك ادنی المرسلین وسیلة | الی الله یا بن الاکرمین الاطائب
فمرنا بما یأتیك یا خیر من مشی | و ان کان فیما جاء شیب الذّوائب
و کن لی شفیعاً یوم لا ذوشفاعة | سواك بمغن عن **سواد بن قارب**

قال: ففرح رسول‌الله (ص) و اصحابه بمقالتی فرحاً شدیداً حتّی رؤی الفرح فی وجوههم. قال: فوثب الیه **عمر** فالزمه و قال: لقد کنت احبّ ان اسمع هذا الحدیث منك فاخبرنی عن رئتك هل یأتیك الیوم، فقال: امّامذ قرأت کتاب الله فلاو نعم العوض کتاب الله من الجنّ. قوله:

«والشعراء یتّبعهم الغاوون»، ای ـ لیس **القرآن** بشعر و لا **محمد** (ص) بشاعر کما زعموا، لان «الشعراء یتّبعهم الغاوون»، یعنی الشیاطین و السّفهاء و الّذین اتّبعوا **محمداً** راکعون ساجدون «رحماء بینهم» و اراد بالشّعراء ـ الهجاة الّذین یهجون رسول‌الله و اصحابه و یعیبون الاسلام من المشرکین مثل **عبدالله بن الزّبعری**، ثمّ تاب و اسلم، و مثل **عبدالله بن اخطل** جاء یوم فتح **مکة** فتعلّق باستار الکعبة یستأمن. فامر رسول‌الله (ص) فضرب عنقه، و مثل **ابی مسافع الاشعری** و **امیة ابن ابی الصلت** و غیرهم کانوا یصنعون القصائد علی الاسلام و المسلمین و یقومون بانشادها و یحتوشهم السّفهاء یستمعونه و یضحکون وهم الغاوون. روی عن النّبی (ص) انّه قال: «من احدث هجاء فی الاسلام

فاقطعوا لسانه » و عن **ابن عباس** قال : لمّا فتح النّبى (ص) يعنى **مكة** رنّ ابليس رنّة فاجتمعت اليه ذرّيته،فقال ائيسوا ان يرتدّ **محمد** على الشّرك بعد يومكم هذا ولكن افشوا فيها ـ يعنى **مكة** ـ الشعر و النّوح .

« الم تر انّهم فى كلّ واد » من اودية الكلام « يهيمون » و عن طريق الحق والرّشد جائرون . هذا كقول القائل : انا فى واد و انت فى واد .

« و انّهم يقولون ما لايفعلون » وصفهم بالكذب فى القول و الخلف فى الوعد ، والهائم ـ الذّاهب على وجهه ـ ،وقيل هو المخالف للقصد . قال **ابن عباس**:« يهيمون » اى ـ فى كلّ لغو يخوضون،يمدحون قوماً بباطل ، يشتمون قوماً بباطل . و فى الخبر : «لان يمتلى جوف احدكم قيحاً خير له من ان يمتلىء شعراً » .

ثمّ استثنى شعراء المؤمنين فقال : « الّا الّذين آمنوا و عملوا الصّالحات» يعنى ـ مدحوا رسول الله (ص) **كحسان بن ثابت و عبدالله بن رواحة و كعب بن زهير و كعب بن مالك** ، « و ذكروا الله كثيراً» فى شعرهم و كلامهم ، « وانتصروا من بعد ما ظلموا » اى ـ ردّوا على المشركين ما كانوا يهجون به المؤمنين . قال **الحسن**: انتصروا من بعد ما ظلموا بما يجوز الانتصار به فى الشريعة و هو نظير قوله : « لايحبّ الله الجهر بالسّوء من القول الّا من ظلم » .

روى انّ **كعب بن مالك** اتى النّبى (ص) فقال : يا رسول الله ! ما ترى فى الشعر، قد انزل الله فيه ما انزل . فقال:انّ المؤمن يجاهد بسيفه و لسانه،والّذى نفسى بيده لكأنّما ترمونهم به نضح النّبل،و قال (ص) اهجوا **قريشاً** فانّه اشدّ عليها من رشق النبل، و روى **ابو هريره** انّ **عمر بن الخطاب** مرّ **بحسان** ـ وهو ينشد الشعر فى المسجد ـ فلحظ اليه فقال:قد كنت انشد فيه و فيه خير منك، ثمّ التفت الى **ابى هريرة** فقال:انشدك الله اسمعت رسول الله يقول لى اجب عنّى اللّهم ايّده **بروح القدس**،قال اللّهم نعم وعن **البراء بن عازب** قال : قال رسول الله (ص) **لحسان** : « اهج المشركين فانّ **جبرئيل** معك » .

و قالت عایشة سمعت رسول الله(ص) یقول: لحسان انّ روح القدس لایزال یؤیّدك ما نافحت عن الله و رسوله. وقالت عایشة: الشعر کلام فمنه حسن ومنه قبیح فخذ الحسن و دع القبیح.

قوله: «و سیعلم الّذین ظلموا» یعنی ـ الّذین هجوا رسول الله. وقیل هو عام وهو الاظهر، «ای ّ منقلب ینقلبون» ای ـ الی ای ّ ندامة یرجعون و الی ای ّ عاقبة یصیرون، ای ـ مصیرهم الی النّار و هی شرّ مصیر. وقوله «ای ّ منقلب» نصب علی المصدر، ای ـ ینقلبون انقلاباً ای ّ انقلاب ولم یعمل فیه «سیعلم»، لانّ «ایّا» لایعمل فیه ما قبله.

النوبة الثالثة

قوله: «و انّه لتنزیل ربّ العالمین» ـ این آیت هر چند بر عقب قصص انبیا است اما بقصص تعلّق ندارد که بمفتتح سورت تعلّق دارد آنجا که گفت: «وما یأتیهم من ذکر من الرّحمن محدث الّا کانوا عنه معرضین»، فذلك الذّکر الّذی اعرض الکافرون عنه تنزیل ربّ العالمین. یا محمد این قرآن که کافران از پذیرفتن آن روی گردانیدند گفتند که اساطیر الاوّلین، نه چنانست که ایشان گفتند، بجلال عزّت ما و بعظمت و کبریاء ما که این قرآن کلام ما است، صفت و علم ما است فرستاده از نزدیك ما.

مفسّران گفتند در ضمن این آیت قسم است، ربّ العالمین بعزت وجلال خود سوگند یاد می کند که این قرآن از نزدیك من است و کلام من است. یا محمد من دانم که آن کافر ملحد مرا بسوگند باور ندارد و آن مؤمن موحّد بی‌سوگند باور دارد. سوگند می‌یاد کنم تأکید و تأیید و تمهید را وتعریف و تشریف را، تا دوست

می‌شنود و می‌نازد،دشمن می‌شنود وبدل می گدازد. یا سیّد غم مخور و خویشتن را مرنجان بآن که این سادات عرب و کفّار **قریش** از تو اعراض میکنند و بکتاب ما ایمان می نیارند که ما هزاران هزار دوست داریم در پردهٔ غیبت. جانهای ایشان بعشق تو می‌پروریم، کس‌باشد که پس‌ِپانصد سال دروجود آید. عشق تو راحت‌جان او بود دوستی تو اصل ایمان او بود.

«و انّه لتنزیل ربّ العالمین» تنزیل بناء مبالغت است و تکثیر: یعنی **قرآن** که از آسمان فرود آمد نه بیك بار فرود آمد، بدفعات و کرّات فرود آمد در مدّت بیست و سه سال: نجم نجم؛ سورت سورت، آیت آیت. چنانکه لایق حال بودوبوی حاجت بود. یا **محمد** رحمتی بود از خداوند جلّ جلاله بر تووامّت تو که‌این **قرآن** نه چنان فرستاد که **تورية** فرستاد **بنی اسرائیل**، که بیك‌بار بیك دفعت فروفرستاد، لاجرم حوصلهٔ **بنی اسرائیل** ضعیف‌بود بر نتافت و احتمال نکرد.حوصلهٔ ضعیف بار گران‌چون برتابد؟ طفل شیر خواره لقمهٔ رسیده از کجا احتمال کند. چون‌حوصلهٔ ایشان برنتافت قدر آن بندانستند و حقیقت آن بنشناختند و رایگان از دست‌بدادند که بیك من جو بفروختند. ربّ العالمین‌حکایت ازیشان باز کرد که: «یأخذون عرض‌هذاالادنی»«لیشتروا به ثمناً قلیلا»: چون نوبت باین امّت‌رسید ایشانرا کتابی داد حجم آن کوتاه فضل آن عظیم، شرف‌آن بزرگ،فروفرستاد بمدّتی‌وروزگاری دراز، سورت سورت آیت‌آیت،«لیکون» اثبت فی فؤاد رسول اللّٰه (ص) و امّته واقرّ فی قلوبهم و احکم فی صدورهم. قال‌اللّٰه تعالی «لنثبّت به فؤادك» و آنکه تعظیم **قرآن** و تشریف این امّت را نه همه **قرآن** بیك نسق فروفرستاد، بلکه‌احکام آن‌بعضی‌عام و بعضی خاص،بعضی بنظمی ظاهر فرستاد وبعضی بنصّی قاطع،بعضی مجمل‌بعضی مفسّر، بعضی مطلق بعضی مقیّد،بعضی محکم بعضی متشابه. اگر همه متشابه بودی کس را در عالم بر‌علم تنزیل وقوف،نبودی ور همه ظاهر بودی کس را رتبت تعلیم نبودی

اگر همه متشابه بودی خاص با عام در نادانی برابر شدی ور همه ظاهر بودی عام و خاص در دانائی متساوی بودی وراه تقسیم تفضیل برخلق بسته شدی ، و خاص را با عام برابر کردن مقتضی رحمت نیست وعام راباخاص متساوی داشتن در حکمت روا نیست بلکه مقتضی رحمت و حکمت آنست که هر کسی را بر وفق مذاق وی شربتی دهند و بروفق حسن سعی وی راه ویرا بطلب میسّر کنند.

« نزل به‌الرّوح الامین » یعنی جبرئیل «علی‌قلبك» یعنی‌قلب **المصطفی** ،لانّه کان فی‌المشاهدة والوحی اذا نزل به نزل‌بقلبه اوّلا لشدّة تعطشه الی‌الوحی ولاستغراقه به ، ثمّ انصرف من قلبه الی فهمه وسمعه‌وهذاتنزّل‌من‌العلوالی‌السّفل‌وهورتبة‌الخواص ، فامّا العوام فانّهم یسمعون اوّلا فینزل الوحی علی سمعهم اوّلا ثمّ علی فهمهم ثمّ علی قلبهم و هذا ترقّ من‌السّفل الی العلو ، وهو شأن‌المریدین و اهل السّلوك.فشتان ما هما ؛« نزل به‌الرّوح الامین علی قلبك » ، جبرئیل ،پیك حضرت، برید رحمت پیغام رسان حقّ جل جلاله چون پیغام گزاردی که که‌بصورت ملك بودی ، و که که‌بصورت بشر، اگر وحی وپیغام بیان احکام شرع بودی وذکر حلال وحرام‌بصورت بشرآمدی، آیت آوردی که:« هوالّذی انزل علیك الکتاب » ـ « او لم یکفهم انّا انزلنا علیك الکتاب » ، وذکر قلب در میان نبودی ، باز چون‌وحی پاك‌حدیث‌محبّت وعشق‌بودی، اسرار و رموز عارفان‌بودی،ذکردل دلارام بودی ، جبرئیل بصورت‌ملك آمدی‌روحانی و لطیف تا بدل رسول (ص) پیوستی و اطّلاع اغیار در آن نبودی . حق تعالی چنین گفت :«نزل به‌الرّوح الامین علی قلبك » ثمّ اذا انقطع ذاك کان یقول فینفصم عنّی وقد وعیته . بدان که دلرا حالهاست و مقامها : اوّل مکاشفه است ، پس آن مشاهدت ، پس آن معاینت ، پس آن استیلای قرب بر دل ، پس آن استهلاك در قرب . تا در مکاشفه‌است ومشاهدت جبرئیل در میان گنجد ، امّاچون‌بمعاینت رسدواستیلای قرب ، جبرئیل وغیر او در نگنجد . ازینجا گفت مصطفی (ص) : « لی مع الله وقت

لا يسعنی فیه ملك مقرب ولا نبیّ مرسل ».

جبرئیل آنجا گرت زحمت کند خونش بریز

خون بهـای جبرئیل از گنج رحمت باز ده

« وانذرعشیرتك‌الاقربین » یا**محمد** چون برسر کوی وعید وتهدید باشی‌وخلق را انذار کنی نخست خویشان و نزدیکان خودرا بیم‌نمای وایشان‌را گوی:اگردردین شمارا با ما موافقت نبود قرابت و نسب من شمارا سودندارد.کارْ ایمان و معرفت‌دارد نه قرابت و لحمت . پسر **نوح** چون با پدر در دین موافق نبود نبوّت وی بکار نیامد. پدر **ابراهیم**‌چون با**ابراهیم** در دین موافق نبود ابوّت وی بـکار نیامد . خویشان و قرابت رسول (ص) چون بعداوت رسول میان در بستند و زبان طعن واز کردند آیت آمد که : « فان عصوك فقل انّی بری‌ءمماتعملون ». یا **محمد** ! اگر ایشان‌برتوعصیان آرند و از پذیرفتن حق سر میکشند تو نیز دل درایشان مبند و بگو:بیزارم‌از گفت و کرد شما. یا **محمد** نهاد ایشان نه از آن طینت است که نقش نگین توپذیرد. آن پروانهٔ کوتاه دیده‌ای که گرد آن شمع شب افروزِ خویشتن سوز میگردد؟ ازوصال نور او غرور سرور در سر کرده ، می‌پندارد که درکاری است ؛ ازخطـر خویش آنگه آگاه شود که ذرّه‌ای از شرارات شعاع شمع بنهاد او راه یابد .آن بیگانلگان و از حق بازماندگان آنگه در کار خویش بینند که این خبر بریشان عیان گـردد کـه : « فیأتیهم بغتة و هم لایشعرون فیقولواهل نحن منظرون ».این خطاب با **مصطفی** در حقّ اشقیا و بیگانگان است،امّا خطاب با وی در حقّ اولیا و دوستان اینست کـه : « و اخفض جناحك لمن اتّبعك من‌المؤمنین» ، ای **محمد** پرّرحمت و رأفت بگستران و این درویشان که‌برپی تو راست‌رفتندوجان ودل‌خویش بمهر ودوستی تو به پروردند

ایشانرا واپناه (۱) خویش گیر. «ولا تعد عیناك عنهم» وچشم از یشان بمگردان، که من که خداوندم در دل ایشان می‌نگرم. ان مرضت فعدهم و ان حرّموك فاعطهم و ان ظلموك فتجاوز عنهم و ان قصّروا في حقّي فاعف عنهم و اشفع لهم و استغفرلهم.

«و توکّل علی العزیز الرّحیم». انقطع الینا واعتصم بنا و توسّل بنا الینا؛ یا **محمد**! ای درّ یتیم! ما ترا از قعر بحر قدرت بیرون آوردیم و بـر جهانیان جلوه کردیم تا همه عالم از جمال وجود تو رنگی گیرد، همه‌را از بهر تو آفریدم و ترا از بهر خود آفریدم، پشت بما باز کن و یکبارگی خویشتن را بما سپار! ای **محمد** آدم هنوز میانِ نواخت وسیاست بود که ما رقم لطف بر دل تو کشیدیم وز دست کرم ترا شراب رضا چشانیدیم. میان خویش و میان تو پرده برداشتیم، وخویشتن را با جان تو نمودیم.

«الّذی یراك حین تقوم» ما دیده‌ور دوستان خویشیم بردوام ایشان؛ یك طرف از ما محجوب نباشند و اگر هیچ محجوب شوند زنده نمانند.

ای جوان مردان چنین دانید که تن بخدمت او زنده دل بنظر او زنده و جان بمهر او زنده؛ تن که نه بخدمت او زنده بطّال است، دل که نه بنظر او زنده مردار است، جان که نه بمهر او زنده بمرگ گرفتار است.

سروری من الدّهر لقیاکم ‌ ‌ ‌ و دار سلامی مغناکم
وانتم مدی املی ما اعیش ‌ ‌ ‌ و ماطاب عیشی لولاکم

دل کیست که گوهری فشاند بی تو؟
یا تن که بود که ملك راند بی تو؟

(۱) نسخهٔ الف: فاپناه

و الله که خرد راه نداند بی تو
جان زهره ندارد که بماند بی تو

« الّذی یراك حین تقوم و تقلبك فی السّاجدین » اقتطعه بهذه الآیه عن شهود الخلق، فانّ من علم انّه بمشهد من الحق داعی دقائق حالاته و خفایا احواله مع الحقّ و یهون علیه معانات میثاق العبادات باخباره برؤیته فلا مشقة لمن علم انّه بمرأی من مولاه . وفی الخبر: «اعبدالله کانّک تراه ، فان لم تکن تراه فانّه یریك».

۲۷ـ سورة النمل ـ مکیة

۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **بسم‌الله الرحمن الرحیم** » بنام خداوند فراخ‌بخشایش‌مهربان .

« **طس تلك آیات القرآن و کتاب مبین** (۱) » این طس آیتهای قرآن است و آیتهای نامهٔ روشن و هویدای آشکارا .

« **هدیً و بشری للمؤمنین** (۲) » راه‌نمونی و بشارت گرویدگانرا .

« **الذین یقیمون الصلوة** » ایشان که بپای‌میدارندنماز ، « **و یؤتون الزکوة** » و میدهند زکوة ، « **وهم بالاخرة هم یوقنون** (۳) » و ایشان برستخیز بی گمان میگروند .

« **انّ الذین لایؤمنون بالاخرة** » ایشان که بنخواهند گروید برستخیز ، « **زیّنا لهم اعمالهم** » بر آراستیم بر ایشان کرده‌های[بد]ایشان ، « **فهم یعمهون** (۴) » تا بی سامان می‌زیند .

« **اولئك الذین لهم سوء العذاب** » ایشان آنانند که ایشانـراست عذاب بد ، « **وهم فی الاخرة هم الاخسرون** (۵) » و ایشان در آخرت زیان کارانند .

« **وانّك لتلقّی القرآن** » و تورا قـرآن در دل و در زبان میدهند « **من لدن حکیم علیم** (۶) » از نزدیك راست دانشی راست کار دانا .

« **اذقال موسی لاهله** » موسی گفت زن خویش را : « **انی آنست ناراً** » من

از دور آتشی دیدم : «**سآتیکم منها بخبر**» شما را از نزدیك آن [آتش] خبری آرم ، «**او آتیکم بشهاب قبس**» یا شمارا آتشی افروخته آرم ، «**لعلکم تصطلون** (۷)» تا مگر گرم شوید(۱) .

«**فلما جاءها**» چون [**موسی**] آمد بآن [آتش] ، «**نودی**» آواز دادند اورا «**ان بورك من فی النار ومن حولها**» که برکت کسی که درآتش است وایشان که گرد بر گرد آن ، «**و سبحان الله رب العالمین**(۸)» و پـاکی الله را خداوند جهانیان .

«**یاموسی انه انا الله العزیز الحکیم**(۹)» یا **موسی** آنچه هست آن منم توانای دانا .

«**و الق عصاك**» عصای خویش بیفکن(۲) «**فلما رآها تهتز**» چون عصارا دید که می جنبید و می لرزید (۳) «**کأنها جان**» راست گویی کـه آن ماری است «**ولّی مدبراً**» [**موسی**] بر گشت، پشت بر گردانید [گریزان ،] «**ولم یعقب**» بازنیامد و باز پس ننگرست ، «**یاموسی لاتخف**» [گفتند] یا **موسی** مترس !

«**انی لایخاف لدیّ المرسلون**(۱۰)» که من آنم که فرستادگان من بنزدیـك من نباید ترسند .

«**الا من ظلم**» مگر [ازیشان] کسی گناهی کند ، «**ثم بدّل حسنا بعد سوء**» آنگه جزا (٤) کند کرد خویش بنیکـوئی پس زشتی «**فانی غفور رحیم**(۱۱)» من آمرزگارم بخشاینده .

«**و ادخل یدك فی جیبك**» دست خویش در جیب خویش کن «**تخرج بیضاء من غیر سوء**» تا بیرون آید سپید بی پیسی «**فی تسع آیات**» [شو] با نُه نشان ، «**الی فرعون و قومه**» بفرعون و قوم او ، «**انهم کانوا قوماً فاسقین** (۱۲)» که

---

(۱) نسخهٔ الف : شید (۲) نسخهٔ الف : بیو کن (۳) نسخهٔ الف خحوید (٤) نسخهٔ الف : بدل

ایشان قومی‌اند از طاعت بیرون.

« **فلما جاء تهم** » چون بایشان آمد « **آیاتنامبصرة** » نشانها [و پیغامهای] ما روشن پیدا ، « **قالوا هذا سحر مبین**(۱۳) » گفتند اینست جادوئی آشکارا .

« **وجحدوابها** »آنرا منکرشدند : « **واستیقنتها انفسهم** » ودرست می‌شناخت دلهای ایشان آنراکه راست است « **ظلماًوعلواً** » بستم کاری وبرتری [وشوخی] ، « **فانظر کیف کان عاقبة المفسدین**(۱۴) » درنگر سرنجام بدکاران چون بود .

النوبةالثانية

این سورة **النمل** جمله **بمکه** فرو آمد از آسمان و درآن ناسخ و منسوخ نه ، مگریك‌آیت : «فمن اهتدی فانّمایهتدی لنفسه ومن ضلّ فقل انّما انا من المنذرین» منسوخ است بآیت **سیف** واین‌سورت چهارهزار وهفتصدونود ونه حرف‌است وهزاروصد وچهل‌ونه کلمت‌ونود وسه‌آیت. ودرفضیلت سوره‌ا**بی‌ّکعب**روایت کنداز **مصطفی**(ص) قال : « من قرأ **طس سلیمان** کأنّ له من الاجرعشرحسنات بعدد من صدّق **بسلیمان** و کذّب‌به و **هود** و **شعیب** و **صالح** و **ابراهیم** ویخرج من قبره وهوینادی لا اله الّا الله» . « **طس** » بقول**ابن‌عباس** نامی است ازنامهای خداوند جلّ جلاله ؛ سوگند بنام خود یاد کرده که این سورت آیات **قرآن** است ؛ وبقول **قتاده** نامی است از نامهای **قرآن**؛ قومی گفتند ـ طا ـ اشارتست بنام لطیف، سین ـ اشارتست بنام سمیع ؛ ودرین حروف اوائل سور سخن فراوان رفت از پیش . « تلك » ، ای ـ هذه الحروف آیات **القرآن** ، وهی آیات کتاب مبین.قال فی هذه السورة:«آیات القرآن و کتاب مبین»، وقال فی‌سورة **الحجر** : «آیات الکتاب و **قرآن** مبین » لانّ **القرآن** والکتاب اسمان

علمان للمنزل على **محمد** (ص) و وصفان له ، لانّه يقرأ ويكتب ،فحيث جاء بلفظ التعريف فهوالعلم، وحيث جاء بلفظ النكره فهوالوصف ؛ جمع الله سبحانه بين صفتى **القرآن** فبيّن انّه يقرأ ويكتب ، وفائدته انّه سبحانه بيّن انّهذا **القرآن** مؤلّف من هذه الحروف الّتى هى اصل كلامهم واصل كتابهم ، فلمّا عجزوا عن الاتيان بسورةمثله دلّ ذلك على انّه معجز من عنده .

« هدىً وبشرى للمؤمنين » اى ـ القرآن هدى من الضّلالة و بشرى بالجنّة ، يعنى ـ انّها آيات هادية ومبشّرة ؛ وقيل هدى لجميع الخلق وبشرى للمؤمنين خاصّة. وقيل هدى للمذنبين و بشرى للمؤمنين و خصّهم بالذّكر لانتفاعهم به، و محل «هدى وبشرى» رفع على انّه خبر لابتداء: اى ـ هو هدى ، ويجوزالنّصب على الحال ، كقوله: « وهذا بعلى شيخاً » .

ثمّ وصف المؤمنين فقال : « الّذين يقيمون الصّلاة » اى ـ الصّلوات الخمس فى مواقيتها وشرائطها، « يؤتون الزّكوة » المفروضة من اموالهم . وقيل يريد به صدقة الفطر. وقيل يريد تطهير ابدانهم، «وهم بالاخرة هميوقنون» يعلمونها علماً بالاستدلال. والمعنى ـ يعملون مايعملون، عالمين بما لهم وعليهم. وقيل معناه ـ واذاعلموا جزاءهم كانوا انشط له واحرص عليه .

« انّ الّذين لايؤمنون بالآخرة» ، اى ـلايصدّقون بالبعث الّذى فيه جزاء الاعمال، « زيّنّا لهم اعمالهم » ، اى ـ جعلنا جزاءهم على كفرهم ، انّا زيّنّا لهم الاعمال القبيحة حتّى رأوها حسنة وتريينه لهم خذ لانه ايّاهم ، وانّه تعالى وكّلهم الى انفسهم « فهم يعمهون» اى ـ يتردّدون فى ضلالتهم وشركهم بلانور من الله ولاهدى كهدى المؤمنين؛ و هذه الآية حجّة قاطعة على **المعتزلة و القدرية** اذ قد اخبر عن نفسه جلّ جلاله انّه يزيّن اعمال الكفّار نصّاً بلاتاويل ، ففيه دليل انّ ما اخبر من تزيين **الشيطان** فهوتبع لتزيينه كما انّ مشيّة عباده في المعصية تابعة لمشيّته فيه ، اذ محال ان يكون مشيّة

الخالق تبعاً لمشيّة المخلوق ، اوتزيينه تبعاً لتزيين **الشيطان** ، ولهذا اخبر جل جلاله انّ **الشيطان** مقيّض كذلك غير سابق اليه بقوله : « وقيّضنا لهم قرناء فزيّنوا لهم » ؛ فعلمنا انّ كلّ مشيّة منسوبة فى **القرآن** الى غيره او تزيين او اضلال فهو تبع له، اذ مستحيل ان يكون جل جلاله تبعاً لهم اومزيّناً اومضلا اوشائياً بقوّتهم ، و كيف يكون ذلك وهو يملكهم ولا يملكونه ؟ خلقهم كيف اراد ـ بجميع صفاتهم و آلاتهم ، وهو فى جميع صنعه فيهم وفى غيرهم ، عدل عقل الخليقة عدله ام لم يعقلوه .

« اولئك الّذين لهم سوء العذاب » اى ـ لهم فى الدنيا سوء العذاب بقتلهم فى يوم **بدر** وغيره من المواضع بالسّيف « وهم فى الآخرة هم الاخسرون » لاشترائهم الضّلالة بالهدى فخسروا الجنّة ونعيمها وحرموا النّجاة من النّار وذلك خسران فى خسران ولذلك قال : «الاخسرون» ، وقيل هو بمعنى الخاسرين فيكون افضل هاهنا للمبالغة لا للشركة.

« وانّك لتلقّى **القرآن** » ، اى ـ تعطى **القرآن** كقوله : « وما يلقّيها الا الصّابرون » . « من لدن حكيم » ، اى ـ من عند ربّ العزّة على لسان **جبرئيل** بامر حكيم ، حكم انّ **القرآن** من عنده نزل ، «عليم» بخلقه الى ماذا يصيرون . وقيل «لتُلقّى» اى ـ لتلقّن ، يقال لقيته كذا فتلقاه ، اى ـ لقيته فتلقن .

« اذقال **موسى** لاهله » ، يعنى ـ اذكر اذ قال **موسى** لاهله ، اهل الانسان ـ من يختصّ به ، والمراد بالاهل هاهنا امرأته **ابنة شعيب** ، قال لها فى سفره اذ خرج من مدين يؤمّ الشام وقد ضلّ الطريق وأصلت زنده : « انّى آنست ناراً » اى ـ ابصرتها من بعيد ، فامكثوا مكانكم ، وكان الوقت شتاءً ، ووجد اهله البرد، فطلب **موسى** لهم صلاءً « سأتيكم منها بخبر » عن الطّريق اين هو ، « اوآتيكم بشهاب قبس » نوّن **كوفى** و **يعقوب** واضاف من بقى، فمن نوّن جعل «القبس» صفة للـ « شّهاب » اوبدلا ، ومن اضاف جعل « الشّهاب » الشّعله و«القبس» النّار، اى ـ بشعلة نار ، القبس بالسكون ـ المصدر، وبالفتح ـ الاسم ، والشهاب ـ نور كالعمود من النار وغيرها ، ومنه الكواكب تمتد في السماء شهب، والمعني ـ اوآتيكم بشعلة نار ساطع ـ اقتبسها من معظم النار

ان لم اجـد عندها من يـدلّنى على الطـريق « لعلكم تصطلـون » ، الاصطلاء الاستدفاء بـالصّلاء و هى النار المـوقده . ويقال فـلان يصطلـى بنار فـلان اى ـ يعيش فى ظلّه ويتغرّر به . قال **مقاتل** : النّار هوالنّور وهو نور ربّ العزة رآه ليلة الجمعة عن يمين الجبل بالارض المقدّسة.

« فلمّا جاءها » اى جاء **موسى** النّار التى ابصرها ، «نودى» جاءه النّداء ، وهو الكلام المسموع ، اى ـ نودى **موسى** « بان بورك » اى ـ قدس . قال **ابن عباس** و **ابن جبير** و**الحسن**: يعنى قدّس من فى النّاروهوالله سبحانه عنى به نفسه . وقيل بورك اى ـ جعل فيه البركة والخير ، بمعنى تبارك ، وهذا كلام يجرى مجرى الدّعاء وحقيقته يرجع الى الخير ، وفيه اربع لغات : باركك الله ، وبارك فيك ، وبارك عليك وبارك لك . و قيل : معناه بورك من فى النّار نوره . وقيل «من» صلة والتقدير : بوركت النّار « ومن حولها » وهوقرائة **ابى بن كعب** والمعنى ـ بورك فى النار وفيمن حولها ، فسمّى النّار مباركة كما سمّى البقعة مباركة . وقيل : معنى من فى النّار انّه نادى **موسى** منها واسمعه كلامه من جهتها . وفى النّار قولان : احدهما ، انّها كانت ناراً مضيئة محرقة كسائر النّيران . قال **سعيد بن جبير** : وهى احدى حجب الله سبحانه يدلّ عليه قول النّبى(ص): «حجابه النّارلو كشفها لاحرقت سبحات وجهه كلّ شىء ادركه بصره». ثمّ قرأ **ابوعبيدة** احدرواة : وهذا الخبر « ان بورك من فى النار ومن حولها » ، « وسبحان الله ربّ العالمين » ؛ والقول الثانى انّهاكانت نوراً مضيئاً من غير احراق ، لانّهاكانت متضرّمة فى شجرة خضراء . و جاء فى التفسير انّها كلمّا ازدادت تضرّماً ازدادت الشجرة خضرة ، وكانت سمرة . قال المفسّرون:كانت النّار نوره عزّوجلّ، وانّما ذكر بلفظ النّار لانّ **موسى** حسبه ناراً والعرب تضع احدهمـا موضع الآخر « ومن حولها » يعنى الملائكة « وسبحان الله رب العالمين » هذا ايضاً من جملة مانودى ، وانّه سبحانه نزّه نفسه عمّا لايليق به . وقيل انّه كلام **موسى** لمّا دهاه الامر العظيم .

« یا موسی انّه انا الله » ای ـ الّذی ناداك « انا الله العزیز الحکیم ».

« والق عصاك » ، هذا من جملة النّداء ، فألقاها « فلمّا رآها تهتزّ» ای ـ تتحرّك باضطراب « کانّها جانّ » . قیل شبّهها بالجنّ لخفّته ، وقال فی موضع آخر : « فاذاهی ثعبان مبین » و هی الحیّة العظیمة ، یعنی ـ انّها فی سرعة الجانّ وخفته ، وفی صورة الثّعبان وقوّته . وقیل انّها فی اوّل امرها جان علی قدر العصا ثمّ لایزال تنتفخ وتربوا حتّی تصیر کالثعبان العظیم « ولّی مدبراً » ، ای ولّی موسی مدبراً ، ادبر عنها ، وجعلها تلی ظهره ؛ « ولم یعقّب » لم یرجع ولم یلتفت ، تقول : عقّب الرّجل اذ ارجع یقابل بعد ان ولّی . وقیل عقّب رجع علی عقبیه ، « یا موسی لاتخف انّی لایخاف لدیّ المرسلون » معناه ـ لایخاف المرسلون فی موضع الّذی یوحی فیه الیهم واّلا فالمرسلون اخوف من الله من غیرهم .

« اّلا من ظلم » فی هذا الاستثناء قولان : احدهما انّه متّصل وظلمهم ذنبهم قبل النبوّة ، وقیل هو الصغیرة سمیّت ظلماً ، والتقدیر : لایخاف لدیّ المرسلون الارسول ظلم بارتکاب صغیرة ، فانّه یخافنی اّلا ان یتوب بعد ذلك فاغفرله ، قال : الحسن قال الله تعالی لموسی انّما اخفتك لقتلك القبطی ، والقول الثانی انّه استثناء منقطع ومعناه ـ لکن من ظلم فانّه یخافنی اّلا ان یتوب ویعمل صالحاً فانّی اغفرله وارحمه .

« وادخل یدك فی جیبك » انّما امر بادخال الید فی الجیب لانّ بردعته لم یکن لها کمّ ، وقیل : «فی جیبك» ای ـ فی قمیصك لانّه یجاب ، ای یقطع «تخرج بیضاء» لها شعاع کشعاع الشمس « من غیرسوء » ای برص وآفة ، « فی تسع آیات » کما یقال اعطانی عشرة من الابل فیها فحلان ، ای ـ منها فحلان . قال الزجاج : تاویله ـ اظهر هاتین الآیتین من تسع آیات وهنّ العصا والید البیضاء والجدب ونقص الثمرات والطوفان والجراد والقمّل والضفادع والدّم . وقیل فیه اضمار ، والمعنی ـ اذهب الی فرعون فی تسع آیات ، ای ـ مع تسع آیات « انّهم کانو قوماً فاسقین ».

« فلمّا جاءتهم آياتنا » ای ـ جاءهم **موسی** بالید والعصا «مبصرة» ، ای ـ مستنیرة مبصرة بها کما تقول ابصر النّهار ای ابصر فیه، ومثله قوله : «وجعلنا آیة النّهار مبصرة»، ای ـ نیرة یبصر فیها، نصب علی الحال . وقیل : مبصرة تجعلهم بصراء وقیل : جاعلة لهم بصائر، « قالوا هذا سحر مبین » .

« وجحدوا بها » لایکون الجحود الا من علم من الجاحد. وقیل لایکون الجحود الا بعد الاقرار بما عرف واصل الجحد قلّة الخیر ، وفی الباء قولان : احدهما ، زیادة کقول الشاعر : نضرب بالسّیف ونرجوا بالفرج .

والثانی باء السبب ، ای ـ ازالوا الخیر عنهم بسبب ردّهم آیات الله وتکذیبهم حاملها .

« واستیقنتها انفسهم » عرفتها وتحقّقت انّها من عندالله، تیقّنت واستیقنت بمعنی واحد « ظلما » لانفسهم « وعلوّاً » ، ای ـ ترفّعاً وتکبّراً وانفةً من اتباع **موسی** ، وفی الآیة تقدیم وتاخیر ، تقدیره : وجحدوا بها ظلماً وعلوّاً واستیقنتها انفسهم انّها من عندالله ، الواو فی قوله: «واستیقنتها » واو الحال و« ظلماً وعلوّاً » مفعول له والعامل فیها :« جحدوا » . ـ « فانظر کیف کان عاقبة المفسدین» ای ـ انظر کیف کان خاتمة امرهم الاغراق فی الدّنیا والنّار فی الاخری، هذا تأویل قوله : «تلک الدّار الآخرة نجعلها للّذین لایریدون علواً فی الارض ولافساداً » ... الآیه ,

النوبة الثالثة

« بسم الله الرّحمن الرّحیم» اسم عزیز شهد بجلاله افعاله ، نطق بجماله افضاله ،

دل‌ّ علی اثباته آیاته ، اخبرعن صفاته مفعولاته اسم جلیلٍ عرفه العقلاء بدلالةافعاله . وعرفه الاصفیاء باستحقاقه لجلاله وجماله ، فبلطف جماله عرفوا جوده وبکشف جلاله عرفواوجوده . نام خداوندی که دلائل توحید آیات او و معالم تفرید رایات او ، شواهد شریعت اشارات او ، معاهد حقیقت بشارات او ، قدیم نامخلوق ذات و صفات او ، خداوندی که مصنوعات از قدرت اونشان است ، مخلوقات از حکمت او بیانست ، موجودات بروجود اوبرهانست نه متعاور زیادت نه متداول نقصانست ، هرچه درفهم ووهم توآید که وی آنست نه‌آنست ، بل که خالق آنست .

جمالك لایقاس الی جمال وقدرك جلّ عن درك المثال .

«طس» الطاء اشارة الی طهارة قدسه ، والسّین اشارة الی‌سناءِ عزّه ، یقول تعالی : بطهارة قدسی وسناء عزّی لااخیّب امل من امّل لطفی . جلال احدیت وجمال صمدیت سو گند یاد میکند بطهارت قدس‌خود وبسناءِ عزّخود که هر که بمن امید رحمت‌دارد نومیدش نکنم ، هر که بمن طمع مغفرت دارد ردّش نکنم ، هرچه بنده را امیدست فضل من برتراز آن است ، هرچه ازبنده تقصیراست بی‌نیازی من برابر آنست .

ای جوانمرد بدان که کار مولی را بنابربی‌نیازی است وتقصیر رهی بنابرضعف وبیچارگی است ، و او جلّ جلاله ضعیفان و بیچارگانرا دوست دارد. درخبرست که موسی(ع) گفت : « یاربّ من احبّاؤك من‌خلقك حتّی احبّهم لاجلك ؟»خداوندا‌ازین خلق که‌آفریده‌ای‌دوست‌تو کیست‌تا ازبهر‌تو‌اورا‌دوست‌دارم ؟ جواب آمد که:«یاموسی کلّ فقیرٍ وقیرٍ و کلّ ضعیف مسکین» ازین هردرویشی شکسته ضعیفی کوفته زیربار حکم‌مافرسوده،معاشر المسلمین درویشان شکسته‌را عزیزدارند، که ایشان‌برداشتگان لطفند و بر کشیدگان فضل، ربّ العالمین ایشانرا بربطهٔ : «یحبّهم ویحبّونه» بسته، بقید : « والزمهم کلمة التقوی » استوار کرده در وادی عنایت ایشانرا شمع رعایت افروخته . درخبرست که روز قیامت که جنّ وانس را در آن صعید قیامت بهم آرند

وخلق اوّلین وآخرین را بر بساط هیبت وسیاست بدارند منادئی از جانب عرش مجید آواز دهد : کجایند آن کسانی که درویشان رادردنیا بچشم شفقت نگرستند وبعین کرامت ملاحظه نمودند وبجای ایشانرا احسان کردند؟ درروید در دارالقرارومعدن الابرار ایمن وشاد، ازترس‌واندوه آزاد . یکبار دیگر همان منادی ندا کند : کجایند آن کسانی که بیماران درویشانرا پرسیدند و ایشانرا حرمت داشتند وبتعهّد وتفقّد احوال ایشانرا مطالعت کردند ؟ ایشانرا آرید وبرمنبرهای نور نشانید ! تا باالله‌سخن میگویند وبمناجات ومحادثت حضرت ربوبیّت می‌نازند وباقی خلق در غمرات حساب وحسرات عتاب می‌باشند . قال النبیّ (ص) : «انّ الله عزّوجلّ عبیداً استخصّهم(۱) لنفسه لقضاء حوایج الناس ثمّ آلی علی نفسه الاّ یعذّبهم،فاذا کان یوم القیمة جلسوا علی منابر من نور یحدّثون‌الله تعالی والنّاس فی الحساب » .

« هدی وبشری للمؤمنین» این کتاب قرآن ،منشور نبوّت،حجّت‌رسالت،معجز دعوت،نامهٔ آسمانی، کلام ربّانی،راه نمونی‌مؤمنانست ، وبشارت دوستان بنعیم‌جاودان است ، دلیل وحجّت اهل ایمانست ، امان اهل تقوی ومستند اهل فتوی است .

« الّذین یقیمون‌الصّلوة ویؤتون الزّکوة»... الآیة،یدیمون‌المواصلات‌ویستقیمون فی آداب المناجاة ویؤدّون من اموالهم واحوالهم وسکناتهم وحرکاتهم الزّکوة بما یقومون فی‌حقوق المسلمین احسن مقام ، ویتوبون عن ضعفائهم احسن متاب .

« اذ قال موسی لاهله انّی آنست ناراً» ...الآیة ، آن شب که موسی در آن بیابان درتحیّر افتاد ، از مدین برفته وروی بمصر نهاده وبقصدآن که تا مادرخویش ودوخواهر ـ یکی زن قارون ودیگرزن یوشع‌نون ـ ازآنجا بیارد ، وبیم فرعون در دل وی بود همی‌ناگاه درآن بیابان راه گم کرد ، شبی بود تاریك وراهی باریك ،

(۱) نسخهٔ ج : استخصهم .

شبی دیجور و **موسی** سخت رنجور ؛ در آن بیابان متحیّر مانده میان باد و باران و سرمای بی کران و برق درخشان و رعد غرّان و عیال وی از درد زه نالان ، خواست تا آتشی افروزد، سنگ و آتش‌زنه برداشت بسیار بزد و آتش بیرون نداد ، ازسر تیزی و تندی سنگ و آتش زنه هردو بزمین زد رب‌ّ العالمین آن هر دو را با وی بسخن آورد . گفتند : یا **موسی** ! صفرا مکن و خشم مگیر که ما درامر پادشاهیم ، باطن ما پراز آتش است امّا فرمان نیست که یك ذرّه بیرون دهیم ، آن شب فرمان رسید همه آتشهای عالم را که : در معدن خود همی‌باشید هیچ بیرون میائید که امشب شبی است که ما دوستی را بآتش بخود راه خواهیم داد و نواختی بروی خواهیم نهاد اینست که ربّ العزّة گفت آنس من جانب الطور ناراً . فیا عجبا آتشی که ربّ العزّة درصخرهٔ صمّا تعبیه کرد **موسی** کلیم نتوانست که باحتیال آنرا ظاهر کند ، نوری که ربّ العزّه جلّ جلاله در سویداء دل عارف نهاد **ابلیس** لعین بوسوسهٔ خویش آنرا کی ظاهر تواند کرد .

قوله : « انّی آنست ناراً » ، ربّ العالمین در **قرآن** شش آتش یاد کرد : یکی آتش منفعت، قوله : « افرأیتم النّار الّتی تورون ؟ » ؛ دگر آتش معونت، قوله : « قال انفخوا حتّی اذا جعله ناراً » ؛ سدیگر آتش مذلّت، قوله : « خلقتنی من نارٍ و خلقته من طین » ؛ چهارم آتش عقوبت: «النّار وعدها الله الّذین کفروا » ؛ پنجم آتش کرامت: « قلنا یا نار کونی برداً وسلاماً » ؛ ششم آتش معرفت وهدایت، قوله : « انّی آنست ناراً »، عامهٔ خلق از آتش منفعت معیشت یافتند ، کقوله تعالی : « نحن جعلناها تذکرةً و متاعاً للمقوین » ، **ذوالقرنین** از آتش معونت نظام ولایت یافت : « قال هذا رحمة من ربّی » ، **ابلیس** از آتش مذلّت لعنت یافت : « وانّ علیك لعنتی » ،کافر ازآتش عقوبت مزید عذاب یافت : « کلّما نضجت جلودهم بدّلنا هم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب » ، **ابراهیم** از آتش کرامت و سلامت یافت: «قلنا یا نار کونی برداً وسلاماً علی ابراهیم»

موسی از آتش معرفت وهدایت قربت یافت : « وقرّبناه نجیّاً » **موسی** را باوّل ندابود «نودی» و بآخر نجوی بود « وقرّبناه نجیّا » . باز **مصطفی** عربی (ص) باوّل چه‌بود ؟ : « اسری‌بعبده » ـ باوسط چه بود ؟:« عند سدرة المنتهی»ـ و بآخر چه‌بود ؟:«دنافتدلّی، فکان قاب قوسین او ادنی » .

۲ـ النوبة الاولى

قوله تعالی : « **و لقد آتینا داودوسلیمن علماً** » دادیم داود و سلیمانرا علم پیغامبری و دانش دین « **وقالا** » و میگفتند ایشان « **الحمدلله** » سزاوارای ستایش پاك نیکو خدایرا « **الذی فضلنا** آن خدای که فضل داد مارا و افزونی « **علی کثیر من عباده المؤمنین**(۱۵) » برافزونی از بندگان گرویدهٔ خویش .

و ورث سلیمان داود » میراث برد سلیمان از داود پیغامبری وپادشاهی « **و قال** » و گفت سلیمان « **یاأیها الناس علّمنا منطق الطیر** » ای مردمان ما را سخن مرغان در آموختند[که ایشان‌چه میگویند] « **واوتینامن کل شیء** » و مارا هر چیز که‌در واید بدادند «**انّ هذا لهو الفضل المبین**(۱٦) » این افزونی نیکویی است از اللّٰه‌برمن آشکارا .

« **و حشر لسلیمان جنوده** » بینگیختند و با هم آوردند سلیمانرا سپاهها و لشکرهایی « **من الجن و الانس و الطیر** » از پریان و مـردان و مـرغـان « **فهم یوزعون** (۱۷) » و ایشانرا همه از نافرمانبرداری می‌باز داشتند .

« **حتی اذا اتواعلی وادالنمل** » تا هنگام بر گذشت بر رود کدهٔ مورچـه « **قالت نملة** » گفت سالار آن لشکرمورچه : « **یا ایها النمل ادخلوامساکنکم** » ای

مورچگان درروید در جایگه‌های‌خویش « **لایحطمنکم سلیمان وجنوده** » شما رافرو نشکنند سلیمان و سپاه او « **وهم لایشعرون** (۱۸) » و ایشان بی‌آگاه که ندانند.

« **فتبسم ضاحکا من قولها** » بخندید سلیمان که سخن آن مورچه اوراشگفت آمد و نیکو « **و قال رب** » و گفت خداوندمن« **اوزعنی ان اشکر نعمتك التی انعمت‌علی** » ما را باز دار از ناسپاسی تا آزادی آن نیکوکاری تو کنم که با من کردی « **وعلی‌والدی** » و باپدر و مادرمن « **و ان‌اعمل‌صالحاً ترضیه** » و تا کردار نیکو کنم که بپسندی آنرا « **وادخلنی برحمتك** » و در آر مرا برحمت خویش « **فی عبادك الصالحین** (۱۹) و در بندگان شایستگان خویش.

النوبة الثانیة

قوله:« ولقد آتینا **داود** و **سلیمان** علماً » ای اعطینا **داود** و **سلیمان** علماً بالّدین و احکام الشّریعة. وقیل فهماً بـالقضاء و بـکلام الطیر و الدّواب؛ وقیل هـو: « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم » ، « وقالا الحمدلله الّذی فضّلنا» فی معرفةالدین «علی کثیرٍ من عباده المؤمنین » ، ای ـ مؤمنی زمانهم‌ومن‌لم‌یؤت مثل ذلك‌من‌الانبیاء. **داود** (ع) از **بنی‌اسرائیل** بود از فرزندان **یهودا بن یعقوب**، و روزگاری بعد از روزگـار **موسی** بود بصد وهفتاد ونه سال ، و ملك وی‌بعد ازملك **طالوت** بود ، وبنی‌اسرائیل همه متّبع وی شدند و ملك بر وی مستقیم گشت؛ اینست که ربّ العالمین گفت: « و شددنا ملکه » ؛ هرشب سی وسه هزار مرد از بزرگان **بنی‌اسرائیل** او را حارس بودند وبا ملك وی علم بـود و نبوّت چنانکـه گفت جـلّ جلاله: « آتینا **داود** و

سلیمان علماً » ؛ و حکم که راندی‌وعمل که کردی از احکام **توراة** کردی که کتاب وی ـ **زبور** ـ همه موعظت بود ، در آن احکام امر ونهی نبود. واورانوزده پسر بودو از میان همه وراثت نبوّت و ملك **سلیمانرا** بود، چنانکه ربّ العالمین گفت :«وورث **سلیمان** داود ». **مقاتل** گفت: تعدّد **داود** بیشتر بودو ملك وحکم **سلیمان** قوی‌تر بود . قومی گفتند این وراثت بر نبوّت نیفتد که:النّبوة لا تورث ؛ و بر مال نیفتد که **مصطفی** (ص) گفته : « انـّا معاشر الانبیاء لانورث،ماتر کناه صدقة » . پس معنی این وراثت آنست که **سلیمان** بجای **داود** نشست در ملك راندن و خلق‌را بر الله دعوت کردن . وقیل استخلفه فی حیاته علی **بنی اسرائیل** وکانت ولایة الوراثة .

« و قال یا أیها النّاس علّمنا منطق‌الطیر » ، ای ـ فهمنا ما یقوله الطیر . قومی گفتند : این حقیقت نطق نیست که‌نطق بی‌حروف نباشد و درآواز مرغ حروف‌نیست؛ قومی گفتند روا باشد که حق تعالی مرغ‌را حقیقت نطق‌دهدتا با سلیمان‌سخن گوید وآن **سلیمانرا** معجزتی باشد همچنانکه در **قصّهٔ هدهد** است و گفته‌اند حقیقت نطق از مرغ مستبعد نیست که بعضی‌را ازمرغان این نطق هست و آن طوطی است و ببغـا . **مقاتل** گفت: **سلیمان** (ع)در جمع **بنی اسرائیل** نشسته بود ، مرغی بوی‌بر گذشت و بانگ همی کرد چنانکه مرغان بانگ کنند ، **سلیمان** گفت با همنشینان خویش: هیچ دانید که این‌مرغ چه میگوید؟ گفتند یا نبیّ الله تو به دانی ؛ گفت این مرغ بمن بر گذشت و گفت : السّلام علیك ایّها الملك المسلّط علی **بنی اسرائیل**،اعطاك‌الله سبحانه الکرامة واظهرك علی عدوّك ، انـّی منطلق الی فراخی ثمّ امرّ بك‌الثّانیة ، و انـّه سیرجع الینا الثّانیة ، فانظروا الی رجوعه . قال : فنظر القوم طویلا اذ مرّ بهم ، فقال:السّلام علیك ایّها الملك ان شئت ایذن لی کیما اکتسب علی فراخی‌حتّی اُشبعها ثمّ آتیك فتفعل بی ماشئت . **سلیمان** با ندیمان و هام نشینان خویش گفت: شما هیچ دانستید و دریافتید سخن گفتن من باوی‌ودستوری دادن من اورا بآنچه‌می‌درخواست؟

گفتند: یا نبیّ اللّه ما هیچ ندانستیم مگر اشارتی که بدست خویش با وی میکردی. فذلك قوله عزّوجلّ: «علّمنا منطق الطیر» و قال **فرقد السبخی**: مرّ **سلیمان** علی بلبلٍ فوق شجرةٍ یحرّك رأسه و یمیل ذنبه. فقال لاصحابه: اتدرون ما یقول هذا البلبل؟ قالوا: اللّه و رسوله اعلم. قال: یقول اکلت نصف تمرة فعلی الدّنیا العفاء. وصاح ورشان[1] فقال اتدرون ما یقول؟ قالوا: لا، قال: فانّه یقول: «لدوا للموت وابنوا للخراب»، فصاحت فاختة عند **سلیمان**، فقال: اتدرون ما یقول؟ قالوا: لا، قال: فانه یقول: لیت ذا الخلق لم یخلقوا. وصاح طاووس، فقال یقول: کما تدین تدان. وصاح هدهد فقال یقول: من لا یرحم لا یرحم. و صاح صرد، فقال یقول: استغفروا اللّه یا مذنبون، فمن ثمّ نهی رسول اللّه عن قتله. وصاح طوطیّ، فقال یقول: کلّ حیٍّ میّت و کلّ جدیدٍ بالٍ. وصاح خطّاف فقال یقول: قدّموا خیراً تجدوه. و هدرت حمامة، فقال یقول: سبحان ربّی الاعلی ملء سمائه وارضه. وصاح قمری، فقال یقول: سبحان ربّی الاعلی. قال: **سلیمان** والغراب یدعوا علی العشار؛ والحداة یقول: «کلّ شیء هالك الاوجهه»؛ والقطا یقول: من سکت سلم؛ والضّفدع یقول: سبحان ربّی القدوس المذکور بکلّ مکانٍ، و الدّراج یقول: «الرّحمن علی العرش استوی». عن **الحسن** قال: قال رسول اللّه (ص) «الدّیك اذا صاح یقول اذکروا اللّه یا غافلون. و عن **الحسن بن علیّ** (ع) قال: «اذا صاح النّسر قال ابن آدم عش ما شئت، آخره الموت»، و اذا صاح القُنبُر» قال: الهی العن مبغضی آل **محمد** (ص)؛ و اذا صاح الخطّاف قرأ الحمدللّه ربّ العالمین ویمدّ «ا لضّالین» کما یمدها القاری.

قوله: «و اوتینا من کلّ شیء ای- اعطینا من کلّ شیءٍ الملك والنبوّة والکتاب والرّیاح والتسخیر الجنّ والشّیاطین و منطق الطّیر والدّواب ومحاریب وتماثیل وجفانٍ کالجوابی و عین القطر و عین الصّفر و انواع الخیر. وقیل معناه- و اوتینا من کلّ شیء یحتاج الیه الملوك. و قیل: من کل شیء یؤتی الانبیاء «انّ هذا» ای - الّذی اعطینا «لهو الفضل المبین» البیّن.

(۱) چنین است در هرسه نسخه

«وحشر لسلیمان جنوده» ، ای ـ جمع فی مسیره جنوده ، الجند لا یجمع و انّما قال جنوده لاختلاف اجناس عساکره ، «من الجنّ والانس والطّیر فهم یوزعون»؛ الوزع ـ الدّفع والکفّ ، والوازع ـ الّذی یزع الناس و یکفّهم ولمّا استقضی **الحسن البصری** بالبصرة قال : لابدّ للقاضی من وزعة.و یقال :للامراء وزعة.وفی الخبر «لابدّ للناس من وزعة ، و معنی یوزعون ـ یکفّون عن الخروج عن الطّاعة و یحبسون علیها و هو قوله : «و من یزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر» . قال **مقاتل** : کان **سلیمان** استعمل علی کلّ صنف منهم جنیّاً یردّ اوّلهم علی آخر هم لئلا یتقدّموافی المسیر کما یصنع الملوك ، وکان **سلیمان** یسیر فیهم لیکون اهیب له . روایت کنند از **محمدبن کعب القرظی** گفت: لشکر گاه **سلیمان** صدفرسنگ بود : بیست‌وپنج فرسنگ آدمیان داشتند ، بیست و پنج فرسنگ جنّیان ، و بیست فرسنگ وحوش بیابان ، و بیست وپنج فرسنگ مرغان ؛ و اورا هزار کوشك بود از آبگینه برچوب ساخته و اورا هزار زن بود در آن کوشکها نشانده : سیصد از آن آزاد زن بودند ، وهفتصد کنیزکان سریّت . وباد عاصف وباد رُخا بفرمان وی بود چون خواستی که بر خیزد باد عاصف را فرمودی تا آن لشکر گاه‌وی‌جمله برداشتی و بهوا بردی ،آنگه باد رخا را فرمودی تانرم نرم‌آنرا میراندی ، گفتامسیر وی میان آسمان‌وزمین‌بود ، حق جلّ‌جلاله وحی فرستاد که انّی قد زدت فی ملکك انّه لایتکلّم احدمن‌الخلائق بشیء الاّ جاءت الریح فاخبرتك به . تا اینجا روایت **محمد کعب‌القرظی** است . **مقاتل** گفت :شیاطین‌از بهر **سلیمان** بساطی ساخته بودند اززروابریشم کرده،زردر ابریشم‌ساخته‌وابریشم در زر بافته ، طول آن بساط‌یك‌فرسنگ‌وعرض‌آن‌یك‌فرسنگ ودرمیان‌بساط‌منبری‌زرّین نهاده ، **سلیمان** بران منبر نشستی و گرد بر گرد وی سه هزار کرسی نهاده ، زرّین وسیمین : انبیا بر آن کرسیهای زرین نشستند ،وعلمابر

کرسیهای سیمین، و گردبر گرد ایشان عامّهٔ مردم، واز پس مردم جنّ وشیاطین، وبالای ایشان مرغان در هوا پر واپرداده تا آفتاب برایشان نتابد و حرارت آفتاب بایشان نرسد؛ و باد صبا مسخّر وی کرده تا آن بساط وآن حشم برداشتید و از بامداد تا شبانگاه مسافت یك ماهه باز بریدید. تا اینجا روایت **مقاتل** است . **وهب منبه** روایت کند از **کعب احبار** که **سلیمان** (ع) چون بر نشستید با خیل وحشم، جنّ و انس و طیور و وحوش ، بعضها فوق بعض علی قدر درجاتهم ، زبر یکدیگر هر یکی بر قدر درجهٔ خویش بودی ، واورا مطبخها بود ساخته درآن تنّورهای آهنین بود و دیگهای بزرگ ، چنانکه هرتایی دیگ ده تاشتر درآن می‌شد ؛ و پیش لشکر گاه‌میدانهای فراخ بود از بهر چهارپایان وستوران درآن‌حال زین کرده واستران آراسته؛ همچنان در میان آسمان و زمین باد ایشانرا همی‌بردوسفر ایشان از **اصطخر** تا **یمن** .و گفته‌اند بمدینهٔ رسول(ص) بر گذشت **سلیمان** گفت : هذه دار هجرة نبیّ فی‌آخرالزّمان طوبی لمن آمن به وطوبی لمن اتّبعه و طوبی لمن اقتدی به وهمچنان بزمین **مکه** بر گذشت؛ خانهٔ کعبه در الله زارید، گفت : یا ربّ هذا نبیّ من انبیائك و قوم من اولیائك مرّوا علیّ فلم یهبطوا فیّ و لم یصلّوا عندی ولم یذکروك بحضرتی والاصنام تعبد حولی من دونك،فاوحی الله الیه ان لاتبك فانّی سوف املأك وجوهاً سجّداً وانزل فیك قرآناً جدیداً و ابعث منك نبیاً فی آخرالزّمان احبّ انبیائی الیّ و اجعل فیك عمّاراً من خلقی یعبدوننی و افرض علی عبادی فریضة یدفّون الیك دفیف النّسورالی اوکارها و یحنّون الیك حنین النّاقة الی ولدها والحمامة الی بیضها و اطهّرك من‌الاوثان و عبدةالشیاطین. پس **سلیمان** (ع) از آنجا برفت تا **بوادی‌نمل** رسید **سلیمان** باد را فرمود تا او را بزمین آورد و برستوران نشستند و همی رفتند تا **بوادی نمل** رسیدند. اینست که ربّ‌العالمین گفت « حتّی اذا اتوا علی **وادی‌النمل** » جمهور مفسّران برآنند که‌این **وادی نمل** اندر زمین **شام** است و گفته‌اند وادی **سدیر** است . وادیی است‌ازوادیهای **طائف** ، ومعنی **وادی النمل** ای ـ یکثر فیه‌النمل کمایقال:بلادالثّلج، وقیل کان‌النّمل

به امثال الذّئاب. قال **الشعبی** : کانت التی فهم **سلیمان** کلامها ذات جناحین ، فکانت من الطّیر، فلذلك علم منطقها ، وقال **مقاتل** : سمع کلامها من ثلاثة امیال حملت الرّیح الیه. وقال **الضحاك** اسم هذه النّملة **طاخیة** ، وقیل **حزمی**.

« قالت نملة » وکانت رئیساً لها فقالت لاصحابها: «یا أیّها النّمل ادخلوا مساکنکم»، ای منازلکم « لایحطمنّکم **سلیمان** وجنوده » ، فی الظّاهر نهی **لسلیمان** عن الحطم ، و فی الحقیقة نهی لهنّ عن البروز والوقوف ، فصار کقول القائل : لارینك هاهنا ،ای ـ لاتحضر هذا الموضع . الحطم ـ الکسر، وسمّی حجر الکعبة **حطیماً** لانّه کسر عنها؛ وحطام الدّنیا قطعة منها، والحطم کسر البرذون الشعیر ، والحطمة عند العرب الاکولة، و سمّیت جهنّم **حطمة** لما تلتهمه من الخلائق. قوله: «وهم لایشعرون » انّهم یحطمونکم، وفیه تبریة **لسلیمان** و جنوده من الجور وان یطؤا ذرّة علی الارض ؛ والقول الثانی انّه استیناف ، ای ـ فهم **سلیمان** والقوم لایشعرون .

« فتبسّم ضاحکا من قولها » ، ای ـ متعجّباً من حذرها واهتدائها الی مصالحها ، و قیل ضحك فرحاً بظهور عدله فی الخلق حتّی عرفته النّملة فاخبرت انّهم لایطؤنها عن علم . قال **المازنی** : انّما قال ضاحکا لیعلم انّه تبسّم ضحك لاتبسّم غضب ؛ وفی الخبر: « ضحك الانبیاء التبسّم » وهو الکسر . فان قیل: بم عرفت النّملة **سلیمان** ؟ قلنا کانت مأمورة بطاعته، فلابدّ من ان تعرف من امرت بطاعته ، ولها من الفهم فوق هذا ، فانّها تشقّ ما تجمع من الحبوب بنصفین و تکسر الجلجلان باربع قطع حتّی لاتنبت .

گفته‌اند که در سخن مورچه با اصحاب خویش ده جنس کلام است :اوّل ندا ، دیگر تنبیه ، سوم تسمیه ، چهارم امر ، پنجم نصّ ،ششم تحذیر ، هفتم تخصیص ،هشتم تعمیم ، نهم اشارت ، دهم عذر . امّا ندا آنست که گفت : « یا » ، تنبیه:«ایّها»، تسمیت: « النّمل » ، امر:« ادخلوا » ، نصّ :« مساکنکم » و تحذیر: « لایحطمنکم »، تخصیص:

« **سلیمان** » ، تعمیم: « وجنوده » ، اشارت: « وهم » ، عذر: « لایشعرون » .

و گفته‌اند **سلیمان** اوّل که در مورچگان نگرست بچشم وی صعب آمد کثرت ایشان وبزرگی جثّت ایشان که همچون گاومیش بودند به بزرگی پس **سلیمان** انگشتری خویش بآن مهتر ایشان نمود ، بتواضع وخشوع پیش آمد وخویشتن را بیفکند، آنگه **سلیمان** اورا گفت که : مورچگان بسیارند وی جواب داد که از کثرت ایشان تو خبر نداری ایشان سه صنفند : صنفی در کوهها و وادیها مسکن دارند ، وصنفی در دهها، و صنفی در شهرها . **سلیمان** گفت لختی ازیشان برمن عرضه کن. گفت زمانی توقّف کن درین موضع تا من ایشانرا خبر دهم وبیرون خوانم. پس ندا کرد وایشانرا بیرون خواند جوق جوق (١) کردوس کردوس بیرون می‌آمدند و میگذشتند ، هفتاد روز برآن صفت میگذشتند ، **سلیمان** گفت : هل انقطعت عساکرهم؟ فقال له ملك النّمل: لو وقفت الی یوم القیامة ما انقطعت . ثمّ وقف **سلیمان** بمن معه من الجنود لیدخل النّمل مساکنهم ، ثمّ حمد ربّه حین علّمه منطق الطیر و سمع کلام النّملة .

« فقال ربّ اوزعنی » ای ـ الهمنی . وقیل اوزعنی ، ای حرّصنی ، وفلان موزع ای ـ مولع ، من الوزوع وهوالولوع . وقیل الایزاع من الوزع و هوالکفّ ای اعزنی بشکرك و کفّنی عن کفرك ، فان من کفّك عن شیء فقد اعزاك بالکفّ عنه ،و النعمة الّتی استوجب **سلیمان** شکرها هی نعمة العدل الّتی حمل النّملة علی الشّهادة له بها فی قولها: « وهم لایشعرون » لانّ فی قولها شهادة انّه لایطأ الذّرّ مع بسطة ملکه ، و قیل : النّعمة النّبوة و الملك الّذی لاینبغی لاحد من بعده « وعلی والدیّ » یعنی انعمت علی والدی ـ وهو **داود بن ایشا** ـ بالنّبوة و تسبیح الجبال والطّیر معه وصنعة اللبوس والانة الحدید وغیرها وعلی والدتی وهی **بتشایع بنت الیاین** کانت امرأة **اوریان** التی امتحن بها **داود** و هی امرأه سلمة زاکیة طاهرة ، وهی الّتی قالت له : یا بنیّ لاتکثرنّ النّوم

(١) در دو نسخهٔ دیگر : جوك جوك .

باللّیل فانّه یدع الرّجل فقیراً یوم القیامة «وان اعمل صالحاً» ای ـ والهمنی ان اعمل صالحاً، «ترضیه» ای ـ ثبّتنی علی الشّکر «و ادخلنی برحمتك فی عبادك الصّالحین» ای ـ فی الجنّة مع الانبیاء ولایدخل الجنّة احد الا برحمتك. نهی رسول اللّه(ص) عن قتل اربعة من الدّوابّ: الهدهد والصّرد والنّحلة و النّملة.

النوبة الثالثة

قوله: «ولقد آتینا داود و سلیمان علماً» الآیة ... ربّ العالمین جلّ جلاله و تقدّست اسماؤه و تعالت صفاته درین آیت منّت نهاد بر **داود و سلیمان** که: ایشانرا علم دین دادم، و دین اسمی است مجمل مشتمل بر اسلام وایمان وسنّت وجماعة واداء طاعت و عبادت و ترك کفر و معصیت؛ اینست دین فریشتگان که خدایرا جلّ جلاله بآن همی پرستند و طاعت همی آرند؛ و دین انبیا و رسل از **آدم** تا **محمد** صلوات اللّه علیهم اجمعین اینست. وپیغامبران و رسولان امّت خودرا باین دعوت کردند چنانکه ربّ العالمین گفت: «شرع لکم من الدّین ما وصّی به نوحاً» الآیة. و این دین سخت ظاهر است ومکشوف بر اهل سعادت وسخت پوشیده بر اهل شقاوت، وحقّ جلّ جلاله بصر دین‌شناس جز باهل سعادت ندهد و جز اهل بصر دین نشناسند، لقول النّبی(ص) «کیف انتم اذا کنتم من دینکم فی مثل القمر لیلة البدر لایبصره منکم الّا البصیر». و روی انّه قال (ص): «جئتکم بها بیضاء نقیّة لیلها کنهارها و من یعش منکم فسیری اختلافاً کثیراً علیکم بسنّتی وسنّة الخلفاء الرّاشدین المهدیین من بعدی عضّوا علیها بالنّواجد» و مجموع این دین بنا بر دو چیز است: بر استماع و بر اتّباع، استماع آنست

که وحی وتنزیل از **مصطفی** بجان ودل قبول کند و بر متابعت وی راست رود ، وذلك قوله تعالی : « ما اتیکم الرّسول فخذوه ».

« و لقد آتینا **داود** و **سلیمان** علماً » ، بر لسان اهل معرفت و ذوق ارباب مواجید این علم فهم است ، وعلم فهم علم حقیقت است . **جنید** را پرسیدند که علم حقیقت چیست؟ گفت: آن علمی است لدنّی ربانی صفت بشده حقیقت بمانده . حال عارف همین است: صفت بشده وحقیقت بمانده . عامّهٔ خلق بر مقامیند که ایشانرا صفت پیدا شده و حقیقت ازیشان روی بپوشیده ، باز اهل خصوص را صفات نیست گشته وحقیقت بمانده ، نیکو سخنی که آن جوانمرد گفته درشعر

نیست عشق لایزالی را درآن دل هیچ کار
کو هنوز اندر صفات خویش ماندست استوار

اوّل علم حقیقت است و برتر از آن عین حقیقت و وراء آن حقّ حقیقت : علم حقیقت معرفت است ، عین حقیقت وجود است ، حقّ حقیقت فناست . علم الحقیقة ما انت له عندالحق ، عین الحقیقة ما انت به من الحقّ ، حقّ الحقیقة اضمحلالك فی الحقّ . معرفت شناخت است و وجود یافت است و از شناخت تا بیافت هزار وادی بیش است . **جنید** گفت: این طایفه از مولی بشناخت فرو نمی‌آیند که یافت می‌جویند. ای مسکین ترا یافت او چون بود که درشناخت عاجزی . وهم از **جنید** پرسیدند که یافت او چون بود؟ جواب نداد ، واز مقام برخاست ، یعنی که این جواب بدل دهند نه بزبان ، او که دارد خود داند .

پیر طریقت گفت : از یافت الله نور ایمان آید نه بنور ایمان یافت الله آید . **حلاج** گفت او که بنور ایمان الله را جوید همچنانست که بنور ستاره خورشید را جوید. او جلّ جلاله بقدر خود قائم است ودر عزّ خود قیّوم ، بعزّ خود بعید بلطف خود قریب، عزّ کبریاؤه وعظم شأنه و جلّت احدیّته وتقدّست صمدیّته .

« وحشر **لسليمان** جنوده » الآية ... **وهب‌منبه** گفت **سليمان** (ع) با مملکت خویش بر مرکب بادهمی‌رفت، مردی حرّاث بکشاورزی مشغول بر نگرست و آن مملکت دید بدان عظیمی وبزرگواری تعجب همی کرد و میگفت : لقد اوتی **آل‌داود** ملکا عظیماً . باد آن‌سخن بگوش **سليمان** رسانید ، **سليمان** فرودآمد وبا آن‌مرد گفت: من سخن تو شنیدم وبدان آمدم تا آن اندیشه از دل تو بیرون کنم، لتسبیحة واحدة یقبلها الله عزّوجلّ خیرٌ ممّا اوتی **آل داود** : یك‌تسبیح که الله تعالی بپذیرد از مرد مؤمن بهست از ملك و مملکت که **آل داود** را داده‌اند. آن مرد گفت :اذهب الله همّك کما اذهبت همّی . و بر عکس این حکایت کنند که: **سليمان** صلوات‌الله علیه وقتی فرو نگرست مردی‌را دید به بیل کار میکرد وهیچ‌درمملکت **سليمان** نگاه‌نمی کرد و دیدار چشم خود با نظارهٔ ایشان نمی‌داد . **سليمان** گفت اینت عجب هیچ کس نبود که ما بدو بر گذشتیم که نه بنظارهٔ ما مشغول گشت و درمملکت ما تعجّب کرد مگر این‌مرد یا سخت زیرك است و دانا وعارف یاسخت‌نادان وجاهل. پس بادرافرمود تا مملکت بداشت و بیستاد ، **سليمان** فروآمد وقصد آن‌مرد کرد، گفت: ای‌جوانمرد عالمیانرا شکوه ما در دل است واز سیاست ما ترسند وانکه که‌مملکت ما بینندتعجّب کنند.تو هیچ بما ننگری و تعجّب نمی کنی این مانند استخفافی است که تو همی کنی . آن مرد گفت: یانبیّ‌الله حاشاو کلّا که درکار مملکت تو در دل کسی‌استخفافی گذر کند،لکن ای **سليمان** من در نظارهٔ جلال حقّ و آثار قدرت او چنان مستغرق گشته‌ام که پروای نظارهٔ دیگران ندارم.یا **سليمان** عمر من این يك نفس است که می گذرد اگر بنظارهٔ خلق ضایع کنم آنکه عمر من برمن تاوان بود . **سليمان** گفت اکنون باری حاجتی از من بخواه اگر هیچ حاجت در دل داری . گفت بلی حاجت دارم ودیرست تا درین آرزویم، مرا از دوزخ آزاد کن وبرمن رحمت کن‌وهول‌مرگ برمن آسان کن . **سليمان** گفت این نه کار منست ونه‌کار آفریدگان. گفت پس تو

همچون من عاجزی واز عاجز حاجت خواستن چه‌روی بود. **سلیمان** بدانست که‌مرد بیداراست وهشیار، گفت: اکنون‌مرا پندی‌ده گفت: یا **سلیمان** در ولایت‌وقتی‌منگر، در عاقبت نگر، چه راحت‌باشد در نعمتی که سطوت **عزرائیل** وهول مرگ سرانجام آن باشد. یا **سلیمان** چشم نگاه‌دار تانبینی، که هرچه چشم نه بیند دل **نخواهد**. باطل مشنو که باطل نور دل ببرد.

«حتّی اذا اتوا علی **وادی النمل**» **سلیمان** (ع) چون **بوادی نمل** رسیدوباد سخن مورچه از مسافت سه‌میل بگوش وی رسانید که: «یا ایّها النّمل ادخلوا مساکنکم» **سلیمان** را خوش آمد سخن آن مَلك موران وحسن سیاست وی بررعیّت خویش‌و شفقت بردن بر ایشان. آنگه گفت: بیارید این مَلك موران‌را، بیاوردند. اورا دید برلباس سیاه مانند زاهدان کمر بسته بسان چاکران. **سلیمان** گفت: آن سخن ازکجا گفتی؟ که: لایحطمنّکم **سلیمان** وجنوده» حطم ما بشما کجا رسیدی؟ شما در صحرا و ما درهوا و نیز دانسته‌ای که من پیغامبرم با عصمت نبوت عدل فرو نگذارم وبر ضعفا وغیر ایشان ظلم نکنم‌ولشکریانرا نگذارم که‌شمارا بکوبند. آن ملك موران جواب داد که: من خود عدل‌تودانسته‌ام وشناخته وعذرتوانگیخته که گفتم: «و هم لایشعرون». امّا آنچه میگویی که حطم ما بشما چون رسد و شما در صحرا و ما درهوا بدانکه من بدان سخن حطم دل میخواستم. ترسیدم که ایشان نعمت و مملکت تو بینند وآرزوی دنیا ونعمت دنیا خواهند وازسروقت و زهد خویش بیفتند و درویش را آن نیکوتر بود که جاه ومنزل اغنیا نبینند و یقرب من هذا قوله تعالی: «ولا تمدنّ عینیك الی ما متّعنابه ازواجاً منهم زهرةالحیوةالدّنیا لنفتنهم فیه»،و کذلك قول النّبی (ص): «ایّاکم و الضّیعة فترغبوا فی الدّنیا». آنگه **سلیمان** گفت: ترا لشکر چندست؟ گفتا من‌ملك ایشانم وچهل‌هزار سرهنگ‌دارم وزیردست هر سرهنگی چهل‌هزار عریف هرعریفی‌را هزار مور. گفت: چرا بیرون

نیاری ایشانرا وبـر روی زمین نـروید؟ گفت یا **سلیمان** ما را مملکت روی زمین میدادند امّا نخواستیم و زیرزمین اختیار کردیم تا بجز الله کسی حال ما نداند. آنکه گفت:یا **سلیمان** ازعطاها که الله ترا داده یکی بگوی. گفت باد مرکب ما ساخته، « غدوّها شهر و رواحها شهر ». گفت یا **سلیمان** دانی که این چه معنی دارد یعنی که هرچه ترا دادم ازین مملکت دنیا همچون بادست: در آید ونپاید وبرود .این آن مثل است که گفته‌اند : قد ینبـّه الکبیر علی لسان‌الصغیر.

٣ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **و تفقد الطیر** »[**سلیمان**] مرغ[هدهد]را باز جست‌و[نیافت] « **فقال ما لی لا اری الهدهد** » گفت چیست مرا که هدهد را نمی‌بینم « **ام کان من الغائبین**(٢٠) » یا از نادید گان شد.

« **لاعذبنه عذاباً شدیداً** »حقـّا که‌اوراعذاب کنم‌عذابی‌سخت « **اولاذبحنه** » یا کلوی او ببرم « **اولیاتینی بسلطان مبین** (٢١) » یاعذری آردبمن آشکاراوحجّتی روشن.

« **فمکث غیر بعید** » غایب ماند و درنگ کرد نه دیر « **فقال احطت بمالم تحط به** » [هدهد] گفت چیزی بدانستمو دیدم و بآن رسیدم که تـو بـآن نرسیدی « **و جئتك من سباء**»و آوردم بتو از سبا « **بنباء یقین** (٢٢) خبری بی گمان.

« **انی وجدت امراة تملکهم** » من زنی یافتم آنجا که ایشانرا پـادشاهی میکرد « **و اوتیت من کل شیء** » واورا هرچیزی که در پادشاهی در بایدداده‌بودند

« **و لها عرش عظیم** (۲۳) » واو را تختی است بزرگوار.

« **وجدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله** » اورا وقوم اورا آفتاب پرستان یافتم که سجود میکردند آفتاب را فرود از الله « **وزین لهم الشیطان اعمالهم** » و بر آراست شیطان بر ایشان کرده‌های بد ایشان « **فصدهم عن السبیل** » تابر گردانید ایشانرا از راه « **فهم لایهتدون** (۲۴) » تا ایشان راه نمی‌برند فراراستی.

« **الا یسجدوا لله** » چرا سجود نه الله را کنند « **الذی یخرج الخبء** » آن خدایی که نهان می بیرون آرد « **فی السموات والارض** » در آسمانها و زمینها « **ویعلم ما یخفون وما یعلنون** (۲۵) » و میداند آنچه می‌پوشند و آشکارا میکنند.

« **الله لااله الاهو** » اوست که نیست خدا جزاو « **رب العرش العظیم** (۲۶) » خداوند آن عرش بزرگوار.

« **قال سننظر** » سلیمان » گفت آری بنگریم « **اصدقت ام کنت من الکاذبین** (۲۷) » تا راست گفتی یا از دروغ زنانی.

« **اذهب بکتابی هذا** » ببر این نامه « **فالقه الیهم** » و با ایشان او کن « **ثم تول عنهم** » و آنگه باز گرد از ایشان [و بیکسو باز شو] « **فانظر ماذا یرجعون** (۲۸) » و نگر تا بچه پاسخ دهند.

« **قالت یا ایها الملاء** » . [**بلقیس**] گفت [خاصّهٔ خویش را] که ای مهینان « **انی القی الیّ کتاب کریم** (۲۹) » بمن او کندند نامه‌ای نیکو.

« **انه من سلیمان** » آن از سلیمان است « **و انه بسم الرحمن الرحیم** (۳۰) » و نوشته اینست که بسم الله الرّحمن الرّحیم ».

« **الا تعلوا علیّ** » بر من گردن مکشید واز اندازه بر مگذرید « **و اتونی مسلمین** (۳۱) » و بمن آیید گردن نهادگان.

« **قالت يا ايها الملاء** » بلقيس گفت ای مهینان قوم: « **افتوني في امري** » پاسخ دهید مرا درین کار من [که افتاد] « **ما كنت قاطعة امرآ** » من هر گز کاری را نینداختم ونبریدم و بسر نبردم « **حتى تشهدون(٣٢)** » تـا آنکه که شما پیش من آئید.

« **قالوا نحن اولوا قوّة** » گفتند ما خداوندان قوّت و انبوهی‌ایم « **و اولوا بأس شديد** » و خداوندان زورْ سخت وسلاح « **والامر اليك** » وکار و فرمان بتوست « **فانظري ماذا تامرين(٣٣)** » بنگر تا چه فرمایی.

« **قالت ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها** » گفت پادشاهان که درشهری روند بگرفتن و بزور تباه کنند آنرا « **و جعلوا اعزة اهلها اذلّة** » و عزیزان آنرا خوار کنند « **و كذلك يفعلون(٣٤)** » وهمچنان کنند [که او گفت.]

« **واني مرسلة اليهم بهديّة** » و من بایشان هدیّه‌ای فرستم « **فناظرة بم يرجع المرسلون(٣٥)** » نگرم تا فرستادگان چه پاسخ آرند.

« **فلما جاء سليمان** » چون رسول بسلیمان آمد « **قال اتمدّونني بمال** » سلیمان گفت مرا هدیهٔ فرا سخن می‌پیوندید و مزد از دنیا می فرستید؟ « **فما آتاني الله خير مما آتيكم** » آنچه الله مرا داد بهْ از آن که شما را داد « **بل انتم بهديتكم تفرحون (٣٦)** » نه که شما آنید که به چنانکه مرا فرستادید شادی برید.

« **ارجع اليهم** » بازگرد بایشان « **فلناتينهم بجنود** » حقّا و حقّا که بایشان سپاهی آریم « **لاقبل لهم بها** » که بآن بر نیایند وطاقت آن ندارند « **و لنخرجنهم منها اذلة** » وایشانرا بیرون آریم ازآن زمین خوار « **وهم صاغرون(٣٧)** » و ایشانرا کم‌آورده و بی‌آب.

النوبة الثانية

قوله « و تفقّدالطّير »،التفقّد ـ تطلب المفقود، و انّما قيل له التفقّد لانّ طالب الشیء يدرك بعضه و يفقد بعضه ، لذلك قال **ابوالدرداء** : من يتفقّد يفقد و من لم يعدّ الصبر لعظائم الاموريعجز. و انّما تفقّد **سليمان** الهدهد لانّه مهندس الماء: يرى الماء من تحت الارض كماترى من وراء الزّجاج ، فانّه كان يضع منقاره فی الارض فيخبرهم ببعدَ الماء و قربَه ، ثمّ يأمر الجنّ بحفر ذلك الموضع ، فيظهر الماء ؛ فاحتاج فی ذلك اليوم الى الماءِ فتعرّف عن حاله و تفقّده . وقيل سبب تفقّده انّه كان اذا سار بجنوده جاءت الطّير فتقف فی الهواء مصطفّة موصولة الاجنحة او متقاربة، و سار ذلك اليوم بجنوده، فوقعت الشمس عليه،فنظرفوجد موضع الهدهد خالياً ، فتعرّف من حاله وقال : « مالی لااری الهدهد » ؟ قرأ **ابن كثير والكسائی** «مالی» بفتح الياء ـ «لااری الهدهد»،أحاضر «ام كان من الغائبين»؟ و قيل معناه : ازاغ بصری عنه ام كان من الغائبين ؟ و قيل « أم » هاهنا بمعنی الالف و تقديره : أكان من الغائبين . و قيل معناه ـ بل كان من الغائبين. «لاعذّبنّه عذاباً شديداً» و كان عذابه ان ينتف ريشه فيدعه ممعّطا . ثمّ يلقيه فی بيت النّمل فيلدغه.و قيل ينتف ريشه فيدعه فی الشمس . قال **مقاتل بن حيان** معناه ـ لاطلينّه بالقطران ولا شمسنّه . وقيل : لأو دعنّه القفص،وقيل : لاجمعنّ بينه و بين ضدّه . وقيل : لامنعنّه من خدمتی. « او لاذبحنّه اولياْ تينّی » . قرأ **ابن كثير** بنونين الاولی مثقلة مفتوحة و الثّانية مخفّفة مكسورة . فالنّون الاولی دخلت بمعنی التّو كيد كما دخلت فی قوله : «لاعذّبنّه لاذبحنّه، لانّه» معطوف عليها ، و النّون الثّانية هی الّتی تلزم ياء الاضافة فی الفعل. و قرأ الباقون ليأتينّی بنون واحدة، واصله نونان كالاول فحذفت الثّانيه استثقالا لتوالی

ثلاث نونات لفظاً كماحذفت من انّى والاصل انّنى،«بسلطان مبين» يعنى ـ الاّ ان ياتينّى بحجّة واضحة يكون له فيها عذر،فان قيل مامعنى قوله : «لاعذّبنّه» والمكلّف هو الذى يستحقّ العذاب ، فالجواب عنه من وجهين :احدهما انّه كان مأموراً بطاعة **سليمان** فاستحقّ العذاب على غيبته دون اذنه ، والثّانى انّ معنى الاية لاؤدبنّه و غير المكلّف يؤدّب كالدّوابّ و الصّبيان .

« فمكث» ـ بفتح الكاف ـ قرائة **عاصم** و الباقون بضمّ الكاف و هما لغتان يعنى فمكث الهدهد بعد تفقّد **سليمان** ايّاه «غير بعيد» اى ـ زماناً غيرطويل حتّى رجع و قيل مكث **سليمان** بعد تفقّد وتوعّده غير طويل حتّى عاد الهدهد ، وقيل عادا لهدهد فمكث ، اى ـ وقف مكاناً «غير بعيد » من سليمان.« فقال احطت بمالم تحط به »

اصحاب تواريخ و ارباب قصص سخنهاى مختلف گفته اند درين قصّهٔ هدهد،وقول علماء تفسير كه سير انبيا شناخته اند ودانسته آنست كه **سليمان** (ع) چون ازبناى «**بيت المقدس**» فارغ گشت از **شام** بيرون آمد بقصد **مكه** و زيارت **كعبه** ، و باوى انس وجنّ و شياطين و وحوش و طيور و بر مركب باد ، تا رسيدند بزمين حرم و مدّتى آنجامقام كردند چندانكه الله خواسته بود،هرروز قربان كردى پنج هزار شتروپنج هزار گاو وبيست هزار گوسپند،وآنگه اشراف قوم خود را گفت كه ازين زمين پيغامبرى عربى بيرون آيد كه برخداى عزّوجلّ هيچ پيغامبر گرامى تر از وى نيست سيّد انبياءاست وخاتم رسولان و نام وى در كتب پيشينان ، هر كه باوى كارد مخذول و مقهور گردد و هيبت و سياست وى برسريك ماهه راه بدشمن رسد،و نشست وى در **مدينه** باشد و دين وى دين حنيفى باشد ، طوبى او راكه وى را دريابد و بوى ايمان آرد و اتّباع سيرت و سنّت وى كند. آنگه گفت از روزگار ما تا بروزگار وى قريب هزار سال بود . **سليمان** (ع) بعد از آن مدّتى انجا مقام كرد و مناسك بگزاردو از انجا قصدزمين **يمن** كرد ، بامداد از **مكه** برفت وقت زوال **بصنعاء يمن** رسيده بود راه يك ماهه زمينى و هوائى خوش ديد

آنجا نزول کرد تا نماز کند و بیاساید و لشکریان نیز بیاسایند و تناول کنند. طلب آب کردند و آب نیافتند و مهندس وی و دلیل وی بر آب هدهد بود. منقار برزمین نهادی و بدانستی که آب کجا نزدیکترست برسرزمین و کجا دورتر. آنگه دیوانرا فرمودی تا آنجا که هدهد نشان دهد چاه فرو برند و آب بر آرند. **سعید بن جبیر** حکایت کند که **ابن عباس** این قصّه‌میگفت و **نافع ازرق قدری** حاضر بود، گفت: یا **ابن عباس** هدهد که بمنقار آب در زیر زمین همی دید چونست که دام فرا کرده نمی بیند و نمی داند تا آنگه که دام گردن وی‌افتد؟ **ابن‌عباس** گفت:ویحك، انّ القدر اذا جاء حال دون البصر. و عن **انس** قال قال رسول‌الله (ص): «انها کم عن‌قتل الهدهد فانّه کان دلیل **سلیمان** علی قرب الماء و بعده واحبّ ان یعبد الله فی الارض حیث یقول: «و جئتك من سباء بنباء یقین.»

«انی و جدت‌امراة تملکهم» الایة... آن ساعت که **سلیمان** در زمین **صنعاء** نزول کرد‌هدهد بر پرید سوی هوا تادر عرصهٔ دنیا نظاره کند چشمش بر ناحیهٔ **سبا** افتاد در زمین **یمن**. مرغزار و درختان وسبزی فراوان دید. در آن نواحی پرید. هدهدی‌را دید دران زمین **یمن** ـ نام وی **عنفیر** ـ و هدهد **سلیمان** نام وی **یعفور**، آن **عنفیر** مرین **یعفور** را گفت از کجا میایی و چه میخواهی گفت من از **شام** می آیم و صاحب من **سلیمان بن داود** است، پادشاه جنّ و انس و شیاطین وطیور ووحوش. **عنفیر** گفت:ملك **سلیمان** عظیم‌است‌لکن نه چون‌**بلقیس** که همه‌دیار و نواحی **یمن** بفرمان اوست. دوازده هزار سرهنك دارد زیر دست هر سرهنگی صد هزارمقاتل. خواهی تا طرفی از ملك وی ببینی؟ **یعفور** گفت: ترسم که باز گشت من دیر شود و **سلیمان** بر من خشم گیرد. **عنفیر** گفت: اگر تو مملکت **بلقیس** را ببینی و احوال وی بدانی و آنگه چون باز گردی و **سلیمان** را از آن خبر کنی، او را خوش آید و برتو حرج نکند. **یعفور** برپرید و **بلقیس** را وحشم ویرا بدید و احوال وی رانیك‌بدانست، آنگه باز گشت و نمازدیگر با **سلیمان** رسید وسلیمان

آن ساعت که نزول کرد وقت نماز پیشین در آمد، طلب آب کرد و هدهد را نیافت که بر آب دلالت میکرد و دیگران از جنّ وانس وشیاطین راه بآب نمی بردند.

سلیمان برهدهدخشم گرفت گفت: «لاعذّبنّه عذاباً شدیداً اولاذبحنّه»، عقاب بر پرید تا هدهدرا طلب کند، روی سوی **یمن** نهاد. هدهد را دید که می آمد. هدهد دانست که عقاب در خشم است از آنکه **سلیمان** را خشمگین دیده بتواضع فرا پیش آمد، گفت: بحقّ الله الذّی قوّاك وا قدرك علیّ الاّ رحمتنی؛ فولّی عنه العقاب و قال: ویلك انّ نبیّ الله حلف ان یعذّبك اویذبحك. عقاب گفت: ای ویل ترا، پیغامبر خدا. **سلیمان** سوگند یاد کرده که ترا عذاب کند. هدهد گفت **سلیمان** هیچ استثناء کرد در سخن؟ عقاب گفت: بلی استثنا کرد، گفت: «اولیاتینّی بسلطان مبین». هدهد گفت: پس چون استثنا کرد باکی نیست. آمدند تا بنزدیك **سلیمان**، وهدهد ترسان و لرزان. **سلیمان** گفت: ماالذی بطّاك عنّی؟

فقال الهدهد: «احطت بمالم تحط به» هذا، و قول **السامریّ**: بصرت بمالم تبصروا به- بمعنی واحد ای- علمت من حال **سبا** مالم تعلمه، والاحاطة- العلم بالشییء من جمیع جهاته، «و جئتك من **سباء** بنباء یقین» ای- خبر محقّق لاشكّ فیه، قال ذلك اعتذاراً الیه ممّا احلّ بمكانه. قرائت **ابن کثیر** و **ابو عمرو سباء** مهموز است مفتوح و همچنین «لقد کان **لسباء**» **قنبل** بسکون الف خوانده، باقی «من **سباء**» بجرّ و تنوین خوانده، من نوّن فلانّه اسم رجل ومن لم ینوّن فلانّه اسم قبیلة کـ **قریش**، **زجاج** گفت: **سبا** نام آن شارستان است که **مآرب** گویند در نواحی **یمن** و **بلقیس** آنجا مسکن داشت، و بینهما و بین **صنعا** مسیرة ثلاثة ایّام. وقیل ثلاثة فراسخ، و قال **الخلیل**: **سبا** اسم یجمع عامة قبائل **الیمن**. و قیل اسم امّهم، و قول درست آنست که از رسول خدا پرسیدند که **سبا** نام مرد است یا نام زمین؟ رسول جواب داد که نام مردی است که ده پسر داشت چهار از ایشان در **شام** مسکن داشتند: **لخم** و **جذام** و **عاملة** و **غسان**، و شش در **یمن**: **کنده** و **اشعرون** و **ازد** و **مذحج**

وانمار. قالوا یا رسول‌الله و ما **الانمار**؟ فقال والد **خثعم** و **بجیلة**، و قیل هو **سبا بن یشحب بن یعرب بن قحطان**، فوجه **سبا** بغیر تنوین انّه اسم غیر منصرف لاجتماع التعریف والتأنیث فیها، لانّها اسم مدینة اوارض او قبیلة او امراة و وجه التنوین انّه اسم منصرف لانّه اسم‌رجل اوحیّ اوبلد فهو مذکّر، فلم یجتمع فیه سببان من اسباب منع الصرف، فصرف لذلک؛ و امّا وجه الهمز انّه مأخوذ من سبأت الخمر، اذا اشتریتها، او من سبأته النار اذا احرقته. و من لم یهمز فلانّه مأخوذ من سبی یسبی لانّه اوّل من سبی السّبی.

«انّی وجدت امرأة تملکهم» یعنی تملک الولایة و التصرّف علیهم و لم یرد به ملک الرقبة وهی **بلقیس بنت‌شراحیل بن‌طهمورث** و قیل بنت **طهمورث** و قیل بنت‌**شرحیل بن مالک بن‌الریان** و قیل **بلقیس بنت‌الهدهاد**وامّها **فارعة** الجنّیه‌وقیل امّها **ریحانة بنت‌السکن** وهی جنّیّة، و قیل کان ابو **بلقیس** یلقّب **بالهدهاد** و کان ملکاً عظیم الشأن قد ولده اربعون ملکا. و کان یملک ارض **الیمن** کلّها. و کان یقول لملوک الاطراف لیس احد منکم کفواً لی و ابی ان یتزوّج فیهم فزوّجوه امراة من الجنّ فولدت له **بلقیس** ولم یکن له ولد غیرها. و به قال النبی (ص): «کان احد ابوی **بلقیس** جنّیا». روی انّ **مروان‌الحمار** امر بتخریب **تدمر** (۱)، فوجدوافیها بیتاً فیه امرأة قائمة میّتة ـ امسکوها بالصبر ـ احسن من الشمس، فامتهاسبعةاذرع وعنقها ذراع عندهالوح، فیه: انا **بلقیس** صاحبة **سلیمان بن داود**، خرّب‌اللّه‌ملک‌من‌یخرّب‌بیتی.

«و اوتیت من کلّ شیء» احتاجت الیه فی ملکها من الالة و العدّة. و قیل: اعطیت من کلّ نعمة حظاً وافراً کما اعطیت، «ولهاعرش‌عظیم» سریرعظیم‌ثلاثون (۲) ذراعاً فی ثمانین ذراعاً، وطوله فی‌الهواء‌ثمانون ذراعاً مقدّمه من ذهب مفصّص بالیاقوت الاحمر والزبرجد الاخضر و مؤخّره من فضّة مکلّل بالوان الجواهر له اربع قوائم: قائمة من یاقوت احمر، و قائمة من یاقوت اخضر، وقائمة من زمرّد، و قائمة من درّ

(۱) نسخهٔ ج: تذمر (۲) نسخهٔ ج: ثمانون

و صفائح السرير من ذهب و عليه سبعة ابيات على كلّ بيت باب مغلّق ، و كان عليه من الفرش مايليق به .

قوله:« وجدتها و قومها يسجدون للشمس من‌دون‌الله » قال **الحسن** كانوا مجوساً « و زيّن لهم‌الشيطان اعمالهم »الّتى كانوايعملونها « فصدّهم » الشيطان عن طريق‌الجنة، و قيل عن سبيل التوحيد و الحق الّذى يجب ان يسلكوه ،« فهم‌لايهتدون » الى طريق الحق .

« الاّ يسجدوا(۱)لله » ، **كسائى ورويس‌وابوجعفر** : «الايسجدوا(۲)»بتخفيف خوانندمعنى‌بر الا يا هوءلاء اسجدوا،وباشد كه‌وقف كنند و گويند : الا يا، آنكه ابتدا كنندو گويند:«اسجدوا لله » و باين قرائت « الا » كلمهٔ‌تنبيه است و «يا» حرف‌ندا است و منادى محذوف است و«اسجدوا»امرى مستأنف است از جهت حق سبحانه و تعالى ، ميگويد : « الا » بشنويد و بدانيد و آگاه باشيد«يا»يعنى : اى قوم « اسجدوا لله» شما سجودالله را كنيد بر شكر نعمت او تا چون ايشان نباشيد كه افتاب سجود ميكنند و شيطان كردار ايشان بريشان آراسته . و باقى قرّاء:« الاّ يسجدوا » بتشديد خوانند و معنى آنست كه هلاّ يسجدوا لله ، و روا باشد كه تعلّق بآيت پيش دارد يعنى «فصدّهم عن السبيل لئلا «يسجدوا لله الّذى يخرج‌الخبأ » اى المخبوء « فى‌السموات » من الثلج والبرد و المطر«والارض»من الزّروع والاشجار فيكون «فى»بمعنى‌من،وقيل‌يخرج‌الخبأ والخبأ ـ كل ماغاب ـ اى‌ـ‌يعلم غيب‌السموات والارض « ويعلم ما يخفون و مايعلنون» بالسنتهم . و قرأ **الكسائى** و **حفص**« ما تخفون و ما تعلنون » بتاء المخاطبة .

« اللهٔلااله‌الاّ هورب العرش العظيم » تمّ الكلام هاهنا و هو موضع‌سجود التلاوة و سمى العرش عظيما لانّه اعظم شىء خلقه الله .

« قال سننظر » اى ـ قال **سليمان** سنتعرّف « اصدقت » فيما اخبرت فتكون معذوراً فى غيبتك ، « ام كنت من الكاذبين » فيما اخبرت ، فيحلّ بك ما تو عدتك .

(۱) نسخهٔ ج . يا اسجدوا (۲) نسخهٔ ج : يا اسجدوا

ثم ذکر ما یتعرّف به صدق الهدهد، فقال: «اذهب بکتابی هذا، فألقه الیهم» قرأ **ابوعمرو** و **عاصم** و **حمزة** بجزم الهاء والباقون باشباعها ای ـ اطرحه الیهم لانـّه لا یتهیّأ له ایصاله بیده «ثم تولّ عنهم» تنحّ عن ذلك الموضع فکن قریباً منهم بحیث تسمع ما یجیبون. و قیل معنی «فانظر» ای ـ فانتظر. «ماذا یرجعون» ای ـ ماذا یردّون و یجیبون. و قیل فیه تقدیم و تاخیر، ای ـ «فألقه الیهم» «فانظر ماذا یرجعون» «ثم تولّ عنهم»، راجعاً الیّ، فاخذ الکتاب بمنقاره، وقیل علّقه بخیط و جعل الخیط فی عنقه فجاء هاحتّی وقف علی راسها ـ وحولها جنودها ـ فرفرف ساعة ـ والناس ینظرون الیه ـ حتی رفعت رأسها. فألقی الکتاب فی حجرها، و قیل: انـّها نامت علی سریرها و اغلقت الابواب دونها و وضعت المفاتیح تحت وسادتها. فطار الهدهد من الکوّة وألقی الکتاب علی وجهها و نبّهها بمنقاره، و قیل طأطأ راسه حتی سقط الکتاب من عنقه وألقاه علی وجهها، و قیل کانت فی البیت کوة تقع الشمس فیها کل یوم، فاذا نظرت الیها سجدت فجاء الهدهد فسدّ تلك الکوّة و سترها بجناحه، فلمّا رأت ذلك قامت الیه فألقی الکتاب الیها. فاخذت الکتاب و کانت قارئةً عربیة من قوم **تبع**.

و «قالت یا ایّها الملأ» الملأ ـ عظماء القوم ـ جمعه املاء مثل نباء وانباء، کانوا اهل مشورته و هم ثلاثمأة رجل و اثنی عشر رجلا تحت کلّ رجل منهم عشرة آلاف رجل «انّی القی الیّ کتاب کریم» ای مختوم لقوله (ص): «کرم الکتاب ختمه»؛ ولا یختم الاّ کتب الملوك، وقیل کریم مضمونه، و قیل شریف بشرف صاحبه، وقیل کریم حیث اتی به طیر، حقیق بان یؤمّل من جهته خیر.

«انـّه من سلیمان وانـّه بسم الله الرحمن الرحیم» قال **ابن جریح** لم یزد **سلیمان** علی ما قصّ الله فی کتابه انـّه و انـّه، و گفته‌اند: «انـّه من **سلیمان**» سخن **بلقیس** است باملاء خویش و مضمون نامهٔ **سلیمان** اینست: «بسم الله الرحمن الرحیم الاّ تعلوا علیّ وأتونی مسلمین»، ونامه‌های پیغامبران همه‌چنین بودی: موجز ومختصر

بی تطویل. سلیمان نامه بمهر کرد بخاتم خویش، و بهدهد داد. هدهد نامه به بلقیس رسانید؛ بلقیس چون مهر سلیمان دید لرزه بروی افتاد و بتواضع پیش آمد. و کان ملك سلیمان فی خاتمه. بدانست بلقیس که ملك سلیمان عظیم تر از ملك وی است چون رسول وی مرغ است. آنگه عظماء قوم خویش که اهل مشورت وی بودند همه را جمع کرد، و هم ثلاثمأة و اثنا عشر رجلا، و با ایشان گفت: «انّی القی الیّ کتاب کریم. انّه من سلیمان و انّه بسم الله الرحمن الرحیم الاّ تعلوا علیّ»، «ان» اینجا حکایت است و در نامه این بود که «لاتعلوا علیّ» ای ـ لا تترفعوا علیّ و ان کنتم ملوکاً، این علوّ همانست که در قرآن جایها گفته: «انّ فرعون علافی الارض»، «انّه کان عالیاً من المسرفین»، «ام کنت من العالین ظلماً و علوّاً»، این همه بیك معنی است. قوله: «واتونی مسلمین» ای ـ مومنین داخلین فی الاسلام، و قیل لاتعلوا علیّ ای: لا تتکبّروا. میگوید کبر از گردن بیفکنید و مؤمن شوید، کافر چون کفر از گردن بیفکند آنگه اسلام را شایسته گردد، و هیچ کافر کفر نیارد مگر بکبر. و ذلك قوله تعالی: «انّهم کانوا اذا قیل لهم لااله الاّ الله یستکبرون».

پس بلقیس مران سرهنگان خویش را گفت، «یاایها الملاء» وهم الذین یملئون العیون مهابة و القلوب جلالة، و قیل هم الملیئون بما یراد منهم «افتونی فی امری» ای اشیروا علیّ فی الامر الذی نزل به، والفتوی ـ الحکم ـ بما هو صواب، گفته‌اند بلقیس نخست ایشانرا گفت چه مردی است سلیمان؟ شما شناسید او را؟ گفتند: شناسیم، ملکی بزرگ است بشام اندر و دین بنی اسرائیل دارد و تورات خواند و دعوی پیغامبری کند و باد و مردم و دیو و پری و مرغان همه او را فرمان بردارند. بلقیس گفت: اکنون چه بینید اندر کار من مرا پاسخ دهید درین کار که افتاد که من هرگز بی شما کاری نگزارم و بسر نبرم.

ایشان گفتند. «نحن اولوا قوّة» ای ـ نحن اصحاب الحروب والعدد والعدّة «و

اولوا باس شدید » ای ـ نجدة و شجاعة « والامر الیك » والرأی رأ یك « فانظری ماذا تأمرین » ان امرتنا بالحرب و القتال قاتلنا وان امرتنا بالصّلح صالحنا .

چون ایشان چنین گفتند و خویشتن را عرض دادند قتال و حرب را **بلقیس** گفت بدانائی وزیر کی خویش:« انّ الملوك اذا دخلوا قریة افسدوها »خرّبوها و استولوا علی ساکنیها و اجلوا اهلها عنها « و جعلوا اعزّة اهلها اذلّة » اهانوا اشرافها واخذوا اموالهم و حطّوا اقدارهم لیستقیم امرهم. پادشاهان چون بقصد ولایت ستدن و بزور گرفتن در شهری روند تباهی کنندوعزیز ان آنجا خوار کنند. ربّ العالمین تصدیق کرد گفت:« و كذلك يفعلون »ای۔ کذلك یا **محمد** یفعلون ، فیکون الضمیر للملوك . الله گفت:یا **محمد** ملوك چون در شهری روند همچنین کنند که **بلقیس** گفت ، و روا باشد که : كذلك يفعلون تمامی سخن **بلقیس** نهند و «یفعلون» ضمیر **سلیمان** و حشم وی باشد .معنی آنست که ملوك چون در شهری روند تباهی کنند ، وعزیز آنرا خوار کنند و **سلیمان** و لشکر وی چون در نواحی آیندچنین کنند. وقیل معناه ـ و كذلك يفعل جندی ان قصدت .

سلیمان آنگه گفت : « وانی مرسلة الیهم بهدیّة فناظرة بم یرجع المرسلون » . الناظر هاهنا ـ المنتظر ـ کقوله : « انظرونا نقتبس من نور کم » قال الشّاعر :

و ان يك صدر هذا اليوم ولّی فانّ غداً لناظره قریب

بلقیس گفت من او را هدیه‌ای فرستم تا اگر بپذیرد دانم ملکی است که دنیا همی جوید ، و اگر نپذیرد دانم که پیغامبر خدا استوحقست و از ما بهیچ چیز فرونیاید و بهیچ چیزرضا ندهد مگر باتّباع دین وی . اکنون خلافست میان علماء تفسیر که آن هدیه چه بود ؟ قال **الحسن** : کان ذلك مالا ولابصرلی به ، وقال **ابن عباس** : کانت الهدیّة لبنة من ذهب . **وهب منبه** گفت و جماعتی که کتب پیشینیان خوانده‌اند: آن هدیه که **بلقیس** **بسلیمان** فرستاد پانصد خشت زرّین بود و پانصد خشت سیمین و يك پاره تاج زرّین مکلّل بدر و یاقوت و لختی فراوان مشك و عود و عنبر و پانصد

غلام جامهٔ کنیزکان پوشیده و دست اورنجن دردست و گوشوار در گوش وطوقزر در گردن و پانصد کنیزك جامهٔ غلامان پوشیده قبا و کلاه ومنطقه بر میان و حقّه‌ای که در ان درّ یتیم بود ناسفته وجزعی سفته ثقبهٔ آن معوج ، انگه جماعتی را از اشراف قوم خویش نامزد کرد و یکی را برایشان امیر کرد نام وی منذر بن عمرو و او را وصیت کرد که چون درپیش سلیمان شوی می‌نگر اگربنظر غضب بتونگرد بدانکه او ملکست و اگرنه پیغامبر و نگر تا ازو درهیبت نباشی ، که من ازو عزیزترم ؛ و اگر بنظر لطف بتو نگرد،خوش خوی وخرّم روی.بدانکه‌پیغامبر است.سخن او نیك بشنو و جواب او چنانکه لایق باشد می ده ؛ وهمچنین کنیزکان را وصیت کرد که‌شما باوی سخن مردانه گوئید و خویشتن را بدو مرد نمائید وغلامانرا برعکس این گفت، یعنی که شماسخن‌نرم گوئید وخویشتن رازن‌بدونمائید و منذر را گفت : از سلیمان درخواه تاتمیز کند میان غلامان و کنیزکان:اگر پیغامبر استوپیش ازان که‌سرحقه بگشاید بگوید که در حقّه چیست و آن در یتیم ناسفته سوراخ کند آنرا و رشته در مهره جزع کشد در آن ثقبه معوج. این وصیت تمام کرد و رسول فرا راه کرد و هدهد بشتاب آمد پیش سلیمان و او را از این احوال خبر کرد ، سلیمان شیاطین را فرمود تا خشتهای زرین و سیمین فراوان زدند وز آنجا که سلیمان بود تا مسافت نه فرسنك‌میدانی ساختند خشتهای زرّین وسیمین درانجا او کندند و گرد آن‌میدان دیوار بر آورده و بر سر دیّوار شرف زرّین و سیمین بسته و چهار پایان بحری بنقش پلنك نقطه نقطه رنگهای مختلف آورده و بر راست وچپ میدان بر سر آن‌خشتهای زرین وسیمین بسته و اولاد جن خلقی بیعدد بر راست و چپ میدان بخدمت ایستاده سلیمان در مجلس‌خویش بر سریر خویش نشسته و چهار هزار کرسی از راست‌وی و چهار هزار از چپ وی نهاده ، آدمیان گرد بر گرد سریر وی صفها بر کشیده واز پس ایشان جن و از پس ایشان شیاطین و از پس ایشان سباع و وحوش و هوام و از پس ایشان مرغان . رسول بلقیس چون بآن میدان رسید و ملك و عظمت سلیمان

دید چشم ایشان خیره بماند چون آن میدان دیدند و خشتهای زرّین و سیمین آن و چهار پایان بحری که هر گز مانند آن ندیده بودند پس انچه خود داشتند از هدایا بچشم ایشان خوار و مختصر آمد و بیفکندند، و چون شیاطین و اولاد جن فراوان دیدند بترسیدند شیاطین گفتند: جوزوا فلاباس علیکم، بگذرید و مترسید که شما را باك نیست و جای ترس نیست. پس ایشان میگذشتند بر کردوس کردوس جوك جوك از جن و انس و وحوش و طیور تا رسیدندبحضرت **سلیمان** (ع) **سلیمان** بنظر لطف بروی تازهٔ گشادهٔ خندان بایشان نگریست و گفت: ماورائکم.چه دارید و چه آوردید وبچه‌آمدید؟ **منذر** که رئیس قوم‌بود جواب داد که چه آوردیم و بچه‌آمدیم و نامه **بلقیس** که داشت‌بوی داد. **سلیمان** گفت:این‌الحقّه؟ حقّه‌بیاوردند و **جبرئیل** (ع) بفرمان حق جل جلاله آمد و **سلیمان** را گفت که در حقّه چیست، گفت دراین حقّه دانه درّی‌یتیم است ناسفته‌وجزعی سفته ثقبهٔ‌آن کژ وناراست. رسول **بلقیس** گفت صدقت،راست گفتی. اکنون‌این درّیتیم‌را سوراخ کن وآن مهره جزع را رشته‌در کش. **سلیمان** جن و انس را حاضر کرد و علم این بنزدیك ایشان نبود شیاطین را حاضر کرد و ازیشان‌پرسید.شیاطین گفتند: ترسل الی‌الارضة فجائت الارضة و اخذت‌شعرة فی فیهافدخلت فیهاحتی خرجت من‌الجانب‌الآخر. فقال **سلیمان**: ماحاجتك؟ فقالت تصیّر رزقی فی الشجره. قال: لك ذلك. ثمّ قال: من بهذه الخرزة یسلکها الخیط؟ فقالت دودة بیضاء: انالها یا رسول الله: فاخذت الدودة الخیط فی فیها و دخلت الثقبة حتّی خرجت من الجانب الاخر. فقال **سلیمان**: ما حاجتك؟ قالت: تجعل رزقی فی الفواکه. قال: لك‌ذلك. ثم‌میّز بین الجواری والغلمان‌بان‌امرهم ان‌یغسلوا وجوههم و ایدیهم فکانت‌الجاریة‌تاخذ الماء من الآنیه باحدی یدیها ثم‌تجعله علی الید الاخری ثمّ تضرب به علی‌الوجه،والغلام کما یأخذه‌من‌الآنیة‌یضرب به وجهه؛ و **کانت الجاریة** تصبّ الماء صبّاً، و کان الغلام یحدر الماء علی یده حدراً، **فمیّز بینهم بذلك**

ثمّ ردّ **سليمان** الهديّة و قال: « اتمدّوننى بمال »، قرأ **حمزة** و **يعقوب** بنون واحدة مشددّة مع الياءِ و قرأ **الباقون** بنونين مخففتين و حذف الياء قرء **ابن‌عامر** و **عاصم** و **الكسائى** والباقون باثباته . « فلمّا جاء » الرسول **سليمان** ، فقيل‌معناه : جاء **سليمان** ما عهدت اليه و ارسلت . و قيل كان الرسول امرأة . قال **سليمان** « اتمدّوننى بمال » اتزيدوننى فى مال انكر عليهم ارسالهم بالمال اليه و هو يدعوهم الى اللّه و الى الاسلام ، يعنى ـ لست بمن يرغب فى المال و لاممّن يغترّ به فما آتانى اللّه من‌الدين و النبوّة والحكمة خيرممّا آتاكم‌من‌الدنيا ؛ آتانى بفتح الياء قرائة **نافع** و **ابوعمرو** و **حفص** . « بل انتم بهديّتكم» هذه « تفرحون» اعظاماً منكم لها، فدلّت الايةعلى‌انّه لا ينبغى لعالم ولا لعاقل ان يفرح بعرض الدنيا .

ثمّ قال للرّسول : « ارجع » ايّها الرّسول « اليهم » يعنى ـ الى **بلقيس** وقومهابما صحبك من الهديّة : و قيل محتمل انّ المخاطب هاهنا الهدهد، اى ـ « ارجع اليهم » قائلا لهم : « فلنأ تينّهم بجنودلا قبل لهم بها » اى لاطاقة لهم ولا يمكنهم دفعا عنهم و عن قريتهم و انما قال ذلك لكثرتهم و شدّة شوكتهم و كونهم جند اللّه عزّوجلّ ، « و لنخرجنّهم منها » اى من ارضها و ملكها « اذلة » جمع ذليل كالا جلّة جمع الجليل « و هم صاغرون » مهانون ذليلون ، ان « لم ياتونى مسلمين » .

النوبة الثالثة

قوله : « و تفقّد الطير فقال ما لى لاارى الهدهد » ـ دلّت هذه الاية على تيقّظ **سليمان** فى مملكته وحسن قيامه و تكفله بامور امّته و رعيّته حيث لم يُخف‌عليه

غیبة طیر هواصغر الطیور من حضوره ساعةواحدة. تنبیهی عظیم است این آیت‌مر ملوك جهانرا بتیمار داشت رعیّت و شفقت بردن بر ایشان و باز جستن ضعیفان و رعایت مصالح ایشان:

عمر خطاب همه شبها بسان عسس طواف کردی در کویهای‌مدینه‌اگرخللی دیدی تدارك کردی وضعیفانرا نیك‌باز جستی و مراعات کردی. **طلحة بن‌عبیدالله** گوید در شب تاریك **عمر** را دیدم که از **مدینه** بیرون میشد دیگر روز برخاستم‌بآن جانب رفتم او را از شب دیده‌بودم وبآن خرابه‌ای که **عمر** را دیده بودم‌درشدم‌پیرزنی را دیدم زمنهٔ نابینا، چون پاره‌ای گوشت افتاده. گفتم: یا عجوز امیرالمؤمنین دوش بتعهّد تو می‌آمد یاجائی‌دیگر می‌شد؟ گفت کدام‌امیرالمؤمنین؟ گفتم:**عمر خطاب**. آن پیرزن بگریست‌وبانگ برآوردو گفت: من این خجالت کجابرم که‌دویست‌روز است تا هر شبی کسی آید و مرا طعام دهد و آب‌دهد و جامه من بشوید وتاروزاینجا بایستد و مرا حراست کند تا چیری مرا تباه نکند، گاه **قرآن** خواندوگاه گریدمن می‌پنداشتم که از خویشان من یا از همسایگان من کسی است، خود ندانستم که امیرالمؤمنین است. **طلحه** چون این‌بشنید دست برروی خود میزد و با خودمیگفت یا **طلحه** تتبّع کار **عمر** میکنی و گرد اسرار **عمر** میگردی. شرمت باد.

«لا عذّبنّه عذاباً شدیداً او لا ذبحنّه» فیه دلیل علی انّ العقوبة علی قدرالجرم و لاعبرة بصغرالجثة و عظمها.

آورده‌اند که چون هدهد باز آمد وعذر خویش بگفت که: «احطت بمالم‌تحط به»، **سلیمان** گفت: «سننظر اصدقت‌ام کنت من‌الکاذبین». آری بنگریم تا این‌عذر که می‌آری راست است یا دروغ، اگر دروغ است ترا عذابی سخت کنم. **جبرئیل** امین آمدآن ساعت ازدرگاه عزّت که: یا**سلیمان** مر ان مرغك‌ضعیف‌راتهدیدمیکنی که باش تا در کار تو بنگرم که راست میگوئی یا دروغ؟ یا **سلیمان** از مرغی‌ضعیف

بعذری ضعیف چرا بسنده نکنی وبدرخواست صدق از وی چه تهدید کنی ؟ چراازما نیاموزی معاملت با بندگان ؟ آن‌کافر بینی که دردریا نشیند در کشتی وباد کژبرآید وآن کشتی در تلاطم امواج افتد ؟ کافران از غرق بترسند بت‌را بیندازند وبزبان‌عذر دروغ آرد ؛ چون از دریا بیرون آید واز غرق خلاص یابد دیگر باره بت‌پرستد و بکفر خویش باز گردد . من بدروغ وی ننگرم وآن‌عذر دروغ وی بپذیرم‌و ازغرق نجات دهم . یا عجب از کافر دروغ زن،عذر دروغ می‌پذیرم وبدروغ وخیانت‌اوننگرم، چگوئی مرد مسلمان که عذر آرد بگناه خویش از سر صدق وایمان خویش چونکه عذرش نپذیرم . « لاعذّبنّه عذاباً شدیداً » گفته‌اند که هدهد چون باز آمد ترسان و لرزان فرا پیش **سلیمان** شد ، پروبال از هم باز کرده و در زمین همی کشید بتواضع **سلیمان** سروی بخود کشید گفت : این کنت لاعذّبنك « عذابا شدیداً » . هدهد گفت یا نبی‌الله اذکر وقوفك بین یدی الله عزّوجل ، یاد کن آن‌ساعت که در عرصات‌قیامت در آن انجمن کبری ترا بحضرت الله برند و از توسؤال کنند . آن‌سخن‌بر **سلیمان** تأثیر کرد و سخن بالطف کردانید گفته‌اند که با هدهد گفت :چگوئی که پرو بالت بکنم و ترا بآفتاب گرم افکنم . هدهد گفت دانم که نکنی که این‌کار صیادانست نه پیغامبران . **سلیمان** گفت : گلوت ببرّم . گفت دانم که نکنی ، که این‌کار قصّابان است نه پیغامبران . گفت ترا با ناجنس در قفس کنم . گفت . این‌هم نکنی که‌این‌کار ناجوانمردانست وپیغامبران ناجوانمرد نباشند . **سلیمان** گفت : اکنون تو بگوی که با تو چکنم ؟ گفت : عفو کنی و در گذاری ودانم که کنی، که عفوکار پیغامبران و کریمان است واین موافق آن‌خبراست که : فردای‌قیامت ربّ العزّة با قومی‌عاصیان موحّدان گوید: چه عذاب کنم شمارا بآن جفاها ومعصیتها که کردید در دنیا ؟ ایشان گویند: بار خدایا عفو کنی و در گذاری که کرم تو سزای آن‌هست . امّا در طریق جوانمردان وسالکان راه حقیقت عذاب شدید آنست که حلاوت خدمت ازبنده‌باز گیرد

تا در خدمت الم ومشقّت بوی رسد. هر آنکس که بمعبود خود معرفت دارد خدمت و عبادت از میان جان کند و از حلاوت خدمت الم و مشقّت نیابد.

آن عزیزی درپیش درویشی صادق شد و آن درویش بیمار بود خواست که اورا در آن بیماری تنبیهی کند گفت: لیس بصادق فی حبّه من لم یصبر علی بلائه. درمحبت صادق نیست آنکس که در بلای وی صابر نیست. درویش صادق سر برآورد و گفت: غلط کردی لیس بصادق فی حبّه من لم یتلذّذ ببلائه. در محبت صادق نیست آنکس کش با بلاء اوخوش نیست قالوا و من العذاب الشدید ان یقطع عنه حسن التولّی لشأنه فیوکل الی حوله ونفسه. و من ذلك ان یمتحن بالحرص فی الطلب ثم یحال بینه و بین مقصوده ومطلوبه. و من ذلك توهّم الحدثان وحسبانه من الخلق. ومن ذلك الحاجة الی الاخسّة من الناس. ومن ذلك ذلّ السؤال مع الغفلة عن شهود التقدیر. ومن ذلك ضعف الیقین وقلّة الصبر.

« انّی وجدت امراة تملکهم و اوتیت من کل شیء و لها عرش عظیم » هدهد چون باز آمد وحدیث **بلقیس** با **سلیمان** گفت وآن مملکت آراسته وهرچه ملوکرا در باید ساخته و پرداخته از خیل و حشم و عدّت وعدد و سیاست وهیبت و حشمت و مال و نعیم وعرش عظیم، **سلیمان** ان همه بشنید وهیچ در وی اثر نکرد و طمع در آن نبست باز چون حدیث دین کرد که: «وجدتها وقومها یسجدون للشمس من دون الله»، **سلیمان** از جا بر خاست و متغیّر گشت و از بهر دین اسلام و تعصّب ملّت حنیفی در خشم شد، گفت کاغذ و دویت بیارید تا نامه نویسم واورا بدین اسلام دعوت کنم، نامه نوشت که: « انّه من **سلیمان** و انّه: بسم الله الرحمن الرحیم ». **بلقیس** چون آن نامه بخواند گفت: کتاب کریم لانّه مصدّر « ببسم الله الرحمن الرحیم »، بزرگوار نامه و کریم نامه‌ای که ابتداء آن «بسم الله الرحمن الرحیم» است، دلرا انس وجانرا پیغامست، از دوست یادگار و برجان عاشقان سلام است دلرا فتح وجانرا فتوح است، اول شاهد بر مشاهده روح است، معرفت را راه وحقیقت را درگاه است، خائف را امان وراجی

را ضمان است ، طالب‌را شرف وعارف را خلف است .

نام تو شنید بنده دل داد بتو

چون دید رخ تو جان فرستاد بتو

اجماع است که این آیت تسمیت از **قرآن** است .

قال‌الله‌تعالی:« انّه من **سلیمان** و انّه‌بسم‌الله‌الرحمن الرحیم »این کلمات‌هم‌نظم آیتی‌است‌وهم‌بعضی‌از آیتی‌است وهم‌بعضی ازاو آیتی :امّابعضی‌از آیتی اینست که درقصّهٔ **سلیمان** گفت:«انّه من **سلیمان** وانّه بسم‌الله‌الرحمن الرحیم»،و کذلك قوله : «بسم‌الله مجریهاومرسیها » ؛ وبعضی ازو آیتی است و ذلك قوله فی سورة **الفاتحة** : « الرّحمن الرّحیم » . و بر سر سورتها نظم آیتی است : « بسم‌الله الرحمن الرحیم » . و این آیت بخلاف دیگر آیاتست ازآنکه آیات **قرآن** هرآیتی یکبار وحی‌آمده‌است واین آیت صد و چهارده بار وحی‌آمده ، هر حرفی از این آیت ظرفی‌است شراب رحیق‌را ،وهر کلمه صدفی‌است درّ تحقیق را ، هر نقطه‌ای ازو کوکبی‌ست آسمانِ هدایت را و نجم رجمی‌ست مر اصحاب غوایت‌را ، « یضلّ به کثیراً و یهدی به کثیراً » .

٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **قال یا ایها الملاء** » **سلیمان** گفت : ای مهینـان سپاه « **أیّکم یأتینی بعرشها** » کیست‌ازشما که‌تخت‌آن‌زن بمن‌آرد ؟« **قبل ان یأتونی مسلمین** (۳۸)» پیش‌از آن که ایشان مسلمانی را بمن‌آیند .

« **قال عفریت من الجن** » [شوخی] گفت ستنبه‌ای‌ازپریان:«**انا آتیك به** » من آن

تخت را بتو آرم ، « **قبل ان تقوم من مقامك** » پیش از انکه ازین‌نشست برخیزی، « **و انّی علیه لقوی امین** (۳۹)» ومن آورد را با نیرویم وسپردن‌را استوار .

« **قال الذی عنده علم من الکتاب** » آن مرد گفت که بنزدیك او دانشی بود از [دانش] کتاب [خدای عزّوجلّ] : « **انا آتیك به**»من بتوآرم آن [تخت] « **قبل ان یرتد الیك طرفك** » پیش از انکه نگرستن چشم‌تو از جای باتو آید و پردازد از دیدن آن] . « **فلما رآه مستقرا عنده** » چون آن[تخت] را دید آرمیده نزدیك او « **قال هذا من فضل ربی** » گفت : این از افزونی نعمت الله است بر من [که هر کس را نیست] . « **لیبلونی** »می بیازماید مرا [باین اکنون] « **ء اشکر ام اکفر** » که آزادی کنم یا نسپاسی آرم «**ومن شکر فانما یشکر لنفسه** »وهر که آزادی کند خود را کند «**ومن کفر** » وهر که نسپاسی کند « **فان ربی غنی کریم** (۴۰) » خداوند من بی نیازست و نیکوکار[کم انگار وفرو گذار] .

« **قال نکروا لها عرشها** »[**سلیمان**] گفت:تخت[**بلقیس**] را[چنانکه‌هست] جُـد کنید[از آن گونه که او شناخته است] « **ننظر اتهتدی** » تا نگریم که بجای آرد [عرش خویش را] « **ام تکون من الذین لا یهتدون**(۴۱) » یا از ایشان بود که بجای نیارند .

«**فلما جاءت** » چون‌آمد **بلقیس** ، « **قیل** » گفتند او را : « **اهکذا عرشك**» چنین است آن تخت تو ؟ « **قالت** » [بجواب] گفت « **کانّه هو** » چنانست گویی که آنست « **و اوتینا العلم من قبلها** » و مارادانش دادند [بدین وپیغامبری]پیش ازآن [که او را دین دادند] « **و کنا مسلمین**(۴۲) » و ما مسلمان بودیم [تا بودیم] .

« **و صدّها ما کانت تعبد من دون الله** » و آفتاب او را از مسلمانی باز داشت « **انّها کانت من قوم کافرین**(۴۳) » که او از قوم کافران بود [گور کان] .

« **قیل لها ادخلی الصرح** » گفتند [**بلقیس** را] در طارم آی « **فلما رأته** » چون دید طارم را [از آبگینه] « **حسبته لجة** » پنداشت که‌آب ژرف است، [ندانست

که آب در زیر ابگینه است] « **كشفت عن ساقيها** » دامن از ساق بر کشید که پای در آب نهد « **قال** » گفت [سلیمان] : « **انه صرح ممرّد من قوارير** » آن طارمی است از ابگینهٔ پاك ساخته و نسو داده « **قالت ربّ** » [بلقیس] گفت خداوند من « **انى ظلمت نفسي** » من ستم کردم بر خویشتن [بآفتاب پرستی] « **و اسلمت مع سليمان** » و گردن نهادم و مسلمان شدم [وتن بدادم] با سلیمان « **لله رب العالمين(۴۴)** » خداوند جهانیانرا .

« **و لقد ارسلنا الى ثمود** » و فرستادیم بثمود « **اخاهم صالحاً** » مرد ایشان را صالح « **ان اعبدوا الله** » که الله را پرستید یگانه « **فاذا هم فريقان** » دو گروه شدند [ثمود در کار صالح] ، « **يختصمون(۴۵)** » با یکدیگر شور و جنك در گرفتند.

« **قال ياقوم** » [صالح] گفت ای قوم : « **لم تستعجلون بالسيئة قبل الحسنة** » چرا بعذات می‌شتابید پیش از نیکی [وتوبت] ، « **لو لا تستغفرون الله** » چرا آمرزش می‌نخواهید از الله « **لعلكم ترحمون(۴۶)** » تا مگر بر شما ببخشاید .

« **قالوا اطّيرنابك و بمن معك** » گفتند: [شوم آمدی برما] فال بد گرفتیم بتو و باینان که با تواند. « **قال طائركم عندالله** » [صالح] گفت آنچه شما ارزانی آنید بخش آن بنزدیك الله است [وسزای شما از نزدیك اوست و پاداش کردار شما باوست] « **بل انتم قوم تفتنون(۴۷)** » نیست مگر آنکه شما قومی اید که می بیازمایند شما را .

« **و كان في المدينة تسعة رهط** » و در شارستان [ثمود] نه تن بودند « **يفسدون في الارض** » که در زمین می تباه کاری کردند « **و لا يصلحون(۴۸)** » و نیك کاری نمی کردند .

« **قالوا تقاسموا بالله** » گفتند یکدیگر راسوگند خورید بخدا « **لنبيّتنّه و اهله** » که ناچاره شبیخون کنیم بر صالح و کسان وی « **ثم لنقولن لوليه** » انکه چون و داوری داری اورا گوئیم : « **ما شهدنا مهلك اهله** » کشتن [صالح] و کسان او را ما نبودیم « **و انا لصادقون(۴۹)** » و ما می راست گوئیم .

« **ومكروا مكراً** » ایشان دستانی ساختند نهان « **ومكرنا مكراً** » و ما

دستانی ساختیم نهان «**وهم لا یشعرون**(۵۰)» و ایشان آگاه نبودند.

«**فانظر کیف کان عاقبة مکرهم**» در نگر سرانجام دستان ایشان چون بود.

«**انّا دمرناهم**» و مادمار از ایشان بر آوردیم [که آن دستان ساختند] «**وقومهم اجمعین**(۵۱)» و قوم ایشانرا همگان [ببانگ بکشتیم].

«**فتلك بیوتهم خاویة**» آنگه خان ومان ایشان تهی گذاشته «**بما ظلموا**» بآن ستمکاری که کردند «**انّ فی ذلك لاية**» در ان نشانی است و [عبرتی] «**لقوم یعلمون**(۵۲)» ایشانرا که بدانند.

«**و انجینا الذین آمنوا**» رهانیدیم ایشانرا که بگرویدند «**و کانوا یتقون**(۵۳)» و از ناپسند می‌پرهیزیدند.

«**ولوطا اذ قال لقومه**» و [یاد کن] **لوط** را آنگه که قوم خویش‌را گفت: «**اتأتون الفاحشة**» می کار زشت کنید «**وانتم تبصرون**(۵۴)» وشماخردمندانیدومیدانید «**ءَ انکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء**» با مردان می گرائید بکام‌رانی فرود از زنان «**بل انتم قوم تجهلون**(۵۵)» نیست جز آن که قومی نادانید.

الجزء العشرون

«**فما کان جواب قومه الا ان قالوا**» نبود پاسخ قوم او مگر که می گفتند.

«**اخرجوا آل لوط من قریتکم**» بیرون کنید قوم **لوط** را از شهر خویش «**انّهم اناس یتطهرون**(۵۶)» [وبافسوس گفتند] ایشان‌مردمانی‌اند که‌می پاکیزگی‌بر زند.

«**فانجیناه واهله**» و رهانیدیم او را و کسان او را «**الّا امرأته**» مگر زن اورا «**قدّرناها**» که چنان خواستیم، [و باز انداختیم] «**من الغابرین**(۵۷)» که آن زن از بازماندگان بود [از شارستان تا در عذاب ماند].

«**و امطرنا علیهم مطراً**» وبریشان‌بارانی باریدیم «**فساء مطر المنذرین**(۵۸)» چون بد بارانی بود [آن باران] آگاه کردگان و پند نپذیرندگان.

النوبة الثانية

قوله: «قال یاایها الملاءُ ایّکم یأتینی بعرشها»؟ **مقاتل** گفت چون‌رسول بلقیس

از نزدیك **سلیمان** باز گشت و آن عجایب و بدایع که در مملکت **سلیمان** دیده بود باز گفت وحکایت کرد، **بلقیس** گفت : هذا امر من السّماء ، این کاری اسمانی است ، ساخته وخواستهٔ ربّانی است و ما را کاویدن‌باوی روی نیست و در مخالفت ومنابذت وی هیچ کس را طاقت نیست و آن ملك وی نه ملك سر سریست که آن جز نبوّت و تأیید الهی نیست . کس فرستاد به **سلیمان** که : اینك‌من آمدم با سران و سروران قوم خویش تا در کار توبنگرم و دین تو بدانم که چیست ومرا بچه می‌خوانی ؟آنگه عرش خویش را در آخر هفت اندرون استوار بنهاد و پاسبانان برآن موکّل کرد و در مملکت خویش نائبی بگماشت که کار ملك میراند و آن سریر ملك نگه میدارد تا کس در آن طمع نکند و آنگه عزم رحیل کرد بادوازده هزارسرهنگ از مهتران قوم‌خویش‌باهر سرهنگی عددی‌فراوان ازخیل وحشم . و **سلیمان** که‌آنجابوددانست که **بلقیس** می آید و بقصداسلام و ایمان‌می آید ـ که **جبرئیل** از پیش آمده بود و او راخبر داده ـ ولهذا قال **سلیمان** :« قبل ان‌یأتونی مسلمین » ، ای ـ مؤمنین موحّدین . و گفته‌اندمیان **بلقیس** و **سلیمان** ده روزراه بود ، و گفته‌اند دوماهه راه بود . روزی **سلیمان** بیرون‌رفته‌بوداز انجا که بود غباری عظیم‌دید بمسافت یك‌فرسنك ـ و**سلیمان** مردی مهیب بود ، کس بابتداء سخن باوی نیارستی گفت تا نخست وی ابتدا کردی ـ چون آن غباردید از دور گفت : ماهذا ؟ آن چه غبارست ؟ گفتند ، **بلقیس** است که‌می آید . گفت : و قد نزلت منّا بهذا المکان ، و **بلقیس** چنین بما نزدیک رسید .آنگه **سلیمان** روی با لشکر خویش کرد گفت : «یاایّها الملاء ایّکم یأتینی‌بعرشها » کیست از شما که عرش **بلقیس** آن ساعت بمن آرد، و این سخن دو معنی را گفت : یکی آن که کَرِه **سلیمان** ان‌یستحلّ حریمها بعد اسلامها، روا نداشت که‌بعدازآمدن **بلقیس** و اسلام وی دست در حریم وی برد ـ که بعد از اسلام آن ویرا حلال نبود ـ؛ دیگر معنی : احبّ ان یریها معجزة تدلّها بهاعلی صحة نبوة **سلیمان** ، خواست که آن‌حال

سلیمانرا معجزتی بود ودلیلی برصدق‌نبوت وی تا **بلقیس** بداند که‌آوردن آن‌سریر از چنان‌جای استوار محکم‌بیک لحظه جز قدرت آلهی و معجزت نبوی نیست.

« قال عفریت من الجنّ»تقول : عفریت و عفریّة و عفر و عفاریة ، و العرب تتبع کل‌واحدة منها بتابعة تقول : عفریت ، نفریت ، عفریّة نفریّة، عفر نفر، عفاریة‌نفاریة. والعفریت عند العرب ـ المارد ، الداهیه ـ ، یقال : هو صخر سیّد الجنّ ، و کان قبل ذلک متمرداً علی **سلیمان** ، و **اصطخر فارس** تنسب الیه . آن عفریت گفت : سید الجن که آن تخت بتو آرم پیش از آن که از مجلس حکم و قضا بر خیزی ـ وعادت **سلیمان** چنان بود که تابه نیمه روز مجلس حکم و فصل قضا بنشستید ، و گفته اند مقام وی آن بود که هر روز بمجلس و عظ و تذکیر بنشستید تا آفتاب بالا گرفتی «و انّی علیه لقویّ امین » ای ـ قوی‌علی حمله امین علی جواهره ، و قیل امین فیما اقول . **سلیمان گفت** : زودتر از این خواهم .

« فقال الّذی عنده علم من الکتاب » ، اقوال مفسران مختلف است که « الّذی عنده علم من‌الکتاب» که بود ؟ قومی گفتند **جبرئیل** بود (ع) ، قومی گفتند فریشتهٔ دیگر بود ، ربّ العزة او را قرین **سلیمان** کرده بود پیوسته باوی‌بودی و او راقوت دادی ، قومی گفتند **خضر** بود (ع) ، قومی گفتند مردی بود از **حمیر** نام **او ضبه** و مستجاب الدعوة بود وقیل اسمه **ملیخا**،و قیل‌اسمه **اسطوس**،و قیل هو **سلیمان** (ع) و ذلک انّ رجلا عالماً من **بنی اسرائیل** ،آتاه الله علماً و فقهاً ، قال « انا آتیک به قبل ان یرتدّالیک طرفک » ، فقال **سلیمان** : هات.فقال : انت النبی بن النبی ولیس احد کم اوجه عندالله منک و لا اقدر علی حاجته فان دعوت الله و طلبت الیه کان عندك . قال صدقت ، ففعل ذلک ، فجیء بالعرش فی الوقت . و قول معتمد و بیشترین مفسران آنست که **آصف** بود وزیر **سلیمان** و دبیر وی . و هو **آصف بن برخیابن شمعون** رجل صالح مجاب الدعاء ، قال **ابن‌عباس** انّ **آصف** قال **لسلیمان** حین صلّی و دعا الله عزّوجلّ: مدّ عینیك حتی ینتهی‌طرفك . قال فمدّ **سلیمان** عینیه فنظر نحو

اليمن و دعا **آصف**، فبعث الله سبحانه الملائكة فحملوا السرير من تحت الارض يخدون الارض خدّاً حتى انخرقت الارض بالسّرير بين يدی **سليمان** (ع).

امّا آنچه گفت: «عنده علم من الكتاب» اين علم كتاب اسم الله الاعظم است: ياحیّ يا قيوم يا ذاالجلال والاكرام»، و بقول بعضی: يا الهنا واله الخلق اجمعين الهاً واحداً لااله الاّ انت، ايتنى بعرشها. و قيل قال **آصف** بالعبرية: آهيا شراهيا، و هو الاسم الاعظم، و قال **الحسن** اسم الله الاعظم: ياالله يا رحمان.

«قبل ان يرتد اليک طرفک» ارتداد الطرف ان يرجع الى الناظر من رؤية شیء كان ينظر اليه.

«فلمّا رآه» يجوز ان يكون هذا الرّای **سليمان** ويجوز ان يكون **آصف** «فلمّا راه مستقراً عنده» راسخاً في الارض ثابتاً فيها كانّه فيه بيت اوبنى رتقاً و هو محمول اليه من **مآرب** الى **الشام** في مقدار ارتداد الطرف. «قال هذا من فضل ربّی» اعطانی بفضله و انّما اعطانی ليمتحننی فيستخرج منی ما اودعه فی من معلومه أأشكر نعمه على حين اعطانی ما اردت ام اكفر ذلک فلا اشكره عليه، و من شكر الله على نعمه، فانّما يشكر لنفسه لانّ نفع ذلک يعود اليه حيث يستوجب المزيد و من كفر فان مضرّة كفره عليه لا على ربّه والله سبحانه متعال على المضارّ والمنافع غنّی عن عباده وافعالهم.

و قيل معنى الاية: هذا من فضل ربّی علیّ اذ صيّر فی امّتی من يجری على يده مثل هذا الامر، ففضل ذلک لی و هو انعام علیّ. وقيل انّ **سليمان** تداخله شیء اذ صار غيره من امته اعلم منه واقدر على بعض الامور فقال رياضة لنفسه: «هذا من فضل ربّی» ای ـ ممّا يملكه يجعله لمن يشاء من عباده فقد جعل بهذا الفضل لهذا الذی اوتی علماً من الكتاب ليبلونیء اشكر أم اكفر.

قوله: «قال نكرّوا لها عرشها»، التنكير ـ التغيير الى حال ينكرها صاحبها اذا رآها، و المعنى ـ اظهروه لها لتنكّر موضعه عندنى فننظرا تهتدى بان تعلم انّ هذا لايقدر عليه الاّ الله فتؤمن ام لاتتنبّه لذلک. و قال **وهب** و **محمد بن كعب** و غيرهما

من اهل الکتاب : خافت الجنّ ان یتزوّجها **سلیمان** فتفشی الیه اسرار الجنّ فلا ینفکّون من تسخیر **سلیمان** و ذریته من بعده فارادوا ان یزهدوه فیها فاساؤا الثنآء علیها. و قالوا انّ فی عقلها خبلا و انّ رجلها کحافر الحمار فاراد **سلیمان** ان یختبر عقلها فقال:« نکرّوا لها عرشها » ای غیّروا لها عرشها بتغییر صورته فاجعلوا اعلاه اسفله و مقدّمه مؤخّره. و قیل نزع ما کان علیه من فصوصه وجواهره. و قیل زید فیه و نقص «ننظر اتهتدی» الی معرفة عرشها فنعرف بذلک عقلها « ام تکون من الذین لایهتدون » الیه.

« فلمّا جاءت » **بلقیس** « قیل » لها « اهکذا عرشك قالت کانّه هو » شبّهته به فلم تُقرّ بذلك و لم تنکر،فعلم **سلیمان** کمال عقلها، قال **الحسین بن فضل** :شبّهوا علیها بقولهم : « اهکذا عرشك » فشبّهت علیهم بقولها :« کأنّه هو»، فاجابتهم علی حسب سؤالهم، ولو قالوا لها هذا عرشك لقالت نعم.

قوله : « و اوتینا العلم من قبلها » ... قال المفسرون : هذا من قول **سلیمان** یقول اعطینا علم التوحید والنبوة من قبل توحیدها « و کنّا مسلمین » ، قبل اسلامها کأنّه یباریها بقدم دینه و اسلامه اذ بارته بملکها ، وقیل هذا من قول **بلقیس** لمّا رأت عرشها عنه **سلیمان** قالت : عرفت هذه و اوتینا العلم بصحة نبوّتك بالآیات المتقدّمة من امر الهدهد والرسل من قبل هذه المعجزة التی رأیتها من احضار العرش « و کنّا مسلمین » منقادین ، مطیعین لامرك من قبل ان جئناك .

« و صدّها ماکانت تعبد من دون الله» یجوز ان یکون ما فی موضع الرفع فیکون فاعل « وصدّها » ای ـ صدّها عبادة الشمس من عبادة الله ، و فیه دلالة انّ اشتغال المرء بالشئی یصدّه عن فعل ضدّه.وکانت المرأة تعبد الشمس فکانت عبادتها ایّاها تصدّ عن عبادة الله و یجوز ان یکون ما فی موضع النصب ، و المعنی ـ صدّها **سلیمان** عن عبادة

الشمس فلمّا سقط الجار نصب.

«قيل لها ادخلى الصّرح» الصرح ـ القصر ومنه قوله : « يا **هامان** بن لى صرحاً » اى ـ قصراً ، وقيل الصّرح ـ عرصة الدّار ـ و كل بناءٍ عالٍ من صخرٍ اوزجاج فهو صرح ، و « اللّجة » الضحضاح من الماء ، و « الممرّد » المملّس وسمّى الامرد لانّه املس الخدّين ، و شجرة مرداء ليس عليها ورق ، وارض مرداء ليس فيها نبات . مفسّران گفتند چون **بلقيس** عزم رفتن كرد به نزديك **سليمان** جن با يكديگر گفتند كه اللّٰه تعالى جن و انس و طيور و وحوش و باد مسخّر **سليمان** كرده واين **بلقيس** ملكهٔ **سبا** ست اگر **سليمان** اورا بزنى كند و از وى غلامى زايد ما هرگز از تسخير و عبوديّت نرهيم . تدبير آنست كه **بلقيس** را بچشم **سليمان** زشت كنيم تا او را بزنى نكند . آمدند و **سليمان** را گفتند : رجلها رجل حمار و انّها شعراء السّاقين لانّ امّها كانت من الجن فلمّا نزعت الى امّها. چون ايشان چنان گفتند **سليمان** خواست كه حقيقت آن بداند و قدم و ساق وى ببيند. شياطين را فرمود تا كوشكى ساختند از آبگينه ، گوئى آن كوشك آب بود از روشنائى وسپيدى. وآنگه بفرمود تا آب زير آن كوشك براندند و ماهى و دواب بحرى در ان آب كرد و سرير خود بالاى آن بنهاد، چنانكه رهگذر **بلقيس** بر سر آن آبگينه بود تا بنزديك **سليمان** شود . آن ساعت كه **بلقيس** بر طرف آن قصر وآن عرصه رسيد آفتاب وران (۱) تافته بود و آب صافى مى نمود وماهيان را مى ديد. اورا گفتند : « ادخلى الصّرح » در آى درين قصر . **بلقيس** پنداشت كه آن همه آبست واورا در آن آب ميخواند ، با خود گفت :« ماوجد **ابن داود** عذاباً يقتلنى به الّا الغرق» پسر **داود** بجز غرق عذابى ديگر نمى دانست كه مرا بكشد، دامن ازساق بر كشيد تا پاى در آب نهد . **سليمان** قدم و ساق وى بديد ، فاذا هما احسن ساق فى الدنيا و قدماها كقدم الانسان . **سليمان** آنگه چشم از وى بگردانيد و بآواز بلند گفت : « انّه صرح ممرّد من قوارير » وليس ببحر .

---

(۱) نسخهٔ ج : بران .

اهل تفسیر را درین قصّه سه قول است: قومی گفتند جن بر وی دروغ بستند از بیم آن که سلیمان اورا بزنی کند ورنه قدم وی چون قدم آدمیان بود و ساق وی نیکوترین ساقها بود؛ قومی گفتند سخن همان بود که جنّ گفتند وبر ساق‌وی موی فراوان بود امّا شیاطین تدبیر ازالت آن کردند بنوره، واز آن‌روز باز استعمال نوره در ستردن موی میان آدمیان پدید آمد؛ قول سوم آنست که: لم‌یکن لها حافر غیر انّ مؤخّر تی قدمیها کانتا کمؤخّر الحافر.

پس سلیمان اورا بدین اسلام دعوت کرد و مسلمان شد و گفت: «ربّ انّی ظلمت نفسی» بالکفر «واسلمت مع سلیمان لله ربّ العالمین». و انّما قالت «مع سلیمان» لانّها دخلت فی‌الاسلام و لم‌تعرف الشرایع بعد فقلّدته وقالت دینی دینه.

خلافست میان علما که سلیمان اورا بزنی کرد یا بدیگری داد بزنی: قومی گفتند اورا بزنی بملك همدان داد نام وی تبع و ایشانرا بزمین یمن فرستاد و مُلك یمن بایشان تسلیم کرد و زوبعه امیر جنّ با ایشان بفرستاد تا از بهر ایشان بناهای عظیم وقصرهای عالی‌ساخت صِرواح و مِرواح وهنده وهُنیده و فلتوم، این نام قلعه‌هاست در زمین یمن که شیاطین آنرا بنا کرده‌اند از بهر تُبع و امروز از آن هیچ بر پای نیست، همه خراب شده و نیست گشته؛ قومی گفتند سلیمان بلقیس‌را بزنی کرد واورا دوست داشت عظیم، و او را پسری زاد نام وی داود و آن پسر در حیات پدر ازدنیا برفت. و سلیمان بلقیس را با زمین یمن فرستادو مُلك یمن بر وی مقرّر کرد، وهرماهی بزیارت وی شدی و سه روز به نزدیك‌وی بودی.

و سلیمان جن را فرمودتاازبهر بلقیس‌درزمین یمن قصرهای‌عالی‌ساختند(۱) واستوارقلعه‌های سلحین‌ومینون و غُمدان، امروزآن بناهاوقصرهاهمه خرابندجزرسم و طلل آن برجای نیست اینست که‌ربّ العالمین‌میگوید در سورهٔ هود: «وحصید».

(۱) نسخهٔ ج: ساختی.

و گفته‌اند ملك **سلیمان** چهل سال بود وعمر وی پنجاه وپنج سال و **بلقیس** بعد از **سلیمان** بیك ماه از دنیا برفت ـ ولمّا کسروا جدار **تدمر** و جدوها قائمة ، علیها اثنتان و سبعون حلّة قد امسکها الصبر والمصطکی.ذکروا من جمالها شیئاً عظیماً اذا حرّکت تحرّکت ، مکتوب عندها : انا **بلقیس** صاحبة **سلیمان بن داود** خرّب الله ملك من یخرّب بیتی . وکان ذلك فی ملك **مروان الحمار**. و اختلفوا فی اسمها فقیل **بلقیس** و قیل **تدمر بنت اُذینة** کما اختلفوا فی صاحبة **یوسف** فقیل **راعیل** و قیل **زلیخا** .

« ولقد ارسلنا الی **ثمود** اخاهم صالحا» سمّاه اخاهم لکونه فی النسب منهم یعرفون منشأه ومولده «ان اعبدوا الله» ای بان اعبدوا الله وحده «فاذاهم فریقان» ای لمّا أتاهم وجدهم علی هذه الحالة وهی انّهم افترقوا فرقتین: کافرةً ومومنةً ،« یختصمون» ای ـ یتقاتلون ـ گفته‌اند اختصام فریقین آنست که رب ّ العالمین گفت در سورة **الاعراف** که درمیان مستکبران و مستضعفان رفت و ذلك قوله تعالی : « قال الملاءُ الذین استکبروا «من قومه» للذین استضعفوا » ... الایة . و گفته‌اند خصومت ایشان درین بود: کافران سخن مؤمنان مستبعد میداشتند در اثبات نبوت و رسالت **صالح** ، میگفتند : اللّهم ان کان ما یقولونه حقاً فانزل علینا العذاب ، و ذلك فی قوله تعالی : « فأتنا بما تعدنا ان کنت من المرسلین» . **صالح** جواب ایشان داد، گفت یاقوم: « لم تستعجلون بالسّیئة قبل الحسنة ؟ » سیّئة اینجا عقوبت است و حسنة توبت و معنی « قبل » اینجا نه تقدم زمان است بل که تقدّم رتبت و اختیارست ، همچنانست که کسی گوید : صحة البدن قبل کثرة المال . میگوید ای قوم چرا عقوبت وعذاب پیش از توبت باستعجال می خواهید؟ آن عقوبت وعذاب که من شمارا بآن می‌ترسانم و شما در عقل روا میدارید که تواند بود. چرا بآن می‌شتابید و برسلامت عاجل وسعادت آجل اختیار میکنید چرا نه از الله آمرزش خواهید وتوبت ورحمت تا مگر بر شما ببخشاید.

« قالوا اطیّرنا بك و بمن معك » یعنی ـ تطیّرنا بك، و المعنی ـ تشأمنا بك و بقومك وبمجیئك ، همانست که‌قوم **موسی** با **موسی** گفتند واهل **انطاکیه**بارسولان خویش گفتند. وسبب آن بود که چون برپیغامبر خویش عاصی شدند و پیغامبر را دروغ‌زن گرفتند ربّ العالمین باران رحمت ازیشان باز گرفت و قحط ونیاز بریشان گماشت تا بسختی رسیدند ، و کذا سنّته سبحانه فی اخذهم بالبأساء والضّراء لعلهم یرجعون . همچنین قوم **صالح** را قحط ونیاز ومجاعت رسید ، گفتند : دعوتك‌مشئومة علینا ، این دعوت تو شوم‌آمد که باران ونعمت از ما وا ایستاد ، وهذا کان‌اعتقادالعرب فی بعض الوحوش والطّیور انّها اذا صاحت من جانب‌دون جانب‌دلّت علی حدوث‌آفات و بلایا ،و نهی رسول‌الله (ص) عنها فقال‌اقرّ واالطیر علی مکناتها‌لانّها اوهام لاحقیقة معها ، و المکنات بیض‌الضّبّ واحدتها مکنة وهی کلمة مستعارة ، ولقد انشدوا :

الفال والزجر والرّؤیا تعالیل و للمنجّم احکام اباطیل

چون قوم **صالح** گفتند : « اطیّرنا بك و بمن معك » **صالح** جواب‌داد، گفت : « طائر کم عندالله بل انتم قوم تفتنون» ، آنچه شمّا می‌پندارید که از من است‌ازنقصان زروع وثمارآن نه ازمنست ، که‌آن‌ازتقدیرخداست و بامرخداست . شمارابآن‌آزمایش میکنند که‌تا(۱)خودهیچ‌بیدارشوید وپندپذیریدونمی‌پذیرید و نمی‌دانید.وقیل«طائر کم عندالله » ،ای‌جزاءتطیّر کم عندالله محفوظ‌علیکم‌حتی‌یجازیکم‌به . وقیل معناه العذاب الموعود لکم‌عندالله اعظم و اشدّ ممّا لحقکم من نقصان الزّروع والثمار . « بل انتم قوم تفتنون » ای ـ تصرفون‌عن‌الطریقه‌المستقیمة . والفتنة‌ـصرف الشیء عن‌الشیء . و قیل « تُفتنون»ای ـ تُضلّون فتجهلون انّ‌الخیر والشّر من عندالله .

و «کان فی‌المدینة‌تسعة‌رهط » من‌ابناءِ اشرافهم فی‌مدینة **ثمود** و هی : **الحجر** ، « یُفسدون فی‌الارض ولایصلحون » ای ـ لایکون منهم الاّالفساد فی جمیع‌امور هم، و اسماؤهم : **قُدار بن‌سالف** و **مصدع بن‌دهر** و **اسلم** و **رُهمی** و **رُهیم** و **دُعمی** و

(۱) نسخه‌ج: با .

دُعیم و **قُبال** و **صُداف**.

این جماعت با یکدیگر گفتند: «تقاسموا بالله»، امر است ای ـ احلفوا بالله. «لُتنبیّتنّه» بالتّاء و ضمّ التاء الثانیه. این قرائت **حمزه** و **کسائی** است. وهمچنین لتقولنّ بتاء و ضمّ لام، معنی آنست که سوگند خورید بایکدیگر که شبیخون کنید بر **صالح** و کسان او وآنگه ولی دم اورا گوئید: «ما شهدنا مهلك اهله» بفتح میم و لام قرائت **عاصم** است، وهوالمصدر ای ما شهدنا هلاك اهله و لم یتعرّض لاهله فکیف کنّا نتعرّض له. **حفص** «مهلك» بفتح میم و کسرلام خواند. وهوموضع الهلاك؛ای۔ ما حضرنا موضع هلاکه فضلا عن ان تولّیناه، باقی بضمّ میم و فتح لام خوانند و هو الموضع والمصدر جمیعاً، «وانا لصادقون» فی قولنا: «ماشهدنا مهلك اهله».

«و مکروا مکراً» حین قصدوا تبییت **صالح** والفتك به «ومکرنا مکراً» حین ادّینا مکرهم الی هلاکهم «وهم لایشعرون» برجوع وبال مکرهم علیهم.

«فانظر کیف کان عاقبة مکرهم» ای ـ فانظر یا**محمد** بعین قلبك وعقلك الی عاقبة مکر **ثمود** بنبیّهم **صالح** کیف کانت و الی ماذا صارت، و اعلم انّی فاعل مثل ذلك بکفّار قومك فی الوقت الموقّت لهم فلیسوا خیراً منهم. ثمّ فسّر ذلك فقال: «انّا دمّرناهم»، بفتح الف قرائت **کوفی** و **یعقوب** است وباقی بکسر الف خوانند، فمن فتح جعل الجملة خبر «کان» و من کسر وقف علی «عاقبة مکرهم»۔ثمّ استأنف وقال: «انّا دمّرناهم»، ای ـ انّا اهلکنا الرّهط «وقومهم اجمعین». الدّمار والتدمیر ـ استیصال الشیء بالهلاك ـ، قال **ابن عباس**: ارسل الله الملائکة لیلاً فامتلأت بهم دار **صالح** فاتی التسعة الدّار شاهرین سیوفهم فرمتهم الملایکة بالحجارة من حیث یرون الحجارة و لایرون الملائکة فقتلتهم. قال **مقاتل**: نزلوا فی سفح جبل ینتظر بعضهم بعضاً لیأتوا دار **صالح**، فانحطّت علیهم صخرة فهشمتهم.

«فتلك بیوتهم» اشارة الی **الحجر** «خاویة» ای ـ خربة خالیة عن الاهل و

السّكان. خاويةً نصب على الحال « بما ظلموا » اى ـ بظلمهم و شركهم. « انّ فى ذلك » اى ـ فى اهلاكنا ايّاهم « لآية » اى ـ دلالةً « لقوم يعلمون » فيتّعظون.

« و انجينا الّذين آمنوا » بصالح « وكانوا يتّقون » اوامرالله ان يتركوها و كانوا اربعة آلافٍ خرج بهم **صالح** الى **حضرموت**، و سمّى **حضرموت** لان صالحاً لمّا دخلها مات.

« و **لوطاً** » اى اذكر **لوطاً** « اذ قال لقومه » على وجه الانكار عليهم « اتأتون الفاحشة » يعنى اتيان الذّكران « وانتم تبصرون » يعنى وحالكم انّ لكم بصراً وعلماً بقبح ما تفعلون. و انّما قال ذلك لانّ فعل القبيح وان كان قبيحاً من جميع النّاس فهو ممّن يعلم قبحه اقبح. وقيل البصر هاهنا العقل. و قيل معناه يرى بعضكم بعضاً وكانوا لايستترون عُتوّاً منهم و تمرّداً.

« ائنّكم لتاتون الرّجال شهوة من دون النّساء » هذا تفسير للفاحشة التى انكر عليهم اتيانها مبصرين واعاد لفظ الاستفهام زيادة فى الانكار. و قيل هو توبيخ بعد توبيخ كقول القائل: الم انهك، الم اعظك « بل انتم قوم تجهلون » اى ـ جهلة بعظيم حق الله عليكم. ان قيل كيف وصفهم بالبصيرة ثمّ قال بعقبه: « بل انتم قوم تجهلون »، فالجواب انّ « بل » نفى لفعل توجبه البصيرة اى لكم بصيرة وتعملون عمل الجّهال. و قيل « بل انتم قوم تجهلون » العذاب الموعود على هذه الفاحشة و تجهلون، عاقبة امركم.

« فما كان جواب قومه الّا ان قالوا اخرجوا آل **لوط** من قريتكم انّهم اناس يتطهّرون » يتحرّجون و يتنزّهون عمّا نعمل. يقولون ذلك على سبيل الاستهزاء.

« فانجيناه و اهله الّا امرأته قدّرناها من الغابرين »، اى ـ لمّا تعاطوا ما تعاطوه خلّصنا **لوطاً** و من آمن معه من قومه من تلك المدن بان امرناهم بالخروج منها، « الّا امرأته » الكافرة فانّا تركناها مع المقيمين. والغابر ـ الباقى، يقال: غبر غبوراً اذا بقى. وقرأ **ابو بكر** « قدرناها » مخفّفة و التخفيف و التشديد فى المعنى واحد،

ای ـ بتقدیر منّا جعلناها من الباقین .

« و امطرنا علیهم مطراً » من سجّیل « فساء مطر المنذرین » ای ـ بئس مطر من انذر، افلم یخافوا .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « قال یا ایّها الملأ ایّکم یأتینی بعرشها قبل ان یأتونی مسلمین» بدانکه این آیات دلائل روشنند و برهان صادق بر اثبات کرامات اولیا ، که اگر نه از روی کرامت بودی و از خصایص قدرت اللّه کجا بعقل صورت بندد یا در وسع بشر باشد.عرشی بدان عظیمی و مسافتی بدان دوری بیك طرفة العین حاضر کردن،مگر که ولیّ دعا کند و رب‌العالمین اجابت دعاءِ ویرا بقدرت خویش آنرا حاضر کند ، بر آن وجد که میان عرش ومنزل **سلیمان** زمین در نوردد و مسافت کوتاه کند ، و این جز در قدرت اللّه نیست وجز دلیل کرامات اولیاء نیست .

در آثار بیارند که **مصطفی** (ص) از دنیا بیرون شد، زمین باللّه‌نالید که:بقیت لایمشی علیّ نبیّ الی‌یوم‌القیامة. بوفات **مصطفای** عربی زمین باللّه‌نالید که‌نیزپیغامبری بر من نرود که خاتم پیغمبران آمد ودر گذشت . اللّه گفت ـ عزّ جلاله ـ من ازین امّت **محمد** مردانی پدید آرم که دلهای ایشان بـر دلهـای پیغامبران باشد . وایشان نیستند مگر اصحاب کرامات ، و بدان که این کرامات اولیا ملتحق است بمعجزات انبیا ، اذ لولم یکن‌النبیّ صادقاًفی‌نبوّته لم‌تکن‌الکرامة تظهر علی‌من یُصدّقه ویکون من جملة امته .

و فرق میان معجزت و کرامت آنست که برپیغامبر واجب است که بقطع دعوی نبوّت کند و خلق را دعوت کند واظهار معجزت کند. وبر ولی واجب است که کرامات بپوشد وقطعی دعوی ولایت نکند و دعوت خلق نکند و جایز دارد که آنچه بر او میرود مکر است چنانکه از **سری سقطی** حکایت کنند که گفت: لو انّ واحداً دخل بستانا فیه اشجار کثیرة وعلی کل شجرة طیر یقول له بلسان فصیح: السلام علیك یا ولی‌الله فلولم یخف انّه مکر لکان ممکوراً . امّا اگر در احایین چیزی از آن کرامات بر اهل خویش اظهار کند روا باشد ـ لکن نه همه وقت این کرامت باختیار ولی باشد . فقد یحصل باختیاره و دعائه وقد لایحصل وقد یکون بغیر اختیاره فی بعض الاوقات ؛ بخلاف معجزه که باختیار نبی باشد ودرخواست او . و روا نباشد که پیغامبر نداند که پیغامبرست ، و روا باشد که ولی نداند که ولیست . و پیغامبر را معجزت ناچارست وواجب، که وی مبعوث است بخلق وخلق را حاجتست بمعرفت و صدق وی و راه صدق وی معجزتست ؛ بخلاف ولی که برخلق واجب نیست که بدانند که او ولیست و نه نیز برولی واجبست که بداند که ولیست .

امّا شرط ولی آنست که بستهٔ کرامت نشود ، طالب استقامت باشد نه طالب کرامت . **بوعلی جوزجانی** گفته : کن طالب الاستقامة لاطالب الکرامة فانّ نفسك متحرکة فی طلب الکرامة و ربك یطالبك بالاستقامة، واین استقامت که از کرامت مه آمد آنست که توفیق طاعت بر دوام رفیق وی باشد و براداء حقوق و لوازم بی کسل مواظب باشد و از معاصی بپرهیزد ومخالفت از هیچ روی بخود راه ندهد و برعموم احوال و اوقات شفقت از خلق بازنگیرد و در دنیا و آخرت هیچکس را خصمی نکند و بار همه بکشد وبار خود بر هیچکس ننهد . و ممّا رُوی من الاخبار فی اثبات کرامات الاولیاء ما روی **ابوهریرة** عن النبی (ص) قال بینا رجل یسوق بقرة قدحمل علیها التفتت البقرة وقالت: انّی لم اخلق لهذا انّما خلقت للحرث، فقال الناس :سبحان

الله فقال النبی (ص) آمنت بهذا و **ابو بکر و عمر**.

و من ذلك حدیث **عمر بن الخطاب** حیث قال فی حال خطبته :یا ساریة!الجبل الجبل ، وهوحدیث معروف مشهور .و روی انّ رسول‌الله (ص) بعث **العلاء الحضرمی** فی غزاة فحال بینهم و بین الموضع قطعة من البحر فدعا الله باسمه الاعظم ومشوا علی الماء .

و روی انّ **عباد بن بشر** و **اسید بن حضیر** خرجا من عند رسول‌الله (ص) فاضاء لهما رأس عصا احدهما کالسّراج. وروی انّه کان بین **سلمان** و **ابی الدّرداء** قصعة فسبحّت حتی سمعا التسبیح . و روی عن النبی (ص) انّه قال : «کم من اشعث اغبر ذی طمرین لا یؤو له لو اقسم علی الله لابّره و لم یفرّق بین شیء و شیء فیما یقسم به علی الله» .

و قال **سهل بن عبدالله** :من زهد فی الدنیا اربعین یوماً صادقاً من قلبه مخلصاً فی ذلك یظهر له من الکرامات و من لم یظهر له فلانّه عدم الصدق فی زهده ، فقیل له کیف تظهر له الکرامة فقال یأخذ مایشاء کما یشاء من حیث یشاء . وحکی عن **ابی حاتم السجستانی** یقول سمعت **ابانصر السراج** یقول:دخلنا **تستر** فرأینا فی قصر **سهل بن عبدالله** بیتاً کان الناس یسمّونه : **بیت السبع** ؟فسألنا الناس عن ذلك فقالوا،کان السّباع تجیء الی **سهل** فکان یدخلهم هذا البیت و یضیفهم و یطعمهم اللّحم ، ثمّ یخلّیهم . قال **ابونصر** و رأیت اهل **تستر** کلّهم متّفقین علی ذلك لاینکرونه و هم الجمع الکثیر .

و قیل کان **سهل بن عبدالله** اصابته زمانة فی آخر عمره ، فکان اذا حضر وقت الصلوة انتشر یداه و رجلاه ، فاذا فرغ من الفرض عاد الی حال الزمانة وکان **لسهل بن عبدالله** مرید،فقال له یوماً : ربّما اتوضّاء للّصلوة فیسیل الماء بین یدیّ کقضبان ذهب وفضة. فقال **سهل** اما علمت انّ الصّبیان اذا بکوا یعطون خشخاشة لیشتغلوا بها ؟

پیری بود در **طوس** نام وی **بوبکر بن عبدالله** از **طوس** بیرون آمد تا غسلی کند،جامه ور کشید(۱) بر کنار سردابه نهاد و بآب فرو شد ، بی ادبی بیامد وجامهٔ

---

(۱) نسخهٔ ج : بر کشید

شیخ ببرد. شیخ در میان آب بماند، گفت: بار خدایا اگر دانی که این غسل بر متابعت شریعت رسول میکنم دست ازو بستان تا جامه من باز آرد هم درساعت آن‌مرد می‌آمد و جامهٔ شیخ می‌آورد و دست او خشك گشتهٔ جامه بر کنار سردابه نهاده‌شیخ گفت بار خدایا اکنون که جامه باز رسانید دست او باز رسان. دست وی نیکوشد.

و بسیار افتد که کرامت پس از مرگ ظاهر شود چنانکه چون جنازهٔ **جنید** بر گرفتند مرغی سپید بیامد، بر گوشهٔ جنازه نشست. قومی از اهل او که نزدیك جنازه بودند آستین می‌فشاندند، تا مگر برخیزد. مرغ بر نخاست. همچنان‌می‌بود، و خلق‌درتعجب‌بمانده. **فتح شخرف** از قدیمان مشایخ **خراسان** بود. **عبدالله بن احمد بن حنبل** گفت: از خاك **خراسان** کس بر نخاست چو **فتح شخرف**. سیزده سال در **بغداد** بود واز **بغداد** قوت نخورد از **انطاکیه** سویق می‌آوردند و آن می‌خوردبوقت نزع با خود ترنّمی میکرد باو نیوشیدند می گفت: الهی اشتدّ شوقی الیك فعجّل قدومی علیك. چون اورا می‌شستند بر ساق وی دیدند نوشته، چنانك از پوست بـر خاسته: الفتح لله.

سألتك بل اوصیك ان متّ فاکتبی — علی لوح قبری: کان هذا متیّما
لعلّ شجیّاً عارفاً سنن الهوی — یمرّ علی قبر الغریب فسلّما

هزار سال بامید تو توانم بود
هر آنگهی کت بینم هنوز باشد زود
هنوز از تو چه دیدم از انچه خواهم دید
ز شیر صورت او دیدم و ز آتش دود
اگر چه در غم تو جان و دل زیان کردم
من این زیان نفروشم بصدهزاران سود

امّا جوانمردان طریقت و سالکان راه حقیقت در بند کرامات نشوند و آرزوی

آن نکنند، زیرا که کرامت ظاهر از مکر ایمن نبود، و از غرور خالی نباشد.

درویشی در بادیه تشنه گشت از هوا قدحی زرّین فرا دید آمد پر آب سرد. درویش گفت: بعزت وجلال تو که نخورم اعرابئی باید که مرا سیلی زندوشربتی آب دهد ورنه بکراماتم آب نباید. تو خود قادری که آب در جوف من پدید آری. درویش این سخن از بیم غرور میگفت دانست که کرامات از مکر وغرور خالی نباشد.

شیخ الاسلام انصاری گفت: حقیقت نه بکرامات می درست شود، که حقیقت خود کرامتست. از کرامات مکرم باید دید و از عطا معطی، هر که با کرامات بنگرد او را بآن باز گذارند، هر که با عطا گراید از معطی باز ماند. **بوعمرو زجاجی** گفت: اگر بشرّیت من ذرّه‌ای کم شود دوستر از آن دارم که بر آب بروم.

۳ - النوبة الاولى

قوله‌تعالی: « **قل الحمدلله** » گوی ستایش بسز الله را « **و سلام علی عباده الذین اصطفی** » ودرود او بر رهیگانِ او که بگزیدایشانرا « **أالله خیر امّا تشرکون** (۵۹) » الله بهْ است خدائی‌را یا آنچه شما می‌انباز ان خوانید با او؟

« **امّن خلق السموات و الارض** » این انبازان که میگوئید بهْ است‌یااو که آسمان و زمین آفرید، « **وانزل لکم من‌السماء ماء** » و فرو فرستاد شما را از آسمان آبی « **فانبتنابه** » تا بر رویانیدیم بآن آب « **حدائق ذات بهجة** » بستانهای دیوار بست نیکو منظر [با زینت] « **ما کان لکم‌ان تنبتوا شجرها** » نبود شما را توانِ آن که درختانِ آن رویانیدید، « **أاله مع الله** » [در کرد گاری] با الله خدائی

دیگر بود که در انبازی اورا دیگرست، « **بل هم قوم یعدلون**(٦٠) » نیست جزآن که ایشان قومی‌اند که اورا بدروغ می‌عدیل وهامتا گویند.

«**امن جعل الارض قراراً** » انباز به یا آنکس که زمین‌را جای آرام‌جهانیان کرد « **و جعل خلالها انهاراً** » ومیان‌درختان آن‌جویها روان کرد « **و جعل لها رواسی** » وآنرا لنگرها کرد از کوهها، « **و جعل بین البحرین حاجزاً** »ومیان‌دو دریا از نگه داشت خویش حاجزی کرد بازدارنده از آمیختن « **أاله مع الله** »خدائی دیگرست باالله‌در کرد گاری؟ « **بل اکثر هم لا یعلمون** (٦١) »[انبازدرخدائی‌نیست]، که بیشتر ایشان نمیدانند.

« **امن یجیب المضطر** » انباز به یا آنکس که پاسخ میکند بیچارهٔ مانده‌را، « **اذا دعاه** » آنگه که خواند اورا، « **و یکشف السوء** » و بد و رنج و ناخوشی می باز برد، « **و یجعلکم خلفاء الارض** » وشما را پس یکدیگر درین زمین می‌نشاند [گروهی از پس گروهی] « **أاله مع الله** » خدائی دیگرست با الله؟ « **قلیلاما تذکرون** (٦٢) »چون أندك [پند پذیرید و] دریابید.

« **أمن یهدیکم** » انباز به یا آنکس که شما را می راه نماید، « **فی ظلمات البر والبحر** » در تاریکیهای دشت ودریا، « **و من یرسل الریاح بشراً بین یدی رحمته** و آنکس که گشایدبادها در هوای جنوب پیش باران، فا بخشایش خوش، « **أاله مع الله** » خدائی دیگر است با الله؟ « **تعالی الله عما یشرکون**(٦٣) »چون برترو پاکست الله از انباز که میگویند.

« **أمن یبدؤا الخلق ثم یعیده** » انباز به یا آنکس که این جهان می‌آفریندو باز آن جهان، **و من یرزقکم من السماء والارض** و آنکس که شمارامی روزی دهد از آب آسمان و خاك زمین. « **أاله مع الله** » خدائی دیگر است با الله در کرد گاری؟ « **قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین** (٦٤) » گوی بیارید حجّت خویش[برخدای

انباز که میگوید] اگر می راست گوئید .

« **قل لایعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله** » گوی نداندهر که در آسمان و زمین کس است نامده وپوشیده مگر الله .

« **و ما یشعرون ایان یبعثون**(۶۵) » و ندانند که کدام هنگام ایشانرا بر انگیزانند .

« **بل ادارك علمهم فی الاخرة** » یا دانش ایشان در رستخیز رسید ؟ « **بل هم فی شك منها** » بل که ایشان در گمانند از آن ، « **بل هم منها عمون**(۶۶) بل که ایشان نا بینااند از آن .

و « **قال الذین کفروا** » نا گرویدگان گفتند : « **أئذا کنا تراباً و آباؤنا** » باش که ما خاك گردیم وپدران ما ، « **أئنا لمخرجون**(۶۷) » ما بیرون آوردنی‌ایم از زمین ؟

« **لقد وعدنا هذا** » وعده دادند ما را این ، « **نحن و اباؤنا من قبل** »هم ماو پدران ما پیش فا ، « **ان هذا الا اساطیر الاولین**(۶۸) » نیست این سخن مگر افسانه‌های پیشینیان .

« **قل سیروا فی الارض** » گوی بروید در زمین «**فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین**(۶۹) » وبنگرید که چون بود سرنجام بدان .

« **ولاتحزن علیهم** » بریشان اندوه مبر « **ولاتکن فی ضیق ممایمکرون**(۷۰)»و تنگ مباش در دستان کری ایشان .

«**ویقولون متی هذاالوعدان کنتم صادقین**(۷۱)» ومیگویند که‌هنگام این وعده کی است اگر می راست گویند .

« **قل عسی ان یکون ردف لکم بعض الذی تستعجلون**(۷۲) » گوی مگر آنچه شما بآن می‌شتابید لختی در قفای شما رسید .

« **و ان ربك لذو فضل علی الناس** » و خداوند تو خداوندی با نیکوکاری و فضل است بر مردمان . « **ولکن اکثر هم لایشکرون(۷۳)** » لکن بیشتر مردمان به آزادی نه‌اند .

« **و انّ ربك لیعلم ما تُکنّ صدور هم** » و خداوند تو میداند هرچه دردلهای ایشان نهفت میدارد « **و ما یعلنون(۷۴)** » و هرچیز که ایشان آشکارا میدارند .

« **و ما من غائبة فی السماء و الارض** » و نیست هیچ پوشیده در آسمان و زمین ، « **الّا فی کتاب مبین(۷۵)** » مگر آن درلوح نبشته پیدا و روشن . « **انّ هذا القرآن یقصّ علی بنی اسرائیل** » این قران میخواندبر **بنی اسرائیل** « **اکثر الذی هم فیه یختلفون (۷۶)** » بیشتر آن که ایشان در آن دو گروهند ، [که صواب چیست و کدامست] .

« **و انّه لهدی ورحمة للمؤمنین(۷۷)** » و این راه نمونی و بخشایشی است گروندگان را . « **انّ ربّك یقضی بینهم بحکمه** » خداوند تو داوری برد میان ایشان [فردا بداوری بریدن خویش] « **و هو العزیز العلیم(۷۸)** » واوست آن توانای تاونده دانا .

« **فتوکل علی الله** » پشتی‌دار وکار سپار بخداوند [خویش] « **انّك علی الحق المبین (۷۹)** » که تو بر راستی روشنی .

النوبة الثانیة

قوله : « قل الحمد لله » . ای ـ قل یا ایها الرسول « الحمدلله » ای ـ الشکرو

الثناء كلّه لله، لانّه هوالذی یستحقّه علی‌الحقیقة علی آلائه و نعمائه. وقیل قل یا محمد الحمدلله علی هلاك كفّارالامم الخالیة. وقیل قل الحمدلله الذی علّمك هذاالامر الذی ذكر، «و سلام علی عباده الّذین اصطفی» و هم الانبیاء علیهم السلام، دلیله قوله: «و سلام علی المرسلین» و قیل هم اصحاب محمد (ص) اصطفاهم الله لنبیّه، و قیل هم امة محمد (ص)، وهی امّة الاتّباع الّذین اصطفاهم‌الله لمعرفته و طاعته و هی‌الفرقة النّاجیة من‌الثلاث و السّبعین، قال الله تعالی: «و ممن خلقنا امّة یهدون بالحقِ و به یعدلون». ثمّ قال الزاماً للحجة: «أ الله خیر» ای قل یا محمد لكفّار قومك الزاماً للحجة علیهم: «أ الله خیر» أمّا یشر كون، ای عبادةالله خیرام عبادتكم الاصنام. رسول خدا هر گه كه این آیت خواندی گفتی: «بل‌الله‌خیر و ابقی واجل و اكرم»، قرائت اهل بصره‌وعاصم یشر كون بیاء است وباقی قرّاء‌بتاء مخاطبه خوانند، و استفهام بر طریق انكار و توبیخ است. فان قیل لفظ «الخیر» یستعمل فی شیئین فیهما خیر ولاحدهما مزیّة ولا خیر فی‌الاصنام‌اصلاً ـ قلنامطلق‌لفظ «الخیر» لایقتضی هذا، و الدلیل علیه قوله: «اصحاب الجنّة یومئذ خیرمستقراً و احسن مقیلاً» و لم یقتض ذلك ان یكون لاهل النّار مقیل حسن و لكنّ المراد به زیادة التشدید. و قیل انّما ذكر ذلك لاعتقاد الجهلة والكفّار، انّ فی‌الاصنام‌خیراً؛ فكان ذلك علی زعمهم.

اهل معنی را در لفظ «ام» كه مكرّرست درین آیات دو طریقست: یكی‌آنكه سخن در «امّا یشر كون» تمام شد، و منقطع گشت، آنكه بر استیناف گفت، بر معنی استفهام: «أم من خلق»، «من جعل» «من یجیب» من «یهدیكم»، «من یرسل» تستفهم فیها كلّها؛ دیگر طریق آنست كه «أم» در همهٔ آیات معطوف است بر «أمّا یشر كون» برتأویل آن كه: ما تشر كون‌خیر أم من خلق ما تشر كون‌خیر أم من جعل، ما تشر كون خیر أم من یجیب، الی آخره.

« أمّن خلق السموات و الارض » لمصالح عباده و معاشهم « وانزل لکم » ای ـ لاجلکم « من السّماء ماءً » ای ـ مطراً « فانبتنا به حدائق » بساتین محوطاً علیها « ذات بهجة » ای ـ ذات زینة و حسن . فکلّ موضع ذی اشجار مثمرة محاط علیه فهو حدیقة. و کلّ ما یسرّ منظره فهو بهجة « ماکان لکم ان تنبتوا شجرها » ای ما کان لکم استطاعة الانبات « أ اله مع الله » یعنی أ مع الله اله یشارکه فی خلق هذه الاشیاء فیشترکوا بینه و بین الله فی العبادة « بل هم قوم یعدلون » عن الطریق . وقیل یعدلون عن النظر فی الادلة المؤدیة الی العلم بانّ الله هو الذی تفرّد بخلق هذه الاشیاء . وهو الذی یستحق العبادة .

« أم من جعل الارض قراراً » یعنی ـ آلهتکم خیر ام من جعل الارض ذات مستقر وثبات یستقرّ علیها الاجسام. والقرار ـ مصدر قرّ یقرّ ـ اذا ثبت ، ای ـ مهّد لکم الارض و مکّنکم من السکون الیها والتصرف علی ظهرها و المشی فی اماکنها « و جعل خلالها انهاراً » یعنی خلال اشجارها ونباتها، والخلال والخلل ـ منفرج مابین الشیئین ـ والمعنی ـ و فجّر من نواحی الارض انهاراً و اجری فیها الماء الی مواضع حاجاتکم، « و جعل لها رواسی » ای ـ جبالاً ثقالاً ، ثوابت الاصول ، لئلّا تزول بمن علیها . و الرّواسی ـ جمع الجمع ـ یقال جبل راسٍ وجبال راسیة ثم تجمع الرّاسیه علی الرّواسی. « و جعل بین البحرین » العذب و الاجاج و قیل **بحر فارس** و **بحر الروم** . و قیل العذب : **جیحان** و **سیحان** و **دجلة** و **الفرات** و **النیل** ؛ والاجاج سائر البحار جعل الله تعالی بینهما « حاجزاً » ای ـ مانعاً ، بلطیف قدرته علی وجه لایشاهد و لایعاین ، یمنع اختلاط احدهما بالآخر « أ اله مع الله » یفعل ما یشاء من هذه الافاعیل « بل اکثرهم لا یعلمون » لانّهم لایستدلّون فیعلموا .

« ام من یجیب المضطرّ اذا دعاه » ای ـ قل لهؤلاء المشرکین : أهذه الاوثان

التى تعبدونها الذين لايسمعون دعاءكم ولايقدرون على اجابتكم خير لكم أم الله الذى «يجيب المضطر اذا دعاه» المضطر ـ المفتعل من الضرورة ـ وهو المدفوع الى ضيق من الامر و قيل اصله من الاضرار، و هو القرب والتصاق الشيء بالشيء ومعنى الآية ـ انّ هذا المضطر ان كان غريقاً فى الماء انقذه، و ان كان غريقاً فى الذنوب غفر له، وان كان مريضاً شفاه، و ان كان مبتلىً عافاه، و ان كان محبوساً اطلقه، و ان كان مديوناً قضى دينه، و ان كان مكروباً فرّج كربه، «ويكشف السوء» اى الضرّ و الشدائد ـ «و يجعلكم خلفاء الارض» يأتى بقوم بعد قوم و قرن بعد قرن، فكلّ قرن خلف لمن قبلهم. «ءإله مع الله» اى ـ هل يثبتون له شريكا يعينه «قليلا ما تذكّرون» بالياء قرائت ابى عمرو اى ـ لايتذكّرون الّا تذكّراً قليلا، فيكون قليلاً منصوب على انّه صفة مصدر محذوف. وقرأ الباقون بالتاء على معنى: قل لهم يا محمد «قليلاً ما تذكرون»، و الكوفيون غير ابى بكر يخفّفون الذّال.

«امّن يهديكم» اى ـ قل لهم يا محمد أهذه الاوثان خير لكم أم الله الذى يرشدكم الى طريق البحر والبرّ فى ظلمات الليل بما خلق لكم من القمر والنجوم و الرّياح، «ومن يرسل الرياح» قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائى: «يرسل الريح». و قوله: «بشراً» فيه اربع قراآت ذكرناها فى سورة الاعراف «بين يدى رحمته» الرحمة هاهنا ـ المطر ـ «ءإله مع الله تعالى الله عما يشركون» جلّ وعظم من ان يكون له شريك او يكون معه اله.

«امّن يبدؤ الخلق ثم يعيده» يقال بدأ الخلق و ابدأ هم اذا وجدهم اوّل مرة، و اعادهم اوجدهم بعد اماتتهم، «ومن يرزقكم من السماء والارض» من السماء بالمطر و من الارض بالنبات. «قل هاتوا برهانكم» يعنى ـ قل لهم «ان كنتم» تعلمون انّ مع الله الهاً يفعل شيئاً من ذلك اويقدر عليه فاظهروا افعاله و دلّوا على قدرته «ان كنتم» تصدقون فى مقالتكم. بل هو صنع الله الذى اتقن كلّ شيء. ذكر فى هؤلاء الآيات

الخمس و قال یبدأ و یهدی بلفظ المضارع بعد قوله : « امّن جعل الارض » ، لانّ بعض افعاله تقدّم و حصل مفروغاً منه و بعضها یفعله حالاً بعد حال کالمتصل الدائم .

« قل لایعلم من فی‌السموات والارض الغیب » ، غیب اینجا علم رستخیز است . قومی آمدند . و از رسول خدا پرسیدند که این رستخیز که تو ما را بآن می‌وعده‌دهی کی خواهد بود ؟ جواب ایشان این آیت آمد یعنی که این غیب است ولایعلم‌الغیب الّا الله . و قیل الغیب مایحدث ویکون فی غد قالت عایشه: من زعم انّه یعلم ما فی غدٍ فقد اعظم علی‌الله الفریة والله عزّوجل یقول : « قل لایعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله » .

منجّمی در پیش حجاج شد حجاج لختی سنگ ریزه در دست کرد و خود بر شمرد آنکه منجم را گفت بگوی تا در دست من سنگ ریزه‌چند است منجم حسابی که دانست بر گرفت و بگفت و صواب آمد حجاج آن بگذاشت ولختی دیگر سنگ ریزه ناشمرده در دست کرد گفت : این چندست منجم هرچند حساب میکرد جواب همه خطا می‌آمد . منجم گفت ایها الامیر اظنك لاتعرف عدد ما فی‌یدك .چنان ظن می برم که تو عدد آن نمیدانی حجاج گفت چنین است نمی‌دانم عدد آن،وچه فرق است میان این و آن . منجم گفت اوّل بار تو برشمردی و از حد غیب بدر آمد واکنون تو نمیدانی و غیب است ولایعلم الغیب الّا الله .

« و ما یشعرون ایّان یبعثون » ای ـ لایعلمون متی ینشرون، ایّان حقیقتها : ایّ اوان ـ فاختصر ثم ادغم .

« بل ادّارك علمهم فی‌الآخرة » ، ادرك بر وزن افعل قرائت مکی است و بصری و«بل»هاهنا فی موضع « ام » ، تأویلها ـ امادرك علمهم فی‌الآخرة فیعلمون وقت قیامها. معنی آنست که دانش ایشان در رستخیز رسید تا بدانند.که وقت آن کی‌خواهد بود؟ و این استفهام بمعنی نفی است یعنی که نرسیدو ندانندوقت آن . باقی قرّاء ادّارك خوانند

و ادّراك و تدارك بمعنى يكسانست ،و تأويلها ـ ادرك علم‌المتقدّمين بعلم المتأخرين و استوى علمهم فى قيام‌الساعة انّه لايعلم وقت قيامها الّا الله ، ميگويد : دانشهاى ايشان‌در كيى‌رستخيزهمه درهم رسيد بدانستندهمه كه نتوانند دانست « بل‌هم فى‌شك منها » فى‌الدنيا ، أى ـ لم يحصلوا بالخوض الّا على‌الشكّ فيها كقوله : «ان نظنّ الّا ظنّا و ما نحن بمستيقنين» ، ـ « بل هم منها عمون » اى ـ من علمها جاهلون ،واحده عم ، اخبر الله تعالى عن تردّد هم فى امر الساعة و انّ قصاراهم و غايتهم العمى‌فى‌ذلك.

« و قال الّذين كفروا » يعنى مشركى **مكة**: « أئذا كنّا تراباً » أنبعث اذا كنّا تراباً « و آباؤنا » اى ـ و تبعث آباؤنا بعد كونهم رفاتاً و رميماً «ائنّا لمخرجون» من قبورنا احياء،هذالايكون. قرأ **نافع** « اذا كنّا»مكسورة الالف ، « ائنّا »بالاستفهام، و قرأ **ابن عامر** و **الكسائى** « أئذا » بهمزتين ، « ائنّا » بنونين ، الباقون بالاستفهام فيهما جميعاً .

« لقد وعدنا هذا » ، اى ـ هذا الذى يقوله **محمد** من‌البعث‌والقيامة و كذلك وعد اباؤنا من قبلنا فى الازمنة المتقدّمة ثمّ لم يبعثوا ، « ان هذا الّا اساطير الاولين » ، الاساطير ـ الاحاديث التى ليست لها حقيقة.

« قل سيروا فى‌الارض فانظروا كيف‌كان عاقبة المجرمين» اى عاقبة امر الكافرين المكذّبين بالرسل المنكرين للبعث . تجدوا ديارهم خاوية و ابدانهم بائدة فاحذروا و لاتكذّبوا ـ فيحلّ بكم مثل ما حلّ بهم . و قيل معنى الآية ـ اقراوا القرآن فانّ احوالهم مذكورة فيه يغنكم عن‌التطواف فى‌الارض والبلاد .

« و لاتحزن عليهم» اى ـ على تكذيبهم‌فلست بمواخذ به و ذلك انّ النبى (ص) كان يخاف انّ اصرارهم على‌الكفر لتفريط من جهته ، فآمنه الله منه . و قيل معناه ـ لاتحزن على‌ايذائهم اياك ، فسننصرك عليهم « و لا تكن فى ضيق ممّا يمكرون » فانّى اكفيكهم والله يعصمك من‌الناس . قرا **ابن كثير** « فى ضيق » بكسر الضاد ـ نزلت فى

المستهزئين الذين اقتمسوا شعاب مكة وقد مضت قصّتهم .

« و يقولون متى هذا الوعد » ای ـ متى يكون هذا الذى تعدنا من‌العذاب و البعث ان كنت تصدق فيما تقول .

« قل عسى ان يكون ردف لكم ، ردف لكم و اردفكم و ردفكم بمعنى واحد، ای ـ عسى ان يكون بعض العذاب قد دنا منكم و تبعكم وقرب منكم قرب الرديف من مردفه من‌القتل والاسر والسّبى و السّنين والجدب والبعض مدّخر ليوم البعث و النشور . وقيل الموت بعض من القيامة و جزء منها . وفی‌الخبر : « من مات فقد قامت قيامته». و قيل فى قوله : « ردف » ضمير يعود الى الوعد و تقديره : ردفكم الوعد ، فعلى هذا يحسن الوقف على « ردف » . ثم يقول : « لكم بعض الذى تستعجلون » .

« و انّ ربّك لذو فضل على‌الناس » بترك المعاجلة بالعذاب على المعاصى « و لكن اكثر » الناس « لايشكرون » له فيستعجلون .

«و انّ‌ربك ليعلم ما تكنّ صدورهم» ، ـ ای‌ما تضمره و تستره « وما يعلنون» ، يظهرون من‌القول فليس تأخير العذاب عنهم لخفاء حالهم و لكن له وقت مقدّر .

« و مامن غائبة فى السّماء و الارض » ای ـ ما من غائبة ممّا اخفاه عن خلقه و غيّبه عنهم من عذاب السّماء والارض والقيامة «الّا فى كتاب مبين » فى‌اللوح‌المحفوظ و فی‌القضاء المحتوم . و قيل ما من فعلة او لفظة خافية اخفاها اهل السّموات والارض الّاو هو بيّن فی‌اللوح المحفوظ. وقيل ما من‌فعلة اوكلمة الّا هى عندالله‌معلومةليجازى بها عاملها . و قيل ما من حبّة خردل غائبة كقوله : « انّها ان تك مثقال حبّة من خردل فتكن فى صخرة او فی‌السموات او فى الارض يات بها الله » .

« انّ هذا القران يقصّ على بنى اسرائيل » ، ای‌ـ يبيّن لاهل الكتابين ما يختلفون فيه فيما بينهم من سرائر علومهم و سراير انبيائهم و اخبار اوائلهم . وقيل المراد به ذكر عيسى و امّه و عزير و ذكر محمد عليهم السلام فانّهم اختلفوافيهم،

و الله بیّن امرهم و دینهم فی القران بیاناً شافیاً . و قیل یقصّ علیهم لوقبلوا واخذوا به.

« و انّه لهدیً ورحمة » ای ـ وانّ القران لهدیً من الضلالة و رحمة من العذاب لمن آمن به و عمل بما امر فیه . و انّما خصّهم به لاختصاصهم بالاهتداء والانتفاع به، و هو نظیر قوله : « ولایزید الظالمین الّا خساراً » .

« انّ ربّك یقضی بینهم » ـ بین بنی اسرائیل فی الدنیا « بحکمه » فیما حرّفوه من الکتاب و بدّلوه . و قیل یحکم القیامة فیجازی المحقّ بحقّه والمبطل بباطله . وقیل یقضی بالقتال و قد امر به . « و هو العزیز» فلا یغالب ، «العلیم» بما امر و نهی .

« فتوکّل علی الله انك علی الحق المبین » هو ـ متعلق بقوله : « انّ ربّك یقضی بینهم بحکمه » ای ـ حکمه فی الکفار و هو امره ایاك بقتالهم . و اذا قضی سبحانه بذلك وامرك به « فتوکل علی الله » فی محاربتهم و لاتحذر کثرتهم وشوکتهم « فانّك علی الحق المبین » ای ـ فی رضی الله و اتّباع امره فثق بالظفر من الله والغلبة علی الاعداء .

النوبة الثالثة

قوله: «قل الحمدلله» بدان که مقامات راه دین بر دو قسم است : قسمی از آن مقدمات گویند که آن دز نفس خویش مقصود نیست ، چون توبه و صبر و خوف و زهد و فقر و محاسبه ، این همه وسائلند بکاری دیگر که ورآء آنست ؛ و قسم دیگر مقاصد ونهایات گویند که در نفس خویش مقصودند چون محبّت وشوق ورضا و توحید و توکّل این همه بنفس خویش مقصودند نه برای آن می‌باید تا وسیلت کاری دیگر

باشد . و حمد خداوند جل جلاله و شکر و ثناءِ وی ازین قسم است که بنفس خویش مقصودند . و هرآنچه بنفس خویش مقصود بود در قیامت و در بهشت بماند وهرگز منقطع نگردد . و حمد ازین بابست که ربّ العزة در صفت بهشتیان میگوید : « و آخر دعویهم ان الحمدلله ربّ العالمین » ، « الحمدلله الذی اذهب عنّا الحزن » ، « الحمدلله الذی صدقنا وعده » و شکر و آفرین قرین ذکر خویش کرده در قران مجید که میگوید جلّ جلاله : « فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی ولاتکفرون » و فردا در آن عرصهٔ عظمی و انجمن کبری که ایوان کبریا بر کشند و بساط عظمت بگسترانند منادی ندا کند که : لیقم الحمّادون . هیچکس بر نخیزد آن‌ساعت مگر کسی که پیوسته در همهٔ احوال و اوقات حمد و ثناءالله گفته و سپاس داری‌وی کرده و حق نعمت وی بشکر گزارده وبنده درمقام شکر و حمد آنگه درست آید که در وی سه چیز موجود بود : یکی علم ، دیگر حال ، سوم عمل . اوّل علم است و از علم حال زاید و از حال عمل خیزد . علم شناخت نعمت است از خداوند جلّ جلاله .وحال شادی دلست بآن نعمت،والیه الاشارة بقوله عزّوجلّ : « فبذلك فلیفرحوا » ،وعمل‌بکار داشتن نعمت است در آنچه مراد خداونداست و رضاءِ وی در آنست . و الیه الاشارة بقوله : « اعملوا آل داود شکراً » .

قوله : «و سلام علی عباده‌الذین اصطفی » ، یك قول آنست که این‌عباد صحابهٔ رسولند(ص)،مهتران‌حضرت‌رسالت واختران آسمان ملّت . وآراستگان بصفت صفوت، مثل ایشان اندر ان حضرت رسالت مثل اختران آسمانست با خورشید رخشان ، چنانکه ستارگان مدد نور از خورشید ستانند و فر سعادت از وی گیرند همچنین آن مهتر عالم و سیّد ولد آدم در آسمان دولت دین برمثال خورشید بود آن عزیزان صحابه مانند اختران حضرت رسالت بایشان آراسته ورأفت و رحمت نبوّتست‌ایشانرا بتهذیب و تأدیب پیراسته و زبان نبوت باین معنی اشارت کرده که : «اصحابی‌کالنجوم

بايّهم اقتديتم اهتديتم » . آن مهتر عالم در صدر نشسته و ياران بر مراتب احوال خويش حاضر شده : يكى وزير ، يكى مشير ، يكى صاحب تدبير ، يكى ظهير ، يكى اصل صدق ، يكى مايهٔ عدل ، يكى قرين حيا ، يكى‌كان سخا ، يكى سالار صدّيقان ، يكى امير عادلان ، يكى مهتر منفقان ، يكى شاه جوانمردان ؛ يكى چون شنوائى ، يكى چون بينائى ، يكى چون بويائى ، يكى چون گويائى ، چنانكه جمال‌غالب بشر باين‌چهارصفت‌است. كمال‌حالت‌ايمان باين‌چهار صفت است : صدق و عدل و حيا و سخا و اين صفت جوانمردان‌است كه ربّ العالمين گفت : « وسلام على‌عباده‌الذين اصطفى» ويقال اصطفاهم فى آزاله ثم هداهم فى آباده . گزيد گان بند گان ايشانند كه درازل اصطفائيّت يافتند و در ابد بهدايت رسيدنداز آن راه بردند كه شان(۱)راه نمودند ، از آن‌راست‌رفتند كه‌شان بر گزيدند ، از آن طاعت‌آوردند كه شان بپسنديدند . ايشانرا از حق جلّ جلاله سه سلامست : روز ميثاق سلام بجان شنيدند : « و سلام على‌عباده الذين اصطفى » ، امروز برلسان سفير بواسطه نبوت شنيدند : « و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم » ، فردا كه روزبازار بود وهنگام بار بى سفير و بى واسطه بشنوند كه : « سلام قولاً من رب رحيم »

« امّن خلق السموات و الارض » الآية ، ازروى فهم برلسان معرفت، روند گان را در اين آيات اشاراتست : گفتند زمين و تربت اشارتست بنفس آدمى كه ويرا از آن‌آفريدند، وآسمان برفعت اشارتست بعقل شريف رفيع كه ازآن رفيع تروشريفتر هيچ خصلت نيست و آب كه سبب حيوة است و بوى‌نشو حيوانات و نباتست مثل علم مكتسب است‌چنانكه‌آب زند گى هرچيز و هر كس را مدد ميدهد علم زند گى دلرا مدد ميدهد«وحدائق ذات بهجة » اشارتست باعمال‌پسنديده و طاعات آراسته چنانكه بواسطهٔ آب باغ و بوستان و انواع درختان و ثمرات الوان ازآب روان آراسته شود و زينت و بهجت ازآن گيرد همچنين اعمال و طاعات بند گان بمقتضى علم و وساطت

(۱) كشان (ج)

عقل حاصل می آید تا آراستهٔ دین میشود و بسعادت ابد می رسد.

لطیفهٔ دیگر شنو ازین عجب تر: زمین که بار خلق میکشد مثلی است بار گیر حضرت دین را. مصطفی (ص) گفت: «اجعلوا الدنیا مطیّة تبلغکم الی الاخرة، واجعلوا الاخرة دار مقرّکم و محطّ رحالکم»، و آسمان اشارت به بهشت است. و از طریق مجاورت عبارت از آن است که مصطفی (ص) گفته: انّ الجنّة فی السّماء. و آب اشارتست بوحی و علم که بواسطهٔ نبوّت به بندگان میرسد. یدلّ علیه ما، قیل فی قوله تعالی: «و اللّه انزل من السّماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها، انّ فی ذلک لآیة لقوم یسمعون» انّه عنی بالماء القرآن بدلالة انّه علّقه بالسّماع ولیس الماء ممّا یسمع و کذلک قوله: «انزل من السّماء ماء فسالت اودیة بقدرها» عنی بالماء القرآن، کذلک روی عن ابن عباس.

«امّن جعل الارض قراراً» نفوس العابدین قرار طاعتهم، و قلوب العارفین قرار معرفتهم، وارواح الواجدین قرار محبّتهم، واسرار الموحّدین قرار مشاهدتهم، وفی اسرارهم انهار الوصلة وعیون القربة، بها یسکّن ظمأ اشتیاقهم، وهیجان احتراقهم. «وجعل لها رواسی» من الابدال و الاولیاء والاوتاد، بهم یدیم امساک الارض وببرکاتهم یدفع البلا، عن الخلق، ویقال الرواسی هم الذّین یهدون المسترشدین الی ربّ العالمین.

«امّن جعل الارض قراراً» آن کیست که زمین اسلام درزیر قدم توحید موحدان آورد؟ «و جعل خلالها انهاراً» آن کیست که چشمه‌های حکمت در دل عارفان پدید آورد؟ «وجعل لها رواسی» آن کیست که حصارهای معرفت در سرّ دوستان بنا او کند؟ «و جعل بین البحرین حاجزاً» آن کیست که میان دریای خوف ورجا سحاب استقامت اقامت کرد؟ «ءاله مع اللّه» هیچ خدائی دانید بجز من که این کرد؟، هیچ معبود شناسید بجز من که این ساخت؟ و قیل «و جعل بین البحرین حاجزاً»، یعنی بین القلب و النفس لئلاّ یغلب احدهما صاحبه، در نهاد آدمی هم کعبهٔ دل است هم مصطبهٔ نفس، دو جوهر متضادند در خلقت بهم پیوسته، و در طریقت از هم گسسته، هر دو در هم

گشاده ، و میان هریکی از قدرت حاجزی نهاده . هر گه که آن نفس امّاره در سرا پردهٔ دل شبیخون برد آن دل محنت زده بتظلّم بدر گاه عزّت می‌شود و از جنّات قدم خلعت نظر بدو می‌آید . اینست سرّ آن خبر که : « انّ للّه تعالی فی کلّ یوم و لیلة ثلثمائة و ستین نظرة فی قلوب العباد » .

نظیر این آیت در سورة **الفرقان** است : « وهوالذی مرج البحرین هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج ». بر لسان اهل معرفت این دو دریا صفت دل مؤمن‌است وآن دو آب صفت آنچه دروست ، از دو معنی متضاد : خوف ورجا ، شك ویقین ، ضلالت و هدایت ، حرص وقناعت ، و غفلت و یقظت . ربّ العزة میان هردو ضد حاجزی‌ومانعی پیدا کرده : میان خوف و رجا از حسن‌الظن حاجزی است تا تلخی ترس خوشی امید تباه نکند . میان شك و یقین از معرفت حاجزی است تا ملوحت شك عذوبت یقین تباه نکند . میان ضلالت و هدایت از عصمت حاجزی است تا مرارت ضلالت حلاوت هدایت تباه نکند . میان حرص و قناعت از تقوی حاجزی است تا کدورت حرص صفاوت قناعت تباه نکند.میان غفلت و یقظت از مطالعت نظر حاجزی است تا ظلمت غفلت نور یقظت تباه نکند . « أاله مع‌الله » بجز الله خدائی دیگر دانید که چنین صنع سازد و این قدرت دارد ؟

« امّن یجیب المضطرّ اذا دعاه» گفته‌اند: مضطرّ آن کودك است که در شکم مادر بیمار است ومادر از بیماری وی بی‌خبر . آن کودك در آن ظلمت رحم از آن بیماری بنالد و جز از الله هیچ کس حال وی نداند . ربّ العزة آن نالیدن و زاریدن وی بنیوشد و برأفت و رحمت خود در دل مادر افکند تا آن طعام که شفاء کودك در آن بود بآرزوی بخواهد و بخورد . کودك از آن‌بیماری شفا یابد .

و قیل انّ **داود الیمانی** دخل علی مریض من اصحابه فقال له‌المریض :یاشیخ ادع الله لی . فقال الشیخ للمریض : ادع لنفسك فانك المضطرّ . وقد قال الله عزّوجلّ :

«امّن یجیب المضطرّ اذا دعاه» دست گیر درماندگان است و فریاد رس نومیدان و زاد مضطرّان ویادگار بیدلان، پاسخ کند کوشهای بندگان را بجـزا ، و امیدهای عاجزان بوفا ، و دعاهای ضعیفان بعطا . در ازل همه احسان‌او،درحال همه‌انعام‌او ، و در ابد برهمه افضال او .

خبر درست است که فردا چون مؤمنان در بهشت آرام گیرند بعضی زوایای بهشت خالی ماند تا ربّ العزة خلقی نو آفرینندوآن منازل و درجات که از بهشتیان زیادت آید بایشان دهد چگوئی از کرم وی سزد که خلقی نوآفریده عبادت نا کرده و رنج نابرده بناز و نعیم بهشت رساند و این‌بندگان دیرینه رنجها کشیده و در دین اسلام عمر بسر آورده و غمها خورده و دل درفضل و کرم او بسته، چه گوئی ایشانرا از فضل خود محروم کند ؟ یا از درگاه خویش براند ؟ حقّاکه نکند ، وفضل ورحمت خود ازیشان دریغ ندارد.

یحیی معاذ عجب سخنی گفته‌درمناجات‌خویش، گفت : الهی مرا اعتمادبر گناه است نه‌برطاعت، زیرا که در طاعت اخلاص می‌باید و آن مرا نیست‌و در معصیت فضل می‌باید و آن ترا هست .

بوبکرواسطی گفت : الهی کمال پاکی وعین قدسِ قدم بود که این فرزند آدم در چون تو پادشاهی عاصی‌شدند و الّا درهشتده(۱) هزارعالم کدام‌نقطهٔ حدوث را یارای آن بودی که بخلاف فرمان یك‌نفس بر کشیدی اگرنه از بهر کمال فردانیّت و ذات جلال بی‌نقصان تو بودی چرا بایستی که مقرّبان حضرت ومرسلان‌بارگاه‌عزت نیز در خجالت زلّات صغایر آیند این بآنست تا عالمیان بدانند که بکمال صفات جز ربوبیت او منعوت نیست وبپاکی و بی‌عیبی جز جلال بر کمال او موصوف‌نیست .

(۱) هجده (ج)

۴ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی : « انّك لا تسمع الموتی » تو نتوانی که کرانرا شنوانی « ولاتسمع الصمّ الدعاء » وکران آواز خواندن نشنوند « اذا ولّوا مدبرین (۸۰) [خاصّه] آنگه که‌پشت بر گردانند و بر گردند .

« و ماانت بهادی العمیِ عن ضلالتهم » و تو آن نیستی که با راه آری نا بینایانرا از گمراهی ایشان « ان تُسمع الّا من یؤمن بآیاتنا » نشنوانی مگر آن کس که بگرود بسخنان ما « فهم مسلمون (۸۱) » وایشانند که مسلمانانند .

« و اذا وقع القول علیهم » و چون گفتِ خدای و سخنِ او واجب گشته بریشان افتد [که مهلت بس و آزرم نیست] ، « اخرجنا لهم دابة من الارض » بیرون آریم ایشانرا جنبنده‌ای از زمین « تکلمهم » فرا روی مردم میگوید « انّ الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون (۸۲) » که مردمان بآیات و سخنان ما و بوعد و وعید ما بنمی گروند و بی گمان نمی باشند .

« ویوم نحشر » وآن‌روز که فراهم آریم « من کلّ امة فوجاً »از هر امّتی جو کی (۱) « ممن یکذّب بآیاتنا » ازیشان که بدروغ میداشتند سخنان ما « فهم یوزعون (۸۳)» ایشان را فراهم میرانند و می‌باز دارند .

« حتی اذا جاوا » تا آنگه که آیند [باللّٰه] « قال أکذبتم بآیاتی » گوید

(۱) نسخهٔ ج : جوقی

سخنان من دروغ شمردید؟ « **و لم تحیطوا بها علما** » و آنرا در نیافتید « **أمّا ذا کنتم تعملون (۸۴)** » تا آن‌خود چه بود که می کردید.

« **و وقع القول علیهم** » ایشانرا بیفتاد آن گفت که وعید گفته بود ایشانرا وواجب گشته رسیدنِ عذاب بر ایشان « **بما ظلموا** » بآن‌ستم که کردند [برخویشتن] « **فهم لا ینطقون (۸۵)** » ایشان [آن روز] خاموش مانند هیچ سخن نگویند [از نومیدی وخواری].

« **ألم یروا** » نمی بینند « **أنّا جعلنا اللیل لیسکنوا فیه** » که ما شب تاریك کردیم تا آرام گیرند در آن « **و النهار مبصراً** » و روز روشن کردیم تا می بینند در آن « **انّ فی ذلك لآیات** » درآن نشانی سخت پیداست [کردگار رابرتوانائی و دانائی ویگانگی] « **لقوم یؤمنون (۸۶)** » گروهی‌را که بگروند.

« **و یوم ینفخ فی الصور** » آن روز که در دمند در صور « **ففزع من فی السموات و من فی الارض** » بترسد اهل [هفت] آسمان و [هفت] زمین « **الّا من شاء الله** » مگر آنکه خدا خواهد « **و کلّ أتوه داخرین (۸۷)** » و همه آمدنیند باو ناچار و ناکام.

« **و تری الجبال تحسبها جامدة** » و کوهها بینی پنداری که برجای است [ایستاده با سنگ] « **و هی تمرّ مرّ السحاب** » وآن میرود چنانکه ابر رود [از بیم سست گشته و تباه و بی سنگ] « **صنع الله الذی اتقن کل شیء** » این صنع خدای است آن [توانا] که هرچه کرد محکم کردواستوار « **انّه خبیر بما تفعلون (۸۸)** » او آگاه است ودانا بهرچه میکنید.

« **من جاء بالحسنة** » هر که نیکی آرد [فردا] « **فله خیر منها** » او راست بهْ از آن « **وهم من فزع یومئذ آمنون (۸۹)** » ایشان از بیم آن روز رستگارانند و بی‌بیم.

« **ومن جاء بالسیئة** » وهر که بدی آرد « **فکبت وجوههم فی النار** » نگون اندازند رویهای ایشان در آتش « **هل تجزون الا ما کنتم تعملون**(۹۰) » وایشانرا گویند شمارا پاداش خواهند داد مگر آنچه میکردید .

« **انما امرت** » [بگوی یا **محمد**] مرا فرمودند « **ان اعبد رب هذه البلدة** » که خدای این شهر را پرستم « **الذی حرمها** » آن خدای که این را آزرم بزرگ نهاد « **وله کل شیء** و همه چیز او راست « **وامرت ان اکون من المسلمین**(۹۱) » و مرا فرمودند تا از گردن نهادگان باشم .

« **وان اتلو القرآن** » و قرآن خوانم « **فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه** » هر که با راه آید خویشتن را با راه آید « **ومن ضل** » و هر که بگمراهی رود « **فقل انما انا من المنذرین**(۹۲) » گوی من از آگاه کنندگانم .

« **و قل الحمدلله** » گوی حمد وثناء نیکو الله را « **سیریکم آیاته** » که بشما می نماید نشانهای خویش « **فتعرفونها** » تا بشناسید آنرا « **و ما ربك بغافل عما تعملون** (۹۳) » و خداوند تو ناآگاه نیست از آنچه میکنید .

النوبة الثانية

قوله تعالى: « انك لاتسمع الموتى ولاتسمع الصم الدعاء »، این آیت در شأن کفار **قریش** فرو آمد، قومی مخصوص که علم الله در حق ایشان سابق شده که هرگز ایمان نیارند و در کفر میرند . رب العالمین **مصطفی** را خبر داد که ایشان سخن تو نپذیرند وپند

تو ایشانرا سود ندارد که‌ما بر دلهای‌ایشان‌مهر نهاده‌ایم تا ایمان‌در‌آن‌نشود و کفراز آن‌بیرون‌نیاید. همانست که جای دیگر گفت: «و نطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون» و ایشانرا مردگان نام کرد، که ایشانرا نه درآنچه می‌شنوند نفعیست ونه بآن عمل میکنند، راست چون مردگانند که حس وعقل ندارند. میگوید یا محمد چنانکه نتوانی تو که مردگانرا شنوا کنی تا سخن بشنوند ایشانرا هم نتوانی که شنوا کنی تا حق بشنوند. ابن کثیر «ولاتسمع» بتاء مفتوحه خواند «الصمّ» مرفوع میگوید کران آواز خواننده نشنوند «اذا ولّوا مدبرین» خاصّه آنکه که پشت‌بر گردانند برخواننده ومیروند، نه بگوش شنوند و نه برمز واشارت بدانند.

«و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم» قرأ حمزة تهتدی العمی عن ضلالتهم، و المعنی ـ هم کالعمی و ما فی وسعك ادخال‌الهدی فی قلب من عمی عن‌الحق فلم‌ینظر الیه بعین قلبه. «ان تسمع الّا من یؤمن بایاتنا فهم مسلمون»، ای ما تسمع الّامن اتّبع الحق طالباً له بالنظر فی‌آیاتنا و یسلك طریق القبول وهو من سبق من‌الله العلم بانّه یوفقه و یومن. میگوید تو نتوانی که گمراهان را با راه آری و نتوانی که کرانرا بشنوانی مگر کسی طالب حق بود بنظر واستدلال، و توفیق یافته که دعوت قبول کند و پند بشنود، و این کسی تواند بود که عنایت ازلی درو رسیده و بعلم الله رفته که وی ایمان آرد وبسعادت ابد رسد.

رُوی انّ النبی (ص) قام علی منبره فقبض کفّه الیمنی فقال: «کتاب کتبه الله فیه اهل‌الجنة باسمائهم و انسابهم مجمل علیهم لایزاد فیه و لاینقص منه»، ثمّ قبض کفه الیسری فقال: «کتاب کتبه‌الله فیه اهل النار باسمائهم و اسماء آبائهم مجمل علیهم لایزاد فیه ولاینقص منه فلیعملنّ اهل‌السعادة بعمل اهل الشقاء حتی یقال

كانّهم منهم بل هم هم ، ثم يستنقذهم الله قبل الموت ولو بفواق ناقة ، و ليعملن اهل الشقاء بعمل. اهل السعادة حتى يقال كانّهم منهم بل هم هم ، ثم ليخرجنّهم الله قبل الموت و لو بفواق ناقة . السّعيد من سعد بقضاء الله و الشقى من شقى بقضاء الله والاعمال بالخواتيم » . وقال (ص) : « انّ العبد ليعمل عمل اهل النار و انّه من اهل الجنّة و يعمل عمل اهل الجنّه و انّه من اهل النّار و انّما الاعمال بالخواتيم » . و قالت عايشة دعى رسول‌الله (ص) الى جنازة صبىّ من الانصار فقلت طوبى لهذا عصفور من عصافير الجنّة لم يعمل سوأ قال او غير ذلك يا عايشة ، انّ الله خلق الجنّة و خلق النّار فخلق لهذه اهلاً ولهذه اهلاً خلقهم لها وهم فى اصلاب آبائهم .

بر وفق این اخبار آورده‌اند که رسول خدا حکایت کرد که در بنی اسرائیل زاهدی بود دویست سال عبادت کرده و در آرزوی آن بود که وقتی ابلیس را به بیند تا با وی گوید الحمدلله که درین دویست سال ترا برمن راه نبود ونتوانستی مرا از راه حق بگردانیدن آخر روزی ابلیس ازمحراب خویشتن را باونمود ، اورابشناخت، گفت : اکنون بچه آمدی یا ابلیس ؟ گفت دویست سالست تا میکوشم که ترا ازراه ببرم و بکام ومراد خویش در آرم و از دستم برنخاست و مراد من برنیامد ، واکنون تو درخواستی تامرا بینی دیدار من ترا بچه‌کار آید ؟ که از عمر تو دویست‌سال‌دیگر مانده است . این سخن بگفت وناپدید گشت زاهد در وساوس افتاد گفت از عمر من دویست سال مانده ومن خویشتن را چنین در زندان کرده‌ام ؟ از لذّات و شهوات باز مانده و دویست سال دیگر هم برین صفت دشخوار بوده تدبیر من آنست که صدسال در دنیا خوش زندگانی کنم لذّات و شهوات آن بکار دارم آنگه توبت کنم و صد سال دیگر بعبادت بسر آرم که الله تعالی غفور و رحیم است . آن روز از صومعه بیرون آمد سوی خرابات شد و بشراب ولذّات باطل مشغول گشت و بصحبت مؤمنات تن در داد ، چون شب در آمد عمرش بآخر رسیده بود ملك الموت در آمد و بر سر آن

فسق وفجور جان وی برداشت . آن طاعات وعبادات دویست ساله بباد بر داد حکم ازلی درو رسیده وشقاوت دامن او گرفته . نعوذ بالله من درك الشقاء وسوء القضاء.

« و اذا وقع القول علیهم » هذا القول هو حکم العذاب و وقوع السخط وانقطاع المهلة ، کقوله: « وقع القول علیهم بما ظلموا » ، و ذلك حین لا یقبل الله سبحانه من کافر ایمانه ولم یبق الّا من یموت کافرا فی علم الله سبحانه وهذا عند اقتراب الساعة و منقطع الامال و هو خروج الدّابة ، فاذا خرجت الحفظة و رفعت الاقلام وشهدت الاجساد علی الاعمال و تبیّن الشقی من السعید و تشاهدت الالسن بالکفر والایمان صراحاً . قال **ابو سعید الخدری** : اذا ترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر وجب الغضب « و وقع القول علیهم » .

خلافست میان علماء تفسیر که شکل دابة چون است و از کجا بیرون آید . **حذیفه** گفت از رسول خدا شنیدم که گفت طولها ستون ذراعاً لا یدرکها طالب و لا یفوتها هارب ، تسم المومن بین عینیه ، و یکتب بین عینیه مؤمن ، و تسم الکافر بین عینیه و یکتب بین عینیه کافر ، و معها عصا **موسی** و خاتم **سلیمان** . و قال **ابن عباس** لها زغب و ریش و اربع قوائم. وقال **ابن الزبیر** رأسها رأس ثور و عینها عین خنزیر و اذ نها اذن فیل و قرنها قرن ایّل و عنقها عنق نعامة وصدرها صدر اسد ولونها لون نمر و خاصرتها خاصرة هرّ وذنبها ذنب کبش وقوائمها قوائم بعیر بین کل مفصلین اثنا عشر ذراعاً، تخرج و معها عصا **موسی** و خاتم **سلیمان** . فتنکت فی مسجد المؤمن بعصا **موسی** نکتة بیضا ، فیبیض وجهه، وتنکت فی وجه الکافر بخاتم **سلیمان** نکتة سوداء فیسودّ وجهه، وذلك قوله تعالی: «یوم تبیضّ وجوه وتسودّ وجوه». وهذا حین یغلق باب التوبة لاینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل . و قال و **هب** وجهها وجه رجل و سایر خلقها خلق الطیر ، و قیل هی علی صورة فرس .

امّا بیرون آمدن دابة الارض بدانکه علامتی است از علامتهای مهین قیامت

وخاست رستخیز. وازرسول‌خدا(ص)پرسیدند که‌از کجا بیرون آید گفت‌من‌اعظم‌المساجد حرمة علی‌الله؛ یعنی المسجدالحرام. قال و **عیسی** یطوف بالبیت ومعه‌المسلمون این خبر دلیل است که نخست **عیسی** بیرون آید انگه دابة الارض. **ابن‌عباس** گفت وادییست درزمین **تهامة** از آنجا بیرون آید. **عبدالله بن عمر** ودرزمین‌طایف بود، آنجا پای بر زمین زد گفت ازینجا بیرون آید. و گفته‌اند از **احیاد مکة** بیرون آید. **ابن مسعود** گفت ازمیان **صفا ومروه**. و قال **ابن‌عمر** تخرج الدابّة من‌صدع فی **الصفا** کجری‌الفرس ثلاثة‌ایّام‌وماخرج ثلثها. این‌خبرموافق آمد با قول **حسن‌بصری** که گفت **موسی** (ع) از حق در خواست تا دابة الارض بوی نماید. گفتا سه روز وسه شب بیرون می آمد از زمین و بآسمان برمی شد. **موسی** چون‌آن منظر عظیم‌قطیع دید طاقت نداشت، گفت: ربّ ردّها فردّها، خداوندا بجای خود بازبر او را و بجای خود باز شد. **مقاتل** گفت: لایخرج منها غیر رأسها فیبلغ رأسها السحاب. و قول درست آنست که‌او راسه خرجه است یعنی که سه بار بیرون آید: اوّل از زمین **یمن** برآید. چنانکه اهل‌بادیه ازوی خبر دارند و ذکروی بایشان رسد امّا **بمکه** ودیگر شهرها نرسد، و در آن خرجه اوّل صفت عظمت و طول و عرض وی در چشمها نیاید وپیدا نگردد پس ناپدیدشودروز گاری‌دراز چندان که‌الله خواهد، پس دوم باراززمین **تهامه** بر آید و خبر وی‌به‌**مکه** رسد و بدیگر شهر ها، باز پنهان شود روز گاری، آنگه‌سوم بار از میان **مکه** برآید. و گفته‌اند که‌میان **رکن‌اسود و باب‌بنی‌مخزوم** بیرون آید بران صفت‌وآن‌عظمت که گفتیم وبر روی زمین همی رود و هر کجانفس وی رسد همه نبات ودرختان خشك میشود تا در زمین هیچ نبات و درخت سبز نماند مگردرخت سپند که آن خشك نشود از بهرآن که بر گهٔ هفتادپیغامبر با وی‌است و عصای **موسی** و خاتم **سلیمان** باوی بود، هر مسلمانی‌راکه بیند سر عصا برپیشانی او نهد یك نقطهٔ نور پدید آید، آنگه سر تا پای وی همه نور شود و چون کافری بیند

انگشتری **سلیمان** بر پیشانی او نهد، یك نقطهٔ ظلمت بر پیشانی وی پدید آید. آنگه سر تا پای وی همه ظلمت وتاریکی گردد. و چون این دابه بیرون آید مسلمانان همه قصد مسجد کنند که وی البته تعرض مسجد نکند و با مردم بزبان ایشان سخن گوید بآن لغت که دریابند: باعربی بزبان عرب وبا عجمی بزبان عجم، اینست که ربّ العالمین گفت: «تکلّمهم». **سدّی** گفت: «تکلمهم» ببطلان الادیان سِوی دین الاسلام و گفته‌اند سخن گفتن وی آنست که کافر ومسلمان ازهم جدا کند، روی فرا قومی کند گوید: ایّها الکفّار مصیر کم الی النار و روی فرا قومی دیگر کند، گوید: ایّها المؤمنون مصیر کم الی الجنة. و قیل «تکلّمهم انّ الناس کانوا بایاتنا لایوقنون» فرا روی مردم میگوید، که این مردمان یعنی اهل **مکه** به بیرون آمدن من گرویده نبودند و ذلك لانّ خروجها من آیات الله قال **ابو الجوزاء**: سألت **ابن عباس** «تکلمهم» او «تُکلّمهم»؟ فقال کلّ ذلك یفعل تکلم المؤمن و تکلم الکافر ای تسمهم اَنّ الناس بفتح الف قرائت **کوفی** و **یعقوب** است یعنی تکلّمهم بانّ الناس وبکسر الف قرائت باقی، و تقدیره ـ «تکلّمهم» فتقول «انّ الناس کانوا بآیاتنا لایوقنون».

«و یوم نحشر من کلّ امّة فوجاً»، ای ـ من کل اهل عصر جماعة کثیرة «ممّن یکذّب بآیاتنا فهم یوزعون» ای ـ یُحبس اوّلهم علی آخرهم لیجتمعوا ثم یساقون الی النار و من فی قوله ممّن یکذّب للتبیین لا للتبعیض، ای الفوج من المکذّبین لانّه لایحشر بعض المکذّبین دون بعض، و انّما خصّ المکذّبین بالحشر دون المؤمنین لانّه یرید وصف حالهم خاصّة دون المؤمنین. و قال **المبرّد**: لایقال للمؤمنین حُشروا لانّ الحشر لایستعمل الّا فی الجمع علی وجه الاذلال.

«حتی اذا جاؤا» یعنی ـ اذا حضروا المحشر. قال الله تعالی لهم: «اکذّبتم بآیاتی و لم تحیطوا بها» علماً. فی هذا تقدیم و تأخیر: یعنی لم تحیطوا بآیاتی علماً فکذّبتم بها. کقوله: «بل کذّبوا بما لم یحیطوا بعلمه»، و اذ لم یهتدوا به فسیقولون

هذا افك قديم » قوله : « امّا ذا كنتم تعملون » هذا توهين لقولهم و فعلهم ، يقال ذلك على ابلغ اذكان. وقيل هذا توبيخ و تبكيت اى ـ ما ذا كنتم تعملون حين لم تبحثوا عنها ولم تتفكّروا فيها « ووقع القول عليهم » اى وجب عليهم الوعيد ، و حلّ بهم العذاب و السخط من الله يوم يحشرون بما ظلموا بسبب كفرهم و تكذيبهم بآيات الله « فهم لاينطقون » بحجج يدفعون بها عن انفسهم وقيل فهم لا ينطقون بعذر ولاشفاعة ، كما قال : « هذا يوم لاينطقون » . وقيل « وقع القول عليهم » اى ـ لزمتهم حجةالله « فهم لاينطقون » فلم يجدوا جواباً . و قيل « لاينطقون » لانّ افواههم مختومة . و قيل وقوع القول عليهم وقوع السّخط ، و حكم العذاب عليهم فى الدنيا ؛ و ذلك ما روى عن **عبدالله بن مسعود** قال : اكثروا زيارة هذا البيت من قبل ان يرفع وينسى الناس مكانه و اكثروا تلاوة **القرآن** من قبل ان يرفع قالوا يا **باعبدالرحمن** هذه المصاحف ترفع فكيف بما فى صدور الرجال قال يصبحون فيقولون قد كنّا نتكلّم بكلام . و نقول قولا فيرجعون الى شعر الجاهلية و احاديث الجاهلية ، و ذلك حين يقع القول عليهم .

ثم ذكر الدليل على قدرته والاهيّته سبحانه فقال: « الم يروا انا جعلنا الليل ليسكنوا فيه » من حركات النصب فيستريح بذلك ابدانهم عدّة للغدو النهار مبصراً لينتشروا فيه فى الارض و يتوصّلوا بذلك الى قضاء حوائجهم وطلب معاشهم. قوله : « والنهار مبصراً » اى ـ ذا ابصار ، كقوله : « عيشة راضية » اى ـ ذات رضى . و قيل مبصراً اى يبصر فيه كما يقال : ليل نائم اى ـ ينام فيه . « انّ فى ذلك » اى ـ فيما بيّناه من الآيات فى الليل و النّهار لدلالات صادقة تورث الايمان بالله و توجب الاعتراف بتوحيده على كل عاقل متديّن

« ويوم ينفخ فى الصّور » ، اى ـ اذكر يوم ينفخ **اسرافيل** فى الصّور و هو شبه قرن . قال مجاهد : الصّور كهيئة البوق ، وقيل هو جمع صورة كصوفة و صوف يعنى تنفخ الارواح فى الاجساد و الاوّل اصوب و هو المعتقد ، والدليل عليه قول النبى(ص) : « كيف انعم و صاحب القرن قد التقمه و حنى جبهته ينظر متى يومر فينفخ » .

ابوهریره روایت کند از **مصطفی** (ص)، گفت : ربّ العالمین آسمانها و زمین بیافرید آنگه بعد از آفرینش آسمان و زمین صور بیافرید و با **اسرافیل** داد **اسرافیل** صور در دهن گرفته و چشم فرا عرش داشته منتظر آن تا کی فرمایند او را که در دم. **بوهریره** گفت : یا رسول‌الله آن صور چیست گفت مانند سروی عظیم والّذی بعثنی بالحق انّ عظم دارة فیه کعرض السّماء و الارض فینفخ فیه ثلاث‌نفخات: الاولی نفخة الفزع، والثانیة نفخة الصعق، والثالثة نفخة القیام لربّ العالمین.

یقال بین کلّ نفختین اربعون یوماً من ایام‌الدّنیا وقیل اربعون سنة فاذا تمّت الاربعون نفخ نفخة الصعق وهوالموت و در خبراست که **بوهریره** گفت : یارسول‌الله «ففزع من فی‌السموات و من فی الارض الّا من شاءالله» این استثنا مر که راست؟ گفت : اولئك الشهداء و هم «احیاء عند ربّهم یرزقون» وقاهم الله فزع ذلك الیوم و آمنهم و هو عذاب یبعثه الله علی شرار خلقه و هو الّذی یقول الله عزّوجل : «انّ زلزلة الساعة شیء عظیم» الی قوله : «ولکن عذاب الله شدید».

وقیل «ففزع من فی‌السموات و من فی الارض الّا من شاء الله» یعنی اهل‌الجنّة من الحور والغلمان والخدم بعد از نفخهٔ فزع چهل سال گذشته فرمان‌آید با **اسرافیل** که انفخ نفخة الصعق فیصعق من فی‌السموات و من فی الارض الّا من شاءالله. و در خبر **بوهریره** است فاذا اجتمعوا جاء **ملك الموت** الی‌الجبارفیقول قد مات‌اهل‌السماء والارض الّا من شئت فیقول الله سبحانه ـ و هو اعلم ـ من بقی؟فیقول ای ربّ بقیت انت الحی الذی لاتموت و بقیت حملة العرش و بقی **جبرئیل** و**میکائیل** و **اسرافیل** وبقیت انا. فیقول جلّ و عزّ فیموت **جبرئیل** و **میکائیل** فینطق الله العرش فیقول ای ربّ یموت **جبرئیل** و **میکائیل**، فیقول : اسکت انّی کتبت‌الموت علی کل من تحت‌عرشی، فیموتان. ثمّ یأتی ملك الموت الی الجبار فیقول ای ربّ قد مات **جبرئیل** و **مکائیل** فیقول ـ و هو اعلم ـ : فمن بقی؟ فیقول : بقیت انت الحی الذی لاتموت، و بقیت حملة

عرشك و بقيت فيقول ليمت حملة عرشى فيموتون فيامر الله العرش فيقبض الصور من **اسرافيل** ثمّ يقول ليمت **اسرافيل** فيموت ثمّ يأتى **ملك الموت**، فيقول يا ربّ قدمات حملة عرشك فيقول ـ وهو اعلم ـ فمن بقى؟ فيقول بقيت انت الحىّ الذى لاتموت، و بقيت انا . فيقول انت خلق من خلقى خلقتك لما رأيت . ، فمت ، فيموت ، فاذا لم يبق احد الّا الله الواحد الاحد الصمد الذى « لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد» وكان آخراً كما كان اولا طوى السموات كطىّ السّجل للكتاب ثمّ قال انا الجبّار لمن الملك اليوم ؟ فلا يجيبه احد ثم يقول تبارك و تعالى جلّ ثناؤه و تقدّست اسماؤه : لله الواحد القهار يوم تبدّل الارض غير الارض والسموات فيبسطها بسطاً ثم يمدّها مدّ الاديم **العكاظى** لاترى فيها عوجاً ولا امتاً ثم يزجر الله الخلق زجرة واحدة فاذاهم فى هذه الارض المبدّلة فى مثل ما كانوا فيها من الاوّل : من كان فى بطنها كان فى بطنها ، ومن كان على ظهرها كان على ظهرها . ثم ينزل الله عزّوجلّ عليهم ما من تحت العرش كمنى الرجال ثم يامر الله عزّوجلّ السحاب ان يمطر اربعين يوماً حتى يكون فوقهم اثنا عشر ذراعاً و يامر الله سبحانه الاجساد ان تنبت كنبات الطراثيث او كنبات البقل حتى اذا تكاملت اجسادهم كما كانت ، قال الله تعالى ليحيى حملة العرش فيحيون ثم يقول الله عزّوجلّ ليحيى **جبرئيل** و **ميكائيل** و **اسرافيل** فيحيون الله **اسرافيل** فياخذ الصّور فيضعه على فيه ثم يدعو الله الارواح فيعطى بها تتوهج ارواح المؤمنون نوراً والاخرى ظلمة فيقبضها جميعاً ثم يلقيها فى الصور ثم يامر الله عزّوجلّ **اسرافيل** ان ينفخ نفخة للبعث فتخرج الارواح كانّها النحل قد ملأت ما بين السماء والارض فيقول الله عزّوجلّ ليرجعن كل روح الى جسده ، فتدخل الارواح الخياشيم ثم تمشى فى الاجساد او كما يمشى السّمّ فى اللّديغ . ثم تنشق الارض عنهم سراعاً فانا اوّل من تنشق عند الارض فتخرجون منها الى ربكم تنسلون عراة حفاة غُرلا « مهطعين الى الداع يقول الكافرون هذا يومٌ عسِرٌ » .

قوله : « و کلّ اتوه » قرأ **حمزة و حفص** « اَتوه » مقصوراً على الفعل ، بمعنى جاؤه عطفاً على قوله : « ففزع » و اتوه ، وقرأ الباقون : « آتوه » بالمدّ و ضمّ التاءِ على مثال فاعلوه کقوله : « و کلّهم آتیه یوم‌القیمة فرداً » ای ـ یأتون الله سبحانه داخرین صاغرین .

و تری الجبال یا **محمد** تحسبها جامدة قائمة واقفة مستقرة مکانها ، « وهی تمرّ مرّ السحاب » حتی تقع علی‌الارض فتستوی بها .

« صنع الله الّذی اتقن کلّ شیء » ، ای ـ صنع الله ـ ذلك صنعه فهو نصب علی المصدر . و قیل معناه ـ هذا من صنع‌الله الذی خلق‌الاشیاء علی وجه الاتقان والاحکام انّه خبیر بما یفعلون عالم بافعال عباده قادر علی مجازاتهم علیها بما یستحقون. قرأ **مکی و بصری و حماد** : بما یفعلون بالیاء لقوله آتوه انّما هو خبر عنهم .

قوله: «من جاء بالحسنة » یعنی من جاء بالتوحید یوم‌القیامة وهو شهادة ان لا اله الّا الله ، « فله خیر منها » ای ـ ثواب اجود منها . ان قیل فاذا کانت‌الحسنة : « لا اله الا الله »وهی‌التوحید فما معنی : « فله خیر منها » و هل شیء خیر من‌لااله الّا الله فالجواب عنه من وجهین : احدهما انّه علی‌التقدیم والتأخیر ، والمعنی ـ فله منها و من اجلها خیر ، والجواب الثانی انّ قوله : « خیر منها » یعنی ـ به‌الثواب لانّ الطاعة فعل العبدوالثواب فعل اللّهوفعل‌اللّه‌اشرف من فعل العبد وخیر منه ، و قیل «من جاء بالحسنة »یعنی باالاخلاص فی التوحید « فله خیر منها » ای ـ خیر له‌منها الجنة .

« و من جاء بالسّیّئة » یعنی بالشرك « فکبّت وجوههم فی النار» و فی ذلك ما روی **انس بن ما لك** قال قال رسول الله(ص) : « یجیء الاخلاص والشرك یوم القیامة فیجثوان‌بین یدی الرّب تبارك وتعالی فیقول الرّب للاخلاص انطلق انت و اهلك الی الجنّة و یقول للشرك انطلق انت و اهلك الی‌النار» ثم تلا هذه الایة من جاء بالحسنة فله خیر منها الی قوله «فکبت وجوههم فی‌النار » .

و عن **ابی عبدالله الجدلی** قال : دخلت على **علی بن ابی طالب** (ع) فقال : « يا اباعبدالله الا انبئك بالحسنة التى من جاء بها ادخله الله الجنّة والسيّئة التى من جاء بها كبّه الله فى النّار ولم يقبل معها عملا » ؟ قلت بلى . قال : الحسنة حبّنا و السّيّئة بغضنا » . و قيل : « فله خير منها » يعنى رضوان الله كقوله تعالى : « و رضوان من الله اكبر » ، وقيل « فله خير منها » يعنى الاضعاف ، وهذا تأويل حسن لانّ للاضعاف خصائص ؛ منها ان العبد يُسأل عن عمله ولايسأل عن الاضعاف ؛ و منها انّ للشيطان سبيلا الى عمله و ليس له سبيل الى الاضعاف ولانّه لامطمع للخصوم فى الاضعاف ؛ ولانّ دار الحسن فى الدنيا و دار الاضعاف الجنّة ؛ ولانّ الحسنة على استحقاق العبد و التضعيف كما يليق بكرم الرّب .

قوله : « و هم من فزع » بالتنوين ، « يومئذ » بفتح الميم قرائة اهل **الكوفة** و قرأ سائر القرّاء « من فزع يومئذ » بالاضافه و هذا اعمّ لانّه آمن من جميع الفزع . قال **ابن عباس** : اذا اطبقت النار على اهلها فزعوا فزعة لم يفزعوا مثلها وهو فزع الاكبر و اهل الجنّة آمنون من ذلك . « ومن جاء بالسّيئة فكبّت وجوههم فى النار » ، يعنى ـ من جاء يوم القيامة مشركا بالله فان الله سبحانه يأمر خزنة جهنم ان يطرحوه على وجهه فى النار . و يقال لهم هل تجزون الّا ما كنتم تعملون يقال كببته على وجهه فا كبّ ، نظيره : قشعت الرّيح السحاب فاقشع ، وهذا من الفعل الغريب بعكس ساير الافعال ، و منه قول النبى (ص) : « و هل يكبّ النّاس على مناخرهم فى النار الّا حصائد السنتهم » ، و مثله : قلعته فاقلع .

« انّما امرتُ » ، يعنى ـ قل للعرب يا **محمد** انّما امرنى الله ان اعبد ربّ هذه البلدة يعنى ـ **مكة** التى تفتخر بها العرب و يسمون بسببها سكان حرم الله « الذى حرّمها » اى جعلها حرماً آمناً يأمن فيها السباع و الوحوش فلا يعدو الكلب فيها على الغزال و لا ينفر منها الغزال و يكف الناس عن اهلها و عن من

لاذبها(١). وقیل « حرّمها » ای ـ عظّم حرمتها من ان یسفك بها دم او یظلم بها احد او یصطاد صیدها او یختلی خلاها فاعبدوه انتم ففیه عزّکم و شرفکم ، وقیل « حرّمها» علی الجبابرة حتی لایتملّکها جبّار و یدّعیها لنفسه . « و له کلّ شیء » ای ـ و لرّب هذه البلدة کلّ شیء مع هذه البلدة فانّه مالك الدنیا والآخرة و ربّ العالمین کلّهم و انّما خصّ هذه البلدة باضافتها الیه تشریفاً لها کما قال : « ناقة الله» و« بیت الله» و رجب شهر الله . « و امرت ان اکون من المسلمین » ای ـ و امرنی ربّی بان اکون مسلماً علی دین **ابراهیم** منقاداً لامره مستسلماً له متوّکلا علیه .

« و ان اتلو **القرآن** » یعنی ـ وامرنی ربّی ان اقرأ علیکم **القرآن** واعرفکم حلاله و حرامه و ما لکم و علیکم فیه . « فمن اهتدی فانّما یهتدی لنفسه » ، ای ـ من سلك طریق الرشاد و آمن **بالقرآن** فلنفسه عمل لانّه لاینال نعیم الآخرة ولا یأ من العذاب فی الدارین من ترك قصد السبیل بتکذیبه ایّای و کفره **بالقرآن** فانّما انا منذر انذر سخط الله وعذابه و نقمته .وهذا کان قبل فرض القتال ثم نسخه الامر بالقتال و«قل الحمد لله» یعنی قل یا محمد للقائلین لك من مشرکی قومك متی هذا الوعد الحمد لله « علی توفیقه ایّانا للحق الّذی انتم عنه عمون «سیریکم» ربکم آیات عذابه و سخطه فتعرفون بها حقیقة نصحی لکم وصدق ما دعوتکم الیه و قیل سیریکم اشراط الساعة فتعرفون بها حقیقتها بوقوعها و قیامها و قیل سیریکم آیاته الدّالة علی ربوبیّته و وحدانیّته «فتعرفونها» فی انفسکم و فی الافاق کقوله «سنریهم آیاتنا فی الافاق وفی انفسهم» قوله: «وما... تعملون» وماربّك بغافل عمّا تعملون بالتاء **مدنی** و **شامی** و **حفص** و **یعقوب** والوجه انّه علی اضمار القول و التقدیر قل لهم «و ما ربّك بغافل عمّا تعملون » اُمِر علیه السلم بمخاطبة الکفّار بذلك علی سبیل التهدید و قرا الباقون یعملون بالیای و الوجه انه علی وعید المشرکین ای و ماربّك بغافل عمّا یعمله الکفار وعما یستوجبونه علیها من العقاب ولکنّه جعل لهم اجلاهم بالغوه فاذا جاء ذلك الاجل لایستأخرون عنه ساعة ولا یستقدمون وهذه تسلیة للنّبی(ص) فیقول لایحزنك تکذیبهم ایّاك فانّی من وراء اهلا کهم فاهلکهم الله **ببدر** و ضربت الملائکة وجوههم و ادبارهم و عجلهم الله الی النّار .

(١) لازنها (ج)

النوبة الثالثة

قوله : « انّك لاتسمع الموتی » زندگانی بحقیقت سه چیز است وهردل که‌از آن سه چیز خالی بود مردار است و درشمار موتی است : زندگانی بیم با علم ،وزندگانی امید با علم،سوم زندگانی دوستی با علم . زندگانی بیم دامن مرد پاك دارد و چشم وی بیدار و راه وی راست، زندگانی‌امیدمرکب‌مردتیز دارد و زاد تمام وراه نزدیك ، زندگانی دوستی قدر مرد بزرگ دارد و سرّ وی آزاد و دل شاد . بیم بی‌علم بیم خارجیان‌است ، امید بی علم امید مرجیانست . دوستی بی علم دوستی اباحتیان است هرکرا این سه خصلت با علم درهم پیوست بزندگی پاك رسید وازمردگی باز رست. ربّ العالمین میگوید : « فلنحیینّه حیوة طیبة » زندشان دارم بزندگانی پاك از خود بیزار واز همهٔ عالم آزاد .

بیزار شو از هرچه بکون اندر   تا باشی یار غار آن دلبر

این جوانمردان آنند که چون عیان بار داد ایشان ساخته بودند . چون‌حجاب برخاست ازهمهٔ خلق پرداخته بودند. دامن‌حقایق از دست علایق با خود گرفته بودند

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی   فصادف(۱)قلبی خالیاً فتمکّنا

« و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من‌الارض » آن روز که آن دابه از زمین برآید دوست از دشمن پیدا شود وآشنا و بیگانه از هم جدا شود یکی را قهر

(۱) قلبا فارغا (ج)

جلال ازلی فرو گیرد و داغ نومیدی بـر پیشانی وی نهند. آنت فضیحت و رسوائی و مصیبت جدائی که درخت نومیدی ببر آید و اشخاص بیزاری بدر آیـد از هدم عدل گرد نبایست بر آید. ازسر نومیدی ودرد واماندگی گوید:

من پندارم که هستم اندر کاری ای برسر پنداشت چو من بسیاری

یکی را لطف جمال الهی در رسد بعنایت ازلی وفضل ربانی نقطه نور بر پیشانی او پدید آید سرتا پای وی همه نور گردد. آن دل پاك ویرا مرکب صفا گردانند، لگام تقوی برسروی کنند که: التقی ملجم، ازعمل صالح زینی برنهند رکاب وفادر آویزند تنگ مجاهدت بر کشند اورا بسلطان شریعت سپارند واز خزانهٔ رسالت خلعتی اورا پوشانند که: «ولباس التقوی ذلك خیر»، پس عمامهٔ از استغناءازل بر فرق همت او نهند، نعلین صبر در پایش کنند طیلسان محبت بردوش افکنند، صفات اورابه پیرایهٔ علم بیارایند و درشاه راه شرع روان کنند وهرچه اقبال و افضال بـود بحکم استقبال پیش وی فرستند که: «من تقرّب منّی شبراً تقرّبت منه ذراعاً» الحدیث.

«و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض» الایة، فردا که صبح قیـامت بدمد وسرا پردهٔ عزّت به صحراء قدرت بزنند و بساط عظمت بگسترانند و زندان عذاب از حجاب بیرون آرند و ترازوی عدل بیاویزند واز فزع آن روز صد هزاروبیست واند هزار نقطهٔ نبوت وعصمت وسیادت بزانو درآیند وزبان تذلل بگشایند که «لاعلم لنا»، سه فزع بود آن روز اوّل فزع ازنفخه **اسرافیلی** کـه میگوید: «ففزع من فی السموات و من فی الارض»، دیگر فزع از زلزله ساعت که میگوید: «ان زلزلة السّاعة شیء عظیم»، سدیگر فزع اکبر که میگوید: «ولو تری اذفزعوا فلافوت»، از فزع آن روز زبانهای فصیح گنگ گردد وعذرها باطل وان ندامسیاست در آن عرصه کبری دهند که: «هذا یوم لاینطقون ولایؤذن لهم فیعتذرون» بسی پرده‌ها دریده گردد بسی نسبها بریده شود بسی سپید رویان سیه‌روی شوند بسی کلاه دولت

که در خاك مذلّت افکنند بسی‌خلقان‌پاره که دولتخانه بهشت را آئین بندندازسیاست آن‌روز آدم پیش آید گوید : بار خدایا آدم‌را برهان وبافرزندان تو دانی که چکنی **نوح** نوحه میکند که بار خدایا فزع قیامت صعب است هیچ روی آن دارد که بر ضعیفیٔ ما رحمت کنی ؟ **ابراهیم خلیل ، موسی کلیم ، عیسی روح الامین** همه‌بخود درمانده و زبان عجز وبیچارگی بگشاده که : بار خدایا بر ما رحمت کن که ما را طاقت سیاست این فزع نیست . همی درآن میانه سالار وسید قیامت مایهٔ فطرت ونقطهٔ دولت **مصطفای** عربی هاشمی(ص) گویدبارخدایا مشتی‌ضعیفان و گنه‌کاراننداقّت من ، بریشان رحمت کن و با **محمد** هرچه خواهی میکن . از جناب جبروت ودرگاه‌عزت ذوالجلال خطاب آید که یا **محمد** هرآنکس که بخدائی ما و رسالت تو اقرار داد حرمت شفاعت ترا برفتراك دولت تو بستیم . یا سیّد با تو وبا امّت تو بکرم خود کار می کنم نه بکردار ایشان . هرکه بوحدانیّت ما و نبوّت تو اقرار داد و باخلاص و صدق کلمتِ شهادت گفته اورا از فزع اکبر ایمن کردیمو گناهان وی بمغفرت‌خود بپوشیدیم و بفضل خود اورا طوبی وزلفی وحسنی دادیم اینست که ربّ العالمین گفت : « فله خیر منها و هم من فزع یومئذ آمنون »

قوله : « انّما امرت ان اعبد ربّ هذه‌البلدة» الایة ، خنك آن بندگانی که‌دین حنیفی ایشانرا در پذیرفت و درطاعت وعبادت دست در متابعت **محمد** مرسل زدند و حق را گردن نهادند بر مقتضی این فرمان که : « و امرت ان اکون من‌المسلمین » ایشانند که‌مقبول‌درگاه بی‌نیازی شدند وعلَم سعادت و رایت اقبال بردرگاه‌سینه‌های ایشان نصب کردند ومفاتیح کنوز خیرات‌وخزائن طاعات درکف کفایت ایشان‌نهادند و حائطی از عصمت بگرد روزگار ایشان درکشیدند تا صولت غوغای لشکر عاصیان بساحات ایشان راه نیافت و سطوات احداث پیرامن دلهای ایشان نگشت و لواء عزّ ایشان تا ابد درعین ظهور می کشند، که : « انّ عبادی لیس لك علیهم سلطان »،آری

ازآن راه بردند، کشان راه نمودند،واین شمع عنایت ورعایت در راه ایشان‌برافروختند که : « سیریکم ایاته فتعرفونها » واین راه بسه منزل توان بـرید : اوّل نمایش ، پس روش ، پس کشش. نمایش اینست که : سیریکم آیاته فتعرفونها » ، روش آنست کـه گفت : « و خلقنا کم اطواراً ، لترکبنّ طبقا عن طبق » ، کشش آنست که گفت : « دنا فتدلّی » نمایش در حق **خلیل** گفت : « نری **ابراهیم** ملکوت السموات‌والارض» روش‌از **موسی** باز گفت :«ان‌معی ربّی‌سیهدین». کشش در حق **مصطفای** عربی(ص) گفت : «اسری بعبده». ای مسکین توراه گم کردهٔ در خود بماندهٔ راه براه نمی‌بری عمرها در خود برفتی هنوز جائی نرسیدی . روش تو چنانست که آن پیرعزیز گفت:

برنا بودم که گفت خوش باد شبت در عشق شدم پیر و شبم روز نشد

ای جوانمرد از خود قدمی بیرون نه تا راه برتو روشن شود وهام راهت پدید آید .

نشنیدهٔ آن کلمهٔ **پیر طریقت** که گفت : ای رفته از خود تا نرسیده بدوست دل تنگ مدار که‌درهرنفسی‌همراه تواواست‌عزیزاوست که بداغ اوست. بر‌راه‌اوست که با چراغ اوست . اینست که ربّ العالمین گفت : « فهو علی نور من ربّه » .

۲۸ـ سورة القصص ـ مکیة

۱ـ النوبة الاولى

قوله‌تعالی: **بسم‌الله الرحمن الرحیم** بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **طسم** (۱) » « **تلك آیات الکتاب المبین**(۲) » این [حروف] آیتهای نـامهٔ روشن پیداست .

« **نتلوا علیك** » میخوانیم بر تو« **من نبأ موسی و فرعون** »ازخبروکار**موسی** و **فرعون** « **بالحق** » براستی [چنانکه بود] « **لقوم یؤمنون**(۳) » گروهی را که بگروند .

« **ان فرعون علا فی الارض** » فرعون از اندازه خویش بر شد در زمین [مصر] « **وجعل اهلها شیعاً** » و مردمان [مصر] راگروه گروه کرد« **یستضعف طایفة منهم**» زبون گرفت گروهی ازیشان [وبیچاره به بیگار] « **یذبح ابناءهم** » گلوی پسران ایشان می‌برید . « **و یستحیی نساءهم** » و دختران ایشان‌رازنده‌می گذاشت « **انه کان من المفسدین**(۴) » که‌او ازبدکاران وتباه‌کاران بود .

« **و نرید ان نمن** » ومیخواستیم ما که‌سپاس نهیم« **علی الذین استضعفوا فی الارض** »برایشان که‌بیچاره گرفته‌بودند درزمین [مصر] « **و نجعلهم ائمة** »وایشانرا

[پادشاهان وپیغامبران] و پیشوایان کنیم « **و نجعلهم الوارثین**(۵) » و کنیم ایشانرا میراث بران [پادشاهی مصر از فرعون] .

« **و نمکن لهم فی الارض** » و ایشان آرمیده و ایمن در آن زمین جای دهیم « **و نری فرعون وهامان و جنودهما** » وبنمائیم **فرعون** و **هامان** و سپاه ایشانرا «**منهم**»ازبنی اسرائیل و مؤمنان« **ما کانوا یحذرون**(۶) » آنچه از آن می پرهیزند و می‌ترسند.

« **و اوحینا الی ام موسی** »و بمادر **موسی** رسانیدیم « **ان ارضعیه** » که‌شیر می‌ده **موسی** را « **فاذا خفت علیه** » چون برو ترسی « **فالقیه فی الیم** » اورا در دریا افکن « **و لا تخافی ولاتحزنی** » و مترس واندوه مبر « **انا رادوه الیك** » که ما با تو دهیم اورا« **و جاعلوه من المرسلین**(۷) »و اورا یکی کنیم از پیغامبران .

« **فالتقطه آل فرعون** » از سر آب بـر گـرفت کسان **فرعون موسی** را « **لیکون لهم عدوا وحزنا** » تا **موسی** ایشانرادشمن‌بود واندوهی‌بزرگ«**ان فرعون وهامان جنودهما** » **فرعون** و**هامان** وسپاه ایشان« **کانوا خاطئین**(۸) » بی راهـان بودند .

و « **قالت امرأة فرعون**»زن **فرعون** کفت« **قرة عین لی ولك** » [این کودك روشنائی چشم است مرا وترا« **لاتقتلوه**» مکشیداورا«**عسی ان ینفعنا**»تا مگربکارآید ما را « **اونتخذه ولدا** » یا بفرزندی گیریم او را « **وهم لایشعرون**(۹) »وایشان نمی‌دانستند [که **موسی** آنست که می‌ترسند] .

« **واصبح فؤاد ام موسی فارغا** » ودل‌مادر **موسی** بهمه‌ئی(۱) بااندوه‌**موسی** پرداخت « **ان کادت لتبدی به** » تا آنکه که‌کامستید که در گریستن‌وزاریدن‌**موسی** را نام برید وباز خوانید « **لولا ان ربطنا علی قلبها** » اگر نه آن بودی که ما دل

(۱) بجملگی (ج)

اومحکم کردیم [بشکیبائی وفرو گرفتیم] « **لِتکون من المؤمنین(۱۰)** » تا بگرود او [که آن وعده که ما اورا دادیم راست است و **موسی** از پیغامبران] .

و « **قالت لاخته** » مادر **موسی** گفت خواهر او را « **قصیه** ». برپی **موسی** ایست [جویان] « **فبصرت به عن جُنب** » ان خواهر **موسی** را از دور بدید « **وهم لایشعرون(۱۱)** » وایشان نمی‌دانستند [که او خواهر **موسی** است].

و « **حرمنا علیه المراضع** » وما بر **موسی** حرام کرده بودیم [وبرو ببسته و ازوبازداشته] دایکان را [همه] « **من قبل** » پیش ازآن [که با مادر خویش رسید] « **فقالت هل اُدلکم** » خواهر او گفت شمارا نشانی دهم « **علی اهل بیت یکفلونه لکم** » بر خاندانی که او را در پذیرند « **وهم له ناصحون(۱۲)** » و ایشان اورا نیك خواه .

« **فرَددناه الی امه** » پس اورا دادیم با مادر او « **کی تقر عینها** » تا چشم او روشن شود « **ولاتحزن** » و اندوهگن نبود « **ولتعلم انّ وعدلله حق** » و تا بداند که وعده و گفت خدای راست است [وبی گمان شود که **موسی** پیغامبر است] « **ولکن اکثر هم لایعلمون(۱۳)** » ولکن بیشتر ایشان آنند که نمیدانند .

« **و لما بَلغ اشدّه** » چون **موسی** بتمامی جوانی رسید « **و استوی** » و در برنائی راست شد « **آتیناه حکماً و علماً** » اورا حکمت دادیم وعلم « **وکذلك نجزی المحسنین(۱۴)** » وبا چنو نیکوکار چنین کنیم وپاداش چنین دهیم .

و « **دخل المدینة** » در شارستان شد **موسی** « **علی حین غفلة من اهلها** » هنگامی که اهل آن غافل بودند [نا اندیشمند] « **فوجد فیها رجلین یقتتلان** » دو مرد یافت در شارستان با هم برآویخته « **هذا من شیعته** » این یکی از کسان **موسی** [از **بنی اسرائیل**] « **وهذا من عدوّه** » و این دیگر ازدشمنان او [ازقبط] « **فاستغاثه** » فریاد خواست **بموسی** « **الّذی من شیعته** » این **اسرائیلی** که از کسان

موسی بود «**علی الّذی من عدوّه**» از آن [قبطی] که از دشمنان اوبود **فوکزه موسی** » مشت زد موسی او را «**فقضی علیه**» و بکشت اورا «**قال هذا من عمل الشیطان**» [**موسی**] گفت این از کرد دیو بود «**انّه عدوّ مضلّ مبین**(۱۵)» که اودشمنی است از راه برنده‌ای آشکارا .

«**قال ربّ**» [**موسی**] گفت خداوند من «**انّی ظلمت نفسی**» من ستم کردم بر خود «**فاغفرلی**» بیامرز مرا «**فغفر له**» بیامرزید الله او را «**انّه هوالغفور الرحیم**(۱۶)» که اوآمرزکارست و بخشاینده .

«**قال ربّ**» **موسی** گفت خداوند من «**بما انعمت علیّ**» باین نیکوئی که با من کردی وباین نعمت که بر من نهادی «**فلن اکون ظهیرا للمجرمین**(۱۷)» من هرگز پشتیوان‌ویار بدان نه ام .

«**فاصبح فی المدینة خائفاً یترقّب**» **موسی** دیگرروز بامداد درشاوستان ترسان میرفت نیوشان تاچه شنود از قصّه کشته‌و کشندهٔ او و«**فاذاالذی استنصره بالامس**» آن مرد را دید که یاری خواسته بود دی از او «**یستصرخه**» که باز فریاد رسیدن میخواست از **موسی** «**قال له موسی**» گفت **موسی** آن[اسرائیلی] را «**انّك لغویّ مبین**(۱۸)» توجنگین مردی ای آشکارا .

«**فلما ان اراد**» چون [**موسی**] آهنگ کرد وخواست «**ان یبطش بالذی هو عدوّ لهما**» که‌این‌دیگر[قبطی]رابزند که‌دشمن **موسی** و **اسرائیلی** بود«**قال یا موسی**» [اسرائیلی ترسید که مراخواهدزد] گفت:یا **موسی** «**اترید ان تقتلنی**» میخواهی که مرا بکشی «**کما قتلت نفساً بالامس**» چنانکه آن‌مرد رابکشتی‌دی «**ان ترید الّا ان تکون جبارا فی الارض**» می‌نخواهی‌مگر آنکه جبّاری‌باشی درزمین[خودکامی نابخشاینده‌ای خون‌ریز] «**وما ترید ان تکون من المصلحین**(۱۹)» و نمی‌خواهی که مردی نیك کار باشی .

« **وجاء رجل من اقصی المدينة** » مردی آمد از دور تر جائی از شارستان ، « **يسعى** » بشتاب می‌آمد « **قال يا موسى** » گفت ای **موسی** « **انّ الملأ يأتمرون بك ليقتلوك** » مهتران شهر با هم می‌سازند ومی‌سگالند که‌ترا بکشند «**فاخرج انّی لك من الناصحين**(۲۰) » بیرون شو که من ترا از نیك خواهانم .

« **فخرج منها خائفاً يترقب** » ازشارستان بیرون آمدترسان‌ونیوشان« **قال رب**» گفت خداوند من « **نجّنی من القوم الظالمين**(۲۱) » رهائی ده مرا از گروه ستمکاران .

النوبة الثانية

ابن‌عباس گفت:سورة القصص مکّی است مگر یك آیت که **بجحفه** فروآمد پیش از هجرت و هی قوله : « انّ الّذی فرض علیك القرآن لرادّك الی معاد » **مقاتل** گفت مکّی است مگر چهار آیت :«الذین آتیناهم الکتاب من قبله هم به یؤمنون» الی‌قوله : « ... لانبتغی الجاهلین » ، این چهار آیت **بمدينة** فرو(۱)آمد و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر بعضی از آیتی : « لنا اعمالنا و لکم اعمالکم » این قدر از آیت منسوخ است بایت **سیف** ، واین سورة هشتاد وهشت آیت است و هزار و چهارصد وچهل و یك کلمت وپنجهزار وهشتصد حرف ، وقیل هذه السورة من‌السّور التی‌نزلت متوالية وهی ست سور في النصف الاوّل : **یونس** و **هود** و **یوسف** نزلت متوالية ، و فی‌النصف الثانی **الشعراو النمل** و **القصص** نزلت متوالیةً . ولیس فی**القران** غیر هذا

(۱) فرود (ج)

الّا **الحواميم** فانّها ايضاً نزلت متوالية . و عن **ابى بن كعب** قال : قال رسول‌الله(ص) « من قرأ **طسم و القصص** كان له من‌الاجر عشر حسنات بعدد من صدّق **موسى** و كذّب به ولم يبق ملك فى‌السّموات والارض الّا يشهد له يوم‌القيامة انه كان صادقاً ان كلّ شىء هالك الّا وجهه له‌الحكم و اليه تُرجعون » .

« **طسم** » « تلك آيات الكتاب المبين» مضى تفسيره « نتلوا عليك من نبأ **موسى** و **فرعون** بالحقّ» التلاوة ـ الاتيان بالثانى بعدالاول فى‌القرائة، والنبأ ـ الخبرعمّا هو عظيم الشأن ، والمراد بالحقّ قول‌الله عزوجلّ ، لانّ قوله الحق . و المعنى نقرء عليك اى يقرأ **جبرئيل** عليك بامرنا ما هو الحقّ « لقوم يؤمنون » يصدّقون بهذا الكتاب فيقبلونه ويعتقدونه .

« انّ **فرعون** علا فى‌الارض» تجبّر واستكبر و طغى و بغى . وقيل عظم امره بكثرة من اطاعه «وجعل اهلها شيعاً»، صيّر اهل **مصر** فرقاً يكرم طائفة و يذل اخرى «و يستحيى طايفة و يذبح اُخرى وكان **القبط** احدى الشّيعة ، وهُم شيعة الكرامة «واستضعف طايفة منهم» وهم **بنواسرائيل** « يُذبّح ابناءهم و يستحيى نساءهم» اى يستبقى اناثهم للخدمة . و قيل يقتل سنةً و يستحيى سنةً فولد **هارون** فى سنة الاستحياء و **موسى** فى سنة الذبح ـ « انه كان من المفسدين » فى‌الارض بالكفر و القتل واستعباد الاحرار . وكان سبب الذّبح ان خازن **فرعون** قال له يولد بارضك مولود ذكر يهلك ملكك . فما سمع فرعون بمولودٍ ذكر الّا ذبحه . وقيل انّ **فرعون** رأى فى‌منامه انّ ناراً اقبلت من **بيت‌المقدس** حتى اشتملت على بيوت **مصر** ، فاحرقت **القبط** و تركت **بنى اسرائيل** فدعا السّحرة و القافة فسألهم عن تعبير رؤياه . فقالوا له يخرج من‌البلد الّذى جاء **بنو اسرائيل** منه يعنون **بيت‌المقدس** رجل يكون على يده ذهاب ملكك و و هلاك **مصر** . فامر بذبح اولاد **بنى اسرائيل** ذُكرانهم واستحياء اناثهم حال الولادة .

« و نريدُ » اى ـ و كنّا نريد « ان نمنّ » اى ـ نتفضّل « على » من استضعفهم

فرعون و هم **بنواسرائيل** « و نجعلهم ائمّةً » ای ـ انبیاء، وکان بین **موسی وعیسی** الف نبی من **بنی اسرائیل** . و قیل قادة فی الخیر یُقتدی بهم ؛ وقیل نجعلهم ولاةً و مُلوکا « و نجعلهم الوارثین » **لفرعون** و قومه فی دیارهم و امـوالهم کقوله تعالی : کذلك و اورثناها قوماً آخرین » .

« و نمکّن لهم فی الارض» التمکین ـ تکمیل ما یحتاج فی الفعل فیه ،والمعنی ـ نجعلهم مقتدرین فی **مصر و الشام** وما ملکته **بنواسرائیل** من البلاد « و نُری **فرعون وهامان** و جنودهما . قرأ **حمزة و الکسائی** « ویـری » بـالیاء المفتوحه ،**فرعون و هامان** وجنودهما بالرفع ای و یعاین **فرعون** و حزبه «منهم» یعنی ـ من **بنی اسرائیل** « ما کانوا یحذرون » ، من زوال مُلکهم واستیلاء **بنی اسرائیل** علی بلادهم ولذلك ذبح **فرعون** ابناءهُم . قال **الزجاج** عجباً من حُمق **فرعون** فی قتله **بنی اسرائیل** ، ان کان الکاهن صادقاً فما ینفعه القتل ، وان کان کاذباً فما معنی القتل .

« و اوحینا الی امّ **موسی** »اسمها **یوخائذ** من ولد **لاوی بن یعقوب** . والوحی هیهنا وحی الهامٍ لاوحی نبوّة و رسالة ، کقوله : « واوحی ربّك الی النّحل »والمعنی ـ قذفنا فی قلبها و اعلمناها . وقیل کان رؤیا فی المنام . وقیل اتاهـا ملك کما اتی **مریم** من غیر وحی نبوة حیث قال : و اذ قالت الملائکة یامریم » . قوله :«ان ارضعیه» یعنی ـ ارضعیه ما لم تخافی علیه الطّلب ، فاذا خفت علیه « فالقیه فی الیمّ » ای ـ فـی البحر . قیل لمّا ولدته جعلته فی بستان کانت تأتیه مرّة بالنّهار ومرّة بـالليل فترضعه فیکفیه ذلك. فارضعته ثمانیة اشهر ـ وقیل اربعة اشهر و قیل ثلاثة اشهر ـ « ولاتخافی »یعنی ـ لاتخافی علیه الضیعة والهلاك والغرق « ولاتحزنی » لفراقه « انـّا رادّوهُ ، الیك »بوجهٍ لطیف « وجاعلوه من المرسلین » ای ـ یبلغ مبلغ النّبوّة و یکـون من المـرسلین . تضمّنت هذه الایة امرین و نهیین وخبرین وبشارتین . **ابن عباس** گفت: **بنی اسرائیل** در **مصر** بسیار شدند وفراوان بهم آمدند وبروزگار دراز وتنعّم بسیار سر بمعاصی و

طغیان در نهادند و برمردم افزونی جستند و امرمعروف ونهی منکر بگذاشتند. این چنان‌است که ربّ العزة گفت‌جائی‌دیگر: «متّعتهم و آباءهم حتّی نسوا الذّکر» چون ناهمواری ونابکاری ایشان بغایت رسید ربّ‌العالمین **قبطیان** را بر ایشان‌مسلط کرد تا ایشان‌را مُستضعف گرفتندوآزادان را به‌بندگی فرمودند؛ تا آنکه که‌ربّ‌العالمین **موسی** را فرستاد به‌پیغامبری وایشان بدست وی رهائی یافتند. و گفته‌اند ازآن روز باز که **فرعون** آن خواب دید ومنجمان ومعبّران تعبیر کردند که کودکی از **بنی اسرائیل** پدید آید که هلاك ملك تو بدست وی باشد و **فرعون** فرا کشتن‌اطفال و اولاد ایشان گرفت تا آن روز که ربّ العالمین ازین بلاء عظیم ایشانرا خلاص داد صد سال بگذشت. و گفته‌اند که درین مدّت نودهزار طفل رابکشت. **زجاج** گفت عجب آید مرا از نادانی و حُمق **فرعون** که اگر منجمان وکاهنان‌راست گفتند،قتل اطفال چه سود داشت واگر دروغ گفتند قتل چه معنی داشت، و قصّهٔ ولادت **موسی** بشرح و بسط در سورهٔ **طه** از پیش رفت.

قوله «فالتقطه ال فرعون لیکون لهم عدوّاً و حزناً» هذه لام الصیّرورة ولیست بلام الارادة کما تقول لم تصعد هذا السّطح لتسقط، و کقول القائل: لدوا للموت و ابنوا للخراب. والالتقاط ـ اصابة الشّیٔ من غیر طلب ومنه اللّقطة، و آل‌الرّجل‌شیعته واصحابه. قرأ **حمزة** و **الکسائی** حُزناً بضمّ الحاء. و هما لغتان‌کالبخل والبخل و السُّقم‌والسَّقم. وقیل‌بالضّم‌اسم‌وبالفتح مصدر. «انّ **فرعون** و **هامانٌ** وجنودهما کانوا خاطئین»، الخاطی ـ من یأتی بالخطاء، وهو یعلم انّه خطاء. فامّا اذا لم یعلم، فانّه مخطی. یقال: اخطأ الرّجل فی کلامه و امره اذا زلّ وهفا، و خطیء الرّجل اذاضلّ فی دینه وفعله و منه قوله: «لایأکله الّا الخاطئون».

«و قالت امرأة **فرعون**» لزوجها اذ حصل **موسی** فی‌ایدیهم «قرّة عین‌لی ولك» ای ـ هو قرّة عین لی ولك، الوقف ها هنا صحیح. ثمّ نهته عن قتله فقالت: لاتقتلوه،

خاطبته بلفظ الجمع خطاب الاكابر . و قيل تقديره قـل للشرط ، « لاتقتلوه عسى ان ينفعنا » في بعض امورنا و خدمتنا « اونتخذه ولداً » نتبنّاه لانـّه ليس لنا ولد . و كانت امرأة **فرعون** مؤمنة فصار **موسى** لها قـرة عينٍ و **لفرعون** عدوّاً و حـزناً « وهـم لا يشعرون » انّ **موسى** هوالّذيكانوايحذرون . وقيل انّ **فرعون** همّ بقتله فقالتامرأته آسية بنت **مزاحم** انـّه ليس من اولاد**بني اسرائيل** فقيل لها : و ما يدريك فقالت انّ نساء **بني اسرائيل** يشفقن علىاولادهنّ ويكتمنهم مخافةان يقتلهم ، فـكيف يظنّ بالوالدة انـّها تلقى الولد بيدها فيالبحر .

« واصبح فؤادام**ّموسى** فارغاً»اي-صاروحصلقلبام**ّموسى** فارغاًمن كلّشيء الّا من ذكر**موسى** والتّأسفعلىفراقه.وقال **الاخفش** فارغاًلاحزنفيه ثقةً بوعدالله « انـّا رادّوه اليك» وقرىءفيالشواذّ فزعاً وهو اظهر.قال **الحسن** لمّاسمعتبانّالتابوت صارالى دار **فرعون**نالها منالفزع والجزع ما انساها وحى اللهُ و وعدهانيردّه عليهاو«كادت» تقول وا ابناه . وقيل لمّا حملت لارضاعه وحضانته « كادت تقول» هو ابني من شدّةوجدها. و قيل لمّا سمعت انّ **فرعون** اتخذه ولداوالنّاس يقولون ابن **فرعون** كرهت و «كادت» تقول هو ابني « لتبدى به » ، فيالباءِ قولان احدهما زيادة و التقدير تبديه و الثاني انّ المفعول مقدّر اي ـ تبدي القول به بسبب **موسى** « لو لا ان ربطنا » الرّبط علىالقلب هو الهام الصّبر و تشديد القلب و تقويته « ربطنا على قلبها » يعني شددنا على قلبها بالصّبر بتذكير ماسبق منالوعد « لتكون منالمؤمنين » يعني المصدّقين بما صدقمن الوعد.وقيل لتكون منالصّابرين، وانما كني بالايمان من الصبر لاختصاصه به . يدلّ عليه قوله (ص) : « الصّبر منالايمان بمنزلة الرأس منالجسد » .

« وقالت » امّه « لاخته » و اسمها **مريم** «قصّيه» اي اتبعي اثره و منهالقصص لانـّه اتّباع اثر ما يقصّ ، تقول قصّ اثره قصّاً و قصصاً و اقتصّه اقتصاصاً . « فبصرت بـه عن جُنُب » اي ـ عن بُعدٍ تبصره وكانت تمشي علىالسّاحلمحاذية للتابوتحتّى رأتآل

فرعون قد التقطوه تقول ابصرت کذا و بصرت بـه عن جنبٍ ، ای مکان جنبٍ . صفة موصوف محذوف . وقیل عن جنبٍ ای ـ عن ناحیةٍ لانّـها کانت تمشی علی الشّط «وهم لایشعرون » انّـها تقصّ اثره و انّـها اخته . فرجعت الاخت الی امّها بخبر موسی .

« و حرّمنا علیه المراضع من قبل » ، المراضع جمع المرضعة والمعنی منعناه من ارضاع المرضعات ، و ذلك بان لایقبل ارضاعهن . و یجوز ان یکون جمع مرضعٍ ای موضعِ الرّضاع وهو الثدی، کانّه قال حرّمنا علیه ثدیّ النساء ای احدثنا فیه کراهتها و النّفار عنها « من قبل » یعنی فی القضاء السّابق لانّـا اجرینا فی القضاء بان نردّه الی امّه . وقیل « من قبل» یعنی ـ من قبل مجیء امّه . خواهر موسی بازنان قوابل در خانهٔ فرعون شد تاحال موسی باز داند و دید که زنان مرضعات را می آوردند وپستان خود بر موسی عرضه میکردند وموسی در گریستن می افزود واز همه روی میگردانید ونمی پذیرفت وهمه از بهر وی اندوهگن وغمگین . خواهر موسی چون ایشانرا چنان دید گفت : « هل ادلّکم علی اهل بیت یکفلونه لکم » ای ـ یربّونه و یقومون بارضاعه وسایـر وجوه تربیته . « لکم» ای ـ من اجلکم وسببکم، یقال کفل به کفالة فهو کفیل اذا تقبّل به و ضمنه و کفله فهو کافل اذا عاله «وهم له ناصحون» یبذلون النّصح فی امره ،والنصح ـ ضدّ الغش . چون این سخن از خواهر اوشنیدند اورا در کار وی متّهم داشتند. هامان گفت خذوها فانّـها تعرف امّه، گیرید اورا که وی از قصّهٔ این کودك خبردارد و مادر ویرا شناسد . بالهام ربّانی فر ازبان وی آمد که،انما ذکرت النّصح لفرعون لالغیره فترکوها،پس خواهر موسی باز گشت بفرمان فرعون تا دایه آرد و مادر موسی را از حال موسی خبر کرد واورا بخانهٔ فرعون آورد . موسی چون بوی مادر بمشام وی رسید در او آویخت و شیر از پستان وی مزیدن گرفت وآرام وسکون دروی آمد اینست که ربّ العالمین گفت : « فرددناه الی امّه کی تقر عینها و لاتحزن ولتعلم انّ وعدالله » الّذی وعدها فی قوله انّـا رادّوه الیك « حقّ ولکنّ اکثرهم » ای اکثر الکفّار

«لایعلمون» «انّ وعد الله حق» لایقع فیه خلف. و قیل «لایعلمون» ما یراد بهم. در تفسیر آورده‌اند که **فرعون** مادر موسی را گفت چونست که این کودك ترا پذیرفت و شیر تو خورد وهیچ دایهٔ دیگر را نپذیرفت گفت لانّی امراة طیّبة الرّیح طیّبة اللّبن لااوتی بصبی الّا ارتضع منّی. فسکت **فرعون**.

پس مادر **موسی آسیه** را گفت ـ زن **فرعون** ـ که اگر خواهی وپسندی من این کودك بخانه برم و اورا تربیت نیکو کنم و شفقت دروبجای آرم، ور نه من خانه خود و فرزندان نتوانم فرو گذاشت بسبب این کودك، **آسیه** رضا بداد و **موسی** را بر گرفت و وا خانه آمد. ولم یکن بین القائها ایّاه فی البحر و بین ردّه الیها الّا مقدار ما یصبر الولد فیه عن الوالدة پس **موسی** با مادر بود تا شیر میخورد وبعداز فطام اورا با **فرعون** برد و در حجر **فرعون وآسیه** برآمد تا مترعرع شد و فرا رفتن آمد. روزی پیش **فرعون** بازی میکرد وقضیبی در دست داشت. درمیان بازی قضیب برسر **فرعون** زد **فرعون** در خشم شد وهمّت قتل وی کرد. **آسیه** گفت: صبیّ صغیر لا یعقل شیئاً. آنگه اورا آزمون کردند بجوهر و آتش وتمامی قصّه در سورت **طه** گفته آمد.

«ولمّا بلغ اشدّه» الاشدّ ـ جمع شدّة کنعمة و انعم، و بلوغ الاشدّ ـ حصول قوة الشّباب و قوة تمام العقل و التّمیز، و جاء فی التّفسیر انّه ما بین الثلاثین الی الاربعین، «واستوی» یعنی بلغ الاربعین کما قال فی موضع آخر: «بلغ اشدّه وبلغ اربعین سنة» قال **الحسن**: بلغ اشدّه ای ـ بلغ مبلغاً قامت علیه حجة الله واستوی علیه قیام الحجّة «آتیناه حکما» ای ـ نبوّة «و علماً» ای تفهّماً و ذهناً قبل النبوّة. وقیل الحکمة اجتماع العلم والعمل: و العالم الحکیم من استعمل علمه. قال الله عزّوجلّ لعلماءِ **الیهود** «ولبئس ما شروا به انفسهم لوکانوا یعلمون» فمدّهم فی الجهال اذ لم یعملوا بعلمهم «وکذلك نجزی المحسنین» ای ـ کما فعلنا **بموسی** وامّه نفعل

بالمؤمنین.

«و دخل المدینة» ای دخل موسی مصر - وقیل قریة علی فرسخین من مصر یقال لها **جایین** و قیل اسمها **عین الشمس**، وقیل خرج **موسی** من قصر **فرعون** و دخل مدینة **مصر** متنکّراً راجلاً لئلا یُعرف و ماکان غرضه الّا الاستخفاء ومخالفة **فرعون** لمّا کبر. **ابن اسحق** گفت **موسی** چون بزرگ شد، چنان که حقّ از باطل بشناخت و بحد عقل و تمیز رسید، همواره از **فرعون** و قوم وی نفور بودی و جمعی **بنی اسرائیل** بوی گرد آمده که اورا قوت میدادند و سخن وی می‌شنیدند در مخالفت دین **فرعون**، و **موسی** پیوسته اظهار معادات و انکار میکرد با **فرعونیان**، وایشان **موسی** را بیم دادند از بطش **فرعون**. و **موسی** از ایشان بترسید و خویشتن را هر وقت ازیشان پنهان میداشت و بگوشه‌ای باز می‌شد تا روزی بوقت هاجره وقیلوله که اهل شهر غافل بودند از قصر **فرعون** بیرون آمد و در میان شهر شد و آن دومرد را دید یکی **اسرائیلی** و یکی **قبطی** که بهم بر آویخته بودند. **ابن زید** گفت **موسی** آن روز که بکودکی قضیب برسر **فرعون** زد **فرعون** بفرمود تا او را ازشارستان خویش بیرون کردند وبعد از آن **فرعون** را ندید تا بزرگ شد و بحدّ مردی رسید. پس بعد ما بلغ اشدّه «دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها» عن **موسی**. مردم آن شارستان از کار و خبر **موسی** غافل بودند **موسی** بعیدالعهد بود بایشان، آن وقت در مدینه شد و آن دو مرد را دید که «یقتتلان» احدهما **اسرائیلی** و هوالّذی من شیعته و الآخر **قبطی** و هوالّذی من عدوه، وقیل الّذی من شیعته هوالسّامری والذی من عدوّه طبّاخ **فرعون** اسمه **قائیون** (۱)، فاراد ان یحمل الحطب علی ظهر **الاسرائیلی** و قیل کانا یقتتلان فی‌الدین. **ابن عباس** گفت **موسی** چون بحدّ مردی رسید **بنی اسرائیل** در حمایت خود میداشت وهیچ کس را از آل **فرعون** و **قبطیان** نگذاشتی که بر ایشان ظلم کردی و زبون گرفتی تا آن روز که **اسرائیلی** و **قبطی** بهم برآویختند. **موسی**

(۱) قایتون (ج)

خشم گرفت و **قبطی** را گفت : خلّ سبیله ، دست ازو بدار ومرنجان او را . **قبطی** گفت:می‌برم اورا تا هیزم بمطبخ پدرت برد - **موسی** را آن روز پسر **فرعون** می خواندند - **قبطی** سخن **موسی** نشنید وهم‌چنان در وی آویخته . « فو کزه **موسی** فقضی علیه » **موسی** مردی قوی بود و بطش وی سخت بود **قبطی** را مشتی بزد واو را بکشت یقال و کزته و لکزته ونکزته لغة ، وهو ان یضربه بجمع کفّه . وقال **ابوعبید و الفرّاء** : الوکز - الدّفع باطراف الاصابع ومعنی « قضی علیه » قتله و فرغ من امره و کلّ شیء فرغت منه فقد قضیت علیه . وقال **المبرد** القاضیة - الموت ، وقضی الرّجل مات،وقضی علیه صادف اجله.وقیل معناه قضی‌الله علیه‌الموت‌پس**موسی** پشیمان گشت که از حق تعالی دستوری قتل نیافته‌بود وهنوز وحی بوی نیامده بود . گفت « هذا من عمل الشّیطان» یعنی- من اغوائه کانّه اضاف هیجان غضبه‌الذی ادّاه الی ذلك الی‌الشّیطان وان کان من فعل‌الله الّذی یقدرعلی‌الاحیاء والاماتة « انّه عدوّ مضلّ‌مبین» ای - موسوس‌له بالضّلالة مزیّن له ایّاها .

ثمّ استغفر فقال : « ربّ انّی ظلمت نفسی » بقتله قبل ورود الاذن فیه«فاغفرلی فغفرله انّه هوالغفور الرّحیم » .

فان قیل کان ذلك منه کبیرة او صغیرة ، قلنا لابل کانت صغیرة لانّه لم‌یقصد قتله ولم یعلم انّ تلك‌الوکزة تؤدّی الی‌القتل فان قیل لم‌استغفرو قال:«ظلمت نفسی» قلنا لانّه ارتکب صغیرة ویجب الاستغفاروالتّوبة عن‌الصّغیرةلانّه اذا لم‌یتب صار مصرّاً علیه والاصرار علیه یصیرّه کبیرة لقوله : «لاصغیرةمع‌الاصرارولا کبیرةمع‌الاستغفار.»

قال ربّ بما انعمت علیّ من اعطاء العلم و النبوّة و قیل بما انعمت علیّ ای - بسبب انعامك علیّ بمغفرة ذنبی « فلن اکون ظهیراً للمجرمین » ای - لا اکون معیناً للکافرین‌یعنی لااختلط **بفرعون** وآله کما کنت‌الی الآن. والظهیرالمعین‌یقال‌ظاهرته ای قویّت ظهره بکونی‌معه والمجرم‌الکافر والجرم فعل یوجب‌قطیعةفاعله واصله‌القطع

و قیل هو خبر بمعنی الدّعاء ای ـ فلاتجعلنی ظهیراً للمجـرمین . وفیها دلالة علی انّ احداً لایتاخّر عن المعصیة الّا بعون الله، وفیها دلالة علی عظم الثّواب علی ترک معاونة العصاة، فانّ **موسی** جعله فی مقابلة ما اعطاه الله من العلم والنّبوة والمغفرة . وقیل: قوله « فلن اکون ظهیراً للمجرمین » یدلّ علی انّ الّذی من شیعته کان کافراً وقوله بالذی هو عدوّ لهما یدلّ علی انّـه کان مسلماً والله اعلم بذلك . وقیل معناه لا اکون بالمغفرة و الرّحمة معیناً للمجرمین فاقول لهم رحمك الله او غفرالله لك و هذا قول غریب ذکـره **القفال** . قال **عطیة العوفی** : کان **ابن عمر** یدعو بها فی رکوعه وهذاالدّعاء حسن اذا وقع بین النّاس اختلاف و فرقة فی دین او ملك اوغیرهما وانّـما قال **موسی** هذا عنداقتتال الرّجلین. ودعابه **ابن عمر** عند اقتتال علی علیه السلام ومعاویه .

« فاصبح فی المدینة خائفاً » یعنی ـ اصبح **موسی** من غد ذلك الیوم الّذی قتل فیه **القبطی** فی مدینة **مصر** خائفاً من آل **فرعون** ان یأخذوه و یقتلوه یترقّـب ای ینتظر ما یبلغه فی امر القتیل وهل عرف قاتله . وقیل خائفاً من الله یترقّب المغفرة « فـاذا الّذی استنصره بالامس یستصرخه « اذا » للمفاجاة ای ـ فاجاء المستغیث الامس یسأله ان یصرخه» والاستصراخ الاستغاثة مشتق من الصّراخ، والمعنی یسأله النصرة علی **قبطی** آخر یقاتله قال له **موسی** یعنی **للاسرائیلی** « انـّك لغویّ مبین » ـ ای غوی فی تدبیرك غیر رشید فی امرك تقاتل مع عجزك وقلّة انصارك .

« فلمّا ان اراد ان یبطش » ای ـ اراد **موسی** ان یأخذ **القبطی** بیده دفعاً عن **الاسرائیلی** توهّـم **الاسرائیلی** انّ **موسی** قصده وکان قد سبق منه الیه « انـّك لغویّ مبین » « قال یا **موسی** اتریدان تقتلنی کما قتلت نفساً بالامس » یعنی **القبطی** المقتول « ان ترید» ای ما ترید « الّا ان تـکون جباراً فی الارض » قتّالاً یقتل النّاس علی الغضب « وما ترید ان تـکون من المصلحین » فی کظم الغیظ و ترك القتل و کان حدیث القتل فشا فی المدینة و خفی القاتل ، ففطن **القبطیّ** بذلك فذهب الی **فرعون** فاخبره انّ

قاتله **موسى** . و قال **الحسن** هو من‌قول **القبطی** لانّه کان اشتهر انّ **اسرائیلیاً** قتل **قبطیاً** والجمهور علی‌القول الاوّل .

« و جاء رجل من اقصی المدینة»ای‌من‌ـ‌اعلی‌المدینة «یسعی » علی رجلیه‌سریعاً و ذلك انّ **فرعون** و اصحابه تو امروا فی امر **موسى** و قصدوا طلبه و کان الذّباحون اخذوا الطّرق من غیر خوف منهم ان یفوتهم . و کان هذا الرّجل و هو **خزئیل** مؤمن آل **فرعون** و هوالنّجار وقیل هو **الحبیب‌النجار** و قیل هو ابن‌عمّ **فرعون** ، اسمه : **شمعون** «یسعی»ای‌ـ یمشی مسرعاً و یعدو فی طریق قریب حتّی سبق الذّباحین **فجاء موسى** وقال له انّ الملاء یاتمرون بك لیقتلوك‌ای یهمّون بقتلك‌ویتشاورون فیك. قال الزّجاج : ای ـ یأمر بعضهم بعضاً بقتلك، نظیره : « و أتمروا بینکم‌بمعروف» «فاخرج من‌المدینة انّی لك من‌النّاصحین»ای ـ ناصح لك من‌النّاصحین لانّه لایتقدّم‌الصّلة‌علی الموصول .

« فخرج»ای‌ـ خرج **موسى** من‌المدینة «خائفاً » علی‌نفسه من‌آل **فرعون** لازاد معه «یترقّب » هل یلحقه طلب فیوخذ . وقیل یترقب ای یلتفت وکان یقول«ربّ نجّنی من‌القوم الظّالمین » فاجاب اللّه دعائه ونجاه .

النوبة الثالثة

« بسم اللّه الرحمن الرحیم » بنام او که نه درصنع او خلل نه در تقدیر اوحیل بنام او که نه در فعل او زلل نه در وصف‌او مثل مقدّری لم‌یزل، بنام او که‌پادشاهست

بی‌سپاه کامرانست بی‌اشتباه غافر جرم وساتر گناه،حضرت او عاصیان را پناه ،در گاه‌او مفلسان را پایگاه،قدره لایدرك الخاطر اقصی منتهاه حبّه صیرّنی‌مرآة من‌یهوی هواه ، فرآه من یرانی و یرانی من‌یراه .

بشنو سرّی از اسرار بسم‌الله بسم در اصل باسم بوده ، الف راست بود و شکل وی مستقیم وبادر نهاد خودمنحرف ومنعطف ، الف درلوح اوّل بودوبا ثانی ، چون‌در آیت تسمیت آمد . « با»اوّل گشت « و الف » ثانی فرا تو مینماید که کار آلهی نه بر وفق مراد تو بود تو یکی را اوّل داری ومن آخر گردانم . تویکی‌را آخر داری‌ومن اوّل گردانم . اشارتست که من یکی را بفضل بپذیرم یکی‌را بعدل ردّ کنم تا بدانی که کار بعدل و فضل ما است نه بهنجارعقل شما.الف که اوّل است ثانی گردانم وبا که ثانی است فراپیش دارم و صدر کتاب وخطاب خود بدوسپارم و کسوت‌ورفعت الفی درو پوشانم ، تا جهانیان دانند که منم که یکی را بر کشم و یکی‌را فرو کشم . « تعزّ من‌تشاء و تذلّ من تشاء » .

نکتهٔ دیگر شنو ازین عجبتر : در شکل باء بسم‌الله اشارتیست و اندر آن اشارت بشارتیست . نقش « با » حقیر وصغیر بود چون با نام حقّ پیوسته شد علوّ گرفت و خلعت دنوّ یافت . از روی اشارت میگوید ای بنده مؤمن حرفی که بنام ما پیوسته شد قدر وجمال یافت و خطر و کمال گرفت تا بدانی که هر که بما پیوست از قطیعت مارست ، وهر که دل در غیر مابست در نهاد خود بشکست .

« طسم » طا اشارتست بطهارت دل عارفان از غیر او ، سین اشارتست بسرّ اوبا دوستان در شهود جلال و جمال او ، میم اشارتست بمنّت او بر مؤمنان درآلاء ونعماء او.مجلس معطر گردد ، هرجا که رود گفت و گوی او . جانها منوّر شود در سماع نام ونشان او . در هژده هزار عالم کس نتواند که قدم بر بساط توفیق نهد مگر بمدد لطف او ، در کونین وعالمین کس‌را زندگی مسلّم نبود . مگر بحمایت و رعایت او .

بزرگان دین گفتند زندگی جوانمردان ودوستان حقّ بسه چیزاست : زندگی بذکر وزندگی بمعرفت وزندگی بوجود. زندگی ذکر را ثمره انس است، زندگی معرفت را ثمره سکون است زندگی وجود را ثمره فناست واین فنا بحقیقت بقااست تا از خود فانی نگردی باو باقی نشوی **بوسعید خرّاز** گفت: در **عرفات** بودم روز **عرفه** و حاجّ را دیدم که دعاها می کردند و نیکو همی زاریدند : برهرزبانی ذکری و در هردلی شوری و در هر جانی عشقی ، در هر گوشه‌ای سوزی ونیازی ، وبا هر کسی دردی و گدازی. مرا نیز آرزو خاست که دعائی کنم وچیزی خواهم ، با خود گفتم چه دعا کنم و چه خواهم هرچه می‌باید ناخواسته خود داده نا گفته خود ساخته و پرداخته . آخر قصد کردم تا از راه حقیقت براو (۱) باز شوم و دعا کنم. بسرّ من الهام داد که پس وجود ما از ما می‌چیزی خواهی .

از تعجّب هر زمان گوید بنفشه کای عجب

هر که زلف یار داردچنك چون در ما زند؟

بوسعید ازآن قدم بر گشت واین بیت همی گفت :

وفاؤك لازم مكنون قلبی　　　وحبّك غايتی والشّوق زادی

« نتلوا عليك من نبإ **موسى** » الآية ، **موسى** عاشقی تیز رو بود وراز داری مقرّب ، يقول الله تعالى « وقرّبناه نجيّا » رقم خصوصیّت برو کشیده و داغ دوستی برو نهاده که : و القيت عليك محبّة منّی ، در عالم هر کجا عاشقی سوخته بینی دوست دارد قصّهٔ وی شنیدن و حدیث وی روح روح خود دانستن . ازاینجاست که ربّ العزّة درقرآن ذکر وی بسیار کرد و قصه وی جایها باز گفت تا عارفان سوخته را و دوستان دلشده را سلوت وسکون افزاید و از دلها اندوه وغم زداید ولهذا قيل : سماع قصّة الحبيب من الحبيب يوجب سلوة القلب : و ذهاب الكرب و بهجة السّرّ و ثلج الفؤاد . این چنان است که گویند :

(۱) نسخهٔ الف : تراو .

در شهر دلم بدان گراید صنما کو قصّهٔ عشق تو سراید صنما

و گفته‌اند تکرار قصّهٔ **موسی** و ذکر فراوان در **قرآن** دلیل است بر تفخیم و تعظیم کار او و بزرگ داشت قدر او، اکنون برشمر در **قرآن** ذکر و نواخت او تا بدانی منزلت و مرتبت او: میقات **موسی**: «جاء **موسی** لمیقاتنا»؛ وعدهٔ **موسی**: «و واعدنا **موسی**»؛ طور **موسی**: «آنس من جانب الطّور»؛ درخت **موسی**: «فی البقعة المبارکة من الشجرة». آتش **موسی**: «انّی آنست ناراً»؛ مناجات **موسی**: «وقربناه نجیّاً»؛ شوق **موسی**: «و عجلت الیك ربّ لترضی»؛ غربت **موسی**: و لمّا توجه تلقاء **مدین**»: قربت **موسی**: «نادنیاه من جانب الطّور الایمن»؛ محبّت **موسی** «والقیت علیك محبّة منّی»؛ اصطناع **موسی**: «و اصطنعتك لنفسی» مادر **موسی**: «و اوحینا الی امّ **موسی**»؛ خواهر **موسی**: «قالت لاخته قصّیه»؛ برادر **موسی**: «و اخی **هرون**» دایهٔ موسی: «هل ادلّکم علی اهل بیت یکفلونه لکم»؛ بلاء **موسی** «فاذا خفت علیه فالقیه فی الیمّ»؛ دریای **موسی**: «ان اضرب بعصاك البحر» عصای **موسی** «قال هی عصای»؛ طفولیت **موسی**: «فرددناه الی امه»؛ پرورش **موسی**: الم نربّك فینا ولیدا»: قوت و مردی **موسی**: «بلغ اشدّه و استوی»، دامادی **موسی**: «ان انکحك احدی ابنتی»؛ مزدوری **موسی**: یا أبت استاجره» نبوّت وحکمت **موسی**: «و آتیناه حکماً و علماً». این همه یاد کرد تا عالمیان بدانند خصوصیت و زلفت و قربت **موسی** با این همه منقبت و مرتبت در حضرت رسالت **محمد** عربی تا بقدم تبعیّت بیش نرسید. و ذلك قوله (ص): «لو کان **موسی** حیّاً لما وسعه الّا اتباعی».

مصطفای عربی از صدر دولت ومنزل کرامت آن کرامت که: «کنت نبیّاً و آدم بین الماء والطّین» عبارت از آنست قصد صف النّعال کرد تا میگفت: «انّما انا بشر مثلکم» و **موسی** کلیم از مقام خود تجاوز نمود و قصد صدر دولت کرد که میگفت: «ارنی انظر الیك»، لاجرم **موسی** را جواب این آمد که: «لن ترانی» و

و مصطفای را (ص) این گفتند: « الم ترالی ربك » « لولاك ما خلقت الافلاك » عادت میان مردم چنان رفته که چون بزرگی در جایی رود و متواضع وار در صفّ النعال بنشیند، اورا گویند این نه جای تو است خیز ببالاتر نشین. چون سید خافقین قصد صف النعال کرد که: « انمّا انا بشر مثلكم » اورا گفتند یا سیّد این نه‌جای‌تواست، بساط بشرّیت نه‌بارگاه قدم چون توئی بود، والیه الاشارة بقوله: « ماکان محمدابااحد من رجالكم » سیّد گفت آری ما آمده‌ایم تا صفّ نعال را بصدر دولت رسانیم‌تاچنان که از روی شریعت خاك بآب در رسانیدیم از روی حقیقت سوختگان امّت را وا پس ماندگان آخرالزّمان در موقف حشر ونشر ایشانرا بصدر دولت رسانیم. والیه‌الاشارة بقوله(ص) « نحن الاخرون السّابقون ».

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی: « و لما توجّه تلقاء مدين » چون روی داد موسی به سوی راه مدین « قال » [با خود] گفت: « عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل(۲۲) » مگر که خداوند من راه من باز نماید [ومرا چاره دهد وکار سازد وحیلت نماید] بمیان راه راست.

« ولما ورد ماء مدين » چون بآب مدین رسید « وجد علیه امّة من الناس »

گروهی مردمان یافت بر آن « **یسقون** » که [گوسفندان خویش را] آب می‌دادند « **و وجد من دونهم امرأتین** » و جز(۱) زان مردان دو زن یافت « **تذودان** » که [گوسفندان خویش را] از آب بازمیراندند « **قال ما خطبکما** » [**موسی** ایشانرا] گفت این چه کار است که شما در آنید ؟ « **قالتا لانسقی** » گفتند « **ما** گوسفندان خویش]را آب ندهیم « **حتی یصدر الرعا** » تا آنکه که شبانان بر گردند، گله‌های خویش بر گردانند « **و ابونا شیخ کبیر**(۲۳) » وپدر ما پیریست بزاذ بزرگ .

« **فسقی لهما** » [**موسی** گوسفندان] ایشانرا آب داد ،«**ثم تولّی الی الظل**» آنکه باز گشت و با سایه‌شد« **فقال ربّ** » گفت خداوند من : « **انّی لماانزلتالیّ من خیر فقیر**(۲۴) » من خیری‌را که فرو فریستی برمن از خوردنی نیازمندم .

« **فجاءته احدیهما** » آمد **بموسی** یکی‌ازآن‌دوخواهر «**تمشی علی استحیاء**» می رفت بشرم « **قالت انّ ابی یدعوك** » گفت پدر من میخواند ترا « **لیجزیك اجر ما سقیت لنا** » تا پاداش دهد مزد این آب که [گوسفندان] ما را دادی « **فلما جاءه** » چون **موسی** آمد باو « و **قص علیه القصص** »وقصهٔ خود اورا باز گفت :« **قال لا تخف** » [**موسی** را] گفت مترس « **نجوت من القوم الظالمین**(۲۵) » ازآن گروه ستمکاران رستی .

« **قالت احدیهما** » از آن دودختر یکی گفت پدر را « **یا ابت استاجره** » ای پذر من مزدور گیر اورا « **انّ خیر من استاجرت** » که بهتر کسی که مزدور گیری اینست «**القویّ الامین**(۲۶) » مردی با نیروی و راست و استوار .

« **قال انی ارید ان انکحك** » گفت من میخواهم که بزنی بتو دهم « **احدی ابنتی هاتین** » ازین دو دو دختر خویش یکی « **علی ان تاجرنی** » بر آنچه مزد

(۱) نسخهٔ الف : جذ

مزدوری خویش بکاوین او مرا دهی « **ثمانی حجج** » [و آن مزدوری] هشت سالست « **فان اتممت عشرآ** » اگر [آن هشت سال] ده سال تمام کنی « **فمن عندك** » آن از نزدیك تو است « **وما ارید ان اشقّ علیك** » و [اگر تو رنجه شوی ازآن دوسال] نخواهم که رنج آن برتو نهم « **ستجدنی ان شاء الله من الصالحین**(۲۷) » آری اگر خدای خواهد مرا ازخوسران نیك یابی .

« **قال ذلك بینی و بینك** » **موسی** گفت این میان من و میان تو است « **ایما الاجلین قضیت** » تا از دو کی کدام کی بگزارم « **فلاعدو ان علی** » افزونی جستن نیست بر من « **و الله علی مانقول و کیل**(۲۸) » والله بر آنچه ما گفتیم [گواه است. و این کار را که باو می‌سپاریم] کار ساز .

« **فلما قضی موسی الاجل** »چون موسی مدّت مزدوری خویش تمام کرد « **وسار باهله** » و کسهای خویش برد « **آنس من جانب الطور نارآ** » از سوی [کوه] طور آتشی دید « **قال لاهله** » اهل خویش را گفت « **امکثوا** » درنگ کنید « **انی آنست نارآ** » من آتشی دیدم . « **لعلی آتیکم منها بخبر** » تا مگر من شما را خبری آرم « **اوجذوة من النار** » یا پارهٔ آتش « **لعلکم تصطلون**(۲۹) » تا مگر شما گرم شوید .

« **فلما اتیها** » چون آمد **موسی** بآن آتش « **نودی** »آواز دادند اورا « **من شاطیء الواد الایمن** » از کران رودبار از سوی راست « **فی البقعة المبارکة** » درآن جایگاه با برکت[وآفرین کرده بر آن]« **من الشجرة** » ازآن درخت [سدره] « **ان یا موسی** » [خواندند] که یا موسی « **انی اناالله ربّ العالمین**(۳۰) » من الله‌ام خداوند جهانیان.

« **و ان الق عصاك** » و [آواز دادند اورا] که بیو کن عصای خویش « **فلما رآها تهتز** » چون عصا را دید که می‌جنبید و میجست « **کانّها جانّ** » راست گوئی که آن ماریست « **ولیّ مدبرا** » . بر گشت پشت بر گردانیده « **و لم یعقب** »وهیچ نپائید پس آن که دید « **یا موسی اقبل ولا تخف** » [گفتند] یا موسی پیش آی بیا

ومترس(۱) « **انك من الآمنين (۳۱)** » که تو از وی در امانی(۲)

« **اسلك يدك فى جيبك** » دست خویش در جیب خویش کن « **تخرج بيضاء من غير سوء** » تا بیرون آید سپید بی پیسی « **و اضمم اليك جناحك من الرهب** » و با خویشتن آر بازوی خویشتن از بیم [هر گاه که ترسی] « **فذانك برهانان من ربك** » این [دست وعصا] هردو دو برهانند [و دو حجّت] از خداوند تو « **الى فرعون و ملائه** » بفرعون و کسان او « **انهم كانوا قوماً فاسقين (۳۲)** » که ایشان قومی بودند از فرمان‌برداری بیرون .

« **قال رب** » **موسى** گفت خداوند من « **انى قتلت منهم نفساً** » من از ایشان کسی کشته‌ام « **فاخاف ان يقتلون (۳۳)** و می‌ترسم که مرا باز کشند .

« **واخى هرون هو افصح منى لساناً** » وبرادر من **هارون** او گشاده سخن‌تر است از من بزبان « **فارسله معى** » بفرست اورابا من « **ردءاً يصدقنى** » تا یاری بود، که مرا گواهی میدهد « **انى اخاف ان يكذبون (۳۴)** » که من می‌ترسم که ایشان مرا دروغ زن گیرند .

« **قال سنشد عضدك باخيك** » گفت [آری] سخت کنیم بازوی تو [وبیفزائیم نیروی تو] ببرادر توو « **نجعل لكما سلطانا** » و حجّتی دهیم شما را و سلطانی ، « **فلا يصلون اليكما** » تا هیچ [بدی] بشما نرسد « **بآياتنا انتما و من اتبعكما الغالبون (۳۵)** » شما هردو وهر که بر پیِ شما رود بنشانها و معجزتها [که دادیم شما را] هر جا که باشید غالب باشید ، بیش ببرنده و کم آورنده وباز مالنده .

« **فلما جاءهم موسى بآياتنا بينات** » چون بایشان آمد**موسى** بپیغامهای ما و نشانهای روشن پیدا « **قالوا ما هذا الا سحر مفترى** » گفتند نیست این مگر جادوئی ساخته « **وما سمعنا بهذا فى آبائنا الاولين (۳۶)** » ونشنیده‌ایم ما این سخن درروز کار

---

(۱) چنین است در همهٔ نسخه‌ها . (۲) نسخهٔ الف : که تو از وی از بی‌بیمانی

پدران پیشین ما .

« **و قال موسی ربی اعلم** » [**موسی**] گفت خداوند من دانا تر دانا است ، « **بمن جـاء بالهدی من عنده** » بآن کس که پیغام راست آرد از نزدیك او بر راه راست « **ومن تکون له عاقبةالدار** » و بآنکس که سرانجام این سرای [بنیکوئی] او راست ، « **انه لایفلح الظالمون(۳۷)** » ستمکاران هر گز پیروز نیایند و توان ایشان بنماند .

« **و قال فرعون یا ایها الملا** » **فرعون** گفت ای بـزرگـان کسان من « **ما علمت لکم من اله غیری** » من شمارا جز خویشتن هیچ خدایی ندانم . « **فاوقد لی یا هامان علی الطین** » آتش افروز مرا ای **هامان** بر گل [تا خشت پخته‌شوذ] « **فاجعل لی صرحاً** » و مرا کوشکی‌سازبنای‌آن‌عالی،طارمی‌بلند « **لعلی اطلع الی اله موسی** » تا بر روم ـ مگر مرا دیدار افتد بخدای **موسی** « **و انی لاظنه من الکاذبین(۳۸)** » و من این **موسی** را از دروغ زنان می پندارم [در آنچه میگوید که در آسمان خدائیست] .

« **واستکبرهو و جنوده فی‌الارض بغیر الحق** » و گردن کشید ، او و سپاه او در زمین و نیامد اورا آن « **وظنوا انهم الینا لا یرجعون(۳۹)** » و می پنداشتند که ایشان با ما نیایند ونیارند .

« **فاخذناه و جنوده** » فرا گرفتیم اوراوسپاه او را « **فنبذنا هم فی الیم** » و کشتیم‌ایشان را در دریا « **فانظر کیف کان عاقبة الظالمین(۴۰)** » نگر که‌سرانجام آن ستمکاران چون بود .

« **و جعلنا هم ائمة** » و ایشانرا درین جهان پیشوایان [ومهتران بد] کردیم « **یدعون الی النار** » خلق را با آتش میخواندند ، « **و یوم‌القیمة لاینصرون(۴۱)** » و روز رستاخیز کس ایشانرا یاری ندهد ، و فریاد نرسد ، « **و اتبعنا هم فی هذه**

الدنیا لعنة » و بر پی ایشان پیوستیم در این جهان نفـرین « **و یوم القیمة هم من المقبوحین**(۴۲) » و روز رستاخیز ایشان فرا هلاکت و تباهی داد گانند.

« **و لقد آتینا موسی الکتاب** » موسی‌را نامه دادیم «**من بعدما اهلکنا القرون الاولی** »پس‌آن که‌قرنهای پیشین‌هلاك کردیم « **بصائر للناس** » حکمهاوپیغامهای روشن مردمان را « **و هدی و رحمة لعلهم یتذکرون**(۴۳) » و راه نمونی وبخشایشی تا مگر پند پذیرند و وعدهای من در یاد دارند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: « و لمّا توجّه تلقاء **مدین** » ای ـ قصد نحو **مدین** خارجاً عن سلطان **فرعون**، و تلقاء تفعال من لقیت و هو مصدر اتّسع فیه، فاستعمل ظرفاً و « سواء السّبیل » قصد السّبیل المستوی الی **مدین**. **مقاتل** گفت **موسی** چون از **مصر** بیامد ترسان و حیران از بیم **فرعون** هیچ ندانست که کجا شود و راه نمی‌بردتا **جبرئیل** آمد و عصا بوی داد آن عصا که **آدم** از بهشت آورده بود و او را گفت کـه سوی **مدین** شو بنزدیك شعیب. **موسی** از آن کـه راه نمیدانست گفت: « عسی ربّی ان یهدینی سواء السبیل » ، کار خود تفویض با الله کرد و براه بردن توفیق ازو خواست تا ربّ العزّة فریشته فرستاد و راه بوی نمود. و گفته‌اند کسان **فرعون** در طلب او بر پی وی ایستادند و سه راه بود **بمدین**: دو در طرف ویکی در میان. ایشان گفتندبا یکدیگر تا در راه طرف رویم که مرد ترسنده و گریزنده در شاهراه میان نـرود.

ایشان در طرف برفتند و نیافتند و **موسی** در شاهراه هشت شبانروز بماند بی زاد و بی طعام، پای برهنه و شکم گرسنه، ودر آن هشت روز نمی‌خورد مگر برك درختان، تا رسید **بمدین**.وکان**مدین** ارضاً یسکنها **شعیب** . کان اتّخذها **مدیان بن آزر** لنفسه مسکناً قبل ذالك ، فنسبت الیه . وبین **مدین**و**مصر** مسیرة ثمانیة ایّام.

« و لمّا ورد ماء **مدین** » الورود اتیان الماء ، وضدّه الصّدور و هوالرجوع عنه . و ماء **مدین** آبار(۱)کان یشرب منها اهلها ویسقون انعامهم و مواشیهم . « وجد علیه » ای ـ علی وجه الماء و حوله جماعة کثیرة من النّاس یسقون مواشیهم . « وجد من دونهم امرأتین » ای ـ من ورائهم ومن اسفلهم امرأتین « تذودان » ای ـ تدفعان اغنامهما حتّی لاتختلط بغیرها ، اشار الی تنحیهما عن الجماعة للورع والصّیانةو کراهیّة الاختلاط بالرّجال . و قیل لضعفهما.

موسی بفراست بدانست که ایشان از ضعف وعجز گوسفندان خودرا آب نمی دهند . گفت: ما شأنکما وما بالکما لاتسقیان مواشیکما مع القوم ؟ قالتا لانمکن من السّقی حتّی یرجع الرّعا من الماء ، یصدربفتح یا و ضمّ دال قرائت **ابن عامر و ابو عمرو** است ، جعلوا الفعل للرّعاء ، یعنی ـ حتّی ینصرف الرّعاء عن السقی . فیخلوا الموضع فنسقی من فضل مائهم. باقی یصدر بضمّ یا و کسر دال خوانند ، ای حتّی یصرف الرّعاء مواشیهم عن الماء . والرّعاء جمع الرّاعی کما تقول صاحب و صحاب و صائم و صیام و تاجر و تجار .

و گفته‌اند **موسی** چون ایشانرا دید که بی محرم بیرون آمده بودندبچرا گاه انکار کردبر ایشان و گفت : « ما خطبکما» این چه کار شما است وچه حال شما ایشان عذر خودرا و عذر پدر را گفتند : « لانسقی حتّی یصدر الرّعاء و ابونا شیخ کبیر» پدر ما مردی پیر ضعیف است ، رعی مواشی نتواند و مالی نیست که مزدور گیرد، و ما

---

(۱) نسخهٔ ج : ائبار .

بضرورت بیرون آمده‌ایم و گوشه‌ای گرفته‌ایم تا این شبانان بروند وجای خالی شود آنگه ما گوسفندان‌خودرا آب دهیم. وابوهم **شعیب بن نویب بن مدین بن ابراهیم الخلیل** . و قال **وهب** هو **یثرون بن اخی شعیب** ، وکان **شعیب** قد مات قبل ذلك، بعد ما کفّ بصره . و قیل قبره بین **المقام و الزمزم** .

موسی چون ایشانرا بران صفت دید بـر ایشان ببخشود و شفقت کرد . (۱) گوسفندان‌ایشان فراپیش گرفت و بسرچاه برد و برسر چاه سنگی عظیم‌بود که‌ده مرد با قوّت آن سنك نمی‌توانستند برداشت . **موسی** بتنها آن‌سنك برداشت‌وبیفـکند و دلو بخواست اورا دلوی دادند که ده مرد و بروایتی چهل‌مرد ـ آن دلو از چاه‌بر می کشندنـد . **موسی** تنها آن دلو از چاه بر کشید ، و گوسفندان ایشانرا آب‌داد.

روایت کرده‌اند از **عمر** که گفت: لم‌یستق الّا ذنوباً واحداً حتّی رویت‌الغنم. ازینجا گفته‌اند که هرپیغامبری را بچهل مردنیروی بود . وپیغامبر مارا (ص)بچهل پیغامبر نیروی بود .

« فسقی لهما » ای ـ سقی **موسی** مواشیهما لاجلهما . « ثمّ تولّی‌الی‌الظّـل »ای‌ـ اعرض و جعل ظهره یلی ماکان یلیه وجهه . والظّـل ـ ما لم‌یقع علیه شعاع‌الشّمس‌ـ و قیل الی ظلّ شجرة وکانت هناك سمرة وقیل الی ظلّ جدارٍ لاسقف له : « فقال ربّ انّی لما انزلت الیّ من خیر فقیر » . قال**ابن‌عباس** ما سأله الّا کسرة من خبز ، و لم‌یـکن مع **موسی** شقّ تمرة انّـما قال ذلك و خضرة البقل تتر ایا فی بطنه من‌الهزال

«فجائته احدیهما تمشی علی استحیاء» . مفسران **گفتند**آن دختران زودتر بخانه باز گشتند آن روز . و پدر گفت‌چونست که امروز زودتر آمدید؟ گفتند وجدنا‌رجلا صالحاً رحیماً فسقی لنا اغنامنا ، مردی پارسای مشفق مهربان بما رسید و گوسفندان ما را آب داد . پدر گفت چه سخن از وی‌شنیدید؟ گفتند از وی شنیدیم که می گفت:

---

(۱) نسخهٔ ج : نمود

« ربّ انی لما انزلت الیّ من خیر فقیر » **شعیب** گفت نیست او مگر مردی گرسنه محتاج طعام . آنگه دختر کهین رافرستاد تا او را بخواند نام وی **صفورا** ـ هی‌الّتی تزوّجها **موسی** . اینست که ربّ العالمین گفت : «فجاءته احدیهما تمشی علی‌استحیاء» ای جاءته ماشیة مستحیية مستترة بکم درعها . قال **الحسن** فواللّه ما کانت ولاجة و لا خرّاجة و لکنّها کانت من‌الخفرات اللاتی لا یحسن المشی بین ایدی الرّجال، والکلام معهم . و روی عن بعض القرّاء الوقف علی « تمشی » ثمّ ابتدا ، فقال : « علی‌استحیاء » قالت : « انّ ابی یدعوك » و ذلك لانّ الحیاء فی‌الکلام اکثر منه فی المشی واحسن . « قالت انّ ابی یدعوك لیجزیك اجر ما سقیت لنا » فقام معها فتقدّمته فهبّت الرّیح و الزقت ثوبها بجسدها، فکره **موسی** ان یری ذلك منها، فقال لها امشی ورائی ودلّینی علی‌الطّریق ان اخطأت، فانّا **بنی یعقوب** لاننظر الی اعجاز النّساء . **موسی** آمد بسرای **شعیب** و **شعیب** طعام در پیش نهاده ، گفت‌ای جوان این‌طعام بکاربر که‌از بهر توساخته‌ام **موسی** ظنّ برد که آن طعام عوض آب دادن گلّه است . گفت اعوذباللّه ما نه از آن خاندانیم که دین خود بدنیا بفروشیم . **شعیب** گفت نه‌آنست که‌تو پنداشتی و اللّه ، لیکن عادت من و عادت پدران من اینست که مردمان را طعام دهیم و مهمانرا گرامی کنیم . پس **موسی** آن‌طعام بخورد و قصّه خویش با **شعیب** بگفت که چه سبب را از زمین مصر بیرون آمد . **شعیب** گفت مترس که تو از **فرعون** و قوم وی رستی که **فرعون** را بر **مدین** دست نیست .

« قالت‌احدیهما » ـ و هی‌الصّغری واسمها **صفورا** « یاأبت استاجره » لرعی‌الغنم « انّ خیر من استاجرت القویّ الامین » و قد جرّبنا قوّته برفعه الحجر و نزحه الدّلو و جرّبت امانته حیث منعنی‌من‌المشی قدّامه، و قیل «القویّ »فی بدنه«الامین»فی‌عفافه.

«قال» **شعیب لموسی** «انّی‌اریدان‌انکحك‌احدی ابنتیّ هاتین علی ان تاجرنی ثمانی حجج » ای ـ تأجرنی نفسك مدّة ثمانی حجج ، و الاجرهاهنا هوالصّداق و قیل

معناه تکون اجیراً لی ، یقال اجرت الغلام فهوماجورو آجرته فهوموجرو آجرته فهو مؤاجر ، علی وزن فاعلته و کلّه بمعنی واحد. وقیل معناه ان‌تثیبنی من تزویجی ایّاك رعی ماشیتی ثمانی حجج من قولهم آجرك اللّٰه ای اثابك والحجة السّنة والحجج جمعها ، «فان اتممت عشراً» ای اتممت العقد عشرا «فمن عندك» تفضّلامنك «و ما ارید ان اشق علیك» ای لا اکلفك ما یصعب علیک فی هذه المدّة و قیل ما ارید ان اشقّ علیک بان آخذك باتمام عشرسنین و تجدنی ان شاء اللّٰه من اهل الصّلاح فی معاملتك و مخالطتك ، والوفاء بعهدك. و قیل هذا شرط للاب و لیس بصداق. و قیل هو صداق و الاوّل اظهر لقوله تأجرنی. و لم یقل تأجرها

«قال ذلک بینی وبینك» ای قال **موسی** ذلك الشّرط بینی و بینك و علینا الوفاء به. ثمّ قال: «ایمّا الاجلین قضیت» «ما» زائدة مؤکّدة ، و المعنی ایّ الاجلین و«ایّ» فی معنی الجزاء منصوبة بقضیت وجواب الجزاء. «فلا عدوان علیّ» یعنی ایّ الاجلین قضیت فلاظلم علیّ بل اکون منصفافی ایّهما قضیت والاجلان ثمانیة وعشرة ثم قال کلاهما: «واللّٰه علی مانقول و کیل» ای شاهد علی عقد بعضنا لبعض. روی عن **ابن عباس** عن النّبی (ص): قال سألت **جبرئیل** (ع): ایّ الاجلین قضی **موسی**؟ قال اتمها و اکملها ـ یعنی العشرة ـ. و عن **ابی سعید الخدری** انّ رجلاً سأله: ایّ الاجلین قضی **موسی**؟ قال لاادری حتی اسأل رسول اللّٰه (ص) فسأل **الخدری** رسول اللّٰه (ص) فقال لاادری حتّی اسأل **جبرئیل** فسأل النبی (ص) **جبرئیل** فقال لاادری حتّی اسأل **میکائیل** فسال **جبرئیل میکائیل** فقال لاادری حتّی اسأل **الرفیع** فسأل **الرفیع** فقال لاادری حتّی اسأل **اسرافیل** فسأل **الرفیع اسرافیل** فقال لاادری حتّی اسأل ذاالعزّة. قال فنادی **اسرافیل** بصوته الاشدّ یا ذاالعزّة ایّ الاجلین قضی **موسی**؟ فقال اتمّ الاجلین و اطیبهما عشرسنین. و روی عنه (ص) قال تزوج صغراهما و قضی اوفاهما.

مفسران گفتند چون آن عقد میان ایشان برفت و دختر کهین که نام وی

صفورا است بزنی بوی داد **شعیب** او را فرمود تا گوسفندان بچرا برد و آن عصا که آدم از بهشت آورده بود و پیغامبران گذشته از یکدیگر بمیراث می‌بردند تا بروزگار **شعیب** به **شعیب** رسید ، آن عصا **بموسی** داد .

سدی گفت پیش از آن که **موسی بشعیب** رسید فریشته‌ای آمد ، بصورت مردی و آن عصا **بشعیب** داد گفت این عصا بنزدیك تو ودیعت است تا خداوند این عصا بسر وی آید . **شعیب** آن عصا میان عصاهای دیگر در اندرونی نهاد. آن‌روز که **موسی** را بگلّه می‌فرستاد دختر خود را فرمود که رو عصائی بیرون آر و **بموسی** ده. دختر رفت و آن عصا بیرون آورد **شعیب** چشم پوشیده بود آن‌عصا بدست می‌باسید(۱) و گفت این ودیعت است بجای خویش باز بر و دیگری بیار دختر رفت دیگری آورد. نگه کردند همان عصا بود دوم باز باز پس‌برد وسیوم‌بار همان‌بود . پس **شعیب بموسی** داد . **موسی** بیرون شد و **شعیب** پشیمان گشت گفت آن عصای ودیعت است نباید که خداوند آن فرا رسد و نیابد. **موسی** را باز خواند وعصا را باز خواست · **موسی** گفت این عصای منست. **شعیب** درو پیچید تا باز ستاند **موسی** بخصومت آورد آخر قرار دادند که اوّل کسی که ما را بیند این حکم بوی تفویض کنیم. ربّ العالمین فریشته‌ای فرستاد بصورت آدمی میان ایشان حکم کرد، گفت: عصا بر زمین نهید آنکس که بر تواند داشت آن اوست . **شعیب** خواست که بر دارد دستش بدان نرسید ونتوانست **موسی** دست فرا کرد و آسان آسان برداشت . **شعیب** بدانست که آنجا تعبیه ایست گفت مگر خداوند این عصا خود توئی. پس **موسی** گوسفندان بچرا برد . **شعیب** اورا وصیّت کرد که دو راه پیش است : یکی سوی راست می‌شود و یکی سوی چپ چون آنجا رسی زینهار که سوی راست نروی ورچه مرغزار آنجا نیکوترست و بهتر، زیرا که تنّینی عظیم است ، آنجا اژدهائی بزرگ نباید که ترا و گوسفندان را هلاك کند.

---

(۱) باسید از باسیدن ، لمس کردن.

موسی گوسفندان را فرا پیش کرد چون بسر آن دوراه رسید گوسفندان سوی راست بر گرفتند و موسی هرچند کوشید که باز گرداند نتوانست وطاقت نداشت. گوسفندان در آن مرغزار شدند ونیکوچرا کردند که گیاه بسیار بود وعلف‌نهمار و تنّین پیدانه. موسی رنجه شده بود خواب بر وی افتاد، گوسفندان بچرا بگذاشت و خود بخفت. آن‌ساعت که موسی در خواب بود تنّین آهنگ ایشان کرد عصا ازجای خود برخاست و با تنّین در حرب شد تنّین را همی زد تا اورا بکشت و آمد با جنب موسی و بیفتاد خون آلود. موسی از خواب در آمد عصا را دید خون آلود و تنّین کشته شاد گشت وخدایرا عزّوجلّ سپاس‌داری کرد دانست که‌در آن‌عصا تعبیه‌هاست و قدرتها. پیش شعیب آمد و قصهٔ تنّین با وی گفت. شعیب شاد گشت و گفت‌این‌موسی را ناچاردولتی‌در راه‌است‌ودرین‌عصا تعبیه‌ای،و عن‌قریب پیدا شود. پس شعیب‌خواست که با موسی اکرام کند از بهر دامادی وی اورا صلتی دهد گفت امسال گوسفندان هرچه‌زایند،وبچه‌ها نه بر شبه مادران باشند که برنگی دیگر آیند، بتودهم موسی‌را در خواب وحی نموند که اضرب بعصاك الماءَ الّذی فی مستقی الاغنام. عصا بر آن آب زن که گوسفندان میخورند. موسی عصا بر آب زد گوسفندان همه بچه چنان آوردند که از موسی پذیرفته بود برآن رنگ که گفته بود. فعلم شعیب‌انّ ذالك رزق ساقه الله الی موسی و امرأته فوفی له بشرطه و سلّم الیه الاغنام.

«فلما قضی موسی الاجل»ای اتمّه وفرغ منه، قضی اینجا بمعنی اتمّ است‌چنان که در سورة الانعام گفت: «لیقضی اجل مسمی» ای ـ لیتّم اجل مسمّی ودرسورهٔ طه: «و لاتعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیك وحیه» ای ـ من قبل ان یتم الیك جبرئیل الوحی و در سورة الاحزاب «فمنهم من قضی نحبه» ای اتمّ اجله.

مجاهد گفت: موسی مزدوری شعیب برکاوین دختر ده سال‌تمام کرد.انگه دو سال دیگر بنزدیك وی مقام کرد واز دختر شعیب اورا کودك آمد وبعدازبیست

سال که بنزدیك وی مقام کرده بود از وی دستوری خواست تا با **مصر** شود، بزیارت مادر و برادر و خواهر. چون از **شعیب** دستوری یافت اهل وعیال و گوسفندان فراپیش کرد ورفت. اینست که رب العالمین گفت: «وسار باهله» وروز گارزمستان بود **موسی** با اهل و اعیال بر راه ایستاد واهل وی بار داشت وزادن نزدیك بود موسی راه نمیدانست همی سردرنهاد دربیابان تا بجانب **طور سینا** افتاد از راه **مصر** بگشته شب تاریك پیش آمد و باد و باران و صاعقه وسرمای سخت، گوسفندان در بیابان پراکنده شده و اهل ویرا درد زه خاسته و **موسی** در میان متحیّر مانده طلب آتش کرد و آتش زنه آتش نداد آخر بجانب **طور** نگه کردو آتش دید اینست که رب العالمین گفت «انس من جانب الطّور ناراً» از سوی کوه آتشی دید افروخته، چنان پنداشت که شبانی است یا کاروانی که آنجا آتش کرده. با اهل وقوم خویش گفت: «امکثوا انّی آنست ناراً لعلی آتیکم منها بخبر» شما ساعتی درنگ کنید وآرام گیرید تا من بروم و اگر آنجا کسی را بینم خبر راه **مصر** ازو پرسم تا ما را بر راه **مصر** دارد «اوجذوة من النّار» یا پاره‌ای آتش آرم تا شما گرم شوید «اوجذوة» **عاصم** بفتح جیم خواند و **حمزه** بضم جیم وباقی قرّاء بکسر جیم ومعنی همه یکسانست ونظیره الرّبوة والرّبوة والرّبوة. قال **المبرد** الجذوة القطعة العظیمة من الحطب المحترق وبعضه مالم یشتعل فاذا اشتعل فهی شهاب وقبس. والاصطلاء التدفّوء بالصّلا و هوالنّار یکسر الصّاد ویفتح، فالفتح بالقصر و اذا کسرت مدّت واصل الکلمة اللزوم.

«فلمّا اتیها نودی من شاطیء الواد الایمن»، الشاطیء الشط و هوشفیر الوادی، والایمن اذا رددته الی الشاطی فهومن الیمین یعنی عن یمین **موسی** و اذارددته الی الوادی فهو من الیمن «فی البقعة المبارکة» البقعة ـ القطعة من المکان ـ و برکتها انّ الله عزّوجلّ کلّم فیها **موسی** و بعثه منها نبیّاً من الشجرة یعنی من تلقاء الشّجرة من ناحیتها، والشجرة الزیتون و قیل العوسج، وقیل السّدرة، وقیل العنّاب، وکانت بقیت الی عهد

هذه الامّة « ان یا **موسی** » یعنی نودی بان یا **موسی** « انّی انا الله » الّذی نادیتك و دعوتك باسمك و انا ربّ الخلایق اجمعین . وهذا اوّل کلامه **لموسی** .

« وان الق عصاك » یعنی ـ نودی بان الق عصاك فلما رای العصا تهتزّ ای تتحرك حرکة شدیدة،والجانّ صغار الحیّات لکنّه اسرع حرکة من الثّعبان و اوحی اهتزازاً. و کان حیّة **موسی** ثعباناً عظیماً فی حرکة الجانّ فاقبلت نحو **موسی** فولّی **موسی** هاربا خوفاً منها ولم یعقّب ای لم یرجع ولم یلتفت.قال **الخلیل** عقّب ـ ای ـ رجع علی عقبه وهو مؤخّر القدم فقال الله **لموسی** ارجع الی مکانك واثبت« انّك من الآمنین» . من ان ینالك ضرر او مکروه وقیل معناه انّك من المرسلین لقوله : «لایخاف لدیّ المرسلون » .

«اسلك یدك فی جیبك» ای ـ ادخل یدك فی جیبك من جانب الصّدر ومنه قوله:«ماسلککم فی سقر»ـ «تخرج بیضاء» مشرقة مضیئة کالشّی الابیض لها شعاع کشعاع الشّمس . وقدجعل الله فی یده من النّور مثل مافی الشمس والقمر «من غیر سوء » ای ـ من غیر عیب اوبرص. «واضمم الیك جناحك من الرّهب » بفتح الرّاء والهاء **حجازی** و **بصری** و وافقهم **حفص** علی فتح الرّاء وحدها ـ الباقون بضمّ الرّاء و اسکان الهاء و کلّها لغات بمعنی الخوف و الفرق . قال **الزّجاج** :ـ الجناح ـ هاهنا العضدو فی الکلام تقدیم و تأخیر تأویله : و اضمم الیك جناحك ای عضدك فادخل یدك فی جیبك کلّما رهبت جباراً فی عمرك ، وقیل لمّا القی عصاه خاف فبسط جناحه یعنی یده کالمتّقی بها وهو موجود فی عادات النّاس . فقیل له ضمّ مابسطته من یدك خوفاً علی نفسك والید اذا بسطت صارت کالجناح المبسوطة ، ویدا الانسان جناحاه، و جناحا الطیر یداه . وقیل الرّهب ـ الکم ـ بلغة **حمیر** ، ای ـ اضمم الیك یدك و اخرجه من الکم ، لانّه تناول العصا و یده فی کمّه . وقیل معناه اذا هالك امر یدك وما تری من شعاعها فادخلها فی جیبك تعد الی حالتها الاولی .

قال **ابن عباس** ما من احد یدخله رعب بعد **موسی** ثمّ یدخل یده فیضعها علی صدره الّا ذهب عنه الرّعب ، « فذانّك » قرأ **ابن کثیر** و **ابوعمرو** بتشدید النّون وهو

تثنية ذلك و قرأ الباقون بالتخفيف و هو تثنية ذاك،والنّون المشدّده بدل الـّلام فی ذلك و معنى الاية :فذانـّك اللّذان اريتكهما من اليد والعصا حجتان من ربـّك تدلان الخلق على صحة نبوّتك فامض بهما الى **فرعون** والاشراف من جنوده و ادعهم الى توحيدالله و طاعته « انـّهم كانوا قوماً فاسقين » كافرين .

« قال ربّ انـّى قتلت منهم نفساً » يعنى القبطى «فاخاف ان يقتلونِ» به قوداً ، اراد ان يعرف مآل امره مع **فرعون** .

«واخی **هرون** هوافصح منّی لساناً» ای ـ اطلق لساناً بالبيان وذلك للحبسة الّتی كانت فی لسانه الّتی تمنعه عن اعطاء البيان حقّه «فارسله معی رداً » قرأ **نافع** «رداً» ترك همزه طلباً للخفّة،والرّدء ـ المعين ـ يقال ردأته على امر كذا ای اعنته « يصدّقنی» قرآئة العامّة بالجزم على جواب الامر و رفعه **عاصم** و**حمزة** على ان يكون موضعه نصباً على الحال، ای ـ ارسله معی ردءاً مصدّقاً لی شاهداً لی على حقيقة امری . « انـّی اخاف ان يكذّبون »ای اخشى ان يردّوا كلامی ولا يقبلوا منّی دعوتی .

« قال سنشدّ عضدك باخيك » هذا جـواب قوله : « اشدد به ازری » و العضد ـ القوة،يقال : عضده وعاضده اذا اعانه وقوّاه و تقول فلان عضدی ويدی ومنه قول رسول(ص) « وهم يد على من سواهم » ، « و نجعل لكما سلطاناً » السّلطان ـ الحجة سميت به لانـّه يستنير به الحق من الباطل، وسمّی الزّيت سليطاً لشدّة ضوء سراجه.وقيل السّلطان هاهنا رعب فی قلب **فرعون** يمنعه عن الهمّ بقتلهما اواذاهما «فلا يصلون اليكما »اين جواب آنست كه گفتند : « انـّنا نخاف ان يفرط علينا او ان يطغى » سخن اينجا تمام گشت آنگه ابتدا كند گويد : « بآياتنا انتما و من اتـّبعكما الغالبون » اينجا تقديم وتأخير است . يعنى انتما و من اتـّبعكما بآياتنا الغالبون و روا باشد كه بآيـاتنا متّصل بود به نجعل على تقدير:«ونجعل لكما بآياتنا سلطانا فلايصلون اليكما».ای ونجعل لكما حجة دالّة على النّبوّة بآياتنا ای ـ بالعصا واليد و سائر الايات.ثمّ قال مبتدءاً « انتما و

من اتّبعکما الغالبون ». **موسی** آن شب که از دور آتش‌دید عیال‌را گفت : « امکثوا انی آنست ناراً » ایشانرا بگذاشت و روی‌برسوی آتش نهاد. وادی‌مقدّس بود نام‌آن **طوی** وبرابر آن کوه **زبیر** بود آن کوه که **طور سینا** گویند. وقومی گویندزبیر دیگر بود و **طور سینا** دیگر ، **زبیر** آن کوه بود که آنرا تجلّی افتاد وپاره پاره گشت و **طور سینا** آن کوه بود که **موسی** برآن باحق سبحانه وتعالی‌مناجات کرد **موسی** چون بنزدیك آن درخت رسید نوردید بردرخت‌امّا بچشم **موسی** آتش‌مینمود **موسی** بشکوهید ازآن درخت دل‌تنگ گشت ومتحیّر ماند پشت بساق درخت باز نهاد ، ندا شنید که یا**موسی** یا **موسی** . **موسی** گفت: من الّذی یکلّمنی ؟ کیست که با من سخن میگوید و مرا میخواند ندا آمد که : « انّی انا الله ربّ العالمین» همانست که آنجا گفت : « انّی انا ربّك فاخلع نعلیك » گفته‌اند که ربّ العزه او را از بهر ادب فرمود که نعلین بیرون کن که‌نه‌روا باشد پیش مهتران رفتن‌بانعلین ازینجاست که پیش پادشاهان با نعلین نروند. همان شب بود که ربّ العالمین گفت: « وما تلك بیمینك یا **موسی** » الله تعالی دانست که **موسی** همی داند که آن‌عصا است لکن ازبهر آن پرسید تا **موسی** بزبان خویش بگوید که این عصای منست و از آن چه چیز آید تا اگر **موسی** ازآن عصا چیزی دیگر بیند داند که آن قدرت خداوند است جلّ جلاله . پس دیگر باره ندا آمد که « الق عصاك » عصا بیفکن، **موسی** عصا بیفکند . مار گشت **موسی** بترسید و راه گریز گرفت . ربّ العالمین گفت : « یا **موسی** اقبل و لاتخف انّك من الآمنین » همانست که آنجا گفت : « خذها و لاتخف سنعیدها سیر تها الاولی » پس دیگر باره نداآمد که « اسلك یدك فی جیبك تخرج بیضاءِ » یا **موسی** دست بجیب پیراهن اندر کن و برسینهٔ خویش نه تا سپید و روشن بیرون آید . **موسی** دست بجیب پیراهن اندر کرد بیرون آورد هم چون آفتاب نور ازو همی‌تافت . موسی‌رایقین شد آنکه که آن نبوّت است وپیغامبری که او را درست

همی شود . پس ربّ العالمین اورا پیغام‌داد گفت سوی **فرعون** شو وپیغام ماباو گزار چنان که گفت : « اذهب الی **فرعون** انّه طغی » واین عصا وید بیضا هر دوترا حجّت است بر درستی نبوّت و پیغام رسانیدن ما،اینست که ربّ العالمین گفت : « فذانك برهانان من ربّك الی **فرعون** و ملائه » . **موسی** چون بدانست که او پیغامبراست وبر **فرعون** می‌باید شد حاجت خواست، گفت : « ربّ اشرح لی صدری و یسرّ لی امری. » رب‌العالمین حاجت وی چنان که‌خواست تا آخر آیت همه روا کردو**موسی** پاره‌ای تند بود و نیز آن تندی و تیزی از وی برداشت و اورا گرامی کرد وبرسالت سوی **فرعون** فرستاد . **موسی** حاجتی دیگر خواست گفت : « ربّ انّی قتلت منهم نفساً فاخاف ان یقتلون واخی **هارون** هو افصح منّی لساناً فارسله معی‌ردءاً یصدّقنی». رب‌العالمین حاجت وی روا کرد و **هارون** را پیغامبری داد وباهاو یار کرد چنان که گفت : « سنشدّ عضدك باخیك ونجعل لکما سلطاناً فلایصلون الیکما » . چون این مناجات تمام شد ربّ العالمین او را باز گردانید .

خلافست میان علما که **موسی** آنکه‌پیش عیال باز شد یا هم از آنجا **بمصر** رفت سوی **فرعون** ؟ قومی گفتند هم از آنجا سوی **مصر** شد واهل وعیال را درآن بیابان بگذاشت. سی‌روز در آن بیابان میان **مدین‌ومصر** بماندند،تنها دختر **شعیب** بود ودو فرزند **موسی** وآن گوسفندان . آخر بعد از سی‌روز شبانی بایشان بگذشت و دختر **شعیب** را دید واورا شناخت دلتنگ و اندوهگن نشسته و میگرید . آن شبان‌ایشان را در پیش کرد وبا **مدین** برد پیش **شعیب** . وقومی گفتند **موسی** چون از مناجات فارغ شد همان شب بنزدیك اهل وعیال باز رفت،عیال وی اورا گفت آتش‌آوردی ؟ **موسی** گفت‌من‌بطلب آتش‌شدم‌نور آوردم‌وپیغامبری‌و کرامت‌خداوندجلّ‌جلاله. آنکه برخاستند و روی **بمصر** نهادند چون بدر شهر **مصر** رسیدند وقت شبانگاه بود**موسی** فرزندان و عیال و گوسفندان بدر **مصر** جائی فرو آورد و خود تنها در **مصر** رفت بسر

مثال شبانی تا بخانه مادر. و انکه مادرش زنده بود و برادر و خواهر اما پدرش رفته بود از دنیا. **موسی** بدر سرای رسید نماز شام بود و ایشان طعام در پیش نهاده و می خوردند. **موسی** آواز داد که من یکی غریبم مرا امشب سپنج(۱) دهید بغربت‌اندر. مادرش گفت مر **هارون** را که این غریب را سپنج باید داد تا مگر کسی بغربت‌اندر پسر مارا سپنج دهد. **موسی** را بخانه اندر آوردند وطعام پیش وی نهادند و اورا می نشناختند. چون **موسی** فرا سخن آمد مادر او را بشناخت و او را در کنار گرفت و بسیار بگریست. پس **موسی** گفت مر **هارون** را که خدای عزّوجلّ مارا پیغامبری داد و هر دورا فرموده که پیش **فرعون** رویم و اورا بالله جلّ جلاله دعوت کنیم. **هارون** گفت سمعاً و طاعة لله عزّ وجلّ. مادر گفت می‌ترسم که او شما را هر دو بکشد که او جبّاری طاغی است. ایشان گفتند الله تعالی مارا فرموده و او خودمارا نگه دارد و ایمن گرداند. پس **موسی و هارون** دیگر روز برفتند بدر سرای **فرعون**. گروهی گویند که همان ساعت بار یافتند و پیغام گزاردند و گروهی گفتند که تا یک سال بار نیافتند وتمامی این قصّه جایها پراکنده گفته‌ایم‌وشرح آن داده والله اعلم.

« فلّما جاءهم **موسی** بآیاتنا » یعنی الید والعصا وسایر الایات التسع «بیّنات» ای- واضحات دالّة علی صحّة امرهما بتوحیدالله و خلع الکفر والدّخول فی طاعته‌وکان جوابه و جواب قومه ان « قالوا ماهذا الّا سحر مفتری » افتریته من تلقاء نفسک «وماسمعنا بهذا»ای ـ انّا لم‌نسمع بمثل ماتدعونا الیه من‌التّوحیدوالرّسالةوالنبوّة فی مذاهب آبائنا الاولین الّذین درجوا قبلنا. و قیل معناه ما بلغنا عن احد من آبائنا انّهم اجابوا الرّسل. وقیل انّما قالوا هذا القول لطول الفترة و نسیان العهد. و قیل انّما قالوا ذلک جحوداً کما قال الله تعالی: « و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوّا ».

(۱) جای (ج).

« وقال **موسى** » قرأ **مكي** بغير واو و كذلك هو في مصاحفهم ، اى ـ قال **موسى** جواباً لهم عن قولهم: « ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاوّلين »، ای ـ ربّی اعلم بالانبياء قبلنا . و قيل معناه « ربّی اعلم » بی انّ الّذی جئت به من عنده وبامره، ای ـ هو اعلم بذلك منكم حيث نسبتمونی الى الكذب والسّحر ، « و من تكون له عاقبة الدّار » . قرأ **حمزة و الكسائي** « و من يكون » بالياء ، اى ـ و هو اعلم بمن تصير له الجنّة داراً و مستقرّاً فی عاقبة امره، « انّه لايفلح الظّالمون » ای لاينجو من عقابه فی الآخرة و لا يفوز بثوابه فيها الكافرون ، ظالمون لانفسهم باهلاكها فی الكفر والتّكذيب.

« و قال **فرعون** » عند ذلك لاشراف جنوده و قومه من **القبط** لست اعلم لكم ربّاً سوای ولاالهاً غيری فلا تغتروا **بموسى** وسحره ولاتقبلوا دينه. و « يا **هامان** اوقد لی علی الطّين » ناراً تجعله مطبوخاً . قيل انّ **فرعون** هوالّذی امر اوّلا باتخاذ الآجر « فاجعل لی صرحاً » ای ـ قصراً عالياً فی الهواء « لعلّی اطّلع الی اله **موسى** و انّی لاظنّه » ای ـ لا حسب **موسى** « من الكاذبين » بما يقول انّ فی السّماء الهاً . قيل اراد بذلك ايهام ضعفة قومه انّ الّذی يدعو اليه **موسى** موصول اليه مقدور عليه قال **الحسن** كذب عدوّ الله فی قوله فی **موسى** اظنّه كاذباً لانّه كان يعلم انّه رسول الله قال الله سبحانه وتعالى : « وجحدوا بها واستيقنتها انفسهم ظلماً و علوّا » . و قيل انّ بين قوله: « انا ربّكم الاعلى » و بين قوله : « ما علمت لكم من اله غيری » اربعون سنةً .

اصحاب سير گفتند چون **فرعون** وزير خودرا فرمود **هامان** كه از بهر من اين قصر بساز **هامان** جمع كرد استادان وكارگران بسيار، گويند كه پنجاه هزار استاد گليگر بودند بيرون ازكارگران و آجربران و آلات وسازآن از چوب و آهن همه بساختند و بنائی عظيم برآوردند بآجر و گچ، و ارتفاع آن چندان بدادند كه درهمهٔ دنيا مانند آن هرگز كس نديد ونشنيد ومرد قوی طاقت نداشت كه بر سر آن

بایستادی از بیم آن که باد اورا ببرد از درازی که بود بر هوا . ربّ العالمین ایشان را فرا آن گذاشت که میخواست، که ایشانرا در آن بفتنه افکند چون از آن فارغ گشتند **فرعون** برسر آن شد و تیراندازی را فرمود . تا بر هوا تیرانداخت آن تیر بازآمد خون آلود. **فرعون** گفت: قدقتلت آله **موسی**. پس ربّ العالمین **جبرئیل** را فرمود تا پرّی بزد بر آن قصر بسه پاره گشت پاره‌ای بلشکر **فرعون** افتاد هزار هزار مرد در زیر آن پست شد، و پاره‌ای بدریا افتاد و پاره‌ای سوی مغرب افتاد .

« و استکبرهو و جنوده فی الارض» ای ـ تعظّم فی ارض **مصر** و مایلیها بدعوی الالهیّة والامتناع من اتّباع الرّسل والایمان بهم بغیر الحق، یعنی بغیر حقّ اوجب ذلک بالباطل. و قیل الباء للحال ای غیر محقّین، « وظنّوا انّهم الینا لایرجعون » للبعث و النّشور ، قرأ **نافع** و **حمزة** و **الکسائی** و **یعقوب** « لایرجعون » بفتح الیاء .

« فاخذناه و جنوده فنبذنا هم » القینا هم فی البحر . قیل بحر **قلزم** ، وقیل هو بحر من وراء **مصر** یقال له **اساف** و قیل **النیل** . « فانظر » یا **محمد** بعین قلبک و تدبّره بعقلک تعلم انّ من کفر بالله و کذّب رسله فمصیره الی الهلاك والنّار، وحذّر قومك فانّك منصور علیهم .

« و جعلنا هم ائمّة » ای جعلنا **فرعون** و قومه ائمّةً فی الشّر و الضّلال یقتدی بهم فیهما فیکون علیهم وزرهم و وزر من اتّبعهم «یدّعون الی النّار» ای ـ یدعون من یجیبهم الی الکفر بالله فیوردونه النّار کما قال یقدم قومه یوم القیامة فاوردهم النّار. و معنی « جعلنا» ای ـ حکمنا بکفرهم کما یقال جعل القاضی فلاناً مجروحاً، ای ـ حکم بجرحه. و قیل معناه اعلمنا کم انّهم « ائمّة یدعون الی النّار و یوم القیامة لاینصرون » لا احد ینصرهم علی الله فیردّ عذابه عنهم .

« و اتبعناهم فی هذه الدّنیا لعنةً »ای ـ لعنّا هم فی الدّنیا بقوله :« الالعنه الله علی

(۱) نسخهٔ ج : بیستادی .

الظّالمين » و بما امر المؤمنين بان يلعنوهم . قال **الحسن** يريد باللّعنة العذاب الّذى عذّبوا به فى الدّنيا وهو الغرق و ذلك انّهم لمّا اهلكوا العنوا فهم يعرضون على النّار غدوّاً وعشيّا « و يوم القيامة هم من المقبوحين » . مع اللّعنة اى ـ ممّن يقبح الله خلقته بسواد الوجوه و زرقة العيون كقوله : « وهم فيها كالحون » .

« و لقد آتينا **موسى** الكتاب » اوتى **موسى التورات** من بعد غرق **فرعون** حين تفرّغوا الى الوحي والاتّباع و الاستعمال «من بعد ما اهلكنا القرون الاولى » لانّ **فرعون** عمّر اربعة قرون و قيل من بعد ما اهلكنا فى الدّنيا بالعذاب القرون الاولى قوم **نوح** و **عاد** و **ثمود** و قوم **ابراهيم** و قوم **لوط** و قوم **شعيب** وغيرهم كانوا قبل **موسى** . ثمّ قال « بصائر للنّاس » اى فى هلاك الامم الخالية بصيرة **لبنى اسرائيل** و غيرهم . و قيل جعلنا **التورية** « و مافيها بصائر للنّاس يستبصرون » بها امور دينهم . والبصائر ـ الدّلائل ـ «وهدى» يعنى **التورية** هدى من الضّلالة لمن عمل به «ورحمة» لمن آمن به من العذاب. وقيل رحمةً اى ـ نعمةً منّا على من آمن بها وعمل بما فيها «لعلّهم يتذكرون » لكى ـ يتّعظوا و يعتبروا .

و عن **ابى سعيد الخدرى** عن النّبى (ص) قال : « ما اهلك الله عزّوجلّ قوماً و لاقرناً ولا امّةً و لا اهل قرية بعذابٍ من السّماء منذ انزل الله عزّوجلّ **التورية** غير القرية الّتى مسخوا قردةً » الم تر انّ الله عزّوجلّ قال : « ولقد آتينا **موسى** الكتاب من بعد ما اهلكنا القرون الاولى» . وقيل انّ **التورية** اوّل كتابٍ نزلت فيه الفرائض و الاحكام .

النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدّس :«و لما توجّه تلقاء مدين» الاية... ، در سبق سبق كه بوستان

معرفت را باشجار محبّت بیاراستند در پیش وی میدان حیرت و محبت نهادند و آن راه گذر وی ساختند ، حفّت الجنّة بالمکاره . هر کرا خواستند که ببوستان معرفت برند نخستش در میدان حیرت آوردند و سر او گوی چوگان محنت ساختند تا طعم حیرت‌ومحنت بچشید پس ببوی محبّت رسید اینست حال **موسی کلیم** (ع) : چون خواستند که اورا لباس نبوّت پوشند و بحضرت رسالت ومکالمت برند نخست اورا در خم چوگان بلیّت نهادند تا در آن بلاهاوفتنه‌هاپخته گشت. چنانکه ربّ العزّة گفت: « و فتناك فتوناً » ای - طبخناك بالبلاء طبخاً حتّی صرت صافیاً نقیّاً - از **مصر** بدر آمد ترسان ولرزان و از بیم دشمن‌حیران براست و چپ می‌نگرست چنانکه‌ترسنده از بیم نکرد ، وذلك قوله : « فخرج منها خائفاً یترقّب » آخر درالله زارید وازسوز جگر بنالید گفت : « ربّ نجّنی من‌القوم الظالمین » ربّ العالمین دعاء وی اجابت کرد و اورا از دشمن ایمن کرد سکینه بدل وی فرو آمد و ساکن گشت با سرّ وی گفتند مترس و اندوه مدار آن خداوند که ترا در طفولیّت در حجر **فرعون** ، که لطمه بر روی وی می‌زدی ، در حفظ وحمایت خود بداشت و بدشمن نداد امروز هم چنان در حفظ خود بدارد و بدشمن ندهد. آنکه روی نهاد در بیابان بر فتوح‌نه‌بقصد **مدین** . امّا ربّ العزة اورا**بمدین** افکند . سرّی را که در آن تعبیه بود **شعیب** (ع) پیغامبر خدای بود ومسکن**بمدین** داشت مردی بود متعبّد وخوف بر وی غالب ، در اوقات خلوات خویش چندان بگریست که بینائی وی در سر گریستن شد .رب العزّة بمعجزه اورا بینائی باز داد باز همی گریست تا دیگر باره نا بینا شد و ربّ العزة بینائی با وی داد . دوم بار،سیوم بار همچنان می گریست تا بینائی برفت. وحی آمد بوی که:لم‌تبکی یا **شعیب**،این همه گریستن چیست؟ اگر از دوزخ همی ترسی ترا ایمن کردم واگر ببهشت طمع داری ترا مباح کردم . **شعیب** گفت لا یا ربّ و لکن شوقاً الیك ، نه از بیم دوزخ میگریم نه از بهر طمع بهشت ، لکن در آرزوی

ذوالجلال می‌سوزم. فاوحی الله تعالی الیه لاجل ذلک اخدمتک نبیی و کلیمی عشر حجج. این معنی را پیغام بروهام راز خویش **موسی** فرا خدمت تو داشتم و ده سال مزدور تو کردم.

«و لما توجّه تلقاء مدین» **موسی** بشخص سوی **مدین** رفت بخدمت **شعیب** افتاد وبدل سوی حق رفت بنبوّت ورسالت افتاد. «عسی ربّی ان یهدینی سواء السّبیل» از روی اشارت بزبان کشف سواء السّبیل مواظبت نفس است بر خدمت، و آرام دل بر استقامت. و مرد راه رو تا منازل این راه باز نبُرد بسر کوی توحید نرسد. **خلیل** (ع) در بدو کار که اورا بدرگاه آوردند بکوی ستاره فرستادند تا می گفت: «هذا ربّی» پس از کوی ستاره بر آمد بکوی ماه فروشد، از کوی ماه بر آمد بکوی آفتاب فرو شد، هر کوی را رخنه‌ای دید: در کوی ستاره آفت تحوّل، دید در کوی ماه عیب انتقال دید، در کوی آفتاب رخنه زوال دید. دانست که این نه شاهراه استقامت است و نه سر کوی توحید. همه راهها بروی بسته شد بقدم تفکر بر سر کوی تحیّر بایستاد حیران و عطشان و دوست جویان، تا هر که اورا می‌دیدی گفت این اسیر خاك سر کوی دوستی است.

خاك سر کوی دوست برگ سمن گشت
هر که بران خاك بر گذشت چومن گشت

خلیل چون همه راهها بسته دید دانست که حضرت یکی است آواز بر آورد که: «انّی وجّهت وجهی للّذی فطر السّموات والارض» الایه، مرد مردانه نه آنست که بر شاهراه سواری کند که راه گشاده بود مرد آنست که در شب تاریك بر راه باریك بی دلیلی بسر کوی دوست شود.

«ولما ورد ماء **مدین** ورد بظاهره ماء **مدین** و ورد بقلبه موارد الانس، وموارد الانس ساحات التّوحید، فاذا ورد العبد ساحات التّوحید کوشف بانوار المشاهدة فتغیّب

عن الاحساس بالنّفس ، فعندذلک الولایة للّه ولانفس ولاحسّ ولاقلب ولاانس استهلاك فی الصّمدیة وفناء بالکلیّة بنده چون بساحات توحید رسید در نور مشاهدت غرق گردد از خود غائب شود بحق حاضر گردد ، جستن دریافته نیست شود شناختن در شناخته و دیدن در دیده . علائق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل حدود متلاشی و اشارات و عبارات فانی . باران که بدریا رسید برسید وستاره در روز ناپدید ، در خود برسید آنکه بمولی رسید .

پیر طریقت گفت: ای یافته و یافتنی از مست چه نشان دهند جز بی‌خویشتنی، همه خلق را محنت از دوری است و این بیچاره را از نزدیکی ، همه را تشنگی از نایافت آب است و ما را از سیرابی . الهی همه دوستی میان دو تن باشد سدیگر در نگنجد . درین دوستی همه توئی من در نگنجم گر این‌کار سر از منست مرا بدین‌کار نه کار ، ور سر از تو است همه توئی من فضولی را بدعوی چه‌کار ؟

« فلما قضی **موسی** الاجل » چون اجل **موسی** بسر آمد و از عنقا شوقش خبر آمد او را آرزوی‌وطن خاست واز **شعیب** دستوری‌رفتن‌خواست ، اهل‌خویش‌رابرداشت و چند سر گوسفند که **شعیب** او را داده بود و بجانب **مصر** روی نهاد، چنانکه ربّ العزّه گفت: «وسار باهله» نماز پیشین فرا راه بود همی(۱) رفت تا شب درآمد **موسی** را بیک اندُهان بدر آمد درآن‌شب دیجور و **موسی** رنجور ؛ فرمان آمد که ای‌راه پنهان گرد ، و ای‌ابرریزان گرد و ای گرگ پاسبان گرد و ای اهل **موسی** نالان گرد؛ **موسی** شبی دید قطران رنگ، ندید در آسمان شباهنگ . ابر می بارید رعد می‌نالید برق می‌درخشید . گوسفند از ترس می‌رمید آتش زنه برداشت وهرچند که کوشید آتش ندید ، آخر سوی طور نگاه کرد و از دور آتش دید . اینست که ربّ العالمین گفت : « آنس من جانب الطّور ناراً » **موسی** بر سردرخت آتش صورت دید

(۱) همه ن (ج)

و در سُویداء دل خویش آتش عشق دید. آتشی بس تیز سلطانی بس قاهر، سُوختنی بس بی‌محابا.

آتش بدل اندر زدی و نفط بجان آنگه گوئی که راز ما دار نهان

موسی سوخته عشق غارتیدهٔ فقر ساعتی زیر آن درخت بایستاد. درختی که درباغ وصلت بودبیخش در زمین محبت بود وشاخش برآسمان‌صفوت بود بر کش‌زلفت و قربت بود. شکوفه‌اش نسیم روح و بهجت بود میوه‌اش: «انی انا اللّٰه»بود. **موسی** زیر آن درخت متلاشی صفات شده، فانی ذات گشته، همگی وی سمع شده تفرقت وی جمع گشته ناگاه ندا آمد از خداوند ذوالجلال که یا **موسی**«انّی انا اللّٰه». آن ساعت شاخ عنایت برِ هدایت داد. بحر ولایت دُرّ کفایت افکند.

سقیاً لمعهدكِ الّذی لو لم یکن ما کان قلبی للصّبابة معهدا

موسی خلعت قربت پوشید شراب الفت نوشید صدر وصلت دید ریحان رحمت بوئید.

ای عاشق دل سوخته اندوه مدار روزی بمراد عاشقان گردد کار

آنگه ندا آمد که یا **موسی** در دست چه داری؟ گفت عصاء من. یا**موسی** چه کنی تو بدین عصا؟ گفت: «اتو کّاءُ علیها» چون مانده شوم تکیه بر آن کنم. «یا **موسی** الق عصاك»از دست بیفکن تا چه بینی؟ **موسی** عصا بیفکند ثعبان گشت و **بموسی** نهیب برد **موسی** بترسید و برمید. فرمان آمد که یا **موسی** ندانستی که هر که تکیه بر غیر ما کند ازو همه ترس وغم بیند.

تکیه بر جان رهی کن که ترا باد فدا چه کنی تکیه بر آن گوشهٔ دار افزینا

پس ندا آمد که یا **موسی** «اقبل و لا تخف» جایی دیگر گفت: «خُذها و لا تخف» عصا بر گیر ومترس و ایمن باش یا **موسی** عصا میدار و مهر عصا در دل مدار و آنرا پناه خود مگیر از روی اشارت بدنیا دار میگوید. دنیا میدار و مهر دنیا در

دل مدار و آنرا پناه خود مساز . « حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئة » یا **موسی** توعصا از بر **شعیب** با مردی برداشتی آنرا به ثعبان یافتی. اکنون که بامر ما برداشتی نگر که ازو چه معجزها بینی . ویقال شتّان بین نبیّنا (ص) وبین **موسی**(ع) **موسی** رجع من سماع الخطاب و اتی بثعبان سلّطه علی عدوّه ،ونبیّنا (ص) اسری به الی السّماء « فاوحی » الله « الیه ما اوحی » و رجع و اتی لامّته بالصّلوة الّتی هی المناجاة،فقیل له: « سلام علیك ایّها النّبی و رحمةالله وبرکاته».فقال « سلام علینا و علی عباد الله الصّالحین». و فی القصّة انّ **موسی** غشی علیه لیلة النّار فارسل الله الیه الملائکة حتّی روّحوه بمراوح الانس . و قالوا له یا **موسی** تعبت فاسترح یا **موسی** بعد ما جئت فلا تبرح « جئت علی قدر یا **موسی** »وکان هذافی ابتداء الامر ،و المبتدی مرفوق به ،وفی المرّة الاخری « خرّ **موسی** صعقاً » وکان یفیق والملائکة تقول له یا بن النساء الحیض مثلك من یسأل الرّویة کان فی الاوّل لطف و فی النّهایة عنف .

فلمّا دارت الصّهبادعا بالنّطع والسّیف   کذامن یشرب الرّاح مع التّنین بالصّیف.

٤ - النوبة الاولى

قوله تعالی : « **و ما کنت بجانب الغربی** »وتونبودی [یا **محمد**] **بطور** سوی فرو شدن آفتاب « **اذ قضینا الی موسی الامر** » که ما فرمان خویش **بموسی** میگزاردیم ، « **و ما کنت من الشاهدین**(۴۴) » تو نبودی از حاضران [آن روز] ؛

« و لکنا انشانا قرونا » لکن ما بر آن بودیم که گروهانی آفرینیم [میان **موسی** ومیان تو] **« فتطاول علیهم العمر »** [تا بیافرینیم ایشانرا] دراز شد بر ایشان [میان تو ومیان **موسی**] زندگانیها ، **« وما کنت ثاویاً فی اهل مدین »** و نبودی در میان **مدین** [و در شهر ایشان] بنشست **« تتلوا علیهم آیاتنا »** که بر ایشان خواندی تو سخنان ما **« و لکنا کنا مرسلین (۴۵) »** لکن ما [**موسی** را] فرستادیم [تا از **طور** با **مدین** آمد وسخنان ما بر ایشان خواند]

« و ما کنت بجانب الطور » وتو نبودی بان یك‌سوی **طور** **« اذ نادینا »** آنگه که آواز دادیم ما **« ولکن رحمة من ربّك »** لکن از رحمت خداوند تو بود [که ترا ایدر(۱) پیغام داد] **« لتنذر قوماً »** تا آگاه کنی و بترسانی گروهی را **« ما آتاهم من نذیر من قبلك »** که بایشان پیش از تو هیچ آگاه کننده‌ای نیامد **« لعلهم یتذکرون (۴۶) »** تا مگر پند پذیرند .

« و لولا ان تصیبهم مصیبة » و گرنه آن بودی که اگر به ایشان رسیدی عذابی(۲) **« بما قدّمت ایدیهم »** بـآنچه پیش خویش فرستاده بودند از کردِ بد **« فیقولوا ربنا »** گفتندی خداوند ما **« لو لا ارسلت الینا رسولاً »** چرا نفرستادی بما فرستاده‌ای **« فنتّبع آیاتك »** تا ما بر پی پیغامهای تو رفتیمی ، **« ونکون من المؤمنین (۴۷) »** واز گرویدگان بودیمی [اگر نه این معنی بودی ما ایشانرا عذاب کردیمی پیش از آمدن تو]

« فلما جاءهم الحق من عندنا » چون بایشان آمد فرستادهٔ راست گوی با پیغام راست از نزدیك ما **« قالوا لو لا اوتی مثل ما اوتی موسی »** گفتند چرا [**محمد** را] نامه‌ای نه چنان دادند که **موسی** را دادند [بیك بار] **« أوَلم یکفروا بما اوتی موسی من قبل »** آن قوم که **موسی** **تورات** بیك‌بار بایشان آورد کافر شدند

---

(۱) اینجا (ج)   (۲) عذابی رسیدمی (ج)

بآن؟ «**قالوا ساحران تظاهرا**» گفتند دو جادوی‌اند هم‌پشت شده «**وقالوا انا بکل کافرون** (۴۸)» [**قریش**] گفتند ماهم **بتورات موسی** کافریم‌هم **بقرآن محمد** (ص) «**قل**» [پیغامبر من] گوی «**فاتوا بکتاب من عندالله**» شما نامه‌ای بیارید از نزدیك الله «**هواهدی منهما**» راست‌تر و راه نماینده‌تر از **قرآن وتورات** «**اتبعه**» تامن بر پی آن ایستم «**ان کنتم صادقین**(۴۹)» اگر می‌راست گوئید [که نامه‌ای تواند بود راست‌تر از**تورات وقرآن**].

«**فان یستجیبوا لك**» اگر ترا جوابی ندهند و نامه‌ای نیارند «**فا علم انما یتبعون اهوآءهم**» بدانکه ایشان بر پی خوش آمد خویش می‌روند و فراز آمدهٔ خویش «**و من اضل ممن اتبع هواه**» و آن کیست گم راه تر از آن کس که می پی برد ببایستهٔ خویش «**بغیر هدی من الله**» بی نشانی و بی‌راه نمونی وپیغامی از خدای «**ان الله لایهدی القوم الظالمین**(۵۰)» الله راه نمایندهٔ قوم ستمکاران نیست.

«**و لقد وصلنا لهم القول**» سخن در سخن پیوستیم ایشانرا [گاه وعد و گاه وعید گاه مثل گاه قصّه] «**لعلهم یتذکرون**(۵۱)» تا مگر عبرت گیرند و پند پذیرند.

«**الذین آتیناهم الکتاب من قبله**» ایشان که ایشانرا **تورات** دادیم پیش از **قرآن** «**هم به یؤمنون**(۵۲)» ایشان باین **قرآن** میگروند.

«**واذایتلی علیهم**» آنگه که بر ایشان خوانند **قرآن** «**قالوا آمنا به**» گویند ما بگرویدیم باین «**انه الحق من ربنا**» این راست است از خداوند ما «**انا کنا من قبله مسلمین** (۵۳)» که ما پیش از **قرآن** مسلمانان بودیم [بپذیرفتن **تورات** واستوار داشتن **موسی**].

«**اولئك یؤتون اجرهم مرّتین**» ایشانرا مزد دهند فردا دو باره «**بما صبروا**» بآن‌شکیبائی که کردند«**ویدرؤون بالحسنة السیئة**»وسفه‌سفیهان ببردباری

ازخود باز می برند می باز دهند « **و مما رزقناهم ینفقون** (۵۴) » و ازآنچه‌ایشانرا روزی دادیم نفقه میکنند [بر درویشان]

« **و اذا سمعوا اللغوا عرضوا عنه** » وچون سخن نـابکار وناپسندیده شنوند [ببردباری وشکیبائی] از آن روی گردانند و نـا شنیده انگـارند « **و قالوا لنا اعمالنا و لکم اعمالکم** » و گویند کرد ما [و دین ما] ما را و کرد شما [ودین‌شما] شما را نه شما بکرد ما گرفتارید نه‌مابکرد شما« **سلام علیکم لانبتغی الجاهلین** (۵۵) بیزاری از شما نه نادانان راجویا ایم نه پاسخ ایشانرا .

« **انك لاتهدی من احببت** » تـو راه ننمائی آنکس را کـه دوست داری « **و لکن الله یهدی من یشاء** » لکن الله راه می‌نماید آنرا که میخواهد « **و هو اعلم بالمهتدین** (۵۶) » و او راست‌تر دانائی است بایشان که راست راهان‌اند و راه راست را که شایند .

« **وقالوا ان نتبع الهدی معك** » و گفتند اگر ما [بپذیریم این پیغام که آوردی و] برین راه نمونی تو پی بریم‌و در دین تو آئیم با تو « **نتخطف من ارضنا** » ما را ازین‌زمین بربایند « **اَوَلم نمکن لهم** » نه ایشانراجای ساختیم« **حرما آمناً** » حرمی با آزرم و بی‌بیم «**یُجبی الیه ثمرات کل شیء** » با آن‌میکشندبرها ومیوهای هرچیز « **رزقاً من لدنا** » روزی‌از نزدیك‌ما « **ولکن اکثرهم لایعلمون** (۵۷) »لکن بیشتر ایشان نمیدانند .

« **وکم اهلکنا من قریة** » و بس که‌هلاك کردیم و تباه ونیست‌از مردمان‌شهر « **بطرت معیشتها** » که‌ایشانرابطر گرفت‌در زند گانی(۱) خویش« **فتلك مسا کنهم** » آنك نشست گاههای ایشان [در زمین] **لم تُسکن من بعد هم الا قلیلا** » نه نشستند در آن پسِ ایشان مگر اند کی « **و کنا نحن الـوارثین** (۵۸) » از ایشان بـاز ماند

(۱) زیش (الف)

جهان ومیراث بما شد .

« وماكان ربّك مهلكَ القرى » خداوند تو هلاك كنندهٔ مردمان شهرها نیست « حتى يبعث في امّها رسولا » تا آنکه که بفرستد در مادر شهرها پیغامبری « يتلوا عليهم آياتنا » که برایشان میخواند سخنان ما « و ما كنا مُهلكي القرى » و ما هلاك كنندهٔ مردمان شهرها نیستیم « الّا و اهلها ظالمون(۵۹) » مگر که اهل آن ستمکاران باشند [و ایشانرا گناه بود] .

« وما اوتيتم من شيء » وهرچه‌شما رادادند از چیز [این جهانی] « فمتاع الحيوة الدنيا و زينتها » آن چیزیست برسیدنی در زندگانی این‌جهان وآرایش‌در این جهان « و ماعندالله خير و ابقى » و آنچه نزدیك‌خدایست بهترست وپاینده‌تر « افلا تعقلون (٦٠) » سخن در نمی یابید ؟

« افمن وعدناه وعداً حسناً » کسی که اورا ما وعدهٔ نیکو دادیم [بآن راه نیکو که او در آنست وفعل نیکو که با آنست] « فهو لاقيه » و روزی آن وعده‌را خواهد دید « كمن متعناه‌متاع الحيوة الدنيا » او چنان کس است که ویرا چیزی گذرنده و نا پاینده دادیم ازین جهان ؟ « ثم هو يوم‌القيامة من المحضرين(٦١) » پس آنگه روز رستاخیز او از حاضر کردگان است در آتش .

« و يوم‌يناديهم » و آن روز که الله خواند ایشانرا « فيقول اين شركائى الذين كنتم تزعمون(٦٢) » و گوید این انبازان من که بدروغ‌میگفتید کجااند ؟

« قال الذين حق عليهم‌القول » ایشان گویند که وعید الله بر ایشان واجب شد « ربنا » خداوند ما « هؤ لاء الذين اغوينا » این آن مردمان‌اند که‌ماایشانرا بی راه کردیم « اغويناهم كماغوينا »ایشانرا بآن بی‌راه کردیم که خودبی‌راه‌بودیم « تبرانا اليك » از پرستگاری ایشان به بیزاری می با تو کردیم « ماكانوا ايانا يعبدون(٦٣) » ایشان ماراهرگز نپرستیدند .

« **وقيل ادعوا شركاء كم** » وایشانرا گوینداین‌انباز گرفتگان خویش‌خوانید [تا شما را امروز فریاد رسند] « **فدعوهم** » خوانند ایشانرا « **فلم يستجيبوا لهم** » و پاسخ نکنند ایشانرا « **ورا و العذاب لو انهم كانوا يهتدون**(۶۴) » و چون عذاب بینند دوست داشتندی که راه یافتگان بودندی .

« **ويوم يناديهم** » وآن روز که الله خواند ایشانرا « **فيقول ماذا اجبتم المرسلين**(۶۵) » و گوید پاسخ چه کردید فرستادگان مرا .

« **فعميت عليهم الانباء يومئذ** » » پوشیده ماند و فراموش برایشان خبرهای [این جهانی] آن روز « **فهم لايتساءلون**(۶۶) » ویکدیگر را نپرسند [از بهرآن که مسئول نداند همچنان که سائل نداند] .

« **فاما من تاب و آمن** » امّا آنکس که به اقرار باپذیرفتگاری آمد وبگروید « **و عمل صالحاً** » و کردار نیك کرد « **فعسى ان يكون من المفلحين**(۶۷) » واجب است ولابدّ که از نیك‌آمدگان بود او [جاوید] .

« **و ربك يخلق مايشاء** » و خداوند تو می آفریند آنچه خواهد « **ويختار** »و می گزیند [از آنچه می‌آفریندآنچه خواهد] « **ماكان لهم الخيرة** »ایشانرا گزین نیست [که چیزی کنند یا پسندند] « **سبحان الله** » پاکی الله را « **و تعالى عما يشركون**(۶۸) » وچون برتراست از آن انبازی که با او میجویند [دشمنان ازدعوی‌در اختیار] .

«**وربّك يعلم ما تكنّ صدورهم** » و خداوند تو میداند آنچه دلهای ایشان پوشیده میدارد «**ومايعلنون**(۶۹)» وآنچه‌آشکارا میکنند .

« **و هو الله لااله الاهو** »واوخداونداست نیست‌خدائی جز(۱) زو « **وله الحمد في الاولى والآخرة**»اوراست سزاواری وهونامی‌بخدائی درین جهان و درآن جهان

(۱) جذ (الف)

«**وله‌الحکم**» واوراست‌کاربر گزاردن‌ونهادن‌نهادن‌وکار راندن «**واليه ترجعون** (۷۰)» و همه را می با او خواهنده برد .

«**قل**» [پیغامبرمن] گوی «**ارايتم**» چه بینید «**ان‌جعل‌الله‌عليكم‌الليل سرمداً**» اگرالله‌شب تاریك بر شما پاینده کند همیشه «**الى يوم‌القيمة**» تاروز رستاخیز «**من اله غير الله**» کیست آن خدای جنز الله «**يأتيكم بضياء**» که در روشنائی روز آرد بشما «**افلاتسمعون** (۷۱)» بنه می‌شنوید ؟

«**قل ارايتم**» گوی چه بینید «**ان جعل الله عليكم النهار سرمداً**» اگر الله روزبرشما پاینده کند همیشه «**الى يوم القيمة**» تا روزرستاخیز «**من اله‌غير الله**» کیست خدائی جنز الله «**يأتيكم بليل**» که شب تاریك آرد بشما «**تسكنون فيه**» تا درو آرام گیرند(۱) «**افلا تبصرون** (۷۲)» بنه می بینند (۲) .

«**ومن رحمته جعل‌لكم الليل والنهار**» از مهربانی اوست که شما را شب تاریك‌آفرید و روز روشن «**لتسكنوا فيه**» تاآرام گیرید درشب «**ولتبتغوا من فضله**» وتاروزی‌وفضل‌اوجوئیدبروز «**ولعلكم تشكرون** (۷۳)» تامگربرین‌دونعمت‌شکر کنید .

«**ويوم يناديهم فيقول**» وآن‌روز که‌خواند ایشانرا وگوید «**اين شركائى الذين كنتم‌تزعمون** (۷۴)» کجاست این انبازان‌من که بدروغ میگفتید .

«**و نزعنا من كل امة شهيداً**» و از هر امّتی گواهی بیرون آورده‌ایم «**فقلنا هاتوا برهانكم**» و گوئیم بیارید برهان و حجّت خویش ،بیارید حجّت که دارید این انبازان را «**فعلموا ان الحق لله**» بدانند که حقّ خدائی خدایراست تنها یگانه «**وضلّ عنهم‌ماكانوا‌يفترون** (۷۵)» وگم گردد از ایشان آنچه بدروغ می انبازان خوانند .

---

(۱) و (۲) چنین است در هر دو نسخه (سوم شخص جمع بجای دوم شخص)

النوبة الثانية

قوله تعالی « و ما کنت بجانب الغربی » یعنی بجانب الوادی الغربی، و کان مقام **موسی بالطور** ، اذ الله عزّوجلّ یکلّمه بجانب الغربی حیث تغرب الشّمس و القمر و النّجوم ، **موسی**(ع) در وادی مقدس بر کوه بود که الله تعالی با وی سخن گفت بجانب غرب ایستاده یعنی که آن کوه ازآن وادی بجانب مغرب بود. آنجا که فروشدن آفتاب وماه وستارگان بود وآن کوه را غربی الجبل میگفتند. و روا باشد که غربی صفت وادی باشد یعنی که آن وادی سوی مغرب بود . « اذ قضینا الی **موسی** الامر » یعنی ـ کلّمنا **موسی** و فرغنا الیه ممّا اردنا تعریفه و ایصاه :**مقاتل** گفت : «اذقضینا الی **موسی** الامر» یعنی اذ ـ عهدنا الی **موسی** الرّسالة لیلة الجمعة الی **فرعون** و قومه . باین قول جانب غربی قدم گاه **موسی** است لیلة النّار، آن شب که آتش دید و رسالت ونبوّت یافت . وقیل : « اذ قضینا الی **موسی** الامر » یعنی ـ قضینا هلاك **فرعون** فی الماء ؛ باین قول جانب غربی دریا است یعنی ـ ما کنت بجانب الغربیّ من البحر. و گفته‌اند قضا اینجا بمعنی وصایت است چنانکه در سورة **بنی اسرائیل** گفت: « و قضی ربّك» ای ـ وصّی ربك « الا تعبدوا الّا ایّاه » ـ ، « و ما کنت من الشّاهدین » ای ـ من الحاضرین ، فی ذلك المکان و من الشّاهدین لتلك الحالة، فاخبرناك به لیکون ذلك معجزة لك .

« ولکنّا انشأنا قروناً » ای ـ بعد **موسی** « فتطاول علیهم العمر » وفترت النّبوة و کاد یلحق تلك الاخبار وهن و لحق کثیراً منها التّحریف ، و تمام الکلام مضمر ؛

تقدیره:فارسلناك مجدّدا لتلك الاخبار و مميّزاً للحقّ ممّا اختلف فيه‌رحمةمنّالقومك. و قيل معناه «وما كنت من‌الشّاهدين» فی ذلك الزّمان و كان بينك و بين موسى قرون تطاولت اعمارهم وانت تخبر الآن عن تلك الاحوال اخبار مشاهدة وعيان بايحائنااليك معجزة لك.وقيل ما كنت هناك يا محمد حين ناظرنا موسى فی امرك و كلّمناه فی معناك حتّی قال اجعلنی‌من امّته لثنائنا عليك. «... وما كنت ثاوياً فی اهل مدين» ای‍ـ مقيماً فيهم « تتلوا عليهم آياتنا ولكنّا كنّامرسلين »ارسلناك فی آخرالزّمان‌الی‌الخلق اجمعين . يامحمد تو در اهل مدين مقيم نبودی تا آيات مابر ايشان خواندی‌ليكن ترا بآخرالزّمان بخلق فرستاديم تا عالميان همه امّت تو باشند. قال مقاتل معناه لم تشهد اهل مدين فتقراء علی اهل مكه امرهم « و لكنّا كنّا مرسلين » ای ـ ارسلناك الی اهل مكه لتخبرهم بأمر مدين فيكون ذلك معجزةلك. يا محمد تو اهل مدين‌را برأی‌العين نديدی تا قصّهٔ ايشان از عيان خبر دهی اهل مكه را، لكن ترا برسالت باهل مكه فرستاديم تا از وحی ما قصّهٔ ايشان گوئی و ترا آن معجزه باشد.

« و ما كنت بجانب الطّور » ای‍ـ بناحية من‌الجبل الّذی « كلّم الله » عليه «موسى تكليما » . « اذ نادينا » موسى « خذ الكتاب بقوّة » و قيل اذ نادينا موسى ثانياًحين اختار قومه سبعين‌رجلا لميقاتنا.وقيل اذنادينا موسى بقولنا «وسعت‌رحمتی كلّ‌شیء»الی‌قوله:«المفلحون».وقيل«اذناديناه»يعنی امّة احمد وذلك‌حين‌سأله موسى ان يسمعه اصواتهم اشتاق موسى اليهم وودّ ان يقف علی كثرتهم فاجابوه عزّوجلّ ملبّين . قال وهب قال موسى يا ربّ ارنی‌محمداً قال انّك لن تصل الی ذلك و ان شئت ناديت امّته فاسمعك اصواتهم.قال بلی يا ربّ .فقال الله تعالی : ياامة احمد قد اجبتكم من قبل ان تدعونی واعطيتكم قبل ان تسألونی. و روی عن‌النّبی(ص)فی‌قول الله عزّوجل :« وما كنت بجانب الطّور اذ نادينا » قال كتب الله عزّوجل كتاباً قبل ان

یخلق الخلق بالفی عام فی ورقة آس . ثمّ وضعها علی العرش ثمّ نادی[۱] یا امّة محمد انّ رحمتی سبقت غضبی اعطیتکم قبل ان تسألونی وغفرت لکم قبل ان تستغفرونی من لقینی منکم یشهد ان لااله الّا الله و ان محمداً عبدی و رسولی ادخلته الجنّة « و لکن رحمة من ربّك » ای لکن ارسالنا ایّاك فی هذه الامّة کان رحمة من ربّك لتنذر قوماً لم یأتهم رسول من قبلك لکی یتذکّروا فیهتدوا بهذا القران الی طریق رشدهم

« و لو لا ان تصیبهم مصیبة » این کنایت از کفره قریش است و مصیبت آنجا عذاب و نقمت است و جواب این سخن محذوف است چنان که در نوبت اوّل گفتیم معناه « و لو لا ان تصیبهم مصیبة بما قدّمت ایدیهم فیقولو اربّنا لو لاارسلت الینا رسولا فنتّبع آیاتك و نکون من المؤمنین » لارسلنا علیهم العذاب قبل ان تأتیهم. وقیل معناه لو لا انّه اذا اصابتهم مصیبة فی الاخرة فیقولون ربّنا هلّا « ارسلت الینا رسولا فنتّبع آیاتك و نکون من المؤمنین » ما ارسلناك الیهم رسولا و لکنّا بعثناك الیهم مبالغة فی الزام الحجّة و قطع المعذرة « لئلا یکون للنّاس علی الله حجّة » بعد الرّسل .

« فلّما جاءهم الحق من عندنا » حق اینجا قرآن است چنانکه درسورة الزخرف گفت : « حتّی جاءهم الحق و رسول مبین » ، « ولما جاءهم الحقّ قالوا هذا سحر » ودر سوره ق گفت : « بل کذّبوا بالحقّ لمّا جاءهم » و در سورة الانعام گفت : « فقد کذّبوا بالحق لماجاءهم » ای بالقران لما جاءهم ، وقیل الحقّ هاهنا محمد من عندنا ای بامرنا و وحینا . « قالوا لو لا اوتی مثل ما اوتی موسی » چون شبهتی نمی‌دیدند در قرآن همین توانستند گفت که هلّا انزل علیه القرآن جملة کما انزلت التوراة علی موسی جملة . وقیل « لو لااوتی ما اوتی موسی » ای هلّا انزل علیه الایات الظّاهرة کالید والعصا مثل ما اعطی موسی » چرا آیات و معجزات ظاهر بمحمد ندادند چنان که موسی را عصا و ید بیضا دادند . این مقالت یهود است و روا باشد که مقالت قریش بود بتعلیم یهود رب العالمین گفت بجواب ایشان : قل یا محمد لقریش « اولم یکفروا »

یعنی ـ **الیهود** الّذین علّمو کم هذه‌الحجّة « بما اوتی **موسی** من قبل قالوا ساحران تظاهرا » یعنی **موسی وهارون** بر قرائت اهل **کوفه** قالوا سحر ان تظاهرا ارادوا **التوراية** و **القرآن** . و قیل «سحر ان تظاهرا» یعنی ـ العصا والید البیضاء .

قوم **موسی** گفتند یا **موسی** که دو جادوئی‌است‌یکی جادوئی **تورات** ودیگر جادوئی **قرآن** با یکدیگر راست شده وبقولی عصا و ید بیضا دو جادوی‌اندبهم راست شده . **کلبی** گفت : مشرکان **قریش** جماعتی‌رافرستادند **بمدینه** واز علماء **یهود** خبر ونعت **مصطفی** (ص) پـرسیدند . ایشان نعت و صفت وی چنان کـه در **تورات** بود **گفتند** و بیان کردند . جماعت با**مکه** آمدند و آنچه از علماء **یهود** شنیده بودند بـا **قریش** گفتند . **قریش** جواب دادند که **محمدوموسی** ساحران تظاهرا «ای ـ تعاونا **محمد** و **موسی** دو جادواند هام پشت شده‌اند سحران تظاهرا **قرآن** و **تورات** دو جادوئی است با یکدیگر راست‌شده. «وقالوا» یعنی ـ کفّار قریش « انـّا بـکلّ‌کافرون» ای ـ بکلّ الانبیاء و بـکتبهم کافرون .

« قل فأتوابـکتاب » ای ـ قل یا **محمد** لهولاء الـکفّار ، الّذین یقولون هذاالقول « فاتوا بـکتاب من عندالله هو اهدی » من **التورات والقرآن** لطریق‌الحق «ان کنتم صادقین » فی زعمـکم انّ هذین الـکتابین سحران .

« فان لم یستجیبوا لك » و لایستجیبون هذا کقوله: « فان لم‌تفعلوا ولن‌تفعلوا» و العرب تضع هذاالـکلام موضع الایاس ادلیس‌فی‌هذاالـکلام سبیل الی‌انّـهم‌یستطیعون ان یستجیبوا بحال « فاعلم انـّما یتّبعون اهواءهم ومن اضلّ ممّن اتبع هویه بغیرهدی من الله » ای ـ بغیر حجة و بیّنة و برهان « انّ الله لایهدی القوم الظّـالمین » درقرآن بسیار بیاید مثل این که : « انّ الله لایهدی القوم الظّـالمین » و همه مفسرانست‌آنجا که گفت : « انّ الله لایهدی من یضّل » . الله راه ننماید کسی را که هم الله اورابی‌راه کند . وقیل معناه انّ‌الله لایهدی الّذین سبقت لهم من الله الشّقوة فی علمه‌السّابق .

« و لقد وصّلنا لهم القول » . قيل القول هاهنا هو **القرآن** ، والمعنى ـ انزلناه شيئاً شيئاً ليكونوا اوعى له ، كقوله : « وقرآناً فرقناه » الايه وقيل القول تكرار الوعظ و متابعة الاحتجاج اى ـ تابعنا لهم المواعظ و الزّواجر و بيّنا لهم ما اهلكنا من القرون قرناً بعد قرن ، فاخبرنا هم انّا اهلكنا قوم **نوح** بكذا وقوم **هود** بكذا وقوم **صالح** بكذا « لعلّهم يتذكرون » فيخافوا ان ينزل بهم ما نزل بمن قبلهم . و قيل وصّلنا لهم الحجّة بالحجّة والبشرى بالنّذارة والتّرغيب بالتّرهيب لكى يتفكّروها ويعتبروا . وقيل « وصّلنا لهم » خبر الدّنيا بخبر الاخرة حتّى كأنهم عاينوا الاخرة فى الدّنيا ، وصّلنا ـ مبالغة الوصل ، وحقيقة الوصل ـ رفع الحائل بين الشيئين .

« الّذين آتيناهم الكتاب » هذه الايات الاربع عوارض فى قصّة **قريش** الى قوله «لانبتغى الجاهلين » ثمّ يرجع الكلام اليه « الّذين آتينا هم الكتاب » يعنى **عبدالله بن سلام** واصحابه من مسلمة اهل الكتاب. وقيل هم اهل **الانجيل** قدموا على رسول الله(ص) ثلاثة و ثلاثون من **الحبشة** وسبعة من **الشام** . « من قبله » اى ـ من قبل **القرآن** لتقدّم ذكره.وقيل من قبل **محمد**« هم به » اى ـ **بمحمد** و **القرآن** يؤمنون يصدّقون .

« و اذا يتلى عليهم قالوا آمنّا به انّه الحقّ من ربّنا » اى نشهد انّه الحق الذى اخبرنا به ربنّا فى كتبه . « انّا كنّا من قبله » اى من قبل مجى **محمد** ونزول **القرآن** « مسلمين » داخلين فى دين الاسلام .

قومى اهل كتاب بودند كه در دين اسلام آمدند و **بوجهل** ايشانرا سرزنش كرد وايشان بجواب **بوجهل** گفتند اين **قرآن** حقّ است و راست ازخداوند ما ،وما پيش از **قرآن** خود مسلمان بوديم كه **موسى** راتصديق كرديم و **تورات** بپذيرفتيم و صفت و نعت **محمد** كه در **تورات** خوانده بوديم براست داشتيم و بوى ايمان آورديم .

« اولئك يؤتون اجرهم مرّتين » يعنى هولاء القوم هم الّذين يؤتيهم الله ثوابهم فى الاخرة مرّتين:مرّة بايمانهم بالكتاب الّذى انزل قبل **محمد** (ص) ، و مرّة بالايمان

بمحمد و **القرآن** ؛ وهذا فی حدیث صحیح رواه **ابوموسی** عن رسول الله ثلاثةیوتون اجرهم مرّتین : رجل کانت له جاریة فعلّمها فاحسن تعلیمها و ادبها فاحسن تأدیبها ثمّ تزوّجها فله اجره مرتین ؛ و عبد ادّی حق‌الله و حق مـوالیه ، و رجل آمن بالـکتاب الاوّل ثمّ آمن **بالقرآن** فله اجره مرتین « بما صبروا » یعنی صبروا علی تسفّه**الیهود** علیهم حین اسلموا « و یدرؤن بالحسنة السیّئة» ای یدفعون ما یلحقهم من‌الاذیةبالحلم والاحتمال و عن **انس** قال قال النبی (ص) ثلاث من لم‌یکن فیه فلا یعتدّ بعمله : حلم یردّ به جهل جاهل؛ و ورع یحجزه عن معاصی‌الله ؛ و حسن خلق یعیش به فی‌النّاس .

« قوله و ممّا رزقناهم ینفقون » ای ـ یتصدّقون علی‌الفقراء

«واذاسمعوااللّغواعرضواعنه»هذااللغوقول **الیهود لعبدالله بن سلام**حین‌اسلم هوشرّناوابن‌شرّنابعدماکانوایقولون‌هوخیرناوابن‌خیرنا.لغواینجاباطل‌استوسخن‌بیهوده چنانـکه در سورة **المؤمنون** گفت :«والّذین هم عن‌اللّغو» ای‌ـعن الباطل«معرضون» و در **حم السجده** گفت حکایة عن قول الـکفّار«لاتسمعوا لهذا**القران** والغوا فیه» ای تـکلّموا فیه بالباطل والاشعار . ودرقرآن لغو است بمعنی سوگند بدروغ که سوگند خواره پندارد که در آن راست گوی است و او را در آن کفّارت و اثم نـه . و ذلك قوله : « لایوآخذکم الله باللّغو فی‌ایمانکم » و آنجـا که در صفت اهل بهشت گفت: « یتنازعون فیها کأساً لالغو فیها » ، «لایسمعون فیها لغواً ولا کذّابا » « لایسمعون فیها لغواً ولا تأثیماً » یعنی ـ لایسمعون فی‌الجنـّة لغواً ای الحلف عند شرب الخمر کفعل اهل‌الدّنیا اذاشربوا الخمر . « وقالوا لنااعمالنا و لکم اعمالکم » هذا کما قال‌لرسوله: « فقل لی عملی و لـکم عملکم » « لکم‌دینـکم ولی دین» ، ـ « سلام علیکم »هذاالسّلام ها هنا لیس بتحیّة انـّما هو برآءة و مفارقة کقوله عزّوجلّ : « واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً » و کقوله : « فاصفح عنهم وقل سلام ، » این‌سلام انبازی باز کردن است نه ورود دادن . ازینجا است که دبیر سخن تمام کندبنویسد : « والسّلام » . «قیل‌معناه

بيننا و بينكم المتاركة وقوله « لانبتغى الجاهلين » يعنى لانبتغى جـواب الجاهلين و جهلهم .

« انـّك لاتهدى من احببت » اى ـ انـّك لا تقدر على هداية من تحبّ هدايته لكنّ الله يقدر على هداية « من يشاء وهو اعلم بالمهتدين » اى ـ بمن قضى لـه ان يهتدى . اجمع المفسرون على انـّها نزلت فى **ابى طالب** وفى **الصحيحين** انّ سبب نزول الاية انّ **اباطالب** لما حضرته الوفاة جاءه رسول الله (ص) فوجد عنده **اباجهل وعبدالله بن ابى امية** ، فقال رسول الله يا عمّ قل لااله الّا الله كلمة احاجّ لك بها عند الله . قـال **ابوجهل و عبدالله بن ابى امية** : اترغب عن ملّة بن **عبدالمطّلب** ؟ فلم يزل رسول الله يعرضها و يعاودانه بتلك المقالة حتـّى قال **ابوطالب** آخر ما كلّمهم به انا على ملّة **عبدالمطّلب** و ابى ان يقول لا الّه الّا الله . فقال رسول الله (ص) : لاستغفر لك ما لـم اُنـه عنك فانزل الله «ماكان للنبىّ والّذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين» الآية وانزل فى **ابى طالب** انـّك لاتهدى من احببت و روى **ابوهريرة** قال قال رسول الله (ص) لعمّه قل لا اله الّا الله اشهد لك بها يوم القيامة قال : لو لا ان تعيّرنـى نساء **قريش** يقلن حمله على ذلك الجزع لاقررت بها عينك. فانزل الله : انـّك لاتهدى من احببت » يعنى **اباطالب**. « ولكنّ الله يهدى من يشاء » يعنى **العباس** .

و روى انّ **اباطالب** قال **لقريش** صدّقوا ابن اخى و آمنوا به ترشدوا و تفلحوا فقال له النـّبى (ص) تامرهم بالنـّصيحة لانفسهم و تتركها لنفسك؟ و هذا لقوله : وهم ينهون عنه و يناون عنه يعنى **اباطالب** ينهى النـّاس عن اذاه و يتباعد عنه . فقال **ابوطالب** للنبى فما تريد ؟ فقال : اريد ان تشهد شهادة الحقّ اشفع لك عندالله. فقال : انـّى لاعلم انـّك صادق و لكنى اموت على ملّة اشياخى و **عبدالمطلب** و **هـاشم** و **عبد مناف** و **قصى** .

و عن **الزهرى** عن **محمد بن جبير** عن ابيه قال لم يسمع احد الوحى يلقى على

رسول‌الله الاّ **ابوبکر الصدیق** فانّه اتی النبیّ فوجده یوحی الیه، فسمع: «انّک لا تهدی من احببت و لکنّ الله یهدی من یشاء و هو اعلم بالمهتدین»

«و قالوا ان نتبع الهدی معک» الهدی هاهنا هو التّوحید کقوله: «هو الّذی ارسل رسوله بالهدی» یعنی ـ بالتوحید. و قیل هو القرآن کقوله فی **النجم**: «و لقد جاءهم من ربّهم الهدی» ای ـ **القرآن** و کقوله فی **بنی‌اسرائیل**: «و ما منع النّاس ان یؤمنوا اذ جاءهم الهدی» یعنی ـ **القرآن** فیه بیان کلّ شیء «الاّ ان قالوا ابعث‌الله بشراً رسولا». «و قالوا ان نتبع الهدی معک» نزلت فی **الحارث بن عثمان بن نوفل بن عبدمناف**. این حارث پیش **مصطفی** آمد و گفت مامیدانیم که تو؛ پیغامبر راست گوئی و آنچه میگوئی و آورده راست است ودرست و اگرما اتّباع تو کنیم وبر پی قرآن و توحید رویم چنانکه تو رفتی عرب ما را ازین زمین مکّه بربایند بقهر و قتل و غارت که انگه ما مخالف ایشان باشیم در دین و با ما محابا نکنند و بر جای بنگذارند، ربّ العالمین آن حجّت ایشان بر ایشان شکست و بجواب ایشان گفت: «اولم نمکّن لهم حرماً آمناً» نه ما ایشانرا جائی ساختیم و ممکن کردیم در حرمی با آزرم بی بیم که امن آن حرم درهمه طباع سرشته مرغ با مردم آشنا و از ایشان ایمن و آهو از سگ ایمن وهر ترسنده که در حرم شد ایمن گشت عرب چون این میدانند از کجا روا دارند قتل وقتال و غارت در حرم. وآن خداوند که شما را در حال کفر وشرک ایمن نشاند درین بقعت درحال ایمان وتوحید اولی تر که ایمن نشاند و دشمن ازشما باز دارد. انگه صفت حرم کرد و کثرت نعمت در وی: «یجبی الیه» قرأ **نافع** و **یعقوب** تجبی الیه بالتّاء لاجل الثمرات، ای ـ تجلب الیه من الاماکن ثمرات الارضین رزقاً من لدنّا لاتری شرقی الفواکه و غربیّها مجتمعة الاّ **بمکه** لدعاء **ابراهیم** (ع) حیث قال: «و ارزقهم من الثمرات و لکن اکثرهم لا یعلمون» لا یتدبّرون انّ الّذی فعل ذلک بهم وهم کافرون قادر علی ان یفعل بهم وهم مؤمنون وقیل انّ «اکثرهم

لايعلمون » انّ ذلك من انعام الله عليهم فهم يا كلون رزقه و يعبدون غيره .

« ثمّ خوّفهم فقال :«و كم اهلكنا من قرية » يعنى من اهل قرية «بطرت معيشتها » يعنى بطر اهلها فى معيشتهم فحذف « فى »فانتصب على نزع الخافض .وقيل هو نصب على التّميز والبطر والاشر و احد و هو سوء احتمال النعمة و مقابلتها بضدّ ما يجب مقابلتها به . « فتلك مساكنهم » خراب ترونها فى مجيئكم و ذهابكم «لم تسكن من بعدهم » اى ـ من بعد هلاك اهلها « الاّ قليلا » لم تخرب وقيل الاّ قليلا منها سكنت و قيل سكنها الهام و البوم ، وقيل لم يسكنها الّا المسافرون ينزلونها ساعة ثم يرتحلون « و كنّا نحن الوارثين » لم يبق لها مالك الّا الله وهذا وعيد للمخاطبين .

«وما كان ربّك » يا **محمد** « مهلك القرى » اى ـ البلدان الّتى حوالى **مكة** فى عصرك و زمانك « حتّى يبعث فى امّها » يعنى **مكة** وهى **ام القرى** لانّ الارض دحيت من تحتها يبعث الرّسول ابلاغا للعذر و الزاماً للحجّة : يريد به **محمداً** (ص) « يتلوا عليهم » آيات الله و يبيّن لهم دعوته « و ما كنّا مهلكى القرى » اى وما عذّب الله اهل بلدة من البلاد الّا وهم به كافرون ، ولتوحيده جاحدون و لحجته معاندون و « الظالمون » هم الذين ظلموا انفسهم بالكفر و الشّرك و قيل هم الذين يظلم بعضهم بعضاً .

«وما اوتيتم من شيء فمتاع الحيوة الدّنيا » زائلة مضمحلة، سمّاها متاعاً لانّها تفنى ولا تبقى كمتاع البيت . وماعندالله من الثواب افضل وادوم . « افلاتعقلون » افلاتفهمون فتميّزوا بين المضمحلّ الذاهب و بين الباقى الدائم . و قرأ **ابوعمرو** : افلا يعقلون بالياء ، و وجهه ظاهر .

« افمن وعدناه وعداً حسنا» يعنى **عليا** و **حمزة** و الوعد الحسن الجنة ونعيمها فهو لاقيه اى: مدركه و مصيبه لامحاله اذ لاخلف لوعدنا كمن متّعناه متاع الحيوة الدنيا الّذى هو مشوب بالتنغيض والتكدير زائل عن قريب وهو **ابوجهل** . وقيل فى النبىّ (ص) و

ابی جهل، وقیل نزلت فی عمار والولید بن المغیرة، «ثم هو یوم القیمة من المحضرین» فی النّار نظیره: «و لولا نعمة ربّی لکنت من المحضرین»

«ویوم ینادیهم فیقول این شرکائی الّذین کنتم تزعمون» یروی فی الحدیث مطیّة الکذب زعموا وهو قوله عزّوجلّ «بزعمهم» ای- بکذبهم والعامل فی «یوم ینادیهم».

«قال الّذین حقّ علیهم القول»، ای- اذا احشروا واحضروا للعقاب یقال لهم: «این شرکائی الذین کنتم تزعمون» و سؤالهم عن ذلک ضرب من ضروب العذاب لانّه لاجواب لهم الاّ مافیه فضیحتهم و اعترافهم بجهل انفسهم. «قال الّذین حقّ علیهم القول» وهم کفرة الجنّ والشیاطین «الّذین حقّت علیهم» کلمة العذاب الدّاخلین تحت قوله تعالی لابلیس: «لاملانّ جهنم منکم اجمعین»، «ربّنا هؤلاء کفار بنی آدم الّذین اضللناهم باستدعائنا ایّاهم الی الکفر بوسوستنالهم وتزییننا لهم بالقول والشبه «اغویناهم کما غوینا» ای- اضللناهم عن الطّریق فضلّوا باتّباعهم ایّانا مقلّدین بغیر حجّة کما ضللنا نحن باتّباعنا اسلافنا مقلّدین بغیر حجّة «تبرّأنا الیک» منهم «ما کانوا ایّانا یعبدون» یطیعوی بامرنا واکراه من جهتنابل کانوا یتّبعون اهوآءهم و قیل ما کانوا ایّانا یعبدون بسلطان و حجة من قوله تعالی. «وما کان لی علیکم من سلطان» «الاّ ان دعوتکم فاستجبتم لی» وقیل «الذین حقّ علیهم القول» هم الدّعاة الی الشّرک و یکون الشّرکاء غیرهم فیقولون خوفا علی انفسهم و اشفاقا من ان یزادفی عذابهم بسبب اغوائهم ایّاهم ربّنا انّما اغویناهم لانّا امرنا هم بعبادتنا.

حاصل معنی آنست که فرداچون ربّ العزة گوید با مشرکان برسبیل تقریع و توبیخ: «این شرکائی الّذین کنتم تزعمون» فی الدّنیا انّهم شرکائی فی الالهیة و کنتم تعبدونها و تدعون انّها تنفعکم فاینهم؟ کجااند آنان که شما دعوی کردید که انبازان من اند و شما را از ایشان نفع است؟ چون این خطاب با عابدان رود معبودان باطل که شیاطین اند گویند، که خداوند اما وسوسه و شبهتی در دل ایشان

افکندیم و بسبب آن که خود بی راه و کافر بودیم و کفر و شرك بر ایشان آراستیم بی حجّتی و برهانی ایشان بهواء نفس خویش بر پی ما برفتند و گمراهی گزیدند بتقلید بی حجّت. نه ما ایشانرا بعبادت خود فرمودیم ونه باکراه بر آن داشتیم. بیزاریم ما از پرستش ایشان و از آن که ما را بهوآء نفس خود پرستیدند نه‌بأمر ما. باین معنی «ما» مصدری است نه ماءنفی. یعنی ـ «تبر أنا الیك» «ممّا کانوا ایّانا یعبدون» فحذف «من»،واگرماءِ نفی گوئیم «تبرّ انّا الیك» وقف تمام است ،آنکه گوی «ما کانوا ایّانایعبدون» بسلطان منّا و بامرنا لکنّا دعوناهم فاستجابوا لنا.

قول دیگر آنست که «الّذین حقّ علیهم القول» داعیان ضلالت‌اند نه معبودان، چون این خطاب آید که: «این شرکائی» ایشان از بیم آن که در عذاب بیفزایند بسبب اغوآء ایشان گویند: ربّنا انّما اغویناهم لا انّا امرناهم بعبادتنا.

آنگه کفّارِ بنی آدم‌را گویند:«ادعواشرکاءکم»خوانیداین‌انباز گرفتگان‌خویش را. اضاف الیهم لادّعائهم انّها شرکاء الله. ای ـ ادعوهم‌لیخلصوکم.خوانید ایشانرا تا شما را فریاد رسند و از عذاب برهانند،«فدعوهم فلم یستجیبوا لهم». همانست که جائی دیگر گفت: «و جعلنا بینهم موبقاً» و قال فی موضع آخر: «و من اضلّ ممّن یدعوا من دون‌الله من لا یستجیب له الی‌یوم القیمة...» الآیه. «ورأوا العذاب لو انّهم کانوایهتدون» اینجامضمریست: یعنی‌ـ «رأواالعذاب»فودّوا« لوانّهم کانوا یهتدون». و قیل معناه لوانّهم مهتدون فی الدّنیا ما رأوا العذاب فی الاخرة.

«و یوم ینادیهم» ای ـ اذکر یوم ینادی الله الکفّار نداء تقریع و توبیخ، «فیقول‌ماذا اجبتم المرسلین» الّذین‌ارسلتهم‌الیکم‌حین دعوکم الی‌توحیدی وعبادتی.

«فعمیت علیهم الانباء» ای‌ـخفیت علیهم‌الاخبار والتبست‌علیهم الحجج «فهم لا یتساءلون» لایسأل بعضهم بعضاً‌عن العذر والحجّة رجاء ان یکون عنده عذراً وحجّة لانّ الله ادحض حجّتهم. و قیل لایسأل بعضهم بعضاً ان یحمل عنه شیئاً من ذنوبه.

وقیل لایتساءلون بالانساب والقرابات لشغل کلّ واحد منهم بنفسه .

« فامّا من تاب » ای شهد و اقرّ و آمن، ای ـ قبل و صدّق وعمل صالحاً، یعنی ـ عمل الدین کلّه ، « فعسی ان یکون من المفلحین » ، « عسی » من الله واجب، و انّما قال « فعسی » یعنی ان ـ دام علی التّوبة والعمل الصّالح .

« و ربّك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة » ای ـ له الامر و المشیّة فیخلق ما یشاء و یحکم مایرید .

این آیت را دو تأویل گفته‌اند : یکی آنست که «ویختار» وقف کنی یعنی ـ یخلق مایشاء ویختار مما یخلق مایشاء، خداوند تو می آفریند آنچه خواهد، واز آنچه آفریند آنچه خواهد گزیند. آنکه گفت : « ما کان لهم الخیرة » « ما » نفی است . یعنی ـ که ایشانرا گزین نیست که چیزی گزینند یا چیزی پسندند ، همانست که جائی دیگر گفت : «وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم » . وانشدوا فی معناه :

العبد ذو ضجر والرّبّ ذو قدر والدّهر ذو دول والرزق مقسوم
والخیر اجمع فیما اختار خالقنا وفی اختیار سواه اللّؤم والشوم

وجه دیگر « ما » بمعنی الّذی است ولهم الخیرة وقف است ؛ ای ـ یخلق ما یشاء و یختار الّذی کان لهم فیه الخیرة. یعنی ـ یختار ما هو الا صلح لهم. این آیت جواب قول **ولید مغیره** است که گفت : « لولا نزّل هذا **القرآن** علی رجل من القریتین عظیم » ، یعنی نفسه و **ابا مسعود الثقفی**. چرا نه **قرآن** که می فرستادند ونبوّت که می دادند بیکی ازین دو مرد دادندی که عظیم دو شهراند . ربّ العالمین گفت: یا **محمد** خداوند تو است که اختیار کند؛ واو را رسد که گزیند نبوّت را آنکس که خواهد نه ایشانرا . همانست که گفت : « الله اعلم حیث یجعل رسالاته » « الله یصطفی من الملئکة رسلا و من الناس » و گفته‌اند جواب اشراف **قریش** است که میگفتند:

انّما يصحب **محمداً** الفقرآء واراذل النّاس ولولاذلك لآمنّا. قومی درویشان و گدایان و نا کسان مردم بصحبت **محمد** افتاده‌اند واگر نه ایشان بودندی ما ایمان آوردیمی. ربّ العالمین گفت: «و ربّك يخلق ما يشاء و يختار» لصحبة رسوله و نصرة دينه من يشاء وهم الصّحابه رضوان الله عليهم اجمعين. وفی ذلك ما روى عن **جابر بن عبدالله** عن النبىّ (ص) قال: «انّ الله عزّوجلّ اختار اصحابى على جمع العالمين سوى النبيّين والمرسلين و اختارلى من اصحابى اربعة: **ابابكر** و **عمر** و **عثمان** و **علياً** رضى الله عنهم. فجعلهم خير اصحابى وفى كلّ اصحابى خير و اختار امّتى على سائر الامم، و اختارلى من امّتى اربعة قرون بعد اصحابى: القرن الاوّل و الثانى و الثالث تترى و الرّابع فرداً.»

و عن **عمرو بن دينار** عن **وهب** عن اخيه فى قوله: «وربّك يخلق ما يشاء ويختار» قال اختار من الغنم الضّان و من الطّير الحمام.

الخيرة اسم بمعنى المختار، تقول **محمد** خيرة الله من خلقه وهوفى الاصل مصدر كالطّيرة. والخيرة ـ المصدر ـ من اختار كالرّيبة من ارتاب. «سبحان الله» تنزيهاً له عن ان يكون لاحد عليه اختيار، «و تعالى عمّا يشركون» اى ـ تعظّم عن ان يكون له شريك. وقيل معنى الايه يختار للشفاعة من يشاء فيأذن له فيها «ما كان لهم الخيرة» فيختاروا الاصنام لتكون لهم شفعاء.

«و ربّك يعلم ما تكنّ صدورهم و ما يعلنون» يقال اكننت الشّیء اذا اخفيته فى نفسك؛ فاذا صنته قلت كننته. و المعنى ـ و ربّك يعلم ما تضمر صدورهم ويستتر «و ما يعلنون» اى ـ يبدون بالسنتهم وجوارحهم. بيّن الله تعالى انّ اختياره من يختار منهم للايمان على علم منه بسرائر امورهم وبواديها و انّه تعالى يختار للخير اهله فيوفّقهم و يولّى الشّرّ اهله و يخلّيهم و ايّاه.

«و هوالله لا اله الّا هو» يعنى ـ وربّك هو الاله على التحقيق الّذى يستحقّ الالهيّة ليس فى السموات و الارض اله غيره، هوالمحمود على الحقيقة فى الدّنيا والآخرة

لانّه هو المنعم فیهما « فله الحمد » فیهما . و قیل « له الحمد فی الاولی والآخرة » یحمده الانبیاء والمرسلون، والمؤمنون فی‌الدّنیا و الآخرة « وله الحکم » النّافذ فی الدّنیا والاخرة لامعقّب لحکمه وله الخلق والامر،لایسئل عما یفعل ومصیر الخلق کلّهم فی عواقب امورهم الی حکمه فی‌الآخرة. وقیل حکمه فی‌الدّنیا انّه لایجوز لاحد ان یتجاوز حدّاً من حدوده و حکمه فی‌الآخرة انّ احداً لایملك فیها حکماً .

« قل ارأیتم » یا معشر الکفّار « ان جعل‌الله علیکم اللّیل سرمداً » ابداً دائماً «الی‌یوم‌القیامة » هل تعلمون فی‌السّموات و الارض احداً غیره یقدر علی کشف اللّیل عنکم و اتیانکم بضیاء ای نهار مُضیء یتصرفون فیه فی معاشکم وتصلون‌الی منافعکم و کسبکم . « افلا تسمعون » هذه‌الحجّة .فتدبّروا بموجبها اذ کانت بمنزلة النّاطقة. و قیل « افلا تسمعون » ای ـ افلا تقبلون، کقوله : « سمع الله لمن حمده » ای ـ قبل الله حمد من حمده .

«قل ارأیتم ان جعل الله علیکم » هذا « النّهار » المضیء بضیائه « ابداً الی یوم القیامة»هل تعلمون فی‌السّموات‌والارض احداً غیر الله یقدر علی ایراد لیل مظلم‌علیکم لکی تسکنوا فیه عن حرکاتکم و تریحوا فیه انفسکم عمّا نالها من النّصب و التّعب « افلا تبصرون » اللّیل والنّهاروما فیهمامن‌اسباب البقا و المعاش.وقیل.«افلاتبصرون» اختلاف اللّیل والنّهار فتعلموا بذلك انّ‌العبادة لاتصلح الّا لمن انعم علیکم بذلك‌دون غیره .

« و من رحمته جعل لکم اللّیل و النّهار لتسکنوا فیه و لتبتغوا من فضله » تقدیره ـ جعل لکم اللّیل لتسکنوا فیه والنّهارلتبتغوامن فضله »« و لعلکم‌تشکرون» لکی تشکروا‌الله‌علی نعمه .

« و یوم ینادیهم فیقول این شرکائی الّذین کنتم تزعمون » کرّرالنّداء ؛ «این

شركائى » لانّ النّداء الاوّل التّقرير بالاقرار على النّفس بـالغى الّـذى كانوا عليه و دعوا اليه والثّانى التّعجيز عن اقامة البرهان لما طولبوا بـه بحضرة الاشهاد مع انّـه تقريع بالاشراك بعد تقريع .

« و نزعنا من كلّ امّة شهيداً » يعنى ـ اخرجنا و احضرنا «من كلّ امّة» يعنى ـ رسولهم الّذى ارسل اليهم. نظيره : « فكيف اذ جئنا من كلّ امّة بشهيد »، «ويوم نبعث من كلّ امّة شهيداً » ، يشهد عليها بما اجابت به فيما دعيت اليه من التّوحيد و انّـه قد بلغهم رسالة ربّـه . وقيل يشهد عليهم بجميع اعمالهم. وقال بعضهم عُنى بالشّهيد ـ العدول من كلّ امّة ـ و ذلك انّـه سبحانه لم يخلّ عصراً من الاعصار عن عدول يرجع اليهم فى امر الدين و يكونون حجة الله على النّاس يدعونهم الى الـدين فيشهدون على النّـاس يوم القيامة بما عملوا من العصيان . وقد روى عن النّبى (ص) انّـه قال : « انّ الله نظر الى اهل الارض عربهم و عجمهم برّهم وفاجرهم ، فمقتهم جميعاً غير طـايفة من اهل الـكتاب » :

ثم اختلفوا فى كيفيّة الشّهادة فقال بعضهم يشهدون على اهل عصرهم و زمانهم كما قال الله تعالى مخبراً عن عيسى (ع) : « و كنت عليهم شهيداً ما دمت فيهم ». وقيل يشهدون عليهم و على من بعدهم ، كما جاء فى الحديث : « انّ اعمال الامّة تعرض على النّبى (ص) ليلة الاثنين و الخميس» .

« فقلنا هاتوا برهانـكم » اى ـ قلنا للمشهود عليهم « هاتوا برهانـكم » وحجّتـكم على صحّة ما كنتم تدينون به ليكون لـكم تخلص عمّا شهدوا عليـكم ، « فعلموا انّ الحق لله » يعنى فبهتوا و تحيّروا وعلموا يقيناً انّ الحجّة البالغة لله عليهم و انّـه لاحجّة لاحد منهم على الله . وقيل فعلموا انّ الحق ما اتاه الرّسل به « و ضلّ عنهم » اى ـ ذهب عنهم « ماكانوا » يرجونه من معبوديهم ذهاباً لايظهر له اثر .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « و ما کنت بجانب الغربی ... » الآیه ، ای سیّد عالم ، ای مهتر ذرّیت آدم ، ای در زمین مقدّم و در آسمان محترم ، ای ناظم قلادهٔ نبوّت ای ناشر اعلام رسالت ، ای مؤیّد ارکان هدایت ای کاشف اسرار ولایت ، ای واضع منهاج شریعت ، تو نبودی در آن جانب غربی بر کوه **طور سینا** که ما با **موسی** سخن گفتیم و حدیث تو کردیم و کمال عزّ تو و جاه و شرف تو و امت تو وا او نمودیم ، گفتیم یا **موسی** اگر میخواهی که بنزدیك ما رفعت و قربت یابی پیغامبر آخر الزّمان را درود بسیار ده و نام و ذکر او بسیار گوی که وی بر گزیدهٔ ماست نواختهٔ لطف و بر کشیدهٔ عطف ما است ، عارف بتعریف ما و نازندهٔ بوصال ما . نرگس روضهٔ جود است و سرو باغ وجود . حقّه دُرِّ حکمت است و نور حدقهٔ عالم قدرت ، مایهٔ حسن جهان و مقصود از آفرینش عالم و عالمیان . یا **موسی** لولاه ما خلقت الافلاك . اگرنه جمال و کمال ویرا بودی نه عالم بودی نه آدم .

... ای درّ خوشاب   آدم نزدی دمی درین کوی خراب

یا **محمد** چه زیان داشت ترا که در آن مشهد طور حاضر نبودی من حاضر بودم و ترا نیابت داشتم و حضور من ترا به از حضور تو خودرا .

پیر طریقت اینجا سخنی نغز گفته : الهی از کجا باز یابم من آن روز که تو مرا بودی و من نبودم ، تا باز بدان روز نرسم میان آتش و دودم ، اگر بدو گیتی آن روز من یابم پر سودم ، ور بود خودرا دریابم به نبود خود خشنودم .

قوله: « و ما کنت بجانب الطّور اذ نادینا » . یا **محمد** تو نبودی بر جانب طور

که ما امّت ترا برخواندیم از اصلاب پدران وسبب آن بود که **موسی** گفت بارخدایا من در **تورات** میخوانم صفت وسیرت امّتی سخت آراسته و پیراسته و بخصال حمیده ستوده، ایشان امّت کدام پیغامبراند؟ یکی از علماءِ طریقت صفت و سیرت این امّت گفته که در میان ایشان جوانمردانی‌اند که دنیاو آخرت در بادیه وقت ایشان دومیل است. بهشت‌ودوزخ‌بر راه‌درد ایشان دومنزل‌است‌وهرچه دون حقّ بنزدیك‌ایشان‌باطل است. بروز در منزل راز اند بشب در محمل نساز، بروز در صنایع نظر اند بشب در مشاهدهٔ صنع(۱). بروز با خلق درخُلق بشب با حق بر قدم صدق بروز راه جویند بشب راز گویند. مفلسان‌اند ازروی نعمت، لکن توانگران‌اند ازروی‌صحبت. دنیا که‌آفرید بآن آفرید تا ایشان اورادانند. عقبی که‌آفریدبآن‌آفریدتاایشان‌اورا بینند. او جلّ جلاله بهشت که آراید بدوستان خود آراید و دوستان را بدل آراید و دل را بنور جلال خود آراید. آن‌ماه رویان فردوس از هزاران سال باز درآن بازار گرم‌در انتظاراند(۲) تا کی‌بود که رکاب دولت این جوانمردان باعلی علّیین رسانند و ایشان بطفیل اینان قدم در آن موکب دولت نهند که: «فهم فی روضةٍ یحبرون».

...رجعنا الی القصّة. **موسی** (ع) صفت‌این‌امّت در **تورات** بسیارمی‌دید، گفت: بار خدایا اینان امّت کدام پیغامبراند؟ گفت امّت **احمد**. **موسی** گفت: بار خدایا میخواهم که ایشانرا ببینم. فرمان آمد که: یا **موسی** لیس الیوم وقت ظهورهم، امروز روز زمان ایشان نیست ور خواهی آواز ایشان ترا بشنوانم. فنادی یا امّة **احمد**، ربّ العالمین بجلال عزّ خود وبکمال لطف خود امّت **احمد** را برخواند و ایشان از اصلاب‌پدران‌همه‌جواب دادند تا **موسی** سخن ایشان بشنید. آنگه روانداشت که ایشانرا بی تحفه‌ای بازگرداند، گفت: اعطیتکم قبل ای تسألونی وغفرت لکم قبل ان تستغفرونی.

---

(۱) بروز در نظرصنایع‌اند بشب در مشاهدهٔ صانع (ج) (۲) منتظراند (ج)

و بر وفق این قصّه و بیان این معنی خبر **مصطفی** است (ص) : روی **انس بن مالک** قال قال رسول‌الله (ص) : « انّ **موسی** کان یمشی ذات یوم بالطّریق فناداه الجبّار : یا **موسی** ، فالتفت یمیناً و شمالا ولم یر احداً . ثمّ نودی الثانیة : **یاموسی** فالتفت یمیناً وشمالا فلم یر احداً و ارتعدت فرائصه ثمّ نودی الثّالثه : یا **موسی بن عمران** انّی اناالله لااله الّا انا ، فقال لبیک فخرّ لله ساجداً . فقال : ارفع رأسك یا **موسی بن عمران** . فرفع راسه ، فقال یا **موسی** ان احببت ان تسکن فی ظلّ عرشی یوم لا ظلّ الّا ظلّی یا **موسی** فکن للیتیم کالاب الرّحیم و کن للارملة کالزّوج العطوف، یا **موسی** ارحم تُرحم ، یا **موسی** کماتدین تدان، یا **موسی** انّه من لقینی و هو جاحد **بمحمد** ادخلته النّار ولو کان **ابرهیم خلیلی** و **موسی کلیمی**. فقال: الهی ومن **محمد**؟ قال: یا **موسی** و عزّتی و جلالی ما خلقت خلقاً اکرم علیّ منه، کتبت اسمه مع اسمی فی العرش، قبل ان اخلق السّموات والارض والشّمس والقمر بالفی الف سنة . وعزّتی و جلالی انّ الجنّة محرّمة حتّی یدخلها **محمد** و امّته . قال **موسی** و من امّة **محمد**؟ قال امّته الحمّادون یحمدون صعوداً وهبوطاً وعلی کلّ حال یشدّون اوساطهم ،ویطهّرون ابدانهم ، صائمون بالنّهار رهبان باللیل ، اقبل منهم الیسیر وادخلهم الجنّة بشهادة ان لا اله الّا الله . قال: الهی اجعلنی نبیّ تلك الامّة . قال نبیّها منها . قال :اجعلنی من امّة ذلك النّبی قال استقدمت و استأخروا یا **موسی** ، ولکن سأجمع بینك و بینه فی دار الجلال .

عن **وهب بن منبه** قال : لمّا قرّب‌الله **موسی** نجیّاً قال ربّ انّی اجدفی**التوریة** امّة هی خیر امّة تخرج للناس یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر فاجعلهم من امّتی. قال: یا **موسی** تلك امّة **احمد** قال یا ربّ انّی اجد فی **التوریة** امّة اناجیلهم فی صدورهم یؤمنون بالکتاب الاوّل والکتاب الآخر ، فاجعلهم من امّتی . قال: یا **موسی** تلك امّة **احمد** قال: یا ربّ انّی اجد فی **التوریة** امّة یأکلون صدقاتهم ویقبل ذلك

منهم و یستجاب دعاؤهم فاجعلهم من امّتی. قال: تلك امّة **احمد**.

«انّك لاتهدی من احببت» یا **محمد**، الهدایة من خصائص الرّبوبیّة فلاتصلح لمن وصفه البشریّة. توفیق سعادت و تحقیق هدایت از خصائص ربوبیّت است، بشریّت را بدان راه نه و جز جلال احدیت بدین صفت سزانه. یا **محمد** ترا شرف نبوّت است و منزلت رسالت و جمال سفارت مقام محمود و حوض مورود، خاتم پیغامبران و سیّد مرسلانی و شفیع مذنبانی وشمع زمین و آسمانی. عنان مرکبت از آسمانها بر گذشته و ساحت عرش مجید جای اخمص تو ساخته، امّا هدایت بندگان و راه نمودن ایشان بایمان نه کار تو است و نه در دست تو. «انّك لاتهدی من احببت» ماآنرا که خواهیم در مفازهٔ تحیّر همی رانیم و آنرا که خواهیم بسلسلهٔ قهر همی کشیم. ما در ازل آزال و سبق سبق تاج سعادت بر سر اهل دولت نهادیم واین موکب فرو کوفتیم که: هولاء فی الجنّة و لاابالی؛ ورقم شقاوت بر ناصیه گروهی کشیدیم واین مقرعه بر زدیم که: هولاء فی النّار ولا ابالی.

ای جوانمرد هیچ صفت در صفات خدای از صفت لا ابالی دردناکتر نیست. آنچه گفت (ص): «لیت ربّ **محمد** لم یخلق **محمداً**» نالهٔ بیم این سخن بود و آنچه **صدیق اکبر** گفت: لیتنی کنت شجرة تعضد، آواز درد این حدیث بود.

نیکو سخنی که آن **پیر طریقت** گفت: کار نه آن دارد که از کسی کسل آید و از کسی عمل، کار آن دارد که ناشایسته آمد در ازل. آن مهتر مهجوران که او را ابلیس گویند چندین سال در کارگاه عمل بود. اهل ملکوت همه طبل دولت او میزدند ونداستند که در کارگاه ازل او را جامه دیگر گون بافته‌اند (۱) ایشان در کارگاه عمل او مقراضی و دیبا همی دیدند و از کارگاه ازل او را خود گلیم سیاه آمد: «و کان من الکافرین».

(۱) در هر دو نسخه: یافته‌اند، تصحیح قیاسی است.

این‌قصّه نه زان‌روی چوماه آمده است کین رنك کلیم ماسیاه آمده‌است

ای **محمد** اگر سعادت هدایت باختیار تو بودی تا از **ابوطالب** بسر نیامدی **بلال** و **صهیب** و **سلمان** نرسیدی،لکن ارادت ارادت ماست و اختیاراختیار ما : « و ربّك یخلق مایشاء و یختار ما کان لهم الخیرة » فما للمختار و الاختیار و ماللمملوك و الملك ، و ما للعبد والتّصدرفی دست الملوك .

قال‌اللّه: « ما کان لهم الخیرة سبحان اللّه و تعالی عمّایشرکون » . روی **ابن‌عمر** قال قال‌رسول اللّه (ص) : « انّ‌اللّه‌خلق السّموات‌سبعاً فاختار العلیا منها فسکنها و اسکن سائر سماواته من شاء من خلقه،ثمّ خلق الخلق فاختار من الخلق بنی آدم ، و اختار من بنی آدم **العرب** و اختار من **العرب** **مضر**و اختار من **مضر** **قریشاً** واختار من **قریش** **بنی هاشم** و اختارنی من **بنی‌هاشم** ، فانا من خیار الـی خیار فمن احبّ **العرب** فیحبّنی احبّهم ،و من ابغضهم فیبغضنی‌ابغضهم .

بدان که آدمی را اختیار نیست اختیار کسی تواند که او را ملك بود و آدمی بنده است و بنده را ملك نیست؛ آن ملك که‌او را شرع اثبات کرد آن ملك مجازی است عاریتی ، عن قریب ازو زائل گردد؛ وملك حقیقی آنست که آنرا زوال نیست و آن ملك اللّه است که مالك بر کمال است و در ملك ایمن از زوال است و در ذات و نعت متعال است . عالم بیافرید ، وآنچه‌خواست ازآن بر گزید. فرشتگانرابیافرید ازایشان **جبرئیل** و **میکائیل** و **اسرافیل** و **عزرائیل** بر گزید،آدم‌و آدمیان رابیافرید ازایشان‌پیغامبرانرابر گزید.ازپیغامبران**خلیل** و **کلیم** و **عیسی** و **محمد**رابر گزید. صحابه‌رسول‌را بیافرید،ازیشان **بوبکر تیمی** و **عمر عدوی** و **عثمان اموی** و **علی هاشمی** (علیه السّلام) بر گزید. بسیط زمین بیافریدواز آن **مکّه** بر گزید ، موضع ولادت‌رسول(ص).**مدینه** بر گزید،هجرت گاه‌رسول،**بیت المقدس** بر گزیدموضع‌مسرای رسول .روزهابیافرید وازآن‌روز آدینه‌بر گزید، وهویوم‌اجابة الدعوة.روز**عرفه**بر گزید،

وهويوم المباهات. روزعید بر گزید،وهو یوم الجائزه .روز **عاشورا** بر گزید، و هو یوم الخلعة . شبها بیافرید واز آن شب برات بر گزید که حق جلّ جلاله بخودی خود نزول کند و بندگان را همه شب بنداء کرامت خواند ونوازد. شب **قدر** بر گزید که فریشتگان آسمان بعدد سنك ریز بزمین فرستد و نثار رحمت کند بر بندگان. شب عید بر گزید که در رحمت و مغفرت گشاید و گناه کاران را آمرزد. کوهها بیافرید و از ان **طور** بر گزید که **موسی** در آن بمناجات حق رسید. **جودی** بر گزید که نوح دران نجات یافت ،**حرا** بر گزید که **مصطفا** ی عربی بران بعثت یافت . نفس آدمی بیافرید و از ان دل بر گزید وزبان ، دل محل نور معرفت وزبان موضع کلمهٔ شهادت. کتابها از آسمان فرو فرستاد و از آن چهار بر گزید: **تورات** و **انجیل** و **زبور** و **قرآن**. و از کلمتها چهار بر گزید : « سبحان الله » و « الحمدلله » و «لااله الاّ الله »و « الله کبر »

قال رسول الله (ص)«:افضل الکلام اربع : « سبحان الله » و « الحمدلله » و « لا اله الاّ الله » و « الله اکبر » لایضرّك بایّهن بدأت .

٤-النوبة الاولى

قوله تعالی : « **انّ قارون کان من قوم موسی** » **قارون** از قوم **موسی** بود [از نژاد ایشان] « **فبغی علیهم** » و در کیش افزونی جست بر ایشان « **وآتیناه من الکنوز** » و دادیم اورا از گنجها « **ما انّ مفاتحه** » چندان که کلیدهای آن « **لتنوء بالعصبة أولی القوة** » می بیکسوی بیرون برداز گران باری گروهی مردمان

با نیروی را « اذ قال له قومه » او را گفت گرویدگان قوم او « لاتفرح » [باینچه داری ازین جهان] شادمباش ، « ان الله لا یحب الفرحین(۷۶) » که الله شادمانان باین جهان دوست ندارد .

« وابتغ فیما آتاك الله » و بجوی درین که الله ترا داد [ازین جهان] « الدار الاخرة » سرای آن جهانی « ولاتنس نصیبك من الدنیا » وبهرهٔ خود [آن جهانی] ازین جهان بمگذار « و احسن کما احسن الله الیك » ونیکوئی کن چنان که الله با تو نیکوئی کرد ، « ولاتبغ الفساد فی الارض »و در زمین تباه‌کاری‌مجوی، « ان الله لایحب المفسدین(۷۷) » که الله مفسدان و تباه‌کاران دوست ندارد .

« قال انما اوتیته »[قارون پاسخ داد و] گفت آنچه مرا ازین جهان دادند « علی علم عندی » بر خورددانش من دادند. « اولم یعلم » نمیداند «ان الله قد اهلك من قبله » که الله هلاك کرد پیش ازو « من القرون » از گروهان گذشته « من هو اشد منه قوة » ایشان که ازو سخت‌تر وبنیروتر بودند « واکثر جمعاً » و این جهان بیش فراهم آوردند « ولایسئل عن ذنوبهم المجرمون(۷۸) » و نپرسند فردا از گناه ایشان هیچ کس از پدران .

« فخرج علی قومه فی زینته » بیرون آمد بر قوم خویش بر آرایش خویش، « قال الذین یریدون الحیوة الدنیا » ایشان گفتند، که این جهان را خواهان بودند، « یالیت لنا مثل ما اوتی قارون » کاشك ما را هم چنان بودی که قارون را دادند، « انه لذو حظ عظیم(۷۹) » که او با بهره بزرك است(۱) ازین جهان .

« وقال الذین اوتوا العلم » و ایشان گفتند ، که ایشانرا در دین دانش داده بودند « ویلکم » ای ویل بر شما « ثواب الله خیر » ثواب [آن جهانی از] خدای [رهی را] به « لمن آمن و عمل صالحاً »آن [رهی] را که بگروید وکارنیك کرد

(۱) که با بهره‌ئی بزرگ بودند(ج)

[درین جهان] « **و لا يُلقّيها الاالصابرون**(۸۰) » و [در دل و در زبان] ندهنداین [خصلت] را [وشکیفتن از افزونی جهان را] مگر شکیبایان .

« **فخسفنا به و بداره الارض** » بزمین فرو بردیم او را و جهان او را با او،« **فما كان له من فئة** » نبود او را گروهی [که با ایشان پناهیدی]، « **ينصرونه من‌دون‌الله** »تااورایاری‌دادندی‌فروداز الله،« **وماكان من المنتصرين**(۸۱)» و او خود با ما برنیامد [ونتاوست که کین ستدی] .

« **واصبح الذين تمنوا مكانه بالامس** » آنکاه آن‌مردمان که توان وکاروبار و حال او می آرزو کردند خود را « **يقولون** » [چنان شدند] که میگفتند « **ويكأن الله**» ای ما بجای بخشایش و رحمت بدانکه الله « **يبسط‌الرزق لمن‌يشاء من عباده** » روزی می گستراند او را که خود خواهداز رهیگان‌خویش،« **و يقدر**» و بر اندازه می‌فرو گیردبرو که خواهد،«**لولاان‌من الله علينا** » اگر نه آن بودی که الله سپاس نهاد بر ما « **لخسف بنا** » ما را بزمین فرو بردی [بآن آرزو که‌مراو را میخواستیم] « **ويكانه‌لايفلح‌الكافرون**(۸۲) » ای ما بجای رحمت بدانکه‌سرانجام نیك نیاید نا گرویدگان .

« **تلك الدار الاخرة** »آنک‌سرای‌پسین [بهشت]«**نجعلها للذين‌لايريدون علواًفي‌الارض** » کنیم آنرا ودهیم ایشانرا که درزمین‌برتری نجویند،« **ولافساداً**» ونه تباه‌کاری؛« **و العاقبة للمتقين** (۸۳) » وسرانجام نیکوپرهیز گارانرا .

« **من‌جاء بالحسنة** » هر که خصلت نیکو آرد « **فله خيرمنها** » او راراست به از آن « **ومن‌جاءبالسيئة** » وهر که خصلت بد آرد «**فلايجزى‌الذين‌عملواالسيئات الاماكانوا يعملون**(۸۴) » پاداش ندهند بد کارانرا مگر آنچه میکردند .

« **ان‌الذى فرض‌عليك القرآن** » آنکس که قرآن فرستاد برتوبا زانداخته

نجمهای آن برهنگامها وسببها، « لرادّك الی معاد» باز برندهٔ تو است با **مکه** .«**قل ربی اعلم** » گوی خداوند من داناتر داناى است، « **من جاء بالهدی** » بآنکس که آید و راست راهی آرد « **ومن هو فی ضلال مبین**(۸۵) » وآنکس که در گم راهی آشکارا است .

« **و ما کنت ترجوا** » و تو نمی بیوسیدی هرگز «**ان یُلقی الیك الکتاب** » که نامه اندازند وفرستند بتو « **الا رحمة من ربك** » [نبود او کندن این نامه بتو] مگر مهربانی از خداوند تو « **فلاتکونن ظهیراً للکافرین**(۸٦) » نگر هرگز هام پشتیوان و یار کافران نباشی .

« **و لا یصدّنك عن آیات الله** » و بر نگردانند ایشان ترا از پیغامهای الله «**بعد اذ اُنزلت** » پس آن که فرو فرستاده آمد بتو « **وادع الی ربك** » و با خدای خویش خوان « **و لاتکونن من المشرکین**(۸۷) » و از انباز گیرندگان مباش .

« **ولاتدع مع الله اِلهاً آخر** » وخدائی دیگر مخوان با الله « **لااله الاهو** » نیست هیچ خدائی مگر او « **کل شیء هالك الا وجهه** » هر چیز نیست شدنی است مگر او که خدای است با آن وجه باقی « **له الحکم** » او را است کار راندن « **والیه ترجعون**(۸۸) » و شمارا همه با او خواهند برد.

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « **انّ قارون** » کان من قوم **موسی** ؛ خلاف است میان علما که **قارون** از **موسی** چه بود بنسب ، قومی گفتند عمّ **موسی** بود ،قومی گفتندابن اخت

موسی بود، و قول درست آنست که ابن عمّ **موسی** بود ، و بیشترین مفسّران برین قول‌اند: **قارون بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب، وموسی بن عمران بن قاهث.** و گفته‌اند داماد **موسی** بود بخواهر، و از مسلمانان **بنی اسرائیل** بود و اورا **منور** میخواندند از آن که خوش آواز بود بخواندن **تورات** ، لکن منافق گشت چنان که **سامری** منافق گشت، ودر همهٔ **بنی اسرائیل** هیچ کس چنو نبود در دانش **تورات** و خواندن **تورات** . و گفته‌اند از جملهٔ هفتاد مرد بود که ربّ العزّة میگوید :«واختار **موسی** قومه سبعین رجلاً » و از ایشان بود که دریا باز برید بوقت غرق **فرعون**؛ « فبغی علیهم » البغی ـ طلب العلوّ بغیر الحق ، بر**موسی** و **بنی اسرائیل** افزونی و برتری جست و کبر آورد برایشان ، بسبب خواستهٔ فراوان که اورا جمع شده بود. و گفته‌اند بغی وی آن بود که روزگاری عامل **فرعون** بود بر **بنی اسرائیل** در**مصر**، و بر ایشان در آن عمل ظلم میکرد و از دادنی افزونی میخواست. **شهر بن حوشب** گفت: بغی وی آن بود که از کبر وخیلا جامهٔ تن دراز داشت چنان که یك شبر بپای میکشید، و فی ذلك ما روی عن رسول‌الله (ص) قال لاینظر الله یوم القیامة الی من جرّ ثوبه خیلاء . وقیل بغیه استخفافه بالفقراء وازدراؤه بسائرهم و منع حقوق فی‌ماله . و قیل بغیه حسده علی **موسی** بالنّبوّة و علی **هارون** بالحبورة . وقال: ل**موسی** النّبوة و ل**هارون** الحبورة ولست فی‌شیٔ من ذلك ، وقیل: بغیه انّ ما آتاه‌الله من المال اضافه الی نفسه وعلمه و حیلته لا الی فضل ربّه «فقال انّما اوتیته علی علم عندی » . محتمل است که این خصلتهای بد همه د روی جمع بود که میان این قولها هیچ منافات نیست. «و آتیناه من‌الکنوز » الکنز ـ جمع المال بعضه فوق بعض ، ای ـ اعطیناه من کنوز الاموال یعنی خبایا الاموال ودفائنها. «ما انّ مفاتحه »، در مفاتح دو قول گفته‌اند: یك قول آنست که جمع مفتح است بکسر میم ، وهو الّذی یفتح به الباب ، قول دیگر

آنست که مفاتح جمع مفتح است بفتح میم وهو الخزانة. یعنی ـ خزانته ؛ « لتنوء بالعصبة» کقوله تعالی : « وعنده مفاتح الغیب» ، ای ـ خزائنه. و یروی خزائن السّماء ـ المطر ، و خزائن الارض ـ النّبات ، و این قول ظاهرتر است. « لتنوء بالعصبة اولی القوة » ای تثقلهم و تمیل بهم اذا حملوها لثقلها ، والباء للتّعدی ، یقال نآء بحمله ینوء نوءاً اذا نهض به مع ثقله علیه حتّی مال لاجله. و منه اخذت الانواء لانها تنهض من المشرق علی ثقل نهوضها ، و العصبة ـ جماعة امرهم واحد یتعصّب بعضهم لبعض ، و اختلفوا فی عدد العصبة : قال **مجاهد** ما بین العشرة الی خمسة عشر . و قال **ابن عباس** ما بین الثلاثة الی العشرة، و قال **قتاده** ما بین العشرة الی الاربعین . و روی عن **ابن عباس** ایضاً قال کان یحمل مفاتیحه اربعون رجلا اقوی ما یکون من الرّجال. و قال **جریر** عن **منصور** عن **خیثمة** قال : وجدت فی **الانجیل** انّ مفاتح خزائن **قارون** و قرستّین بغلاً ما یزید منها ، مفتاح علی اصبع ، لکل مفتاح کنز . ویقال کان **قارون** اینما ذهب یحمل معه مفاتیح کنوزه. و کانت من حدید فلمّا ثقلت علیه جعلها من خشب فثقلت فجعلها من جلود البقر علی طول الاصابع . « اذ قال له قومه » یعنی ـ مؤمنی **بنی اسرائیل** ، و قیل قال له **موسی** وحده: «لا تفرح » ای لا تأشر و لا تمرح ولا تبطر، و قیل معناه لا تبخل ولا تبغ « انّ الله لا یحبّ الفرحین » الاشرین البطرین الّذین لا یشکرون الله علی ما اعطاهم و کلّ ما جاء فی **القرآن** من لفظ الفرح مطلقاً من غیر تقیید فهو ذمّ کقوله : « انّه لفرح فخور » فاذا قید فانّه یجری علی المؤمنین و هو محمود کقوله : « فرحین بما آتاهم الله من فضله » .

« و ابتغ فیما آتاک الله » لم یقل بما آتاک لانّه لم یرد بمالک وانّما اراد و ابتغ فی کمال تمکنک وفی حال قدرتک بالمال والبدن ، الدّار الآخرة یعنی ـ الجنّة ونعیمها بان تواسی بها الفقراء وتصل بها الرّحم و تصرفها الی ابواب الخیر ، « ولا تنس نصیبک من الدّنیا » ای اطلب بدنیاک آخرتک بالصّدقة وصلة الرّحم ، فان ذلک حظّ المؤمن

منها و ینجوبها من عـذاب الآخرة ، و قال **علی** (ع) : معناه ـ لا تنس صحتك و قوتك و شبابك و غناك ان تطلب بها الاخرة. وفی ذلک ما روی عن رسول الله (ص) قال لرجل وهو یعظه ـ : « اغتنم خمساً قبل خمس: شبابک قبل هرمک ، و صحتک قبل سقمك ، وغناك قبل فقرك، و فراغك قبل شغلك ، وحیاتك قبل موتك » . و قیل لاتترك حظك من لذات الدّنیا المحلّلة فانّ ذلك لیس بمحظور علیك. و قیل « لاتنس نصیبك من الدّنیا » یرید به الکفن و احسن بطاعة الله کما احسن الله الیک بنعمته ، و قیل احسن الی النّاس کما احسن الله الیک ، « ولا تبغ» ای ـ لا تطلب الفساد فی الارض ، کلّ من عصی الله فقد طلب الفساد فی الارض . « انّ الله لا یحبّ المفسدین » ای ـ اعمال المفسدین فلا یثیبهم علیها .

قارون چون این نصیحت از مؤمنان **بنی اسرائیل** شنید بجواب ایشان گفت «انّما اوتیته»، ای ـ انّما اوتیت هذا المال علی علم عندی، ای ـ علی فضل وخیر علمه الله عندی: فرآنی اهلا لذلک فضّلنی بهذا المال علیکم کما فضّلنی بغیره، گفت این مال که بمن داد الله از آن داد که دانست که من اهل آنم و سزای آنم و بفضل و علم و خیر بیشی دارم بر شما . وافزونی چنان فرانمود **قارون** که آن نه از فضل خدا است که آن از فضل و سزای من است. و گفته‌اند «علی علم عندی» یعنی عندی علم الکیمیا . **سعید مسیب** گفت: **موسی** (ع) علم کیمیا دانست ثلثی از آن علم به **یوشع بن نون** آموخت، وثلثی **بکالب بن یوفنا** وثلثی **بقارون** وقارون بر مخادعت ، آن دو بهره از ایشان بدزدی بیاموخت تا همه حاصل کرد ، و گفته‌اند **موسی** علم کیمیا بخواهر خود آموخت و آن خواهر زن **قارون** بود و **بقارون** آموخت، سبب فراوانی مال وی آن بود . و گفته‌اند «علی علم عندی» علم متصرفان است در تجارات و زراعات و انواع مکاسب . ربّ العالمین بجواب وی گفت:« اولم یعلم »**قارون** «انّ الله قد اهلک من قبله من القرون » الکافرة « من هوا شدّ منه قوة و اکثر جمعاً » للمال ای کثرة ماله وعبیده لایدفع عنه عذاب الله واهلا که کما لم یدفع عمّن تقدمه . مال

و نعمت فراوان و رهیگان و چاکران که بدان می نازد او را بکار نیاید وقت عذاب وهنگام هلاك، هم چنان که پیشینیان را بکار نیامد که ازو بقوّت و بطش عظیم تر بودند و بمال و نعمت بیشتر. «و لا یسئل عن ذنوبهم المجرمون» هذا اشارة الی صحة العدل یقول لا یسئل غدا مجرم، عن جرم مجرم فانّ العاقل یعلم بهذا انّه لا یسئل تقی عن ذنب مجرم. وقیل معناه یدخلون النّار بغیر حساب فیعذبون ولا یسئل عن ذنوبهم، و قیل الملائکة لا تسئل عنهم لانّهم یعرفون کلاّ بسیماهم. قال **الحسن**: «لا یسئلون» سؤال استعلام «و انّما یسئلون» سؤال تقریع و توبیخ.

«فخرج علی قومه فی زینته» یقال خرج آخر یوم من عمره هو و قومه متزیّنین فی ثیاب حمر و صفر. قیل فی سبعین الفاً علیهم المعصفرات علی خیل حمر، علیها سروج من ذهب. وقیل ثلاثماة غلام عن یمینه وثلاثماة جاریة عن یساره علی بغال بیض بسروج من ذهب علی قطف ار جوان. «قال الّذین یریدون الحیوة الدّنیا» ای الّذین همتهم الدّنیا من **بنی اسرائیل** و قیل من قوم **قارون** لما نظروا الیه والی مراکبه: یالیت لنامثل ما اوتی قارون تمنّوا انّ الله قد اعطاهم مثل ما اعطاه من نعیم الدّنیا. و قیل معنی یالیت یامتحنای تعال فهذا اوانك «انّه لذوحظّ عظیم» ای ذو جد من الدّنیا عظیم.

فائدهٔ این آیت آنست که ربّ العالمین خبر میدهد مارا که مؤمن نباید که تمنّی کند آنچه طغیان دران است از کثرت مال، و ذلك فی قوله: «انّ الانسان لیطغی ان رآه استغنی» بل که از خدای عزّوجلّ کفاف خواهد در دنیا و بُلغة عیش چنان که در خبر است: اللّهم اجعل رزق آل محمّد کفافاً. و قال (ص) «اللّهم من احبّنی فارزقه العفاف والکفاف و من ابغضنی فارزقه مالاً وولداً. و قال (ص): «طوبی لمن هدی الی الاسلام و کان عیشه کفافاً و قنع به».

«و قال الذین اوتوا العلم» یعنی: الاحبار من **بنی اسرائیل**، اوتوا العلم بحقارة الدنیا و سرعة فنائها و بما وعدالله فی آلاخرة؛ قال الذین تمنّوا مثل ما اوتی **قارون**

« و یلکم » ای ـ هلکتم ان آثرتم الدّنیا علی الاخرة. « فثواب الله خیر » ای ـ ما عندالله من الثّواب و الجزاءِ خیر للمومنین . « ولایلقیها الاّ الصّابرون » فیه قولان : احدهما لا تلقی هذه الکلمة وهی قوله : « و یلکم ثواب الله خیر » ای ـ لایوفق لها « الاّ الصّابرون » عن نعیم الدّنیا ؛ و القول الثّانی لاتلقی المثوبة الاّ الصّابرون ، علی اداء الفرائض و اجتناب المحارم .

«فخسفنا به و بداره الارض » امّا قصّه **قارون** و بغی و تمرّد وی و بعاقبت خسف وی چنان که اصحاب سیر و ارباب قصص گفته‌اند: **قارون** مردی بود از علماء **بنی اسرائیل**، و بعد از **موسی** و **هرون** از وی فاضل‌تر و عالم تر هیچ کس نبود. بطلعت زیبا بود و بصوت خوش آواز بود .پیوسته تورات خواندی و خدایرا جلّ جلاله بخلوت و عزلت عبادت کردی . گفته‌اند که چهل سال بر کوه متعبّد و متورّع بسان وصفت زاهدان و در عبادت و زهد بـر همه بنی‌اسرائیل غلبه کرد ، و ابلیس شیاطین را می فرستاد تا او را وسوسه کنند و بدنیا در کشند و شیاطین بر او دست نمی یافتند . ابلیس خود برخاست و بصورت پیری زاهد متعبّد برابر وی بنشست وخدایرا عبادت همی کرد تاعبادت ابلیس بر عبادت وی بیفزود ، و قارون بتواضع و خدمت وی در آمد و با وی بستاخ گشت وهرچه میگفت باشارت وی میرفت ورضاء وی میجست. ابلیس روزی گفت ما ازجمع و جماعت وعیادت بیماران و زیارت نیک‌مردان وتشییع جنازه‌های مؤمنان بازمانده‌ایم اگر در میان مردم باشیم و این خصلتهای نیکو بردست گیریم مگر صواب ترباشد. قارون را بدین سخن از کوه بزیر آورد و در بیعه شدند ـ تعبّد گاه ایشان ـ مردم چون از حال ایشان خبر بداشتند رفقه‌ها ازهر جانب روی بایشان نهاد و با ایشان نیکوئی میکردند و طعامهامی بردند تا روزی ابلیس گفت اگر ما بهفته ای یك روز بکسب مشغول باشیم و این بار وثقل خود از مردم فرونهیم مگر بهتر باشد. **قارون** همان صواب دید و روز آدینه بکسب شدند و باقی هفته عبادت همی کردند . روزی چند

بر آمد، ابلیس گفت یك روز کسب کنیم و یك روز عبادت تا از معاش و بلغت خود چیزی بسر آید و بصدقه دهیم و مردم را از ما منفعت بود. همان کردند و بکسب مشغول شدند تا دوستی کسب و دوستی مال در سر قارون شد. ابلیس آنگه از وی جدائی گرفت، گفت: من کار خود کردم و او را در دام دنیا آوردم. و حبّ الدّنیا راس کلّ خطیئة - پس دنیا روی بوی نهاد و طغیان بالا گرفت چنان که ربّ العزّة گفت: « انّ الانسان لیطغی ان رآه استغنی». و اوّل طغیان وعصیان وی آن بود که ربّ العزّة وحی فرستاد **بموسی** که **بنی اسرائیل** را گوی تا بهر گوشه‌ای از چهار گوشهٔ رداء خود رشته ای سبز در آویزند هام رنگ آسمان. **موسی** گفت: بار خدایا در این چه حکمتست؟ گفت: یا **موسی بنی اسرائیل** از ما و ذکر ما غافل‌اند و در آن غفلت از ما بی خبر شده‌اند، میخواهم که این رشته ها ایشانرا نشانی باشد که چون در ان نگرند ما را یاد کنند و بر آسمان نگرند و دانند که کلام ما از سوی آسمان بایشان می فرو آید. **موسی** گفت: بار خدایا و اگر بفرمائی تا خود رداها یکسر همه‌سبز کنند، که **بنی اسرائیل** این رشته‌ها محقّر میدارند. ربّ العزّه گفت: یا **موسی**، فرمان، محقّر و مصغّر نبود و مؤمنان و دوستان فرمان ما حقیر وصغیر ندارند. هر که در فرمان صغیر مطیع نباشد در فرمان کبیر هم مطیع نباشد. پس **موسی بنی اسرائیل** را فرمود که انّ اللّه عزّوجلّ امرکم ان تعلّقوا فی اردیتکم خیوطاً خضراً کلون السّماء لکی تذکروا ربّکم اذا رایتموها. ففعلت **بنو اسرائیل** ما امرهم به **موسی** و استکبر **قارون** فلم یطعه. **بنی اسرائیل** همان کردند که **موسی** به فرمان اللّه ایشان رافرمود و **قارون** سر وازد و فرمان نبرد و گفت انّما یفعل هذا الارباب بعبیدهم لکی یتمیّزوا من غیر هم. این بود بدایت عصیان و بغی وی. پس چون موسی دریا باز برید و **فرعون** و **قبطیان** غرق گشتند و **بنی اسرائیل** ایمن نشستند و با خواندن **تورات** و حکم **تورات** پرداختند **موسی** (ع) ریاست مذبح به **هارون** داد و ریاست مذبح آن

بود که **بنی‌اسرائیل** قربان که میکردند بر طریق تعبد پیش **هارون** می بردند و **هارون** بر مذبح می‌نهاد تا آتش از آسمان‌فرو آمدی و بر گرفتی . **قارون** حسدبرد گفت یا **موسی** لك الرّسالة و **لهارون** الحبورة ولست‌فی‌شیء .ترا رسالت‌است‌و **هارون** را ریاست ومرا خود هیچ چیز نبود . **موسی** گفت حبورة که **هارون** را مسلّم است الله ویرا داد فضل خدااست. آنرا دهد که خود خواهد. **قارون** گفت:والله لااصدقك فی ذلك حتّی ترینی بیانه . من ترا تصدیق نکنم تا نشانی وبیانی بمن ننمائی.**موسی** **بنی‌اسرائیل** را جمع کرد وعصاهای ایشان همه بخواست وهمه در یك حزمه بست و آنجا که‌عبادت میکرد بنهاد بامداد عصای **هارون** را دیدنددرمیان‌عصاها سبز گشته، وچنان که درخت بر گ آرد بر گ آورده . وکانت من شجر اللوزة **موسی** گفت مر **قارون** را که اکنون می‌بینی که از تشریف و تخصیص الله است مر **هارون** را . **قارون** گفت والله ما هذا باعجب مما تصنع من‌السّحر . ازآن سحرها که تو کنی‌این عجب نیست . **قارون** آن روز از **موسی** بر گشت ویکبار گی اعراض کرد روزبروز در عصیان و تجبّر و تمرّد می‌افزود بزینت دنیا مشغول ومغرور گشته و ازبهرخویش قصری عالی‌ساخته ودرهای آن از زر کرد و دیوارهای آن از صفایح زروران بسته و جمعی از**بنی‌اسرائیل** با خود آموخته بامداد وشبانگاه بر او می‌رفتند و اورا بهرچه میگفت صدق می‌زدند ویاری میدادند و او طعام بایشان میداد و بهر وقت ایشانرا می نواخت . پس فرمان آمد از الله **بموسی** که از **بنی‌اسرائیل** زکوة مال طلب کن و زکوة بر ایشان چنان که درین‌امّت‌است فرض گردانید **قارون** بیامد و گفت‌هرنوعی از انواع‌مال وهرجنسی از اجناس مال که مرا است‌ازهزار یکی میدهم ، ازهزاردینار یك دینار ، ازهزار درم یک درم ، از هزار گوسفند یک گوسفند ، و علی هذا هرچه زکوة برآن واجب است . **موسی** با وی درآن مصالحت کرد وتقریرداد.

قارون چون وا (۱) خانه آمد و حساب بر گرفت بسیار بر می آمد. دلش نداد که بدهد در تدبیر آن شد که بنی اسرائیل را بر موسی بیرون آرد و موسی رابچشم ایشان زشت کند تا ایشان نیز زکوة ندهند. با آن قوم خویش گفت، که با وی دست یکی داشتند، این موسی هرچه توانست از قهر وغلبه بر بنی اسرائیل همه(۲) کرد واکنون میخواهد که مال ازشما بستاند، وشما را درویش کند. ایشان گفتند: انت سیّدنا و کبیرنا فمر بما شئت. مهترما وسرور ما توئی هرچه ترا رأی بود ماترابدان مطیع باشیم. گفت: فلان زن فاجره بیارید تااورا هدیهٔی و جعلی پذیرم تا موسی را قذف کند وفجور با نام وی کند تا بنی اسرائیل از وی رمیده گردند و اورا تنها بگذارند و بوی هیچیز ندهند. آن زن را بیاوردند و قارون هزار دینار بوی داد و زیادت ازین پذیرفتاری کرد و اورا گفت فردا که موسی و بنی اسرائیل جمع شوند تو دست در موسی زن و در ان جمع بگوی که با من فجور کرد پس دیگر روز قارون بنی اسرائیل را جمع کرد و موسی را گفت قوم منتظر تواند تا تو ایشانرا امر و نهی کوئی، و شرایع دین را بیان کنی. موسی بیامد و گفت: من سرق قطعنا یده و من افتری جلدناه ثمانین و من زنی و لیست له امرأة جلدناه مأية ومن زنی وله امرأة رجمناه، هر که دزدی کند دستش ببریم وهر که فریت بر وی درست شود اورا هشتاد تازیانه زنیم وهر که زنا کند ونکاح حلال ندیده اوراصد تازیانه زنیم، وهر که زنا کند وزن حلال دیده اورا سنگسار کنیم. قارون گفت: یا موسی و اگر این زانی تو باشی حکم همین رجم است؟ موسی گفت: و اگر من باشم حکم همین است. قارون گفت بنی اسرائیل چنین میگویند که تو بافلانه زن فجور کرده ئی گفت: بخوانید آن زن را تا خود چه میگوید. آن زن بیامد موسی گفت: ای زن آنچه ایشان میگویند من با تو کردم؟

---

(۱) با خانه (ج) (۲) همی (الف)

زن را این‌سخن صعب آمد در خود بشورید هیچ سخن نگفت. **موسی** گفت: بالّذی فلق‌البحرلبنی **اسرائیل** و انزل **التوریة** علی **موسی** الّا صدقت. بآن خدای که **بنی‌اسرائیل** را دریا شکافت و**تورات بموسی** فروفرستاد که راست گوئی. توفیق الله در آن زن رسید با خود گفت جز صدق و راستی اینجا چه روی است اگرهرگز نیکبخت خواهم گشت این ساعت خواهم گشت که پیغامبر خدای‌را نرنجانم ودروغ بر وی نبندم. گفت **یاموسی قارون** مرا هدیه‌ئی و جُعلی داد تا این دروغ‌برتوبندم و صدق وراستی به از دروغ وناراستی. **موسی** بسجود درافتاد بگریست ودرالله‌زارید گفت:اللّهم ان کنت رسولک فاغضب لی. بار خدایا اگر من رسول توام آخر ازبهر من خشمی بگیر جوابی بازده حکمی بر گزار. از الله جلّ جلاله وحی آمد که یا **موسی** مُر الارض بما شئت، فانّها مطیعة، زمین در فرمان تو کردم، آنچه خواهی مرو را فرمای. **موسی** روی با**بنی‌اسرائیل** کرد گفت بدانید که الله تعالی مرا **بقارون** فرستاد چنان که **بفرعون** فرستاد هر که‌با ما است و بردین ما است تاازوی جدائی گیرد آن جمع که با وی بودند همه ازو بر گشتند، مگر دو مرد که با وی بماندند. **موسی** گفت: یا ارض خذیهم، ای زمین ایشانرا بگیر تا بزانو در زمین فرو شدند. دیگر بار گفت: یا ارض خذیهم، تا بکمر گاه‌بزمین فرو شدند. سوّم بار گفت: یاارض‌خذیهم‌تا بگردن فرو شدند **قارون** چون قهر حق بدید بفریاد آمد و در **موسی** می‌زارید و بحق قرابت و رحم سوگند بر وی می‌نهاد تا هفتاد بار فریاد بخواند و زاری کرد و **موسی** با وی التفات نکرد. و بعاقبت گفت یا ارض خذیهم، بزمین فرو شدند و ناپدید گشتند. اینست که ربّ العالمین گفت: « فخسفنا به‌و بداره الارض ».

در آثار آورده‌اند که ربّ العزّة گفت: یا **موسی** ما افظک و اغلظ قلبک

استغاث بک سبعین مرة فلم تغثه ، امّا و عزّتی و جلالی لو استغاث بی مرّة لاغثته. یا موسی درشت طبعی و سخت دلی که تو داری. هفتاد بار از تو فریاد خواست و فریادش نرسیدی، بعزت و جلال من که اگر یك بار از من فریاد خواستی من اورا فریاد رسیدمی.

و فی بعض الاثار لا اجعل الارض بعدك طوعاً لاحد. قال قتاده خُسف به فهو یتخلخل فی الارض کل یوم قامة رجل لا یبلغ قعرها الی یوم القیمة. و قال بعضهم لماخسف به قال **بنو اسرائیل** اراد **موسی** ان یستخلص ما له لنفسه. فخسف اللّه بداره و امواله و کنوزه بعد ما خسف به بثلاثة ایّام. اگر کسی گوید چون است که ربّ العزه خواستهٔ **فرعون** شایستهٔ آن کرد که بمیراث به **بنی اسرائیل** داد تا از آن منفعت گرفتند و خواستهٔ **قارون** شایسته آن نکرد که کسی از آن منفعت گرفت و آنرا بزمین فرو برد، جواب آنست که **قارون** دعوی کرده بود که آن مال که جمع کرد از علم خویش و فضل خویش جمع کرد نه از فضل اللّه بدو رسید. کما قال: «انّما اوتیته علی علم عندی» ازین جهت آنرا بزمین فرو برد و شایستهٔ منافع ایشان نکرد.

«فماکان له من فئة» ای ـ جماعة «ینصرونه من دون اللّه» یمنعونه من اللّه ویدفعون عنه عذابه. «و ماکان من المنتصرین» الممتنعین ممّا نزّل به من الخسف».

«واصبح الذین تمنّوا مکانه بالامس» **العرب** تعبر عن الصیرورة باضحی وامسی و اصبح، تقول اصبح فلان عالماً ای ـ صار عالماً، و لیس هناك من الصبح شیء، وامسی فلان حزینا ای صار حزینا. و معنی الایة صار الذین تمنّوا منزلة **قارون** من المال و الزینة یتندّمون علی ذاك التمنی و لم یرد بالامس یومابعینه انّما یراد به منذ زمان

قریب ، « یقولون و یکانّ الله » در این کلمت خلاف بسیار است میان علما : قومی گفتند « وی » جدا است و « کأنّ » جدا ، « وی » کلمهٔ ترحم است و « کأنّ » کلمهٔ تعجب . چنان است که کسی از روی ترحم و تعجب با دیگری گوید : وی‌لم فعلت ذلك وی این چیست که تو کردی . هم‌چنین ایشان که آن آرزوی کردند پشیمان شدند ، با خود افتادند هم از روی ترحم هم از روی تعجب گفتند : وَیْ آن چه آرزوی بود که ما کردیم ؛ قومی گفتند « ویك » جدا است و « انّ الله » جدا « ویك » بمعنی ویلك است « و انّ الله » منصوب است با ضمار : اعلم ، ای ـ اعلم « انّ‌الله‌یبسط الرزق لمن یشاء » ؛ قومی گفتند :« ویکانّ » جمله یك کلمه است بمعنی الم تر ، الم تعلم چنانکه گوئی : اما تری الی صنع‌الله و احسانه . همانست که پارسیان در اثناء سخن گویند ، چون از الله برخود نعمتی شناسند : نمی‌بینی که‌خدای با من‌چه کرد؟ و روی انّ اعرابیة قالت لزوجها. این ابنك ؟ فقال : ویکانّـه وراء البیت ، یعنی‌اماترینه وراءالبیت ؛ قومی گفتند کلمه تنبیه‌است‌بمنزلهٔ « الا » چنانك بعضی شعرا گفته‌اند :

ویکأن من یکن له نشب یحبب و من یفتقر یعیش ضرّ

والمعنی الامن یکن له نشب .

« ثم قال : « یبسط الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر » علی ما یوجبه الحکمة . و قیل کانّ الله یبسط الرزق لمن یشاء من عباده«و یقدر»تعجّب . ای ـ کأنّـه یبسط الرزق لکرامته علیه ، او یضیق لهوانه علیه . از روی تعجّب میگوید : پنداری آنرا که‌روزی میگستراند فراخ بروی از آنست که‌بنزدیك الله گرامی‌ترست ازدیگران یا هرو که می‌فرو گیرد خوارتر است از دیگران . یعنی که نیست . ای لایبسط‌الرزق علی من یبسط لکرامته‌عنده‌ولایقدرعلی‌من یقدر لهوانه علیه . « لو لا ان منّ‌الله علینا» فلم یعطنا ما تمنّیناه « لخسف بنا » کاخسف **بقارون** . قرأ **حفص** بفتح الخاء والسین‌و

قرأ العامة بضم الخاء و کسر السین . « و یکانّه لایفلح الکافرون » لاینجون من عذابه فی الاخرة .

«تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لایریدون علوّاً فی‌الارض ولافساداً» ای ـ نجعل الدار الاخرة «للذین لایریدون» تجبّراً و استطالة‌علی‌الناس‌وتهاوناً بهم . وقال **الحسن** معناه الذین لم یطلبوا الشرف و العزّ عند ذی سلطانهم . و عن **علی** (ع) انّها نزلت فی اهل التواضع من الولاة واهل «القدرة ولافساداً» .قال‌بعضهم الفسادها هنا هو الدعآء الی عبادة غیرالله و قیل هواخذ اموال الناس بغیر حق و قیل هوالعمل بالمعاصی . « والعاقبة للمتقین » ای العاقبة المحمودة لمن اتقی عقاب الله بادآء اوامره و اجتناب معاصیه .

گفته اند ربّ العالمین در اوّل سورة گفت : « انّ فرعون علا فی الارض » اضافت علو و برتری جستن بر مردم با **فرعون** کرد و اضافت فساد با**قارون** کرد آنجا که گفت : « ولا تبغ الفساد فی الارض » انگه‌در آخر سورة گفت : « تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی‌الارض ولا فساداً» سرای آخرت ونعیم جنّت ایشانرا است که علوّ **فرعونی** نجویند ونه فساد **قارونی**

« من‌جاء بالحسنة‌فله‌خیرمنها» یعنی ـ من اتی الله یوم‌القیامة بالایمان و الاعمال الصالحة فانه یلقی من‌الله خیراً ، ای ثوابا وجزاء علی ذلك و هو خیر کثیر . والمراد بالحسنة : ـ کلمة الا خلاص ـ « لا اله الاّ الله » و السّیّئة ـ الشرك ـ و قیل من اتی الله یوم القیامة بالاعمال الصالحة فله خیر من المثوبة التی یستحقها علیها . و ذلك انّه یجازیه بالواحدة عشراً فیکون الواحد ثواباً مستحقاً و التسعة تفضلا وجوداً ، والتسعة خیرمن الواحدة من ذلك الجنس و من اتی الله یوم القیامة بالکفر و الشرك فان الله لا یعاقبه علی ذلك الاّ بقدر استحقاقه من العقاب ، و یریدالله فی ثواب الاحسان و لا یزیدفی عقاب الاساة ، لانّ الزیادة فی‌الاحسان والثواب کرم وجود و الزیادة فی‌الاساة والعقاب ظلم و جور .

« انّ الذی فرض علیك القرآن » یعنی ـ انزله علیك و اوجب علیك العمل به . و قیل معناه ـ بینه علی لسانك کقوله تعالی : « آتنا ما وعدتنا علی رسلك » ای علی السنة رسلك . و قیل الفرض التقدیر ومعناه نجمه علیك ای ـ انزله نجماً نجماً ومنه قوله عزّوجلّ : « سورة انزلناها و فرضناها » لانّه عزّوجلّ فرض فیها ، ای ـ قدر فیها جلد الزانی و الزانیة مائة و حد القاذف ثمانین و بهذا سمی انصباء الورثة فرائض .
قوله : « لرادّك الی معاد » یعنی ـ الی مکة وهو قول ابن عباس و مجاهد . و معاد الرجل بلده لانّه یتصرف فی البلاد ثم یعود الی بلده .

مقاتل گفت سبب نزول این آیة آن بود که رسول خدا (ص) چون از غار بیرون آمد بقصد هجرت مدینه از بیم دشمن بشاه راه نرفت بلکه از راه بر گشت و همی رفت تا بجحفه رسید آنجا ایمن گشت و براه باز آمد . و جحفه میان مکه و مدینه است، رسول خدا (ص) چون آنجا رسید و شاهراه دید که سوی مکه می شد اشتیاق مکه برو تازه شد ، جبرئیل آمد و گفت : یا رسول الله اتشتاق الی بلدك و مولدك ؟ قال نعم ، قال فانّ الله عزّوجلّ یقول : « ان الذی فرض علیك القران لرادّك الی معاد » . یعنی ـ الی مکة، رسول دانست که وعدهٔ فتح مکه است که میدهد و این آیه بجحفه فرو آمد . نه مکی است نه مدنی . فانجز الله وعده و فتح له مکة و صار احدی معجزاته حیث خرج مخبره علی وفق خبره ، وقیل المعاد من العادة ای ـ الی حیث اعتدته و لیس من العود . و قیل معاد اسم مکة ، و قیل المعاد الجنّة و کان فیها لیلة المعراج ، و قیل کان فیها مع آدم فی صلبه ، و قیل الی معاد یعنی ـ الی القیامة وهی معاد کل خلق ، و قیل الی الموت وهو ایضاً معاد الخلق .

... « قل ربی اعلم من جاء بالهدی » هذا جواب لکفار مکة لما قالوا للنبی (ص) انّك فی ضلال فقال الله عزّوجلّ : « قل لهم ربی اعلم من جاء بالهدی » یعنی نفسه .و من

هو فی ضلال مبین یعنی ـ المشر کین ای ـ هو اعلم بالفریقین.« و ما کنت ترجوا ان یلقی الیك الکتاب » القااینجا ارسال است چنانکه **بلقیس** گفت : « انی القی الی کتاب کریم » و عجم گویند خبر بمن افکن ،و معنی الایة : ما کان القاؤنا ایاه الیك، « الا رحمة من ربك » . قال **الفراء** : هذامن الاستثناءِ المنقطع ، معناه : لکن ربك رحمك فاعطاك **القرآن** ، « فلا تکونن ظهیراً للکافرین » . قیل هذا امر بالهجرة و المعنی لاتکن بین ظهرانیهم . قال **مقاتل**. نزلت هذه الایة حین دعی الی دین آبائهفذ کره الله نعمه ونهاه عن مظاهرتهم علی ماهم علیه . فقال « لا تکونن ظهیراً للکافرین »ای ـ معیناً لهم علی دینهم .

گفتهاند این آیت بآیت پیش متصل است یعنی ـ « انّ الذی فرض علیك القرآن» فانزله علیك ولم تکن ترجو نزوله ، « لرادّك الی معاد »ظاهراً قاهراً فلا تکن للکفار لما تری من تغلّبهم وضعفك عنهم. «ولا یصدنك عن ایات الله بعداذا نزلت الیك» ای لا یُحملنك قولهم لولا اوتی مثل ما اوتی **موسی** علی ان تترك تبلیغ الرسالة و آیات الله الیهم . وقیل « ولا یصدّنك عن آیات الله » یعنی ـ عن العمل بآیات الله « بعد اذا انزلت الیك وادع الی ربك » الی معرفته و توحیده « و لا تکونن من المشر کین» . قال **ابن عباس** هذاالخطاب فی الظاهر للنبی (ص) والمرادبه اهل دینه . ای ـ لاتظاهروا الکفار ولا توا فقوهم . و کذلك قوله : « ولا تدع مع الله الهاً آخر » الخطاب للنبی و المراد به غیره « لا اله الاّ هو » لا یستحق الالهیة احدسواه، « کلّ شیء هالك الاّ وجهه» یعنی ـ کل شیْ فان الاّ ربّك بوجهه . و العرب تقیم الصفة مقام الذّات کثیراً یریدون بقولهم فی القسم بوجهالله ای بالله . و قال **امیّة** : تبارك سمع ربکم فصلوا ، ای تبارك ربّکم ، و فی بعض الاشعار : و بارکت یدالله فی ذلك الادیم الممزّق . ای ـ بارك الله . و قال **ابوالعالیة** : کل شیء فان الاّ ما ارید به وجهه من الاعمال . و فی

الاثر : يجاء بالدنيا يوم‌القيامة فيقال ميزوا ما كان لله منها قال فيماز ما كان لله منها ثم يؤمر بسائرها ، فيلقى‌فى النار. و قال الضحاك : « كل‌شىء هالك‌الا » الله والعرش و الجنّة والنار ، « له‌الحكم » اى ـ القضاءالنافذ و التدبير الماضى فى خلقه فى‌الدنيا و الاخرة . و قيل له الحكم يوم القيامة لا يحكم غيره فيه،« و اليه ترجعون » تردّون فى الاخرة . و قيل له‌الحكم يوم‌القيامة لايحكم غيره فيه . « و اليه ترجعون »تردون فى الآخرة فيجزيكم باعمالكم . و قيل اليه مصير الخلق فى عواقب امورهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى . « انّ قارون كان من قوم موسى فبغى عليهم » حبّ الدنيا حمل قارون على جمعها و جمعها حمله على البغى عليهم و صار كثرة ماله سبب هلاكه . و فى الخبر، « حبّ الدنيا رأس كل خطيئة » . دوستى دنيا همه سر گناهانست و مايهٔ هرفتنه ، بيخ هر فساد، هر كه از خدا باز ماند بمهر و دوستى دنيا باز ماند . دنيا پلى گذشتنى است و بساطى در نوشتنى ، مرتع لاف گاه مدعيان و مجمع بارگاه بى خطران . سرمايهٔ بى‌دولتان ، و مصطبهٔ بدبختان . معشوقهٔ ناكسان وقبلهٔ خسيسان دوستى بى وفا و دايه‌يى بى مهر . جمالى بانقاب دارد ، و رفتارى ناصواب دارد وچون تو دوست در زير خاك صد هزاران دارد،بر طارم طوارى نشسته و از شبكهٔ شك مى برون نگرد ، با تو ميگويد :

من چون توهزار عاشق ازغم کشتم نالود بخون هیچکس انگشتم

مصطفی(ص) گفت ، « ما من احد یصبح فی الدنیا الا و هو فیها بمنزلة الضیف ماله فی یده عاریة والضیف منطلق و العاریة مردودة . وفی روایة اخری ان مثلکم فی الدنیا کمثل الضیف و ان ما فی ایدیکم عاریة ـ میگوید مثل شمادرین دنیای غدّارمثل مهمانیست که بمهمان خانه فرو آید هر آینه مهمان رفتنی بود نه بودنی همچون آن مرد کاروانی که بمنزل فروآید لابد از آنجارخت بردارد ، وتمنا کند که آنجابایستد سخت نادان و بی سامان بود که آنکه نه بمقصود رسد و نه بخانه باز آید .

جهد آن کن ای جوانمرد که این پل بلوی بسلامت باز گذاری و آنرا دارالقرار خود نسازی و دل درونه بندی تا شیطان بر تو ظفر نیابد . صد شیر گرسنه در گلهٔ گوسفند چندان زیان نکند که شیطان با تو کند: « انّ الشیطان لکم عدوّ » فاتخذوه عدواً و صد شیطان آن نکند که نفس امّاره با تو کند: « اعدی عدوّك نفسك التی بین جنبیك ». یکی تامل کن در کار **قارون** بدبخت نفس و شیطان هردو دست درهم دادند تا او را ازدین بر آوردند، از آن که آبش از سرچشمه خود تاریك بود یك چند او را با عمل عاریتی دادند لؤلؤ شاهوار همی نمود چون حکم ازلی و سابقهٔ اصلی در رسید خود شبه قیر رنگ بود زبان حالش همی گوید :

من پندارم که هستم اندر کاری ای برسر پنداشت چومن بسیاری

اکنون که نماند باتوام بازاری در دیدهٔ پنداشت زدم مسماری

« فخسفنا به و بداره الارض » بدعای **موسی** او را بزمین فروبردو قارون سو گند برموسی می نهاد بحق قرابت و **موسی** بوی التفات نکرد و میگفت : یا ارض خذیه ، تا آنکه که عتاب آمد از حق جلّ جلاله که یا **موسی** ناداك بحق القرابة وانت تقول یا ارض خذیه ، یا موسی اگر مرا خواندی من او را اجابت کردمی .

در قصه آورده اند که هر روز یك قامت خویش بزمین فرو می شد تا آن روز که **یونس** در شکم ماهی درقعربحر برورسید و **قارون** از حال **موسی** پرسیدچنان که خویشان را پرسند ، فاوحی الله تعالی:لاتزد فی خسفه بحرمة انّه سأل عن ابن‌عمّه و وصل به رحمه .

« تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوّاً فی الارض ولا فسادا » فردادر سرای آخرت ساکنان مقعد صدق و مقرّبان حضرت جبروت قومی باشند که درین دنیا برتری و مهتری نجویند، خود را از همه کس کهتر و کمتر دانند و بچشم پسند هر گز در خود ننگرند ، چنانکه آن جوانمرد طریقت گفت که از موقف عرفات باز گشته بود او را گفتند کیف رأیت اهل الموقف ؟ چون دیدی اهل موقف را ؟ جواب داد که رأیت قوماً لولا انّی کنت فیهم لرجوت ان یغفرالله لهم- قومی را دیدم که اگر نه من‌در میان ایشان بودمی امید بودی که همه آمرزیده باز گردند .

ای جوانمرد بچشم پسند بخود منگر و درراه « من » مشو که هر گز کسی بر منی سود نکرد. آنچه بر ابلیس آمد از روی منی آمد که گفت : « انا خیر » یکی از بزرگان دین ابلیس را دید گفت مرا پندی ده ، گفت : مگو که من تا نشوی چو من . این خودراه سالکان طریقت است و جوانمردان حقیقت. اما در راه شریعت منی بیو کندن روا نیست ، زیرا که در شریعت حوالت با تو است و از آن بسر نشود.

شیخ بو عبدالله خفیف گفت منی بیو کندن در شریعت زندقه است ، و منی اثبات کردن در حقیقت‌شرك است چون درمقام شریعت باشی‌همی گوی که من ، چون در راه حقیقت باشی میگوی که : او ،خودهمه او شریعت‌افعال است و حقیقت احوال ، قوام افعال بتو و نظام احوال با او .

« انّ الذی فرض علیك القرآن لرادّك الی معاد » فی الظاهر الی **مکة** و کان

یقول کثیراً الوطن الوطن فحقق الله سؤله ، و امّا فی السّرو الاشارة فالمعنی ان الذی ینصبك باوصاف التفرقة بالتبلیغ و بسط الشریعة لرادك الی الجمع بالتحقیق بالفناء عن الخلق.

مصطفی (ص) تا در تبلیغ رسالت و بسط شریعت و تمهید قواعد دین بود در مقام تفرقت بود از بهر نجات خلق و باین آیت او را از مضیق تفرقت باصحراء جمع بردند که مشرب خاص وی بود ، تا میگفت : « لا یسعنی فی وقتی غیر ربّی » .

پیرطریقت گفت : آنکس که جمع وی درست باشد تفرقت او را زیان ندارد. و آنرا که نسب او درست باشد بعقوق نسب بریده نگردد . در عین جمع سخن گفتن نه کار زبانست،عبارت از حقیقت‌جمع بهتان است، مستهلك را دربحربلا چه بیانست، از مستغرق در عین فنا چه نشانست ، این‌حدیث رستاخیز دل وغارت جانست ،باصولت وصال دل و دیده را چه توانست ، آنکس کو برنسیم وصال خود حیرانست،دیرست تا جان او به مهر ازل گروگان است ، بی دل باد که از پی دل بفغانست . بی جان باد که از رفتن بدوست پشیمانست .

« کل شیء هالك الاّ وجهه له الحکم والیه ترجعون » هر چه لم یکن ثم کان است در معرض زوالست و در صدمهٔ فنا . نابوده دی و نیست فردا ، و جلال احدیت بذات و صفات صمدیت باقی ، پاینده ، پیش از همه زندگان زنده و بر زندگانی و زندگان خداوند (۱) میراث بر جهان از جهانیان و باقی پس جهانیان و جهان و بازگشت همه کار و همه خلق با وی جاودان .

پیر طریقت گفت : آلهی ای‌دانندهٔ هر چیز وسازنده‌هر کار و دارنده‌هر کس نه کس را با تو انبازی و نه کس را از تو بی نیازی : کار بحکمت می اندازی و

(۱) یك نسخه : خداوند

بلطف میسازی ، نه بیدادست و نه بازی ، آلهی نه بچرائی کار تو بنده را علم، ونه بر تو کس را حکم. سزاها تو ساختی، و نواها تو خواستی . نه از کس بتو،نه از تو بکس ، همه از تو بتو همه توئی‌بس ، «الا کل شیء ما خلا الله باطل» . خدا و بس علایق منقطع ، و اسباب مضمحل و رسوم باطل و حدود متلاشی و خلایق فانی و حق یکتا بحق خود باقی .

۲۹ ـ سورة العنكبوت ـ مكّيّة

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» بنام خداوند فراخ‌بخشایش مهربان.

«الٓمٓ(۱)» منم خداوند الله نام داناتر دانا بهر کس و هر چیز و هر هنگام.

«احسب الناس ان يتركوا» پنداشتند مردمان که ایشانرا بگذارند، «ان يقولوا آمنا» تامیگویند که بگرویدیم، «وهم لا يفتنون(۲)» و ایشانرا بنه آزمایند.

«ولقد فتنا الذين من قبلهم» بیازمودیم ایشانرا که پیش ازینان بودند، «فليعلمنّ الله الذين صدقوا» ناچاره الله آزماید تا ببیند ایشان که راست میگویند، «وليعلمنّ الكاذبين(۳)» و ببیند ایشانرا که دروغ میگویند.

«ام حسب الذين يعملون السيئات» می پندارند اینان که بدیها میکنند، «ان يسبقونا» که ازما پیشند (۱) و برما بگذرند، [وما را در خود کم آرند]، «سآء ما يحكمون(۴)» بد حکمی که میکنند [ونهاد که فرو می‌نهند].

«من كان يرجو لقآء الله» هر که می ترسد ازرستاخیز و رسیدن او بر الله و پاداش دادن او، «فان اجل الله لآت» تا بداند که هنگام داوری داشتن و پاداش

---

(۱) پیش شوند (ج)

دادن او آمدنی است [و بودنی] . « **و هو السمیع العلیم** (۵) » و اوست شنوا و دانا .

« **ومن جاهد** » و هر که باز کوشد [با دشمن یا با هواء تن] « **فانما یجاهد لنفسه** » خویشتن را با کوشد « **ان الله لغنی عن العالمین** (۶) » که الله بی نیازست از همه جهانیان، [نه طاعت ایشان او را افزاید نه عصیان او را گزاید] .

« **والذین آمنوا و عملوا الصالحات** » ایشان که بگرویدند و کارهای نیك کردند ، « **لنکفّرن عنهم سیئآتهم** » بستریم از ایشان و ناپیدا کنیم بدیهای ایشان ، « **و لنجزینّهم** » ، و پاداش دهیم ایشانرا ، « **احسن الذی کانوا یعملون** (۷) » بر نیکوتر کاری که میکردند .

« **و وصینا الانسان** » اندرز کردیم مردم را ، « **بوالدیه حسناً** » به پدر و مادر که با ایشان نیکوئی کن ، « **و ان جاهداك لتشرك بی** » و اگر باز کوشند با تو بر آن که انباز گیرند با من ، « **ما لیس لك به علم** » چیزی که تو دانی که مرا نه انباز است ، « **فلاتطعهما** » ایشانرا فرمان مبر ، « **الیّ مرجعکم** » [شما را با پدر و مادر بنه خواهند گذاشت که با من باید آمد] باز گشت شما با من است ، « **فانبئکم بما کنتم تعملون** (۸) » تا بخبر کنم شما را به پاداش آنچه میکردید .

« **والذین آمنوا و عملوا الصالحات** » و ایشان که بگرویدند و کارهای نیك کردند ، « **لندخلنهم فی الصالحین** (۹) » نامهای ایشان در نیکان کنیم و ایشانرا در عداد شایستگان کنیم .

« **ومن الناس من یقول آمنا بالله** » واز مردمان کس است که میگوید بگرویدیم بخدای، « **فاذا اوذی فی الله** » وهر که که رنج نمایند اورا از بهر خدای « **جعل فتنة الناس کعذاب الله** » آن رنج نمودن و عذاب کردن مردمان چون عذاب الله داند [واز ایمان باز پس

آید]«و لئن جآء نصر من ربك» و اگر یاری رسد و نصرتی آید ازخداوندتو که بسر ایشان رسی و بر ایشان قادر شوی « لیقولن انا کنا معکم » گویندما با شما بودیم. « او لیس الله باعلم بما فی صدور العالمین (۱۰) » الله دانا تر دانائی‌است بآنچه در دل جهانیانست.

« و لیعلمن الله الذین آمنوا» وناچاره بر خواهد رسید الله وتابیند که آن کیست که بگروید« و لیعلمن المنافقین(۱۱) » وبیند که آن که اند که دورویان‌اند.

« وقال الذین کفروا للذین آمنوا » کافران گفتند فرا گرویدگان، « اتبعوا سبیلنا » بر راه و بر کیش ما روید « و لنحمل خطایاکم » و ما گناهان شما همه برداریم « و ماهم بحاملین من خطایاهم من شیء» و ایشان از گناهان ایشان هیچ چیز برندارند، « انهم لکاذبون (۱۲) » ایشان دروغ میگویند.

« و لیحملن اثقالهم » ناچاره که بارهای گناهان خویش بر میدارند «واثقالاً مع اثقالهم» وبارهای‌بیراه کرد گان‌خویش«و لیسئلن یوم القیمة»وایشانرابپرسند روز رستاخیز « عمّا کانوا یفترون(۱۳) » از دروغها که میگفتند.

« و لقد ارسلنا نوحاً الی قومه » فرستادیم نوح‌را بقوم او « فلبث فیهم» درنگ کرددرمیان ایشان، « الف سنة الا خمسین عاماً » هزار سال کم پنجاه سال « فاخذهم الطوفان » فرا گرفت ایشانراطوفان « وهم‌ظالمون (۱۴) » وستمکاران ایشان بودند.

« فانجیناه و اصحاب السفینة » برهانیدیم او را و ایشان که در کشتی بودند « و جعلناها آیة للعالمین (۱۵) » ونشان گذاشتیم آنرا تاجهان‌بود جهانیانرا.

« و ابرهیم اذ قال لقومه» و فرستادیم ابراهیم‌را آنکه که گفت قوم‌خویش را « اعبدوا الله و اتقوه»الله را پرستید و بپرهیزید ازعذاب او « ذلکم خیرلکم» آن به شما را « ان کنتم تعلمون (۱۶) » اگر میدانید.

« انما تعبدون من دون الله اوثاناً » این‌چه می پرستید فرود ازالله بتان

است ، « **و تخلقون افکاً** » و کاریست که شما درمیگیرید وشما می‌سازید ومی‌تراشید بدروغ ، « **انّ الذین تعبدون من دون الله** » اینان که می پرستید فرود از الله ، «**لا یملکون لکم رزقاً** » شمارا روزی ندادند و برآن توانا نه اند ، «**فابتغوا عند الله الرزق** » بنزدیک الله روزی جوئید « **و اعبدوه**» و او را پرستید « **و اشکروا له** » و او را آزادی کنید « **الیه ترجعون(۱۷)** » با او خواهند برد شما را .

« **و ان تکذّبوا** » و اگر دروغزن گیرید ،«**فقد کذّب امم من قبلکم**» دروغزن گرفت گروهانی پیش از شما ،«**و ما علی الرسول الا البلاغ المبین(۱۸)** » و نیست بر فرستاده مگر پیغام رسانیدن آشکارا

النوبة الثانية

جمهور مفسران برآنند که این سوره جمله **مکّی** است و از **علی**(ع) روایت کرده‌اند که میان **مکّه** و **مدینه** فرو آمد؛ و گفته‌اند همه **مکّی** است مگر دو آیت: «ووصینا الانسان بوالدیه» وقوله: «ومن الناس من یقول آمنّا بالله». **یحیی بن سلام** گفت همه **مکّی** است مگر ده آیت از اوّل سوره . ودرین سوره دو آیت منسوخ است: یکی « ولا تجادلوا اهل الکتاب الاّ بالتی هی احسن » این در شأن اهل کتاب فرو آمد پس منسوخ گشت باین آیت که در سورة **التوبة** است : « قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر » الی قوله « وهم صاغرون» و آیت دیگر : « و قالوا لولا انزل علیه آیة من ربّه قل انّما الآیات عندالله » ، تا اینجا محکم است ، و منسوخ این قدر است که : « و انّما انا نذیر مبین » بآیت سیف منسوخ گشت . امّا عدد آیات و کلمات وحروف این سوره گفته‌اند هفتاد ونه آیت است و هزار و نهصد و هشتاد و یك کلمه ، و چهار هزار و صد و نود و

پنج حرف و در فضیلت سوره ابی کعب گوید : قال رسول الله (ص) : « من قرأ سورة **العنکبوت** کان له من الاجر عشر حسنات بعدد کل المؤمنین و المنافقین .

« الم » سبق الکلام فیه و وقوع الاستفهام بعده یدلّ علی استقلالها و انقطاعها عمّا بعدها فی هذه السورة و غیرها من السور .

« احسب الناس ان یترکوا » هذا الکلام فی صورة الاستفهام لکنّه تقریع و توبیخ، و الناس هاهنا اصحاب رسول الله الذین جزعوا من اذی المشرکین، و المعنی ـ احسبوا و ظنّوا ان یهملوا و یقتصر منهم علی ان یقولوا آمنّا ، ای ـ صدّقنا بما اخبرتنا و لا یمتحنون بما یظهر حقیقة ایمانهم من انواع الاختبار و الابتلاء ، لایصابون بشدائد الدنیا واذی المشرکین ، وانـّما فتنوا لیظهر المخلص من المنافق والصادق من الکاذب. و قیل معناه ـ اظن المؤمنون ان یهملوا فلا یؤمروا ولا ینهوا ولا یختبروا بشدائد الشرایع کالصّلوة و الصوم و الحج و الجهاد . و قیل « لایفتنون » ای ـ لا یعاملون معاملة المختبر و ذلک انّ الله تعالی انـّما یجازی عباده علی ما یظهر منهم لا علی ما یعلم منهم ، فانـّهم انـّما یستحقون الجزاء علی کسبهم و علم الله لیس من کسبهم . و فائدة اخبار الله تعالی بهذا ان یوطّن المکلف نفسه علی ذلک المحن ، فاذا نزل به الامر کان ذلک ایسر علیه .

در سبب نزول این هردو آیت خلافست میان علماء تفسیر : **شعبی** گفت : قومی بودند در **مکه** بظاهر اقرار دادند باسلام و هجرت نکردند **بمدینه** تا اصحاب رسول با ایشان نوشتند که اقرار مجرد باسلام شما را بکار نیاید ، و نپذیرندتا آنگه که هجرت کنیدوبرسول خداپیوندید . ایشان برخاستند وقصد **مدینه** کردند . مشرکان **مکه** بر پی ایشان رفتندتابر هم رسیدند وجنگ کردند . قومی از ایشان کشته‌شدند و قومی برستند . این دو آیت در شأن ایشان فرو آمد ، وآن آیت که در سورة**النحل** است : « ثم انّ ربّک للذین هاجروا من بعدما فتنوا ثم جاهدوا و صبروا ان ربّک

من بعدها لغفور رحیم ». **مقاتل** گفت در شأن **مهجع بن عبدالله** فرو آمد، مولی **عمر-خطاب** اوّل قتیلی از مسلمانان روز **بدر** او بود، رماه **عامر بن الحضرمی** بسهم فقتله. رسول خدا گفت آن روز: « سید الشهداءِ **مهجع** و هو اوّل من یدعی الی باب الجنّة من هذه الامة » مادر وپدر و عیال وی زاری کردند چون خبر بایشان رسید ربّ العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد و ایشانرا خبر کرد که: ناچار بمؤمنان رسد در دنیا بلا و مشقّت در ذات الله جلّ جلاله و در کار دین. **مجاهد** گفت در شأن **عمّار یاسر** فرو آمد که مشرکان او را تعذیب میکردند و میرنجانیدند. پس ربّ العالمین تعزیت و تسلیت ایشانرا آیت فرستاد:

« و لقد فتنا الذین من قبلهم » بازنمود و بیان کرد که امتحان ایشان نه چیزی بدیع است، که خود با ایشان میرود، بلکه پیشینیان را همین بود از انبیا ومؤمنان، فمنهم من نشر بالمنشار ومنهم من قتل. وابتلی **بنو اسرائیل** ب**فرعون** فکان یسومهم سوء العذاب. « فلیعلمنّ الله الذین صدقوا » فی ایمانهم « و لیعلمنّ الکاذبین » والله تعالی عالم بهم قبل الاختبار. **مقاتل** گفت: علم اینجا بمعنی رؤیت است ونظیر این در **قرآن** فراوانست و قال بعضهم معناه لیجازینّ الصادقین علی صدقهم و الکاذبین علی کذبهم و قیل لیمیّز الله الصادقین من الکاذبین کقوله: « لیمیز الله الخبیث من الطیّب ». و قیل نزلت الآیة فی جماعة من المؤمنین و عدوا ان یجاهدوا مع النبی (ص)، فمنهم من انجز وعده و منهم من اخلف.

« ام حسب الذین یعملون السیّئات » یعنی الشرك « ان یسبقونا » یعنی یعجزونا و یفوتونا فلا نقدر علی الانتقام منهم « سآء ما یحکمون » بئس ما حکموا حین ظنوا ذلك، و موضع « ما » نصب، ای ـ ساء حکما حکمهم کما تقول نعم رجلا زید. و یجوز ان یکون رفعاً علی معنی ساء الحکم حکمهم.

« من کان یرجو لقآء الله » یعنی ـ من کان یرجو الله فی یوم لقائه و یطمع فی ثوابه « فان اجل الله » الذی اجّله لبعث خلقه للجزاء من الثواب و العقاب « لآت » قریباً. و

قیل معنی «یرجو» یخاف ، ای ـ من کان یخاف الموت والمصیر الی الله و الی موضع المحاسبة و المجازاة فلیتقدم فی اصلاح اعماله بالتوبة ، فان اجل الله و هو اجل الموت الذی کتبه علی جمیع عباده سیأتیه . وتلخیص الکلام انّ من یخشی الله اویأمله فلیستعد له و لیعمل لذلك الیوم کما قال تعالی : « فمن کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملا صالحاً » . « و هو السمیع » لقول من قال آمنت « علیم » بصدقه فیه و کذبه . و اکثر ماتری فی القرآن من ذکر لقاء الله و کذلك فی الحدیث ، یراد به الساعة کقوله (ص) : « لقاؤك حق » و کقوله : « لقی الله وما علیه خطیئة » ،و کقوله: « ما منکم من احد الّا و هو یلقی الله لیس بینه و بینه ترجمان » هذا و امثاله .

« و من جاهد فانّما یجاهد لنفسه » ای ـ من جاهد نفسه بالصبر علی طاعة الله و جاهد الکفّار بالسیف و جاهد الشیطان بدفع و ساوسه فانّما یجاهد لنفسه ، له ثوابه و منفعته. « ان الله لغنی عن العالمین » لم یأمرهم بالطاعة لحاجة منه الیها، ثم بیّن انّ النفع فیها یرجع الی المطیع .

فقال تعالی : « والذین آمنوا و عملوا الصالحات لنکفّرنّ عنهم سیئاتهم » ، یعنی ـ من آمن بالله و رسله و اطاع الله فیما امره به فان الله مع غناه عنه و عن اعماله یکافیه علی اعماله بتکفیر السیّئات. و التکفیر ـ اذهاب السیئة و ابطالها بالحسنة ـ ثم یتفضّل علیه بالثواب فذلك قوله : « و لنجزینهم احسن الذی کانوا یعملون » ، یعنی ـ با حسن اعمالهم و هو طاعة الله و اداء الفرائض . و قیل معناه : و لنعطینّهم اکثر ما عملوا و احسن ، ای ـ بالواحد عشر او بالواحد سبعین ، کما قال تعالی : « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها » و انّما قال «احسن» لانّ المباحات من الحسنات و لایثاب علیها .

« و وصینا الانسان بوالدیه حسناً » ای ـ برّاً بهما و عطفا علیهما ، و المعنی ـ اوصیناه فیما انزلناه من الکتب علی رسلنا ان یفعل بوالدیه ما یحسن. و قیل وصینا الزمنا و نصب « حسناً » علی المصدر ، تقدیره بان یحسن حسناً .

« وان جاهداك لتشرك بی ما ليس لك به علم » ای ـ ما ليس لك به حجّة ، لأنّ الحجة طريق العلم، « فلا تطعهما ». و جاء فی الحديث : « لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق» .

ثم اوعد بالمصير اليه فقال : « الیّ مرجعكم فانبّئكم بما كنتم تعملون » اخبركم بصالح اعمالكم و سيئها فاجازيكم عليها . اين آيت در شأن **سعد بن ابی وقاص** فرو آمد ومادر وی: **حمنة بنت ابی سفيان بن امية بن عبد شمس بن عبد مناف**؛چون **سعد** مسلمان شد مادر وی سوگند یاد کرد که طعام و شراب نخورد و از آفتاب با سایه نشود تا انگه که **سعد** از دین **محمد** باز گردد . پس سه روز بآفتاب نشست و طعام و شراب نخورد تا **سعد** گفت : یا امّاه اگر ترا هفتاد جانست،یکان یکان بینم که بیرون همی آید از گرسنگی وتشنگی، من از دین **محمد** باز نگردم . **سعد** این قصه با رسول خدا بگفت. **جبرئيل** آمد و اين آيت آورد. رسول خدا گفت الله تعالى چنين ميفرمايد كه نفع دنيا از ايشان باز مگيريد امّا بشرك ايشانرا فرمان مبريد . اينست كه ربّ العالمين گفت : «فلا تطعهما الیّ مرجعكم » ، معنی آنست كه درشرك مادر و پدر را فرمان مبريد كه شما را باايشان بنخواهند گذاشت،شما را باز من بايد گشت.عن **بهز بن حكيم** عن ابيه عن جده ، قال قلت : يا رسول الله من ابرّ ؟ قال:امّك قلت :ثم من ؟ قال:ثم امّك. قلت:ثم من ؟ قال:ثم امك.قلت:ثم من ؟ قال:ثم اباك ثم الاقرب فالاقرب. و عن **انس بن مالك** قال :قال رسول الله (ص) : « الجنّة تحت اقدام الامّهات » .

« و الذين آمنوا وعملوا الصالحات لندخلنّهم فی الصالحين » ای ـ فی زمرتهم و جملتهم ، و قيل فی مدخل الصالحين ،وهوالجنّة . و گفته‌اند « فی » اينجا بمعنی مع است و صالحين انبياءاند . و قد مدح الله عزّوجلّ طائفةمن الرسل فی القرآن بالصلاح، و هو من غاية ما يمدح به العباد.ونظيرالآية قوله : « و من يطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين » الآية .

« و من الناس من یقول آمنّا باللّٰه فاذا اوذی فی اللّٰه »ای ـ اذا اصیب بمکروه فی سبب اظهار دین اللّٰه « جعل فتنة الناس » کعذاب اللّٰه ، ای ـ ترك الایمان خوفاً من عذاب الناس کما ینبغی ان یترك الکفر خوفاً من عذاب اللّٰه ،فعدل عذاب الدنیا ، الذی هو ساعة ، بعذاب اللّٰه الذی هو باق و لا ینقطع . قال **الزجاج** : جزع من عذاب الناس و لم یصبر علیه فاطاع الناس کما یطیع اللّٰه من یخاف عذابه . معنی آنست که از مردمان قومی اند که بزبان میگویند : « آمنّا باللّٰه »،اظهار ایمان بزبان می کنند امّا ایمان در دل ایشان راسخ نگشته و ثابت نشده و ایشان منافقان اند که از عذاب مردم چنان ترسند که از عذاب اللّٰه باید ترسید . چون بلائی و رنجی از مردم بایشان رسد بسبب اظهار ایمان ، ایشان از ایمان باز پس آیند و با کفر شوند و ندانند که عذاب اللّٰه نه چون عذاب مردمان است : عذاب مردمان یك ساعت بود و آخر بسر آید و عذاب اللّٰه جاوید بود که بسر نیاید . و انگه این منافقان چون وامؤمنان رسند و مؤمنان را فتحی و دولتی و غنیمتی بود گویند : « انّا کنا معکم »علی عدوکم و کنّا مسلمین و انّما اکرهنا علی ما قلنا فاعطونا نصیباً من الغنیمة . گویند نصیب غنیمت بما دهید که ما هم چون شما گرویدگانیم و اگر بخلاف ایمان چیزی گفته‌ایم باکراه گفته‌ایم . ربّ العالمین ایشانرا دروغ زن کرد ، گفت : « اولیس اللّٰه باعلم بما فی صدور العالمین » من الایمان و النفاق .

« و لیعلمنّ اللّٰه الذین آمنوا » صدقوا فثبتوا علی الاسلام عند البلاء ، و لیعلمنّ المنافقین بترك الاسلام عند البلاء. و قال **ابن عباس** نزلت فی المومنین الذی اخرجهم المشرکون معهم الی **بدر** فارتدوا و هم الذین نزلت فیهم : الذین تتوفّیهم الملئکة ظالمی انفسهم » و قیل نزلت فی **عیاش بن ابی ربیعة المخزومی** حین اسلم فخاف علی نفسه و خرج فردّه اخواه لامّه **ابوجهل و الحارث** ابنا **هشام** و لم یزالا یعذّبانه حتی رجع الی الکفر فلمّا نزل قوله : «جعل فتنة الناس کعذاب اللّٰه » ها جر مع رهط

كانوا يعذّبون فاسلم و حسن اسلامه و هم الذين كان رسول الله (ص) يدعو لهم اذا قنت ويقول: «الهم نجّ المستضعفين **بمكة**» فانجاهم الله. و قال بعض العلماء نسخت هذه الاية قوله عزّوجلّ: «من كفر بالله من بعد ايمانه الاّ من اكره» الآية.

«و قال الذين كفروا» من قريش «للذين آمنوا» منهم «اتبعوا سبيلنا» اى- كونوا على مثل ما نحن عليه من التكذيب بالبعث بعد الممات و جحود الثواب و العقاب على الاعمال فانكم ان اتبعتم سبيلنا فى ذلك فبعثتم و جوزيتم على الاعمال نتحمّل آثام «خطاياكم» عنكم حينئذ قوله: «و لنحمل خطاياكم» لفظه امر و معناه جزاء، والمعنى ان اتبعتم سبيلنا حملنا خطاياكم. و قيل هو جزم بالامر كانّهم امروا انفسهم بذلك فاكذبهم الله عزّوجلّ، فقال و ماهم بحاملين من خطاياهم «من شىء انّهم لكاذبون» فيما قالوا من حمل خطاياهم.

گفته‌اند اين سخن **ابو سفيان** گفت و**امية بن خلف** با**عمر بن الخطاب** گفتند اورا كه اگر در دين اباواجداد خود بودن و بر آن پائيدن تبعه اى خواهد بود ما آن تبعه از تو بر خود گيريم تا تو از ان برى شوى. ربّ العالمين ايشان را بران سخن دروغ زن كرد، گفت: ايشان دروغ ميگويند و از گناهان و تبعات هيچكس هيچ چيز بر ندارند.

آنگه گفت: «وليحملنّ اثقالهم و اثقالاً مع اثقالهم» يعنى ليحملنّ اثقال انفسهم و اثقال من أضلّوهم و لا ينقصون من اثقال المحمولين عنهم شيئاً و ذلك انهم يعاقبون على كفرهم و يزادون عذاباً لدعاء غيرهم الى الكفر لانّ الدعاء الى الكفر كفر؛ لانّ احداً لايعذّب لذنب غيره. فتأويل الآيتين: انّ الكافر لايحمل اثقال المريد حملاً يخفّف ظهورهم منها و يبرّىء رقابهم و لكن يحمل الكافر مثل اثقال من اضلّه و لا ينقص من اثقاله وهوقوله عزّوجلّ: «ليحملوا اوزارهم» كاملة يوم القيمة و من اوزار الذين يضلّونهم بغير علم. و روى **الحسن البصرى** مرسلا عن رسول الله (ص) قال:

ایّما داع دعا الی هدی فاتبع علیه و عمل به فله اجور الذین اتبعوه و لاینقص ذلک من اجورهم شیئاً و ایّما داع دعا الی ضلالة فاتبع علیها و عمل بها فعلیه مثل اوزار الذین اتبعوه لاینقص ذلک من اوزارهم شیئاً ثم قرأ **الحسن** : « و لیحملنّ اثقالهم و اثقالاً مع اثقالهم » . و قال (ص) : « من سنّ سنّة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها لا ینقص ذلک من اجورهم ، و من سنّ سنّة سیّئة فعلیه وزرها و وزر من عمل بها لا ینقص ذلک من اوزارهم شیئاً » . « و لیسئلن یوم القیمة عمّا کانوا یفترون » من دعائهم الی الکفر ای یسألون سؤال توبیخ و تقریع لم فعلوه و بأیّ حجة ارتکبوه ، کما قال تعالی « و قفوهم انّهم مسئولون » .

« و لقد ارسلنا نوحاً الی قومه فلبث فیهم الف سنة الاّ خمسین عاماً » از **ابن عباس** روایت کرده‌اند که **نوح** (ع) چون نبوّت وبعثت بوی پیوست چهل ساله‌بود و هزار سال کم پنجاه سال مدت بلاغ و دعوت بود و بعد از طوفان شصت سال بزیست تا از نژاد وی مردم بسیار شدند جمله عمروی هزار سال و پنجاه سال بود. ویروی عن **ابن عباس** ایضاً موقوفاً و مرفوعاً انّ **نوحاً** ارسل الی قومه و هو ابن ماتین و خمسین سنة و عاش بعدالطوفان مأتین و خمسین سنة . باین قول عمروی هزار و چهار صد و پنجاه سال بود و بقول **عکرمه** هزار و هفتصد سال عمروی بود، واین آیت تحقیق آنست که ربّ العزّة گفت و لقد فتنا الذین من قبلهم یعنی و لقد بعثنا نوحاً من قبل بعثتنا ایاك ، فاقام فی قومه هذه المدة المدیدة یدعوهم الی دین الله . فلم یقبل منه ذلك الاّ القلیل الذین‌ذکرهم الله فی قوله : « وما آمن معه الاّ قلیل » . « فاخذهم الطوفان وهم ظالمون » الطوفان کل شرّعام یطیف بالناس‌من مطر دائم اوموت جارف اوطاعون‌او جُدری او حصبة اومجاعة ، و هو فی هذه الایة‌الغرق ، و قیل سماه طوفاناً لانّ الماء فی ذلك‌الیوم طاف فی‌جمیع الارض .

« فانجیناه و اصحاب السفینة » من الغرق « وجعلناها » یعنی السفینة « آیة

للعالمين » سفينة نوح كانت اوّل سفينة فى الدنيا فابقيت السفن آية و عبرة للخلق و علامة من سفينة نوح . و هو قوله عزوجلّ : « و لقدتر كناها آية » و قيل معناه جعلنا نجاة من فى السفينةمن الغرق دلالة يستدل بها على صدق نوح و قيل جعلنا العقوبة آية اى عظة للعالمين يعظون بها .

« و ابراهيم » يعنى و اذكر ابراهيم « اذ قال لقومه ، اعبدوا الله » و حده ، وحّدوه ولاتعبدوا غيره « و اتقوه»اى ـ اتقوا عذابه فى مخالفة امرى « ذلكم خير لكم اى ـ ما امرتكم به خير لكم « ان كنتم تعلمون » الخير و الشر .

« انما تعبدون من دون الله اوثانا » « ما » فى قوله : «انّما» كافة ، و ليست بمعنى « الذى » ، و الوثن ـ ما كان من الحجارة ومالا صورة له ، و الصنم ـ ما كان له صورة ـ « و تخلقون افكا » الا فك ـ اسوء الكذب ، والخلق يكون باللسان من قول الكذب اوالصنعة باليد . يقال خلق و اختلق اى ـ افترى . خلق هم بر دروغ زبان افتد هم بر فعل دست . « و تخلقون افكاً » هر دو معنى احتمال كند : بر دروغ زبان معنى انست كه شما بر الله دروغ ميگوئيد كه ميگوئيد اوثان شر كاء خدا اند ، و بر معنى فعل دست قول مجاهد است كه : تصنعون اصناماً بايد يكم فتسمّونها آلهة و ذلك افكك . و برين قول معنى آنست كه « انّما تعبدون من دون الله اوثانا » و انتم تصنعونها و تنحتونها . خبرميدهدربّ العزة از ابراهيم خليل كه قوم خود را گفت شما فرود از الله بتانى را مى پرستيد كه خود ساخته‌ايد و تراشيده ايد همان است كه جائى ديگر گفت : « اتعبدون ما تنحتون » .

ثم قال : «انّ الذين تعبدون من دون الله لا يملكون لكم رزقاً» اى ـ لا يقدرون على ان يرزقوكم . يقال ملكت الشىء اذا قدرت عليه . و منه قول موسى : « لا املك الاّ نفسى واخى » اى ـ لا اقدر الاّ على نفسى واخى و منه قول بنى اسرائيل : « ما اخلفنا موعدك بملكنا » ، اى ـ بقدرتنا «فابتغوا عندالله الرزق» اى ـ سلوا الله حوائجكم

« و اعبدوه » و حدوه « و اشكروا له » على ما انعم عليكم و هو المستحق للشكر و اعلموا انكم اليه و الى حكمه صائرون فى عواقب امور كم.

« و ان تكذبوا فقد كذب امم من قبلكم » هذا تسلية للرسول(ص) و دعاء له الى الصبر و زجر لمخالفيه فيما فعلوه من التكذيب و الجحود. فقال، « و ان تكذّبوا» يا معشرا لمشركين رسولنا محمداً فيما دعاكم اليه فقد كذبت جماعات من قبلكم رسلها فيما دعتهم اليه من الحق فسبيلكم فى استحقاق العذاب سبيلهم. « و ما على الرسول الاّ البلاغ المبين »، اى ان تركهم ايمانهم ليس بنقص لك ولا ذنب لانّه ليس عليك الا تبليغ ما اوحى اليك بلاغاً مفهوماً بيّناً. ثم ان لم يومنوا فانّ غائلة كفرهم عائده اليهم، لا اليك. « و البلاغ المبين » الذى يبيّن لمن سمعه ما يراد به.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « بسم الله الرحمن الرحيم »، بسم الله الملك المتعالى عن الحدود و الغايات؛ المقدس عن الدرك و النهايات، المنزّه عن تجارف العبارات، الباطن عن حصر الاحاطات، الظاهر فى البيّنات و الآيات. اوّل باران از ابر عنايات اين نام است اوّل نفس از صبح كرامت اين نامست، اوّل جوهر از صدف معرفت اين نامست، اوّل نشان از وجود حقيقت اين نامست. اوّل شاهد بر مشاهده روح اين نامست، دل را فتح و جانرا فتوح اين. نامست معرفت را راه است حقيقت را در گاهست. انبساط

را در است ، صحبت را سر است . فرا وصال اشارتست ، از کمال حال عبارتست خائف را امان است ، راجی را ضمان است . طالب را شرفست ، عارف را صلف است ، محبّ را تلف است .

نام تو شنید بنده دل داد بتو چون دید رخ تو جان فرستاد بتو

«الٓمٓ» الالف من الله و اللام من جبرئیل (ع) و المیم من محمد (ص) . الف اشارتست فرا الله ، لام اشارتست فرا جبرئیل میم اشارتست فرا محمد (ص) . ربّ العزّة سوگند یاد میکند باٰلهیت خویش و بامانت جبرئیل و بصدق نبوت محمد که وحی کننده منم و آرنده جبرئیل و پذیرنده محمد از حق جل جلاله میل روانه از جبرئیل خیانت روانه از مصطفی محمد تهمت روانه. تا گرویدن از کجا و از پذیرفتن حق روی گردانیدن چرا؟و فایده قسم ، بعد از آن که مردم دو گروه اند : مومنان اند که بی قسم استوار دارند، و کافرانند که با قسم استوار ندارند . آنست که قرآن بر لغت و عادت عرب فرو آمد ، و عادت عرب آنست که سوگند یاد کنند و تحقیق راستی آنچه از خود خبر دهند .

« احسب الناس ان یترکوا » بمجرد الدعوی فی الایمان دون المطالبة بالبلوی هذا لایکون ، و قیمة کل امرئ ببلواه ، فمن زاد قدرمعناه زاد قدر بلواه . قال النبی (ص) ، « انّ اشدّ الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل . فالا مثل . و قال (ص) : انّ الله عزّوجلّ اذا اراد بقوم خیراً ابتلاهم ». مثال ربّانی از حضرت ربوبیت آنست که بلاء از درگه ما خلعت دوستانست،هر که درمقام دوستی بر اغیار مرتبتی جوید در بوستان نزهت دوستان گل بلا بیشتر بوید . خواهی که بدانی درنگر بحال سیّد ولد آدم ، مقتدای اهل شریعت و مقدّم و سالار اهل حقیقت . چون آن مهتر قدم درین کوی نهاد یك ساعت او را بی غم و بی اندوه نداشتند ؛ اگر یکساعت مربع نشست خطاب آمد که بنده‌یی بنده وارنشین ؛ و اگر یك بار انگشتری در انگشت بگردانید

تازیانه عتاب فرو گذاشت که : « افحسبتم انّما خلقناکم عبثاً » ؟ و اگر یك بار قدم به بستاخی بر زمین‌نهاد فرمان آمد که : « ولا تمش فی الارض مرحاً » و اگر روزی گفت **عائشه** را دوست دارم دید آنچه دید . از گفت منافقان چون بلاش بکمال رسید بباطن در حق نالید خطاب آمد که یا مهتر کسی که شاهد دل وجان وی ما باشیم از بلا بنالد؟ هرچه در خزائن غیب زهر بود در یک قدح کردند و بردست وی نهادند و پرده از سرّ وی برداشتند. گفتند یا **محمد** این زهرها بر مشاهدهٔ جمال ما نوش کن: « و اصبر لحکم ربك فانك باعیننا » .

ولو بید الحبیب سقیت سمّاً لکان السم من یده یطیب

دشنام‌تو‌ای‌دوست‌مرا‌مدح‌وثناست جور تومرا عدل‌وجفای‌تو‌وفاست

« و لقد فتنّا الذین من قبلهم » تعزیت و تسلیت صحابه رسول است بآن رنجها و بلیّتها که بایشان میرسید ، در درویشی و بی کامی ، و در غزاها و حربها . قومی که ضعیف ایمان بودند از آن بلاها می بنالیدندو گاه گاه شکوی نمودند ربّ العزّه گفت:یا **محمد** ایشانرا خبر ده که پیغامبران گذشته و نیك مردان‌سلف چه بار بلا کشیدند وچون بربلاها و محنتها صبر کردند . اندیشه کن در کار **آدم** صفی که او را از نعیم بهشت چون بیرون آوردند و برهنه در خاك حسرت درین میدان بلیّت بنشاندند . صد سال نوحه کرد بزاری و بنالید از خواری تا از آب چشم وی درخت عود و قرنفل از زمین بر آمد . مرغان هوا و وحوش صحرا در زاریدن و گریستن با وی موافقت کردند . از بس که بگریست‌بجای اشك از چشم وی خون روان گشت و پوست روی وی بر روی وی خشك گشت . تا بجائی رسید تضرّع و زاری وی که نداء جبّاری بدو پیوست (۱) که : یا آدم ما هذه البلیّة التی قدا حاطت بك ؟ ما هذا الکابة التی‌بوجهك‌وجهاً صنعته بیدی و صوّرته بنقش‌احدیّتی‌و جعلته قدّاً سویّاً اجریت

(۱) رسید (ج)

فیه روحاً کجری الماء فی العود. الطف و ارق من الهوآء و اندی من الماءِ اروح من الروح وافیح من العطر. چنان دردی و اندوهی ببایدتا چنین نواختی وا کرامی پیش آید. چه باید نالیدن از دردی که درمانش اینست. بجان باید خریدن بلائی که سر انجامش چنین است. فرمان آمد که: یا آدم این همه بار حسرت و تضرّع چرا بر خود نهاده ای؟ این چه بلیّت است که گرد تو بر آمده و دران بمانده ای، این چه آب غم است که بر چهره خویش ریخته ای چهره ای که من در پردهٔ عصمت «خلق الله آدم علی صورته» کشیده ام، شخصی که تاج: «خلقت بیدیّ» بر سرش نهاده ام، طینتی که بتخصیص: «خمّر طینة آدم بیده» مشرف گردانیده ام، قدی که حلّه «و نفخت فیه من روحی» در برش پوشانیده ام، چه پنداری که آنرا بقهر خود از برخویش برانم یا بآتش قطیعت بسوزانم؟ یاآدم! أتتهمنی و لست متهما. یا آدم در مهربانی منت تهمتی بود؟ یا در دوستی منت شبهتی بود (۱)؟ می ندانی که تو بدیع قدرت منی، صنیع فطرت منی، نسیج ارادت منی، هیکل تدبیر منی، دوست بر گزیده و بر کشیدهٔ منی؟ لا تتّهمنی یا آدم فو عزّتی لا عتذرنّ الیك ولاجلسنك مجالس الملوك جلوساً لا یزول ولا یحول.

قوله: «من کان یرجوا لقاء الله فأنّ اجل الله لآت» من رجی العمر فی رجاه لقائنا فسوف نبیح لـه النظر الینا وسوف یتخلص من الغیبة و الفرقة و هو السمیع لانین المشتاقین العلیم بحنین المحبّین الوالهین، دیدهٔ (۲) دوست بهاء جان است، گر بصد هزار جان یابی ارزانست، پیروز تر از آن بنده کیست که دوست اورا عیانست، طمع دیدار دوست صفت مردان است.

عظمت همّة عین طمعت فی ان تراکا او مـا یکفی لعین ان تری من قد رآکا

باش تا فردا که بنده برمائدهٔ خلد بنشیند شراب وصل نوش کند طوبی و زلفی وحسنی

---

(۱) افتد (ج) (۲) دیدار (ج)

بیند، بسماع وشراب ودیداررسد. همانست که ربّ العزّة گفت: «وجوه یومئذ ناضرة الی ربّها ناظرة» رویهای مؤمنان ومخلصان رویهای صدیقان وشهیدان چون ماه درفشان، چون آفتاب رخشان، چون بنفشه بوستانی چون یاسمین ریحانی(۱) چون شقایق نعمانی، چون برق لامع، چون خورشید طالع، چون خلد جامع. این رویها بکه نگرند؟ «الی ربها ناظرة» بخداوند خویش، بآفرید گار خویش، بپرورد گار خویش. صفت آن روز چیست؟ - روز قرب و وصال، روز برّ وافضال، روز عطا ونوال روز نظر ذوالجلال. مشتاقان در آرزوی این مقام تن وقف کردند عاشقان از بهر این منزل حلقه در گوش کردند. عارفان را در دیدار سه دیده است: دیدهٔ سر بیند و آن لذّت را است؛ دیدهٔ دل بیند و آن معرفت را است؛ دیدهٔ جان بیند و آن مشاهدت را است. دیده سراز نور فضل پر کند، دیدهٔ دل ازنور قرب پر کند؛ دیدهٔ جان از نور وجود پر کند؛ بنده باین سه دیده در حق مینگرد. اینست که در خبر آید: «تسلاء الابصار من النّظر فی وجهه و یحدثهم کما یحدّث الرّجل جلیسه» فردا در دیدارهم چنان تفاوت است که امروز در شناخت. هر کس او را بقدر شناخت خود بیند و بر بهرهٔ خویش دیدار بود که ذهول آرد. و بود که شکوه آرد و بود که در دیده ور برسد.

پیر طریقت گفت: الهی ترا آنکس بیند که ترا در ازل دید، و وی ترا دید که دو گیتی او را نا بدید، و ترا او دید که نادیده پسندید.

عبدالعزیز بن عمیر گفت بما چنان رسید که رب العزه گفت: اقدرتکم علی رؤیتی واسمعتکم کلامی و اشممتکم رائحتی. شمارا توانا کردم تادیدارمن بر تاوستید و اشنوا کردم تا سخن من بر تاوستید و بوی خویش بشما دمانیدم تا از من آگاه شدید و با من بماندید.

(۱) روحانی (ج)

۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «اولم یروا کیف یبدیء الله الخلق» نمی بینند که الله چون در می گیرد کار و چون می آفریند آفریده و از نیست‌هست میکند «ثم یعیده» آنگه [بروز رستاخیز] باز ایشان را از خاك بیرون آرد «ان ذلك علی الله یسیر(۱۹)» و آن بر خدای آسانست.

«قل سیروا فی الارض» گوی بروید در زمین «فانظروا کیف بدأ الخلق» و بنگرید که چون آفرید جهان و جهانیان را «ثم الله ینشیء النشأة الآخرة» پس الله بازفردا بآفرینش پسین خلق را زنده کند «ان الله علی کل شیء قدیر(۲۰)» که الله بر همه چیز توانا است.

«یعذب من یشآء» عذاب کند او را که خواهد «و یرحم من یشاء» ببخشاید او را که خواهد «و الیه تقلبون(۲۱)» و با او گرداند شما را.

«و ما انتم بمعجزین فی الارض ولا فی السماء» و شما پیش نشوید ازو، نه در زمین و نه در آسمان، «و ما لکم من دون الله» و نیست شما را فرود از الله (۱) «من ولی ولا نصیر(۲۲)» نه خداوندی نه کار سازی نه یاری دهی.

«و الذین کفروا بآیات الله» و ایشان که کافر شدند بسخنان خدای «و لقائه» ونشانهای دیدن اوودیدن پاداش او «اولئک یئسوا من رحمتی» ایشان‌اند که نومید ماندند از بخشایش من «واولئك لهم عذاب الیم(۲۳)» و ایشان اند که

(۱) جز از الله (ج)

ایشانرا است عذابی درد نمای.

« **فما کان جواب قومه** » نبود پاسخ قوم وی او را « **الا ان قالوا** » مگر آنچه گفتند:« **اقتلوه او حرّقوه** » بکشید او رایا بآتش سوزید او را « **فانجاه الله من النار** »تا برهانیدالله او راازآتش‌ایشان « **انّ فی ذلك لآیات لقوم یؤمنون(۲۴)** » درین نشانهائی است آشکارا گروهی را که بگروند.

« **و قال** » گفت [ابراهیم]: « **انما اتخذتم من دون الله اوثاناً** » آنچه گرفتید از بتان فرود از الله بخدائی « **مودة بینکم فی الحیوة الدنیا** » مهریست میان شما درین‌جهان« **ثم یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض** » پس‌آنکه روز رستاخیز شما بایشان کافرشوید وایشان بشما« **ویلعن بعضکم بعضاً** » و شما برایشان نفرینید و ایشان برشما « **و ماویکم النار** » و پس آنکه جایگاه شما آتش است «**و ما لکم من ناصرین (۲۵)** » و شمارا فریاد رسی‌نه و یاری دهی.

« **فآمن له لوط** »ایمان‌آورد باولوط « **و قال انّی‌مهاجر الی ربی**« [**لوط**] گفت من از هر معبودی فرود از الله باالله بریدم و از هر کیشی جزتوحید با الله بریدم « **انه هو العزیز الحکیم(۲۶)** » که الله اوست که تواناست دانای فراخ توان‌راست دان.

« **و وهبناله اسحق و یعقوب** » واو را اسحق بخشیدیم و یعقوب « **و جعلنا فی ذریته النبوة و الکتاب** »و درنژاد او پیغامبری نهادیم وحکم و دین « **و آتیناه اجره فی الدنیا** »ومزداو باو دادیم درین‌جهان «**و انه‌فی الآخرة لمن الصالحین(۲۷)**» و در آن جهان از نیکان و شایستگان است.

« **و لوطاً** »وفرستادیم‌لوط را« **اذ قال لقومه** » آنکه که قوم‌خویش‌را گفت: «**انکم لتأتون الفاحشة**»شما آن کارزشت‌میکنید«**ماسبقکم بهامن احدمن العالمین(۲۸)**» هیچ کس برشما پیشی‌نکرد با آن از جهانیان.

«ائنکم لتأتون الرجال» شما با مردان میگرائید **«و تقطعون السبیل»** و راه نسل‌وفرزند می‌ببرید« **و تأتون فی نادیکم المنکر** »ودرانجمن‌ناپسندهاوناشایست‌ها میکنید. « **فماکان جواب قومه** » نبود پاسخ قوم او اورا « **الاّ انقالوا** » مگر آنچه گفتند « **ائتنا بعذاب الله** » عذاب‌خدای بما آر «**ان کنت من الصادقین**(۲۹) اگر می راست گوئی که پیغامبری .

«قال رب انصرنی» گفت‌خداوند من‌یاری‌ده مرا«**علی القوم المفسدین** (۳۰)» برین قوم تباه کاران .

« **و لما جآءت رسلنا ابرهیم** » چون در آمد فرستادگان ما بر ابراهیم « **بالبشری** » بشارت دادن او را [**باسحق و یعقوب**] «**قالوا**» گفتند [ابراهیم را] «**انا مهلکوا اهل هذه القریة**» ما هلاك خواهیم کرد مردمان این شهر را « **انّ اهلها کانوا ظالمین** (۳۱) » که مردمان آن بر خویشتن ستمکاران اند و گناه ایشان را .

« **قال ان فیها لوطاً** » [ابراهیم] گفت لوط در آن [شارستان] است « **قالوا** » [فریشتگان] گفتند « **نحن اعلم بمن فیها** » ما ازتو بهْ دانیم که‌درآن [شارستان] کیست «**لننجینّه و اهله**» برهانیم او را و کسان او را « **الاامرأته** » مگر زن او را « **کانت من الغابرین** (۳۲)» آن زن ازایشان بود که می‌باز بایست ماند [از لوط و فرزندان او] باهلاك شدگان .

« **و لماان جاءت رسلنا لوطاً** »وچون فرستادگان ما بلوط آمد «**سیء بهم و ضاق بهم ذرعاً** » رنجه‌شد او واندوهگین‌ازقوم‌خویش [که اکنون فرستادگان را رنج نمایند] « **و قالوا لاتخف ولا تحزن** » [فریشتگان] گفتند [لوط را] مترس و اندوهگین مباش « **انّا منجّوك و اهلك الا امرأتك** » ما رهانندهٔ توئیم و کسان تومگر زن تو « **کانت من الغابرین**(۳۳) » آن زن‌ازایشان‌بود که از نجات باز

ماندند و در میان تباه شدگان بماند .

« انّامنزلون علی أهل هذه القریة » ما فرو خواهیم آورد بر مردمان این شهر« رجزاً من السماء »عذابی از آسمان « بما کانوا یفسقون(۳۴) » بآن‌تباه کاری و بدی که میکردند .

« و لقد ترکنا » و آنکه باز گذاشتیم « منها » از آن [عقوبت که ایشانرا کردیم] « آیة بیّنة » نشانی روشن« لقوم یعقلون(۳۵) » گروهانی را که‌خرد دارند و عبرت دریابند .

« و الی مدین اخاهم شعیباً » و فرستادیم باهل مدین مرد ایشان شعیب « فقال یا قوم اعبدوا الله » گفت‌ای قوم اللّٰه‌را پرستید « و ارجوا الیوم الآخر » و از روز پسین بترسید « و لا تعثوا فی الارض مفسدین(۳۶) » و بگزاف وتباهی‌در زمین مروید بد کاران .

« فکذّبوه » دروغ زن گرفتند شعیب را « فاخذتهم الرجفة » زلزله ایشان را فرا گرفت «فاصبحوا فی دارهم جاثمین(۳۷) » تا هم در خان ومان خویش فراهم افتادند مرده .

« و عاداً وثموداً » یاد کن عاد و ثمود را « و قدتبیّن لکم من مساکنهم » و شما را پیدا مانده است از خان و مان و نشستگاههای ایشان چیزی « وزیّن لهم الشیطان اعمالهم » و دیو برآراست‌ایشان را کارهای ایشان « فصدّهم عن‌السبیل» وایشانرابر گردانید ازراه راست « و کانوا مستبصرین(۳۸) » گروهی‌بودندچست‌کار و باریك بین وزیرك‌دست .

« و قارون و فرعون و هامان »ویاد کن قارون را و فرعون را و هامان را « و لقد جاءهم موسی بالبیّنات » بایشان آمد موسی بپیغامها ونشانهای روشن « فاستکبروا فی الارض » گردن کشیدند در زمین « و ما کانوا سابقین(۳۹) »

پیش نشدند از ما و با ما بر نیامدند وبا ما نتاوستند .

«**فکلاّ اخذنا بذنبه**» همه‌را [که گرفتیم] بگناه‌ایشان گرفتیم «**فمنهم‌من ارسلنا علیه حاصباً**» ازایشان‌بود که برایشان باران سنگ‌فرو هشتیم «**و منهم من اخذته الصیحة**» و از ایشان بود که بانگ بگرفت ایشانرا تا زهره چکید «**ومنهم‌من خسفنا به الارض**» و از ایشان بود که بزمین فرو بردیم «**و منهم من اغرقنا**» و از ایشان بود که بآب‌بکشتیم «**وما کان‌الله لیظلمهم**» والله بیداد گر نبود تا بر ایشان بیداد کند «**و لکن کانوا انفسهم یظلمون(۴۰)**» لیکن ایشان برخود بیداد کردند .

«**مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء**» مثل و سان‌ایشان که فرود ازالله خدایان گرفتند «**کمثل العنکبوت اتخذت بیتا**» چون‌مثل وسان عنکبوت است که خانه گرفت «**و انّ اوهن‌البیوت لبیت العنکبوت**» و سست تر همه خانه‌ها خانهٔ عنکبوت است که نه گرما باز دارد نه سرما «**لو کانوا یعلمون(۴۱)**» اگر دانندی [جذز (۱)الله را خدائی نخواندندی .]

«**ان‌الله یعلم**» الله میداند «**مایدعون‌من دونه من شیء**» آنچه‌فرود ازو خدای میخوانند «**وهوالعزیز الحکیم (۴۲)**» و او توانا است [که باهر کس تاود] دانا است [که داند که عقوبت چرا باز پس میدارد] .

«**و تلك الامثال نضر بها للناس**» و این مثل ، و سانها می زنیم مردمانرا «**و ما یعقلها الاّالعالمون(۴۳)**» و در نیابد آنرا مگر دانایان .

«**خلق الله السموات و الارض بالحق**» اللـه بیافرید آسمانها و زمینها را ب«کن» وسخن روان «**انّ‌فی ذلك لآیة للمؤمنین(۴۴)**» درآفرینش آن‌نشانی روشن است گرویدگان را .

«**اتل ما اوحی‌الیك‌من الکتاب**» میخوان آنچه پیغام دادند بتو ازین نامه

---

(۱) نسخهٔ (ج) : جز .

« **واقم الصلوة** » وبپای دار نماز بهنگام « **ان الصلوة تنهی عن الفحشآء و المنکر** » که نماز باز زند اززشتی وناپسند « **و لذکر الله اکبر** » و یاد الله بزرگست ومه‌است از یاد رهی اورا « **و الله یعلم ما تصنعون** (۴۵) » و الله میداند آنچه میکنند .

الجزء الحادی والعشرون

« **ولا تجادلوا اهل الکتاب** » وپیکار مکنید ، با اهل کتاب گزیت (۱) پذیرفته‌اند « **الا بالتی هی احسن** » مگر بوفا کردن ایشانرا « **الا الذین ظلموا منهم** » لکن با اهل شرك میکاوید و جنگ می پیوندید « **و قولوا** » و گوئید [اهل کتاب را که چیزی خوانند یا چیزی گوئید از کتاب خویش] « **آمنا بالذین انزل الینا و انزل الیکم** » بگرویدیم بآنچه فرو فرستادند بر ما و آنچه فرو فرستادند بر شما « **و الهنا و الهکم واحد** » و خداوند ما و خداوند شما یکیست « **و نحن له مسلمون** (۴۶) » و ما او را گردن نهاد گانیم .

« **و کذلك انزلنا الیك الکتاب** » و همچنان [بر **موسی** تورات فرستادیم] بر تو **قرآن** فرو فرستادیم « **فالذین اتیناهم الکتاب یؤمنون به** » ایشان که ایشانرا تورات دادیم باین **قرآن** گرویده‌اند « **و من هولاء من یؤمن به** » و از اینان [که عرب‌اند] هم کس است که گرویده‌است بآن « **و ما یجحد بایاتنا الا الکافرون** (۴۷) » و باز ننشینند از پذرفتن سخن ما مگر نا گرویدگان .

النوبة لثانیة

قوله تعالی ـ : « اولم یروا » **حمزه** و **کسائی** «اولم تروا» بتاء مخاطبه خوانند و معنی آنست که : قل یا أیّها الکفار اولم تروا کیف یبدی الله الخلق . یبدأ بفتح یا

(۱) جزیت (ج)

خوانده‌اند ، و هما لغتان: یقال بدأ اللّٰه الخلق و ابداه .

این آیت را دو تأویل گفته اند یکی آنست که نمی بینند این کافران که بعث را منکراند که اللّٰه تعالی چون کارها در میگیرد و می آفریند و آنکه همان باز می آرد ، چون تابستان وزمستان و شب و روز فکما انّ اعادةفصول السنّة سایغ فی قدرته غیر مستنکر ، فکذالك بعث الخلق ؛ معنی دیگر اولم یروا کیف خلقهم ، ابتداءنطفة ثم علقة ثم مضغة ثم یعیده فی الاخرة عند البعث . از نخست خلق نبود ، بیافرید و از نیست پدید آورد ، آنکه بروز رستاخیز باز ایشانرا از خاك بیرون آرد . آن خداوند که دراول خلق نبود وبیافرید و بروی متعذّر نبود قادر است که روزرستاخیز باز آفریند ، و بروی متعذّر نباشد « انّ ذلك علی اللّٰه یسیر » ای ـ انّ ذلك الاعادة علی اللّٰه سهل هیّن لا نصب فیه .

« قل » یا محمد « سیروا فی الارض فانظروا کیف بدأ الخلق » علی کثرتهم و اختلاف احوالهم لتعرفوا عجائب فطرة اللّٰه بالمشاهدة و لقاء من هو اعلم منکم امرهم بالسّیر فی الارض لیلقوا من هواعلم منهمواحدّ نظراً فیخبرهم بالدقائق من العجائب، و قیل امرهم بالسیر فی الارض لینظروا الی آثار من کان قبلهم و الی ما صار امرهم من الفناء فیعتبروا و یعلموا ان اللّٰه خلق الاشیاء کما خلقهم و هویمیتهم کمااماتهم ثم ینشئهم جمیعاً فیالاخرة ، فذالك قوله :«ثمّ اللّٰه ینشیٔ النّشأة الاخرة »، قرأ ابن کثیر و ابو عمرو النّشآة بفتح الشین ممدودة ـ حیث و قعت ـ و قرأ الاخرون بسکونالشین مقصورة ، نظیره الرّأفة و الرّآفة ،« اناللّٰهعلی کلّ شیء » من الابداء و الا عادة والنشأة « قدیر » .

« یعذّب من یشآء و یرحم من یشآء » فیه تقدیم و تأخیر : یعنی ـ الیه تقلبون فیعذب من یشاء و یرحم من یشاء ، علق العذاب بالمشیّة دون الخطیئة لیعلم انـه یعذب بحق ملکه والخطیئةعلامةلا لاجلها یعذب و لاهی علّته .عذاب در مشیّت بست نه

در خطیئة تا معلوم شود که اوجلّ جلاله عذاب که میکند بحق ملك میکند و خطیئة علامت آنست نه علّت آن.

«و ما انتم بمعجزین فی الارض ولا فی السمآء» قال، **الفرّآء** معناه ـ و لا من فی السماء بمعجز. هذا کقول **حسّان بن ثابت**:

فمن یهجوا رسول اللّٰه منکم و یمدحه و ینصره سواء.

یعنی و من یمدحه و ینصره فاضمر من. و الی هذا التأویل ذهب **عبد الرحمن بن زید**، قال: معناه ـ لا یعجزه اهل الارض فی الارض ولا اهل السماء فی السماء ان عصوه. و قیل معناه لا تعجزوننا بان تهربوا الی الارض ام الیَ السماء، «و ما لکم من دون اللّٰه من ولیّ ولا نصیر» الولیّ الذی یدفع المکروه عن الانسان، و النّصیر ـ الذی یأمر بدفعه عنه. یقول: «و ما لکم» ایها الناس «من دون اللّٰه من ولی» یلی امرکم «و لا نصیر» ینصرکم، ای ـ ینصرکم من اللّٰه ان اراد بکم سوءاً.

«و الذین کفروا بآیات اللّٰه و لقآئه» الآیة، کلمات من کتاب اللّٰه، و الجمع آیات و الادلّة علی اللّٰه من خلقه آیات و اذا لم تضف الی الکتاب تناولت الادلّة دون آیات القرآن، و الکفر بآیات اللّٰه الّا یستدل بها علیه و تنسب الی غیر اللّٰه و یجحد موضع النعمة فیها، و الکفر بلقآء اللّٰه جحود الورود علیه، و قیام الساعة و انکار الحساب و الجنّة و النار. «اولئك یئسوا من رحمتی» یوم القیامة و ذکر بلفظ الماضی لانّ اکثر الفاظ القیامة جاءت بلفظ الماضی لانّه بمنزلة ما وقع اذلاشكّ فی وقوعه. هذه الایات من قوله «و ان تکذّبوا فقد کذّب امم من قبلکم» الی قوله «فما کان جواب قومه» معترضة فیما بین القصّة تذکیراً و تحذیراً لاهل **مکة** ان یحل بهم ماحل بمن قبلهم.

ثم عاد الی قصة **ابرهیم** (ع) فقال «فما کان جواب قومه الّا ان قالوا اقتلوه» یعنی ـ فما اجابوا عن قوله(۱): «اعبدوا اللّٰه و اتقوه» الّا ان قال بعضهم لبعض

(۱) در نسخ دیگر فما اجابوا ابرهیم عن قوله

« اقتلوه اوحرّ قوه » ففعلوا ، « فانجاه الله من النّار » ولم يسلّطها عليه بل جعلها برداً و سلاماً . قال كعب ما احرقت منه الاّ و ثاقه ، « انّ فی ذلك » ای ـ فيما فعلوا به و فعلنا « لآيات » علامات لهم على انّ العاقبة للمومنين .

« و قال انّما اتّخذتم من دون الله اوثاناً مودّة بينكم فی الحيوة الدّنيا» يعنی ـ انكم تعبدون هذه الاوثان لالحجة قامت بذلك ، بل لتتوادّوا بها و تتحابّوا على عبادتها و تتواصلوا كما يتحاب المؤمنون على عبادة الله . ابراهيم قوم خود را گفت ـ كه بت پرستان بودند ـ شما اين بتان را كه می پرستيد نه از آن می پرستيد كه شما را حجّتی است وبيّنتی بر پرستش آن لكن ميخواهيد تا شمارا درعبادت آن بتان اجتماعی باشد و دوستی با يكديگر ، تا يكديگر را اتبّاع ميكنيد و بران اتباع دوست يكديگر ميشويد هم چنان كه مؤمنان در عبادت الله با يكديگر مهر دارند ودوستی آنگه گفت : « فی الحيوة الدّنيا ثمّ يوم القيمة يكفر بعضكم ببعض ويلعن بعضكم بعضاً» اين مهر و اين دوستی شما در دنيا است و روز قيامت منقطع گردد و از آن دوستی هيچ نفع بشما بـاز نيايد بلكه باعداوت گـردد ، و نه چون دوستی مومنان بود كه در قيامت بماند و نفع آن پديد آيد . همانست كه جای ديگر گفت : « الا خلاّء يومئذ بعضهم لبعض عدوّ الاّ المتقين »

...«مودّة بينكم» درين حروف سه قراءت است ابن كثير و كسائی و يعقوب مودّة برفع خوانند بی تنوين . « بينكم » حفص بر معنی اضافت ، يعنی ـ هی مودّة بينكم كقوله : «لم يلبثوا الاّ ساعة من نهار بلاغ » ای هذا بلاغ . حمزه و حفص « مودّة» بنصب خوانند بی تنوين « بينكم » بر اضافت ، يعنی اتخذتم مودّة بينكم . باقی «مودّة» منصوب خوانند بتنوين « بينكم » منصوب على الظرف .

«ثمّ يوم القيمة يكفر بعضكم ببعض ويلعن بعضكم بعضاً » تتبرّأ الاوثان من عابديها ويشتم عابدوا الاوثان الاوثان لكونها سبباً لهم الی العذاب. وقيل تتبرّاء القادة من

الاتباع ویلعن الاتباع القادة، « و مأویکم النّار و ما لکم من ناصرین » ای - مصیر کم جمیعاً الی النار ، ولا یجد احد منکم ناصراً ینصره ولا مانعاً یمنعه من عذاب الله.

«فآمن لهلوط» آمن له و آمن به فی المعنی متقارب. **ابراهیم**(ع) بعد از آن که نجات یافت از آتش **نمرود** ، **لوط** بوی ایمان آورد ، از جملهٔ قوم وی . ولوط گفت: « انّی مهاجر الی ربّی » ای - مهاجر من خلفی من قومی مقرباً الی ربّی . و بیشتر مفسران بر آنند که : « انی مهاجر » سخن **ابراهیم** است ، هجرت کرد **ابراهیم** و با وی **لوط** بود و **ساره** زن وی . گفته‌اند لوط ابن عم وی بود، و قیل هو ابن اخیه و **ساره** دختر عم وی بود ، و قیل هی ابنة ملک حرّان . هاجر **ابرهیم** من **کوثی** سواد الکوفة الی الشام . و قیل هاجر من **حرّان** الی **فلسطین** .قال **مقاتل** هاجر **ابرهیم** و هو ابن خمس وسبعین سنة ، و هو اول من هاجر فی الله ، « انّه هو العزیز» لا یغلب من هاجر الیه ، « الحکیم » فیما امر به من الهجرة .

« ووهبنا له اسحق » و لداً ،«و یعقوب» وادولد ولم یذکر **اسمعیل** هاهنا لشهرته و عظم شأنه،«و جعلنا فی ذرّیته النّبوة » ای - فی ذریة **ابرهیم** فانّه شجرة الانبیاء. و قیل ان الله لم یبعث نبیّاً بعد **ابرهیم** الاّ من نسله، « و الکتاب »لم یرد بالکتاب کتاباً و احداً انما هو للجنس لانه مصدر و المراد به التوریة و الانجیل و الزبور و الفرقان « و آتیناه اجره فی الدّنیا» یعنی - الثناء الحسن و لسان الصدق و التّولی من اهل الملک علی اختلافهم . و قیل الولد الصالح ، و قیل بقا ضیافته عند قبره ولیس ذلک لغیره من الانبیاء ، و قیل هو انّه اُری مکانه فی الجنّة، « و انّه فی الاخرة لمن الصّالحین » ای فی زمرة الصالحین ، مثل **آدم** و **نوح** قاله **ابن عباس** .

« ولوطاً» منصوب بالارسال ، ای - و ارسلنا لوطاً . و قیل و اذکر لوطاً ،« اذقال لقومه انّکم لتأتون الفاحشة» قرأ **ابوعمرو** و **حمزة** و **الکسائی** و **ابوبکر** «ائنّکم» بالاستفهام ، و قرأ الباقون بلااستفهام و اتفقوا علی استفهام الثانیة «لتأتون الفاحشة »

وهی اتیان الرجال، «ما سبقکم بهامن احد من العالمین».

«ائنّکم لتأتون الرجال و تقطعون السّبیل» یعنی ـ تقطعون سبیل النسل بایثار الرجال علی النساء و قیل تقطعون السّبیل بالقتل و اخذ الاموال. وقیل تقطعون السّبیل باللواط بالغرباء حتی انقطع الناس عن طریقهم «وتأتون فی نادیکم المنکر» النّادی ـ مجمع القوم ـ للسمر و الانس، و جمعه اندیة و النّدی ایضاً و جمعه نُدی و ندیّ.

امّ هانی بنت ابی طالب گفت از رسولخدا پرسیدم که این منکر چه بود که الله تعالی میگوید «وتأتون فی نادیکم المنکر» گفت افسوس میکردند بر مردمان و بسر انگشت سبّابه و ناخن انگشت ستبر سنگ بمردم می انداختند. و فی الحدیث عن النبی (ص) قال ایّاکم و الخذف فانّه لا یبلی عدوّاً و لایقتل صیداً و لکن یفقأ العین و یکسر السن. و قیل کانوا یتضارطون فی مجالسهم، در انجمن مردم باد رها میکردند. **عبدالله سلام** گفت: کان یبزق بعضهم بعضاً خیو بریکدیگر میانداختند و قیل کانوا یجامعون فی المحافل فعل الحمیر. و عن **مکحول** قال: من اخلاق قوم **لوط** لعب الحمام و الصفیر و الجلاهق و الخذف و مضغ العلك و تطریف الاصابع بالحناء.

... «فما کان جواب قومه الّا ان قالوا ائتنا بعذاب اللّٰه ان کنت من الصادقین» انّ العذاب نازل بنا.

فعند ذالك «**قال**» لوط «رب انصرنی علی القوم المفسدین» بتحقیق قولی فی العذاب.

«و لمّا جاءت رسلنا ابرهیم بالبشری» ای ـ جاؤه ببشارة **اسحق** و من وراء **اسحق**، **یعقوب**. گفته‌اند معنی این آیت آنست که ربّ العالمین دعاء **لوط** اجابت کرد که گفته بود: «ربّ انصرنی علی القوم المفسدین» و فریشتگان فرستاد تا قوم

او را عذاب کنند، و ایشانرا فرمود که نخست بابراهیم بر گذرید و او را بشارت دهید که الله تعالی دعاء **لوط** اجابت کرد و ما رافرستاد تا عذاب فرو گشائیم بر ایشان و لوط را و هر کـه بوی ایمان آورد برهانیم. اینست که رب العالمین گفت: « انّا مهلکوا اهل هذه القریة انّ اهلها کانوا ظالمین » مصرّین علی کفرهم.

ابراهیم گفت « انّ فیها لوطاً » از آن که در کار **لوط** اندوهگین بود باایشان جدال در گرفت، گفت: ارایتم ان کان فیها عشرة ابیات من المسلمین تهلکونهم، فقالت الملائکة: لیس فیها غیر بیت من المسلمین، فذلك قوله: «نحن اعلم بمن فیها» ای - نحن نعلم من فیها من المؤمنین و الکافرین. قال **عبدالرحمن بن سمرة**: انّ قوم لوط کانوا اربع مائة الف «لننجّینّه»، قرأ **حمزة و الکسائی** و **یعقوب** «لننجّینه» بالتخفیف و قرأ الباقون بالتّشدید «و اهله الا ّ امرأته کانت من الغابرین» ای - الباقین فی العذاب.

« ولمّا ان جآءت رسلنا» من الملائکة « لوطاً» وحسب انهم من الانس «سیٓ بهم» ای - بالقوم « و ضاق بهم» ای - بالملائکة. یقال سیٓ فلان بکذا اذا رأی برؤیته ما یسوءه و یقال ضقت بهذا الامر «ذرعاً» وعجز عنه ذرعی وذراعی اذا اشتد علیك وعجزت عنه. و قیل « سیٓ بهم » ای - ساءه مجیٓ الرسل لمّا طلبوا منه الضّیافة لما یعلم من خبث قومه، و ذلك انّـه لم یعرف الملائکة انّما رأی شبّاناً، مُرداً حساناً بثیاب حسان و ریح طیّبة « و ضاق بهم ذرعاً » ای - ضاق علیه الامر بسببهم «و قالوا » ای - قالت الـرّسل للوط « لا تخف » علینا من قومك «ولا تحزن » بسببنا « انّا منجّوك و اهلك الا امرأتك » قرأ **ابن کثیر وحمزة والکسائی** و **ابوبکر ویعقوب** منجوك بالتخفیف و قرأ الآخرون بالتشدید.

« انا منزلون » قرأ **ابن عامر** بالتشدید و الاخرون بالتخفیف « علی اهل هذه القریة » یعنی **سدوم** و کانت مشتملة علی سبع مائة الف رجل « رجزاً من السّمآء » ای - عذاباً من السّماء «بما کانوا یفسقون » یعنی - بسبب فسقهم و خروجهم عن طاعة

الله و رسوله . فانتسف جبرئيل المدينه و ما فيها باحد جناحيه فجعل عاليها سافلها و تبعت الحجارةمن كان غائبا .

« و لقد تركنا منها آية بيّنة » ، ـ من ـ هاهنا للتّبيين لا للتبعيض، فليس يعنى انّه بقى بعضهم آية ، و انما المعنى تركنا القرية بما فعلنا بها « آية » و عظة لمن تفكّر و عقل . ثم اختلفوا فى الاية البيّنة المتروكة ، فقال بعضهم ترك الله بعض الاحجار الّتى امطرت عليهم على كل حجر اسم من اهلك به . فمن ذهب الى الشام و اتى على قرية لوط رأى من تلك الحجارة . و قيل انّها بقية الانهار الّتى كانت بارضهم و صار ماؤها اسود منتناً يتأذى الناس برائحته من مسافة بعيدة. و قيل ترك بعض ديارهم منكوسة عبرة وعظة للناس .

« و الى مدين» اى ـ و ارسلنا الى مدين « اخاهم شعيباً » و كان مرسلا الى بنى مدين بن ابرهيم . قال قتادة ارسل شعيب الى امّتين : الى اهل مدين و الى اصحاب الايكة « فقال يا قوم اعبدوا الله وارجوا اليوم الاخر» ، اى ـ خافوا اليوم الاخر و احذروه . و قيل هو من الرّجاء اى ـ اقرّوا به وصدّقوه و تيقنوه ، لانّ الراجى للشىء عالم به غير منكر ولانّه لم يوجد الرّجاء فى كلامهم بمعنى الخوف الّا اذا قارنه الجحد « ولا تعثوا فى الارض مفسدين» يعنى ـ لا تسعوا فى الارض بالفساد .

« فكذّبوه» اى ـ كذّبوا شعيباً « فاخذتهم الرّجفة » ، اى ـ الزلزلة الشديدة حتى تهدّمت عليهم دورهم و ماتوا بذلك ، «فاصبحوا فى دارهم جاثمين » ميّتين ، باركين على ركبهم ، مستقبلين بوجوههم الارض . و قيل الرّجفة ـ زعزعة الارض تحت القدم ـ و منه الارجاف وهو من الاخبار ما يضطرب الناس لاجله من غير تحقّق به .

« و عاداً وثموداً » اى ـ و اهلكنا عاداً و ثموداً « و قد تبيّن لكم» يا اهل مكة « من مساكنهم » منازلهم بالحجر و اليمن ، » من «هاهنا للتّبعيض و الضمير راجع الى ثمود بها بقيّة دورهم و بساتينهم و نخيلهم، « وزيّن لهم الشيطان اعمالهم » من

الکفر و المعاصی « فصدّهم عن السبیل » الذی وجب علیهم سلوکه و هو الایمان باللّٰه ورسله « و کانوا مستبصرین » ذوی بصائر یمکنهم تمیز الحق من الباطل . و قیل « و کانوا مستبصرین » یعنی ـ ثمود و استبصارهم حذقهم فی جوب الصخر بالوادی بیوتاً، و قال فی موضع آخر : « فارهین » .

« و قارون و فرعون و هامان و لقد جآءهم موسی بالبیّنات » ای ـ بالواضحات من الآیات « فاستکبروا » فتکبّروا وتعظّموا علیها بترك الایمان والتصدیق « وما کانوا سابقین » فائتین. بل ادرکهم العذاب . یقال لمن فات طالبه سبق واللّٰه تعالی طالب کلّ مکلّف بجزاء عمله ان خیراً فخیراً وان شرّاً فشرّاً .

« فکلّاً اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصباً » و هم قوم لوط . والحاصب الحجر : ای ـ ارسلنا علی قوم لوط حجارة من سجّیل منضود . و قیل الحاصب ـ الرّیح العاصفة التی فیها الحصباء و هی حصی صغار سلّطها اللّٰه علی عاد فاهلکهم « و منهم من اخذته الصّیحة » وهم ثمود صاح جبرئیل (ع) بهم صیحة فزهقت ارواحهم و کذلك قوم شعیب ، « و منهم من خسفنا به الارض » یعنی قارون و قومه ، « و منهم من اغرقنا » یعنی فرعون و اصحابه و قوم نوح، « و ما کان اللّٰه لیظلمهم » ای لیضع عقوبته فی غیر موضعها ، « و لکن کانوا انفسهم یظلمون » بالکفر والتکذیب .

« مثل الّذین اتّخذوا » ای ـ صفة الذین اتخذوا ، و المثل و النظیر واحد ، والمثل قول سائر ویشبّه فیه حال الثانی بالاول یقول تعالی . « مثل الذین اتّخذوا من دون الله اولیآء » یعنی ـ الاصنام یرجون نصرها ونفعها عند حاجتهم الیها « کمثل العنکبوت اتّخذت بیتاً » لنفسها فیما (۱) یکنّها فلم یغن عنها بناؤها شیئاً عند حاجتها الیه ؛ فکما انّ بیت العنکبوت لا یدفع عنها برداً ولا حرّاً ، کذلك هذه الاوثان لا تملك لعابدیها نفعاً ولا ضرّاً و لا خیراً ولا شرّاً ، « و انّ اوهن البیوت » ای ـ اضعف البیوت « لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون » ای ـ لو کانوا یرجعون الی علم لعلموا انّ

(۱) کما (ج)

وثناً من حجارة لایغنی عنهم من الله شیئاً ولم یتّخذوا من دون الله ولیّاً . قال **یزید بن میسرة** العنکبوت شیطان مسخه الله عزّوجل وقال **علی بن ابیطالب** (ع) «طهّروا بیوتکم من نسج العنکبوت فانّ ترکه فی البیوت یورث الفقر».

« انّ الله یعلم مایدعون من دونه من شیء » قرأ اهل **البصرة** و **عاصم** « یدعون » بالیاء ای ـ یعلم مایدعوا هؤلاء الکفار الذین اهلکناهـم من الامم من دونه من شیء وثن اوصنم او ملك اوجن ، و قرأ الآخرون بالتّاء خطاباً بالمشرکی **قریش** ، ای ـ یعلم ما تدعون انتم من دونه من شیء ، والمعنی ـ انّ الله یعلم ایها القوم حال ماتدعون من دونه من شیء انه لاینفعکم ولا ینصرکم ان اراد الله بکم سوء . و فی هذا الکلام ضرب من الوعید کقول القائل لمن یتهدّده انی عالم بما تصنع و انه غیر خاف علی « و هو العزیز » فی انتقامه من اعدائه « الحکیم » فی تدبیر خلقه .

« وتلك الامثال نضربها للنّاس » المثل ـ کلام یتضمن تشبیه الآخر بالاوّل ، یرید امثال القرآن التی شبّـه بها احوال کفار هذه الامة باحوال کفار الامم المتقدمة « نضربها » ای ـ نبیّنها للناس یستبدلوا بها و لیتفکروا فی معانیها « و ما یعقلها » ای ما یعقل الامثال « الّا » العلماء الذین یعقلون عن الله .عن **جابر بن عبدالله** انّ النبی (ص) تلا هذه الآیه ثمّ قال : « العالم من عقل عن الله فعمل بطاعته و اجتنب سخطه ».

« خلق الله السموات و الارض بالحقّ » بقوله الحق ، و قیل للحق الذی اراد اقامته فی خلقه . و قیل لم یخلقها باطلا لغیر شیء بل لامر ما « انّ فی ذلك » ای ـ فی خلقها « لآیة » لدلالة « للمؤمنین » علی قدرته و توحیده و خصّ المؤمنین بالذکر لانتفاعهم بها .

« اتل ما اوحی الیك من الکتاب » ای ـ اقرأ **القرآن** و اتّبعه . و قیل اقرأ علی اهل **مکة** ما انزل الله من **القرآن** و عظهم بما فیه من المواعظ و کلّفهم ما فیه من الفرائض « و اقم الصّلوة انّ الصّلوة تنهی عن الفحشآء و المنکر » الفحشاء ـ ما قبح من الاعمال ـ ، و المنکر ـ ما لا یعرف فی الشّرع ـ قال **ابن مسعود** و **ابن عباس** :

فی الصّلوة منتهی مزدجر عن معاصی الله فمن لم تأمره صلوته بالمعروف و لم تنه عن المنکر لم یزدد بصلوته من الله الاّ بعداً. و قال **الحسن** و **قتادة** من لم تنهه صلوته عن الفحشاءِ و المنکر فصلاته و بال علیه. و عن **انس** قال: کان فتی من الانصار یصلی الصلوات الخمس مع **رسول الله**«ص» ثم لایدع شیئاً من الفواحش الاّ رکبه. فوصف لرسول الله (ص) حاله فقال انّ صلاته تنهاه یوماً فلم یلبث ان تاب و حسن حاله. و قال **ابن عون** معنی الآیة: ان الصلوة تنهی صاحبها عن الفحشاءِ و المنکر مادام فیها. و قیل اراد انّه یقرأ القرآن فی الصلوة فالقرآن ینهاه عن الفحشاء و المنکر. وفی الخبر فی بعض الروایات قیل یا رسول الله انّ فلاناً یصلّی بالنهار و یسرق باللیل. فقال انّ صلاته لتردعه. و قال النبی (ص): «لا صلوة لمن لم یطع الصلوة، و اطاعة الصلوة ان ینتهی عن الفحشاءِ و المنکر». «و لذکر الله اکبر» له معنیان، احدهما، انّ ذکر الله کبیر، کقوله عزّ و جلّ: «وهو اهون علیه» ای ـ هوهیّن علیه: و نظائره فی **القرآن** کثیرة، و المعنی الثانی انّ ذکر الله للعبد اکبر من ذکر العبد ایّاه. ویروی هذا الکلام عن رسول الله (ص) قال: «ذکر الله ایّاکم اکبر من ذکرکم ایّاه». قالت الحکماءِ لانّ ذکر الله للعبد علی الاستغناء و ذکر العبد ایّاه علی حدّ الافتقار و لانّ ذکر العبد لجرّ منفعة اولدفع مضرّة، و ذکر الله سبحانه ایّاه للفضل و الکرم. و قیل لانّ ذکره لك بلا علّة و ذکرك مشوب بالعلل، وقیل لانّ ذکر العبدمخلوق و ذکره جلّ جلاله غیر مخلوق. و قال **الحسن**: معناه، و لذکر الله نفسه اکبر من ذکر العبد له فیکون هذا تنبیهاً علی انّ ذکره بما اختاره لنفسه اولی. و قیل و لذکر الله فی الصلوة اکبر من خارج الصلوة. و قیل و لذکر الله اکبر من سایر ارکان الصلوة. و یحتمل ان تأویل ذکر الله ـ الصلوة ـ کانّه قال: و الصلوة اکبر من سائر العبادات. و قال **ابن عطاء** «و لذکر الله اکبر» من ان تبقی معه المعصیة. و فی بعض الاخبار: الدنیا ملعونة ملعون ما فیها الاّ ذکر الله عزّوجلّ اوعالماً او متعلّماً. قالت الحکماءِ: و انّما کان الذکر افضل الاشیاء لانّ ثواب

الذّکر الذّکر. قال الله تعالی: «فاذکرونی اذکرکم» و یشهد لذلک قول النبی(ص) یقول الله عزّوجل: «انا عندظن عبدی و انامعه حین یذکرنی، فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی، وان ذکرنی فی ملأ ذکرته فی ملأ خیر منهم». و قیل «و لذکر الله اکبر» ای ذکرالله افضل الطاعات بدلیل ما روی **ابوالدرداء**، قال: قال **رسول الله** (ص) «الا انبّئکم بخیر اعمالکم و ازکاها عند ملیککم و ارفعها فی درجاتکم و خیر من اعطاء الذهب و الورق و ان تلقوا عدوّکم فتضربوا اعناقهم و یضربوا اعناقکم قالوا: ماذاك یا رسول الله؟ قال: ذکر الله عزّوجل و عن **ابی سعید الخدری** عن **رسول الله** (ص) انّه سئل ایّ العباد افضل درجة عندالله عزّوجل یوم القیامة؟ فقال: الذاکرون الله کثیراً. قالوا: یا رسول الله و من الغازی فی سبیل الله؟ فقال: لوضرب بسیفه الکفّار و المشرکین حتی یکسر او یختضب دماً لکان الذاکرون الله کثیراً افضل منه درجة» و روی انّ اعرابیّاً قال یا رسول الله ایّ الاعمال افضل؟ قال: «ان تفارق الدنیا و لسانك رطب من ذکر الله». و روی انّه قال (ص) «سیروا سبق المفرّدون». قالوا و ما المفرّدون یارسول الله؟ قال: «الذاکرون الله کثیراً والذاکرات» قوله: «والله یعلم ما تصنعون» لا یخفی علیه شیء.

«ولا تجادلوا اهل الکتاب» مفسّران درین آیت سه قول گفته اند: **قتاده** گفت این آیت منسوخ است وناسخها قوله «قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر» الآیه، قول دوم قول **ابن زید** است گفت: آیت محکم است منسوخ نیست ومراد مؤمنان اهل کتاب اند: **عبدالله سلام** و اصحاب وی. رب العالمین رسول را می فرماید که با ایشان بر وفق و لطف سخن گوی نه بجدال تااسلام بدل ایشان شیرین شود وقرآن که نیکوترین سخنان است بر ایشان خوان آنگه کفار یهود که هم اهل کتاب اند مستثنی کرد، گفت: «الا الذین ظلموا منهم» بالاقامة علی الکفر فانهم یجادلون مگر ایشان که بر کفر بایستند و مسلمان نشوند که با ایشان بجدال و خصومت وخشونت

سخن باید گفت چنان که رب العزه گفت : « جاهد الکفّار والمنافقین واغلظ علیهم» وقال فی موضع آخر : « و لیجدوا فیکم غلظة». قول سوم مجاهد گفت : آیت محکم است و مراد اهل ذمت اند، و المجادلة هی المجادلة بالسّیف « بالّتی هی حسن » هی الوفاء بالذمّة . میگوید بااهل ذمت که‌جزیت پذیرفته‌اند محاربت مکنید و با ایشان بوفاء ذمت بازآئید. «الاّ الّذین ظلموا منهم» مگر کسی که از جزیت دادن بازایستد از ایشان . و قیل مجازالآیة « الاّ الذین ظلموکم » لان جمیعهم ظالم بالکفر . قال بعضهم نزلت هذه الایة فی وفد نجران « و قولوا آمنّا بالّذی انزل الینا و انزل الیکم» یعنی اذا اخبرکم واحد منهم ممن قبل‌الجزیة بشیٔ مما فی کتبهم فلا تجادلوهم علیه و لا تصدقوهم و لا تکذبوهم « و قولوا آمنّا بالذی انزل الینا و انزل‌الیکم». «و الهنا والهکم واحد و نحن له مسلمون » . قال رسول الله (ص) ماحدّثکم اهل الکتاب عن شیٔ فلاتصدّقوهم ولاتکذبوهم‌وقولوا آمنا بالذی‌انزل‌الیناوانزل الیکم‌وقال(ص)لاتسألوا اهل الکتاب عن‌شیٔ فانهم ان یهدوکم و قدضلّوا . و قال عبدالله بن عباس تسألون اهل الکتاب عن کتبهم و عندکم القرآن احدث الکتب عهداً بالرحمن محضاً لم‌یشب. و عن ابی هریره قال : اهل الکتاب یقرؤن التوریة بالعبرانیة و یفسرونها بالعربیّةلاهل الاسلام،فقال رسول الله (ص) : لاتصدّقوا اهل‌الکتاب و لاتکذبوهم « و قولوا آمنّا بالذی انزل الینا و انزل الیکم و الهنا و الهکم واحد و نحن له مسلمون » .

« و کذلک انزلنا » ای ـ کما انزلنا الیهم الکتب انزلنا « الیک الکتاب » یعنی ـ القرآن « فالّذین آتیناهم الکتاب یؤمنون به » یعنی عبدالله بن سلام و اصحابه یؤمنون بمحمد و بالقرآن و « من هؤلاء » یعنی ـ اهل مکة « من یؤمن به » وهم مؤمنوا اهل مکة من العرب ،« و ما یجحد بآیاتنا الاّ الکافرون » و ذلک انّ الیهود عرفوا انّ محمداً نبیّ والقرآن حق ، فجحدوا : و الجحود اکثر ما یقال فی انکار اللّسان و القلب عارف .

النوبة الثالثة

قوله : « اولم یروا کیف یبدیء الله الخلق ثمّ یعیده » ابداء و اعادت خلق ازروی ظاهر نشأة اولی و نشأة اخری است و از روی باطن اشارت است فرا تغیّر اوقات و تکرّر احوال ارباب‌القلوب ، گهی درقبض باشند و گهی دربسط ، گهی‌در هیبت گهی درانس،ساعتی غیبت بر ایشان‌غالب ، ساعتی‌حضور ، ساعتی سکر ، ساعتی صحو،ساعتی بقا ، ساعتی فنا ، بنده آن‌ساعت که درقبض باشد و درهیبت‌حدّوی دراظهـار بندگی تا طمع مغفرت بود وخوف‌عقوبت، چنانك رب العزّه گفت : « یدعوننا رغبا و رهبا » .

باز چون قدم درعالم بسط نهد و شواهدانس بیند ازحول وقوت خویش محرر شود ، از ارادت وقصدخویش‌مجرّد گردد، بفتوح‌تجریدزندگانی کند، «تریدون وجهه» مقصد و قبلهٔ همت وی گردد .

نفس وی درین حال چنان باشد که‌**شبلی** گفت از سرمستی و بیخودی که : در قیامت‌هر کسی راخصمی خواهد بود و خصم آدم منم تا چرا برراه من عقبه کرد تادر گلزاراوبماندم . گاهی که‌دربسط بودچنین میگفت و گاهی که در قبض بودمیگفت: ذلّی عطّل‌ذلّ الیهود.باز دیگر باره اورا با بسط وانس‌دادندتا میگفت: « این‌السّموات والارضون حتی احملهاعلی شعرة جفن عینی ».اینست معنی «تکراراحوال» که ابداء و اعادت بوی اشارت است و مصداق این از عزّت **قرآن** است که گفت جلّ جلاله «لترکبنّ‌طبقاًعن‌طبق»، ای ـ حالاً بعدحال و از سیرت و روش **مصطفی** (ص) آنست که‌روزی میگفت : « اناسیّد ولد آدم » باز درحال قبض میگفت : «ما ادری ما یفعل

بی‌ولابکم‌لیت‌ربّ محمّد لم یخلق‌محمّداً، باز درحالت‌انس‌میگفت: «لست کاحد کم اظلّ عند ربی یطعمنی‌و یسقینی».

پیر طریقت این معنی برمزی‌عجیب بیرون داده و گفته: «الهی‌برهزاران‌عقبه بگذرانیدی و یکی ماند، دل من خجل ماند از بس که ترا خواند، الهی بهزاران‌آب بشستی تا آشنا کردی با دوستی و یك شستنی‌ماند، آن که مرااز من بشوی تا ازپس خود بر خیزم و تومانی، الهی هر گز بینما روزی بی محنت خویش؟ تا چشم باز کنم و خودرا نبینم در پیش.

«یعذّب من یشآء و یرحم من یشآءِ» آنرا که خواهد باوی عدل کند و از بر خویش براندو آنرا که خواهد باوی‌فضل کند وبلطف خویش بخواند. همه درمشیّت ازلی بسته و بی علت آن حکم بسر وی رانده، نه آنکس که با وی فضل کرد بعلت طاعت کرد و نه او که باوی عدل کرد از بهر معصیت کرد، کاری است در ازل ساخته و حکمی رفته چنان که‌الله خواسته.

پیرطریقت گفت: آه از قسمتی پیش ازمن رفته، فغان‌از گفتاری که خود-رائی گفته، چه سود اگر شادزیم یا آشفته، ترسان از آنم که آن قادر در ازل چه گفته: «یعذّب من یشآء» بالخذلان «و یرحم من یشآء» بتوفیق الاحسان. «یعذب من یشاء» بالکفران «و یرحم من یشاء» بالایمان. «یعذب من یشاء» بتفرقة القلب «و یرحم من یشاء» بجمع الهمم، «یعذب من یشاء» بالقائه فی ظلمة التدبیر «ویرحم من یشاء» باشهاد جریان التقدیر، «یعذب من یشاء» بحبّ الدنیا و بمنعها عنه «و یرحم من یشاء» بزهده فیها و بسطها علیه «یعذب من یشاء» باعراضه عنه و «یرحم من یشاء» باقباله علیه.

«و ما انتم بمعجزین فی الارض و لافی السّمآء» بل تقلّب الجملة فی القبضة و یجری علیهم احکام‌التقدیر، جحدوا ام وحّدوا، اقبلوا ام اعرضوا.

« والذین کفروا بایات‌اللّٰه‌ولقآئه اولئک یئسوامن رحمتی» کافران را در دنیا این عقوبت تمام است که‌از رحمت‌اللّٰه نومیداند و مؤمنان را میگوید هر چند گزاف کاران بودید و گناه کردیداز رحمت اللّٰه نومید مباشید : « لا تقنطوا من رحمةاللّٰه » بدان که تأثیر رحمت اللّٰه درحق بندگان بیش از تأثیر غضب است و در **قرآن** ذکر صفات رحمت بیش از ذکر صفات غضب است . و در خبر است که: « سبقت رحمتی غضبی » این رحمت و غضب هر دو صفت حق است جل جلاله و روا نباشد که گوئی یکی پیش است و یکی پس یایکی بیش است و یکی کم زیرا که‌اگر یکی‌بیش گوئی دیگر را نقصان‌لازم آید و اگر یکی پیش گوئی دیگر را حدوث لازم آید . پس مراد ازین تأثیر رحمت است یعنی پیشی کرد تأثیر رحمت من بر تأثیر غضب من ، تأثیر غضب اوست نومیدی‌کافران ازرحمت او تا میگوید جل جلاله : « اولئك یئسوا من رحمتی » و تأثیر رحمت اوست امید مؤمنان بمغفرت او ، و دل نهادن بر رحمت او تا میگوید : « اولئك یـرجون رحمت اللّٰه » .

آن کافر که از رحمت اللّٰه نومید است و بت اورا در پیش است مثل وی راست مثل عنکبوت است که خانه میسازد خانه‌یی سست بی حاصل ، نه آنرا بنیادی که بر جای بدارد،نه دیواری که‌بوی پناه گیرد ، نه سقفی که بپوشد ، نه در سرما بکار آید نه در گرما ، و انکه چنان‌سست وضعیف بود که باندك بادی زیرو زبر گردد وخراب شود . اینست مثل بت پرست ، مـی پندارد که در کاریست یا در پناهی « وهم یحسبون انّهم یحسنون صنعاً ـویحسبون انهم علی شیء »و من امل‌السراب شراباً لم یلبث اّلا قلیلاً حتی یعلم انه کان تخییلا .

قوله « انّ الصّلوة تنهی عن الفحشآء و المنکر » یعنی من شأن‌المومن ان ینتهی عن الفحشاء والمنکر ، کما قال :« و علی‌اللّٰه فتوکلوا ان کنتم مؤمنین » یعنی‌ـ ینبغی للمؤمن ان یتوکل علی اللّٰه ، ثم لورأیت واحداً منهم لایتوکل لایخرج به عن‌الایمان،

کذلك من لم‌ینته عن الفحشاء و المنکر لیس یخرج صلوته عن کونها صلوة. و قیل معناه الصلوة الحقیقه ما تنهی صاحبها عن الفحشاء و المنکر. فان‌کانت و الاّ فصورة الصلاة لا حقیقتها. و قیل الفحشاء ـ الدنیا ـ و المنکر ـ النفس ـ و قیل الفحشاء ـ المعاصی ـ و المنکر ـ الحظوظ ـ. و قیل الفحشاء ـ رؤیة الاعمال ـ، و المنکر ـ طلب العوض علیها ـ ثم قال: «و لذکر الله اکبر» یعنی اکبر من ان یبقی معه للفحشاءِ و المنکر سلطان، بل لحرمة ذکره زلّات الذاکر مغفورة و عیوبه‌مستورة. نظیره‌قوله‌تعالی« والّذین‌اذافعلوا فاحشةاوظلموا انفسهم ذکرواالله فاستغفروالذنوبهم ومن‌یغفرالذنوب الّاالله».

۳ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب» توپیش از این [قرآن] هیچ‌نامه‌ای‌نخواندی «ولا تخطّه یمینك» وبدست‌خویش هر گزننوشتی « **اذاً لارتاب المبطلون**(۴۸) » اگر چنان بودی که تو نویسنده بودی [یا پیش از قرآن نامه ای خوانده بودی] آنکه در گمان افتادندی (۱) کژراهان و کژروان.

« **بل‌هوآیات‌بیّنات** »[ساختهٔ تو نیست] بل که‌این نامه سخنانی است روشن پیدا بی گمان،« **فی صدور الذین اوتوا العلم** »در دلهای ایشان که ایشانرا دانش داده‌اند، « **و ما یجحد بآیاتنا الّاالظالمون**(۴۹) » و باز نه نشیند از پذیرفتن‌سخنان ما مگر ستمکاران.

« **وقالوا لولا انزل علیه‌آیات‌من‌ربّه** » گفتند چرا برواز (۱) خداوند او

(۱) افتیدید (الف)

نشانهائی فرو نیاید « **قل انّما الآیات عندالله** » گوی(۱) نشانها بنزدیك الله است ، « **و انما انا نذیر مبین**(۵۰) » و من رسانندهٔ بیم نمایم آشکارا .

« **اولم یکفهم** » بسنده نیست ایشانرا ، « **انّا انزلنا علیك الکتاب** » که ما فرو فرستادیم برتو این نامه ، « **یتلی علیهم** » تا میخوانند بر ایشان ، « **انّ فی ذلك لرحمة** » درین نامه براستی که بخشایشی است [ازما] « **و ذکری لقوم یؤمنون**(۵۱) » و یاد کاری گرویدگانرا .

« **قل کفی بالله** » بگوالله بسنده است ، « **بینی و بینکم شهیداً** » میان من و میان شما [که اهل کتاب اید] گواه راست ، « **یعلم ما فی السموات و الارض** » [و] میداند او که در آسمان و زمین [چه می بود] ، « **و الذین آمنوا بالباطل** » این مشرکان اند که بگرویدند بچیز ناچیز ، « **و کفروا بالله** » وبخدای کافر شدند « **اولئك هم الخاسرون**(۵۲) » ایشان آنند که زیان کاران اند .

« **و یستعجلونك بالعذاب** » می شتابانند ترا بعذاب آوردن [به ایشان] ، « **و لولا اجل مسمّی** » و اگر نه هنگامی نامزد کرده اید [زندگانیهای ایشانرا] « **لجائهم العذاب** » عذاب آمدی بایشان ، « **و لیأتینّهم بغتة** » و حقا که آخر بایشان آید [عذاب] ناگاه ، « **و هم لا یشعرون**(۵۳) » وایشان نمیدانند [که عذاب آید بایشان و ایشان ناآگاه] .

« **یستعجلونك بالعذاب** » می‌شتابانند ترا بعذاب آوردن « **و انّ جهنّم لمحیطة بالکافرین**(۵۴) » و دوزخ [رسیدنی است] بکافران فرو گیرد گرد ایشان [روزی] .

« **یوم یغشیهم العذاب** » آن روز که در آید عذاب بر ایشان ، « **من فوقهم و من تحت ارجلهم** » و فرو گیرد ایشانرا از زبر ایشان و از زیر پایهای ایشان ، « **و یقول ذوقوا ماکنتم تعملون**(۵۵) » و گویند چشید [پاداش] آنچه میکردید .

---

(۱) بگو (الف)

« یا عبادی الذین آمنوا » ای رهیگان (۱) من که گروید گانید ، « ان ارضی واسعة فایّای فاعبدون(۵۶) » زمین من فراخ است مرا پرستید .

« کلّ نفس ذائقة الموت » هرتنی چشندهٔ مرگ است ، «ثم الینا ترجعون(۵۷)» آنگه با ما خواهند آورد شما را همگان .

« والّذین آمنوا وعملوا الصالحات » و ایشان که بگرویدند و کردارهای نیك کردند ، « لنبوّئنّهم من الجنّة » براستی که ایشانرا جایگاه و درنگ گاه سازیم از بهشت ، « غرفاً تجری من تحتها الانهار » غرفه‌های زیر درختان آن جویها روان ، « خالدین فیها » و ایشان جاویدان در آن ، «نعم اجر العاملین (۵۸)» نیك مزدی کار گران را .

« الذین صبروا » آن کار گران که شکیبائی می کنند ، « وعلی ربّهم یتوکلون(۵۹) » و بر خداوند خود [در مهمها] توکل میکنند و کار باو (۲) می‌سپارند .

« وکایّن من دابّة لاتحمل رزقها » ای بساجانورا که روزی خود برنمیدارد « الله یرزقها وایّاکم » الله روزی دهد ایشان را و شما را [که آدمیان اید] ، « و هو السمیع العلیم(۶۰) »و اوست آن شنوای دانا .

« و لئن سألتهم » واگر پرسی‌مشر کان را،« من خلق السموات والارض» که که آفرید آسمانها وزمینها را « وسخّر الشمس و القمر» وکه نرم کردآفتاب و ماه را ، « لیقولنّ الله» همه گویند که‌الله « فانّی یؤفکون (۶۱)»پس ایشانرااز راه راست چون می بر گردانند .

«الله یبسط الرزق لمن یشاء من عباده » الله می گستراند فراخ روزی او را که خواهد از بند گان خویش« و یقدر له » و تنگ میدارد برایشان اورا که خواهد «انّ الله بکل شیٔ علیم(۶۲) » الله به [جواب] همه چیز دانا است .

(۱) بند گان (ج) (۲) کار و بار (ج)

« **و لئن سألتهم** » و اگر پرسی از ایشان [که مشرکان اند] ، « **من نزّل من السماء ماء** » کیست که فرو فرستاد ازآسمان آبی ، « **فاحیا به الارض من بعد موتها** » تا زنده کرد بآن زمین را پس مرگ آن ، « **لیقولنّ الله** » براستی که گویند که الله ، « **قل الحمد لله** » گوی ستایش بسزا الله را « **بل اکثر هم لا یعقلون(۶۳)** » بلکه بیشتر ایشان در نمی یابند .

« **وماهذه الحیوة الدنیا** » نیست زندگانی این جهانی ، « **الا لهو ولعب** » مگر ناکاری وبازی ، « **و انّ الدار الآخرة لهی الحیوان** » وسرای پسین آن جهانی براستی که آن پاینده است و با زندگانی ، « **لو کانوا یعلمون(۶۴)** » اگر ایشان دانندی ایشانرا به بودید (۱) .

« **فاذا رکبوا فی الفلك** » چون در کشتی نشینند ، « **دعوا الله** » هم الله را خوانند ، « **مخلصین له الدّین** » خواندنی از دل براستی و کسی دیگر را نخوانند « **فلمّا نجّاهم الی البرّ** » چون ایشان را رهانید باخشک ودشت ، « **اذا هم یشرکون(۶۵)** » ایشان باالله انباز خواندن در گیرند .

« **لیکفروا بما آتیناهم** » تا کفر فزایند بآنچه ایشان‌را دادیم [و رهانیدیم] « **و لیتمتّعوا** » و تاروزگاری گذارند درین جهان « **فسوف یعلمون(۶۶)** » آری آگاه شوند .

« **اولم یروا انّا جعلنا حرماً آمناً** » نمی‌بینند که ایشان را شهری را دادیم با آزرم بی بیم « **و یتخطّف الناس من حولهم** » و مردمان میربایند گرد بر گرد ایشان « **افبا لباطل یؤمنون** » بناراست وناچیز می گروند ؟ « **و بنعمة الله یکفرون(۶۷)** » و بنعمت خدای کافر می شوند ؟

« **ومن اظلم ممن افتری علی الله کذباً** » آن کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدای انباز سازد بدروغ ؟ ، « **او کذّب بالحق لمّا جاءه** » یا دروغ زن گیرد

(۱) باشید (ج)

چیزی راست که آمد باو، « **الیس فی جهنم مثوی للکافرین** (۶۸) » در دوزخ جایگاهی بسنده نیست کافران را ؟

« **والذین جاهدوا فینا** » و ایشان که میکوشند از بهر ما [و درجستن پسند ما] « **لنهدینّهم سبلنا** » براستی که ایشان را راه نمائیم راههای خویش [و برسانیم ایشانرا به پسند خویش] « **و انّ الله لمع المحسنین** (۶۹) » و براستی که الله با نیکو کاران است .

النوبة الثانية

قوله تعالی : و ما کنت تتلوا » یا**محمّد** « من قبله »، ای ـ من قبل **القرآن** « من کتاب » کتاباً ، من الکتب « ولا تخطّه بیمینک » ، ای ـ ولا تخطّ کتاباً بیدك ، لانک اُمّی لاتکتب ولا تقرأ ، و کذاصفة النبی (ص) فی **التورية** و ذلک فضله (۱) . و ذکر الیمین فی الایة تحبیر للکلام ، فان الخط بالشمال من ابعد النوادر . هذا من زیادات الکلام کقوله عزوجل : « ذلک قولهم بافواههم اذاً لارتاب المبطلون » یعنی ـ لو کنت تقرء الکتب اوتکتب قبل الوحی لشک المبطلون المشرکون ـ من اهل **مکة** ـ و قالوا انّه یقرأه من کتب الاولین و ینسخه منها . و قال **مقاتل** المبطلون ـ هم **الیهود** ـ والمعنی: اذاً لشک **الیهود** فیک و اتهموك و قالوا :ان الذی نجدنعته فی **التورية** امّی لایقرأ و لا یکتب ، ولیس هذا علی ذلک النعت . روی عن **الشعبی** قال : مامات النبی (ص) حتی کتب وقری . « ولا تخطّه» بالفتح علی النّهی وهوشاذو الصحیح انّه لم یکن یکتب :

«بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم » مفسران را درین آیت سه قول است :

(۱) فضیلة (ج)

حسن گفت: بل القرآن «آیات بینات فی صدور» المؤمنین؛ جواب ایشان است که گفتند، «ان هذا الاّ افك افتریه» این قرآن دروغی است که محمد برساخته. رب العالمین گفت ساختهٔ محمد نیست که سخنان خدای است روشن و پیدا بی گمان یاد گرفته و یاد داشة در دلهای مؤمنان، و این تخصیص این امّت است که امتهای پیشینه را نبوده پیشینیان کتابهای خدا نظراً میخواندند وطاقت یاد گرفتن و حفظ آن نداشتند مگر پیغامبران، و از اینجا است که موسی (ع) در حضرت مناجات گفت: یا ربّ انی اجد فی التوریة امّة اناجیلهم فی صدورهم یقرؤنه ظاهراً. وفی بعض الآثار. «ما حسدتکم الیهور و النصاری علی شیءٍ کحفظ القرآن». قال ابو امامة: انّ الله لایعذب بالنّار قلباً وعی القرآن. و قال النّبی (ص)، «القلب الذی لیس فیه شیءمن القرآن کالبیت الخرب» وقال (ص): «تعاهدوا هذا القرآن فانّه اشدّ تفصّیاً من صدورالرجال من النعم من عُقلها». قال بعض اهل السنّة: القرآن فی الصّدر غیر ممزوج به فمن زعم انّه فی الصدر ممزوج بهفقد اخطاء وذاك لانّه باین عن الصدرغیر ممزوج به بل هومنسوب الیه لقوله تعالی: «بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم».

قول دوم آنست که این نامه یاد گرفته تو یا محمد از شگفتهای آشکارا است که تو نویسنده و خواننده نه ای وصفت تو امیّ است و آنکه خبر میدهی ازقصههای پیشینان و آئین رفتگان و نیک و بد جهان و جهانیان این دلیلهائی است روشن بر صحت‌نبوت تو ونشانهای آشکارا که الله در دلهای اهل‌علم نهاده از امّت تو. گفته‌اند که این اهل علم صحابهٔرسول اند که قرآن حفظ داشتند و احکام آنرا معتقد بودند و بجان و دل بپذیرفتند و آنرا بی هیچ گمان کلام و سخن الله دانستند.

قول سوم آنست که بل هو یعنی محمد (ص) ذو «آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم» من اهل الکتاب لانهم یجدونه بنعته وصفته فی کتبهم یعنی نعته(ص) مذکور فی الکتب الماضیة یعرفها اهل الکتاب. روی انّ المسیح عیسی بن مریم (ع) قال

للحواريين انا اذهب وسيأتيكم **الفارقليط** يعنى **محمداً** (ص) روح الحق الذى لايتكلّم من قبل نفسه ولا يقول من تلقاء نفسه شيئا و لكنّه ما يسمع به يكلمكم و يسوسكم بالحق و ـ يخبركم بالحوادث و الغيوب و هو يشهدلى كما شهدت لـه، فانّى جئتكم بالامثال وهو يأتيكم بالتأويل و يفسّر لكم كل شيء. قوله « يخبركم بالحوادث » يعنى ما يحدث فى الازمنة ، مثل خروج **الدجّال** و ظهور الدّابة وطلوع الشمس من مغربها و اشباه هذا ، ويعنى « بالغيوب » امر القيامة من الحساب و الجنّة والنار ممّا لم يذكر فى **التورية** و **الانجيل** و **الزبور** ، و ذكره نبيّنا (ص).

« **وما يجحد بآياتنا الّا الظالمون** » ، اى ـ ما ينكر هذا الكتاب و لا هذه الحجج الّا الظالمون انفسهم. تقول جحده و جحد به و كفره و كفربه ، و الجحود فى الاية الاولى متعلق بالوحدانية و فى الاية الثانية متعلق بالنبوّة.

« و قالوا لولا انزل عليه آية من ربّه » قرأ **ابن كثير** و **حمزة** و **الكسائى** و **ابوبكر** آية من ربّه على التوحيد و قرأ الاخرون آيات من ربّه لقوله عزّوجلّ : « قل انّما الايات عندالله » ، والمعنى ـ قال كفار **مكة** هلّا انزل عليه آية من ربّه كما انزل على الانبياء من قبل كناقة **صالح** و مائدة **عيسى** و العصا و اليد البيضاء و فلق البحر **لموسى**. و قال بعضهم اراد به الايات المذكور فى قوله عزوجل : « لن نؤمن لك حتّى تفجّر لنا من الارض ينبوعاً » الى آخر الايات. « قل » يا **محمد** « انّما الايات عندالله » ، اى ـ فى حكم الله وهو القادر على ارسالها اذا شاء ارسلها و لست املك منها شيئاً و كان فى حكمته انّ الكتاب الذى انزله كاف لكم « انّما انا نذير مبين » ، اى ـ انّما انا رسول ارسلنى اليه اليكم لا خوفكم على كفركم وابيّن لكم ما ارسلنى من امر دينه و الحكمة فى ترك اجابة الانبياء (ع) الى الايات المقترحة انه يودّى الى مالا ـ يتناهى ، و ذلك انّه سبحانه لو اجاب قوماً الى آية مقترحة طلب منه قوم

آخرون آیة اخری ، واذا اجابهم الی ذلك طلب کل واحد منهم آیة مقترحة ثم آیة بعد آیة فیؤدّی الی ما لایتناهی ، و لانّ هولاء طلبوا آیات تضطرّ هم الی الایمان فلـو اجابهم الیها لما استحقوا الثواب علی ذلك .

« اولم یکفهم انّـا انزلنا علیك الکتاب یتلی علیهم » این آیت جواب ایشانست که گفتند : « لولا انزل علیه آیة من ربّـه »، میگوید ایشان که اقتراح آیات میکنند این کتاب قرآن ایشانرا دلیل نه ؟ پس بر صحت نبوّت تو کتابی بر لغت ایشان نظم آن معجزه ، لفظ آن فصیح ، عبارت آن بلیغ ، حجّت آن روشن ، حکم آن پیدا نظم آن زیبا ـ تو بزبان ایشان برایشان میخوانی و ایشانرا بآن پند میدهی و ایشان با فصاحت و بلاغت ایشان در ماندنـد از قبیل آن گفتن و یك سورت چنان آوردن ، و این از همه معجزات بلیغ تر است و از اسباب شك دورتر . نه بس ایشانرا این چنین کتاب بدین صفت که دیگری میخواهند ؟ آنگه گفت : « انّ فی ذلك » ای ـ فی القرآن « لرحمة وذکری »لمن همّه الایمان دون التعنّت .

گفته انـد سبب نزول این آیت آن بود کـه رسولخدا در مدینه شد . قـومی مسلمانان سخنها و مسائلتها که از جهودان شنیده بودند و نبشته بودند آن‌نبشتها آوردند پیش مصطفی (ص) . رسول در آن نگرست و بر ایشان خشم گرفت و آن نبشتها بیفکند و گفت : « کفی بقوم حمقاً او ضلالاً ان یرغبوا عمّا جـآءهم به نبیّهم الی ما جاءبه غیر نبیّهم الی قوم غیر هم ؛ و الّذی نفس محمد بیده لوا در کنی موسی و عیسی لاتبعانی وما اتبعهما . فانزل اللّٰه هذه الآیة» .

و گفته اند در شان عمر بن الخطّاب فرو آمد که بحضرت رسول خـدا آمد و نبشته‌یی دردست وی . گفت یا رسول‌اللّٰه این نبشته جهودی داد بمن بر خوانم ، رسول گفت اگر از آن تورات است که حق تعالی بموسی فرستاد ، برخوان .عمر میخواند و رسول خدا متغیّر و متلوّن همـی گشت وعمر نمیدانست تاعبدالله بن ثابت جوانی انصاری خادم رسول که پیوسته بارسول بودی دست برپهلوی عمر زد گفت : ثکلتك

امّك یا عمر اما تری وجه رسول الله (ص) یتلوّن ؟ فرمی عمر بالرّق ، و نزلت : «اولم یکفهم انا انزلنا علیك الکتاب » الآیة .

قوله « قل کفی بالله بینی و بینکم شهیدا » یشهدلی بالصدق بانّی رسوله و ذلك فی قوله : « و کفی باللّهشهیداً» محمد رسول الله ، و قیل معناه فی القرآن الـذی بیّن الله باعجازه صدقی کفایـة و شهادة صدق بینی و بینکم لمن طلب الدلیل « یعلم ما فی السموات و الارض » ، ای ـ انّه یعلم ان الاصلح لکـم ان لا تؤتوا ما تقترحونه من الآیات و انّ لکم فی القرآن کفایة لانّ من یعلم ما فی السموات و الارض لا یخفی علیه ما فیه مصلحتکم من مفسدتکم . « والّذین آمنوا بالباطل» الذی لا یجوز به الایمان وهو ابلیس و الصّنم ، «و کفروا بالله » الذی یجب الایمان به و الشکر علی نعمه « اولئك هم الخاسرون » الهالکون .

« و یستعجلونك بالعذاب » این آیت در شان النضر بن الحارث فرو آمد که گفت : یا محمد « ان کان هذا هو الحق من عندك فامطر علینا حجارة من السّماء » .

رب العالمین گفت جل جلاله : « ولولا اجل مسمّی » ، ای ـ لولا ما وعدتك انی لااعذب قومك و لا استأصلهم و اوخر عذابهم الی یوم القیمة کما قال : « بل السّاعة موعدهم» « لجاءهم العذاب » . و قال بعضهم معناه لولا الموت الذی یوصلهم الی العذاب لعجل لهم العذاب فی الحال « و لیاتینّهم بغتة » ای لیأتینهم الموت بغتة و اذا اتاهـم الموت بغتة کان ذلك اشق علیهم ، « و هم لایشعرون» باتیانه بغتة . و فی بعض الاثار : « من مات مصححاً لامره مستعدّاً لموته ما کان موته فجأة بغتةً ، وان قبض قائماً ؛ و من لم یکن مصححاً لا مره و لا مستعدّاً لموته فموته موت فجأة و ان کان صاحب الفراش سنةً .

قوله : یستعجلونك بالعذاب » اعادة تاکیداً « وانّ جهنم لمحیطة بالکافرین » جامعة لهم لایبقی منهم احداً الّا دخلها .وقیل معناه ـ عجب من جهلهم فی استعجال العذاب

وقد اعدّالله لهم جهنّم و انّها قد احاطت بهم وهم على شفير جهنّم لم يبق الّا ان يدخلوها. و قيل « لمحيطة » بهم في الآخرة اى ـ سحيط بهم هو عن قريب ، لانّ ما هو آت قريب .

« يوم يغشيهم العذاب من فوقهم و من تحت ارجلهم » ، اى ـ من كلّ الجهات لانه محيط بهم ، « و نقول ذوقوا » و بال « ما كنتم تعملون » فى الدنيا من معاصى الله وذلك زيادة فى العقوبة و الايجاع . قرأ **نافع** و اهل **الكوفة** « و يقول » بالياء يعنى ـ يقول لهم الموكل بعذابهم « ذوقوا » . و قرأ الباقون بالنّون لانه لما كان بامره نسب اليه .

« يا عبادى الّذين آمنوا » بى و برسلى و لايمكنكم اظهار دينكم و توحيد كم بمكانكم ـ يعنى **بمكة** ـ و كانوا يعذّبون على الدّين «انّ ارضى واسعة » فانتقلوا منها الى حيث يمكنكم ان تعبدونى فيها. نزلت هذه الاية فى قوم من المؤمنين دعوا الى الهجرة فشقّ عليهم ذلك من جهة الطبع ، فقالوا : كيف يكون حالنا اذا انتقلنا الى دار العزبة و ليس بها احد يعرفنا فيواسينا ولا نعرف وجوه الاكتساب بها فانزل الله هذه الآية قطعاً لعذرهم فى ترك الهجرة بهذه العلّة ، و قال **مقاتل** و **الكلبى** نزلت فى المستضعفين من المؤمنين يحثّهم على الهجرة يقول ان كنتم فى ضيق **بمكّة** من اظهار الايمان فاخرجوا منها انّ ارضى المدينة واسعة آمنة . و قال **عطاء** اذا امرتم بالمعاصى فاهربوا فان ارضى واسعة، و كذلك يجب على كل من كان فى بلد يعمل فيها بالمعاصى ، ولايمكنه تغيير ذلك ، ان يهاجر الى حيث يتهيّأ له العبادة. روى عن النبى(ص) قال : « من فرّ بدينه من ارض الى ارض و ان كان شبراً من الارض استوجب الجنّة و كان رفيق **ابرهيم** و **محمد** صلّى الله عليهما » . و قال **مطرف بن عبدالله** :ارضى واسعة، معناه ـ رزقى لكم واسع فاخرجوا . و قيل معناه ـ ارض الجّنة واسعة فاعبدونى اعطكم .

« كلّ نفس ذائقة الموت » ، خوّفهم بالموت ليهوّن عليهم الهجرة ، اى ـ كلّ

احدمیّت اینما کان فلاتقیموا بدارالشرك خوفاً من الموت « ثمّ الینا ترجعون »فنجزیکم باعمالکم . و قرأ **ابو بکر** « یرجعون » بالیاء .

«والّذین آمنوا و عملوا الصالحات لنبوّئنّهم» ، قرأ **حمزة و الکسائی** :لنثوینّهم بالثاءِ ساکنة من غیر همز ، ای ـ نجعلهم ثاوین فیها ، مقیمین ، یقال : ثوی الرجل ـ اذا اقام ، و اثویته ـ اذاانزلته منزلاً یقیم فیه. و قرأ الاخرون بالباءِ وفتحها و تشدید الواو وهمز بعدها ، ای ـ لننزلنّهم « من الجنّة غرفاً » قصوراً علالی . و انّما قال ذلك لانّ الجنّة فی عالیة و النارفی سافلة و لانّ النظر من الغرف الی المیاه والخضر اشهی والذّ « تجری من تحتها الانهار » ، ای ـ من تحت الغرف . و قیل من تحت اشجار الجنّة الانهار من الماء و الخمر و اللبن و العسل والتسنیم «خالدین (۱) فیها » الی غیر غایة . « نعم اجرالعاملین » .

« الذین صبروا » علی الشدائد و الاذی فی ذات اللّه و صبروا علی فرائض اللّه و جهاد اعدائه «وعلی ربّهم یتوکّلون » ، ای ـ علی کفایة ربهم یعتمدون وبفضله یثقون و انّما و صفهم بهذه الصفة لانّ الشیطان کان یوسوس لهم انّکم ان ترکتم ارضکم و اموالکم وصرتم الی دارلغربة افتقرتم وهلکتم فوصفهم اللّه بالطاعة علی مخالفة الشیطان و الثقة بکفایة الرحمن ، لانّ ذلك من قوة الایمان .

« و کایّن من دابّة لاتحمل رزقها » الدابة ـ کل حیوان علی الارض مما یعقل و ممّالا یعقل ، لانّها تدبّ علی الارض . این آیت هم در شأن ایشان آمد که هجرت برایشان سخت بود و دشخوار از بیم درویشی ومی گفتند : مالنا **بالمدینة** مال ، فاین المعاش لناهناك ؟ رب العالمین گفت : « کم من دابّة ذات حاجة الی غذاء « لا تحمل رزقها » ای ترفع رزقها معها ولا تدخّر شیئاً لغدمثل البهائم و الطیر، ای بسا جانورا که او را حاجت است بغذا چنان که شما راحاجت است ، و هرگز رزق خویش با خود

(۱) ماکثین (ج)

برندارد، و فردا را ادّخار نکند. و رب العزة او را و شما را باد رار روزی میدهد.
قال **سفیان**: لایدّخر من الدواب غیر الادمیّ و النملة و الفارة.

ابن عمر گفت: بارسول خدابودم ـ در نخلستان **مدینة** ـ و رسول صلوات الله علیه رطب بدست مبارك خویش اززمین برمی گرفت و میخورد و مرا گفت: کل **یا ابن عمر** تو نیز بخور ای پسر **عمر**. گفتم: یا رسول الله این ساعت مرا آرزوی خوردن نیست و طبع نمیخواهد. رسول خدا گفت: مرا آرزو هست و طبع می خواهد و امروز چهارم روز است که طعامی نخوردم ونیافتم. **ابن عمر** گفت: انّا لله الله المستعان. رسول گفت: یابن عمر من اگر خواستمی از خدا مرا بدادی آنچه خواستمی و بر ملك **کسری** و **قیصر** افزون دادی، لکن «اجوع یوماً و اشبع یوماً» انکه گفت فکیف بك یا بن عمر اذا عمّرت وبقیت فی حثالة من الناس یخبئون رزق سنة و یضعف الیقین. قال فوالله ما برحنا حتّی نزلت: «و کایّن من دابّة لا تحمل رزقها، الله یرزقها و ایّاکم» یوماً فیوماً من غیر طلب «و هو السّمیع العلیم» بحاجتکم الی الرزق، فلا تهتمّوا لاجل الرزق ولا تترکوا عبادة الله بسبب الرزق.

عن **ابن عباس** رضی الله عنه، قال: قال رسول الله (ص): «ایها الناس انّ الرزق مقسوم لن یعدوا مرءاً ما کتب له، فاجملوا فی الطلب، ایها الناس انّ فی القنوع لسعة و انّ فی الاقتصاد، لبلغة، و انّ فی الزهد لراحة، ولکل عمل جزاءٍ، و کل ماهوآت قریب».

و عن **ابن مسعود** قال: قال رسول الله (ص): «یقول الله تعالی: یابن آدم تؤتی کل یوم برزقك وانت تحزن و تنقص کل یوم من عمرك و انت تفرح انت فیمایکفیك و انت تطلب ما یطغیك، لا بقلیل تقنع ولا من کثیر تشبع».

و عن **نافع** عن **ابن عمر** قال: قال رسول الله (ص) لیس شیءٍ یباعدکم من النار الاّ وقد ذکرته لکم و لا شیٔ یقربکم من الجنّة الاّ و قد دللتکم علیه. انّ روح القدس نفث فی روعی انه لن یموت عبد حتی یستکمل رزقه فاجملوا فی الطلب، ای ـ اختصروا فی الطلب و لا یحملنّکم استبطاء الرزق علی ان تطلبوا شیئاً من فضل الله بمعصیته، فانّه لا ینال ما عندالله الاّ بطاعته، الا و انّ لکلّ

امرئٍ رزقاً هو یأتیه لا محالة فمن رضی به بورك له فیه فوسعه، و من لم یرض به لم تبارك له فیه ولم یسعه، ان الرّزق لیطلب الرجل کما یطلبه اجله وروی انّ النبی قال: «لو انکم یتوکلّون علی الله حق توکّله لرزقتم کما یرزق الطیر تغدوا خماصاً و تروح بطاناً».

«ولئن سالتهم»، یعنی- کفار مکّة «من خلق السموات والارض وسخّر الشمس و القمر» لمصالح العباد حتی یجریا دائبین، «لیقولنّ الله، فانّی یؤفکون»، یعنی- من این یصرفون عن عبادة صانعها و خالقها الی عبادة جمادات لاتضرّ و لا تنفع، کانّه قال مع علمهم بجلائل صنع الله و شدّة عجز الاوثان ما الذی یحملهم علی ان ینصرفوا عن توحیده الی الاشراك به.

«الله یبسط الرّزق لمن یشاء من عباده و یقدر له» یعنی- یوسع الرزق علی من یشاء من عباده ویضیق علی من یشاء علی ما یوجبه الحکمة. قال **الحسن** یبطأ الرزق لعدوّه مکراً به و یقدر علی ولیّه نظراً له فطوبی لمن نظر الله له «انّ الله بکلّ شیء علیم» یعلم من یصلحه القبض و من یصلحه البسط. وفی حدیث **ابی ذر** عن **رسول الله** (ص)، فیما یروی عن ربّه عزّوجلّ: «انّ من عبادی من لایصلح ایمانه الّا الغنی ولو افقرته لافسده ذلك، وانّ من عبادی من لایصلح ایمانه الّا الفقر ولو اغنیته لافسده ذلك ادبّر عبادی بعلمی انّی بعبادی خبیر بصیر».

«و لئن سالتهم من نزّل من السّماء ماءً فاحیا به الارض من بعد موتها» باخراج الزرع و الاشجار عنها و الارض المیتة التی لیست بمنبتة سمیّت میتة لانّه لا ینتفع بها کما لا ینتفع بالمیتة، «لیقولنّ الله»، ای هم مقرّون بذلك، «قل الحمدلله»، علی قیام حجتی و صدق لهجتی، قل الحمدلله علی اقرارهم و لزوم الحجة علیهم، «قل الحمدلله الذی هدانا لهذا» و اعاذنا من الجهل الذی اضل به هؤلاء الکفار «بل اکثرهم لا یعقلون» ما یلزمهم فی اقرارهم هذا من الحجة علی ان یعبدوا الله وحده دون

غيره.

« و ما هذه الحيوة الدّنيا الاّ لهو و لعب» ، اللهو هو الاستماع(١) بلذّات الدنيا ، و اللعب ـ العبث ، سميت بها لانّها فانية لا تدوم كما لا يدوم اللّهو و اللعب . فان قيل لم سماها لهواً و لعباً و قد خلقها حكمة و مصلحة ؟ ـ قلنا : انه سبحانـه بنى الخطاب على الاعم الاغلب ، و ذلك انّ غرض اكثر الناس من الدنيا اللهو واللعب. « و انّ الدّار الاخرة لهى الحيوان » ، الحيوان و الحيوة ـ واحدة ، يقال حيى يحيى حيوة و حيواناً فهوحى . و قيل : الحيوان ـ الحيوة الدائمة ـ التى لازوال لها . ولا انقطاع ولا موت. و قيل معناه ـ انّ الدار الاخرة فيها الحيوة الدائمة « لو كانوا يعلمون » لكان خيراً. و قيل معناه ـ لو علموا طيب حيوة الدار الاخرة لرغبوا فيها .

« فاذا ركبوا فى الفلك » ، يعنى ـ الكفار لتجاراتهم و تصرفاتهم و هاجت الرّياح و اضطربت الامواج وخافوا الغرق ، « دعوا الله مخلصين له الدّين » يعنى يدعون الله وحده و يخلصون له الـدعوة للنجاة من دون الاصنام لعلمهم بانّها لا تقدر على النفع و الضر على انجائهم منها . « فلمّا نجّاهم الى البرّ اذاهم يشركون » عادوا الى شركهم جهلا و عناداً . قال **عكرمة**: كان اهل الجاهلية اذا ركبوا البحر حملوا معهم الاصنام ، فاذا اشتدّت بهم الرّيح القوها فى البحر و قالوا : يا ربّ يا ربّ .

« ليكفروا بما آتيناهم » هـذا لام الامر و معناه التهديد و الوعيد كقولـه : « اعملوا ماشئتم » اى ـ ليجحدوا نعمة الله فى انجائه ايّاهم « و ليتمتّعوا » قرأ **حمزة والكسائى** ساكنة اللام ، و قرأ الباقون بكسرها نسقاً علـى قوله : « ليكفروا » ، و قيل : من كسر اللام جعلها لام كى ، و كذلك فى « ليكفروا » و المعنى ـ انّما خلصهم الله من تلك الاهوال وردّهم الى سلامة البرّ « ليكفروا » نعم الله التى انعم بها عليهم فى النّجاه و الخلاص . و لكى يزدادوا كفراً بالله و تمرداً عليه ولكى يتمتعوا بها خوّلوا فى دنياهم الى منتهى آجالهم من غير نصيب فى الاخرة « فسوف يعلمون » اذا وردوا الاخرة وعاينوها حين يحلّ بهم العذاب انهم كانوا مستدرجين فـى الدنيا زيادة فى

(١) نسخه (ج) استمتاع .

تعذیبهم : انّما نملی لهم لیزدادوا اثما .

«اولم یروا» یعنی- اهل **مکة** « انا جعلنا حرماً آمنا ویتخطّف الناس من حولهم» یعنی - **العرب** یسبی بعضهم بعضا و اهل **مکة** آمنون . وقیل انّ اهل **مکة** کانوا غیر آمنین قبل خروج رسول الله (ص) فلمّا خرجَ آمنهم الله من الخوف واطعمهم من الجوع وذلک قوله «اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف» ای لا احد فعل ذلک غیر الله، فکیف یکفرون نعمتی التی هی حق ویصدّقون الباطل فیجعلون الاوثان الهة . و قیل « افبالباطل » ، یعنی بالاصنام « یؤمنون و بنعمة الله » **بمحمّد** و الاسلام « یکفرون » . و قیل کانت قریش استکتبت من **فارس** فصص ملوکهم و کانت تقرأها وتکفر بالرسول و **القرآن**

« و من اظلم ممّن افتری علی الله کذباً »ای - لااحد اظلم من الکاذب علی الله وهو الواصف له بمالیس من صفته « او کذّب بالحق لمّا جاءه » علی لسان الرسول و هو **القرآن** او کذب بماورد من اوصافه فی کتابه کعلمه وقدرته ، « الیس فی جهنّم مثوىً للکافرین» استفهام بمعنی التقریر ، معناه - اما لهذا الکافر المکذّب ماوی فی جهنم؟

« و الّذین جاهدوا فینا » ، ای- فی طاعتنا وعبادتنا ، «لنهدینّهم سبلنا » ، ای - لنعرفنّهم سبیل دیننا و سبیل المعرفة بنا وسبیل الله دینه و سبیل الله الطریق المؤدّی الی عبادته و المعرفة به . و قیل « و الذین جاهدوا » المشرکین لنصرة دیننا لنثبتنّهم علی ما قاتل علیه . وقیل لنزیدنّهم هدىً کما قال تعالی: «و یزید الله الذین اهتدوا هدىً » وقیل «والّذین جاهدوا فینا» ای- فی طلب العلم «لنهدینّهم» سبل العمل به. وقال **سهل بن عبدالله:** «و الذین جاهدوا »فی اقامة السّنّة «لنهدینهم» سبل الجنّة . ثم قال : مثل السّنّة فی الدنیا کمثل الجنّة فی العقبی ، من دخل الجنّة فی العقبی سلم ، کذلک من لزم السنّة فی الدنیا سلم . و قال **سفیان بن عیینة** : اذا اختلف الناس فانظروا ما علیه اهل الثغور ، فانّ الله عزوجل یقول : « و الذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا» . و قال **الحسین بن الفضل:** فیه تقدیم وتأخیر مجازه : و الذین هدیناهم سبلنا جاهدوا فینا «وانّ الله لمع المحسنین» بالنصرة و المعونة فی دنیاهم و بالثواب و المغفرة فی عقباهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى « و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب » الآیه ، از روی ظاهر بر لسان تفسیر معنی آیت آنست که ما ترا پیغامبر امّی کردیم ، نه خواننده نه نویسنده ، نـه هر گز بهیچ کتّاب رفته و نه هیچ معلم دیده ، تـا عالمیان بدانند که آنچه میگوئی از احکام شریعت و اعلام حقیقت و خبر می دهی از قصه پیشینان و آئین گذشتگان و نیک و بد جهان و جهانیان ، همه از وحی پاك میگوئی و از کتاب منزل و پیغام راست و کلام حق دلالت بر صحت نبوّت و تحقیق رسالت و انتفاءِ شبهت . امّا اهل معرفت‌وجوانمردان‌طریقت رمزی دیگر دیده‌اند درین آیت، وسرّی دیگر شناخته‌اند، گفتند رب العالمین چون خواست که آن سید را بتخاصیص قربت و تحقیق رسالت مخصوص گرداند وسینهٔ پاك وی شایسته مکاشفات وملاطفات خود کند ازنخست‌شواهد الهیت لختی برو کشف کرد تا غوغاءِ طبیعت و آلایش بشریّت از نهاد وی رخت برداشت و سینهٔ وی ازاغیار پاك گشت و از معلومات ومرسومات آزاد ، فلمّا خلاقلبه وسرّه عن کل معلوم ومرسوم ورد علیه‌خطاب الحق وشاهد الصدق غیرمقرون‌بممازجة طبع و مشارکة کسب و تکلف بشریة وصار کما قیل :

اتانی هوا ها قبل ان اعرف الهوی فصادف قلباً فارغـاً فتمـکّـنا

همهٔ پیغامبرانرا اول قاعدهٔ دولت ورتبت ولایت که نهادندازروش ایشان‌نهادند، آنکه ازروش خویش بـکشش حق‌رسیدند،بازمصطفای‌عربی پیغامبر **هاشمی** ، نخست قاعدهٔ دولت وی از جذبهٔ حق ساختند پیش‌از دور گل آدم بـکمند کشش معتصم گشته بود تا همی گفت : « کنت نبیّا و آدم بین الماءِو الطین » انبیاء هریـکی علی الانفراد

بحری بودند، چون علم نصرت این مهترعالم پدیدآمد همه در جنب بحر او بقطره‌ئی باز آمدند، برای آنکه همگان ازبشریت به نبوت آمدند و آن مهتر از نبوت به بشریت خرامید کما قال: «کنت نبیّاو آدم بین الماءِو الطین» وقال(ص)«آدم و من‌دونه تحت لوائی» و همگان از دنیا بعقبی شوند و آن مهتر از عقبی بدنیا آمد کما قال: «بعثت اناو الساعة کهاتین» و اشار باصبعیه«فسبقتها کما سبقت هذه هذه» یعنی - کما سبقت الوسطی المسبحة فی‌الطول، و هریکی را یك امّت‌بیش نبود و هرچه لم‌یکن ثم کان اند، همه امت اواند امابحکم قهر و امابحکم نواخت، کما قال: «بعثت الی الاحمر والاسود و الی الخلق کافّة» و همگان از تفرقت قدم در دائرهٔ جمع نهادند و این مهتر از دایرهٔ جمع برای نجات خلق بتفرقت آمد؛ و این‌را نه‌ترا جمع گویند بلکه تنزل گویند، تراجع از فترت‌افتد و تنزل از مکارم الاخلاق رود، کما قال: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق». و روی: «نزلت لاتمم مکارم الاخلاق».

«بل هو آیات بیّنات فی صدور الّذین اوتوا العلم» قلوب الخواص من العلماء باللّه خزائن الغیب، فیها براهین حقه و بیّنات سرّه و دلائل توحیده و شواهد ربوبیته فقانون الحقایق قلوبهم، و کل‌شیٔ یطلب من موطنه. هرچیزی را که جویند از معدن و موطن‌خودجویند، درّ شب افروز ازصدف جویند که مسکن اوست، آفتاب رخشان از برج فلك جویند که مطلع اوست، عسل مصفی از نحل جویند که معدن اوست، نور معرفت و وصف‌ذات احدیت از دلهای عارفان جویند که دلهای ایشان قانون معرفت است، و سرهای ایشان کان محبت.

ای جوانمرد! دل عارف برهیئت پیرایه است که گُل درآن کنند، هر چند که گل در پیرایه میکنند تا آتش در زیر آن نکنند گلاب بیرون ناید و بوی ندهد، همچنین تا آتش محبت در دل نزند آب از دیده باران نشود و گُل معرفت بوی ندهد.

پیر طریقت گفت: آتشی که در دل زنند بی‌دود باشد نه‌زندگانی این‌جوانمرد را آخر است و نه آتش ویرا دود. زندگانی بمیخ بقا دوخته و جان بوایست دوست

مأخوذ.

« بل هو آیات بیّنات فی صدور الذین اوتوا العلم » درین آیت اشارتی است و درآن اشارت بشارتی. میگوید جلّ جلاله که **قرآن** در دلهای دانایان ومؤمنان‌است. و **مصطفی** (ص) گفت: «لو کان‌القرآن‌فی‌اهاب‌مامسّته النار»اگر این قرآن درپوست گاو نهاده بودی فردا آن پوست‌بآتش‌نه بسوختندی، پس چه گوئی مسلمانی را که این **قرآن** در دل وی نهاده اند با ایمان‌و معرفت‌بهم اولیتر که‌فردا‌بآتش‌بنسوزند.

« یا عبادی الّذین‌آمنوا انّ ارضی واسعة »بزبان اهل تفسیر کسی را که دردین بعذاب‌دارند ورنجانند یا درضیق معیشت‌باشد، بحکم این‌آیت‌هجرت کند بجائی که از عذاب و رنج ایمن بود و فراخی معاش‌بیند.وبزبان اشارت بر ذوق اهل معرفت‌هجرت که‌ازعذاب‌ورنح‌ایمن‌بودوفراخی‌معاش‌بیند وبرزبان اشارت برذوق‌اهل‌معرفت‌هجرت میفرماید، قومی را که برجاه و قبول خلق آرام دارند و بر معلوم تکیه کنند، چنان که حکایت کنند از **بوسعید خراز** که در شهری شدم و نام من پی من آنجا معروف ومشهور شده ودر کار ماعظیم برفتند چنانکه‌پوست خربزه کز دست ما بیفتادبرداشتند و از یکدیگر بصد دینار همی خریدند وبرآن همی افزودند. با خود گفتم این‌نه‌جای منست ونه بابت روزگار من. ازآنجا هجرت کردم: بجائی افتادم که مرا زندیق‌همی گفتند و هر روز دو بار بر من سنگ باران‌همی کردند که شومی خویش ازین شهر و ولایت ما فرا پیش تربر. من همان جای مقام ساختم و آن رنج وبلا همی کشیدم و خوش همی بودم.

و از **ابراهیم ادهم** حکایت کنند که: در همه عمر خویش در دنیا سه شادی بدلم رسید و بآن سه شادی نفس خویش را قهر کردم: در شهر **انطاکیه** شدم برهنه پای و برهنه سر میرفتم وهر کس‌طعنه‌ای‌برمن همی‌زد، یکی گفت: هذا عبد آبق من مولاه-این بنده‌ایست از خداوند خود گریخته، مرا این سخن خوش آمد گفتم بانفس خویش ای گریخته و رمیده گاه آن نیامد بطریق صلح در آئی؟. دوم شادی آن بود

که در کشتی نشسته بودم مسخره ای در میان آن جماعت بود و هیچکس را از من حقیرتر و خوارتر نمی دید. هرساعتی بیامدی و دست بر(۱) قفای من داشتی. سوم آن بود که در شهر **مطیّه** در مسجدی‌سر برزانوی حسرت نهاده بودم در وادی کم و کاست خود افتاده، بی حرمتی بیامد و بند میزر بگشاد و آب برمن ریخت گفت یا شیخ خذ ماء الورد نفس من آن ساعت از آن حقارت خویش نیست گشت و دلم بدان شاد شد و آن شادی از بارگاه عزت در حق خود تحفهٔ سعادت یافتم.

پیر طریقت گفت: بسامغرور درسترالله ومستدرج درنعمت‌الله و مفتون بثنای خلق، جائی که ترا فرا پوشد نگر مغرور نباشی‌وچون خلق ترا بستایندنگر مفتون نباشی و چون نعمت بر تو گشایندنگر مستدرج‌نباشی.

«کُلُّ نفس ذآئقة‌الموت» هرنفسی چشنده مرگ‌است و هرکسی را رهگذر بر مرگ است.راهی رفتنی‌وپلی گذشتنی‌وشرابی‌آشامیدنی. سیّد (ص) پیوسته مزاقت را این وصیت کردی که: «اکثر واذکر هادم‌اللذات» زنهار مرگ رافراموش‌نکنید و از آمدن او غافل مباشید.

از **ابراهیم ادهم** سؤال کردند که ای قدوهٔ اهل طریقت و ای مقدّم زمرهٔ حقیقت آن چه‌معنی بود که در سویدای سینهٔ تو پدیدآمد تا تاج شاهی از سربنهادی و لباس سلطانی از تن‌بر کشیدی ومرقّع درویشی درپوشیدی ومحنت و بینوائی‌اختیار کردی؟ گفت‌آری روزی برتخت مملکت نشسته بودم وبر چهار بالش حشمت تکیه زده که ناگاه آئینه‌ای‌درپیش‌روی‌من داشتند.در آن آئینه نگه کردم منزل خود در خاك دیدم و مرا مونس نه. سفری دراز در پیش و مرا زاد نه، زندانی تافته دیدم و مرا طاقت نه، قاضی عدل دیدم ومراحجت‌نه:ای‌مردی که اگر بساط امل تو گوشه‌ای بازکشند از قاف تا قاف بگیرد، باری‌بنگر که صاحب قاب قوسین چه میگوید:

(۱) در (ج)

« والله ما رفعت قدماً و ظننت انّی و ضعتها و ما اکلت لقمة و ظننت انّی ابتلعتها » ، گفت بدان خدائی که مرا بخلق فرستاد که ـ هیچ قدمی از زمین برنداشتم که گمان بردم که پیش ازمرك من آنرا بزمین باز توانم نهاد ، و هیچ لقمه‌ای در دهان ننهادم که چنان پنداشتم که من آن لقمه را پیش از مرگ فرو توانم برد . او که سیّد اولین و آخرین است و مقتدای اهل آسمان و زمین است چنین میگوید و تو مغرور غافل امل دراز در پیش نهاده‌ای و صد ساله کار و بارساخته ودل برآن‌نهاده‌ای‌خبر نداری که این دنیای غدّار سرای غرور است نه سرای سرور ، سرای فرار است نه سرای قرار .

تا کی از دارالغروری سوختن دارالسرور
تا کی از دارالفراری ساختن دارالقرار
ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار
وی خداوندان قال الاعتذار الاعتذار
پیش‌ازآن کین جان عذرآورفروماندزنطق
پیش‌ازآن کین‌چشم‌عبرت‌بین‌فروماند زکار

ای غافل بیحاصل ، تا چند شربت مراد آمیزی و تا کی دیك آرزو پزی . گاه چون شیر هرچت پیش آید همی شکنی ، گاه چون گرك هرچه بینی همی دری ، گاه چون کبك بر کوهسار مراد می پری ، گاه چون آهو در مرغزار آرزو می چری ، خبر نداری که این دنیا که تو بدان همی نازی وترا می فریبد و در دام غرور میکشد لعبی و لهوی است . سرای بی سرمایگان و سرمایهٔ بی دولتان و بازیچهٔ بیکاران . « وما هذه‌الحیوة الدّنیا الاّ لهو و لعب وانّ‌الدّار الاخرة‌لهی‌الحیوان لو کانوا یعلمون» دنیا معشوقه‌ای‌فتّان است ورعنائی‌بی‌سروسامان، دوستی بی‌وفا دایه‌ای‌بی مهر ، دشمنی پر گزند بلعجبی پربند ، هر کرا بامداد بنوازد شبانگاهش بگدازد،هر کرا یکروز

دل بشادی بیفروزد دیگر روزش بآتش هلاك بسوزد.

احلام نوم او کظلّ زائل　　انّ اللبیب بمثلها لا یخدع

و فی بعض الآثار: انّ الدنیا دارمن لادار له و مال من لا مال له، یجمع من لا عقل له وبها یفرح من لافهم له. همومها دائم وسرورها مائل، و نعیمها زائل:

اگر درقصر مشتاقان ترایك روز بارستی

ترا با اندهان عشق این جادو چه کارستی

وگر رنگی ز گلزار حدیث او ببینی تو

بچشم تو همه گلها که در باغست خارستی

....« و ان الدّار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون»، این حیات لعب و لهو در چشم کسی آید که از حیات طیّبه وزندگانی مهر خبر ندارد، خدایرا دوستانی‌اند که زندگانی ایشان امروز بذکر است و بمهر، و فردا زندگانی ایشان بمشاهدت بود و معاینت. زندگانی ذکر را ثمره انس است و زندگانی مهر را ثمره فنا. ایشان اند که یك طرف ازو محجوب نه اند، ورهیچ محجوب مانند زنده نمانند.

غم کی‌خورداو که‌شادمانیش‌توئی　　یا کی‌مرد او که‌زندگانیش توئی

سیرت و صفت این جوانمردان چیست؟-

« و الّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا» ای-الذین زیّنوا ظواهرهم بالمجاهدات زیّنا سرائرهم بالمشاهدات. شغلوا ظواهرهم بالوظائف لانّا اوصلنا الی سرائر هم

« جاهدوا» درین موضع بیان سه منزلست: یکی جهد اندر باطن باهوی و با نفس، دیگر جهاد بظاهر با اعداء دین و کفار زمین، سدیگر اجتهاد با قامت حجّت در بیان حق وحقیقت. هرچه برتن ظاهر شود در دفع کفار آنرا جهاد گویند، وهرچه در اقامت حجّت و طلب حق و کشف شبهت باشد مرآنرا اجتهاد گویند؛ وهر چه اندر باطن بود اندررعایت عهد الهی مرآنرا جهد گویند. این « جاهدوا فینا» بیان هرسه

حال است ، او که بظاهر جهاد کند رحمت نصیب وی ، او که با اجتهاد بود عصمت بهرهٔ وی ، او که اندر نعت جهد بود کرامت وصل نصیب وی ، و شرط هر سه کس آنست که آن جهد فی‌الله بود تا هدایت خلعت وی بود، آنکه گفت «وانّ الله لمع المحسنین». چون هدایت دادم من با وی باشم و وی با من بود . زبان حال بنده میگوید : الهی بعنایت هدایت دادی بمعونت زرع خدمت رویانیدی ، به پیغام آب قبول دادی ، بنظر خویش میوهٔ محبت و ارسانیدی . اکنون سزد که سموم مکر (۱) از آن باز داری و بنائی که خود افراشته‌ای بجرم ما خراب نکنی. الهی توضعیفان را پناهی ، قاصدانرا بر سر راهی واجدان را گواهی ، چبود که افزائی و نکاهی :

روضهٔ روح من رضای توباد قبله گاهم در سرای تو باد
سرمهٔ دیدهٔ جهان بینم تابود گرد خاک پای تو باد
گرهمه رای تو فناء منست کارمن برمراد رای توباد
شددلم ذرّه وار در هوست دائم این ذرّه درهوای توباد

---

(۱) مکر (الف)

۳۰ ـ سورة الرّوم مکّیة

۱ ـ النوبة الاولی

« **بسم‌الله الرّحمن الرّحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **الٓمٓ** (۱) » منم خدای دانا.

« **غلبت الروم** (۲) «**فی ادنی الارض** » بازشکستند درنزدیکترین‌زمین[که از زمین عرب است بروم] « **وهم من بعد غلبهم** » و رومیان پس غلبه گبران « **سیغلبون** (۳) » غلبه خواهند یافت [بر گبران].

« **فی بضع سنین** » در اند سال، « **للّه‌الامر** » کار خدای دارد، «**من قبل** » [در غلبهٔ پارس برروم] از پیش (۱) « **ومن بعد** » و [درغلبهٔ روم بر پارس] ازپس « **و یومئذ یفرح المؤمنون** (۴) »وآن روز[که غلبه کند روم بر پارس]شادشوند مؤمنان.

« **و بنصر الله** » بیاری دادن‌الله [اهل کتاب‌را] « **ینصرمن یشآء** » یاری میدهد الله او را که خواهد « **و هو العزیز الرحیم** (۵) » و اوست آن توانای مهربان.

« **و عدالله لا یُخلف الله وعده** » وعدهٔ الله است و الله وعدهٔ خویش کژ نکند، « **و لکن اکثر الناس لایعلمون**(۶) » لیکن بیشتر مردمان نمیدانند.

---

(۱) پیش‌فا (الف)

« **يعلمون ظاهراً** » ميدانند آنچه فرا دست است و برچشم است « **من الحيوة الدنيا** » از کارهای این جهانی ، « **وهم عن الاخرة هم غافلون(۷)** » و ایشان از آن جهان بیخبراند.

« **اولم يتفكّروا في انفسهم** » نه باندیشند (۱) در دلهای خویش ؟ « **ماخلق الله السموات و الارض و ما بينهما** » که نیافرید الله آسمانها و زمینها و آنچه میان آنست « **الّا بالحق** » مگر بتنهائی و فرمان روان ، « **و اجل مسمّى** » ونیافرید آنرا تا مگر هرچیز تا آنگه بود که او خواهد « **وانّ كثيراً من الناس** » و فراوانی از مردمان « **بلقآء ربهم لكافرون(۸)** » برستاخیز و دیدار خداوند خویش کافراند.

« **اولم يسيروا في الارض** » بنگردند (۲) در زمین « **فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم** » تا در نگرند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند « **كانوا اشدّ منهم قوّة** » با نیروی تر از اینان بودند « **و اثاروا الارض** » و زمین شورانیدند [کشت را و درخت را] « **و عمروها اكثر مما عمروها** » و عمارت کردند ایشان پیش از اینان « **و جآءتهم رسلهم بالبيّنات** » و بایشان آمد فرستادگان الله بسخنان روشن و نشانهای راست « **فما كان الله ليظلمهم** » والله بیداد کردن رابرایشان نبود « **و لكن كانوا انفسهم يظلمون(۹)** » لیکن ایشان برخویشتن ستم کردند.

« **ثمّ كان عاقبة الذين اساؤا السوآى** » پس آنگه سرانجام ایشان که بدی کردند بدبود. « **ان كذّبوا بايات الله** » از بهر آن که دروغ زن گرفتند سخنان الله « **وكانوا بها يستهزؤن(۱۰)** » و بران افسوس می کردند.

« **الله يبدؤا الخلق** » الله آفریده آغاز میکند [درین جهان] « **ثم يعيده** » و فردا بیرون می آرد در آن جهان « **ثم اليه ترجعون(۱۱)** » و آنگه باز او برند

(۱) بنه اندیشند (ج) (۲) ، بنه روند (ج)

شما را.

« **و یوم تقوم الساعة** » و آن روز که رستاخیز بپای شود ، « **یبلس المجرمون**(۱۲) » کافران که خداوندان جرم اند فرومانند [خاموش بنومیدی].

« **ولم یکن لهم من شرکائهم شفعآء** » و ایشانرا از آنچه انباز میخواندند شفیع نبود که ایشانرا از من بخواهد « **و کانوا بشرکآئهم کافرین**(۱۳) » و بانبازان خویش آن روز کافر باشند.

« **و یوم تقوم الساعة** » وآن‌روز که رستاخیزبپای‌شود « **یومئذیتفرّقون** (۱۴) » آن روز جدا میشوند از هم.

« **فامّا الذین آمنوا وعملوا الصالحات** » امّاایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند « **فهم فی روضة یحبرون**(۱۵) » ایشانرا در مرغزاری شاد میدارند.

« **و امّا الذین کفروا** » و امّا ایشان که کافرشدند، « **و کذّبوا بآیاتنا** » ودروغ‌زن گرفتند سخنان مارا ، « **و لقآء الاخرة** » و کافرشدند بدیدار رستاخیز « **فاولئك فی العذاب محضرون**(۱۶) » ایشان در عذاب حاضر کرد گانند.

« **فسبحان اللّه** » پاکی وبی عیبی خدایرا وحق پرستش « **حین تمسون** » در آن هنگام که در شبانگاه شوید [هنگام نماز دیگر] « **و حین تصبحون** (۱۷) » و آنگاه که در بام شوید [هنگام نماز بام].

« **و له الحمد فی السموات و الارض** » و ستایش بسزا او را در آسمانها و زمینها [براستی او را خدای خوانند] ، « **و عشیّاً** » و شبانگاه [که هنگام نماز شام است و خفتن] « **و حین تظهرون**(۱۸) » وهنگام نماز پیشین [که درآن شوید].

« **یخرج الحیّ من المیّت** » بیرون می آرد زنده از مرده « **و یخرج المیّت من الحیّ** » و بیرون می‌آرد مرده از زنده « **و یحیی الارض بعد موتها** » وزنده میکند زمین را پس مرگی آن ، « **و کذلك تخرجون** (۱۹) » و فردا شما را همچنان [از

کور] بیرون آرند [که امروز نبات بیرون می آریم] .

النوبة الثانية

این سورة الروم **مکّی** است سه هزار و پانصد و سی و چهار حرف . و هشتصد و نوزده کلمت ، و شصت آیت . جمله بمکه فرو آمده، مگر یک آیت : «فسبحان الله حین تمسون» الی آخر الآية . و درین سورت منسوخ نیست مگر یك آیت در آخر سورت : « فاصبر انّ وعدالله حق » نسختها آية السّیف . و گفته اند : « فاصبر » این کلمه منسوخ است ، و «انّ وعدالله حق » محکم است، باقی آیت : « و لا یستخفّنك الذین لا یوقنون » منسوخ است . و در فضیلت سورت **ابی کعب** گفت: قال **رسول الله** (ص) من قرأ سورة **الروم** کان له من الاجر عشر حسنات بعدد کل ملك سبّح لله بین السماء و الارض و ادرك ما ضیّع فی یومه ولیلته .

« **الم** » قسم وقد ذکرنا فیماسبق شرحه ، و جواب القسم « لقد » مضمر فیه ، تقدیره : لقد «غلبت الرّوم» وقد مما یضمر کما قال اوجاؤ کم حصرت صدورهم ، والغلبة الاستعلاء علی القرن بما یبطل مقاومته فی الحرب ، و الغلب مصدر ـ تقول : غلبت غلباً ، و طلبت طلباً . و الغلب والغلبة واحد ، کقولك : جلباً و جلبة . و قیل هو الغلبة فحذفت التّاء منه کما حذفت من قوله : « واقام الصلوة » و انما هو اقامة ؛ **والروم** جمع **رومی کفارسی و فرس** . « فی ادنی الارض » یعنی فی اقرب ارض **الحجاز** منهم وهی **اذرعات** و **بُصری** فهی ادنی **الشام** الی ارض **العرب**. والبضع ـ اسم للثلاث ـ والخمس و السّبع و التسع . و معنی الایة ـ غلبت **فارس الروم** فی اقرب ارض من ارض **الشام**

الی ارض **العرب**. وقیل الی ارض **فارس** و هی ارض **الجزیرة** وقیل هی ارض**الاردن** و **فلسطین**، «وهم من بعد غلبهم» ای ـ الرّوم من بعد غلبة فارس ایّاهم، «سیغلبون» فارس فیما دون عشر سنین.

سبب نزول این آیت برقول جمهور مفسران آنست که میان اهل **فارس** (۱) و اهل **روم** قتالی رفت و مشرکان **مکه** میل داشتند بعجم که اهل **پارس** بودند و میخواستند همیشه که ایشانرا بر **روم** غلبه باشد و نصرت، از بهر آن که ایشانرا کتاب نبود و اوثان پرست بودند، هم چون ایشان اصنام پرست، و مسلمانان غلبه ونصرت **روم** میخواستند بر **پارس**، از بهرآن که اهل **روم** اهل کتاب بودند.

وقصهٔ آن‌قتال که میان **روم** و **پارس** رفت‌آن بود که **کسرای پارس** لشکری انبوه فرستاد **بروم** ومردی را بر ایشان سالار ومهتر کرد نام وی **شهربراز**، وقیل **شیر براز**، و **قیصر روم** لشکری نام زد کردبقتال ایشان و مردی رابرایشان‌امیر کرد، نام‌وی **بخنّس**، هردولشکربه **اذرعات** بهم‌رسیدند یابزمین **جزیره** یا بطرف **شام**، بر اختلاف اقوال علماـو**پارسیان** بر **رومیان** درآن قتال‌غلبه کردند. آن خبر **بمکه** رسید مسلمانان را ناخوش آمد ودل‌تنگ گشتند و کافران شاد شدند و شماتت کردند و با مسلمانان گفتند ـ به شماتت ـ که اهل کتاب شمااید و ایمن نشستگان درخان و مان ماایم، بنگرید که برادران ما از **عجم** با **رومیان** چه کردند؟ اگر شما باما قتال کنید ما همان کنیم و بر شما غلبه کنیم،رب العالمین این‌آیت فرستاد: «غلبت الرّوم فی‌ادنی الارض وهم‌من بعد غلبهم سیغلبون،فی بضع سنین» ـ میگوید: **پارسیان** بر **رومیان** غلبه کردند و تا نه پس روزگار **رومیان** بر **پارسیان** غلبه کنند. **ابوبکر صدیق** برخاست و در انجمن کفار گفت: شادی چه کنید و شماتت چه نمائید عن‌قریب بینید که **رومیان** بر **پارسیان**غلبه کنندوبر ایشان نصرت یابند

(۱) پارس (ج).

پیغامبر ما چنین گفت ازوحی پاك‌وپیام‌راست. **ابیّ بن خلف الجمحی** گفت: کذبت دروغ میگوئی، و این نتواند بود. **بوبکر** گفت: انت اکذب یا عدوّالله، ای دشمن خدای دروغ تو گوئی و از هر کس دروغ زن تر توئی. آنکه گفتند تا گرو بندیم بده‌شتر،عقد مراهنت‌ببستند تا مدت سه سال. و در آن وقت عقد مراهنت‌بستن و قمار باختن حلال بود، و آیت **تحریم قمار** از آسمان نیامده بود، پس **ابوبکرصدیق** آن قصه با رسول خدا بگفت.رسول (ص) **گفت** مرا چنین گفتند که تا بضع سنین و بضع از سه باشد تا بنه رو درمدت بیفزای و در مال‌بیفزای. **بوبکر** رفت و شتران بصد کرد تا بنه سال، و این عقد ببستند و هریکی را کفیلی فرا داشتند و در ضمان یکدیگر شدند. پس غزاء **احد** پیش آمد و **ابی‌خلف** بدست رسول خدا کشته شد و بعد از آن روز **حدیبیّه** سال هفتم، از وقت مراهنت خبررسید **بمکه** که اهل **روم**غلبه کردند بر اهل **پارس** و دیار و اوطان ایشان بدست فرو گرفتند، و شهرستان **رومیه** آنکه بنا کردند و **بوبکرصدیق** آن‌صد شتر از ورثهٔ **ابیّ** بستد وپیش **مصطفی** آورد **رسول** خدا گفت تصدّق به. **ابوبکر** آن همه بصدقه داد بفرمان **رسول** صلوات الله علیه **بوسعید خدری** گفت: روز **بدر** بود که روم بر پارس ظفر یافتند و ما که مسلمان بودیم بر مشرکان ظفر یافتیم. رب العزّه آن روز اهل کتاب را بر **مجوس** نصرت داد و اهل اسلام را برمشرکان نصرت داد و **بوبکر صدیق** درآن یك روزهم مال غنیمت برداشت از مشرکان وهم مال مراهنت از ورثه **ابیّ‌خلف**.

اما سبب غلبه رومیان بر پارسیان برقول **عکرمه** و جماعتی مفسّران آن بود که: **شهربراز** بعد از آن که بر **روم** غلبه کرد پیوسته در دیار و بلاد روم خرابی میکرد و ایشانرا مقهور میداشت. **فرّخان** برادر **شهربراز** روزی نشسته بود در مجلس شراب و با حریفان خویش گفت: لقد رأیت کانّی جالس علی سریر **کسری** من‌بخواب چنان‌دیدم که‌برسریر کسری‌نشسته بودم‌این‌سخن‌به **کسری** رسید، درخشم

شدو نامه‌نبشت به **شهر براز** که : چون نامهٔ من بتورسد **فرّخان** راسیاست کن‌وسروی بمن فرست . **شهر براز** جواب کسری نبشت که **فرّخان** مردی است مبارز ، لشکر شکن و ترا هروقت بکار آید ، خاصّه در جنگ دشمن ، اگر دل با وی خوش کنی و قتل وی نپسندی مگر صواب باشد . **کسری** جواب وی نبشت که در لشکر من امثال وی بسیار است تو فرمان بردار باش و بتعجیل سر وی بمن فرست . **شهر براز** بعبارتی دیگر همان جواب نبشت و فرمان وی بقتل **فرخان** بکار نداشت . کسری را خشم بر خشم زیادت شد وبریدی فرستاد بر اهل **پارس** که **شهر براز** را معزول کردم و **فرّخان** رابجای وی نشاندم ، او را والی خود دانید و طاعت دار باشید . و ملطفه ای داد به آن برید و گفته بود که چون **فرّخان** بر تخت ملك نشیند و برادر او را منقاد شود ، این ملطفه بدوده . فرّخان ملطفه بر خواند ، نبشته بود که : **شهربراز** را وقتی هلاك کن که ملطفه بر خوانی . **فرّخان** ، **شهربراز** را حاضر کرد تا او را سیاست کند بفرمان **کسری**. **شهر براز** گفت یک ساعت مرازمان ده تاوصیت نامه‌ای‌بنویسم .سفط بخواست وسه‌صحیفه بیرون آورد ، در معنی‌مراجعت وی با **کسری** بسبب قتل **فرّخان** ، گفت : سه نوبت‌بقتل **فرّخان** مرا فرمان‌آمد وهر بار مراجعت وی میکردم و تو بیك ملطفه مرا هلاك خواهی کرد ؟ **فرخان** آن ساعت از تخت ملك برخاست و ملك با **شهر براز** تسلیم کرد ، و آن حال و قصه بپوشیدند . و شهربراز نامه‌نبشت **بقیصر روم** که مرا بتو حاجتی‌است که به پیغام و نامه راست نمیآید و میخواهم که بنفس خود ترا بینم ، فلان روز فلان جایگاه حاضر شو ، تو با پنجاه مرد **رومی** ومن با پنجاه مرد **پارسی** همچنان کردند ، و بر هم رسیدند و دو ترجمان در میان داشتند که سخن ایشان بر یکدیگر بیان میکردند . **شهر براز** گفت :هرچه از ما بشما رسید از غلبه ونصرت و تخریب دیار و بلاد همه سبب‌من‌بودم و برادرم **فرخان** و آن همه از کید و حیلت ما و از شجاعت و قوّت ما بشما رفت و

کسری بما حسد برد و خواست که ما را بدست یکدیگر هلاك کند . اکنون ما از وی بر گشتیم و او را خلع کردیم . و با تو دست یکی خواهیم داشت تا بجنگ او رویم و او را مقهور و مخذول کنیم . **قیصر** آن حال به پسندید ، و با وی عهد بست آنگه با یکدیگر گفتند که رازی که میان دو تن رود تا آنکه سرّ باشد که از دو شخص در نگذرد ، چون از دو شخص در گذشت ناچاره آشکارا شود ، یعنی که این دو ترجمان را هلاك باید کرد ، و ایشانرا هلاك کردند . و از آنجا باز گشتند وبقتال اهل **پارس** شدند . و رب العالمین ایشانرا بر **پارس** نصرت داد و بر ایشان غلبه کردند . اینست که رب العزّه گفت : « و هم من بعد غلبهم سیغلبون، فی بضع سنین » .

و فی هذه الآیة دلالة علی صحة نبوّةالنبی(ص) **وانّ القرآن** من عندالله عزوجل لانّه اخبر عمّا سیکون ، ثم وجدا لمخبر علی ما اخبر به.«لله الامر من قبل و من بعد» هما مرفوعان علی الغایة ، و المعنی من قبل دولة**الروم** علی **فارس** و من بعدها فایّ الفریقین کان لهم الغلبة فهو بامرالله و قضائه و قدره . و قیل لله المشیّة التّامة و الارادةالنافذةمن قبل‌هذه‌الوقایع و من بعدها ، فیرزق الظفر من شاء و یجعل الدّبرة علی من‌شاء. و قیل‌لله‌الامرمن قبل کل شیءومن‌بعد کل‌شیء « ویومئذ یفرح‌المؤمنون» یعنی ـ یوم یغلب **الروم فارس** « یفرح المؤمنون». « بنصرالله»لانّ ذلك وقع یوم **بدر** و کان‌المؤمنون‌فی‌الغنیمة‌والظفر بالاعداء و الاسر و الفداء . یعنی ـ آن روز که **روم** بر**پارس** غلبه کردند روز **بدر** بود که مؤمنان ومسلمانان بنصرت الله شاد بودند ـ که هم غنیمت بود و هم ظفر بر دشمن ، و هم فداء اسیران ـ و قیل فرح المؤمنون انّما کان بتحقیق الله ماوعدهم وتصدیق رسوله (ص) لانّه اخبرهم‌بما سیکون فکان کما اخبر و کان ذلك معجزة للنبی (ص) . و قیل.یفرح المؤمنون بنصرالله تعالـی النّبی بقتل‌الکفار و بعضهم بعضاً فیکون فرحهم واقعاً بهلاك بعض الکفار لا بظهور

الکفار کما یفرح بقتل الظالمین بعضهم بعضاً . و قیل یفرح المؤمنون بغلبة اهل الکتاب المشرکین و خروجهم من **بیت المقدس** و کان احدی آیات نبوّته . و قیل تمّ الکلام علی قوله « یفرح المؤمنون » ثم استأنف فقال :

بنصرالله ینصر من یشآء » یعنی اولیاؤه ، فیکون البآء متصلاً بینصر، « وهوالعزیز» فی‌الانتقام‌من الکفّار« الرّحیم» فی التمکین و النصر للمؤمنین . قال رسول الله (ص) : « **فارس** نطحة او نطحتان ثم لافارس بعدها ابداً و **الروم** ذات قرون کلّما ذهب قرن خلف قرن هیهات الی آخر الابد » .

« وعدالله » نصب علی المصدر ای ـ وعد وعده ، فلایخلفه ، وهو راجع الی قوله : « سیغلبون » ، یعنی ـ هذا الذی اخبرتك به ایها النبیّ من نصرة **الروم** علی اهل **فارس** ، هووعد وعدالله ذلك حقاً ، و هوینجزه لهم . و یجوزان یکون راجعاً الی قوله « یفرح المؤمنون بنصرالله » لانّه وعد المؤمنین النصر علی الکافرین « و لکن اکثر النّاس لا یعلمون » صحة وعده و هم الکفار الذین لا یصدّقون بانّ هذا الخبر من عندالله .

« یعلمون ظاهراً من الحیوة الدّنیا »ای‌ـیعلمون ما یشاهدونه فعل الحیوانات، « و هم عن الآخرة هم غافلون » ، لا یستدلون بما یشاهدونه علی ما غاب عنهم فعل العاقل الممیّز ، وقیل « یعلمون » امرمعاشهم وزراعاتهم وتجاراتهم و وجوه اکتسابهم « و هم عن » امر آخرتهم ومالهم فیها من النّجاة من عقاب الله « غافلون » لایتفکرون فیها . فغفلة المؤمنین بترك الاستعداد لها و غفلة الکافرین بالجحود بها. قال**الحسن**: بلغ والله (۱) من علم احدهم انه ینقر الدرهم بیده فیخبرك بوزنه و لا یحسن یصلّی .

« اولم یتفکّروا فی انفسهم » هذا من بسط القرآن فانّ التفکر لایکون الّا فی النفس . و قیل معناه ـ « اولم‌یتفکروا فی » خلق « انفسهم » لیخرجوا عن الغفلة . و قیل « اولم یتفکروا » لیعلموا انّهم «یعلمون‌ظاهراً من‌الحیوة الدّنیا وهم عن‌الاخرة

(۱) بالله (ج)

هم غافلون ».و قیل « اولم یتفکروا فی انفسهم » فیعرفوا بدایع صنع الله فیها فیعلموا من ذلك انّ الله عزّوجل لم یخلق السموات و الارض و ما فیهما من العجائب عبثاً ، و انّما خلقها بقوله الحق ولا قامة الحق یعنی لاقامة الثواب و العقاب علی العمل . وقیل بالحق یعنی بالحکمة لیعتبر بها عباده و یستدلوا علی وحدانیّته و قدرته « و اجل مسمّی » یعنی الی اجل مسمی اذا بلغ ذلك الاجل افناهما للجزاء فاعلم الله تعالی انّ الذی خلقهم و لم یکونوا شیئاً ثم صرفهم احوالاً و ثارات حتی صاروا رجالاً ، قادر ان یعیدهم بعد فنائهم خلقاً جدیداً،ثم یجازی المحسن منهم باحسانه و المسیء باساءته، لانّه العدل لاحیف فی حکمه ولا جور ، « و انّ کثیراً من النّاس » یعنی الکفار ، «بلقآءِ ربّهم لکافرون » ، ای ـ بالبعث بعدالموت لجاحدون .

« اولم یسیروا فی الارض » اولم یسافروا هؤلاء الکفار فی ارض الله « فینظروا » الی آثار من قبلهم من الامم ، فیعتبروا . و قیل معنی ینظروا یتعرفوا ، کقوله : « فلینظر ایّها ازکی طعاماً » . و قیل معناه فیعلموا کقوله: « یوم ینظر المرء ما قدّمت یداه » و انّما امرهم بالمسیر فی الارض لمشاهدة آثار المهلکین قبلهم لمّا عصوا لیزول عنهم الشكّ، عن صدق ما یخبر عنهم، والکلام عند قوله «من قبلهم» تامّ ثم استأنف الخبر عن صفاتهم فقال :« کانوا اشدّ منهم قوّة » ای ـ الامم الماضیة کانوا اشدّ قوة من قریش « و اثاروا الارض » ، ای ـ قلبوا وجه الارض لاستنباط المیاه و استخراج المعادن و القاء البذور فیها للزرّاعة ، والا ثارة ـ تحریك الشیء حتی یرتفع ترا به « و عمروها اکثر ممّا عمروها » فیه ثلاثة اوجه : احدها من العمر ، ای ـ یقواهم فیها اکثر من بقاء هؤلاء ، و التقدیر : عمروا فیها ؛ والثانی من العمری ، ای ـ سکنوافیها ، کقوله :«واستعمرکم فیها»، ای ـ استسکنکم ؛ والثالث من العمارة ، ای ـ عمروا الارضین بالغراس و الزّراعة . و انّما قال ذلك لانّه لم یکن لاهل مکة حرث و زرع . «و جآءتهم رسلهم بالبیّنات»فلم یؤمنوا فاهلکهم الله«فما کان الله لیظلمهم»،للظلم

ثلاثة اوجه : وضع الشیء فی غیر موضعه ، واخذ الشیء قبل وقته ، و النقصان . وقوله : « فما کان الله لیظلمهم » اجتمع فیه المعانی الثلاثة ، ای ـ لم یأخذهم قبل وقت اخذهم ولا ینقص عنهم شیئاً ممّا قدّر من ارزاقهم ولا وضع العذاب فی غیر موضعه ، « و لکن کانوا انفسهم یظلمون » بایرادها موارد الهلاك . ثم کان معطوف علی خبر متروك ، ای ـ جاءتهم رسلهم فکذّبوهم و امهلوا .

« ثم کان » عاقبتهم الهلاك . و « السوآی » . مصدر ، کالرجعی و البشری . وهی تأنیث الاسواء کالاکبر و الکبری . وهی الخلّة التی تسوء صاحبها عند ادراکه ایّاها و هی النّار . وقیل السّوآی اسم لجهنّم ، کما انّ الحسنی اسم للجنّة . قرأ اهل **الحجاز** و **البصرة** « عاقبة » بالرفع ، ای ـ ثم کان آخر امرهم السوأی ، و قرأ الاخرون بالنصب ، علی خبر کان و تقدیره : ثم کان السوآی « عاقبة الذین اسآءوا » . و معنی اساؤا ای ـ اشرکوا ، و معنی ـ ان کذّبوا ، لان کذّبوا اوبان کذّبوا بآیات الله . وقیل تفسیر السّوأی بعده ، وهو قوله ، « ان کذّبوا » یعنی ثم کان عاقبة المسیئین . التکذیب ـ حملهم تلك السیّئات علی « ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤن » .

« الله یبدؤا الخلق » فی الدنیا « ثم یعیدهم » فی آلاخرة . تقول بدأ یبدأ بدأ و ابتداء یبتدی ابتدأ والابتدا ـ نقیض الانتهاء ـ والبدؤ نقیض العود « ثم الیه ترجعون » لفصل القضاء بینهم « ولیجزی الذین اسآؤا بما عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی » قرأ **ابوبکر** و **ابو عمرو** « یرجعون » بالیاء و آخرون بالتّاء .

« و یوم تقوم السّاعة یبلس المجرمون » ییأس المشرکون ، من جمیع الخیرات و من شفاعة الشافعین : و قیل ینقطع کلامهم و حجتهم و یفتضحون .

« ولم یکن لهم من شرکائهم » اضاف الشّرکاء الیهم علی معنی انّهم کانوا یجعلون لها قسطاً من اموالهم ، ویرون بذلك لها حقاً فیما یملکون ، فنسبها الی انّهم شرکاؤهم فی اموالهم و المعنی ـ لم یکن لهم من اصنامهم التی عبدوها لیشفعوا شفعاء ، « و کانوا » یعنی ـ

يكونون. وجاءَ بلفظ الماضى كاكثر الفاظ القيامة، «بشر كائهم كافرين» اى ـ جاحدين متبرين يتبرّؤن منها متبرّأ منهم كقوله: «اذ تبرء الذين اتّبعوا من الذين اتبعوا».

«و يوم تقوم الساعة يومئذ يتفرّقون»، هذا التفرّق مفسّر فى قوله، «فريق فى الجنّة و فريق فى السّعير» و هو تفسير قوله: «يصدّعون» «و جعلنا بينهم موبقاً» «وامتازوا اليوم». قال **مقاتل**: يتفرّقون بعد الحساب الى الجنّة والنار، فلايجتمعون ابداً، ثـم بيّن على ايّ وجه يتفرقون.

فقال تعالى: «فامّا الذين آمنوا وعملـوا الصالحات فهم فى روضة» وهى البستان الذى فى غاية النضارة، والخضرة. «يحبرون». يسرّون، و الحبرة السرور ـ وقال **ابن عباس**: يـكرمون، تقول حبره اى ـ اكرمه. و قيل ينعمون. و الحبرة فى اللغة ـ كل نعمة حسنة و التحبير التحسين الذى يسرّ به، و منه قيل للمداد حبر لانـه يحسن به الاوراق، و للعالم حبر لانـه يتخلّق بالاخلاق الحسنة. و قيل هـو السماع فى الجنّة يعنى يتنعـمون و يتلذّذون بسماع الغنا. قال **الا وزاعى**: اذا اخذ فى السّماع لم تبق فى الجنّة شجرة الّا وردت. وقال ليس احـد من خلق الله احسن صوتاً من **اسرافيل** فاذا اخذ فى السّماع قطع على اهل سبع سموات صلوتهم و تسبيحهم. و انـما قال «فى روضة» بالتنكير لانّ المراد كل واحد منهم بمنزلة رجل فى رضةٍ مونقة لطيب ما فيـه، وحسنه وخصّ الرّوضة بالذكر لانـه ليس عند العرب شىء احسن منظراً ولا اطيب نشراً من الرّياض.

روى **ابو هريرة** قال: قال رسول الله(ص): «الجنّة مائة درجة، ما بين كلّ درجتين منها كما بين السّماء و الارض، و الفردوس اعلاها سموّاً، و اوسطها محلاً و منهـا يتفجّر انهار الجنّة، وعليها يوضع العرش يوم القيامة»، فقام اليه رجل فقال يا رسول الله انـى رجل حُبّب الىّ الصوت فهل فى الجنـّة صوت حسن؟ قال: «اى والذى نفسى بيده انّ الله سبحانه ليوحى الى شجرة فى الجنّة ان اسمعى عبادى الذين اشتغلوا بعبادتى وذكرى عن

عزف البرابط والمزامير،فترفع صوتاًلم تسمع الخلائق مثله قطمن تسبيح الرّب وتقديسه» .

و روى انّ اعرابيّاً قال يا رسول الله هل فى الجنّة من سماعٍ ؟ قال :نعم يا اعرابى انّ فى الجنّةلنهراًحافتاه الابكارمن كلّ بيضاء خوصانيّة يتغنين باصوات لم تسمع الخلائق بمثلها قط ،فذلك افضل نعيم اهل الجنّة .

و سئل ابو هريرة هل لاهل الجنّة من سماع؟ قال نعم شجرة اصلها من ذهب و اغصانها فضّة و ثمرتها اللؤلؤ و الزبرجد و الياقوت ، يبعث الله سبحانه و تعالى ريحاً فتحكّ بعضها بعضاً فما سمع احد شيئاً احسن منه .

قوله تعالى : « و امّا الذين كفروا و كذّبوا بآياتنا و لقاء الاخرة » يعنى ـ بآيات القرآن و البعث بعد الموت ، « فاولئك فى العذاب محضرون » الاحضار انما يكون على اكراه فيجابه على كرهه . اى ـ يحضرون العذاب فى الوقت الذى يحبر فيه المؤمنون فى الرّوضات من الجنان .

« فسبحان الله » اى ـ سبّحوا الله ، ومعناه صلّوالله فهومصدر موضوع موضع الامر كقوله : « فضرب الرقاب » و السبحة ـ الصلوة ـ و منه سبحة الضحى ، « فسبحان الله حين تمسون » ، اى ـ صلّوالله حين تدخلون فى المسآء ، و هو صلوة المغرب و العشآء «و حين تصبحون» اى ـ حين تدخلون فى الصباح وهو صلوة الصبح .

« وله الحمد فى السموات والارض» قال ابن عباس :يحمده اهل السّموات والارض ويصلّون ، «وعشيّاً»اى ـ صلّوا الله عشيّاً ، يعنى ـ صلوة العصر « وحين تظهرون» تدخلون فى الظهيرة، وهوصلوة الظهر.قال نافع بن الازرق لابن عباس: هل تجدالصلوات الخمس فى القرآن قال نعم ، و قرأ هاتين الآيتين وقال جمعت الاية الصلوات الخمس ومواقيتها ، وحمل بعض المفسرين على التسبيح القولى ، فقالوا تفسير الاية : ـ قولوا سبحان الله فى صلواتكم المفروضة فى هذه الاوقات . روى ابو هريرة قال :قال رسول الله(ص) : من قال حين يصبح و حين يمسى : سبحان الله و بحمده مائة مرّةً ، لم يأت احديوم القيمة

با فضل ممّا جاء به الّا احد قال اوزاد عليه وقال (ص) : من قال سبحان الله و بحمده في يوم مائة مرّة حطّت خطاياه وان كانت مثل زبد البحر . وقال(ص): « كلمتان خفيفتان على اللسان ثقيلتان في الميزان حبيبتان الى الرحمن : « سبحان الله و بحمده ، سبحان الله العظيم » وعن ابن عباس عن النبيّ (ص) قال : من قال حين يصبح : «فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون » الى قوله « و كذلك تخرجون » ادرك مافاته في يومه و من قالها حين يمسى ادرك ما فاته في ليلته . و عن انس بن مالك قال : قال رسول الله: « من سرّه ان يكال له بالقفيز الاوفى فليقل : سبحان الله حين تمسون وحين تصبحون» الى قوله : «و كذلك تخرجون» ، «سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا يصفون و سلام على المرسلين ، و الحمدلله ربّ العالمين » و عن ابن عباس قال : قال رسول الله (ص) : من قال : « سبحان الله حين تمسون و حين تصبحون » هذه الايات الثلاث من سورة الروم و آخر سورة الصافات دبر كل صلوة يصلّيها كتب له من الحسنات عدد نجوم السّماء و قطر المطر و عدد ورق الشجر و عدد تراب الارض ، فاذا مات اُجرى له بكل حسنة عشر حسنات في قبره و كان ابرهيم خليل الله يقولها في كل يوم وليلة ست مرّات .

« يخرج الحيّ من الميّت » اى ـ يخرج البشر الحيّ من النطفة الميتة ويخرج النطفة الميتة من البشر الحيّ. وقيل يخرج الكافر من المؤمن و المؤمن من الكافر . و في بعض الاخبار يخرج النخلة من النّواة و النّواة من النخلة والحبّة من السنبلة والسنبلة من الحبّة ، « و يحيى الارض بعد موتها » فيخرج نباتها وزروعها و ثمارها و اشجارها بعد خرابها و جدوبها كذلك يحييكم بعد مماتكم فيخرجكم احياء من قبوركم الى موقف الحساب ، « و كذلك تخرجون » قرأ حمزة و الكسائي « تخرجون » بفتح التّاء و ضم الرّاء و قرأ الباقون بضمّ التّاء و فتح الرّاء .

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی : « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم » بنام او که جانراجان است ودل راعیان است،بنام او که یاداوزینت زبانهاست و مهراو راحت‌روانست ، بنام او که وصال اوبدو عالم ارزانست ، و هرچه نه او ست همه عین تاوانست ، وهرچه نه یاد او تخم غمانست بنام او که وجود او را علّت نه ، صنع او را حیلت نه ، اوّلیت اورا بدایت‌نه ، آخریت او رانهایت نه . در حکم او ریبت نه در امر اوشبهت نه . در قدر او ذلّت نه دروجود اوقلّت‌نه . هرچه کند کس را بروحجّت نه ، واو را بهیچ چیز و هیچ کس حاجت نه . بنام او که هرچه خواهد تواند و هرچه تواند داند . یکی را بخواند یکی را براند ، بهیچ حکم در نماند . نه کس باو ماند . نه او بکس ماند ، این معنی یقین داند او که : « لیس کمثله شیء »بر خواند .

پیر طریقت گفت : الهی توآنی که از احاطت اوهام بیرونی ، واز ادراك عقول مصونی . نه‌محاط ظنونی نه‌مدرك عیونی . کارساز هر مفتون و فرح رسان هرمحزونی. در حکم بی چرا و در ذات بی چند و در صفات بی چونی .

جمالك جلّ عن درك العیون و قدرك فات تصویر الظنون
و خامرنی لخمر هواك سُکر فلا اصحو الی یوم المنون

تو لالهٔ سرخ و لؤلؤ مکنونی من مجنونم تو لیلی مجنونی
تو مشتریان با بضاعت داری با مشتریان بی بضاعت چونی

« الم » الف بلاءنا من عرف کبریائنا و لزم بابنا ، من شهد جمالنا و مُکنّ من‌قربتنا،من اقام‌علی خدمتنا،هر که‌جلال وعظمت ما و کبریاء عزت مابشناخت او از بلاءما روی نگرداند ، هر که‌جمال ولطف ما برنقطهٔ دل او تجلّی کرداز درگاه‌ماروی نتابد و یك لحظه از صحبت ما نشکیبد . هر که امروز در خدمت ما خو کرد فردا او

را از قربت و وصلت خود بی بهره نگردانیم.ای جوانمرد دل با توحید او سپار وجان با عشق و محبت او پرداز و بغیر او التفات مکن ، که هر که بغیر او باز نگرد تیغ غیرت دمار از جان او برآرد ، وهر که از بلاءاو بنالد در دعوی دوستی‌درست‌نیاید .

مردی بود در عهد پیشین مهتری از سلاطین دین . او را **عامر بن عبدالقیس** میگفتند چنین میآید که درنماز نافله پایهای او خون سیاه بگرفت ، گفتند پایها ببر تا این فساد زیادت نشود . گفت پسر **عبد القیس** که باشد که او را با اختیار حق اختیاری بود . پس چون در فرائض و نوافل وی خلل آمد روی سوی آسمان کرد ، گفت : پادشاها گرچه طاقت بلا دارم طاقت بازماندن ازخدمت نمیدارم. پای‌می‌ببرم تا ازخدمت‌بازنمانم . آنگه گفت کسی‌رابخوانید تاآیتی‌از **قرآن** بخواند،چون‌بینید که دروجدوسماع‌حال برما بگردد شمابکار خود مشغول باشید ، پایها ازوی جدا کردند و داغ نهادند و آن مهتر در وجد و سماع **قرآن** چنان برفته بود که از آن الم خبر نداشت ، پس چون مقری خاموش شد وشیخ بحال خود باز آمد گفت : این پای‌بریده بگلاب بشوئید وبمشك و کافور معطّر کنید که بردرگاه خدمت هرگز بربیوفائی گامی ننهاده است .

«لله الامر من قبل ومن بعد » قبل اینجا ازلست و بعد ابد است ،و معنی آنست که الامر الازلیّ لله و الامرالابدیّ للهلانّ الربّ الازلیّ و السيّدالابدیالله . در ازل و ابد خدااست که یگانه و یکتا است . در امر بی نهایت ودر علم بی‌غایت و در حکم بی چرا ست ، از کی پیش و پیش از جا بجاست . پیش از ما درازل ما رابود وبی ما در ابد بهرهٔ ما ست. این آن رمز است که شب **معراج** با مهتر عالم (ص) گفت: « یا**محمد** کن لی کما لم تکن فا کون لك كما لم ازل . »

پیر طریقت گفت:بقرب‌می نگرتا انس‌زاید . بعظمت‌می‌نگر تاحرمت‌فزاید، میان‌این‌وآن منتظر می‌باش‌تا سبق‌عنایت خودچه نماید،« لله الامـر من‌قبل ومن بعد »

جای دیگر گفت: «الا له الخلق و الامر» عالم خلق را نهایت پیدا ست و عالم امر را نهایت نیست. عالم خلق جائز الزوال آمد و عالم امر واجب الدوام است و تا مرد از عالم خلق درنگذرد روا نبود که بعالم امر رسد از نهاد خود متعرّی باید شد و نسبت خلقیت از فطرت معرفت باز باید برید. اگر میخواهی که ترا بعالم امر گذری بود و از نهاد کنودی برخاستن و از نسبت ظلومی وجهولی باز بریدن نتوان الاّ بدرنگی و روزگاری، همچنان که بوقت درآمدن درنگی بکار باید بیرون شدن هم بدرنگ باشد. چنانکه نطفه مدتی بازدارند تا علقه گردد. و آنگه آن علقه روزگاری موقوف گردانند تا مضغه شود، همچنین از مضغه تا بعظام و از عظام تا به لحم، آنگه مدتی دیگرش بدارند تا درروش آید. هم چنین مرد بدان قدر که از دست خود بر میخیزد بامر حق آشنا میشود چون ازصفات خود بتمامی در گذشت شایسته امر شد و بحد بلوغ رجولیّت رسید. آنگه این رقم بروی زنند که: من المؤمنین رجال، «ویومئذ یفرح المؤمنون، بنصر الله» الیوم ترح وغداً فرح، الیوم عبرة و غداً حیرة، الیوم اسف وغداً لطف، الیوم بکاء و غداً لقاء. هرچند که دوستان را امروز درین سرای بلا و عنا همه درد است و اندوه، همه حسرت و سوز، اما آن اندوه و سوز را بجان و دل خریدارند و هرچه معلوم ایشانست فداء آن درد میکنند چنانکه آن جوانمرد گفته:

اکنون باری بنقد دردی دارم   کان درد بصد هزار درمان ندهم

داود پیغامبر چون آن زلّت صغیره از وی برفت و از حق بدو عتاب آمد تا زنده بود سر بر آسمان نداشت و یك ساعت از تضرع نیاسود، با این همه خوش میگفت الهی خوش معجونی که اینست و خوش دردی که اینست. الهی تخمی از این گریه و اندوه در سینهٔ من بنه تا هر گز ازین درد خالی نباشم.

ای مسکین تو همیشه بی درد بوده ای، از سوز دردزدگان خبر نداری، از آن گریه بر شادی و از آن خنده بر اندوه نشان ندیده‌ای:

من گریه بخنده در همی پیوندم پنهان گریم بآشکارا خندم
ای دوست گمان مبر که من خرسندم آگاه‌نه‌ای که چون نیازومندم

پیر طریقت گفت : الهی‌نصیب این بیچاره از این کار همه درد است ، مبارک باد که مرا این درد سخت در خورد است ، بیچاره آنکس که ازین درد فرد است ، حقا که هر که بدین دردننازد ناجوانمرد است .

« یعلمون ظاهراً من الحیوة الدّنیا و هم‌عن الآخرة هم غافلون » ، در خبراست که فردا در انجمن رستاخیز وعرصهٔ عظمی‌دنیا را بیارند ـ بصورت پیرزنی آراسته ـ گوید : بارخدایاامروز مراجزای کمتر بنده‌ای کن از بندگان خود . از درگاه عزّت و جناب جبروت فرمان آید که ای ناچیز خسیس من راضی نباشم که کمترین بندهٔ خود را چون توئی جزاء وی دهم . آنگه گوید : کونی تراباً ـ خاك گرد ونیست شو . چنان نیست شود که هیچ جای پدید نیاید .

و گفته‌اندطالبان دنیاسه گروه اند : گروهی‌دنیااز وجه‌حرام‌جمع کنند هرچون که دست رسد بغصب وقهر بخود میکشند و از سرانجام و عاقبت آن نیندیشندایشان اهل عقاب‌اند و سزای عذاب . **مصطفی** (ص) گفت : کسی که دنیای حلال جمع کند از بهر تفاخر وتکاثر تا گردن کشد و بر مردم تطاول جوید ربّ العزه از وی‌اعراض کند و در قیامت با وی بخشم بود او که دنیای حلال طلب کرد ، بر نیّت تفاخر ، حالش اینست پس او که حرام طلب کند و حرام گیرد و خورد حالش خود چون بود؟

گروه دوم‌دنیا بدست‌آرند از وجه مباح چون کسب‌و تجارات و وجوه‌معاملات ایشان اهل حساب‌اند در مشیّت حق، ودرخبراست که:«من نوقش فی‌الحساب‌عذّب» .

گروه سوم از دنیا بسدّ جوعت و ستر عورت قناعت کنند **مصطفی** (ص) گفت : « لیس لابن آدم حق‌فیما سوی هذه الخصال بیت یُکِنُّه و ثوب یواری عورته و جرف الخبز و الماء » ـ یعنی کسر الخبز ـ ایشانرا نه حساب است و نه عتاب ، اگرعورت

نپوشند و طعام نخورند از خدمت حق باز مانند پس نه بر نصیب خود میکوشند و نه بر مراد خود میروند که از بهر حق میکوشند وبر مراد حق میروند. **مصطفی**(ص) گفت : ایشانند که چون سراز خاك بر کنند رویهای ایشان چون ماه شب چهارده بود روز رستاخیز که خلق دو گروه شوندایشان در گروه اهل وصلت باشند، و ذلك فی قوله‌تعالی « ویوم تقوم الساعة یومئذیتفرّقون »، فریق‌منهم‌اهل الوصلة وفریق‌منهم اهل الفُرقة ، فریق‌للجنّة والمنّة وفریق للعذاب‌والمحنة، فریق‌للفراق وفریق‌للتلاق .

« فامّا الذین آمنوا وعملوا الصالحات فهم فی روضة یحبرون »،میگویددوستان خدا فردا در روضات بهشت در حظیرهٔ قدس میان ریاحین و یاسمین بشادی و طرب سماع کنند مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان تحمید فی ریاض تحمید « فی مقعد صدق عندملیك مقتدر ». فرمان آید **بداود** پیغامبر که: یا **داود** بآن نغمت داودی و صوت شورانگیز و آواز دل ربای که ترا داده‌ام **زبور** برخوان، یا **اسرافیل** تو **قرآن** برخوان یا **موسی** تو **تورات** برخوان یا **عیسی** تو **انجیل** برخوان، ای درخت طوبی بتسبیح و تقدیس ما آواز خود بگشای، ای‌ماهرویان فردوس چه نشینید خیزید ودوستانرا استقبال کنید. ای تلهای مشك اذفر و کافورمعنبر برسرمشتاقان ما نثار شوید، ای درویشان که در دنیا غم خوردید و اندوه کشیدید، اندوه بسر آمد و درخت شادی ببر آمد، خیزید و طرب کنید در حظیرهٔ قدس و خلوتگاه انس بنازید و سر ببالین انس باز نهید، ای مستان مجلس مشاهدت ، ای‌مخموران خمر عشق ، ای عاشقان سوخته سحر گاهان در رکوع و سجود جوی خون ازدیده‌ها روان کرده ، و دلها بامید وصال ما تسکین داده ،گاه آمد که در مشاهدهٔ ما بیاسائید، بار غم از خودفرو نهید وبشادی دم زنید، ای طالبان بنازید که‌نقد نزدیك است . ای شب روان آرام گیرید که صبح نزدیك‌است . ای تشنگان صبر کنید که چشمه‌نزدیك است . ای غریبان شاد زیید که میزبان نزدیک است . ای دوست جویان خوش باشید

که اجابت نزدیک است. ای مشتاقان طرب کنید که دیدار نزدیک است. فیکشف الحجاب و یتجلّی لهم تبارك و تعالی فی روضة من ریاض الجنّة، و یقول: انا الذی صدقتکم وعدی واتممت علیکم نعمتی، فهذا محل کرامتی فسلونی.

پیر طریقت در مناجات گفت ای خداوندی که در دل دوستانت نور عنایت پیداست، جانها درآرزوی وصالت حیران و شیداست، چون تو مولی کر است؟ چون تو دوست کجاست؟ هر چه دادی نشانست و آئین فرداست. آنچه یافتیم پیغامست و خلعت برجاست. الهی نشانت بیقراری دل و غارت جانست، خلعت وصال در مشاهدهٔ جلال چگویم که چونست:

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد
دانم که زمانه را زبون خواهی کرد
گرزیب وجمال ازین فزون خواهی کرد
یارب چه جگرهاست که خون خواهی کرد

۲ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «و من آیاته ان خلقکم من تراب» و از نشانه‌های [توانائی و یگانگی] او آنست که بیافرید شمارا از خاکی «ثم اذا انتم بشر» پس اکنون شما مردمانید [آشکارا] «تنتشرون (۲۰)» [درزمین] می‌پراکنید وپرا کنده (۱) می‌زیید.

«و من آیاته» و از نشانه‌های [توانائی و یگانگی] اوست «ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً» که بیافرید شما راهم ازشما جفتانی، «لتسکنوا الیها» تابا ایشان آرامید (۲) «و جعل بینکم مودّةً و رحمةً» و میان شما مهری ساخت و مهربانی، «انّ فی ذلك لایات» در آن نشانه های [روشن] است، «لقوم یتفکّرون (۲۱)»

(۱) پر کنید و پر کنده (الف) (۲) آرامیدید (الف)

گروهی را که در اندیشند .

« **و من آیاته** » و نشانه های [توانائی و یگانگی] اوست « **خلق السموات و الارض** » آفرینش آسمانها و زمین « **واختلاف السنتکم والوانکم** » و اختلاف (۱) زبانهای شماو گوناگون رنگهای (۲) شما. « **انّ فی ذلك لایات للعالمین** (۲۲) » درین نشانه‌های [روشن] است جهانیان را .

« **و من آیاته** » و از نشانهای [توانائی و یگانگی] اوست « **منامکم باللیل و النهار** » خفتن شما بشب و روز « **و ابتغآؤکم من فضله** » و جستن شما از روزی او و بخشیدهٔ او « **انّ فی ذلك لایات لقوم یسمعون** (۲۳) » در آن نشانه‌های [روشن] است ایشانرا که بشنوند .

« **و من آیاته** » و از نشانهای توانائی و یگانگی اوست « **یُریکم البرق** » که مینماید شما را درخش « **خوفاً وطمعاً** » بیم و امیدرا « **و ینزّل من السمآء ماء** » و فرومیفرستد ازآسمان آبی « **فیحیی به الارض بعد موتها** » تا زنده‌میکند بآن‌زمین را پس مرگ آن « **انّ فی ذلك لایات لقوم یعقلون** (۲۴) » در آن نشانه‌های [روشن] است ایشانرا که دریابند .

« **ومن آیاته** » و از نشانه‌های [توانائی و دانائی] اوست « **ان تقوم السمآء والارض بامره** » که آسمان وزمین می پایدایستاده بفرمان او« **ثمّ اذادعاکم دعوة** » پس آنگه که خواند شما را یك خواندن « **من الارض اذا انتم تخرجون** (۲۵) » آنگه شما می بیرون آئید از زمین .

« **و له من فی السموات و الارض** » و او راست هرچه در آسمانها و زمینها کس است « **کلّ له قانتون** (۲۶) » همه او رابفرمان‌است [که گوید باش میباشند] .

---

(۱) وجدا جدی (الف) . (۲) رنگهای گوناگون (ج)

« **و هو الذی یبدؤا الخلق ثمّ یعیده** » اوست کـه آفریده می آرد از آغاز و [فردا] آنرا زنده کند باز ، « **و هو اهون علیه** » و آن [آوردن فـردا] بروی آسانست « **و له المثل الاعلی** » واو راست آن صفت برتری ویگانگی « **فی السموات والارض** » در آسمانها وزمین « **و هو العزیز الحکیم**(۲۷) » و اوست آن توانای دانا .

« **ضرب لکم مثلاً** » مثلی زد شما را « **من انفسکم** » هم از شما « **هل لکم ممّا ملکت ایمانکم من شرکآء** » شما را ازبردگان شما هیچ انباز هست « **فی ما رزقناکم** » در آن که من شما را دادم ازمال دنیا ، « **فانتم فیه سوآء** » که شما با بردگان شما در آن مال و نعمت انبازان باشید ـ یکسان ـ « **تخافونهم** » تا بترسید از بندگان خویش « **کخیفتکم انفسکم** » چنان که آزاد تـرسد از انباز آزاد « **کذلك نفصّل الایات لقوم یعقلون**(۲۸) » چنین گشاده وروشن سخنان خویش میفرستیم ایشانرا که دریابند .

« **بل اتّبع الذین ظلموا اهوآءهم بغیر علـم** » [انبـاز نیست الله را] ، و ستمکاران بر پی دل آورد و خرد پرستیدن خود می روند بنادانی « **فمن یهدی من اضلّ اللّه** » پس کیست که راه نماید گم کردهٔ الله را « **و ما لهم من ناصرین**(۲۹) » و ایشانرا فریاد رسی و راه نمائی نیست .

« **فاقم وجهك للدّین** » آهنگ خـویش و روی خویش راست دار دیـن را « **حنیفاً** » پاك و یکتا گوی « **فطرة اللّه التی فطر الناس علیها** » نهاد خدای کـه مردمان را بران نهاد و آن آفرینش که ایشانرا بآن آفرید ، « **لاتبدیل لخلق اللّه** » جدا کردن (۱) و بگردانیدن نیست دین خدایرا « **ذلك الدّین القیّم** » دین اسلام است دین پاك و کیش راست و بپای « **و لکنّ اکثر الناس لا یعلمون** (۳۰) » لکن بیشتر مردمان نمیدانند .

---

(۱) دیگر گون کردن (ج)

« منیبین الیه» روی و آهنگ خویش این دین را راست دارید با گردیدگان بدل با الله « و اتقوه » و بترسید از خشم او« و اقیموا الصلوة » و نماز بپای دارید [بهنگام]،«ولا تکونوا من المشرکین(۳۱) » وازانبازجویندگان میباشید (۱)اللهرا.

« من الذین فرّقوا دینهم » مباش از ایشان که از دین خود جدا شدند « و کانوا شیعاً » وجوك جوك(۲) گشتند پراکنده در دین ، « کلّ حزب بمالدیهم فرحون(۳۲) » هر جوکی (۳) بآنچه در دست ایشان است و پیش ایشانست ازپسندیدهٔ خود شاداند وخرم .

« و اذا مسّ الناس ضرّ » و هر گاه که بمردمان رسد گزندی و رنجی « دعوا ربهّم » خوانند خداوند خویش را « منیبین الیه » بازو گشته بدل« ثم اذا اذاقهم منه رحمة »پس ، آنگه کهبچشاند ایشانرا بخشایشی ازخویشتن « اذا فریق منهم بربّهم یشرکون (۳۳) »آنگه گروهی از ایشان با خداوند خود انباز می آورند و آزادی بر اسباب میسازند .

لیکفروا بما آتیناهم » تابآن نعمت که ایشانرا دادیم و فرج که نمودیم کافر می شوند« فتمتّعوا » گوی برخورید وروزگار فرا سربرید ، «فسوف تعلمون(۳۴) » آری آگاه شوید .

« ام انزلنا علیهم سلطاناً » یا برایشان نامه فرستادیم که آنرا بحجّت گیرند « فهو یتکلّم » که آن نامه می سخن گوید ومی گواهی دهد ، «بماکانوابهیشرکون(۳۵)» که آن انبازی که ایشان میگویند خدایرا راست است یا چنان است .

« و اذا اذقنا الناس رحمة » و هر که که بچشانیم مردمان را بخشایشی « فرحوا بها » شاد شوند بآن « و ان تصبهم سیّئة » و اگر بایشان رسد بدی « بما قدّمت ایدیهم » بآنچه دستهای ایشان پیش فرا فرستاد [ایشانرا از بدی] « اذاهم

(۱) مبید (الف) ، (۲) جوق جوق (ج) (۳) جوقی (ج)

يقنطون (۳۶)» ایشان نومید می‌باشند.

«**اولم يروا**» نمی بینند «**انّ اللّٰه يبسط الرزق لمن يشآء**» که اللّه فراخ میگستراند روزی او را که خواهد «و **يقدر**» و باندازه فرو میگیرد [بر آن که خواهد] «**انّ فی ذلك لايات لقوم يؤمنون** (۳۷)» در آن نشانه‌هائی [روشن] است ایشانرا که بگروند .

النوبة الثانية

قوله تعالى : «ومن آياته ان خلقكم من ترابٍ» اى ـ خلقكم فى اصل الانشاء من تراب ، لانّكم بنو آدم و **آدم** خلق من تراب ، و اذا كان الاصل تراباً فالفرع كذلك . و قيل تقديره ـ خلق ايّاكم من تراب فحذف المضاف «ثمّ اذا انتم بشر» آدميّون عقلآءِ ، ناطقون «تنتشرون» ، تتصرّفون فيما فيه قوام معاشكم ، و فيه تقريب ما بين كونه تراباً و بين كونه بشراً على وجه التعجب ؛ و ليس ثمّ لتراخى الزمان انّما هو متعلّق بالاخبار و فى بعض الآثار : انّ اللّه سبحانه لمّا اراد ان يخلق **آدم** بعث **جبرئيل** ليأخذ من الارض قبضة ، فلمّا نزل الى الارض قالت له الارض :اسئلك بالّذى ارسلك اليّ ان لاتأخذ منّى اليوم شيئاً يكون فيه غداً للنّار نصيب ، فتركها ورجع . فارسل اللّه سبحانه **ميكائيل** . فقالت له الارض مثل قولها **لجبرئيل** فرجع و لم يأخذ منها . و كذلك بعث **اسرافيل** فقالت له مثل ذلك ، فرجع و لم يأخذ منها . فبعث اللّه سبحانه **عزرائيل** ـ و هو ملك الموت ـ فقالت له الارض مثل ذلك ، فقال الذى ارسلنى احق ان اطيعه منك ، فاخذ من وجه الارض من طيّبها وخبيثها ، وسهلها و وعرها ، قبضة . فعجّت الارض الى اللّه سبحانه ، فوعدها بان يعيد اليها ما اخذ منها اطيب ممّا كان . فمن هاهنا امر بالدفن ، مع الطيب و الحنوط . فامر اللّه سبحانه حتى

صُبّ علیه من ماء بحر تحت العرش یقال له بحر الاحزان ، فلذلك لایتم لابن آدم سرور یوم ولا یخلو من وحشة . وانشد بعضهم **لابی القاسم المغربی** :

خلقت من التراب فصرت شخصاً ... بصیراً بالسّؤال و بالجواب

وعدت الی التّراب فصرت فیهی ... کانك ما برحت من التراب

« ومن آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً » ، قیل المراد به **آدم و حوّا** لانّها خلقت من ضلعه، وقیل المراد به النّساء ، خلقن من نطف الرجال . وقیل معناه خلق لکم من جنسکم و من مثل خلقتکم ازواجاً، و لم یجعلهن من الجنّ « لتسکنوا الیها» . وانّما قال ذلك لانّ استیناس الجنس بالجنس اکثر من استیناسه بغیر جنسه . نظیره قوله : « و جعل منها زوجها » ، و قوله « و جعل منها زوجها لیسکن الیها » .

. . . « و جعل بینکم مودّة ورحمة » یودّ الرجل زوجته و المرأة زوجها « و رحمة » یعطف کلّ واحد منهما علی صاحبه .

روی انّ رجلاً اتی **النبیّ** (ص) فقال:یا نبیّ اللّٰه لقد عجبت من امر وانّه لعجب انّ الرجل لیتزوّج المرأة و ما رآها و ما رأته قط حتی اذا ابتنی بها اصبحا و ما شیء احبّ الی احدهما من الآخر فقال **رسول اللّٰه** (ص) : « وجعل بینکم مودّة ورحمة ».

و قیل مودّة ایّام الشباب و رحمة ایّام المشیب ، و فی الخبر المقت من اللّٰه و الفرك من الشیطان . قال **ابن عباس** : المودّة للکبیر والرحمة للصغیر . وقال **مجاهد** المودّة ـ الجماع ـ و الرحمة الولد . (١) « انّ فی ذلك لایات » ای ـ انّ فیما فعل اللّٰه من ذلك لدلائل و شواهد علی وحدانیة اللّٰه و قدرته علی ما یشاء ، «لقوم یتفکّرون» ، فیعلمون انّ قوام الدّنیا بوقوع التناسل فیها .

« ومن آیاته » ، الدّالة علی وحدانیته و ربوبیّته « خلق السّموات والارض» علی الهیئة التی خلقهما علیها رفع السّماء فی الهواء من غیر عمد و بسط الارض علی وجه

---

(١) للولد (ج)

الماءِ و اثقاله ايّاها بالرواسى من الجبال و كذلك خلقه اللغات المختلفة و الاصوات المتغايرة و قسمته ذلك بين الامم فى الاقطار المتباعدة .

روى عن **وهب** قال : جميع الالسنة اثنان و سبعون لساناً منها فى ولد **سام** تسعة عشر لساناً و فى ولد **حام** سبعة عشر لساناً و فى ولد **يافث** ستة و ثلاثون لساناً و كذلك من دلائل وحدانيته و شواهد قدرته خلقه الالوان المختلفة ليقع التعارف و التفاهم وليتميّز الاشخاص بعضها من بعض . وقيل فى الالوان المختلفة قولان :احدهما يريد به البياض و السّواد و الادمة و الشقرة و غيرها ، و الثانى انه خلقهم جميعاً على صورة واحدة ، و فرق بينهم بامور لطيفة من صنعه حتى لا يلتبس احد على الناس من غيره ، مع كثرتهم ، بل يعرف كل واحد بما خصّه الله به . ولو جهد الناس ان يقفوا على ما بان به كلّ واحد من الآخر لم يقفوا على كنه ذلك وهم كلّهم بنو اب واحد وامّ واحدة .
... « انّ فى ذلك » اى ـ فى جميع ما خلقه الله وفصّله من ذلك ، « لآيات للعالمين » من الانس و الجن ، و قرأ **حفص** « للعالمين » بكسر اللام ، و انّما خصّ اهل العلم لانّهم مخصوصون بمعرفة الدقائق .

« و من آياته منامكم باللّيل و النّهار و ابتغاؤكم من فضله » ، المنام ـ مفعلة من النوم ـ كالمسغبة والمرحمة على وزن المقام ، وتأويل الآية : « منامكم باللّيل و ابتغاؤكم من فضله بالنّهار ، و قد يقع النوم بالنهار و ابتغاء الرزق باللّيل لكنّه نادر و الحكم للاغلب الاكثر . « انّ فى ذلك لآيات لقوم يسمعون » اى ينتفعون بسمعه .

« و من آياته يريكم البرق » ، يعنى ـ ان يريكم البرق ، فحذف « ان » لدلالة الكلام عليه ، « خوفاً » للمسافر من الصواعق « و طمعاً » للمقيم فى المطر . و قيل « خوفاً » من السيل و الطوفان و الغرق ، « و طمعاً » فى المطر النافع ، و هما منصوبان لنزع اللّام عنهما ، تقديره ـ للخوف وللطمع ، « وينزّل من السّمآءِ » ، اى ـ من السحاب مطراً « فيحيى به الارض » الميتة فيخرج زروعها بعد جدوبها ودروسها « انّ فى ذلك لآيات

لقوم یعقلون » عن‌الله حججه و ادلّته .

« و من آیاته ان‌تقوم السّمآء و الارض بامره » ، یعنی ـ ثباتهما قائمتین بلاعمد بامره لهما بالقیام ، و قیل بفعله . قال **ابن مسعود** قامتاعلی غیر عمد بامره ، « ثمّ اذا دعاکم دعوة » قیل هذا وقف تام . ثم ابتدأ فقال : « من الارض‌اذا انتم تخرجون » فیه تقدیم و تأخیر : یعنی ـ اذا انتم تخرجون من الارض . قال **ابن‌عباس** تخرجون من القبور . و قیل الوقف عند قوله من الارض یعنی دعاکم و انتم فی الارض ، ای ـ فی القبور و الدّعوة فی الآیة هی النفخ‌فی الصور ، کذلك قوله : « یوم یدع الداعی الی شیءٍ نکر » .

« و له من فی السموات » من الملائکة و من فی « الارض » من الانس والجن « کلّ له قانتون » « ، ای ـ مطیعون . و هذه الطاعة لیست بطاعة العبادة ، انّما هی طاعة الظهور من العدم اذقال المکوّن عزّ جلاله کونوا فکانوا . و قیل هی طاعة ارادة لا طاعة عبادة ، ای ـ خلقهم علی ما ارادوهم منقادون لما یریده بهم من حیوة و موت و بعث و صحّة و سقم و عزّ وذلّ . و قیل « کلّ له قانتون » ای ـ قائمون فی القیامة و قیل « قانتون » ، ای مصلّون فیکون المراد به المؤمنین .

« و هو الّذی یبدؤا الخلق » فی الدنیا «ثمّ یعید»هم فی الآخرة « و هو اهون » . فیه قولان : احدهما ، و هوهیّن « علیه » فیکون افعل بمعنی : فعیل ، کقوله : « الله اکبر » بمعنی الکبیر . والثانی ان الاعادة اهون علیه فی تقدیر کم وز عمکم . وقیل و هو اهون علیه ، ای ـ علی الخلق یقولون بصیحة واحدة ، فیکون اهون علیهم من ان یکونوا نطفاً ثم علقاً ثم مضغاً الی ان یصیروا رجالاً و نساءً .

. . . قوله : « و له المثل الاعلی » ، مفسران ایـن سخن را دو معنی گفته اند یکـی آنست که له الصفة الاعلی ، مثل بمعنی صفت است ، چنانکه : « مثل الجنّة التی وعد

المتقون». و قال تعالی : « مثلهم فی التورية » ، ای ـ صفتهم ، و پارسی مثل سان است . میگوید : او را است صفت و حدانيّت و فردا نیّت ؛ یکتائی و یگانگی و بی همتائی او را صفات ذات است ، و برترین همه صفات است . کس را با وی در آن انبازی نه و چنو هیچکس و هیچ چیز نه . **ابن‌عباس** از اینجا گفت در تفسیر این کلمات : هی انّه « لیس کمثله شیء ».و قیل هی انّه : « لااله‌الاهو». و قیل هی الاحیاء و الاماتة لایشار که فیها احد . معنی دیگر آنست که این‌سخن بساط آیت است که بر عقب می آید و بساط آن مثل که زد .

تأویل آنست که : « له المثل الاعلی » از « ضرب لکم مثلا من انفسکم » او راست مثل برترین و سان بلند ترین در آن مثل که زد شما را هم از شما ، « هل لکم » یامعشر من اشرك باللّٰه « ممّاملکت ایمانکم » من عبید و اماء « من شرکآء فیما » اعطینا کموه حتی تستووا فیه فلا تجعلوا بعض خلقی شریکاً لی فی الالهة فانّی اعلی مثلاً و اجلّ قدراً « تعالی عما یقول الظالمون علوّاً کبیراً » . و معنی . « تخافونهم کخیفتکم انفسکم » ای ـ تخافون ان یقاسمکم عبیدکم المال کماتخافون نظراءکم وامثالکم من الاحرار . حاصل این مثل آنست که چون در میان شما این نیست که بنده را با خداوند خویش در مال وملك انبازی بود. «فللّه المثل الاعلی» وهو بالتقدیس اولی . پس اللّٰه تعالی که در قدر و پاکی خویش از شما برتر است اولی تر که از انبازی بندگان خویش پاك بود و منزّه « کذلك نفصّل الآیات»نبیّن کما بیّنت هذا المثل « لقوم یعقلون » یتدبّرون فی ضرب الامثال .

« بل اتّبع الّذین ظلمواهوآئهم بغیر علم » یعنی‌لیس لهم فی‌الاشراك باللّٰه‌شبهة لکنّهم بنوا الامر فیه علی الجهل و هوی النفس ، « فمن یهدی من اضلّ اللّٰه » ، ای ـ اضلّه اللّٰه « و ما لهم من ناصرین » مانعین یمنعونهم من عذاب اللّٰه الذی ینزل له بهم

لکفرهم و شرکهم درین آیت اثبات اضلال از خداوند است جلّ جلاله و ببعضی آیات اثبات ضلال از بنده است، و ذلك فی قوله‌تعالی « قد ضلّوا من قبل » قدریان منکراند مر اضلال را ازخداوندعزّ وجلّ و گویند همه‌از بنده است، وجبریان منکراندمرضلال را از بنده که ایشان بنده را اختیار نگویند و گویند همه از الله است جلّ جلاله و اهل سنّت‌هردو اثبات کنند اضلال از خداوند عزّوجلّ و اختیار ضلال ازبنده . و هر چه درقرآن ذکر اضلال و ضلالست همه برین قاعده‌است که یاد کردیم .

« فاقم وجهك للدّین حنیفاً »، یعنی ـ اقم قصدك ، کقول ابرهیم (ع): « انّی وجّهت وجهی » و کقوله عزّوجلّ : « و اقیموا وجوهکم عند کل مسجد » و کقوله : « و لکلّ وجهة» . والحنیف ـ اسم للمسلم الموحد ، والحنفاء ـ المسلمون الموحدون و الحنیفیة ملّة الاسلام ؛ و قیل الحنیف ـ المستقیم ـ یقال رجل حنیف و دین حنیف ای ـ مستقیم‌وانتصب حنیفاً علی الحال .ومعنی الآیة : اقم علی الدین المستقیم،«فطرة الله»نصب‌علی‌الاغراء ای ـ الزم«فطرة الله الّتی فطر النّاس علیها»فطرت‌را دو معنی‌است یکی خلقت ، کقوله : « فطر السموات و الارض » ، ای ـ خلق السموات و الارض ،الذی فطرنی . ای ـ خلقنی،« فطرکم اول مرّة» ای ـ خلقکم ، « فاطر السموات و الارض» خالقها و مبدئها . ومنه سمّی الفطیر من الخمیر،دیگر معنی فطرت ملّت است : کیش و منه قول رسول‌الله(ص) للبرآءبن عازب فی‌الحدیث‌الصحیح‌حین‌علمه‌الدعاء عند النوم «ان متّ متّ علی‌الفطرة » ای‌ـ علی دین الاسلام‌والملّة الحنیفیة . اگر گوئیم فطرت اینجا بمعنی دین اسلام است پس ناس اینجا مسلمانان‌اند بر خصوص ، لقوله عزّ وجلّ « و المسجد الحرام الذی جعلناه للناس» یعنی ـ للمسلمین ، و معنی آنست که دین اسلام را ملازم باش و بر پی آن رو ، آن دین که مسلمانان را درازل برآن آفرید و بفضل خود ایشانرا بآن دین گرامی کرد . آنکه گفت : « لا تبدیل لخلق الله » ، ای‌ـ لا تبدیل لدین الله ، بلفظ خبر است و بمعنی نهی ، ای ـ الزموا دین الله و اتّبعوا

ولاتبدّلوا التوحيد بالشرك «ذلك‌الدّين القيّم» المستقيم ، و محتمل است که هم برين قول ناس بر عموم مردم نهند ، و معنى آنست که الزموا دين الله و ملّته التى خلق الخلق على ان يدعوهم اليها ، كقوله : « و ما خلقت الجن والانس الاّ ليعبدون » يعنى الاّ لآمرهم ان يعبدون ثم حقّق ذلك‌بقوله : « و ما امروا الاّ ليعبدوالله مخلصين له الدّين » و اگر گوئيم ، فطرت بمعنى خلقت است «فطرة الله» منصوب است بر مصدر ، اى ـ فطر فطرة الله ، اى ـ خلقة الله التى خلق الناس عليها،و اين فطرت آن عهد است که روز ميثاق بر فرزند آدم گرفت و گفت : « الست بربّكم قالوابلى ». اكنون هر فرزند که درين عالم بوجودآيد برحكم آن اقرار اوّل آيدو مقرّباشد که او را صانعى و مدبّرى است ؛ واگرچه او را بنامى ديگرميخواند يا غير او را مى پرستد دراصل صانع خلاف نيست . و لهذا قال تعالى : « ولئن سألتهم من خلقهم ليقولنّ‌الله » ، «ولئن سألتهم من خلق‌السموات والارض وسخرالشمس والقمر ليقولنّ‌الله » ، «وقالوا مانعبدهم الاّ ليقرّبونا الى الله زلفى » .

وفى الخبرما روى **ابو هريرة** قال قال **رسول‌الله** (ص) : « من يولد يولدعلى الفطرة فابواه يهوّدانه اوينصّرانه كما تنتجون البهيمة هل تجدون فيها من جدعاءحتى تكونوا انتم تجدعونها ؛ فالوا يا **رسول‌الله** افرأيت من يموت و هو صغير ؟ قال : الله اعلم بما كانواعاملين ، ثم قرأ **ابو هريرة** اقرؤا ان‌شئتم : « فطرةالله التى فطر الناس عليها » قال المحقّقون من اهل العلم و السنّة قوله : « من يولد يولد على الفطرة » يعنى على العهد الذى اخذ الله عليهم بقوله : « الست بربكم قالوا بلى » و كل مولود فى العالم على ذلك الاقرار . و هو الحنيفيّة التى وقعت الخلقة عليها و ان عبد غيره و لكن لا عبرة بالايمان الفطرى فى‌احكام الدنيا و انّما يعتبر الايمان الشرعى المأمور به المكتسب بالارادة و الفعل . الاترى انّه يقول : « فابواه يهوّدانه » فهو مع وجود الايمان الفطرىّ فيه محكوم له بحكم ابويه الكافرين . وهذا معنى‌قوله(ص) :«يقول

الله تعالی انّی خلقت عبادی حنفآء فاحتالتهم الشیاطین عن دینهم ».

و قال **عبدالله بن المبارك** : فی قوله (ص) « کل مولود یولد علی الفطرة » قال علی الخلقة التی جبل علیها فی علم الله تعالی من سعادة او شقاوة ، فکل منهم صائر فی العاقبة الی ما فطر علیها و عامل فی الدّنیا بالعمل المشاکل لها . فمن علم انّه یکون سعیداً اراد سعادته و اخبر عن سعادته وخلقه فی حکمه سعیداً ، و من علم شقاوته اراد ان یکون شقیّاً و اخبر عن شقاوته و خلقه فی حکمه شقیاً . ثم قال : « لا تبدیل لخلق الله » ای ـ ماجبل علیه الانسان من السعادة و الشقاوة لا یتبدّل فلا یصیر السعید شقیّاً ولا الشقیّ سعیداً. وقیل « لا تبدیل لخلق الله » ، ای ـ لایقدر احدان یغیّر هذه الخلقة . و قیل هو نهی عن الخصآء و غیره ، ای ـ لا تغییر لخلق الله من البهائم ، بالخصآء وبتك الآذان ونحوه . « ذلك الدّین القیّم » المستقیم الذی لاعوج فیه « ولکن اکثر النّاس لایعلمون » وهم الکفار لا عراضهم عن الدلائل الدّالّة علیه و الشواهد الشّاهدة له .

« منیبین الیه » منصوب علی الحال ، ای ـ اقم وجهك انت و امّتك منیبین الیه لانّ مخاطبة النبی (ص) یدخل معه فیها الامّة کما قال : « یا ایّها النبی اذا طلقتم النساء منیبین الیه » ، ای ـ راجعین الیه بالتوبة مقبلین الیه بالطاعة، « واتّقوه » ای ـ اتقوا مخالفته « و اقیموا الصّلوة » ادّوها فی اوقاتها علی شرائطها و حقوقها « ولا تکونوا من المشرکین » .

« من الذین » بدل من المشرکین « فرّقوا دینهم » **حمزة** و **کسائی** « فارقوا » خوانند بالف ، ای ـ فارقوا دینهم ، و هم الیهود و النصاری و طوائف اهل الشرك . معنی آنست که ازمشرکان مباشیدایشان که از دین خویش جدا شدندوبا دین بنماندند و اگر : « فرقوادینهم » خوانی ، بر قرآءت باقی ، مراد باین اصحاب اهواءاند و اهل بدعت. میگوید از ایشان مباشید که دین خویش پاره پاره کردند بپارهای بگرویدند

و بپاره‌ای نگرویدند، پاره‌ای بپذیرفتند و پاره‌ای نپذیرفتند. همانست که جای دیگر گفت: « افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض »؛ « و کانوا شیعاً »، ای صاروا فرقاً. و اصل الشیعة ـ المعاونة، یقال شیّع نارك: ای ـ ضع علیها حطباً دقاقاً تحت الحطب الغلاظ، « کلّ حزب بما لدیهم فرحون » راضون بما عندهم. و قیل کما انّ المؤمنین فرحون بتوحید الله فهؤلاء الذین فرّقوا دینهم فرحون بالدّنیا. عن **عمر بن الخطاب** قال: قال **رسول الله** (ص) **لعائشة**: « یا **عائشة** انّ الذین فارقوا دینهم و کانوا شیعاً هم اهل البدع و الضلالة من هذه الامّة، یا **عائشة** انّ لکلّ صاحب ذنب توبة الّا صاحب البدع و الاهواء (۱) لیست لهم توبة، انا منهم بریء و هم منّی برآء ».

و عن **انس بن مالك** قال قال **رسول الله** (ص): « انّ الله حجز التوبة عن کلّ صاحب بدعة ».

قال **الاوزاعی**: الذنوب اربعة: فذنب یأتیه صاحبه بجهالة، و ذنب یأتیه ـ و هو یعرفه ـ فلیستغفر، و ذنب یصرّ علیه، و ذنب یدین الله به، فهذا اعظمها؛ ثم الذی یصرّ علیه. قال **ابو حاتم** یعنی بالذنب الذی یدین الله به البدعة. و عن **ایوب السختیانی** قال ما از داد صاحب بدعة اجتهاداً الّا از داد من الله بعداً. و عن **ابی هریرة** قال: قال رسول الله (ص): « یجیء قوم یمیتون السنّة و یدغلون فی الدّین، فعلی اولئك لعنة الله و لعنة اللاعنین، و الملائکة و الناس اجمعین ».

« و اذا مسّ النّاس » یعنی اهل **مکة** « ضرّ » سوء من الجوع و القحط و احتباس المطر و غیر ذلك من انواع البلاء « دعوا ربّهم منیبین الیه » تائبین مقبلین بالدعاء الیه و ترکوا الاصنام لعلمهم انّه لافرج عندها و لا یقدر علی کشف ذلك عنهم غیر الله « ثمّ اذا اذاقهم منه » ای ـ من عنده، « رحمةً » عافیة من الضرّ النازل بهم « اذا فریق منهم بربّهم یشرکون» یعودون الی الشرك. و قیل الناس عام فی المؤمنین و المشرکین و اذا فریق هم المشرکون.

(۱) و الهواء (الف)

« لیکفروا بما اتیناهم » هذه اللّام تسمی لام العاقبة ، وقیل لام الامر ، والمراد به التقریع والتهدید . کقوله : «اعملوا ماشئتم » و کذلک « فتمتّعوا » امر تهدید ووعید « فسوف تعلمون » عاقبة امرکم ،

« ام انزلنا علیهم سلطاناً » السلطان ـ هاهنا الکتاب ـ قوله « یتکلّم» ای ـ یتکلّم به ، کقول القائل هذا الکتاب یشهد علی فضل مصنّفه ، و یتکلّم بفضله . ومنه قوله تعالی : « سمعنا منادیاً ینادی للایمان » ـ یعنی **القرآن** . و قیل التکلّم هاهنا مجاز و المراد به‌البیان ـ کقوله : « هذا کتابنا ینطق علیکم‌بالحق » ای یبیّن لکم‌ما عملتموه علی الحقیقة ، و منه (۱) قول الشاعر :

و عظتك اجداث صُمت و نعتك ازمنة خُفت
و ارتك قبرك فی‌القبور و انتحی لا (۲) تمت

« واذا اذقنا النّاس رحمة » ، غنی و صحة و غیثاً وخصباً،« فرحوا بها » فرح‌البطر « و ان تصبهم سیّئة » جدْب و قحط « اذاهم یقنطون » ، ییأسون من رحمة الله و هذا خلاف وصف المؤمن ، فانّ المؤمن یشکر الله عند النعمة و یرجو ربّه عند الشدّة

قرأ **بصری** و **الکسائی** « یقنطون » بکسر النون و الباقون بفتحها من قنط .

« اولم یروا انّ‌الله یبسط الرّزق‌لمن یشآء ویقدر » یعنی‌ـ اولم یعلموا انّ الله قسم المعیشة بین الخلائق و هو الفعّال لما یرید یوسع الرزق لمن یشآء من عباده امتحاناً الهم بالسّرّاء والشکر علیها و یضیقه لمن یشآء من خلقه امتحاناً لهم بالضّرّاءِ و الصبر علیها لیستخرج منهم بذلك معلومة من الشکر و الکفران و الصبر و الجزع ، « انّ فی ذلك لآیات‌لقوم یؤمنون »، ای ـ انّ فیما فعل الله من ذلك لدلالات صادقة وشواهد واضحة لمن صدق بحجج الله و اقرّ بها اذا عاینها ورآها .

---

(۱) مثله (ج) . (۲) لم تمت (الف)

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی: « و من آیاته‌ان‌خلقکم‌من تراب » الآیة، ای فرزند آدم اگر میخواهی که آیات و رایات وحدانیّت الله بدانی و علامات فردانیت وی بشناسی، چشم عبرت باز کن ، دیدهٔ عقل بگشای،در عالم نفس خویش جولانی کن ، باصل خلقت خویش نظری کن ؛ مشتی خاك بودی نهادی تاریك در ظلمت نکرت خود بمانده ، درتاریکی صفات متحیّر شده ، همی از آسمان اسرار باران انوار باریدن گرفت که : « ثمّ رشّ علیهم من نوره » آن خاك عبهر گشت و آن سنگ گوهر شد ، آن نهاد کثیف باین پیوند لطیف عزیز شد، خاك پاك شد، ظلمت نور شد ، آری آراینده و نگارنده مائیم آنرا که خواهیم بنور خود بیارائیم ، بهشت بدوستان آرائیم و دوستانرا بدل آرائیم و دل را بنورخود آرائیم ، این بآن کنیم تا اگر بلاشهٔ ادبار خود بسرادقات عزّت ما نرسید بپرتو اقبال نور جلال ما بما رسید .

پیری را پرسیدند که آن نور را چه نشان‌است ؟ گفت نشانش آنست که بنده بآن نور حق را جلّ جلاله‌نا دریافته بشناسد ، نادیده دوست دارد ، از کار و یاد خود باکار و یاد او پردازد ، آرام و قرارش در کوی او بود ، راز و نازش همه با دوستان او بود ، بروز در کار دین . بشب در خماربشریّت‌یقین بود ، بروز با خلق‌بخُلق،بشب با حق بر قدم صدق بود .

« و من آیاته خلق السّموات و الارض » دلائل قدرت و شواهد فطرت او جلّ جلاله یکی آسمانست که در هوا بقدرت معلّق بداشت و مر آنرا ببروج و ستارگان بیاراست و بنگاشت ، دیگر زمین است که بر سرآب بی حجابی بداشت وز آب نگه

داشت . آسمان بامر خود گردان کرد زمین بجبر و قهر خود بساط و میدان کرد ، گردش اندر آسمان بامر و جبر او ، آرام اندر زمین بأسروقهر او ، آسمان محدث اندر وی عرض گردش ؛ زمین محدث ، اندر وی صفت آرامش . این جمله بتقدیر خداوند قدیر پاك دانش . روزی بیاید که آسمان‌در نوردند ، بروج فلك فرو گشایند خورشید از مرکز خود درافتد ، ماه از جاه خود معزول شود ، جرم منورمکور گردد حمل راعمل نماند ، ثور رادورنبود ، اجزاء جوزا از هم جدا شود،سرطان‌از اوطان‌خود جدا گردد ، اسد را در روش سد قهر پیدا آید ، سنبله از سلسه برون آید ، خُزّان میزان دست از نگه داشت وی بکشند ، عقرب از سیرا بعد و اقرب باز رهد ، قوس را حرکت و قوس نماند ، جدی راجری قاصر شود ، دلو از علو بسفل افتد ، حوت راقوت بقا نماند . چون‌این جمله را بعد از نشرآن طی کنند عزت‌اهل ایمان‌آشکارا شود، عالم بنور الهی منوّر گردد، فردوس از نقاب بیرون آید(١) ،بجای ستارگان رویهای مؤمنان بود ، بجای ماه چهرهٔ انبیاء ورسل بود ، بجای خورشید جهان افروز جمال و کمال‌آن مهتر عالم وسیّد ولد آدم بود ، آن روز خبرها عیان گردد ، وعدها نقد شود ، ابر لطف باران کرم ریزد .

پیر طریقت گفت : بس نماند که آنچه خبرست عیان شود ، همه آرزویها نقد شود ، و زیادت بی کران شود ، خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود ، آب مشاهدت در جوی ملاطفت روان شود ، قصّهٔ آب و گل نهان شود ، ودوست ازلی‌عیان شود ، کارها همه چنان که دوست خواهد چنان شود ، دیده‌و دل وجان هرسه بدوست نگران شود .

« . . . و له المثل الاعلی» ای‌ـ‌له‌الصفة‌العلیا فی‌الوجود بحق‌القدم ونعت‌الکرم و فی‌الجبروت بنعت العزّ والجلال والمجد والجمال .

(١) آرند (ج)

پنج صفت است که در هفت آسمان وهفت زمین موصوف بآن خداست و در آن صفات یگانه و یکتا وبی‌همتاست : اوّل وحدانیّت که حق و صفت اوست ونعت‌عزّت اوست : «و الهکم اله واحد لااله الّا هو» یکی‌است یگانه‌ویکتا،یکی‌در ذات‌ویگانه‌در صفات و یکتا در سزا،از همه کس جز(۱) وز همه‌چیز‌جدا ، در ذات بی‌شبیه ، در قدر بی‌نظیر ، درصفات بی‌همتا ؛ دیگر پاکی از عیب حق و صفت اوست ، پاك از زاده و از زاینده ، پاك از انباز ویاری دهنده ،پاك از جفت وهم ماننده(۲) پاك از کاستن وافزودن و از حال بگشتن و گردیدن و از کسی بدریافت وی رسیدن . هیچکس را نبینی که نه در وی نقصانی است یا از عیب نشانی ، و حق جلّ جلاله از نقصان مقدّس واز عیب منزّه واز آفات بری،صفات او از حدوث وتغیّر و منقصت متعالی . « فتعالی الله الملك الحقّ لااله الّا هو ربّ العرش العظیم».سه‌دیگر صفت بقا است که حق و نعت خدا است همه فانی گردند و او ماند؛باقی‌زنده‌پایندهٔ‌جاویدی ، پیش از همه زندگان زنده، و از پس همه زندگان پاینده ، وبر زندگی و زندگان خداوند . « کلّ من علیها فانٍ و یبقی وجه ربّك ذوالجلال و الاکرام» . چهارم‌علوّوبرتری صفت و حق‌خداوند اکبرست که بقدر از همه براست وبذات وصفات زور است ، « وهو القاهر فوق‌عباده » نه در صفت مشارك،نه در نعت‌مشابه،نه در ذات بستهٔ آفات،نه در صفات شوب علّات ، سبّوح الذّات قدّوس الصفات . پنجم قدرت است که‌در آسمان و زمین‌الله را صفت است مخلوق بعضی‌تواند و بعضی نه‌و خالق برهمه چیز قادر است « وکان الله علی کلّ شیٔ مقتدراً » هرچه‌درعقل محال است الله برآن قادر بر کمال است وقدرت او بی احتیال است ، ودر قیمومیت بی گشتن حال است ، و در ملك ایمن از زوال است . و در ذات و نعت جاوید متعال است.

« فاقم وجهك للدّین حنیفاً » ای ــ اخلص قصدك الی الله و احفظ عهدك مع‌الله

---

(۱) جذ (ج) (۲) هام ماننده (الف)

و افرد عملك فی‌سكناتك وحركاتك و جمیع تصرفاتك لله حنیفاً مستقیماً فی دینه، مائلاً الیه، معرضاً عن غیره.

ای مهتر عالم ای سید ولد آدم خودرا یك‌سر بما سپار، و قصد وهمّت سوی ما دار و دل از خلق و اما (۱)پرداز، از تقاضا خاموش و دو گیتی در جُنب و ایست ما فراموش. بحکم این‌خطاب عزّت که با آن مهتر عـالم رفته بود شب‌**معراج** چون از **سدرهٔ منتهی** قدم در بادیهٔ جبروت نهاد و روی بکعبهٔ خاص خویش آورد و هرچه سرمایهٔ اوّلین وآخرین بود همه را کسوهٔ جمال پوشیده و بر راه اونهاده. سیّد(ص) بر گذشت و واهیچ چیز ملاطفت‌نکرد تالاجرم از جناب جبروت ندا آمد که: «ما زاغ البصر» بادب چشم داشت که وا(۲) هیچ چیز که دون حق بود ننگرست«وماطغی» و بهیچ چیز که وراء حدّاو بود طمع نکرد.

موسی علیه السلام قدم بر طور نهاد از آنچه حدّ **بنی‌اسرائیل** بود بقدمی چند برتر آمد دماغ او در طمع «ارنی انظر الیك» بجوش آمد لاجرم بتازیانهٔ «لن ترانی» اورا ادب کردند و مهتر عالم را (ص) بمقامی رسانیدند که گرد قدم او توتیای چشم **جبرئیل** بود و صفت وی این بود که: «ما زاغ البصر و ما طغی» زیرا که **موسی** می‌رفت وآن مهتر عالم‌را می‌بردند. ـ «اسری بعبده» ـ و هر گز آمده چون آورده نبود، طوبی مر کسی‌را که در هام راهی(۳) حق‌بود که در یك نفس هزار ساله راه باز برد،شبی کت ما بریم چندان راه ببری که بهزارماه که‌خود روی نبری، و الیه الاشارة بقوله: «لیلة القدر خیر من الف شهر».چون خودروی هر قدمی که بر گیری مانده تر شوی، چون ما بریم هر قدمی که بر گیری‌عاشق ترشوی، چون خود روی عیاران راهت بزنند،چون ما بریم راه زنان غاشیهٔ تو کشند:

(۱) فاما (ج)
(۲) با (ج) (۳) همراهی (ج)

چه کند عرش که او غاشیهٔ من نکشد
چون بدل غاشیهٔ حکم و رضای تو کشم

٣ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی : « **فآت ذا القربی حقّه** » حق خویشاوند [از مال خود] او را ده « **و المسکین و ابن السبیل** »ودرویش‌ر او راه گذری‌را« **ذلك خیر للّذین یریدون وجه الله** »آن به‌است ایشانرا که خدایرا میخواهند و پاداش او میجویند «**و اولئك هم المفلحون**(٣٨)» و ایشانند که پیروز (١) آمدگان جاویداند .

« **و ما آتیتم من ربا** » چیزی که دهید از ربا « **لیربوا فی اموال الناس** » تا بیفزاید در مال مردمان « **فلا یربوا عندالله** » آن بنزدیك خدای بنفزاید « **و ما آتیتم من زکوة** » وآنچه بخشید ودهید از زکوة « **تریدون وجه الله** » که بآن خدایرا خواهید وپاداش او « **فاولئك هم المضعفون**(٣٩) » ایشان‌اند که بیکی‌اند باو نایند .

« **الله الذی خلقکم** » الله اوست که بیافرید شمارا « **ثم رزقکم** » و پس‌روزی داد شما را « **ثمّ یمیتکم** » و پس میراند شما را « **ثمّ یحییکم** » و پس زنده کند شما را « **هل من شرکآئکم** » کس هست از این که انبازان خوانید شما ؟ « **من یفعل من ذلکم من شیء** » که ازین هیچ چیز کند « **سبحانه و تعالی عمّا یشرکون**(٤٠) » پاکی و بی عیبی او را و بر تری از آن انبازی که ویرا میگویند .

---

(١) بیرون (ج)

« **ظهر الفساد فی البرّ و البحر** » آشکارا گشت و فراوان تباهی در دشتها و شهرها « **بما کسبت ایدی الناس** » ببد کرد دستهای مردمان « **لیذیقهم بعض الذی عملوا** » تابچشاند ایشانرا پاداش‌لختی ازآنچه کردند « **لعلّهم یرجعون (۴۱)** » تا مگر باز گردند.

« **قل سیروا فی الارض** » گوی بروید در زمین « **فانظروا کیف کان عاقبة الذین من قبل** » در نگرید چون‌بود سر انجام ایشان که‌ازین‌پیش‌بودند « **کان اکثرهم مشرکین (۴۲)** » که باللّٰه می انبازان گرفتند.

« **فاقم وجهك** » پس آهنگ و روی خود راست دار « **للدّین القیّم** » این دین‌درست راست (۱) پاینده را « **من قبل ان یاتی یوم** » پیش از آن که‌روزی آید، « **لامردّ له من اللّه** » روزی که چون اللّٰه آنرا آورده بود با پس نبرد « **یومئذ یصدّعون (۴۳)** » آن روز می باز پراکنند در دو راه.

« **من کفر فعلیه کفره** » هر که کافرشود گزند کفر او برو « **و من عمل صالحاً** » و هر که‌نیکی کند « **فلانفسهم یمهدون (۴۴)** » خویشتن‌را می نشستگاه سازد و می بساط گستراند.

« **لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات** » تا پاداش دهد ایشانرا که بگرویدند ونیکها کردند « **من فضله** » ازبخشیدهٔ‌خویش « **انّه لا یحب الکافرین (۴۵)** » که او دوست ندارد نا گرویدگان را.

« **و من آیاته** » واز نشانهای [توانائی] اوست « **ان یرسل الریاح مبشّرات** » که میفرو گشاید از هوا بادهائی بشارت ده « **و لیذیقکم من رحمته** » و تا بچشاند شما را از بخشایش خویش « **و لتجری الفلك بامره** » و تاباَن‌باد کشتی رود بفرمان او « **و لتبتغوا من فضله** » و بآن [باران] بجوئید روزی او « **و لعلّکم تشکرون (۴۶)**

(۱) دین درواخ پاینده (الف)

تا مگر شکر کنید.

«**و لقد ارسلنا من قبلك**» وفرستادیم پیش از تو «**رسلاً الی قومهم**» فرستادگانی بقوم ایشان «**فجآؤهم بالبیّنات**» بایشان آوردند پیغامهای روشن «**فانتقمنا من الذین اجرموا**» ما کین ستدیم از ایشان که کافر شدند «**و کان حقاً علینا**» و بر ما حق بود [واز گفت (۱) ما برما واجب و سزا] «**نصر المؤمنین**(۴۷)» یاری دادن گرویدگان.

«**اللّه الذی یرسل الریاح**» اللّه اوست که فرو می گشاید بادها «**فتثیر سحاباً**» تا می‌انگیزاند وفراهم‌میآرد میغ «**فیبسطه فی السمآء کیف یشآء**» و می گستراند آنرا در هوا چنانکه میخواهد «و «**و یجعله کسفاً**» و آنرا پاره‌پاره طبق‌طبق‌میکنند، «**فتری الودق یخرج من خلاله**» تا باران‌بینی رگها که می‌بیرون‌آید از رشحه‌های آن «**فاذا اصاب به**» چون رساند آنرا، «**من یشآء من عباده**» بآن که خواهد از بندگان خویش، «**اذاهم یستبشرون**(۴۸)» ایشان بآن رامش می برند و شاد می باشند.

«**و ان کانوا من قبل ان ینزّل علیهم**» وهر چند که‌پیش ازآنکه بر ایشان فروفرستادند باران «**من قبله لمبلسین**(۴۹)» از پیش هنگام باران فرو مانده بودند نومید.

«**فانظر الی اثار رحمة اللّه**» در نگر درین نشانهای مهربانی‌اللّه. «**کیف یحیی الارض بعد موتها**» که چون زنده میکند زمین را پس مرگ آن «**انّ ذلك لمحیی الموتی**» اوکه آن میفرستد [امروز] زنده کنندهٔ مردگان است [فردا] «**و هو علی کلّ شیءٍ قدیر**(۵۰)» و او برهمه چیز تواناست.

«**و لئن ارسلنا ریحاً**» و اگر بادی گشائیم «**فرأوه مصفرّاً**» تا آن [بر]

(۱) بازگفت (ج)

را [بآن باد گرم] زرد گشته بینند « **لظلّوا من بعده یکفرون (٥١)** » پس آن که آن چنان دیدند به نسپاسی و بد اندیشی کافر میشوند.

« **فانّك لا تسمع الموتی** » پس میدان که تو نتوانی مرده کانرا شنوانی، « **و لا تسمع الصمّ الدّعآء** » و نتوانی که کران را شنوانی [آواز خواننده] « **اذا ولّوا مدبرین (٥٢)** » آنگه که بر گردند از خواننده و پشت کنند بر پیغام.

« **و ما انت بهادی العُمی** » و تو نابینایان را راه نماینده نیستی « **عن ضلالتهم** » تا ایشان را از گمراهی باز داری « **ان تسمع الّا من یؤمن بآیاتنا** » نشنوانی تو مگر آنکس که بگرود به پیغام و سخنان ما « **فهم مسلمون (٥٣)** » ایشان اند که گردن نهادگان اند ما را.

« **اللّه الذی خلقکم من ضعف** » اللّٰه اوست که بیافرید شما را از چیزی سست « **ثم جعل من بعد ضعف قوّة** » پس بعد آن جوانی داد و نیروی آفرید و کرد « **ثم جعل من بعد قوة ضعفاً و شیبة** » پس بعد آن جوانی و نیروی سستی و پیری آفرید و کرد « **یخلق ما یشآء** » می آفریند چنانکه خواهد « **و هو العلیم القدیر (٥٤)** » اوست آن توانای دانا.

« **و یوم تقوم الساعة** » و آن روز که رستاخیز بپای شود « **یقسم المجرمون** » سوگند خورند ناگرویدگان « **ما لبثوا غیر ساعة** » [که در گور] جز از ساعتی نبودند « **کذلك** » همچنان [که فردا دروغ میگویند و سوگند بدروغ میخورند] « **کانوا یؤفکون (٥٥)** » [ایشانرا همچنان دردار دنیا از راستی برمی گردانیدند و] در دروغ می افکندند.

« **و قال الذین اوتوا العلم و الایمان** » و ایشان گویند، که اللّٰه ایشانرا دانش داد و ایمان، « **لقد لبثتم** » بودید در درنگ خویش « **فی کتاب اللّه** » در حکم و دانش و خواست خدای « **الی یوم البعث** » تا روز انگیخت « **فهذا یوم البعث** » اینك امروز

روز انگیخت «**ولکنّکم کنتم لا تعلمون** (٥٦)» لکن شما قومی بودید که ندانستید.

«**فیومئذ لا ینفع الذین ظلموا**» آن روزی است سود ندارد ایشانرا که کافر شدند «**معذرتهم**» عذر گفتن ایشان «**و لاهم یستعتبون** (٥٧)» و از ایشان خشنود نشوند و عذر نپذیرند.

«**و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کلّ مثل**» وزدیم مردمان را درین قرآن از هرسانی «**و لئن جئتهم بآیة**» واگر آری بایشان پیغامی و نشانی [که در خواهند از تو] «**لیقولنّ الذین کفروا**» ناچاره کافران گویند «**ان انتم الّا مبطلون** (٥٨)» نیستید شما مگر کژ سخنان و دروغ سازان.

«**کذلک یطبع اللّه**» همچنین مهر برنهد اللّه «**علی قلوب الذین لا یعلمون** (٥٩)» بر دلهای ایشان که نمیدانند.

«**فاصبر انّ وعد اللّه حق**» پس شکیبائی کن که وعدهٔ اللّه [ترا] راست است «**ولا یستخفّنّك**» و ترا سست خرد و نادان نیابند «**الذین لا یوقنون** (٦٠)» ایشان که ناگرویدگان اند و بر پی گمانی نمی افتند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «فآت ذا القربی حقّه»، القربی ـ القرابة، و ابن السبیل الضّیف، یقال حق الاقرباء منسوخ بآیات المواریث و البرّ الی المسکین و ابن السبیل محکم. عن **ابی شریح الکعبی انّ رسول اللّه** (ص) قال: «من کان یؤمن باللّه و الیوم الآخر

فليكرم ضيفه جائزنا يوم و ليلة والضيافة ثلاثة ايّام فما بعد ذلك فهو صدقة . ولايحلّ له ان يثوى عنده حتى يخرجه » ، وقال : « ان نزلتم بقوم فامروا لكم بما ينبغى للضيف فاقبلوا ، فان لم يفعلوا فخذوا منهم حق الضيف الذى ينبغى له » ، و قيل الخطاب للنبى (ص):وذا القربى **بنوهاشم وبنوالمطلّب** يعطون حقوقهم من الغنيمة و الفئ و قيل : « فآت ذا القربى »جواب و جزاء لما قبله ، اى-سعة الـرزق و ضيقه من الله ، فاعط من مالك ان آمنت بذلك لانّ من علم انغناه وفقره من الله لم يخف باداءالحقوق الفقر . ودخول‌الفاء لهذاالمعنى . ثم‌قال : «ذلك»اى-اخراج الحقوق من الاموال «خير» لمن اخرجها مخلصاً لله غير قاصد به الرّياء و السُمعة،« و اولئك هم المفلحون » فـى الآخرة . و المعنى له فى الدنيا خير و هو البركة فى ماله لانّ اخراج الزكوة يزيـد فى المال و فى الآخرة يصير بطاعة ربـّه فى اخراج ماله الى زكوته و غير ذلك من من‌المفلحين الفائزين بالجنّة .

« و ما آتيتم من رباً » معنى الرّبا - الزيادة - و منه يقال للتلّ و البقاع رابية. و الربوا قسمان : احدهما ما يزداد فى البيع و هو حرام محرّم نطق بتغيلظ تحريمه **القرآن** و السّنة و سبق شرحه فى سورة **البقرة** . و على قول **السدى** نزلت هذه الاية فى **ثقيف** لانـّهم كانوا يعطون الربوا اعنى هذاالقسم المحرّم ، فذلك «لا يربوا عندالله اى - فى حكمه بل يمحقه و يذهب بركته كقوله:« يمحق الله الربوا ؛ » و الثانى ان يعطى الرجل العطيّة و يهدى الهديّة ليثاب اكثر منها ، فهذا ربواً حلال جائز ولكن لايثاب عليه فى القيامة و هو معنى قوله : « فلا يربوا عندالله » لانـّه لم يرد به وجه‌الله و هذا كان حراماً على **النبى** (ص) لقوله تعالى : « و لا تمنن تستكثر » اى لا تعط وتطلب اكثرممّا اعطيت وهوالمراد بالايةعلى قول اكثرالمفسّرين‌مثل‌**سعيد بن جبير** و **مجاهد** و **قتاده** و **طاوس** و **الضحاك** . قرأ **ابن كثير** « و ما آتيتم من ربـواً »

مقصوراً ، اى ـ فعلتم . و قرأ الاخرون « آتيتم » ممدوداً اى اعطيتم لتربوا . قرأ **نافع** و **يعقوب** بضمّ التآء و سكون الواو على الخطاب ، اى ـ لتربوا انتم و تصيروا ذوى زيادة من اموال الناس و قرأ الاخرون « ليربوا » باليآء و فتحها و نصب الواو وجعلوا الفعل للرّبوا لقوله : « فلا يربوا عندالله » « و ما آتيتم من زكوة ».قيل هى الزكوة المفروضة ، و قال **ابن عباس** هى الصدقة سمّيت زكوة لانها تزكو و تنمو «تريدون وجهالله » ثوابه ورضاه « فاولئك هم المضعفون » يضاعف لهم الثّواب فيعطون بالحسنة عشرا مثالها و يضاعف الله لمن يشاء فالمضعف ذوالاضعاف من الحسنات كما يقال رجل مقو ، اى ـ صاحب قوّة و موسر ،اى ـ صاحب يسار . و انّما قال : « فاولئك هم المضعفون » فعدل عن الخطاب الى الاخبار ايماءًالى انه لم يخصّ به المخاطبون بل هو عامّ فى جميع المكلّفين .

« الله الّذى خلقكم » اوجدكم من العدم ولم تكونوا شيئاً «ثمّ رزقكم »فى حيوتكم الاموال و النعم «ثم يميتكم» عند انقضاء آجالكم « ثمّ يحييكم»للثواب والعقاب «هل من شركائكم »اللاّتى زعمتم انّها شركاءالله «من يفعل من ذلكم» الخلق والرزق والاماتة و الاحياء « من شىء » يعنى ـ شيئاً و من صلة « سبحانه و تعالى عمّا »يفترى المفترون و يشرك به هؤلاء المشركون .

« ظهر الفساد فى البرّ و البحر » الظهور على اربعة اوجه : وجود من عدم ، و خروج من وعاء ، و ظهور بالدليل ، و ظهور بالغلبة و الاستيلاء . و معنى الاية : وجود هذا البلاء و الجدب و القحط الّذى يعده الناس فساداً فى البرّ و البحر انّما هو بذنوب هذا الخلق و بما جنوا على انفسهم من عظائم الذنوب و اراد بالبرّ البوادى و المفاوز و بالبحر المدائن و القرى الّتى على المياه الجارية . قال **الزجاج** : كل بلد ذى ماء جار فهو بحر و العرب تسمّى القرية و المدينة بحرة . و فساد البرّ الجدب و فساد المدينة القحط . و قيل المراد بالبرّ و البحر جميع الارض كقول القائل : هو معروف

فی البرّ و البحر ، یعنی هو معروف فی الدنیا . و قیل فساد البرّ قطع الطریق وفساد البحر غرق السفن . و قال **عکرمة** :البرّ ظهر الارض ، الا مصار و غیرها . و البحر هو البحر المعروف . وقلّة المطر کما یؤثر فی‌البر یؤثر فی البحر فتخلوا جواف‌الاصداف لانّ الصدف اذا جآءالمطر یرتفع الی وجه البحر و یفتح فاه فمایقع فی فیه من المطر صار لؤلؤاً . وقال **ابن عباس و مجاهد** :«الفساد فی البرّ»قتل احدا بنی آدم‌اخاه و فی البحرغصب‌الملك الجائرالسّفینة . قال **الضحاك** : کانت الارض خضرة مونقة لایأتی ابن آدم شجرة الاّ وجد علیها ثمرة و کان ماء البحر عذباً و کـان لا یقصد الاسد البقر و الغنم ، فلّما قتل **قابیل هابیل** اقشعرت الارض وشا کت الاشجار وصار ماء البحر ملحاً ز عاقاً و قصد الحیوان بعضها بعضاً « بما کسبت ایدی الناس » ذ کر الایدی هاهنا وفی قوله بما قدّمت یداك کلام عربی یراد به ا کتساب الذنب و ان لم یکن للید فیه سعی ولا اثر . و فی الخبر : هذه یدای و ما جنیت بهما علی نفسی ، « لیذیقهم بعض الـذی عملوا » ای‌لیذیقهم بهذه المحن جزاءِ بعض ماعملوا من الذنوب وانـّما قال«بعض‌الّذی عملوا»لانـّه لوجزاهم‌بکلّ ما عملوا لاهلـکهم جمیعاً واستأصلهم لـکنّه‌یعفو عن کثیر تفضّلا و یجازی بالبعض محنة وتنبـّهاً کما قال : « ولویؤا خذالله الناس بظلمهم ما ترك علیها من دابّة» ، « لعلّهم‌یرجعون » لـکی یرجعوا عن کفرهم الی الایمان و عن‌المعصیة الی الطاعة .

« قل » یا **محمد** لمشر کـی **قریش** « سیـروا فی الارض فانظروا » فـی دیـار المهلـکین من الامم الـمنذرین و فیمـا صارت الیه عـواقب امورهم لاجل انـّهم کانوا یشر کون بالله ، فاعتبروا بها و علموا انّ‌عواقب امور کم صائرة الی مثل ذلك ان‌اقمتم علی کفر کم و شر کـکم .

« فاقم وجهك للدّین القیّم » ای ـ اقم قصدك و اجعله جهتك و استقم علیه و اعمل به . و الدّین القیّم ـ المستقیم و هو دین **الاسلام** « من قبل ان یأتی یوم »

يعنى ـ يوم الموت . و قيل يوم القيامة « لامردّ له من الله » ، اى ـ اذا جاءالله به لم يردّه و قيل فيه تقديم و تأخير ، تقديره ـ يوم من الله ، اى ـ يوم من ايام الله ، « لامردّ » لمجيئه . « يومئذ يصدّعون » ، اى ـ يتفرقون « فريق فى الجنّة و فريق فى السعير » اصله يتصدّعون ، و الصّدع ـ الشقّ و الصديع ـ الصبح ـ لانّه ينشق من الليل يقال صدّعت غنمى صدعتين و كل فرقة صدعة .

« من كفر فعليه كفره » . اى ـ وبال كفره « و من عمل صالحاً فلانفسهم يمهدون » ، اى يوطّئون لانفسهم منازلهم فى الاخرة ليسلموا من عقاب ربّهم . و قيل يسوّون المضاجع فى القبور على ما يؤمنون به من عذاب الله فيها . واصل المهد ـ اصلاح المضجع للصّبىّ ـ ثم استعير لغيره .

« ليجزى الذين آمنوا و عملوا الصالحات من فضله » هذه الاية منتظمة بقوله : « يومئذ يصدّعون » و المعنى ـ انّ اهل الموقف يوم القيامة بعد محاسبة الله ايّاهم يفرّقهم فرقتين لكى يجزى الذين آمنوا به فى الدنيا و عملوا بطاعته ما يجزيهم بفضله و هذا دليل على ان جزاءَ الاعمال الصالحة فضل من الله تعالى و هذا من الضرّب الذى يذكر فيه احد طرفى الشئ و يحذف الطرف الآخر اكتفاء بدلالة المذكور على المحذوف . و ذلك انّه ذكر انّه يجزى المؤمنين و اراد و يعاقب الكافرين فحذف ذكرهم لدلالة جزآءِ المؤمنين على عقاب الكافرين « انّه لايحبّ الكافرين » فيشوبهم بالمؤمنين بل يفرق بينهم ،

« و من آياته » ، اى ـ و من آيات قدرته « ان يرسل الرّياح » يعنى الجنائب « مبشّرات » ، بالمطر . و قيل تبشّر بصحة الابدان و خصب الزمان و كلّ ما فى القرآن من الرّياح بلفظ الجمع فهو الرحمة . و قيل الرّيح جسم رقيق يجرى فى الجوّ . وقيل هواء متحرّك ، وقيل تموج الهواء بتأثير الكواكب ، وهذا من كلام الاوائل والصحيح ماورد به الخبر عن النبىّ (ص) : « الريح من روح الله عزّوجلّ تأتى بالرحمة و تأتى

بالعذاب فلا تسبّوها و سلوا اللّه عزّوجلّ خیرها و استعیذوا باللّه من شرّها». و قیل «مبشّرات» یستبشر بها الخلق لانّهم یرجون معها مجیء المطر. و قیل مهیّجات للسّحاب ملقّحات للاشجار مسیّرات للسفن. «ولیذیقکم من رحمته» عطف علی «مبشّرات» ـ یعنی ـ لیبشّرکم ولیذیقکم من رحمته الرحمة، هاهنا المطر. «ولتجری الفلک بامره» منسوق علی قوله: «یرسل الرّیاح» فالسفن تجری بالرّیاح بامر اللّه فهی جاریة بامره ولتبتغوا من فضله منسوق علی قوله: «ولیذیقکم من رحمته». وقیل: «لتبتغوا من فضله» ای ـ لتطلبوا الربح من التجارة فی البحر. و قیل فی الذهاب فی البحر الی الجهاد «و لعلّکم تشکرون» هذا النعم.

«ولقد ارسلنا من قبلک رسلاً الی قومهم فجآؤهم بالبیّنات»، الدلالات الواضحات علی صدقهم، فکذّبوهم کما کذّبوک، «فانتقمنا من الذین اجرموا» ای ـ انتصرنا من الذین آتوا بالجرم ـ بتکذیب الانبیاء «و کان حقّاً علینا نصر المؤمنین»، هذا کما یقال علیّ فصل هذا الامر، ای ـ انا افعله. و نظیره: «انّ علینا للهدی ـ ان علینا جمعه و قرآنه ـ ثم انّ علینا حسابهم» ففی هذا تبشیر النبی (ص) بالظفر فی العاقبة و النصر علی الاعداء. عن **ابی الدرداء** قال: سمعت **رسول اللّه** (ص) یقول: «ما من مسلم یرد عن عرض اخیه الّا کان حقاً علی اللّه ان یردّ عنه نار جهنم یوم القیامة»؛ ثم تلا هذه الآیة: «و کان حقاً علینا نصر المؤمنین».

«اللّه الذی یرسل الرّیاح» قرأ **ابن کثیر** و **حمزة** و **الکسائی**: «الرّیح فتثیر» و قرأ الآخرون الریاح ـ بالجمع ـ «فتثیر» ای ـ تهیج «سحاباً» جمع سحابة، یعنی ـ فتهیج الریح السحاب من حیث اراد اللّه «فیبسطه»، ای ـ یبسط اللّه السحاب فی الهواء «کیف یشآء» مسیرة یوم او یومین او اکثر علی مایشاء من ناحیة الجنوب او ناحیة الشمال او الدّبور او الصباء، «و یجعله کسفاً» قطعاً یرکب بعضه بعضاً. قرأ **ابن عامر** «کسفاً» ساکنة السین «فتری الودق» ای ـ المطر «یخرج من خلاله» ـ

وسطه . وقيل خلال الشيء مفاتحه المؤدية الى داخله ، يعنى ـ فترى قطر الامطار تخرج من فرج ذلك السحاب . و قيل السحاب كالغربال ولولا ذلك لافسد المطر الارض . روى عن وهب بن منبه قال :انّ الارض شكت الى الله عزّوجلّ ايّام الطوفان لانّ الله عزّوجلّ ارسل المآء بغير وزن ولا كيل فخرج المآء غضباً لله عزوجل فخدّش الارض وخدّدها ، فقالت يا ربّ انّ المآء خدّدنى وخدّشنى ، فقال الله عزّوجلّ فيما بلغنى والله اعلم انّى ساجعل للمآء غربالاً لايخدّدك ولا يخدّشك . فجعل السحاب غربال المطر « فاذا اصاب به » ، اى ـ بالمطر « من يشآء من عباده اذاهم يستبشرون » بمجيء الخصب و زوال القحط .

« و ان كانوا من قبل » يعنى و قد كانوا من قبل نزول المطر « عليهم من قبله لمبلسين » يائسين قانطين من نزول القطر ، فلما انعمنا عليهم بذلك اقتصروا على الفرح و لم يشكروا . و قيل « و ان كانوا من قبل » يعنى ـ وما كانوا من قبله الّا مبلسين . واعاد قوله من قبله تاكيداً ، وقيل الاوّل يرجع الى انزال المطر ، و الثّانى الى انشاء السّحاب . و قيل الثانى يرجع الى الا ستبشار ، و تقديره من قبل الانزال من قبل الاستبشار ، لانّه قرنه بالابلاس و لان منّ عليهم بالمطر و بالاستبشار و الله اعلم .

« فانظر الى آثر رحمة الله » هكذا قرأ اهل الحجاز والبصرة وابو بكر ، و قرأ الآخرون « الى آثار رحمة الله » على الجمع و اراد برحمة الله المطر لانّه انزله برحمته على خلقه ، والخطاب ـ وان توجه نحو النبى ـ فالمراد به جميع المكلفين والمعنى ـ فانظر الى حسن تأثيره فى الارض كيف يخصب الارض بعد جدْبها و قحطها ، اى من فعل هذا هو الذى يحيى الموتى يوم القيامة ، « وهو على كلّ شىء قدير » .

« و لئن ارسلنا ريحاً » باردةً مضرّةً فافسدت الزّرع « فراوه مصفرّاً » اى ـ رأوا الزرع مصفرّاً بعد الخضرة « لظلّوا » صاروا « من بعده » اى ـ من بعد اصفرار الزرع « يكفرون » يجحدون ما سلف من النعمة . والمعنى ـ انّهم لاثقة لهم بربّهم

فان اصابهم خیر لم‌یشکروا و ان نالهم اورأی(۱) شیء یکرهونه، جزعوا و کفروا.

« فانّك لاتسمع الموتی »، ای ـ من کان کما وصفنا فلا تطمع فی قبوله منك لانّه فی‌التشبیه کالمیّت والاصم الّذی لاسبیل له الی السمع. و هم‌الّذین علم الله قبل خلقهم انّهم لایؤمنون به و لابرسله « و لاتسمع الصّم الدّعآء » قرأابن کثیر لا یسمع بالیاء و فتحها، الصّم رفع، و انّما قال: « اذا ولّوا مدبرین » و الاصمّ لایسمع مقبلاً و لامدبراً لانّه حالة الاقبال ربّما یفهم بالرمز والاشارة بتحریك الشفاه وان‌لم‌یسمع باذنه، و اذا ولّی فلا یسمع و لایفهم الاشارة ولاسبیل الی افهامه. و فی‌الآیة دلیل ان الاحیاء قد تسمّی امواتاً اذا لم یکن لهم منفعةالحیوة فانّ الله عزّوجل سمّاهم موتی و کانوا احیاء علی‌الحقیقة لکنّهم لما لم یکن لهم منفعة الحیوة سمّاهم موتی، و قال امیر المؤمنین علی(ع): مات خزّ ان‌الاموال و هم احیاء والعلماء باقون‌ما بقی‌الدهر، اجسادهم مفقودة وآثارهم بین‌الوری موجودة ».

« و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم » قرأ حمزة تهدی‌العمی عن ضلالتهم یعنی ـ و لست بهادی الکفّار الذین قدعمی‌قلوبهم عن‌الحق ولاتقدر علی‌اسماع‌الایمان والهدی احداً الّا من قضی‌الله فی سابق علمه و نافذ حکمه، انّه یؤمن بالله وآیاته‌اذا تُلیت علیه و یهتدی بهداه اذا هدی الیه. نظیره قوله: « فتولّ عنهم فما انت‌بملوم ـ و ذکّر فانّ الذکری تنفع المؤمنین، «فهم مسلمون» خاضعون‌لله بالطّاعة.

« الله الّذی خلقکم‌من‌ضعف » بفتح الضاد ثلثهن قرأ حمزة وابو بکر «من‌ضعف» یعنی من نطفة، یرید من ذی ضعف، ای ـ من‌ماءٍ ذی ضعف، کما قال: « الم نخلقکم من ماءٍ مهین ».« ثمّ جعل من بعد ضعف قوة » ای ـ من بعد ضعف الطفولیة شباباً، و هو وقت القوة « ثمّ جعل من بعد قوة ضعفاً » هرماً « و شیبة یخلق ما یشآء » من‌الضعف والقوّة والشباب و الشیبة« وهوالعلیم »بتدبیر خلقه« القدیر»علی‌ما یشاء.

(۱) ادنی (الف)

روى انّ ابرهيم (ع) لمّا بدأ الشيب فى رأسه و عارضيه قال : يا رب ماهذا ؟ فقال : وقار الشيب، فقال : اللّهم زدنى وقاراً . و فى الخبر عن النبى(ص) : من اجلال الله اكرام ذى الشيبة المسلم وحامل القرآن و قال (ص) ثلاثة لايستخف بهم الّا منافق : امام مقسط ؛ وذوشيب فى الاسلام ؛ و ذوعلم. وقال (ص) : من شاب شيبة فى الاسلام كانت له نوراً يوم القيامة ما لم يخضبها او ينتفها . و عن بعضهم قال : رأيت يحيى بن اكثم القاضى فى المنام فقلت له ما فعل الله بك ؟ فقال غفرلى ، الّا انّه وبّخنى ، ثمّ قال : يا يحيى خلّطت علىّ فى دار الدنيا، فقلت اى رب ، اتكلت على حديث حدثنى ابومعاوية الضرير عن الاعمش عن ابى صالح عن ابى هريرة قال : قال رسول الله (ص) : انّك قلت انّى لاستحيى ان اعذّب ذا شيبة بالنّار ، فقال قد عفوت عنك يا يحيى وصدق نبيّى الّا انّك خلطت علىّ فى دار الدنيا .

و عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله (ص) : « خير شبابكم من تشبه بكهولكم و خير كهولكم من تشبّه بشبابكم » . و قال (ص) : « اوصيكم بالشباب خيراً ثلاثاً ، فانّهم ارقّ افئدة الا و انّ الله ارسلنى شاهداً و مبشّراً و نذيراً، فخالصنى الشبّان و خالفنى الشيوخ » .

« و يوم تقوم الساعة يقسم المجرمون » يحلف الكافرون « ما لبثوا غير ساعة » فى قبورهم . وقيل ما لبثوا فى الدنيا الّا ساعة واحدةً ، و ذلك لاستقلالهم مدة الدنيا و مدة البرزخ فى جنب ما استقبلهم من الابد الذى لا انقطاع له ، نظيره قوله تعالى : « كانّهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الّا ساعة من نهار » . « كذلك كانوا يؤفكون » اى ـ يصرفون عن الصدق فيأخذون فى الافك . و ذلك انّهم كانوا ينكرون البعث و النشور و يحلفون على بطلان ذلك كما اخبر سبحانه فى قوله : « و اقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت» ، المعنى ـ انّهم يذهبون عن الحق فى ذلك اليوم كما كانوا يذهبون عن الحق فى ذلك اليوم كما كانوا يذهبون عنه فى الدّنيا . وقيل اراد الله ان يفضحهم

فحلفوا علی شیء یتبیّن لاهل الجمع انّهم کاذبون فیه و کان ذلک بقضاء الله و قدره، بدلیل قوله: « یؤفکون » ای - یصرفون عن الحقّ ثمّ ذکر انکار المؤمنین علیهم کذبهم، فقال:

« و قال الذین اوتوا العلم والایمان » و هم الانبیاء و علماء المؤمنین - و قیل الملائکة مجیبین لهم توبیخاً، « لقد لبثتم فی کتاب الله » ای - فی حکم الله و علمه المثبت فی اللّوح المحفوظ. و قیل فیما کتب الله لکم فی سابق علمه، وقیل فیه تقدیم و تأخیر، تقدیره: وقال الذین اوتوا العلم فی کتاب الله و الایمان لقد لبثتم، « الی یوم البعث فهذا یوم البعث » الذی کنتم تنکرونه فی الدنیا، « و لکنّکم کنتم لاتعلمون » ذلک فی الدّنیا فحلفتم علی جهل ولاینفعکم العلم به الآن بدلیل قوله:

« فیومئذ لاینفع الذین ظلموا معذرتهم » ای - عذرهم، اخذ من المعذار، وهو الستر و قولهم من عذیری معناه من الذی یقوم تبینن عذری « ولاهم یستعتبون »، ای - لایطلب منهم الاعتاب. والاعتاب - الخروج ممّا یوجب العتب - یرید انّه لایقبل منهم توبة و یسألون الرجعة الی الدّنیا لاستدراک الفائت فلا یجابون. قرأ اهل **الکوفة**: « لاینفع » بالیاء هاهنا، و فی **حم المؤمن** و تابعهم **نافع** فی **حم المؤمن** وقرأ الباقون بالتّاء فیهما.

« و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کلّ مثل »، یعنی - بیّنّا لهم فیه من کل شبه و من کلّ نوع ممّا یحتاجون الیه من امر الدّین و الدّنیا یهتدی به المتفکّر و یعتبر به الناظر المتدبّر، « ولئن جئتهم بآیة » اخری، مع هذا **القرآن** علی وضوحه واصابة امثاله و بیان حججه، « لیقولنّ الذین کفروا ان انتم الّا مبطلون » ما انتم الّا علی باطل، یعنی: انّهم لایهتدون بتلک الآیة ایضاً و لم یعرفوا بها صحة دینک وحقیقة امرک کما لم یهتدوا بهذا **القرآن** و لم یعلموا به شیئاً من ذلک.

« کذلک یطبع الله علی قلوب الذین لایعلمون » ای - کما اخبرناک عن هؤلاء

الکفّار کذلك سبيل من يطبع الله على قلوبهم ، ای ـ يختم عليها بكفرهم فلايعلمون حقيقة الدّين كما لم يعلم هؤلاء .

« فاصبر انّ وعدالله حق » ای ـ اصبر على اذى المشركين اياك و اثبت على دينك و دم على تبليغ رسالات ربك « انّ وعدالله حق » من النصر على اعدائك واظهار دينك على سائر الاديان . « ولا يستخفنّك » ، ای ـ لايستحملنّك ، معناه ـ لا يحملنّك ، « الذين لايوقنون » على الجهل و اتباعهم فى الغىّ . و قيل لا يستخفنّ رأيك و حلمك الّذين لا يؤمنون بالبعث و الحساب . و قيل لا يتداخلنك خفة و عجلة لشدّة غضبك على الكفّار فتفعل بخلاف ما امرك الله به من الصبر فليس لوعده خلف ولا تبديل .

روى عن على بن ربيعة قال : نادى رجل من الخوارج عليّاً (ع) و هو فى صلوة الفجر ـ فقال : و لقد اوحى اليك و الى الذين من قبلك : « لئن اشركت ليحبطنّ عملك و لتكونّن من الشاكرين » فاجابه علىّ و هو فى الصلوة : « فاصبر انّ وعدالله حق ولا يستخفنّك الذين لا يوقنون » اليقين ـ اخذ من اليقن و هو الماء الصّافى .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «فآت ذا القربى حقّه» قرابت دوقسم است: قرابت نسب و قرابت دين و قرابة الدين امسّ و بالمواساة احق ، قرابت دين سزاتر است بمراعات و مواسات از قرابت نسب مجرد ، زيرا كه قرابت نسب بريده گردد ، و قرابت دين روا نيست كه هر گز بريده گردد . اينست كه مصطفى (ص) گفت : « كلّ نسب و سبب ينقطع الّا نسبى و سببى » ، قرابت دين است كه سيّد (ص) اضافت باخود كرد ، و دين داران را

از نزدیکان و خویشان خود شمرد، بحکم این آیت ورد هر که روی بعبادت الله آرد و بر وظائف طاعات مواظبت نماید و بنعت مراقبت برسرورد ووقت نشنید چنان که باکسب وتجارت نپردازدو طلب معیشت نکند، کما قال تعالی: «لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکرالله» او را بر مسلمانان حق مواساة واجب شود تا او را مراعات کنند ودل وی از ضرورت قوت فارغ دارند. چنان که رسول خدا کرد با **اصحاب صفّة**: قومی درویشان بودند که در صفّه پیغامبر وطن داشتندوصفّه پیغامبر جائی است‌به **مدینه** که آنرا **قبا** خوانند از **مدینه** تا آنجا دو فرسنگ است. رسول خدا روزی ما حضری در پیش داشت وبعضی اهل بیت خویش را گفت لااعطیکم وادع اصحاب الصفّة تطوی بطونهم من الجوع. این اصحاب صفّه چهل تن بودند، ازدنیا یکبارکی اعراض کرده و از طلب معیشت برخاسته، و واعبادت و ذکر الله پرداخته، و بر فتوح تجرید روز بسر آورده و بیشترین ایشان برهنه بودند خویشتن را در میان ریگ پنهان کرده. چون‌وقت نماز بودی آن گروه که جامه داشتند نماز کردندی، آنکه جامه‌بدیگران دادندی و اهل مذهب تصوّف از طریقت ایشان گرفته اند، از دنیا اعراض کردن و از راه خصومت برخاستن و بر توکّل زیستن و بیافته قناعت کردن و آز و حرص و شره بگذاشتن.

آدم‌صفی با تمکن او در بهشت بیکبار که متابعت آز و شره خویش کرد مهجور بهشت گشت، تو ای مرد غافل شبانروزی در متابعت حرص و شره خویش هزار بار خاك جفا در روی دین خویش پاشی و آنکه گمان بری که فردا وا اهل قناعت در بهشت هم زانو بنشینی این آنکه نبود (۱) و این آنکه نباشد،امروز درین پندار روزی فرا شب می آر، اما فردا که ارباب قناعت را بر تخت عزّ نشانند، اگر خواهی که قائمهٔ تخت ایشان ببوسی راهت ندهند.

(۱) نبد (الف)

در خبراست که : انّ الجنّة لیرون اهل علیّین کما ترون الکوکب الدرّی فی افق السمآءِ و انّ ابابکر و عمر منهم و انعما ـ اهل بهشت اهل‌علّیین را چنان بینند که شما ستاره را در افق آسمان ، واهل‌علیین بحقیقت اهل قناعت اندوابو بکر و عمر از اهل‌علیین اند وفراتر ؛ زیرا که ایشان‌را وراءِ قناعت کارها بود ، که‌چندان که از قناعت فراتر شدند از علیین برتر شدند ، « ذلك خیر للذین یریدون وجه‌الله المـرید هو الذی یؤثر حق الله علی حظّ نفسه . میگوید سالکان راه طریقت را و مریدان‌حق وحقیقت راآن به که حق قرابت دین بگزارند وحق ایشان فرا پیش حظّ خویش‌دارند .

شاه طریقت جنید قدّس سرّه مریدی را وصیت میکرد گفت : چنان کن که‌خلق را رحمت باشی وخو درا بلا که مؤمنان‌و دوستان الله ازالله برخلق رحمت‌اند و چنان کن که در سایهٔ صفات خود ننشینی تا دیگران در سایهٔ تو بیاسایند .

ذوالنون مصری را پرسیدند که مرید کیست و مراد کیست؟ گفت : المرید یطلب و المراد یهرب‌ـ مرید میطلبد باز و صد هزار نیاز ، و مراد می گریزد و اورا صد هزار ناز . مرید با دلی سوزان ، مراد با مقصود بربساط خندان، مرید را شب و روز گوش برآوازی ، مراد بستاخ وار بامقصود درازی . مرید درخبر آویخته،مراد در عیان آمیخته .

پیر طریقت گفت : بخبر کفایت چون کند او که گرفتار عیان است . بامید قناعت چون کند او که نقد را جویان است .

پیری را پرسیدند که مرید مه یا مراد؟ از حقیقت تفرید جواب‌داد که : لامرید ولا مرادولاخبر ولااستخبارولاحدّ ولارسم وهوالکلّ بالکلّ . این‌چنانست که گویند :

این جای نه عشق است ونه معشوق و نه یار

خـود جمله تـوئی خصومت از ره بـردار

« الله الذی خلقکم ثم رزقکم » الله آن خداوند است که خلقت تو تمام کرد و روزی تو مقدّر کرد ، چنان که تغیر خلقت در مکنت تو نیست ، تغییر روزی بکم و بیش در دست تو نیست . آنکه یکی را روزی وجود ارفاق است ، یکی را روزی شهود رزاق است . عامهٔ خلق همه در بند روزی معده‌اند ، طعام و شراب میخواهند ، و اهل خصوص روزی دل خواهند . توفیق طاعات و اخلاص عبادات،دون همت کسی باشد که همت‌وی همه تائی نان بود و شربتی آب . من کانت همّته ما یأکل فقیمته ما یخرج منه .

نیکو سخنی که آن جوانمرد گفته :

ای توانگر بگنج خرسندی زین بخیلان کناره گیر کنار

کین نجیبان عهد ما همه باز راح خوارند و مستراح انبار

« ظهر الفساد فی البرّ و البحر » ، الاشارة من البرّ الی النفس و من البحر الی القلب . و فساد البرّ باکل الحرام و ارتکاب المحظورات ، و فساد البحر من الغفلة و الاصرار علی المخالفات . تباهی نفس در حرام خوردن است و بحرام رفتن وتباهی دل در اندیشهٔ معصیت و دوام غفلت .

مصطفی (ص) گفت : خبردهم شما را که درد شما چیست‌وداروی شماچیست؟ گفتند بلی یا رسول الله : گفت : « انّ داءکم الذنوب و دواءکم الاستغفار » درد شما گناه است و دارو استغفار .

هر بیمار که امید بشفا دارد قول طبیب بشنود . آن خورد که طبیب فرماید . و آن کند که طبیب گوید . و آنکس که او را امید شفا نبود قول طبیب نشنود تاآن درد فرو شود . گفته اند عجب نه آنست که کسی از طعام حلال پرهیز کند از بیم درد و بیماری ، عجب آنست که از حرام و شبهت پرهیز نکند از بیم قطیعت و بیزاری .

مردی بود در طبقات جوانمردان نام او **ابوالخیر اقطع** بیست سال نفس وی در آرزوی ماهی تازه بریانی همی بود و از بیم شبهت آن مراد نفس نمیداد . تاروزی که بزیارت‌دوستی رفت‌از دوستان‌الله، آن‌عزیز ازراه فراست بدانست که شیخ را چه آرزوی است رفت و ماهی تازه بریانی آورد و قرصی چند پیش وی بنهاد ، گفت : یاشیخ دست فراز کن واین طعام بکار بر که حلال است ودر آن‌شبهتی نه . شیخ دست فراز کرد خاری از آن ماهی در دست وی نشست دست با خود گرفت و برخاست ، گفت : ناچار که درین‌سرّی است وتأدیبی ازحق جلّ جلاله . آنگه‌بزفت و طهارت کرد و آن دست وی از آن خار مجروح گشته و آماس کرده تا بدان‌غایت که طبیب گفت اگر نبری همه تن سرایت کند وهلاك شوی . شیخ گفت اگر چنین است مجمعی سازید و خلق راجمع کنید تا آنچه گفتنی است بگویم.مردمان جمع آمدند و حجّام را فرمود تا دست از وی جدا کرد. آنگه ندا کرد که : معاشر المسلمین هذا جزاء من اکل لقمة من الحلال بشهوة فکیف جزاء من اکل الحرام بمعصیة .

« فانظر الی آثار رحمة‌الله » حق جل‌جلاله میگوید بندهٔ من در وقت‌بهار دیدهٔ عقل بگشای چشم عبرت باز کن ، در صنع ما نظر کن تا اهتزاز زمین بینی و گریهٔ آسمان ، خیز درختان ، خریر میاه و شوق عاشقان ، مرغان چون خطیبان ، آهوان چون عطّاران ، هزار دستان بسان مستان در بوستان :

تأمّل فی نبات الارض و انظر — الی آثار ما صنع الملیك
عیون من لجین فاترات — کانّ حداقها ذهب سبیك
علی قضب الزمرد شاهدات — بانّ الله لیس له شریك

« فانظر » در نگر در زمین که حلّه‌می پوشد ، درخت عطر می فرو شد ، بلبل بر درخت می‌خرو شد ، هر مرغی درطلب‌یار میکوشد،آن‌خداوند که چنین‌صنع کند

سزد که دعای بنده بنیوشد و جرم عاصی بپوشد.

« فانظر الی آثار رحمة الله » درنگر در آثار رحمت او، در امارات صنع او، در دلالات وحدانیت او. خداوندی که دروقت بهار اشجار پر ثمار کند آبها در انهار کند، دریاها گهر بار کند، خاکها عنبر بار کند، آن خداوند که این صنع نماید سزاست که طاعت خود بندگانرا شعار و دثار کند.

« فانظر الی آثار رحمةالله » گفته‌اند بهار سه است: بهاریست این جهانی، آن در وقت شاد کامی است وجوانی. دیگر بهاریست آن جهانی، نعیم باقی است وملك جاودانی. سدیگر بهاریست نهانی اگر داری خود دانی و اگر نداری و پنداری که داری دراز حسرتی که در آنی. بهار زمین از سال تاسال یك ماهست، سبب باران آسمان و باد شمال است، زود فرقت و دیر وصالست، پس دل برو نهادن محالست. در سال یك بار بهار آید، از خاك گل روید، و از سنگ آب رود، و از بوی بهار جان ممتحنان بیاساید و هر بیدلی را دل رمیده بازآید. گل زرد گوئی طبیبی است بیمار، شفای عالم و او خود بتیمار. گل سرخ گوئی مست است از دیدار، همه هشیار گشته و او در خمار. گل سفید گوئی ستم رسیده ایست از دست روزگار، جوانی بباد کرده و عمر رسیده بکنار.

« فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها » یحیی النفوس بعد فترتها بصدق الارادت، و یحیی القلوب بعد غفلتها بانوار المحاضرات، ویحیی الارواح بعد حجبتها بدوام المشاهدات:

اموت اذا ذکرتك ثم احیا   فکم احیا علیك و کم اموت

در وقت اعتدال سال دو آفتاب برآید از مطلع غیب: یکی خورشید جمال فلکی یکی خورشید جلال ملکی؛ آن یکی براجزاءِ زمین تابد، این یکی براسرار عاشقان. آن یکی بر گل تابد گل شکفته گردد، این یکی بردل تابد دل افروخته گردد؛ گل

چون شکفته شد بلبل بروعاشق شود.دل که افروخته بشد نظر خالق درو حاضر بود. گل به آخر بریزد، بلبل در هجراو ماتم گیرد، دل گر بماند حق او را در کنف الطافو کرم گیرد. قلب المؤمن لا یموت ابداً:

چشمی که ترا دید شد از درد معافا

جانی که ترا یافت شد از مرگ مسلّم

۳۱ـ سورة لقمان مکیّة

۱ ـ النوبة الاولی

« **بسم الله الرحمن الرحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **الٓمٓ** (۱) » سرّ خداوند است در قرآن.

« **تلك آیات الکتاب الحکیم**(۲) » این [حروف قرآن] آیتهای این نامهٔ راست و درست است.

« **هدیً و رحمةً للمحسنین** (۳) » [این نامهٔ پاك] حکمت راست حکم راه نمونی است و بخشایشی نیکوکاران را.

« **الّذین یقیمون الصلوة** » ایشان که نماز بپای میدارند [بهنگام] « **و یؤتون الزّکوة** » و زکوة میدهند « **و هم بالاخرة هم یوقنون** (۴) » و ایشان بروز رستاخیز بی گمان‌اند.

« **اولئك علی هدیً من ربّهم** » ایشان آنند که بر راست راهی‌اند از راه نمونی خداوند خویش « **و اولئك هم المفلحون** (۵) » و ایشانند که بر پیروزی جاویدی بمانند.

« **و من الناس من یشتری** » واز مردمان کس است که میخرد « **لهو الحدیث** »

نابکار و بازی سخن و سخن سست تهی « **لیضلّ عن سبیل الله بغیر علم** » تا گمراه میگردد ومیگرداند از راه خدای بنادانی « **ویتخذها هزواً** » وراه خدایرا بافسوس می فرا گیرد و می فرا دارد «**اولئك لهم عذاب مهین**(۶) » ایشان آنند که ایشانرا است عذابی‌خوار کننده.

«**و اذا تتلی علیه آیاتنا**»وآنکه که می‌بروخوانند سخنان‌ما ، «**ولّی مستکبراً**» بر گردد گردن کش « **کان لم یسمعها** » هم چنان که نشنید آنرا « **کانّ فی اذنیه وقراً** » چنان که در دو گوش وی گوئی که گرانی است،« **فبشّره بعذاب الیم**(۷) » بشارت ده او را بعذابی درد نمای.

« **انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات** » ایشان که بگرویدند و کارهای نیك کردند « **لهم جنات النعیم**(۸) » ایشانراست بهشتهای باناز .(۲)

« **خالدین فیها** » و ایشان جاویدان در آن « **وعدالله حقاً** »این وعدهٔ خداست براستی«**و هو العزیز الحکیم**(۹) » و اوست توانای دانا .

« **خلق السموات بغیر عمد** » بیافرید آسمانها بی ستون « **ترونها** » آنکه می بینید « **و القی فی الارض رواسی** » و در افکند در زمین کوههای بلند « **ان تمیدبکم** » تا بنجنباند شما را[زمین]« **و بثّ فیهامن کل دابّة** » و در زمین باز پرا کند از هر جانوری « **و انزلنا من السمآء مآء** » وفرو فرستادیم از آسمان آبی « **فانبتنا فیها** » تا برو یانیدیم درزمین « **من کل زوج** » از هرجفتی [درخت ونبات، جفتی رنگ وجفتی بوی وجفتی طعم] «**کریم**» نیکو آزاده آسان یافت.

« **هذا خلق الله** » اینچه می بینید آفریدهٔ الله است « **فارونی** » پس با من نمائید « **ماذا خلق الذین من دونه** » که آن چه چیزاند که ایشان آفریدند کەفرود از او اند « **بل الظالمون فی ضلال مبین**(۱۱) » [بنه آفریدند و بنه آفرینند(۱)] که کافران در گمراهی آشکارا اند.

---

(۱) بنافریدند و بنافرینند (ج) (۲) بهشتهای ناز (الف)

« و لقد آتینا لقمن الحکمة » لقمان را حکمت دادیم [دانش راست وسخن درست] « ان اشکرلله » [و او را گفتیم] آزادی کن الله را « و من یشکر » وهر که آزادی کند خدایرا و نیکوئی ازو بیند « فانّما یشکر لنفسه » آن خود را کند و تن خود را سود می کند ،« و من کفر » و هر که ناسپاسی کند نیکوئی نه ازو بیند « فانّ‌الله غنی حمید (۱۲) » الله از همه بی‌نیاز است ستوده .

« و اذ قال لقمن لابنه » لقمان گفت پسر خویش را ، « و هو یعظه »و او پند میداد او را « یا بنیّ » ای پسرك من « لا تشرك بالله » انباز مگیر با الله « انّ‌الشرك لظلم‌عظیم (۱۳) » که‌انباز گرفتن با او بیدادی‌است [برخویشتن] بزرگ.

« و وصّینا الانسان بوالدیه » وصیت کردیم مردم را بنیکوئی کردن با پدر و مادر « حملته‌امّه » برداشت مادر او را در شکم « و هنا علی و هن » سستی بر سستی « وفصاله فی عامین » و شیر دادن او و با باز کردن از شیر در دو سال « ان اشکرلی » [وصیت کردیم او را] که آزادی کن مرا ،« و لوالدیك » و دو زایندهٔ خود را « الیّ المصیر (۱۴) » باز آمد با منست .

« و ان جاهداك » و [گفتیم مردم را] اگر با کوشد با تو پدر و مادر تو « علی ان تشرك بی » بر آن که انباز گیرى با من « ما لیس‌لك به علم » چیزی که‌تو آنرا [انباز] می ندانی « فلا تطعهما » نگر فرمان ایشان نبری [و بگفت ایشان نکنی] « و صاحبهما فی الدنیامعروفاً » و با ایشان می‌زی و جهان میدار درین جهان باندام و بچم در کارهای این جهانی . « و اتّبع سبیل من اناب‌الیّ » و بر پی راه آن‌مرد رو که اورا [در همه کار خویش] روی با من‌است « ثم الیّ مرجعکم » آنگه باز گشت شما با من است «فانبّئکم بما کنتم‌تعملون (۱۵)» آگاه کنم شما را به پاداش از آن چیز که میکردید .

« یابنیّ »ای‌پسرك‌من« انها ان تك مثقال حبّة من خردل»اگر نیکیها (۱)

(۱) نیکی (ج)

همسنگ یك دانه خردل بود « **فتکن فی صخرة** » و آن خردل دانه‌در سنگ خاره بود « **او فی السموات او فی الارض** » یا درآسمانها یا در زمین [جائی بود و درو نهان] « **یات بها الله** »الله آنرا آرد [فردا بترازوی تو] « **انّ الله لطیف خبیر** (۱۶) که الله باریك دان است دوربین از نهان آگاه .

« **یا بنیّ** » ای پسرك من « **اقم الصلوة** » نماز [بهنگام] بپای دار « **و أمر بالمعروف** » وبنیکو کاری فرمای « **وانه عن المنکر** » و از ناپسند باز زن و از کار زشت داشته « **و اصبر علی ما اصابك** » و شکیبائی کن بر آن رنج که بتو رسد [در امر معروف و نهی‌منکر]« **انّ ذلك من عزم الامور** (۱۷) » که آن ازاستواری کارها[ی دین] است و درستی نشانهای آن .

« **ولا تصعّر خدّك للنّاس** » یکسو روی‌بیکسو مبر از مردمان بگردن کشی « **ولا تمش فی الارض مرحاً** » و در زمین بخود کامه‌یی مرو « **انّ الله لا یحبّ** » که الله دوست ندارد « **کلّ مختال** » ازین هر خرامنده‌ای خرامان ، « **فخور** (۱۸) » لاف‌زنی خویشتن ستایی .

« **واقصد فی مشیك** »ودر رفتن خویش بچم باش« **و اغضض من صوتك** »و آوازخود فرودآر «**انّ انکر الاصوات لصوت الحمیر** (۱۹)» که‌زشت‌تر آوازها آواز خران است .

النوبة الثانیة

این سورۀ لقمان سی وچهار آیت است و پانصد و چهل و دو کلمت و دوهزارو

صدو ده حرف. جمله **بمکه** فرو آمد مگر سه آیت که **بمدینه** فرو آمد: «ولو انّ ما فی الارض من شجرة اقلام» تا آخر سه آیت. **حسن** گفت: جملهٔ سورة مکی است مگر یك آیت: «الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة» از بهر آنکه فرض نماز و فرض زکوة **بمدینه** فرو آمد، ودرین سورة منسوخ نیست مگر این کلمات: «ومن کفرفلا یحزنك کفره» این قدر ازآیت منسوخ است بآیت **سیف** وباقی آیت محکم. روی **ابی بن کعب** قال: قال **رسول الله** (ص): «من قرأسورة **لقمان** کان له **لقمان** رفیقاً یوم القیامة واعطی من الحسنات عشراً بعددمن عمل بالمعروف و عمل بالمنکر».

قوله «الم تلك آیات الکتاب» یعنی تلك الحروف الثمانیة و العشرون «آیات الکتاب الحکیم». و قیل معناه هذه الایات تلك الایات الّتی و عدتم فی التوریة و یجوز ان یکون تلك اشارة الی الایات فی هذه السّورة، ای ــ هذه آیات الکتاب الحکیم، ای ــ المحکم و هوالممنوع من الفساد و البطلان، و قیل الحکیم هاهنا هوالمتضمّن للحکمة.

«هدی و رحمة» قرائة العامّة بالنصب علی الحال والقطع وقرأ **حمزة** «ورحمة» بالرفع، یعنی ــ هذا الکتاب «هدی ورحمة للمحسنین» سمّاه هدی لمافیه من الدّواعی الی الفلاح و الالطاف المؤدّیة الی الخیرات و المحسن لا یقع مطلقاً الاّ مدحاً صفة للمؤمنین و فی تخصیص کتابه بالهدی و الرحمة للمحسنین دلیل علی انه لیس بهدی لغیرهم و قد قال تعالی: «و الذین لایؤمنون فی آذانهم و قر وهو علیهم عمی»، و قال تعالی: «وانّه لحسرة علی الکافرین» هدی درقرآن برهشده (۱) وجه است وجمله این وجوه بدو معنی باز میگردد: یکی دعوت، و دیگر شرح و توفیق.

امّا آنچه بمعنی دعوت است بانبیاء و ائمه وشیاطین اضافت کرد، انبیاء را گفت: «و لکلّ قوم هاد» ای ــ داع، وائمه را گفت: «وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا» ای ــ یدعون بامرنا،

(۱) هجده (ج)

و شیطان را گفت: «کتب علیه انه من تولّیه فانّه یضلّه و یهدیه الی عذاب السّعیر» ای - یدعوه.

و آنچه به معنی شرح و توفیق است حق تعالی بخود اضافت کرد که جزوی جلّ جلاله کس را روا نیست ومخلوق را سزا نیست، بندگانرا خود توفیق ایمان دهد ودلها بمعرفت خود روشن گرداند، ومر بنده را توحید خود کرامت کند وراه بخود خود نماید: «وان الله لهادی الذین آمنوا و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم انّك لاتهدی من احببت» واز روی لغت معنی هدی امالت است، یقال: فلان یتهادی فی مشیته ای یتمایل، فعلی هذا التأویل هدی الله یعنی امالة قلب الانسان من الکفر الی الایمان ومن الضّلالة الی السنّة.

آنگه محسنان را تفسیر کرد گفت: «الذین یقیمون الصلوة» یدیمونها بحقوقها و حدودها وشرائطها. شرائط نماز دوقسم است: قسمی شرائط جواز گویند یعنی فرائض و حدود و اوقات آن، و قسمی شرائط قبول گویند یعنی تقـوی و خشوع و اخلاص و تعظیم و حرمت آن. قال الله تعالی: «انّما یتقبّـل الله من المتّقین» و تا این هردو قسم بجای نیارد معنی اقامت درست نشود. ازینجا است که ربّ العزة در **قرآن** هرجای که بنده را نماز فرماید «اقیموا الصلوة» گوید و صلّوا نگوید و «یؤتون الزکوة» ای - یعطونها بشروطها الی مستحقّیها «وهم بالاخرة» ای - بالدّار الاخره و الجزاء علی الاعمال «هم یوقنون» فلا یشکّون فی البعث و الحساب. وانما اعاد لفظة «هم» للتوکید فی الیقین بالبعث و الحساب.

«اولئك علی هدی من ربّهم» - علی هدی - بیان عبودیت است، - من ربّهم - بیان ربوبیّت است، بعد از گزارد معاملت وتحصیل عبادت ایشانرا بستود، هم باعتقاد سنّت هم بگزارد عبودیت، هم باقرار ربوبیّت. و فی الایة دلیل انّ العبد لا یهتدی بنفسه الاّ بهدایة الله تعالی. الاتری انه قال عزّوجلّ: «علی هدی من ربّهم» ردّ علی **المعتزلة** فانهم یقولون: العبد یهتدی بنفسه.

« ومن الناس من یشتری لهو الحدیث » یعنی یختار لهو الحدیث . و قیل یشتری بماله کتباً فیها لهو الحدیث . **مقاتل** گفت : در شأن **النضر بن الحارث** فرو آمد ، مردی کافر دل کافر کیش بود ، سخت خصومت با رسول خدا ، قتله رسول‌الله صبراً حین فرغ من وقعة **بدر** . مردی بازرگان بود سفر کردی بدیار **عجم** و در زمین عجم اخبار پیشینیان : قصهٔ **رستم** و **اسفندیار** و امثال ایشان بخرید و **قریش** را گفت **محمد** آنچه میگوید از قصهٔ پیشینیان چون **عاد** و **ثمود** هم چنان است که من بشما آوردم از اخبار **رستم** و **اسفندیار** و اکاسره. **قریش** استماع **قرآن** در باقی کردند وهمه‌روی بوی آوردند وآن‌قصه‌های **عجم** می شنیدند اینست که ربّ العالمین گفت : « لیضلّ عن سبیل الله » یعنی ـ یضلّ بتلك الکتب عن تدبّر آیات‌الله . وقیل : ان قرائة کتب **العجم** یشککهم فیما جعله للنبی حجّة من ذکر اخبار الامم الماضیة . ثمّ قال « بغیر علم » ای ـ لایستحقّ ان یسمی عالماً من فعل هذا الفعل من اضلال نفسه و اضلال غیره . و قیل لـم یعلم ما فی عاقبة ذلك من الوزر . **ابن‌عباس** و **مجاهد** گفتند : « لهوالحدیث » غناو سرود فاسقان است در مجلس فسق . و آیت درذم کسی فروآمد که کنیز کان مغنّیات خرد تا فاسقان را مطربی کنند،فیکون المعنی یشتری ذات لهوالحدیث . روی **ابو امامة** قال : قال **رسول‌الله** (ص):« لایحلّ تعلیم المغنّیات ولا بیعهن و اثمانهن حرام » . و فی مثل هذا نزلت الایة « و من الناس من یشتری لهو الحدیث » . و ما من رجل یرفع صوته بالغنا الاّ بعث‌الله علیه شیطانین احدهما علی هذا المنکب والاخر علی هذا المنکب فلا یزالان یضربانه بارجلهما حتی یکون هوالذی یسکت . و عن **ابی هریرة** انّ النبی (ص) نهی عن ثمن الکلب و کسب الزمارة . و قال **مکحول**:من اشتری جاریة ضرّابة لیمسکها لغنائها و ضربها مقیماً علیه حتی یموت لم اصل علیه ، ان الله یقول : « و من الناس من یشتری لهو الحدیث » الایة. . . قال **سعید بن جبیر** : «لهوالحدیث» معناه یستبدل ویختار الغناء والمزامیر والمعازف علی

القرآن . و قال سبيل الله-القــرآن . « ليضلّ عن سبيل الله »يعنى ليضلّ غيره بذلك عن استماع **القرآن** . و قرأ **ابن كثير** و **ابوعمرو**« ليضلّ » بفتح الياء ، اى - ليضلّ هو بهذا الفعل عن سبيل الله . و عن **ابى امامة** قال : قال **رسول الله** (ص) . « انّ الله بعثنى هدى ورحمةللعالمين وامرنى بمحو المعازفوالمزامير والاوثان والصُلُب (۱) و امر الجاهلية و حلف ربّى بعزته لا يشرب عبد من عبيدى جرعة من خمر متعمداً الّاسقيته من الصديد مثلها يوم القيامة مغفوراً له او معذباً ولا يسقيها صبيّاً صغيراً ضعيفاًمسلماً الّاسقيته مثلها من الصديد يوم القيامة مغفوراً له او معذباً ولا يترکها من مخافتى الّا سقيته من حياض القدس يوم القيامة،لا يحلّ بيعهنّ ولاشراهن ولا تعليمهنّ ولا التجارة بهن ، و ثمنهن حرام » يعنى - الضّوارب . و عن **محمد بن المنكدر** قال : بلغنى انّ الله عزّوجلّ يقول يوم القيامة اين الذين كانوا ينزهون انفسهم و اسماعهم عن اللهو و مزامير الشيطان ادخلوهم رياض المسك ، ثم يقول للملائكة اسمعوا عبادى حمدى وثنائى و تمجيدى .و اخبروهم ان:«لا خوف عليهم ولاهم يحزنون ».«و يتّخذها هزواً » قرأ **حمزة** و **الكسائى** و **يعقوب** بنصب الذال عطفاً على قولـه ليضلّ وقرأ الاخرون بضم الذال عطفاً على قوله يشترى ، و المعنى - و هو يتخذّها هزواً اى يتّخذ آيات الله هزواً ، يعنى يعيبها ويحقرها ويتسفّه على من يقرأها « اولئك لهم عذاب مهين » مخز مذلّ .

« و اذا تتلى عليه آياتنا ولّى مستكبراً » هذا دليل على انّ الاية السابقة نزلت فى **النضر بن الحارث** ، يعنى - واذا قرى عليه آيات كتابنا اعرض عن تدبّرها متكبراً رافعاً نفسه عن طاعة رسولنا و الا صغاء الى مـا يتلوه عليه من آياتنا« كان لـم يسمعها» يعنى - لم يتدبّرها ولم يفكّر حتى هو بمنزلة من لا يسمع لوقروصمم«فى اذنيه»-يقال و قرت اذنه ووقرها الله اللّهم قرّ اذنه«فبشّره بعذاب اليم».

« انّ الذين آمنوا وعملوا الصالحات »الايمان التصديق بالقلب وتحقيقه بالاعمال

(۱)جمع صليب ودر نسخه(الف) «صليب» است

الصالحة و لذلك قرن الله بينهما و جعل الجنّة مستحقة بهما. قال الله تعالى : « اليه يصعد الكلم الطيّب والعمل الصالح يرفعه ». وقيل استحقاق الجنّة بالايمان واستحقاق الدرجات بالاعمال « لهم جنات النعيم » اضاف الجنّات الى النعيم لتحقيق النعيم بتلك الجنّات . و قيل جنّات النعيم احدى الجنان السّبع على ما روى **وهب بن منبه** عن **ابن عباس** : قال : خلق الله الجنان يوم خلقها فصلّى بعضها على بعض فهى سبع جنان : دار الجلال، و دار السلام، و جنة عدن وهى قصبة الجنة مشرفة على الجنان كلّها، و جنّة المأوى، وجنة الخلد، و جنّة الفردوس ، وجنات النعيم . قال : و الجنان كلّها مائة درجة ما بين الدرجتين مسيرة خمس مائة عام ، حيطانها لبنة من ذهب و لبنة من ياقوت و لبنة من زبرجد، ملاطها المسك وقصورها الياقوت وغرفها اللؤلؤ و مصاريعها الذهب وارضها الفضّة وحصباؤها المرجان وترابها المسك، اعدّالله لاوليائه يقول تعالى: اوليائى جوزوا الصراط بعفوى و ادخلوا الجنّة برحمتى .

« خالدين فيها وعدالله» نصب على المصدر و«حقاً» حال للوعد ، اى ـ وعدالله وعداً حقاً اى ـ من صفة وعدالله انّه حق و حاله انّه ينجز لا محالة « و هو العزيز » المنيع لا يغلب ولا يقهر « الحكيم » لا يسهو فى فعله ولا يغلط .

« خلق السموات بغير عمد ترونها » الهآء راجعة الى السموات لا غير يعنى خلق السموات السبع و امسكها بقدرته على غير عمدو انتم ترونها كذلك و ـ العمد ـ جمع عمود « والقى فى الارض رواسى ان تميدبكم » يعنى لان تميدبكم لقوله :«يبيّن الله لكم ان تضلّوا» يعنى لئلا تضلّوا ، « و بثّ فيها من كلّ دابّة » مع كثرتها و اختلاف اجناسها . « و انزلنا من السماء » اى ـ من السحاب مطراً فى اوقات الحاجات اليها « فانبتنا فيها » اى ـ فى الارض « من كلّ زوج كريم » اى من كلّ صنف جنس من النّبات حسن المنظر كثير المنافع ، وقيل : سمّاه كريماً لانه يكرم على العباد ماينتفعون به .

« هذا خلق الله » اى ـ هذا الذى عدّدته عليكم، خلق الله اى ـ مخلوقه فاقام الخلق

مقام المخلوق توسّعاً كقولك : هذا درهم ضرب الامير ای ـ مضروبه،« فارونی ماذا خلق الذين من دونه » عن آلهتکم التی تعبدونها،یعنی ـ ارونی ماذا خلقه الأصنام ای ليس يقدرون علی ذلك لانّها عاجزة عن الخلق وهی فی ذواتها مخلوقة،« بل الظالمون» ای ـ الکافرون ، « فی ضلال مبين » فی ذهاب عن الخلق بيّن واضح بان و ابان بمعنی واحد .

« ولقدآتينا لقمن الحکمة » لقمان مردی حکیم بوداز نیکمردان بنی اسرائيل خلق را پند دادی و سخن حکمت گفتی و در عهد وی هیچ بشر را آن سخن حکمت نبود که او را بود . و علماء تفسیر متفق‌اند که از اولیاءِ بود نه از انبیاء مگر عکرمة که‌وی تنها میگوید پیغامبر بود و این‌خلاف قول مفسّران است . و گفته‌اند پیغامبر نبود امّا هزار پیغامبر را شاگردی کرده بود و هزار پیغامبر او را شاگرد بودند در سخن حکمت . و خلاف است که حرفت وی چه بوده،قومی گفتند نجّار بود،قومی گفتند خیّاط بود ، قومی گفتند شبان بود . روزی مردی بوی بگذشت و بنی اسرائيل او را جمع شده بودند و ایشانرا پند میداد آن مرد گفت : تونه آن شبانی که با من بفلان جایگه گوسپند بچرا داشتی ؟ لقمان گفت : آری من آن شبانم که تو دیدی . آن مرد گفت : بچه خصلت باین پایگاه رسیدی ؟ گفت:بصدق الحديث واداء الامانة و ترك مالا يعنينی ـ بسخن راست گفتن و امانت‌برمّت گزاردن و آنچه در دین بکار نیاید و از آن بسر شود بگذاشتن.و نسب وی بقول محمدبن‌اسحاق هو لقمان‌بن ناعوربن ناخوربن تارخ وهوآزر . وهب گفت: ابن اخت‌ايوب بود. مقاتل گفت : ابن خالهٔ ایوب بود و بیشترین مفسّران میگویند غلامی سیاه بود نوبی ستبر لب ، بزرگ بینی ، زفت ساق،ستبر گردن ، بلند بالا،ادبی تمام داشت وعبادت فراوان ، و سینهٔ آبادان ، و دلی بنور حکمت روشن . بر مردمان مشفق ودر میان خلق مصلح و همواره ناصح . خود را پوشیده داشتی، وبر مرگ فرزندان و هلاك مال غم نخوردی

و از تعلّم هیچ نیاسودی. حکیم بود و حلیم ورحیم و کریم. و در عصر **داود** بود، سی سال با **داود** همی بود بیکجای. و از پس **داود** زنده (۱) بود تا **بعهد یونس بن متی** و سبب عتق وی آن بود که مولی نعمت وی او را آزمونی کرد تا بداند که عقل وی چند است و حکمت و دانش وی کجا رسیده. گوسپندی بوی داد گفت این را قربانی کن و آنچه از جانور خوشتر و نیکو تر است بمن آر **لقمان** از آن گوسپند دل و زبان بیاورد. گوسپندی دیگر بوی داد که این را قربان کن و آنچه از جانور بتر است و خبیث تر بمن آر. لقمان همان دل و زبان بوی آورد، خواجه گفت این چه حکمت است که از هر دو یکی آوردی گفت: انّهما اطیب شیء اذا طابا و اخبث شیء اذا خبثا. خواجه آن حکمت از وی بپسندید و او را آزاد کرد.
و عن **نافع** عن **ابن عمر** قال: سمعت **رسول الله** (ص) یقول حقاً اقول لم یکن **لقمان** نبیّاً و لکن کان عبداً کثیر التفکر حسن الیقین احبّ الله فاحبّه فمنّ علیه بالحکمة. و روی انه کان نائماً نصف النهار فنودی یا **لقمان** هل لك ان یجعلك الله خلیفة (۲) فی الارض فتحکم بین الناس بالحقّ؟ فاجاب الصّوت فقال: ان خیّرنی ربّی قبلت العافیة ولم اقبل البلاء و ان عزم علیّ فسمعاً و طاعة فانّی اعلم ان فعل بی ذلك اعاننی و عصمنی. فقالت الملائکة بصوت لا یراهم: لم یا **لقمان**؟ قال لانّ الحاکم باشدّ المنازل و اکدرها یغشاه الظلم من کلّ مکان ان یعن (۳) فبالحری ان ینجو وان اخطأ اخطأ طریق الجنّة و من یکن فی الدّنیا ذلیلا خیر من ان یکون شریفاً و من یختر الدّنیا علی الآخرة تفته الدّنیا ولا یصیب الاخرة فعجبت الملائکة من حسن منطقه فنام نومة فاعطی الحکمة فانتبه وهو یتکلّم بها. ثمّ نودی داود بعده فقبلها فلم یشترط ما اشترط **لقمان** فهوی فی الخطیئة غیر مرّة کل ذلك یعفو الله عنه و کان **لقمان** یوازره بحکمته فقال له **داود** (٤) طوبی لك یا لقمان اعطیت الحکمة وصرفت عنك

(۱) زنده در (ج) نیست (۲) ان نجعلك خلیفة (الف) (۳) ان یعدل (الف) (٤) داوود.

البلوی و اعطی داود الخلافة و ابتلی بالبليّة و الفتنة .

« و لقد آتينا لقمن الحكمة » رأس الحكمة الشكر لله ثم المخافة منه ثم القيام بطاعته . و قيل الحكمة هی الاصابة فی القول و العمل و الفقه فی الدين . « ان اشكر لله » قال **الزجّاج** معناه آتينا لقمن الحكمة لان يشكر لله . و قيل هو بدل من الحكمة . و قيل: هو تفسير للحكمة، «و من يشكر فانّما يشكر لنفسه » لانّ الشاكر يستحق المزيد ، من قوله : «لئن شكرتم لازيدنّكم » ای ـ يعود منفعة شكره اليه . «و من كفر» لن يضرّ الله « فانّه غنی » عن العباد و شكرهم. «حميد» محمود فی صنعه .

«و اذ قال لقمن لابنه » ای ـ اذكر اذ قال **لقمن** لابنه و اسم ابنه **ثاران** ، و قيل **مشكم** ، و قيل **انعم** ، « و هو يعظه يا بنیّ لاتشرك ، يا بنیّ انّها ان تك ، يا بنیّ اقم ». قرأ **حفص** بفتح الياء فی ثلثتهنّ و قرأ **ابن كثير** باسكان الياء فی الاولی و الثالثة و كسر الياء فی الثانية، و قرأ الباقون بكسر الياء فی ثلثتهنّ « يا بنی لاتشرك بالله انّ الشرك لظلم عظيم » هذا هو الظلم الذی حذر منه **ابرهيم** فی سورة **الانعام**: « الذين آمنوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم » و قال الشاعر :

الحمد لله لا شريك له من اباها فنفسه ظلما

و وقف بعض المفسّرين علی قوله : « لا تشرك » ثم ابتداء بالقسم فقال: «بالله انّ الشرك لظلم عظيم» اظلم الظلم .

« و وصّينا الانسان بوالديه » ای ـ وصّيناه بالاحسان الی والديه ثمّ رجح الامّ و بيّن عظم حق الوالدة فقال: « حملته امّه وهناً علی وهن » ای ـ ضعفاً علی ضعف و شدّة بعد شدّة . فالوهن ـ الاوّل ما ينوؤها من ثقل الحمل و الوهن الثانی ما يعتريها من الطلق ، و عبوء التربية و الرضاع . « و فصاله فی عامين » المراد بهذا الفصال الرضاع لانّ عاقبة الرضاع الفصال كقوله : « اعصر خمراً » و المعنی انّها بعد الوضع ترضعه عامين . و ذلك مما يزيدها ضعفاً . فلهذا وجب علی الولد مراعاتها و القيام

بشکرها. و فی الحدیث سئل رسول‌الله (ص): من احق الناس بحسن الصحبة؟فقال امّك. فقال: ثمّ من؟ قال: امّك. قال: ثم من؟ قال: امّك. قال: ثمّ من؟ قال‌ابوک. قال: ثمّ من؟ قال: الاقرب فالاقرب. و قیل: رعایة حق الوالد من حیث الاحترام و رعایة حق الامّ من حیث الشفقة و الاکرام. و قری فی الشواذ«و فصله فی عامین»ای- حد منتهی رضاعه فی انقضاء عامین،قال هاهنا فی عامین. وقال‌فی سورة البقرة:«حولین کاملین»لانّ لایزاد علیهما.« ان اشکر لی »یعنی - و وصّیناه ان اشکرلی « ولوالدیك الیّ المصیر » ای مصیرك الیّ و حسابك علیّ فلا تخالف طاعتی. و فی کلام لقمان لابنه‌انّ‌الله رضینی لک فلم یوصّنی‌بک ولم‌یرضک لی فوصّاك بی. و قال سفیان بن عیینة فی قوله تعالی: « ان اشکرلی و لوالدیک » قال من صلّی الصلوات الخمس فقد شکرالله و من دعا للوالدین فی ادبار الصلوات الخمس فقد شکرالوالدین.

« و ان جاهداك علی ان تشرك بی»یعنی - و مع ما اوصیک به من برّالوالدین ان حملاك علی ان تشرك بی « فلا تطعهما » فانّ حقهما و ان عظم فلیس با عظم من حقی. « و صاحبهما فی الدّنیا معروفاً » یعنی - بالانّفان علیهما « و اتّبع سبیل من اناب الیّ » یعنی - اتّبع سبیل محمّد (ص) فیمایدعوك‌الیه‌من طاعتی« ثمّ‌الیّ مرجعکم فانبّئکم بما کنتم تعملون » هذه الایة و نظیرها فی سورة العنکبوت نزلتافی قوم اسلموا و لهم آباء وامّهات مشرکون یبطّئونهم عن الاسلام ویرغبونهم عنه. و قیل نزّلت فی ابی بکر الصدیق و ذلک انّه حین اسلم اتاه عثمان و طلحة و الزبیر و سعدبن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف قالوا له قد صدّقت هذا الرجل و آمنت به؟ قال نعم هو صادق فآمنوا به ثمّ حملهم الی النبیّ (ص) حتی اسلموا فهؤلاء لهم سابقة الاسلام اسلموا بارشاد ابی بکر،قال الله تعالی: « و اتّبع سبیل من اناب الیّ » یعنی - ابابکر وقد تضمنت الایة النهی عن صحبة الکفار والفسّاق والترغیب‌فی

صحبة الصالحين . ثم عاد الى عظة لقمان ابنه . فقال :

« يابنيّ انها ان تك مثقال حبّة من خردل » ، ـ انها ـ انث لمكان الحبّة كقوله : «فانّها لاتعمى الابصار» فانّث لمكان الابصار ويجوز ان يكون المراد بالتأنيث الحسنة يعني ـ انّ الحسنة ان تك مثقال حبّة . قال مقاتل: انّ ابن لقمان قال لابيه يا ابت: ان عملت بالخطيئة لايراني (۱) احد كيف يعلمها الله فقال يا بنيّ ان الخطيئة ان تك مثقال حبّة . يقال مثقال الشيء ما يساويه في الوزن و كثر في الكلام فصار عبارة عن مقدار الدينار. قرأ نافع مثقال حبّة بالرفع على اسم كان و مجازه ان يقع مثقال حبّة و حينئذ لا خبر له « فتكن في صخرة » قال اكثر المفسّرين هي الصخرة الّتي عليها الارض وهي التي تسمّى السّجّين و ليست من الارض وهي التي يكتب فيها اعمال الفجّار و خضرة السّماء منها وهي على الريح ليست في السّماء و لا في الارض، ثم قال : « او في السموات او في الارض » يعني ـ في ايّ موضع حصل من الامكنة التي هي السموات و الارض لم يخف عليه مكانها فيأتي الله بها يوم القيامة و يجازي عليها، « انّ الله لطيف» باستخراجها «خبير» بمكانها . وفي بعض الكتب انّ هذه الكلمة آخر كلمة تكلم بها لقمن . فانشقت مرارته من هيبتها فمات . وقال الحسن معنى الاية هو الاحاطة بالاشياء صغيرها و كبيرها. وقيل المراد بها الرزق، يعني ان كان للانسان رزق مثقال حبّة خردل في هذه المواضع جاء بها الله حتى يخرجها و يسوقها الى من هي رزقه. و في الخبر: انّ الرزق مقسوم لن يعد و امرأ ما كتب له ، انّ الرزق ليطلب الرجل كما يطلبه اجله .

« يا بني اقم الصلوة وأمر بالمعروف و انه عن المنكر واصبر على ما اصابك» في ذات الله من المضرّة في الامر بالمعروف و النهي عن المنكر . و قيل: « واصبر على ما اصابك » من شدائد الدّنيا من الامراض و الفقر و الهمّ والغم . « انّ ذلك من عزم

(۱) حيث لايراني (الف) .

الامور » ای ـ انّ الذی اوصیتک به ممّا عزم اللّه علی عباده، ای ـ امرهم به امراً حتماً « عزم الامور » مالا یشوبه شبهة ولا یدافعه ریبة . و فی الخبر من صلّی قبل العصر اربعاً غفر اللّه له مغفرة عزماً ای ـ هذا الوعد صادق عزیم وثیق . وفی دعائه (ص) « اسئلك عزائم مغفرتك » ای ـ اسئلك ان توفقنی للاعمال التی تغفر لصاحبها لا محالة .

« ولاتصعّر خدّك للناس » قرأ **ابن کثیر** و **ابن عامر** و **عاصم** و **یعقوب** لاتصعّر بتشدید العین و قرأ الاخرون لاتصاعر و معناهما واحد، یقال صعّر وجهه و صاعر اذا مال واعرض تکبّراً مثل ضعف وضاعف . قال **عکرمة** : هوالّذی اذا سلّم علیه لوی عنقه تکبراً و الصعر التواء و میل فی العنق من خلقة او داء او کبر فی الانسان و فی الابل . تقول : رجل اصعر و اصید و الصید کالصعر، « ولا تمش فی الارض مرحاً » ای ـ لا تمش بالخیلاء و الکبر . مرحاً مصدر وقع موقع الحال . و المرح ـ اشدّ الفرح . « انّ اللّه لا یحب کل مختال فخور » فی مشیته، « فخور » الفخور الذی یعدّد مناقبه تطاولاً بها واحتقاراً لمن عدم مثلها . و قیل الفخور کثیر الفخر ، عن **ابن عمر** قال : قال رسول‌اللّه (ص) : خرج رجل یتبختر فی الجاهلیة علیه حلّة فامر اللّه عزّوجلّ الارض فاخذته فهو یتجلجل فیها الی یوم القیامة .

« و اقصد فی مشیک » القصد و الاقتصاد التوسط فی الامر، قال بعضهم : انّ **للشّیطان** من **ابن آدم** نزعتان بایتهما ظفرقنع : الافراط و التفریط . وقیل کلاطرفی القصد مذموم . و منه قوله عزّوجلّ : « و علی اللّه قصد السبیل ـ و منهم مقتصد » و تأویل الایة ـ « اقصد فی مشیک » لامرحاً واختیالاً ولا خرقاً واستعجالاً . وقال **ابن مسعود** کانوا ینهون عن خبب **الیهود** ودبیب **النصاری** ولکن مشیاً بین ذلك .وعن النبی (ص) : « سرعة المشی یذهب بهاء المؤمن » . « و اغضض من صوتك » یقال : غضّ صوته و غضّ بصره اذا خفض صوته و غمض بصره . و فی الحکمة حسبك من صوتك ما اسمعت اهل مجلسك، « انّ انکر الاصوات » ای ـ اقبح الاصوات « لصوت الحمیر »

اوّله زفیر و آخره شهیق وهما صوت اهل النار . وقال **سفیان الثوری** : صیاح کل شیء تسبیحه الاّ الحمار فانّه یصیح لرؤیة الشیطان. و روی عن النبی (ص) قال : « انّ الله یبغض ثلث اصوات : نهقة الحمیر و نباح الکلب والداعیة بالحرب » یعنی النائحة ، و قیل «اصوت الحمیر» العطسة المنکرة حکاه اقضی القضاة **الماوردی** ووجه هذا القول انّه جعل الحمیر-فعیلا من قولهم طعنة حمراءِ ای-شدیدة و من قولهم حمارة القیظ شدّته و الحمار سُمّی حماراً لشدّته ، ثمّ لا تخصیص له بالعطسة دون غیرها من الا صوات .

النوبة الثالثة

قوله تعالی و تقدّس: « بسم الله الرحمن الرحیم » بسم الله نور الاسرار و سرور الابرار ، بسم الله قهر الشیطان الغدّار ، و سبب لمرضاة الملک الجبار . الله است آفریدگار جهان وجهانیان ، من قوله : « الله خالق کل شیء » . الله است روزی دهندهٔ آفریدگان ، من قوله : « و ما من دابّة فی الارض الاّ علی الله رزقها ». الله است نگه دارندهٔ زمین و آسمان، من قوله : « انّ الله یمسک السّموات و الارض ». الله است کفایت کنندهٔ شغل بندگان ، من قوله : « الیس الله بکافٍ عبده ». الله است راه نمایندهٔ مؤمنان، من قوله : « و انّ الله لهادی الذین آمنوا ». الله است غیب دان و نهان دان ، من قوله « یعلم السّر واخفی ». الله است آمرزندهٔ گناهان، من قوله : « انّ الله یغفر الذّنوب جمیعاً». الله است بخشاینده و مهربان بر مؤمنان، من قوله : « و کان بالمؤمنین رحیماً».

بسم الله در تحت هر حرفی اشارتی است و در آن اشارت بشارتی، با اشارت است که بصیرم می بینم کردار تو . سین اشارت است که سمیع ام می شنوم گفتار تو، میم اشارتست

که مجیبم‌می نیوشم دعاء تو.با اشارت است ببرّ او ، سین اشارت است بسرّ او.میم اشارت است بمنّت او گوئی قسم یاد میکند میگوید جلّ جلاله:ببرّ من با بندگان من ، بسرّ من با دوستان من ، بمنّت من بر مشتاقان من که عذاب نکنم بنده‌ای را که باخلاص گوید نام من و در هر کار ابتدا کند بنام من با بقاء او ، سین سناء او ، میم مجد او ، بابقاء بنده،سین سرور بنده،میم مقام بنده . میگوید عزّ جلاله:عبدی بقاء من بمن،بقاء تو زمن،سناء من صفت من ، سرور تو صحبت من،مجد من جلال من ، مقام توبردرگاه من . اللّٰهام که کافران را عذاب کنم اظهار حجّت را، رحمانم با مؤمنان فضل کنم اظهار منّت را . رحیم‌ام عاصیان را عفو کنم اظهار رحمت را .

«الٓمٓ»الالف یشیر الی الایة و اللاّم یشیر الی لطفه و عطائه و المیم یشیر الی مجده و سنائه فبآلائه رفع الجحد عن قلوب اولیائه و بلطف عطائه اثبت المحبّة فی اسرار اصفیائه و بمجده و سنائه مستغن عن جمیع خلقه بوصف کبریائه . الف اشارتست بآلاء و نعماء ولام اشارتست بلطف و عطاء او ، میم اشارتست بمجدو سناء او. میگوید بآلاء و نعماءِ من ، بلطف و عطاءِ من ، بمجد و سناء من که این حروف قرآن کلام من .

« تلک آیات الکتاب الحکیم » ای ـ هذه آیات الکتاب المحکم المحروس عن التغییر و التبدیل . کتاب ربّانی ، کلام یزدانی ، نامۀ آسمانی ، حبل اللّٰه المتین و نور المبین، حجّت رسالت و منشور نبوّت ومعجز دعوت .نامه‌ای که تغییر و تبدیل را درو راهی نه ، حکم و امثال او را کوتاهی نه ، معانی و احکام او را تناهی نه ، رسم و نظم او را تباهی نه ، متبّع او را گمراهی نه .

« هدی و رحمة للمحسنین » عابدان راهدی و رحمت است ، عارفان را دلیل و حجّت است . هر که راقرآن طبیب بود اللّٰهاو راحبیب بود ، هر کرا قرآن انیس بود

الله او را جلیس بود ، هر کرا قرآن رفیق بود قرینش توفیق بود ، هر کرا قرآن امام بود مقرّش دارالسّلام بود . آدمیان دو گروه اند : آشنایان‌اند و بیگانگان. آشنایان را قرآن سبب هدایت‌است ، بیگانگانرا سبب ضلالت است ، کما قال تعالی: « یضلّ به کثیراً و یهدی به کثیراً » بیگانگان چو قرآن شنوند پشت بر آن کنند و گردن کشند کافروار چنان که ربّ العزّه گفت: «واذاتتلی‌علیه‌آیاتنا ولّی مستکبراً» الآیه .آشنایان چون قرآن‌شنوند بنده‌وار بسجود در افتند و با دلی تازهٔ زنده در الله زارند چنان که الله گفت : « اذا یتلی علیهم یخرّون للاذقان سجّداً » آنکه سرانجام هردو گروه پیدا کرد ، دشمن راعقوبت که : « فبشّره بعذاب ألیم » ودوست را مثوبت که : « لهم جنّات النعیم خالدین فیها وعدالله حقاً » الایة .

« ولقد آتینا لقمن الحکمة » .بدان که حکمت فعلی است بر صواب یا نطقی برصواب : فعل برصواب و زن معاملت نگه داشتن است با خود میان بیم و امیدو با خلق میان شفقت و مداهنت و با حق میان هیبت و انس ، و نطق برصواب آنست که هزل در ذکرحق نیامیزی وتعظیم‌در آن نگه داری وآخر هرسخن باوّل آن‌پیوندی. حکیم اوست که هر چیز بر جای خود نهد و هر کار که کند بسزای آن کار کند و هر چیزی در همتای آن چیز بندد .واین حکمت از کسی بیاید که در دنیا زاهد شود و بر عبادت مواظبت نماید. **مصطفی** (ص) گفت : « من زهد فی‌الدّنیا اسکن الله الحکمة قلبه و انطق بها لسانه » و قال **علی بن ابیطالب** (ع) : روّحوا هذه القلوب و اطلبوا لها طرایف الحکمة فانّها تملّ کما تملّ الابدان . و قال **الحسین بن منصور** : الحکمة‌سهام وقلوب المؤمنین اهدافها والرّامی‌الله‌والخطاءٌ معدوم . و قیل : الحکمة ـ العلم اللّدنّی . و قیل هو النّور المفرّق بین الالهام و الوسواس . و قیل لبعضهم من این یتولّد هذا النّور فی القلب ؟ فقال : من الفکرة و العبرة و هما من میراث الحزن و الجوع .

« و اذ قال لابنه وهویعظه » الایة... **لقمان** پسر خویش را پند داد و وصیّت کرد که ای پسر بسورها مرو که ترا رغبت در دنیا پدید آید و آخرت بر دل تو فراموش گردد.ای پسر اگر سعادت آخرت میخواهی و زهد در دنیا بتشییع جنازه‌ها بیرون شو و مرگ پیش چشم خویش دار و در دنیا چنان‌مباش که عیال ووبال مردم‌شوی از دنیا قوت ضرورتی بردار وفضول بگذار . ای پسر روزه که داری چنان دار که‌شهوت ببرد نه قوّت ببرد و ضعیف کند تا از نماز باز مانی که بنزدیک الله نماز دوست تراز روزه . ای پسر از نیك زنان تا توانی برحذر باش و از زنان بد فریاد خواه با الله که ایشان دام شیطان اند وسبب فتنه . ای پسر چون قدرت یابی برظلم بندگان ، قدرت خدای بر عقوبت خود یاد کن‌و از انتقام وی بیندیش که او جلّ جلاله منتقم است، دادستان از گردن کشان و کین خواه از ستمکاران و بحقیقت دان که ظلم تو از آن مظلوم فرا گذارد و عقوبت الله اندران ظلم بر تو بماند و پاینده بود . ای پسرو مبادا که ترا کاری پیش آید از محبوب و مکروه که نه در ضمیر خود چنان دانی که خیر و صلاح تو در آنست . پسر گفت : ای پدر من این عهد نتوانم داد تا آنگه که بدانم که آنچه تو گفتی چنانست که تو گفتی . پدر گفت : الله تعالی پیغامبری فرستادست و علم و بیان آنچه من گفتم با وی است تا هر دو بنزدیك وی شویم و از وی پرسیم هر دو بیرون‌آمدند و بر مرکوب نشستند وآنچه در بایست بود از توشه و زاد سفر برداشتند ، بیابانی در پیش بود مرکوب همی راندند تا روز بنماز پیشین رسید و گرما عظیم بود ، آب و توشه سپری گشت وهیچ نماند.هردو از مرکوب‌فرو آمدند و پیاده بشتاب همی رفتند .ناگاه **لقمان** در پیش نگرست‌سیاهی دید ودود ،با دل خود گفت آن سیاهی درخت است و آن دود نشان آبادانی و مردمان که آنجا وطن گرفته‌اند ، همچنان همی رفتند بشتاب ،ناگاه پسر **لقمان** پای بر استخوانی‌نهاد. آن استخوان بزیر قدم وی برآمد وبه پشت پای بیرون آمد،پسر بیهوش گشت و بر

جای بیفتاد. **لقمان** در وی آویخت و آن استخوان بدندان از پای وی بیرون کرد و عمامهٔ وی پاره کرد و بر پای وی بست. **لقمان** آن ساعت بگریست و یک قطرهٔ آب چشم وی بر روی پسر افتاد، پسر روی فرا پدر کرد گفت: ای بابای من همی بگرئی بچیزی که میگوئی بهی من و صلاح من در آنست. ای پدر چه بهتری است ما را اندرین حال، آب و توشه سپری شد وماهر دو درین بیابان متحیر بماندیم، اگر تو بروی و مرا برین حال بجای مانی با غم و اندیشه روی و اگر با من اینجا مقام کنی برین حال هر دو بمیریم، درین چه بهتری است و چه خیرت. پدر گفت: اما گریستن من از آنست که من دوست داشتمی که بهر حظّی که مرا از دنیاست من فدای تو کردمی که من پدرم و مهربانی پدران بر فرزندان معلوم است. و اما آنچه میگوئی که درین چه خیرت است تو چه دانی مگر آن بلا کهاز تو صرف کرده اند خود بزرگتر از این بلاست که بتو رسانیده اند، و باشد که این بلا که بتو رسانیده اند آسانتر از آنست که از تو صرف کردهاند، ایشان درین سخن بودند که **لقمان** فرا پیش نگرست و هیچ چیز ندید از آن سواد و دخان. با دل خویش گفت من آنجا چیزی میدیدم و اکنون نمی بینم ندانم تا آن چه بود. ناگاه شخصی دید که همی آمد بر اسبی نشسته و جامهای سپید پوشیده، آواز داد که **لقمان** توئی؟ گفت آری، گفت: حکیم توئی؟ گفت چنین میگویند، گفت: آن پسر بی خرد چه گفت؟ اگر نه آن بودی که این بلا بوی رسید هردورا بزمین فروبردندی چنان که آن دیگران را فرو بردند. **لقمان** روی وا پسر کرد گفت: دریافتی و بدانستی که هر چه بر بنده رسد از محبوب ومکروه خیرت وصلاح وی در آن است؟ پس هر دوبرخاستند وبرفتند. **عمر خطاب** از اینجا گفت: من باك ندارم که بامداد برخیزم برهر حال که باشم بر محبوب یا برمکروه، زیرا که من ندانم که خیرت من اندر چیست؟ **موسی** (ع) گفت: بارخدایا از بندگان تو کیست بزرگ گناهتر؟ گفت:

آنکس که مرا متّهم دارد. **موسی** گفت : بار خدایا آن کیست که ترا متّهم دارد ؟ گفت : آنکس که استخارت کند وازمن بهتری خویش خواهد،آنکه بحکم من رضا ندهد ، آنکه در آخر وصیّت گفت :

« واقصد فی مشیک واغضض من صوتك » ای ـ کن فانیاً عن شواهدك مأخوذاً عن حولك و قوّتك منتسقاً بما استولی علیك من کشوفات سرّك و انظر من الـذی یسمع صوتك حتی تستفیق من خمار غفلتك . « انّ انکر الاصوات لصوت الحمیر » فی الاشارة انّه الذی یتکلّم فی لسان المعرفة بغیر اذن من الحق و قالوا هو الصّوفی یتکلّم قبل اوانه .و قیل : من تصدّر قبل اوانه تصدّی لهوانه .

۲ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی : « **الم تروا** » نمی‌بینید؟ « **انّ الله سخر لکم** » که الله شما را نرم کرد وبفرمان،« **ما فی السموات وما فی الارض** » هر چه درآسمانها و زمینها چیز است « **و اسبغ علیکم نعمه** » و تمام کرد و فراخ‌بر شما نعمتهای خویش « **ظاهرةً** » آشکارا [از آنچه ارزانی داشت از نیکیها] « **و باطنة** » ونهان [از آنچه بازداشت از بدها]، « **و من الناس** » و از مردمان کس است « **من یجادل فی الله** » که پیکار می‌کند در خدای وباو می پیچد [در هستی‌یگانگی و بی انبازی او] « **بغیر علم** » بی هیچ دانشی « **ولاهدی ولاکتاب منیر** (۲۰) » و بی هیچ نشان وبی هیچ نامهٔ روشن.

« **واذا قیل لهم** » و چون ایشانـرا گویند « **اتّبعوا ماانزل الله** » بر پی آن روید که الله فرو فرستاد « **قالوا** » ایشان گویند « **بل نتّبع ما وجدنا علیه آباءنا** »

نه که برپی آن رویم که پدران خویش را برآن یافتیم « **اولو کان الشیطان یدعوهم الی عذاب السعیر(۲۱)** » باش و اگر دیو ایشانرا با عذاب آتش میخواند بران باید رفت .

« **و من یسلم وجهه الی الله** » هر که روی خویش و سوی خویش و آهنگ خویش با الله سپارد « **و هو محسن** » و او نیکوکار بود و بی گمان « **فقد استمسك بالعروة الوثقی** » اودست درزد در استوارتر گوشه ای « **و الی الله عاقبة الامور(۲۲)** » و بالله گردد سرانجام همه کار [و چنان بود که او خواهد] .

« **و من کفر** » و هر که کافر شود وبسپاس نیندیشد (۱) « **فلا یحزنك کفره** » اندوهگن مدار ترا نسپاسی و ناگرویدن او « **الینا مرجعهم** » با ماست باز گشت ایشان « **فننبئهم بما عملوا** » تا آگاه کنیم ایشانرا بپاداش دادن از آنچه میکردند « **ان الله علیم بذات الصدور(۲۳)** » که الله داناست بهرچه در دلهاست .

« **نمتعهم قلیلاً** » فرا میداریم ایشان را ببرخورداری این جهانی اندکی « **ثم نضطرهم الی عذاب غلیظ (۲۴)** » پس ایشانرا فرا نیاریم ناچاره فرا عذابی بزرگ .

« **و لئن سألتهم** »و اگر پرسی ایشانرا« **من خلق السموات و الارض** » که که آفرید آسمانها وزمینها ؟ « **لیقولن الله** » گویند که الله « **قل الحمد لله** » بگوحمد و ستایش بسزا آن خدایرا [که دشمن بحق او معترف بزبان خویش و برآفرید کاری او گواه] « **بل اکثرهم لا یعلمون(۲۵)** » [نه چنانست که ایشان میگویند از حدیث انباز و انبازی] که بیشتر ایشان نادان اند .

« **لله ما فی السموات و الارض** »خدایراست هر چه در آسمان و زمین چیز است « **ان الله هو الغنی الحمید(۲۶)** » که الله آنست که او بی نیاز است

---

(۱) نسپاس نشیند (ج)

نکو نام ستوده.

« **ولو انّ ما فی الارض من شجرة** » اگر چنان بودی که هر چه در زمین درخت است « **اقلام** » همه قلم بودی « **والبحر یمدّه** » ودریا مداد بودی [می‌پیوندید آنرا و می کشید] « **من بعده** » پس تهی شدن آن « **سبعةابحر** » هفت دریای دیگر [از مداد] « **ما نفدت کلمات‌الله** » بسر نیاید سخنان الله « **ان الله عزیز حکیم** (۲۷) » که الله توانائی است دانا.

« **ما خلقکم** » نیست آفرینش شما [درین جهان] « **ولا بعثکم** » و نه بر انگیختن شما [در آن جهان] « **الّا کنفس واحدة** » مکر چون [آفریدن و برانگیختن] یک‌تن « **انّ الله سمیع بصیر** (۲۸) » الله شنواست بینا.

« **الم تر** » نمی بینی؟ « **انّ الله یولج اللیل فی النهار** » که الله در می آرد شب [تابستانی] در روز « **ویولج النهار فی اللیل** » و در می آرد روز [زمستانی] درشب « **و سخّر الشمس‌والقمر** » و روان کرد وبفرمان خورشید وماه « **کلّ یجری الی اجل‌مسمّی** » هریکی میرود تا آن زمان که نام زد کردهٔ الله است که هردو تباه و نیست شوند « **و انّ الله بما تعملون‌خبیر** (۲۹) » و نمی‌دانی که الله داناست بهر چه می کنید و از آن آگاه.

« **ذلك بانّ‌الله هو الحق** » آن[کرداروآفرینش‌واین گفتار]ازبهر آنست‌تابدانند که الله هست بسزا « **و انّ ما یدعون من‌دونه الباطل** » و هرچه می‌خدای خوانید فرود ازو کژ است ونیست « **و انّ الله هو العلیّ الکبیر** (۳۰) » والله‌اوست که زبر‌خلق است ومه از ایشان.

« **الم تر انّ الفلك تجری فی‌البحر** » نمی بینی که می رود کشتیها در دریا « **بنعمةالله** » بنعمتهای خدای [و نیکی خدای او] « **لیریکم من آیاته** » آنرا تا با شمانماید [آنچه نماید] از نشانهای [نیک خدائی] خویش « **ان‌فی‌ذلك‌لآیات** »

در آن نشانهای پیدا ست «**لکلّ صبّار شکور**(۳۱)» هر شکیبائی راسپاس شناس نیکو شکیب سپاس دار .

«**و اذا غشیهم موج**» و آنکه که بزیر ایشان درآید موج دریا «**کا لظّلل**» هم چون میغ بزرگ گران «**دعوااللّه**» خوانند خدایرا [از دل] «**مخلصین له الدین**» پاك دارنده اورا دعا خواندن‌خویش [یگانه] «**فلمّا نجّیهم الی البرّ**» و آنگه که ایشانرا رهاند و با دشت و صحرا آرد «**فمنهم مقتصد**» از ایشان کس کس بود که میانه بود و بچم ، نه دل آسا «**و ما یجحد بآیاتنا**» [و باز ننشیند از پذیرفتن پیغامهای‌ما] ومنکر نیاید نشانهای ما را «**الّا کلّ ختّار کفور**(۳۲)»مگر ازین هرناراستی کژکاری پلید ،آهنگی ناسپاس .

«**یا ایّها الناس**» ای مردمان «**اتّقوا ربّکم**» بپرهیزید از [خشم و عذاب] خداوند خویش «**واخشوا یوماً**» و بترسید از روزی «**لا یجزی والد عن ولده**» که‌هیچ سود ندارد وبکارنیاید پدر پسرخویش را «**ولامولود هوجازعن‌والده‌شیئاً**» ونه‌هیچ فرزند بکار آید پدرخویش راهیچ «**انّ وعداللّه‌حق**» که وعده‌الله [وهنگام نهادن او] راست است «**فلا تغرّنّکم الحیوة الدنیا**» هان که زندگانی این جهانی شما را مفریباد (۱) «**ولایغرّنّکم باللّه الغرور**(۳۳)» ومفریباد (۲) شما رابخدای‌آن شیطان فریبنده (۳) .

«**انّ اللّه عنده علم الساعة**» بنزدیك الله است دانش کی رستاخیز «**وینزّل الغیث**» و او فرستد باران «**و یعلم‌مافی الارحام**» و او داند که در رحم آبستنان چیست «**و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً**» و نداند هیچکس که چه خواهد کرد فردا «**وما تدری نفس بایّ ارض‌تموت**» ونداند هیچ کس که بکدام‌زمین خواهد مرد «**انّ اللّه علیم‌خبیر**(۳۴)» الله دانائی است آگاه .

---

(۱) (۲) مفرهیباد (الف) (۳) فرهیبنده (الف) .

النوبة الثانية

قوله تعالی‌وتقدّس : « اولم تروا»معناه ـ الم‌تعلموايابنی آدم « انّ اللّه‌سخّرلکم‌ما فی السموات‌ومافی‌الارض» ای ـ مکّنکم من الانتفاع بما فی‌السمآء من الشّمس‌والقمر والنجوم‌و مافی‌الارض‌من‌الجبال‌والبحاروالنبات و الاشجا روالدّواب و الريح و السحاب و غير ذلك ممّا تنتفعون به فی اوقاتكم و مصالحكم . « و اسبغ عليكم » ای ـ اتمّ و وسع حتی فضل و السابغات فی قصّة **داود** هـی الدّروع الطويلة « نعمه » قرأ **نافع** و **ابوعمرو** و **حفص** بفتح العين علی الجمع و قرأ الآخرون منوّنة علی الـواحد و معناها الجمع ايضا کقوله : « و ان تعدّوا نعمة اللّه لا تحصوها » . « ظاهرة و باطنة »قال **عكرمة** عن **ابن‌عباس** : النعمة الظاهرة ـ **الاسلام** و **القرآن** ، و الباطنة ـ ما ستر عليك من الذنوب و لم يعجل عليك بالنقمة . و قيل : الظاهرة ما يراها الناس من الجاه و المال و الخدم و الا ولاد . و الباطنة ـ الخلق و العلم و القوّة و سائر ما يعلمه العبد من نفسه . و قيل الظاهرة ـ ما يعلمه العبد من نفسه و الباطنة ـ ما يعلمه‌اللّه‌ولا يعلم العبد . وقيل‌**لرسول‌اللّه** (ص) : عرفنا النعم الظاهرة فما الباطنة ؟ فقال (ص) « هو ما لورآك النّاس عليه لمقتوك » و عن **جويبر** عن **الضحاك** قال سألت **ابن‌عباس** عن قـول اللّه عزّوجل :« و اسبغ عليكم نعمه ظاهرة و بـاطنة » فقـال سألت **رسول‌اللّه** (ص)قلت يا **رسول‌اللّه** ماهذه النعمة‌الظاهرة‌والباطنة ؟ قال : « امّاالظاهرة فالاسلام و ما حسّن من خلقك وما افضل عليك من الرزق . و امّا الباطنة فماستر من سوء عملك **يابن عباس** ». يقول‌اللّه عزّوجلّ« انّی‌جعلت‌للمؤمن‌ثلاثاًصلوة‌المؤمنين عليه بعد انقطاع عمله اكفّر به عنه خطاياه . و جعلت له ثلث ماله ليكفّر به عنه خطاياه

و سترت عليه سوء عمله الّذى لو قد ابديته للناس لنبذه اهله و ما سواهم ، و قال **الحارث بن اسد المحاسبى** : الظاهرة نعيم الدنيا و الباطنة نعيم العقبى . و قال **سهل بن عبدالله** : الظاهرة اتّباع الرّسول و الباطنة محبّته . و قيل : الظاهرة قوله « و يبيّن آياته للناس » و الباطنة قوله : « وزيّنه فى قلوبكم » . و قيل : الظاهرة ـ الشهادة الناطقة و الباطنة ـ السعادة السابقة . و قيل الظاهرة ـ وضع الوزر و رفع الذّكر و الباطنة ـ شرح الصدر . وقيل : الظاهرة قوله « وانتم الاعلون » و الباطنة قوله « اولئك المقربون » ؛ « و من النّاس من يجادل فى الله » يعنى ـ ومع هذه النعم الظاهرة و الباطنة منهم من يخاصم فى دين الله و يجادل فى توحيدالله ويميل الى الشرك و هو **النضر بن الحارث** حين زعم انّ الملائكة بنات الله . وقيل نزلت فى يهودى خاصم النبىّ (ص) فاخذته صاعقة فاهلكته ، «بغير علم» اى ـ جهلا منه لاعلم له بما يدّعيه ، «ولا هدى ولا كتاب منير » اى ـ لا برهان له من سنّة سنّها نبىّ او كتاب مبين انزل على نبىّ يعنى ـ انّما يتّبع هواه و وسوسة الشيطان .

« و اذا قيل لهم اتّبعوا ما انزل الله » يعنى ـ ومتى قال لهم الرّسول والمؤمنون « اتبعوا ما انزل الله » من الكتاب الواضح و النور البيّن اجابوا بان لانتّبع الّا الذى «وجدنا عليه آباءنا» الماضين رضى منهم بتقليد الاسلاف و اتّباع الرؤساء بغير حجّة و برهان . و الالف فى «اولو» الالف الاستفهام دخلت على واو العطف على معنى الانكار و التعجّب من التعلّق بشبهة هى فى غاية البعد من مقتضى العقل اى ـ انّ هذا الذى خيّل اليكم من وجوب اتّباع الآباء انّما هو وسوسة الشيطان يدعوكم الى مايؤدّيكم الى عذاب النار .

« و من يسلم وجهه الى الله » التأويل ـ ومن يسلم اخلاصه و قصده وطواعيته الى الله ، « و هو محسن » اى ـ مخلص موقن غير مرآى ولامنافق ، و قيل من يخلص دينه لله و يفوّض امره اليه وهو محسن فى عمله ، « فقد استمسك بالعروة الوثقى » استمسك

و امسك و تمسّك بمعنی واحد، ای ـ تعلّق بالعروة الوثقی وهی کلمة التوحید :لا اله الّا الله . و قیل : القرآن والاسلام قال الزجاج : من اسلم فقد استمسك واعتصم بقول لا اله الّا الله وهی العروة الوثقی . ووجه کل شیء جهته ونحوه و الوثقی تأنیث الاوثق کالصّغری تأنیث الاصغر ، و الشیء الوثیق ما یـأمن صاحبه من السقوط.« و الی الله عاقبة الامور » یعنی ـ مصیر الامور فی اواخرها الی الله و هوالمجازی علیه .

«و من کفر » و لم یسلم وجهه ، « فلا یحزنك کفره » فلیس علیك منه تبعة، « الینا مرجعهم » یوم الحساب، « فننبئهم بما عملوا » نجازیهم علی اعمالهم ، « انّ الله عـلیم بذات الصّـدور » بضمائر القلوب. و قیل علیم بمـا فی ضمیرك من الحزن علی کذبهم .

« نمتّعهم قلیلاً » انـّما وصف التمتّع بـالقلّة لانـّه فی الدنیا التی لبثهم فیها قلیل کما قـال: « قل متاع الدنیا قلیل » ای ـ زمانه یسیر و ان کان کثیـراً و المعنی نمتّعهم بمنافع هذه الدنیا یسیراً من الزمـان، « ثمّ » نلجئهم بعد ذلك، « الی عذابٍ غلیظٍ » شدیدٍ دائم .

« و لئن سألتهم من خلق السمـوات و الارض لیقولنّ الله » ای ـ مع کفرهـم مقرّون بانّ خالق السموات و الارض هو الله . « قل الحمد لله » علی انقطاع حجّتهم ، وقیل : « قـل الحمـد » لمن خلق هذه الاشیاء لا لمن لایخلق و هم یخلقون .و قیل : « قل الحمدلله » علی العلم والهدایة، « بل اکثرهم » بل ردّ علی قولهم « نتّبع ما وجدنا علیه آباءنا»، «اکثرهم» ای ـ کلّهم، «لایعلمون» ما فی ترك عبادة الله من العقاب والعذاب الالیم . و قیل : هو متّصل بما بعده ای ـ لایعلمون .

« لله ما فی السّموات و الارض » فما منصوبة بیعلمون، ثـم ابتدأ فقال : « انّ الله هو الغنیّ الحمید » الغنی عن ایمانهم وطاعتهم، الحمیدـ المحمود لاینقطع حمده بکفرهم.

« و لو انّ ما فی الارض » قال قتادة انّ المشرکین قالوا انّ القرآن و ما یأتی

به محمّد يوشك ان ينفد فينقطع فنزلت: « ولو انّ ما فى الارض من شجرة اقلام »اى ـ برئت اقلاماً سمّى قلماً لانّه قط رأسه و الاقليم القطعة من الارض و تقليم الاظفار قطعها، « والبحر يمدّه » قرأ **ابو عمرو** و **يعقوب** و البحر بالنصب عطفاً على ما ،والباقون بالرفع على الاستيناف،«يمدّه» اى يزيده وينصب منه، «من بعده » من خلفه، « سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله » معنى الآية ـ لو برئت اشجار الارض اقلاماً و جعل ماء البحر مداداً و زادت فيه«سبعة ابحر» مثله و كتبت بتلك الاقلام و المداد كلمات الله انكسرت الاقلام و فنى المداد ولم ينفد كلمات الله. وقيل : المراد بكلمات الله علم الله و سمّى كلمات لانّه لايمكن كتابته الّا اذا كانت كلمات . و قيل معنى الكلمات اسماء ما خلقه و ما يخلقه فى الآخرة لانّها غير متناهيةٍ . و قيل :ما قضاه الله فى اللوح المحفوظ ، « انّ الله عزيز » اى ـ منيع لا يعجزه شىء يريده ،« حكيم » لايلحقه سهو ولا عيب فى جميع ما يقوله ويفعله وقيل انّ **حى بن اخطب** قال: يا **محمد** انّك اوتيت الحكمة « و من يؤت الحكمة فقد اوتى خيراً كثيراً » تزعم انّا لم نؤت من العلم الّا قليلاً فكيف يجتمع هذان و هما ضدّان فنزلت هذه الآية اى ـ ما اعطاكم الله من العلم بالاضافة الى ما يعلمه قليل .

قوله :« ما خلقكم ولابعثكم الّا كنفس واحدة» اى ـ قدرة الله على خلق الجميع و بعثهم لقدرته على خلق نفس واحدة و بعثها لايلحقه نصب قلوا ام كثروا يقول لها كن فيكون لا حاجة الى آلةٍ ولا الى استعانةٍ ، « انّ الله سميع » لكلام من انكر بالبعث، « بصير » باحوال الاحياءِ و الاموات .

«الم تر انّ الله يولج الّليل فى النّهار »اى ـ يزيد من ساعات الّليل فى ساعات النهار صيفاً ويزيد من ساعات النهار فى ساعات الّليل شتآءً ،«وسخّر الشمس والقمر كلّ يجرى الى اجل مسمّى » يعنى ـ الى ان يأتى يوم تكويرها و تسويدها،« و انّ الله بما تعملون خبير »هذا تهدد ووعيد، اى ـ اذا جاءِ ذلك الاجل الذى ينقطع فيه جريان الشمس و القمر جازاكم الله على اعمالكم كلّها .

« ذلک بانّ الله هو الحق » ای ـ ذلک الذی خلق وصنع بسبب انّه هو الله حقاً و لتعلموا انّ الله هو الحقّ یدعوا الی الحق و یأمر بالحق ، « و انّ ما یدعون من دونه الباطل» ای ـ ما تدعون من الاصنام وتسمونهم آلهة هو الباطل ،« و انّ الله هو العلیّ » علی کلّ شیء،« الکبیر » عن ان یکون له نظیر او شبیه مشتق من الکبریاء .

« الم تر » ای ـ الم تعلم یا محمّد ، « انّ الفلک تجری فی البحر بنعمة الله » ای ـ برحمته علی خلقه. وقیل انّ ذلک من نعمة الله علیکم، « لیریکم من آیاته »ای ـ من علامات صنعه و عجائب قدرته فی البحر اذا رکبتموها، « انّ فی ذلک لآیات لکل صبّار » علی امر الله، « شکور » لنعمه . و قیل معناه لآیات للمؤمنین فانّ الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر .

« و اذا غشیهم موج کالظّلل » کلّ ما اظلّک من شیء فهو الظلّة و الجمع ظلل شبّه بها الموج فی کثرتها و ارتفاعها وجعل الموج وهو واحد کالظّلل وهی جمع لانّ الموج یأتی منه شیء بعد شیء . یقول تعالی : « واذا علا راکب البحر موج کالظّلل». قال مقاتل ای ـ کالجبال، وقال الکلبی: کالسّحاب، «دعوا الله مخلصین له الدّین» الدّین هاهنا الدّعاء ای ـ یخلصون له الدعاء و لا یدعون معه احداً سواه و لا یستعتبون بغیره . و الاخلاص افراد الشیء من الشوائب .«فلمّا نجّاهم الی البر فمنهم مقتصد» قال ابن عباس ای ـ عدل موف بما عاهدالله علیه فی البحر من التوحید له، یعنی ـ ثبت علی ایمانه و المراد به عکرمة بن ابی جهل هرب عام الفتح الی البحر فجاءهم ریح عاصف فقال عکرمة : لئن انجانا الله من هذه لارجعنّ الی محمد ولاضعنّ یدی فی یده ، فسکنت الریاح فرجع عکرمة الی مکة فاسلم و حسن اسلامه . و قال مجاهد « فمنهم مقتصد» فی القول مضمر للکفر فعاد بعد النجاة الی کفره، « و ما یجحد بآیاتنا الّا کل ختّار» بدینه ، « کفور » لربّه و الختر اسواء الغدر و افحشه .

« یا ایّها النّاس اتّقوا ربّکم و اخشوا یوماً لا یجزی والد عن ولده » ای ـ لا

یغنی عنه شیئاً ولا یدفع عنه مضرّة و معنی یجزی یقضی یقال : جزاه دینه اذا قضاه و التّقدیر لایجزی فیه الّا انّه حذف لانّ الیوم یدلّ علیه ، « ولا مولود هو جاز » مغن ولاقاض، « عن والده شیئاً » والمعنی لایحمل شیئاً من سیّآته ولا یعطیه شیئاً من طاعاته، و خصّ الوالد و الولد بالذکر تنبیهاً علی غیرهما . « انّ وعدالله حق » ای ـ السّاعة آتیة لاریب فیها و ما وعد من الثواب و العقاب کائن لامحالة ،« فلا تغرّنّکم الحیوة الدنیا » زینتها و غضارتها و آمالها. وقیل لاتشغلنکم الدنیا عن طاعة الله، « ولایغرّنکم بالله الغرور » یعنی ـ الشیطان و الغرّة بالله حسن الظّن مع سوء العمل . قال **سعید بن ـ جبیر** : هو ان یعمل المعصیة ویتمنّی المغفرة. وفی الخبر: الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت و العاجز من اتّبع نفسه هواها و تمنی علی الله المغفرة .

« انّ الله عنده علم السّاعة » هذه الآیة نزلت فی **عبدالوارث بن عمرو بن حارثة** رجل من اهل البادیة ، اتیٰ النبی (ص) فسأله عن السّاعة و وقتها، و قال : انّ ارضنا اجدبت فمتی ینزل الغیث و ترکت امرأتی حبلی فما تلد و انّی اعلم ماعملت امس فماعمل غداً ، و قد علمت این ولدت فبایّ ارض اموت ، فانزل الله هذه الآیة . وعن **ابن عمر** قال : قال رسول الله (ص) : «مفاتیح الغیب خمس لایعلمهنّ الّا الله : لایعلم متی تقوم السّاعة الّا الله، ولا یعلم ما تغیض الارحام الّا الله، ولا یعلم ما فی غدٍ الّا الله ،ولا تعلم نفس بایّ ارض تموت الّا الله ، ولا یعلم متی ینزل الغیث الّا الله » . قوله تعالی و تقدّس: « علم الساعة » ای ـ علم قیام الساعة، « و ینزل الغیث» ای ـ و یعلم متی ینزل الغیث. سمّی المطر غیثاً لانّه غیاث الخلق به رزقهم و علیه بقاؤهم ، « و ما تدری نفس بایّ ارض تموت » فی حضر او سفر، برٍّ او بحرٍ . و قیل : «بایّ ارض تموت » من قدم لانّ کلّ قدم یقع علی ارض غیر الاولی فی المشی . و قیل معناه بایّ قدم من الشقاوة و السّعادة حکاه **النقاش** . « انّ الله علیم » بهذه الاشیاء، « خبیر » بها فمن ادّعی علم شیٔ من هذه الخمسة فهو کافر بالله سبحانه و تعالی .

النوبة الثالثة

قوله تعالی و تقدّس: « الم تروا انّ اللّه سخّرلکم ما فی السموات و ما فی‌الارض و اسبغ علیکم نعمةً ظاهرةً و باطنة » بدان که عالمیان سه گروه اند: گروهی ابناء دنیااند به نعمت ظاهر مشغول شده، گروهی ابناء آخرت اند در نعمت‌باطن آویخته. سیومین (۱) ابناء ازل اند که در شهود منعم وراز ولی نعمت با نعمت نپرداختند. نه صید دنیا شدند، نه قید عقبی گشتند،صورت ایشان‌نقاب صفت ایشان، و هرموی که بر اندام ایشان صدفی از صدفهای اسرار و گنجی از خزائن انوار نه از گزاف.

بو یزید بسطامی رحمه‌اللّه گفت: لو قلعت شعرة من جسدی لزالت الدنیا بما فیها ولو قسمت انوارشعرة من جسدی علی جمیع کفّار الدنیا لو سعتهم و لآمنوا باللّه و رسله و ملائکته و کتبه.

سعید قطان از کبار مشایخ بوده حق را جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شأنه بخواب دید که گفت: یا **سعید** کلّ الناس‌یطلبون منّی الّا **ابایزید** فانه یطلبنی‌ـهمهٔ مردمان از ماچیری‌خواهند مگر **بویزید** که او از ما ما را میخواهد. **بوبکر شبلی** گفت: مدخل راه **حسین‌منصور** از **حسین** پرسیدم گفتم: کیف الطریق الیك؟فقال خطوتین، و قد وصلت ـ یا **حسین** این راه که تو در آن و می روی چه باید کرد تا بتو رسم؟ حسین گفت دو قدم است آن دو قدم بر گیر و بما رسیدی، دنیا بر روی عاشقان دنیا زن و در معشوقهٔ ایشان با ایشان منازعت مکن و آخرت بطالبان آن تسلیم کن و مناقشت خود از ایشان دور دار و بندهٔ درگاه عزت باش بی تصرف در دنیا و آخرت، یعنی که اگر همراه مائی از عالم جعلیّت بیرون آی و قدم صدق در

(۱) سومین (ج)

فضاء مشاهدت نه که در آن فضانه وحشت دنیا بود نه زینت آخرت.

در خبر است که عیسی (ع) به قومی از مجتهدان عباد بر گذشت گفت: این مجاهدت و عبادت شما ازچیست وبرای چیست؟ گفتند: خشیة من النّار، فقال مخلوقاً خشیتم، و به قومی دیگر بگذشت از ایشان بی قرارتر و مجاهد تر گفت: این عبادت و مجاهدت به چه امید می کنید و چه امید دارید؟ گفتند: نرجوا من الله الجنة، عیسی (ع) گفت: هلاّ رجوتم الله فحسب، «و اسبغ علیکم نعمه ظاهرةً و باطنة» سرّ این آیت آنست که عالمیان جمله درحق دعوی کردند هیچ کس نبود که نخواست که بردرگاه او کسی باشد، حقّ جلّ جلاله وعمّ نواله وعظم شأنه ایشان رابرمحک ابتلا زدتا ایشان را با ایشان نماید بدون خود. درهر یکی چیزی انداخت: دریکی دنیا انداخت، در یکی عقبی، در یکی نعمت ظاهر، در یکی نعمت باطن. خلق همه به نعمت مشغول شدند، نیز کسی حدیث او نکرد و از نعمت با منعم نگشت تا راه طلب او از خلق خالی گشت، و الیه‌الاشارة بقوله: «و للبسنا علیهم ما یلبسون».

پیر طریقت گفت: هردیده که ازدنیا پر شد صفت عقبی در وی نگنجد، وهر دیده که صفات عقبی در وی قرار گرفت آن دیده از جمال احدیّت بی نصیب ماند.

«یا ایّها الناس اتّقوا ربّکم و اخشوا یوماً» الآیة... یکبار ایشان راباافعال خود ترساند که: «اخشوا یوماً لا یجزی و الدعن ولده» جای دیگر گفت: «واتّقوا یوماً ترجعون فیه الی الله». یکبار ایشان را بصفات خود ترساند که: «الم یعلم بانّ الله یری». یك بار ایشانرا بذات‌خود ترساند که: «و یحذّرکم الله نفسه».

گفته‌اند خوف سه باب است: یکی بیم فعل. دیگر بیم‌زیان وقت. سه دیگر بنام خوف است. امّا حقیقت آن اجلال است چنان که آن شاعر گفت:

اهابك اجلالاً و ما بك قدرة

علیّ و لکن ملیء عینی حبیبها

قومی در بیم فعل بدخویش‌اند این ترسی است که‌ایمان آبادان دارد ،یقول‌الله تعالی : « و اعینهم تفیض من الدمع حزنا » دیگر بیم حکیمان است ،یقول الله تعالی و تقدّس : « لا معقب لحکمه » .سه دیگر هیبت اجلال است خاصگیان را که در هر وقت که بود بـا ملوك دلیری کردن خطر است . یقول الله تعـالی و تقدّس : « فلمّـا حضروه قـالوا انصتوا ». بیم اوّل بـدر مرگ بریده شود . بیم دیگر روز حشر بسر آید . بیم‌سه‌دیگر جاوید بنه برد و هر گز بسر نیاید . باران انس می‌بارد و آن بیم بر جای، آفتاب لطف می تابد و آن هیبت بر جـای ،آن‌عزّت اوست و این مسکنت تو،فاقت یا عزّت چه پای دارد ،آب وخاك درجنب‌عظمت‌او کی‌وادید آید (۱).

« انّ الله عنده علم السّاعة » خبر درست است که اعرابی پیش **مصطفی** (ص) آمد گفت : یا **رسول‌الله** متی السّاعة؟ـ اعرابی آن‌ساعت از محبّت حقّ جلّ‌جلاله می سوخت و دریای عشق در باطن وی بموج آمده می دانست که علم هنگام رستاخیزبه نزدیك **مصطفی** (ص) نیست که این آیت آمده بود که : « انّ الله عنده علم السّاعة» امّا میخواست که از سر درد و سوز عشق خویش در آرزوی دیدار حق نفسی بر آرد ، گفت یا **رسول الله** شربتی که چندین سال است تا بر دست نیاز خویش نهاده‌ایم و وعدهٔ نوشیدن آن به قیامت می دهند ، کی باشد آن هنگام که ما این شربت را نوش کنیم و در مشاهدهٔ جمال با کمال بی نهایت بی بدایت بیاسائیم ؟ـ **مصطفی** (ص) دانست که درد وی از کجاست و شفای وی چیست گفت : چه ساخته ای آن منزل را که می پرسی و به چه طمع میداری؟ اعرابی گفت : نماز و روزهٔ بسیار نساخته‌ام ، لکن خدا و رسول را دوست دارم، حضرت **مصطفی** (ص) فرمود که : « المرء مع من احبّ » فردا هر کسی با او آن بود که امروز اورا دوست می دارد .

(۱) فادید آید (ج)

پیر طریقت گفت: دلیل یافت دوستی، دو گیتی بدریا انداختن است، نشان تحقیق دوستی با غیر حق نپرداختن است، اوّل دوستی داغ است و آخر چراغ، اوّل دوستی اضطرار است و میانه انتظار و آخر دیدار:

چه باشد گر خوری صد سال تیمار   چو بینی دوست را یک روز دیدار

قال الشاعر:

عسی الکرب الذی امسیت فیه   یکون و رائه فرج قریب (۱)

با دل گفتم که هیچ اندیشه مدار   بگشاید کار ما گشاینده کار

(۱) این دو بیت اخیر در نسخه (ج) نیست

٣٢ ـ سورة المضاجع و یقال سورة السجدة ـ مکیّة

١ ـ النوبة الاولی

«**بسم‌الله الرحمن الرحیم**» بنام خداوندفراخ بخشایش مهربان .

«**الٓمٓ (١) تنزیل الکتاب**» این حروف تهجی فرو فرستادن این نامه .

«**لا ریب فیه من ربّ العالمین (٢)**» شك نیست در آن که از خداوند جهانیانست.

«**ام یقولون افتریه**» میگویند [محمّد این نامه] از خویشتن فرا نهاد، «**بل هوالحق من ربّك**» [نیست فرا نهاده] که سخن درست است و نامهٔ راست از خداوندتو، «**لتنذر قوماً**» تا آگاه کنی وبترسانی گروهی را ، «**ما اتیهم من نذیر من قبلك**» که نیامد بایشان هیچ آگاه کننده پیش از تو، «**لعلّهم یهتدون (٣)**» تا مگر راه راست یابند .

«**الله الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما**» الله آن کس است که آفرید هفت آسمان و [هفت] زمین و آنچه میان آن، «**فی ستّة ایام**» در شش روز [هر روزی از آن هزار سال]، «**ثم استوی علی العرش**» پس مستوی شد بر عرش ، «**مالکم من دونه**» نیست شما را جز او، «**من ولیّ ولا شفیع**» نه یاری ونه شفیعی ، «**افلا تتذکّرون (۴)**» هیچ در نیابید و پند نپذیرید .

« **يدبّر الامر من السمآء الى الارض** » كار ميراند و ميسازد پس يكديگر فرا می دارد از آسمان بزمين، « **ثمّ يعرج اليه** » و آنگه پس بسوی او بـر ميشود « **فی يوم** » درروزی،« **كان مقداره** » كه اندازهٔ آن‌درشمار،« **الف سنة ممّا تعدّون(۵)** » هزار سال است از آنچه شما می‌شماريد [سالی دوازده ماه و ماهی سی روز] .

« **ذلك عالم الغيب و الشهادة** » آنكس كه آن ميكند و ميسازد دانای‌نهان و آشكارا است ، « **العزيز الرحيم(٦)** » آن توانای مهربان .

« **الذی احسن كلّ شیء خلقه** » آنكس كه‌نيكو كرد آفرينش‌هرچيز ونيكو كرد هر چيز كه آفريد آنرا ، « **و بدأ خلق الانسان من طين(۷)** » و نخست مردم كه آفريد از گل آفريد .

« **ثمّ جعل نسله** » پس كرد وآفريدفرزند اورا ،« **من سلالة من مآءٍ مهين(۸)** » از بيرون آورده ای از آب سست خوار .

« **ثم سوّيه** » آنگه بالای او راست كرد « **و نفخ فيه من روحه** » و درو دميد از روح خويش،« **و جعل لكم السمع و الابصار و الا فئدة** » و شما را گوشها كرد و چشمها و دلها،«**قليلاً ما تشكرون(۹)** » چون اندك سپاس‌ميداريد .

« **و قالوا** »و گفتند ،« **ائذا ضللنا فی الارض** »ما كه‌بريزيم و گم‌شويم‌درزمين « **ءانّا لفی خلق جديد** » باش ما را آفرينش نو خواهند گرفت،« **بل** » نه چنان است كه ميگويند و جای انكار نيست، « **هم بلقآء ربّهم كافرون (۱۰)** » ايشان بخداوند خويش و انگيختن برستاخيز كافران‌اند .

« **قل يتوفّيكم ملك الموت** »گوی بميراند شما را و سپری كند شما را [زندگانی و روزی‌شما] فريشتهٔ مرگ، « **الذی وكّل بكم** »آنكه بر گماشته‌اندبر شما ،« **ثم الی ربكم ترجعون (۱۱)** » و آنگه شما را با خداوند شما برند .

« **ولو تری اذ المجرمون** » و اگر تو بينی آنگه كه كافران، « **ناكسوا**

رؤسهم عند ربّهم » سرها فرو شکسته بود نزدیك خداوند خویش ، « **ربّنا ابصرنا و سمعنا** » میگویند خداوند ما [رستاخیز] بدیدیم [و آواز صور] بشنیدیم ، « **فارجعنا نعمل صالحاً** » باز برمارا [باجهان پیشین] تا نیکی کنیم ، « **انّا موقنون** (۱۲) » ما امروز بی گمانانیم .

« **و لو شئنا لآتینا کل نفس هدیها** » و اگر خواستیمی ما هرتنی را راست‌ـ راهی آن بدادیمی ، « **ولکن حق القول منّی** » لکن از من بیش شد سخن بر راستی و داد ، « **لاملئنّ جهنم** » که ناچاره پر کنم دوزخ ، « **من الجنة والناس اجمعین** (۱۳) » از پری و آدمی از دوزخیان ایشان همه .

« **فذوقوا بما نسیتم** » بچشید بآنچه فرو گذاشتید ، « **لقآء یومکم هذا** » دیدار این روز را ، « **انّا نسیناکم** » که ما شما را هم امروز فرو گذاشتیم « **و ذوقوا عذاب الخلد بما کنتم تعملون** (۱۴) » چشید عذاب جاویدی بآنچه میکردید .

« **انّما یؤمن بآیاتنا الذین اذا ذکّروا بها** » بسخنان ما ایشان بگروند که چون پند دهند ایشانرا بآن ، « **خرّوا سجّداً** + » بسجود افتند ، « **و سبّحوا بحمد ربهم** » و بپاکی بستایند خداوند خویش را ، « **وهم لا یستکبرون** (۱۵) » و ایشان گردن نکشند از پذیرفتن حق .

النوبة الثانية

این سورة تنزیل **السجده** گویند و سورة **المضاجع** گویند . سی آیت است و سیصد و هشتاد کلمه و هزار و پانصد و هژده (۱) حرف . جمله **بمکه** فرو آمد مگر سه آیت که **بمدینه** فرو آمد در شأن **علي بن ابي طالب** (ع) ودرشأن **ولید بن عقبة**ـ

+ **سجدهٔ واجب** (۱) هجده (ج)

بن ابی معیط، بعضی مفسّران گفتند : «تتجا فی جنوبهم » تا آخر پنج آیت مدنی است و باقی مکّی و درین سوره منسوخ یك آیت است در آخر سوره « فاعرض عنهم وانتظر انّهم منتظرون » بآیت سیف منسوخ گشت . ودر بیان فضیلت سوره **ابی بن کعب** روایت کرد از **رسول خدا** (ص) قال : «من قرأ الم تنزیل اعطی من الاجر کانّما احیا لیلة القدر » و روی **جابر** انّ رسول‌الله (ص) کان لاینام حتی یقرأ الم تنزیل السجدة و « تبارك‌الذی بیده الملك» ویقول‌هما تفضلان کلّ سورة فی **القرآن** سبعین‌حسنة فمن قرأهما کتبت له سبعون حسنة و محی عنه سبعون سیّئة و رفع له سبعون درجة .

«الم تنزیل الکتاب » ای ـ هذه الحروف تنزیل الکتاب، یعنی ـ منزل من ربّ العالمین لاشكّ فیه . قومی گفتند « الم » سخنی است بنفس خویش مستقل از ما بعد منفصل ، مدح است‌وثنا ازخداوند عزّوجلّ مر خودرا درابتداء سوره : الف اشارتست به انا و لام اشارتست بالله و میم اشارتست با علم ای ـ اناالله اعلم. و **ابن‌عباس** تفسیر کرده و برین نیفزوده . قومی گفتند « الم » قسم است از خداونـد جلّ جلاله بجملهٔ حروف تهجی و اختصار را این سه حرف گفت و مراد همه حروف است چنانك کودك را گویند الف با تا نوشت و مراد همهٔ حروف است نه‌این سه حرف تنها. قسم است از خداوند جلّ جلاله ، بجواب کافران وردّ طعن‌ایشان که گفتند این **قرآن** فرا نهاده و ساختهٔ **محمد** است . اللهسو گند یاد فرمودبحروف که کلام اوست ونامهای او که:الذی یتلو **محمد** تنزیل الکتاب لاشك فیه عند اهل‌الاعتبار انّـه‌من ربّ العالمین. و روا باشد که نفی بمعنی نهی باشد ای ـ لاترتابوا فیه « کقوله : فلا رفث ولا فسوق » وقیل معنی « لاریب فیه » ای ـ لا کهانة ولا سحر ولا شعر فیه .

« ام یقولون افتریه » ام‌ابتداء کلام تجد تکراره فی‌مواضع من **القرآن** .وقیل هو متّصل و تقدیره ایصدّقون انـّه تنزیل من ربّ العالمین « ام یقولون افتریه » ای ـ اختلقه **محمد** من تلقاء نفسه . کافران میگویند این **قرآن**‌ساخته و فرا نهادهٔ **محمد**

است از خویشتن ،ربّ العالمین فرمود :« بل هوالحق من ربّك» ای‌لیس کما زعموا۔ نچنان است که ایشان گفتند بلکه این سخن خداوند است،سخنی راست درست بآن فرستاد بتو ای **محمد** تا تو **قریش** را بآن آگاه کنی که پیش از تو هیچ آگاه کننده بایشان‌نیامد ،یعنی بعد رفع **عیسی** و پیش از بعثت **محمد**. و الناس کانوا محجوجین **بعیسی** لزمتهم حجةالله حتی بعث محمد (ص)،نظیره قوله : « و ما ارسلنا الیهم قبلك من نذیر» ، «لعلّهم یهتدون »الی‌الرشادبانذارك‌ویرتدعون (۱) عن کفرهم .

«الله الذی خلق » ای‌ـالله الذی انزل‌علیك‌هذا الکتاب‌هو الذی‌خلق السموات السبع و الارضین السبع ،« و ما بینهما فی ستّة ایّام» کلّ یوم الف سنة ، وقیل : فی‌ستّة ایّام‌هی الایّام المعتادة،« ثم استوی علی العرش » یعنی ـ فی الیوم السابع و الاستواءِ فی‌اللغة العلوّ والاستقرار و قد ذکرنا و جوهه فیما سبق ، « مالکم من دونه من ولیّ ولا شفیع » ای ـ لااحد یتولّی تدبیر کم فی‌الدنیا سواه ولا احد یدفع عذابه عن‌العصاة فی الآخرة لاقویّ بقوته‌ولا شفیع بمسألته، «افلا تتذکّرون » افلاتتعظون و تعتبرون. و قیل افلا تعرفونه بعقولکم .

« یدبّر الامر من السمآء الی الارض » ای‌ـیقضی‌الله مایرید ان یقضیه فی‌السمآءِ فینزل الملائکة به الی الارض. و قیل ینزل الوحی مع **جبرئیل** من‌السمآء الی‌الارض، «ثم‌یعرج » ای ـ یصعد ،«الیه» **جبرئیل** ،«فی‌یوم» یعنی فی‌مسافةیوم، «مقداره الف‌سنة» نازلاو صاعداً مما یعد الناس من ایام الدنیا ـ میان آسمان و زمین پانصد سال راهست بسال این جهانی ، فریشته چون فرو آید وبر شود در نزول ودر صعود هزار ساله راه بازباید برید . معنی آیت آنست که ربّ‌العزه وحی پاك‌وفرمان روان از آسمان‌بزمین میفرستد بزبان **جبرئیل** و **جبرئیل** بعد از گزارد وحی و رسانیدن پیغام باز بر آسمان میشود ، آن نزول و این صعود و بریدن این مسافت هزار ساله در روزی

(۱) یرجعون (الف) .

است از روزهای این جهانی ، اگر یکی از بنی آدم خواهد که این مسافت باز برد بهزار سال باز تواند برید و فریشته بیک روز باز می برد و این مقدار از زمین است تا بآسمان . امّا آنچه گفت در سورة **المعارج** : « تعرج الملئکة و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة » آن مقدار مسافت است از زمین تا بسدرهٔ منتهی که مقام جبرئیل است یعنی که جبرئیل و فریشتگان که مقام معلوم ایشان سدرهٔ منتهی است مسافت پنجاه هزار ساله از زمین تا بسدرهٔ منتهی بیک روز از روزهای این جهانی باز می برند و برین تأویل « الیه » بـامکان ملك شود یعنی الی المکان الذی امره الله عزّو جلّ ان یعرج الیه. وقیل« فی یوم»هو ظرف لقوله« یدبّـر»لا لقوله «یعرج» والمعنی یدبّـر امر السماء والارض فی یوم کالف سنة من ایامکم ـ الله کار آسمان و زمین میسازد و حکم میکند در روزی که اندازهٔ آن در شمار هزار سال است،یعنی یقضی امر کلّ شیء الف سنة الی الملائکة ثم کذلك ابداً فسمّی ما یقضی الی الملائکة الف سنة یوماً کماشاء . خلاصهٔ این قول آنست که **مجاهد** گفت : یقضی قضاءَ الف سنة فینزل به الملك ثم یعرج لالف آخر اذا مضی الالف . و قال بعضهم : الف سنة فی هذه الآیة و خمسون الف سنة فی سورة **المعارج** کلّها فی القیامة و المراد بالیوم الوقت و اوقات القیامة مختلفة تکون علی بعضهم اطول و علی بعضهم اقصر .و معنی الآیة « یدبّـر الامر من السمآء الی الارض » مدّة ایّام الدنیا الی ان تقوم السّاعة ویبعث الناس للحساب،« ثم یعرج الیه » ای ـ یرجع الامر والتدبیر الیه بعد فناء الدنیا وانقطاع امر الامرآء و حکم الحکّام،« فی یوم کان مقداره الف سنة » و هو یوم القیامة .و امّا قوله « خمسین الف سنة » فانّـه اراد علی الکافر یجعل الله ذلك الیوم علیه مقدار خمسین الف سنة وعلی المؤمن کقدر صلوة مکتوبة صلاها فی الدنیا.هکذا ورد به الخبر ، وقال **ابـرهیم التیمی** لا یکون علی المؤمن الّا کما بین الظهر و العصر . و قال بعضهم لیس لیوم القیامة آخر وفیه اوقات شتّی بعضها الف سنة وبعضها خمسون الف سنة علی

قدر منازل الناس فی الکفر و الایمان و الصلاح و الفساد ثم لا ینتهی الیوم الی لیل بل یرد النهار الی اهل الجنّة مخلّداً و اللیل الی اهل النار مخلّداً . و قال بعضهم . « فی یوم کان مقداره الف سنة » متصل بقوله « ثم استوی علی العرش » ای ـ استوی علی العرش « فی یوم کان مقداره الف سنة » و هو الیوم السّابع و دلیل هذا الوجه قوله فی صدر سورة **یونس**: « ثم استوی علی العرش یدبر الامر». وسئل عن **ابن عباس و سعید بن المسیب** عن هذه الآیة و عن قوله : « خمسین الف سنة » فقالا لا ندری ماهی و نکره ان نقول فی کتاب الله مالا نعلم .

« ذلک عالم الغیب والشهادة » ای ـ ذلک الذی صنع ماذکر من خلق السموات و الارض، «عالم الغیب والشهادة» الغیب ـ الآخرة، والشهادة ـ الدنیا . و قیل الغیب ـ ماغاب عن الخلق و الشهادة ـ ما ظهر لکم . و قیل الغیب ـ ما سیوجد و الشهادة ـ الموجود . و قیل الغیب ـ خفاء الشیء عن الادراک والشهادة ـ ظهوره للادراک ، «العزیز» علی اعدائه، « الرحیم » باولیائه .

«الذی احسن کل شیء خلقه» بفتح لام قراءت **نافع** است و **عاصم** و **حمزه** و **کسائی** و معنی آنست که نیکو آفرید هر چه آفرید ، باقی بسکون لام خوانند ، یعنی کـه نیکو کرد آفرینش هر چیز . و قیل معناه علم کلّ شیء قبل خلقه فخلقه بعد علمه به و منه قول **علی بن ابیطالب** (ع): قیمة کلّ امریء ما یحسنه ای ـ یعلمه . و قال **مقاتل** : علم کیف یخلق کلّ شیء والله عزّوجلّ خالق الحسن و القبیح لکن القبیح کان فی علمه ان تکون قبیحاً فلمّا کان ینبغی تقبیحه کان الاحسن و الاصوب فی خلقته تقبیحه علی ما ینبغی فی علم الله عزوجل فیه لانّ المستحسنات انّما حسنت فی مقابلة المستقبحات ، فلمّا احتاج الحسن الی قبیح یقابله لیظهر حسنه کان تقبیحه حسناً ، « وبدأ خلق الانسان من طین » یعنی ـ آدم و هو اوّل حیّ خلق من طین .

« ثم جعل نسله » ذریّته، « من سلالة » ای ـ قطعة، سمیّت سلالة لانّها تسل من

الانسان « من مآءمهين » ای ـ ضعیف و هو نطفة الرجل .

« ثم سوّيه » ای ـ سوی خلقه . « ونفخ فيه من روحه » ثم عاد الى ذريته فقال : « و جعل لكم » بعدان كنتم نطفاً ، « السمع والابصار والافئدة » لتسمعوا وتبصروا و تعقلوا، « قليلاً ما تشكرون » ای ـ لا تشكرون ربّ هذه النعم فتوحّدونه .

«وقالوا » يعنى ـ منكرى البعث ، « ءاذا ضللنا » على الخبر « ائنا » بالاستفهام شامی و ضدّه نافع والكسائی و يعقوب . الباقون بالاستفهام فيهما جميعاً و المعنى « ائذا ضللنا » ای ـ بلينا و هلكت اجسادنا، « فی الارض »وصرنا تراباً و ذهبنا عن اعين الناس كما يضلّ الماء فی اللبن، « ءانّالفی خلق جديد » نحيا كما كنّا قبل موتنا يعنى ـ هذا عجب منكر ، فقال تعالى : « بل هم بلقاء ربّهم كافرون » ای ـ بالبعث و النشور جاحدون ، و قرىء فی الشواذ : « اذا صللنا » بالصّاد المهملة معناه انتنّا من قولهم صل اللحم اذا انتن .

« قل يتوفّيكم ملك الموت » التوفّی استيفآء العدد ، يقال مائة وافية و الف واف . قال الله تعالى : « فوفّيه حسابه » ای ـ اعطاه جزاؤه وافياً ، و منه قوله عزوجلّ عن قول عيسى (ع) : «فلمّا توفّيتنى » يعنى ـ سلّمت الىّ رزقى فی الدنيا و افياً، فقوله « يتوفيكم ملك الموت » ای ـ يتم ارزاقكم بقبض ارواحكم . و قيل معناه : يقبض ارواحكم حتى لا يبقى احداً من العدد الذی كتب عليهم الموت. وروی انّ ملك الموت جعلت له الدنيا مثل راحة اليد يأخذ منهـا صاحبها ما احبّ من غير مشقّة فهو يقبض انفس الخلق فی مشارق الارض و مغاربها وله اعوان من ملائكة الرّحمة وملائكة العذاب . و قال ابن عباس : انّ خطوة ملك الموت ما بين المشرق والمغرب . و قال مجاهد : جعلت له الارض مثل طست (۱) يتناول منها حيث يشاء . وفی بعض الاخبار انّ ملك الموت على معراج بين السماء و الارض فينزع اعوانه روح الانسان فاذا بلغ

(۱) طشت (ج)

ثغرة نحره قبضه ملک الموت. وعن **معاذ بن جبل** قال: انّ لملک الموت حربة تبلغ ما بين المشرق و المغرب و هو يتصفّح وجوه الناس، فما من اهل بيت الّا و ملک الموت يتصفّحهم فی کلّ يوم مرّتين، فاذا رای انساناً قد انقضی اجله ضرب رأسه بتلک الحربة. و قال الآن يزار بک عسکر الاموات و قد اضاف الله تعالی توفّی الانفس تارة الی ملك الموت فقال «يتوفيکم ملك الموت» والی الملائکة مرّةً، فقال «الذين تتوفّيهم الملائکة» والی نفسه جلّ جلاله مرّة فقال: «الله يتوفّی الانفس حين موتها» و معنی الآيات کلّها انّ القادر علی الاماتة هو الله وحده لا شريك له ولامعين. ثمّ جعل قبض الارواح الی ملك الموت عند القضاء الآجال التی اجّلها الله لايقدر ملك الموت علی تقديم ذلك و لا تأخيره بل يقبض الارواح علی ما اطلقه الله عليه من غير تفريط و لا افراط. ثمّ جعل الملائکة اعوانا لملك الموت ينزعون الارواح من الاجساد و يقبضها ملك الموت و کلّهم متعبّدون بذلك، «ثمّ الی ربّکم ترجعون» عند البعث للثواب والعقاب.

«و لو تری اذالمجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربّهم». - لو - هاهنا للتعظيم لا للشرط والمعنی و لوتری يا محمّد هؤلاء الکافرين بالبعث و هم وقوف بين يدی الله يوم القيامة، «ناکسوا رؤسهم» ای - مطرقون خاضعون لايرفعون طرفاً من شدة ماهم فيه من الغم و الحزن والندم والخزی، «ربنا ابصرنا» القول فيه مضمر يعنی - يقولون «ربنا ابصرنا» ما کنا نکذب به من عقابك، «و سمعنا» منك تصديق ما کانت رسلك تامرنا به فی الدّنيا، «فارجعنا» رجع اذا صرف و رجع اذا انصرف، قال الله تعالی: «فان رجعك الله» ای - صرفك الله، «فارجعنا» ای - فارددنا الی الدّنيا، «نعمل» بطاعتك «انّا موقنون» الآن.

«ولو» تری(۱) «شئنالآتينا کلّ نفس» فی الدّنيا «هديها» ای - رشدها و توفيقها

(۱) در نسخه الف تری، ندارد.

للايمان وما يهتدون به الى النجاة . وقيل : لارشدنا كل نفس الى طريق الجنّة،« ولكن حق القول منّى » اى ـ سبق و عدى ووجب القول منّى ، « لاملأنّ جهنّم من الجنّة و النّاس اجمعين » اى ـ من كفرة الجن والانس و ذلك قوله لابليس : « لأملانّ جهنّم منك و ممّن تبعك منهم اجمعين » . و قيل سبق الحكم منّى بادخال اهل الجنّة الجنّة واهل النّار النّار . ثمّ يقال لاهل النّار :

« فذوقوا بما نسيتم » قال مقاتل اذا دخلوا النار قال لهم الخزنة : « فذوقوا بما نسيتم » يعنى ـ فذوقوا العذاب بما تركتم،« لقآء يومكم هذا » فلم تعملوا له . و قيل: تركتم الايمان به في الدّنيا ، « انّا نسيناكم » تركناكم في النّار،و قوله عزّوجلّ : « فنسى » اى ـ ترك الطاعة،و قوله : « نسوا الله فنسيهم » اى ـ تركوهم (۱) فتركهم و النسى المنسىّ ، الشئ الملقى المتروك،«وذوقوا عذاب الخلد بما كنتم تعملون »من الكفر و تكذيب الرسل . وعن كعب الحبر قال : اذا كان يوم القيامة تقوم الملائكة فيشفعون ثم يقوم الانبياء فيشفعون ، ثم يقوم الشهداء فيشفعون ثم يقوم المؤمنون فيشفعون،حتى اذا انصرمت الشفاعة كلها خرجت الرّحمة فتشفع حتى لايبقى في النار احد يعباء الله به شيئاً ثم يعظم اهلها ثم يؤمر بالباب فيقبض عليهم فلا يدخل فيها روح و لايخرج منها غم ابداً .

«انّما يؤمن بآياتنا الذين اذا ذكّروا بها» اى ـ وعظوا بها،«خرّوا سجّداً »سقطوا على وجوههم ساجدين خوفاً من عذاب الله ولقائه.وقيل : «اذا ذكّروا بها خرّوا سجداً» اى ـ اذا دعوا الى الصلوات الخمس بالاذان اجابوا،« وسبّحوا بحمد ربّهم » اى ـ صلّوا بامر ربّهم. و قيل : « سبّحوا بحمد ربّهم » اى ـ قالوا سبحان الله و بحمده . روى عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله (ص) : « كلمتان خفيفتان على اللسان ثقيلتان فى الميزان حبيبتان الى الرحمن : سبحان الله و بحمده ، سبحان الله العظيم » . « و هم لايستكبرون » اى ـ لايستنكفون عن اتّباع اوامره بل يتقرّبون اليه بالايمان به

(۱) تركوه (الف)

والسجود له وقيل فی الآية تقديم و تأخير والمعنی انما یخرّ ساجداً مسبّحاً اذا ذکر بآیاتنا من یؤمن بها و لایستکبر. روی انّ بعض المنافقین کانوا اذا نودوا بالصلاة و خفوا عن اعین المسلمین ترکوها فقال الله تعالی: «المؤمن اذا دعی الی الصلاة اتی و رکع وسجد و لم‌یستکبر».

النوبة الثالثة

«بسم الله الرحمن الرحیم» نام خداوندی که دانای هر ضمیر و سرمایهٔ هر فقیر است، دلگشای هر غمگین و بند گشای هر اسیر است، عاصیانرا عذر پذیر، و افتادگان را دست گیر است، در صنع بی نظیر، و در حکم بی مشیر است، در خداوندی بی شبیه، و در پادشاهی بی وزیر است، علیم وخبیر، سمیع و بصیر، قادر و مقتدر و قدیر است:

جمالك فالق(١) البدر المنیر و ریحك دونه نشر العبیر
وحبّك خامر الاحشاء(٢) حتی جری مجری السرائر فی الضمیر

ای خداوندی که فلك و ملك را نگارنده توئی، ای عظیمی که از ماه تا ماهی دارنده توئی، ای کریمی که دعا را نیوشنده و جفا را پوشنده توئی، ای لطیفی که عطا را دهنده و خطا را بر دارنده توئی، ای یکتائی که در صفت جلال و جمال پاینده توئی، عاصیانرا شوینده و طالبانرا جوینده توئی:

بنمای رهی که ره نماینده توئی بگشای دری که در گشاینده توئی
زنگار غمان گرفت دل در بر من بزدای دلم که دل زداینده توئی

(١) فائق (الف) (٢) الاشیاء (الف)

« الم ، تنزیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین » گفته‌اند که ربّ العزه جلّ جلاله چون نور فطرت مصطفی بیافرید آنرا بحضرت عزّت خود بداشت چنانك خود خواست . فبقی بین یدی الله مائة الف عام، و قیل : الفی عام ینظر الیه فی کلّ یوم سبعین الف نظرة یکسوه فی کل نظرةٍ نوراً جدیداً و کرامةً جدیدةً ـ هزاران سال آن نور فطرت در حضرت خود بداشت و هر روزی هفتاد هزار نظر بنعت منّت بوی میکرد هر نظری را سرّی دیگر و رازی دیگر ، نواختی و لطفی دیگر ، علمی و فهمی دیگر او را حاصل می‌آمد ، و در آن نظرها با سرّ فطرت او گفته بودند که عزت قرآن مرتبت دار عصمت توخواهدبود . آن خبر در فطرت او راسخ گشته بود چون عین طینت او با سرّ فطرت او باین عالم آوردند ، و از درگاه عزت وحی منزل روی بوی آورد ، او میگفت ارجو که این تحقیق آن وعد است که مرا آن وقت دادند ، ربّ العالمین تسکین دل وی را و تصدیق اندیشهٔ ویرا آیت فرستاد که: « الم » الف اشارتست بالله ، لام اشارت است به جبرئیل ، میم اشارت‌است به محمد ـ میگوید بالهیت من و بقدس جبرئیل و بمجد تو یا محمد که این وحی آن قرآن است که ترا وعده داده بودیم که مرتبت دار نبوت و معجز دولت تو خواهد بود ، « لا ریب فیه من رب العالمین » شکی نیست در آن که نامهٔ ماست ببندگان ما ، خطاب ماست با دوستان ما ، ما را در هر گوشه‌ای سوخته‌ای که میسوزد در آرزوی دیدار ما، در هر زاویه‌ای شوریده‌ای که دارد دل در بند مهر ما و زبان در یاد و ذکر ما، نیاز درویشان بر درگاه ما ، نهیب مشتاقان بدیدار ما .

شهری همه بنده و رهیکان داری ‌ ‌ ‌ عالم همه پر ز آشنایان داری
من خودچه کسم چه آید از خدمت من ‌ ‌ ‌ توسوخته در جهان فراوان داری

« الله الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما » الله است که آسمان و زمین آفرید و آنچه میان آسمان و زمین است تا لطف خود فرا خلق نماید ، و نعمت خود

بر بندگان تمام کند. او جلّ جلاله هرچه آفرید برای خلق آفرید که خودبی‌نیاز است، وبا بی‌نیازی کار ساز است. جای دیگرفرمود: «خلق لکم ما فی الارض جمیعاً» نعیم دنیا و طیّبات رزق که آفرید از بهر مؤمنان آفرید چنانك فرمود: «قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدّنیا» کافر که در دنیا روزی میخورد، بطفیل مؤمن میخورد. آنگه فرمود: «خالصة یوم القیمة» روز قیامت خالص مر مؤمن را بود و و کافر را یك شربت آب نبود، کما قال اللّٰه تعالی: «و نادی[1] اصحاب النار اصحاب الجنّة ان افیضوا علینا من المآء او ممّا رزقکم اللّٰه قالوا انّ اللّٰه حرّمهما علی‌الکافرین». نظیری دیگر خوان: «و سخّر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً منه» اللّٰه تعالی مسخّر گردانید شما را آنچه در آسمان و زمین است. گر آسمان است سقف تو، ور آفتاب است چراغ تو، ور ماه است روشنائی تو، ور ستاره است راه بر تو، ور زمین است قرار گاه و بساط تو، ور حبوب و ثمارست رزق تو، «والانعام خلقها لکم» طعمهٔ تو، «و الخیل و البغال و الحمیر» مرکب تو، «لباساً یواری سوآتکم» عورت پوش تو، این همه آفرید از بهر شما تا بدان منفعت گیرید، و خدایرا شکر کنید،و شما راآفریدتا او را پرستید و بندگی کنید، کما قال‌اللّٰه‌تعالی: «و ما خلقت الجن و الانس الّا لیعبدون».

«الذی احسن کلّ شیءٍ خلقه وبدأ خلق الانسان من طین». پیری رامی‌آید ازعزیزان طریقت که این آیت خواندی و گفتی: «خلق‌الانسان من طین» ولکن «یحبّهم ویحبّونه». «خلق‌الانسان من طین» ولکن «رضی اللّٰه عنهم ورضوا عنه». «خلق الانسان من طین» ولکن «اذکرونی اذکرکم». چه زیان دارد این جوهر حرمت را که نهاد وی از گل بوده‌چون کمال وی در دل نهاده، قیمت او که هست از روی تربیت است نه از روی تربت، شرف او که هست از لطف قدم الٰهی است نه از رفت قدم بندگی. حق جلّ جلاله همه عالم بیافرید فلك و ملك، عرش و کرسی،

لوح و قلم ، بهشت و دوزخ ، آسمان وز مین، و باین آفرید ها هیچ نظر مهرومحبّت نکرد ، رسول بایشان نفرستاد و پیغام بایشان نداد ، و چون نوبت بخاکیان رسید که بر کشید گان لطف بودند ونواختگان فضل و معادن انوار اسرار ، بلطف و کرم خویش ایشانرا محل نظر خود کرد ، پیغامبران بایشان فرستاد ، فرشتگانرا رقیبان ایشان کرد ، سوز مهر در سینه‌ها نهاد ، آتش عشق در دلها افکند ، خطوط ایمان بر صفحه‌های دلهاشان نبشت که : « کتب فی قلوبهم الایمان » . رقم محبّت بر ضمیرهاشان کشید که یحبّهم و یحبّونه » آن سرّ که او را جلّ جلاله با آدمیان بود نه باعرش بود نه با کرسی ، نه با فلك نه با ملك ، زیرا که همه بندگان مجرّد بودند و آدمیان هم بندگان بودند و هم دوستان . « نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدّنیا وفی الآخرة » .

« قل یتوفّیکم ملك الموت الذی و کّل بکم » لولاغفلة قلوبهم ما احال قبض ارواحهم علی ملك الموت فلمّا غفلوا عن شهود الحقایق خاطبهم علی مقدار فهمهم وعلق بالاغیار قلوبهم ، « و کّل » یخاطبه بما احتمل علی قدر قوّته و ضعفه . این خطاب بر قدر فهم ارباب رسوم و عادات است که از غفلت راه بحقائق حق نمی برند و لطائف اسرار ازل می در نیابند ، لاجرم شربت ایشان بر قدر حوصلهٔ ایشان آمد و گرنه از آنجا که حقیقت است و خطاب با جوانمردان طریقت است ، **ملك الموت** خاك بیز مملکت است . در خاك معدن میجوید و در معدن گوهر میجوید . « الناس معادن کمعادن الذهب و الفضّة » . خاك می‌بیزد تا تو در خاك چه پرورده‌ای : یاقوتی ، لعلی پیروزه‌ای ، یا نه که نفطی ، قیری ، سنگ ریزه‌ای ، کلمهٔ خبیثه‌ای یا کلمهٔ طیّبه‌ای ، خاکی ببیزد ، رگی بپیچد ، استخوانی بشکند ، او را بر آن ودیعت پاك چه دست بود ، و باوی چه کار دارد ، که نه او نهاد تا او بر گیرد . « الله یتوفّی الانفس حین موتها » .

خیر نسّاج بیمار بود ملك الموت خواست که جان او بر دارد مؤذّن گفت وقت نمازشام که الله اکبر الله اکبر ، **خیر** گفت : یا **ملك الموت** باش تا فریضهٔ نمازشام

بگزارم که‌این‌فرمان‌برمن‌فوت‌می‌شودوفرمان توفوت‌نمی‌شود، چون‌نماز بگزارد‌سر‌بر سجودنهاد گفت:الهی آن روز که‌این ودیعت می نهادی زحمت **ملك الموت** در میان نبود چه باشد که امروز بی زحمت او برداری ؟ :

یا رب ار فانی کنی ما را بتیغ دوستی
هر فرشتهٔ مرگ را با ما نباشد هیچ کار
هر که‌از جام توروزی شربت شوق توخورد
چون‌نماندآن‌شراب او داند آن رنج‌خمار

خبر درست است که **آدم** (ع) روز میثاق‌درعهد بلی که ذرّه‌های انبیاءازصلب وی بیرون کردند و بر دیدهٔ اشراف وی عرضه کردند عمرداود (ع) اندك دید، گفت بار خدایا از عمر خود چهل سال بوی دادم ، ربّ العزه قبول کرد . پس بآخر عمر چون **ملك الموت** آمد گفت ای **آدم** جان تسلیم کن ، گفت عمر روش راه است اگر جان تسلیم کنم راه نا رفته چون بود. **ملك الموت** گفت :عمر بدادی لاجرم راه تمام نارفته ماند. **آدم** گفت رجوع کنم که پدرم و مرا بعمر حاجت است و بی عمر راه نتوان کرد . درخبرست که : « جحد **آدم** فجحدت ذرّیته » چون مدت بسر آمد گفت : یا **آدم** جان تسلیم کن گفت بتو تسلیم نکنم که‌نه‌تو نهاده‌ای تا تو برداری ، آن روز که جلال عزّت « و نفخت فیه من روحی » در قالب ما آمد تو کجا بودی؟امروز اگر باز میخواهند تو در میانه چه کنی ؟ ربّ العالمین فرمود یا **آدم** خصومت درباقی کن . یا **عزرائیل** تو دورشو و زحمت خویش دور دار ، ای‌جان پاك بلطف من آرمیده و بمهر من آسوده . « یا ایّتها النفس المطمئنّة ارجعی‌الی‌ربّك راضیةً مرضیّةً »

۲ـ النوبة الاولی

قوله تعالی و تقدّس : « **تتجافی جنوبهم عن‌المضاجع** » باز می خیزد

پهلوهـای ایشان از خـواب گاههـای ایشان،«**یدعون ربّهم** » خداوند خـویش را میخوانند ، « **خوفاً و طمعاً** »بیم وامید،« **و ممّا رزقناهم ینفقون (۱۶)** » واز آنچه ایشانرا روزی دادیم نفقه میکنند.

« **فلا تعلم نفس** » نداند هیچ کس،«**ما اُخفی لهم** » که آن چه چیزست که پنهان کردند و پوشیده ایشانرا . « **من قرّة اعین** » از روشنائی چشم،« **جـزاءً بما کانوا یعملون(۱۷)** » پاداش آنچه میکردند .

« **افمن کان مؤمناً** » آنکس کـه گرویده بود ، « **کمن کان فاسقاً** » چون آنکس‌است که از فرمان‌برداری بیرون بود؟« **لا یستون (۱۸)** » هر گز یکسان‌نباشند.

« **امّا الّذین آمنوا و عملوا الصالحات** » اما ایشان که بگرویدند و نیکیها کردند،« **فلهم جنّات الماوی** » ایشانراست بهشتها[در باز گشتنگاه‌ایشان] « **نزلا بما کانوا یعملون (۱۹)** » آن پاداش ایشان است بآنچه میکردند .

« **و امّا الّذین فسقوا** » و امـا ایشان که بیرون شدند از فرمان،« **فمأویهم النار** » باز گشتن گاه ایشان آتش است،« **کلّما ارادو ان یخرجوا منها** » هر که که خواهند از آن بیرون آیند،« **اعیدوا فیها** »ایشانرابآن می‌برند(۱)«**وقیل لهم**» و ایشانرا گویند،« **ذوقوا عذاب النار** » چشید عذاب از آتش،« **الـّذی کنتم بـه تکذّبون(۲۰)** » که آنرا بدروغ می‌داشتید و می گفتید که دروغ است .

« **و لنذیقنّهم من العذاب الادنی** » و می‌چشانیم ایشانرا از عذاب‌این‌جهانی « **دون العذاب الاکبر** » فرود از عذاب مهین،« **لعلّهم یرجعون (۲۱)** » تا مگر باز گردند .

« **و من اظلم ممن ذکّر بآیات ربّه** » و کیست ستمکارتر ازو که‌پندده‌هند او را بسخنان خداوند او؟« **ثمّ اعـرض عنها** » آنکه پس روی گرداند از آن،« **انّا**

(۱) با آن برند (ج)

من المجرمین منتقمون (۲۲) » ما از ناگرویدگان کین کشاییم.

« **و لقد آتینا موسی الکتاب** » موسی را نامه دادیم،« **فلاتکن فی مریة من لقآئه** » نگر که در گمان نباشی از دیدار او [که اوست که شب معراج در آسمان دیدی]،« **و جعلناه هدًی لبنی اسرآئیل (۲۳)** » و او را نشانی کردیم راه شناختن را از بهر بنی اسرائیل.

« **و جعلنا منهم ائمة** » و ازیشان پیشوایان کردیم،« **یهدون بامرنا** » که راه می نمودند [خلق را بخیر] بفرمان ما،« **لما صبروا** » آنگه که شکیبائی کردند [بر عذاب فرعون]« **و کانوا بآیاتنا یوقنون (۲۴)** » و بسخنان ما بی گمانان بودند.

« **انّ ربّك هو یفصل بینهم یوم القیمة** » خداوند تو اوست که کار بر گرارد میان ایشان روز رستاخیز،« **فیما کانوا فیه یختلفون (۲۵)** » در آنچه ایشان جداجدا میگویند و جدا جدا می‌روند(۲).

« **اولم یهد لهم** » باز ننمود با ایشان [وبیدار نکرد(۳) ایشان را]،« **کم اهلکنا من قبلهم** » که چند هلاك کردیم و کشتیم پیش ازایشان،« **من القرون** » از گروه گروه،« **یمشون فی مساکنهم** » آنك می‌روند در نشستنگاههای ایشان،« **انّ فی ذلك لآیاتٍ** » در آن نشانهای روشن است،« **افلا یسمعون (۲۶)** » بنمی شنوند.

« **اولم یروا** » نمی بینند،« **انّا نسوق المآء** » که ما آب [در ابر]میرانیم،« **الی الارض الجرز** » در زمین تهی از نبات،« **فنخرج به زرعاً** » بیرون‌می‌آریم بآن آب کشت را،« **تأکل منه** » تا میخورد از آن،« **انعامهم و انفسهم** » ستوران ایشان و ایشان خویشتن،« **افلا یبصرون (۲۷)** » نمی‌بینند؟

« **و یقولون متی هذا الفتح** » و میگویند کی است این روز داوری،« **ان کنتم صادقین (۲۸)** » باز نمائید اگر راست میگوئید.

« **قل یوم الفتح** » بگو در روز داوری،« **لا ینفع الّذین کفروا ایمانهم** » سود ندارد نا گرویدگان‌را گرویدن‌ایشان،« **و لاهم ینظرون** (۲۹) » و نه بر ایشان [رحمت کنند ونه توبه و عذر را] مهلت دهند.

« **فاعرض عنهم** »روی گردان ازیشان،« **وانتظر انّهم منتظرون**(۳۰) » و چشم میدار که ایشان چشم می‌دارند.

النوبة الثانية

قوله : « تتجا فی جنوبهم عن المضاجع » یعنی ـ یجافون جنوبهم‌عن‌مضاجعهم للتهجّد و التجافی ـ التجنّب عن‌الشیء اخذ من‌الجفاءمن لم یوافقك فقد جافاك . قال **عبدالله بن رواحه**:

وفینا رسول الله یتلو کتابه اذا انشق معروف من‌الصبح ساطع
اتی‌بالهدی‌بعدالعمی فقلوبنا به موقنات انّ ما قال واقع
یبیت یجافی‌جنبه عن فراشه اذااستقلّت(۱) بالمشرکین‌مضاجع

در سبب نزول این آیت سه قول گفته‌اند: قول **حسن** و **مجاهد** آنست که در شأن متهجّدان فرو آمد، ایشان که در میانهٔ شب از خوابگاه بر خیزند و نماز شب کنند، و دلیل برین قول خبر **مصطفی** است (ص) روی **معاذبن جبل** قال : کنت مع **رسول الله** (ص) فی سفر فاصبحت یوما قریباً منه و هو یسیر ، فقلت یا **رسول الله** اخبرنی بعمل یدخلنی الجنّة و یباعدنی من النّار قال : قد سألت عن عظیم و انّه لیسیر علی‌من یسرّه الله علیه،تعبدالله و لاتشرك‌به‌شیئاً

(۱) اذا ستیقلت (الف)

و تقیم الصلوة و تؤتی الزکوة و تصوم رمضان وتحجّ البیت ، ثمّ قال الا ادلّك علی ابواب الخیر : الصوم جنّة والصدقة تطفیء الخطیئة کما یطفیء الماء النّار ، و صلوة الرجل فی جوف اللیل . ثمّ قرأ « تتجا فی جنوبهم عن المضاجع » حتی بلغ «جزآءً بما کانوا یعملون» ، ثمّ قال : الا اخبرك برأس الامر و عموده و ذروة سنامه، قلت بلی یا **رسول الله** قال : رأس الامر الاسلام وعموده الصلوة و ذروة سنامه الجهاد ، ثمّ قال : الا اخبرك بملاك ذلك کلّه ، قلت بلی یا نبیّ الله قال فاخذ بلسانه و قال : اکفف علیك هذا . فقلت یا **رسول الله** و انا لمؤاخذون بما نتکلّم به ؟ فقال : ثکلتك امّك یا **معاذ** وهل یکبّ الناس فی النار علی وجوههم او قال علی مناخرهم الّا حصائد السنتهم ؟ و عن **ابی امامة الباهلی** عن رسول الله (ص) قال : علیکم بقیام اللیل فانّه دأب الصالحین قبلکم و قربة لکم الی ربّکم و مکفّرة للسّیئآت و منهاة عن الاثم . وعن **ابن مسعود** قال قال **رسول الله** (ص) : « عجب ربّنا من رجلین : رجل ثارعن و طائه و لحافه من بین حبّه و اهله الی صلاته فیقول الله تعالی لملائکته انظروا الی عبدی ثارعن فراشه و وطائه من بین حبّه و اهله الی صلاته رغبة فیما عندی و شفقاً ممّا عندی ، و رجل غزا فی سبیل الله فانهزم مع اصحابه فعلم ما علیه من الانهزام و ما له فی الرجوع فرجع حتی هریق دمه فیقول الله لملائکته انظروا الی عبدی رجع رغبة فیما عندی و شفقاً ممّا عندی حتی هُریق دمه» . و عن **ابی هریرة** قال قال رسول الله (ص) : « افضل الصیام بعد شهر رمضان، **المحرم** و افضل الصلوة بعد الفریضة صلاة اللیل» . و عن **ابی مالك الاشعری** قال قال **رسول الله** (ص) : « انّ فی الجنّة غرفاً یری ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها اعدّها الله لمن الین الکلام و اطعم الطعام و تابع الصیام و صلّی باللیل والناس نیام» . و عن **اسماء بنت یزید** قالت سمعت **رسول الله** (ص) یقول : اذا جمع الله الاوّلین والآخرین یوم القیامة جاء منادٍ ینادی بصوت یسمع الخلائق کلّهم سیعلم اهل الجمع الیوم من اولی بالکرم . ثم یرجع فینادی لیقم الذین کانت «تتجافی

جنوبهم عن‌المضاجع » فیقومون و هم قلیل ثم یـرجع فینادی لیقـم الذین کانوا یحمدون الله فی‌البأسآء و الضرّآء فیقومون و هم قلیل فیسرحون جمیعاً الی الجنّة ثم یحاسب سآئر الناس .

قول دیگر آنست که آیت در شأن جماعتی از **انصار** آمد که میان **شام** و خفتن بنماز پیوسته داشتند و آن صلاة الاوّابین گویند. **مالك دینار** گفت : از **انس مالك** پرسیدم که این آیت در شأن که فرو آمد ؟ گفت در شأن ما فرو آمد معاشر الانصار که بعد از نماز شام بخانه‌ها باز نرفتیم و همچنان نماز میکردیم تا بوقت خفتیدن(۱) که نماز خفتیدن با رسول خدا بگزاردیم . وعن **ابن عمر** قال قال **رسول الله** (ص) : « من عقب ما بین المغرب و العشآء بنی له فی الجنّة قصران من مسیرة عام و هی صلاة الاوّابین و انّ من‌الدعاء المستجاب الذی لایرد الدعاء مـا بین المغرب والعشاء» . وعن **عائشة** عن‌النبی (ص) : « من صلّی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله بیتاً فی‌الجنّة» و قال (ص) : من صلّی بعدالمغرب ستّ رکعاتٍ لم‌یتکلّم فیما بینهنّ بسوءٍ عدلن له بعبادة ثنتی عشرة سنةً .و قال **ابن عباس** : انّ‌الملائکة لتحف بالذین یصلّون بین‌المغرب والعشآء .

قول سوم آنست که این آیت در مدح ایشان آمد که نماز خفتن و نمـاز بامداد بجماعت بگزارند . و فی‌الخبر انّ‌النبی (ص) قال : « من صلّی‌العشآء فی‌جماعة کان کقیام نصف لیلة و من صلّی‌الفجر فی جماعةٍ کان کقیام‌لیلة . و عن **ابی هریرة** انّ **رسول الله** (ص) : « قال لو یعلم الناس ما فی‌النّداء والصف الاوّل ثم لم‌یجدوا آلّا ان یستهموا علیه لاستهموا علیه و لویعلمون ما فی التهجیر لاستبقوا الیه ولو یعلمون ما فی‌العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا . « یدعون ربـّهم‌خوفاً وطمعاً » قال **ابن عبـاس** خوفاً من‌النار و طمعاً فی‌الجنّة ،« وممّا رزقناهم ینفقون » قیل ارادبه‌الزکاة المفروضة،

(۱) خفتن (ج)

و قیل عام من الواجب والتطوّع و ذلک علی ثلاثة اضرب : زکاة من نصاب ومواساةٍ من فضل و ایثار من قوت ، قوله : « و مما رزقنا هم ینفقون » مذهب اهل سنّت و جماعت آن است که روزی داشت است از خداوند جلّ جلاله خواهد بغذا دارد و خواهد بلطف خود سیر دارد . و مذهب **معتزله** آنست که روزی ملک است لا غیر و گویند که خداوند تعالی بندگانرا روزی حرام ندهد . و بدان که حقیقت حرامی بر فعل بنده افتد نه بر آن عین و آن عین را که حرام گویند بر سبیل مجاز گویند، بغصب ملک غاصب نگشت لکن چون خورد غذا و قوت در آن حرامی بوی رساند روزی وی گردد، و بمذهب ایشان حرام و شبهت ملک حلال نگردد ، لاجرم بنزد ایشان روزی نبرد ، و چون خداوند تعالی رازق وی نگردد ، حرام را رازقی دیگر لازم آید و این کفر بود ازیشان ، و حجّت ما برایشان آن است که حق جلّ جلاله رازق همهٔ خلایق است و بسیار خلق است که روزی میخورند و ایشانرا ملک نیست و از اهل ملک نه‌اند و هم الدّواب والطیور والعبید و نحوها . اگر سؤال کنند که ربّ العزّه فرمود : « و مما رزقناهم ینفقون » اگر رزق غذا و داشت است از غذا و داشت نفقه کردن چون صورت بندد ؟ جواب آنست که اسم رزق در **قرآن** بر وجوه است : یجیء بمعنی الاعطاء کقوله : « و اذا حضر القسمة اولوا القربی والیتامی و المساکین فارزقوهم » ای ـ اعطوهم . و یجیء بمعنی المأکول والغذاء کقوله : « کلّما دخل علیها **زکریّا** المحراب وجد عندها رزقاً »، و قال تعالی : « کلّما رزقوا منها من ثمرة رزقاً». و یجیء بمعنی المطر کقوله : « وما انزل الله من السمآء من رزق » ای ـ ماء ،فقوله « و ممّارزقناهم ینفقون ».ویجی بمعنی معناه ـ وممّا اعطیناهم یتصدّقون.

« فلا تعلم نفس ما اخفی لهم » درین کلمه سه قراءت است : « ما اخفی لهم » بفتح یا قراءت عامّه قرّاءاست مگر **حمزه** و **یعقوب** بر فعل ماضی مجهول ومعنی آنست که هیچ کس نداند که آن چه چیز است که پنهان کردند ایشان را از ثواب . «ما

اخفی» بسکون یا بر فعل مستقبل قراءت **حمزه ویعقوب** است ومعنی آنست که نداند هیچ کس که چه چیز پنهان دارم ایشانرا از پاداش . «ما اخفی لهم» بر فعل ماضی معروف قراءت شاذ است یعنی هیچ کس نداند که الله ایشانرا چه چیز پنهان کرد، «من قرّة اعین» ای ـ مما تقرّ به اعینهم ، «جـزآء بما کانوا یعملون» قال **الحسن** نزلت فی قوم اخفوالله اعمالاً فاخفی لهم ثواباً.عن **ابی هریرة** عن النبی (ص) یقول الله تبارك و تعالی «اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت ولاخطر علی قلب بشرٍ ذخراً بله ما اطلعتم علیه» ثمّ قرأ :

«فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جـزآءً بمـا کانوا یعملون» ، قال **ابن عباس :** هذا ما لا تفسیر له لانّ الله تعالی یقول : «فلا تعلم نفس»

قوله : «افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً» نـزلت فی **علی بن ابیطالب** (ع) و **عقبة بن ابی معیط**، وقیل **الولید بن عقبة بن ابی معیط** فقال **الولید** لعلیّ اسکت یا صبیّ فوالله لانا احدّ منك سناناً و ابسط منك لساناً و اشجع منك جناناً و أملأ منك حشواً فی الکتیبة ، فقال له **علیّ** اسکت فانّك فاسق فانزل الله تعالی : «افمن کان مؤمناً» یعنی ـ **علیاً** «کمن کان «فاسقاً یعنی ـ **الولید بن عقبة** «لایستون» و لم یقل لایستویان لانّـه لم یرد قوماً واحداً و فاسقاً واحداً بل المراد جمیع المؤمنین وجمیع الفاسقین ، و الفاسق ها هنا الکافر لانّ الله سبحانه وتعالی اخبر انّـه یخلّده فی النار ولایستحق التخلید فی النار الاّ الکافر و لانّـه قابل به المؤمن و دخل «کان» فی اللفظ لانّـه نفی استواهما فی الآخرة فکانّـه قال : ایستوی حال من کان مؤمناً فی الدّنیا و حال من کان کافراً فیها ؟ و هذا الاستفهام بمعنی التقریر ای ـ لیس هذا کذاك فی الجزاء والمحل ثم ذکر مآل الفریقین فقال :

«امّا الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات فلهم جنّات المأوی» یأوون الیها فی الآخرة و لاینتقلون عنها . فهی موضع سکون وقرار کقوله : جنّات عدن «نُزلاً» ای

منزلاً، و قیل : هو ما یعد للنازل، وقیل هو اسم لاوّل ما ینزل علیه النازل، و قیل : «نزلاً بما کانوا یعملون» ای ـ عطاء لهم علی اعمالهم .

«و امّا الّذین فسقوا» ای ـ کفروا ، «فمأویهم النّار کلّما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها» المراد بهذا الکلام انّهم لا یخرجون منها کقوله : «کلّما خبت زدناهم سعیراً» نار جهنّم لاتخبوا یعنی ـ کلّما قال قائلهم قد خبت زید فیها ، و قیل : انّ الخزنة تطمعهم فی الخروج منها فاذا هموا بذلك ردّ هم الخزنة الی قعرها ویکون ذلك نوعاً ممّا یعذّبون به فیها، «و قیل لهم ذوقوا عذاب النّار الّذی کنتم به تکذّبون» و تقولون لاجنّة و لانار .

«و لنذیقنّهم من العذاب الادنی» یعنی ـ مصائب الدّنیا و استقامها و بلاءها ممّا یبتلی الله به العباد حتی یتوبوا . و قال **مقاتل** : العذاب الادنی هو الجوع سبع سنین ب **مکة** حتی اکلوا الجیف و العظام و الکلاب. و قال **ابن مسعود** : هو القتل بالسیف یوم **بدر** «دون العذاب الاکبر» یعنی ـ عذاب الآخرة، «لعلّهم یرجعون» الی الایمان یعنی ـ من بقی منهم بعد **بدر** و بعد القحط، وقیل : العذاب الادنی ـ عذاب القبر وهو افسد الاقاویل ، لقوله «یرجعون» والرجوع بعد الموت الی الایمان غیر مقبول .

«و من اظلم ممّن ذکّر بآیات ربّه ثمّ اعرض عنها» فلم یقبلها ولم یتدبّرها و لم یعمل بموجبها . و قیل : ذکر ابتدآء خلقه الی انتهآئه و تقلّب الاحوال به من جهة ربّه فلم یحمله ذلك علی الایمان به ، «انّا من المجرمین منتقمون» ای ـ من الذین اجترحوا السیّئات و هم الکفّار، کقوله : «فانتقمنا من الذین اجرموا» . وقال **زید بن رفیع** : عنی بالمجرمین هاهنا اصحاب القدر، ثم قرأ انّ المجرمین فی ضلالٍ وسعر الی قوله : «انّا کلّ شیءٍ خلقناه بقدر» و قال النبی (ص) : «ثلاث من فعلهن فقد اجرم : من اعتقد لواءً فی غیر حق ، اوعقّ والدیه ، او مشی مع ظالم لینصره . یقول الله عزوجل : «انّا من المجرمین منتقمون» .

« و لقد آتینا موسی الکتاب » یعنی ـ **التوریة**،« فلا تکن فی مریة من لقآئه » ای ـ لاتکن فی شك انّه هو**موسی** الذی رأیته فی السمآء اللیلة التی اسری بك ، عن **ابن عباس** قال قال **رسول الله** (ص) : رأیت لیلة اسری بی **موسی** رجلاً آدم طوالاً جعداً کانّه من رجال شنوءة و رأیت **عیسی** رجلاً مربوع الخلق الی الحمرة و البیاض سبط الرأس . و عن **انس** قال قال رسول الله(ص): « لمّا اسری بی الی السّمآء رأیت **موسی** یصلّی فی قبره ».وروی فی المعراج انّه رآه فی السمآء السّادسه وراجعه فی امر الصلوات.وقال **السدی** « فلاتکن فی مریة من لقآئه» ای ـ من تلقی **موسی** کتاب الله بالرضاء والقبول ای ـ لاشك فی انّه اعطی الکتاب کما اعطیته وقیل « فلاتکن فی مریة من لقآئه » **موسی** ربّه فی الآخرة بعد ما قیل له « لن ترانی » فی الدنیا،« و جعلناه هدی لبنی ـ اسرآئیل » یعنی ـ الکتاب و هو **التوریة** و قیل جعلنا **موسی** هدی لبنی اسرائیل .

« و جعلنا منهم » ای ـ من **بنی اسرائیل** « ائمّة » قادةً فی الخیر یقتدی بهم یعنی ـ الانبیاء الذین کانوا فیهم ، و قیل هم العلماء و اتباع الانبیاء،« یهدون » ای ـ یدعون،« بامرنا » و یدلّونهم علی الطریق المستقیم . و قیل یدعون بامرنا ایّاهم بذلك « لمّا صبروا » قرأ **حمزة و الکسائی** « لما » بکسر اللام و تخفیف المیم وقرأ الباقون « لمّا » بفتح اللام و تشدید المیم ای ـ حین صبروا علی دینهم و علی البلاء من عدوّهم بـ : **مصر**،« و کانوا بآیاتنا » التی آتیناها **موسی** ، « یوقنون » لایشكّون انّهامن عندنا.

« انّ ربّك هو یفصل بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون » ای ـ یحکم بین الانبیاء و اممهم فیما اختلفوا . و قیل : یقضی بین المؤمنین و المشرکین فیظهر المحق من المبطل ، و قیل « یفصل » ای ـ یفرق بین المؤمنین و الکافرین بالمنازل فالمؤمنون فی الجنّة والکافرین فی النّار .

« اولم یهد لهم » یعنی ـ اولم یتبیّن لهم،« کم اهلکنا من قبلهم من القرون » القرن اسم لسکّان الارض عصراً والقرون سکّانها علی الاعاصیر ، «یمشون فی مساکنهم»

فی اسفارهم فلایخفی علیهم ماحلّ بهم، « افلا یسمعون » ما یوعظون به یعنی ـ **قریشاً**.

« اولم یروا انّا نسوق المآء الی الارض الجرز و فنخرج به زرعاً » یعنی ـ اولم ینظروا الی سوقنا السحاب ذات المطر الی الارض الملسآء التی لانبات فیها ، وفی بعض التفاسیر انّها ارض با **لیمن** بعینها الانقطاع الامطار عنها وهی فی اللغة الارض التی لاتنبت شیئاً و کان اصلها انّها تأکل نباتها، یقال : امرأة جروز اذا کانت اکولا، « تأکل منه انعامهم و انفسهم » یعنی ـ فیأکلون من حبوبها و یعلفون انعامهم من اوراقها وتبنها، « افلا یبصرون » ذلك باعینهم فیعلموا انّ من قدر علی هذا لایتعذّر علیه احیاء الموتی.

« و یقولون متی هذا الفتح » ایتوا به، « ان کنتم صادقین » قیل : الفتح القضاء و المراد بیوم الفتح یوم القیامة الذی فیه الحکم بین العباد ، قال **قتادة** : قال اصحاب النبیّ (ص) انّ لنا یوماً ننعم فیه و نستریح و یحکم بیننا و بینکم فقالوا استهزآء متی هذا الفتح ای ـ متی هذا القضآء و الحکم ، وقال **الکلبی** یعنی فتح **مکة** و قال **السدی** یوم **بدر** لانّ اصحاب النبی (ص) کانوا یقولون لهم انّ الله ناصرنا و مظهرنا علیکم فیقولون متی هذا الفتح ؟

« قل یوم الفتح لاینفع الّذین کفروا ایمانهم ولاهم ینظرون » هذا غایة الوعید لا یأتی فی **القرآن** الّا للکافر لانّ الکافر هو الذی لا ینظر الله الیه و معنی «لاینظرون» لایرحمون و لایبرّبهم . و من حمل الفتح علی فتح **مکة** والقتل یوم **بدر** قال معناه « لاینفع الذین کفروا ایمانهم » اذاجاء هم العذاب و قتلوا، « ولاهم ینظرون » لایمهلون لیتوبوا او یعتذروا .

« فاعرض عنهم» قال **ابن عباس** :نسختها آیة السیف «و انتظر انّهم منتظرون» قیل: انتظر موعدی لك بالنصر، «انّهم منتظرون» بك حوادث الزمان. وقیل انتظر اذن الله لك فی قتالهم ، « انّهم منتظرون » مایظنّونه من بطلان امرك « والله یحق الحق ولو کره المجرمون » . عن **ابی هریرة** قال : کان النبی (ص) یقرأ فی الفجر یوم الجمعة « **الم**

تنزیل و **هل اتی** علی الانسان ». و عن **جابر** قال کان النبی (ص) لاینام حتی یقرأ **تبارك** **والم تنزیل** .

النوبة الثالثة

قوله: « تتجافی جنوبهم عن المضاجع » الآیة. . رب العالمین جلّ جلاله وتقدست اسماؤه و تعالت صفاته اندرین آیت دوستان خودرا جلوه میکند و ایشانرا بر فریشتگان عرضه میکند ، که همه روز آفتاب را مینگرند تا کی فرو شود ، و پردهٔ شب فرو گذارند ، و جهانیان در خواب غفلت شوند، ایشان بستر نرم و گرم بجای مانند ،وقدم بقدم باز نهند . تا با ما راز گویند . فمن بین صارخٍ و باكٍ و متأوّه چشمهاشان چون ابر بهاران ، دلهاشان چون خورشید تابان ، رویهاشان از بی خوابی برنگ زعفران. **اویس قرنی** قدّس سرّه چون شب در آمدی گفتی : هذه لیلة الر کوع ، هذه لیلة السجود ، یا بر کوعی یا بسجودی شب بآخر آوردی(۱) ، گفتند ای **اویس** چون طاقت میداری شبی بدین درازی بر یك حال ؟ **گفت** کجاست شب دراز ؟ کاشکی ازل و ابد یك شب بودی ، تا ما سجودی بآخر آوردیمی(۲) نه سه بار در سجودی سبحان ربّی الاعلی سنّت است،ما هنوز یکبار نگفته باشیم که روز آید .

شبهای فراق تو کمانکش باشد صبح از بر او چو تیر آرش باشد
وان شب که مرا با توبتا خوش باشد گوئی شب را قدم در آتش باشد

ای جوانمرد در میانه شب سحر گاهی باز نشین وضوئی بر آر ، روی فرا قبله کن و دو رکعت براز و نیاز بگزار ، تا هرچه **اویس قرنی** را در حوصله نوش آمد

۱ـ بردی (الف) (۲) آوردید (الف)

زلّه‌ای از آن بجان تو فرستند. و جهد آن کن که در خواب نروی مگر که خوابت بیو کند(۱) در میان ذکر. در خبر است که هر که در خواب رود در میان عبادت ربّ العزّه بمکان او وا فریشتگان مباهات کند، که این گدا را می‌بینید بتن در خدمت و بدل در حضرت؟

چه وقت خفتن‌است ای دوست برخیز ترا زین پس که خواهد داشت‌معذور
بوقت صبح خوش خفتن نه شرط است مرا بگذاشتن سر مست و مخمور

... «یدعون ربّهم خوفاً و طمعاً» خوفاً من الفراق و القطیعة، وطمعاً فی اللقآء والوصلة. همه ما را خوانند، همه ما را دانند، گهی از بیم فراق بسوزند، گهی‌بامید وصال بیفروزند.

پیر طریقت گفت: خواب بر دوستان حرام در دو جهان، در عقبی از شادی وصال، و در دنیا از غم فراق، در بهشت با شادی مشاهدت خواب نه، و در دنیا با غم حجاب خواب نه. به **داود** (ع) وحی آمد که یا **داود** کذب من ادّعی محبّتی فاذا جنّه اللیل نام عنّی الیس کل حبیب یحبّ خلوة حبیبه؟ بی‌خوابی و بیداری در شب نشان قرب حق است، و دلیل کمال محبت، زیرا که اوّل درجه‌ی محبت طلب موافقت است. و صفت حقّ جلّ جلاله آنست که «لا تأخذه سنة و لانوم» آدمی را از خواب و مرگ چاره نیست لکن بان مقدار که بتکلّف خواب از خود دفع کند و صفت بیخوابی خودرا کسب کند طلب موافقت کرده باشد بقدر امکان و این‌از وی جهدالمقل باشد. و کریمان از عاجزان اندك به بسیار بردارند و تکلّف بحقیقت بینگارند، و **مصطفی**(ص) چون بمحل قرب رسید صفت نوم از خویشتن اندر محل قرب نفی کرد گفت: «تنام عینای و لاینام قلبی» چشم که با خلق است می بخسبد امّا دلم با حق است ونخسبد. ودر خبرست که بهشتیان را خواب‌روا نیست زیرا که

(۲) بیفکند (ج)

در محل قرب اند، و در جوار حضرت عزّت . و نیز گفته‌اند که خواب استراحت است از تعب و نصب، در بهشت تعب و نصب نیست . قال الله تعالی : « لایمسّنا فیها نصب و لایمسنا فیها لغوب ». در خبرست که روز رستاخیز چون خلق اوّلین و آخرین جمع شوند در آن انجمن کبری و عرصهٔ عظمی منادی ندا کند:سیعلم اهل الجمع من اولی بالکرم؟ آری بدانند اهل جمع امروز که به نیکوکاری و بزرگواری که سزاوارتر؟ آنگه ندا آید که:لیقم الذین کانت « تتجا فی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفاً و طمعاً » شب خیزان باین ندا از خلق جدا شوند، و هم قلیل ـ و اندکی باشند. باز ندا آید که این الذین کانوا « لاتلهیهم تجارة و لابیع عن ذکرالله» فیقومون و هم قلیل. سه دیگر بار ندا آید(۱) که این الذین کانوا « یحمدون الله فی‌السّراءِ و الضرّا » فیقومون وهم قلیل . ثم یحاسب‌الناس . و قال‌النبی (ص): «اشراف امّتی حملة القرآن و اصحاب اللیل » ای مسکین بوقت سحر غافل مباش که آن ساعت وقت نیاز دوستان بود، ساعت راز مشتاقان بود، هنگام ناز عاشقان بود، بر بساط « و نحن اقرب » در خلوت « و هو معکم » سرّاً بسر شراب انا جلیس من ذکرنی، بی زحمت اغیار بدوستان خود می‌رساند. آن ساعت نسیم سحری ازبطنان عرش مجید می‌آید، و بردل عنایتیان حضرت میگذرد، و برمزی باریك و برازی عجیب میگوید : ای درویش برخیز و تضرّعی بیار و نیاز خود عرضه کن که دست کرم فرو گشاده، وندا در داده از بهر درویشان، که من یقرض‌غیر عدوم ولاظلوم، چه عجب اگر آن ساعت بگوش دل بنده فرو گوید که عبدی لاتخف انّك من الآمنین. داود (ع) از جبرئیل سؤال کرد که در روز وشب کدام‌ساعت فاضل‌تر؟ گفت در هفته روز آدینه آن ساعت که خطیب بر منبر شود تا نماز را سلام دهند. و در شب بوقت سحرگاه آن ساعت که دوستان و مشتاقان در مناجات شوند و سرّاً

(۱)باز ندا آید (الف) .

بسر شراب وصل انا جلیس من ذکرنی می نوشند، و ذر اثر اطباق کونین زبانهای تعطّش از عین شوق گشاده، که: وللارض من کأس الکرام‌نصیب. اگر سحر گاه نه عزیزترین ساعات بودی کلام مجید در حق آن عزیزان این بشارت کجا فرستادی که:« قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا »فرزندان **یعقوب** (ع) پیش پدرشدند گفتند ای پدر ما را از خداوند خویش بخواه بجرمی که کرده‌ایم **یعقوب** (ع) بوقت سحر گاه قصد بار گاه اعظم کرد و روی بکعبهٔ دعا آورد و بعذر فرزندان مشغول شد. از حضرت جلال ندا رسید که ای **یعقوب** حرمت این وقت را و شرف این ساعت را از فرزندان تو راضی شدیم. آن خداوند مقنعه را می آید **رابعة العدویه** چون نماز خفتن بگزاردی پاس دل داشتی تا وقت صبح صادق با خود میگفتی:

یا نفس قومی فلقد نام الوری ان تفعلی خیراً فذو العرش یری
وانت یاعین اهجری طیب الکری عند الصباح یحمد القوم السّری

« فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرّة اعین » جلیل صفتی است، و عزیز حالی، و بزرگوار کرامتی، که الله میفرماید: « فلاتعلم نفس » کس نداند و هیچ وهم و فهم بدریافت آن نرسد که من ساخته‌ام و پرداخته از بهر دوستان خود،اگرایشان خدمتهای نهانی فرا پیش داشتند،من نیز خلعتهای نهانی فرا دست نهادم، اینت روشنائی چشم که ایشانرا خواهد بود چون خلعتهای نهانی بینند و کرامتهای ربّانی آن عیش روحانی با صدهزار طبل نهانی و آن سور و سرور جاودانی ،خورشید شهود از افق عیان بر آمده،نسیم صحبت از جانب قربت دمیده، گل کرامت از شاخ وصلت شکفته.

پیر طریقت گفت ای درویش دل ریش، ای سوختهٔ مهر ازل، ای غارتیدهٔ عشق دل خوش دار و اندوه مدار، که وقتی خواهد بود که پردهٔ عتاب از روی فضل برخیزدو ابر لطف باران کرم ریزد، و جوی برّ در جوی قرب آمیزد، و حدحساب

از شأن جود بگریزد، منتظر دست در دامن وعده آویزد، و تأخیر و درنگ از پای عطف برخیزد، و از افق تجلّی باد شادی وزد و از اکرم الاکرمین آن بینی که ازو سزد، مولی میگوید و رهی می‌نیوشد که ای درویش سزای تو ببرید وسزای من آمد.

و فی الخبر الصحیح عن **ابن مسعود** انّ النبی (ص) قال: آخر من یدخل الجنّة رجل یمشی مرّة و یکبو مرّة و تسفعه النار مرّة، فاذا جاوزها التفت الیها فقال تبارک الذی نجانی منك لقد اعطانی الله شیئاً ما اعطاه احداً من الاوّلین و الآخرین فترفع له شجرة فیقول ای ربّ ادننی من هذه الشجرة فلا ستظلّ بظلّها و اشرب من مائها فیقول الله یابن آدم لعلّی ان اعطیتکها سألتنی غیرها فیقول لا یا رب و یعاهده ان لا یسأله غیرها فیدنیه منها فیستظل بظلّها و یشرب من مآئها ثم ترفع له شجرة هی احسن من الاولی فیقول ای رب ادننی من هذه الشجرة لاشرب من مآئها و استظل بظلّها فیقول یابن آدم الم تعاهدنی ان لاتسألنی غیرها؟ لعلّی ان ادنیتك منها سألتنی غیرها فیعاهده ان لایسأله غیرها فیدنیه منها فیستظل بظلّها و یشرب من مآئها ثم ترفع له شجرة عند باب الجنة هی احسن من الاولین، فیقول ای ربّ ادننی من هذه فلاستظلّ بظلّها و اشرب من مائها فیقول یابن آدم الم تعاهدنی لاتسألنی غیرها؟ قال بلی یا رب هذه لااسئلك غیرها وربّه یعذره لانه یری ما لاصبر له علیه فیدنیه منها فاذا ادناه منها سمع اصوات اهل الجنّة فیقول ای ربّ ادخلنیها فیقول یابن آدم ایرضیك ان اعطیك الدنیا و مثلها معها؟ قال ای ربّ اتستهزئ منی و انت ربّ العالمین؟ فضحك **ابن مسعود**، فقالوا ممّ تضحك؟ قال هکذا ضحك **رسول الله** (ص) فقالوا ممّ تضحك یا **رسول الله**؟ قال من ضحك ربّ العالمین حین قال اتستهزیء منّی انت ربّ العالمین؟ فیقول انّی لااستهزیء منك و لکنّی علی ما اشاء قدیر.

وفی روایة اخری فاذا بلغ العبد باب الجنّة رأی زهرتها وما فیها من النضرة و السرور فسکت ما شاء الله ان یسکت، فیقول یاربّ ادخلنی الجنّة، فیقول الله تبارك وتعالی:

ويلك يا بن آدم ما اغدرك اليس قد اعطيت العهود و المواثيق ان لاتسأل غير الذى اعطيت؟ فيقول يا رب لاتجعلنى اشقى خلقك ، فلا يزال يدعو حتى يضحك الله منه ، فاذا ضحك اذن له فى دخول الجنّة ، فيقول : تمنّ فيتمنّى حتى اذا انقطع امنيّته . قال الله تعالى : تمنّ كذا و كذا قبل يذكّره ربّه حتّى اذا انتهت به الامانى ، قال الله لك ذلك و مثله معه . و فى رواية : قال الله لك ذلك و عشرة امثاله .

« افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستون » افمن كان فى حلة الوصال تجرّ اذياله كمن هو فى مذلّة الفراق يقاسى و باله ؟ افمن كان فى روح القربة و نسيم الزلفة كمن هو فى هول العقوبة يعانى مشقة الكلفة ؟ افمن ايّد بنور البرهان و طلعت عليه شموس العرفان كمن ربط بالخذلان و وسم بالحرمان ؟ لايستويان ولايلتقيان .

ايّها المنكح الثّريا سهيلا عمرك الله كيف يلتقيان
هى شاميّة اذا ما استقلّت و سهيل اذا استقلّ يمان

پايان جلد هفتم تفسير كشف الاسرار

فهرست سور و آیات

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

—— ∘ ——

مجلد هفتم

جزء هیجدهم

۲۵ ـ سورة الفرقان (۷۷ آیة)

۲۶ ـ سورة الشعرآء (۲۲۷ آیة)

صفحة

النوبة الثالثة

٣ ـ النوبةالاولى

النوبة الثانية:

صفحه

النوبةالثانية:

صفحه

النوبة الثالثة

۲۷ـ سورة النمل ـ مکیة (۹۳ آیة)

۱ ـ النوبة الاولی

۲ ـ النوبة الاولی

۲۸ ـ سورة القصص ـ مکیة (۸۸ آیة)

۱ ـ النوبةالاولی

النوبة الثانیة :

النوبة الثالثة :

۲ـ النوبة الاولی

النوبة الثانیة :

۲۹ - سورة العنكبوت - مكية (٦۹ آیه)

۳۰ ـ سورة الروم ـ مکیة (٦۰ آیة)

٣ ـ النوبةالاولى

النوبة الثالثة:

۴ - النوبة الاولی

النوبة الثانیة :

٣١ ـ سورهٔ لقمان ـ مكية (٣٤ آية)

١ ـ النوبةالاولى

٢ـ النوبة الاولى

۳۲ - سورة المضاجع و یقال سورة السجدة

مکیة (۳۰ آیه)

خلاصه فهرست

پایان فهرست مجلد هفتم